



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تلاوت

حضرت عبداللطیف رحمانی

دہلوی

برکات آباد پاکستان پیو ایچ
حضرت عبداللطیف رحمانی دہلوی

پیشہ

کراچی - بیٹن ونگ

۱-۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری : مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان ری

نویسنده:

علی اکبر زمانی نژاد

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری : مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان ری	۱۶
مشخصات کتاب	۱۶
جلد ۱	۱۷
اشاره	۱۷
پیشگفتار	۲۰
فهرست اجمالی	۲۴
بخش اول	۳۰
کتابهای عربی	۳۰
۱- کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام ، یحیی بن حسن مدنی علوی عقیقی	۳۰
۲- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی	۳۱
۳- سز السلسله العلویة، سهل بن عبدالله بخاری	۳۲
۴- رجال نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی نجاشی	۳۳
۵- من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه قمی	۳۵
۶- تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، محمدعیدلی	۳۵
۷- الفهرست، محمد بن حسن طوسی	۳۶
۸- رجال طوسی، محمد بن حسن طوسی	۳۶
۹- تاریخ بغداد، احمد بن علی خطیب بغدادی	۳۷
۱۰- المجدی، علی بن محمد علوی عمری	۳۸
۱۱- لباب الانساب، علی بن أبیالقاسم بیهقی، ابن فندق	۳۸
اشاره	۳۸
نتیابہ الری	۴۰
۱۲- الشجرة المباركة، امام فخر رازی	۴۲
۱۳- الفخری فی النسب، اسماعیل بن حسین مروزی ازورقانی	۴۳

- ٤٣ اشاره
- ٤٣ [اعقاب زيد بن الحسن عليه السلام]
- ٤٥ ١٤- رجال العلامة الحلي، حسن بن يوسف بن مطهر حلي
- ٤٦ ١٥- رجال ابن داود
- ٤٦ ١٦- عمدة الطالب في انساب آل أبي طالب، احمد بن علي ابن عنبه
- ٤٦ ١٧- حاشية خلاصة الاقوال، زين الدين بن علي عاملي
- ٤٧ ١٨- حاشية رجال ابن داود (نسخه خطي)، عبدالله بن حسين تستري
- ٤٧ ١٩- منهج المقال، محمد بن علي استرآبادي
- ٤٩ ٢٠- الرواشح السماوية، ميرداماد
- ٤٩ اشاره
- ٤٩ [في صحه أحاديث عبدالعظيم الحسني]
- ٥١ ٢١- شرعه التسميه، محمدباقر حسيني استرآبادي، ميرداماد
- ٥٦ ٢٢- نقد الرجال، مصطفى حسيني تفرشي
- ٥٨ ٢٣- روضة المتقين، محمدتقي مجلسي
- ٦١ ٢٤- فائق المقال، احمد بن عبدالرضا البصري
- ٦٢ ٢٥- مجمع الرجال، عنایت الله قهپايي
- ٦٣ ٢٦- جامع الرواة، محمد اردبيلي
- ٦٥ ٢٧- وسائل الشيعه، خاتمه، حسن بن محمد (١٠٤٠ق) شيخ حر عاملي
- ٦٧ ٢٨- بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسي
- ٦٧ اشاره
- ٦٧ فضل زيارة عبدالعظيم
- ٦٨ ٢٩- منتهي المقال، ابوعلی محمد بن اسماعيل حائري
- ٧٠ ٣٠- طرائف المقال في معرفة طبقات الرجال، سيدعلي اصغر جابلقی بروجردی
- ٧٠ ٣١- روضات الجنات، محمدباقر خوانساري
- ٧٦ ٣٢- بهجة الآمال في شرح زبدة المقال، ملاعلي علياري تبريزي
- ٨٣ ٣٣- شعب المقال في درجات الرجال، ميرزا ابوالقاسم نراقي

- ٣٤- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری ٨٣
- ٣٥- اتقان المقال فی احوال الرجال، محمد طه نجف ٨٨
- ٣٦- تنقیح المقال، عبدالله مامقانی ٨٨
- ٣٧- سفینه البحار، شیخ عباس قمی ٩١
- اشاره ٩١
- ربی ٩٥
- ٣٨- مرآة المعارف، محمد حرزالدین ٩٦
- ٣٩- قاموس الرجال، محمدتقی تستری ٩٩
- ٤٠- معجم رجال الحدیث، سید أبوالقاسم خویی ١٠٢
- اشاره ١٠٢
- طبقتہ فی الحدیث ١٠٦
- عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی ١٠٧
- ٤١- مستدرکات علم رجال الحدیث، علی نمازی شاهرودی ١٠٨
- ٤٢- دائرة المعارف الشیعیة العامة، اعلمی (معاصر) ١١١
- ٤٣- مشاهد العترة الطاهرة، السید عبدالرزاق کمونة الحسینی ١١٣
- ٤٤- سُبُل الزّشاد الی أصحاب الإمام الجواد، عبدالحسین الشبستری ١١٨
- ٤٥- التّور الیهادی الی اصحاب الامام الیهادی، عبدالحسین الشبستری ١١٩
- ٤٦- الجامع لرواة و اصحاب الامام الرضا علیه السلام ، محمد مهدی نجف ١٢٢
- ٤٧- موسوعة طبقات الفقهاء، جعفر سبحانی ١٢٥
- ٤٨- الموسوعة الرجالیة المیسرة ١٢٧
- ٤٩- الکواکب المشرقة، سید مهدی رجایی ١٢٧
- ٥٠- مزارات اهل البيت و تأریخها، سید محمّد حسین جلالی ١٢٩
- اشاره ١٢٩
- السید حمزة بن الإمام الکاظم علیه السلام ١٣٠
- فضل زیارته ١٣٤
- من تاریخ المزار ١٣٥

- ۵۱-أعلام الهداية ۱۳۷
- بخش دوم ۱۳۹
- کتابهای فارسی ۱۳۹
- ۵۲-الفصول الفخریة، جمال الدین احمد بن علی ابن عنبه ۱۳۹
- ۵۳-اختیارات و وقایع ایام ۱۳۹
- ۵۴-رساله اسدیة، محمدقاسم حسینی عبیدلی ۱۴۰
- ۵۵-سراج الانساب، سید احمد بن محمد کیا گیلانی ۱۴۱
- اشاره ۱۴۱
- امامزاده عبدالله ۱۴۱
- نسب سادات شمیران ری ۱۴۲
- ۵۶-لوامع صاحبقرانی (شرح فقیه)، محمدتقی مجلسی ۱۴۳
- ۵۷-تحفة الزائر، علامه محمدباقر مجلسی ۱۴۴
- ۵۸-مزار، آقا جمال خوانساری ۱۴۷
- ۵۹-ناسخ التواریخ، میرزا محمدتقی سپهر لسان الملك ۱۵۹
- ۶۰-منتخب التواریخ، حاج محمدهاشم بن محمدعلی خراسانی ۱۶۱
- ۶۱-تحیة الزائر، میرزا حسین نوری و محدث قمی ۱۷۴
- ۶۲-هدیة الزائرین، محدث قمی ۱۷۸
- ۶۳-تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، شیخ عباس قمی ۱۸۳
- ۶۴-منتهی الآمال، شیخ عباس قمی ۱۸۳
- اشاره ۱۸۳
- امام زاده یحیی ۱۸۸
- امامزاده عبدالله و عبیدالله ۱۸۹
- امام زاده قاضی صابر ۱۹۰
- شهر ری در آخر الزمان ۱۹۱
- ۶۵-مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی ۱۹۲
- ۶۶-قهرمانان اسلام، علی اکبر تشید ۱۹۸

- ۶۷- یادداشتهای قزوینی، محمد قزوینی ۲۰۷
- اشاره ۲۰۷
- حمزه [امامزاده -] ۲۰۸
- جنه النعیم فی احوال عبدالعظیم ۲۰۸
- باقر واعظ (حاجی ملا) ۲۰۹
- ۶۸- تاریخچه وقف در اسلام، دکتر علی اکبر شهابی ۲۰۹
- اشاره ۲۰۹
- بقعه مبارکه ۲۱۲
- آثار مهمه تاریخی ۲۱۲
- مجموعه اسناد و فرامین ۲۱۷
- تولیت آستانه ۲۲۰
- مقابر بزرگان در جوار حضرت عبدالعظیم ۲۲۵
- قبور سلاطین ۲۲۹
- مقابر امام زادگان ۲۳۰
- ۶۹- مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام ، حسین عمادزاده ۲۳۲
- اشاره ۲۳۲
- عقاید حضرت عبدالعظیم ۲۳۴
- بناء و ساختمان ری ۲۳۷
- روضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام ۲۴۰
- روضه حضرت حمزه ۲۴۱
- روضه امام زاده عبدالله طاهری علیه السلام ۲۴۲
- ۷۰- لغت نامه دهخدا ۲۴۳
- ۷۱- بدر فروزان، آقا عباس فیض ۲۴۴
- اشاره ۲۴۴
- حالات امام زاده عبدالله ۲۴۴
- حالات عبدالله بن امام موسی علیه السلام ۲۴۴

۲۴۵	حالات اولاد سيد جليل مطهر
۲۴۵	حالات محمد بن علي بن امام زاده يحيى
۲۴۶	شرح حالات امام زاده يحيى
۲۴۹	حالات عبيدالله بن امام موسى عليه السلام
۲۴۹	حالات اسحق بن امام موسى
۲۵۱	حالات امام زاده حمزه بن امام موسى عليه السلام
۲۵۱	تعيين مدفن حمزه بن امام موسى عليه السلام
۲۵۳	مدفون بودن حمزه بن موسى عليه السلام در شيراز
۲۵۴	مدفون بودن حمزه بن موسى عليه السلام در ترشيز
۲۵۵	و اما مدفن حمزه در سيرجان
۲۵۹	مدفن شاهزاده حمزه در قم
۲۶۰	عقيده مؤلف روضه الصفا در اين مقام
۲۶۰	تحقيق در مقام و تعيين مدفن شاهزاده حمزه
۲۶۲	نسب شاهزاده حمزه مدفون به قم
۲۶۴	داستان قتل حمزه بن علي
۲۶۵	مدفون بودن حمزه در ترشيز
۲۶۶	مدفن حمزه در شيراز است
۲۶۷	اعقاب حمزه بن امام موسى عليه السلام
۲۶۷	قسمت دوم در حالات اقباب حمزه بن امام موسى عليه السلام
۲۶۹	۷۲- امامزادگان معتبر ايران، سيد عزيزالله امامت كاشاني
۲۶۹	اشاره
۲۶۹	در بيان حالات امامزاده لازم التعظيم شاهزاده عبدالعظيم عليه السلام
۲۷۰	در بيان كيفيت عرض دين آن حضرت محضر امام دهم در سامره
۲۷۲	هجرت حضرت عبدالعظيم از حجاز به عراق و از عراق تا به ايران
۲۷۴	در بيان وفات حضرت عبدالعظيم عليه السلام و سبب آن
۲۷۵	در بيان ثواب آن حضرت عليه السلام

- حضرت امامزاده عبدالله ابیض ۲۷۹
- (حلیله آن بزرگوار) ۲۸۲
- شهادت امامزاده یحیی (جدّ مؤلّف) ۲۸۲
- ۷۳- اختران تابناک، ذبیح الله محلاتی ۲۸۳
- اشاره ۲۸۳
- سبب هجرت حضرت عبدالعظیم به سوی شهر ری ۲۸۵
- ۷۴- شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام ، محمدعلی عالمی ۲۸۷
- اشاره ۲۸۷
- عبدالعظیم و عرضه اعتقادات ۲۸۸
- علم و دانش عبدالعظیم ۲۹۰
- پیام مهم به شیعیان به وسیله عبدالعظیم ۲۹۱
- چرا عبدالعظیم به ری منتقل شد؟ ۲۹۲
- رسول خدا صلی الله علیه و آله مدفن عبدالعظیم را تعیین فرمودند ۲۹۳
- ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم ۲۹۳
- عبدالعظیم و نقل روایت (گناهان کبیره) ۲۹۴
- ۷۵- کرامات صالحین، محمدشرف رازی ۲۹۸
- اشاره ۲۹۸
- شرایط عجیب ۳۰۰
- معاینه مجدّد ۳۰۱
- ۷۶- ری باستان، حسین کریمان ۳۰۱
- ۷۸- در وصف حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و بی بی شهربانو ۳۱۳
- اشاره ۳۱۳
- مقدمه ۳۱۳
- در شرح حال حضرت بی بی شهربانو ۳۱۴
- در مدح حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام ۳۱۹
- قصیده دیگر در وصف حضرت عبدالعظیم ۳۲۱

- در وصف حضرت بی بی شهربانو علیها السلام ۳۲۳
- ۷۹-راویان امام رضا علیه السلام در مسند الرضا، عزیزالله عطاردی ۳۳۶
- اشاره ۳۳۶
- عبدالعظیم در حضور امامان علیهم السلام ۳۳۷
- مقام او در نزد ائمه علیهم السلام ۳۳۷
- عبدالعظیم و رجال حدیث ۳۳۸
- عبدالعظیم و صاحب بن عباد ۳۴۰
- روایت عبدالعظیم از امام رضا علیه السلام ۳۴۱
- هجرت عبدالعظیم از مدینه ۳۴۱
- نیابت عبدالعظیم از امام هادی علیه السلام ۳۴۲
- عرض دین به امام هادی علیه السلام ۳۴۳
- وفات و مدفن عبدالعظیم حسنی ۳۴۴
- فضیلت زیارت عبدالعظیم ۳۴۵
- فرزندان عبدالعظیم ۳۴۶
- پدران و اجداد عبدالعظیم ۳۴۶
- علی جد عبدالعظیم ۳۴۶
- حسن بن زید ۳۴۷
- زید بن حسن مجتبی علیه السلام ۳۴۸
- برادران عبدالعظیم ۳۴۹
- تألیفات عبدالعظیم ۳۴۹
- روایت او در مسند الرضا ۳۵۰
- ۸۰-دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مؤلف مدخل صادق سجادی ۳۵۱
- اشاره ۳۵۱
- بخش یکم - ساختمان ها ۳۵۲
- بخش دوم - تولیت ۳۶۵
- بخش سوم - موقوفات ۳۶۶

- ۸۱-انجاز العداة فى احوال السادات، محمد رحمتى ۳۶۹
- اشاره ۳۶۹
- دودمان ابومحمد القاسم ۳۷۱
- ۸۲-دائرة المعارف تشيع، عبدالحسين صالحى شهيدى ۳۷۶
- ۸۳-زندگانی امام على الهادى عليه السلام ، باقر شريف قرشى، ترجمه سيد حسن اسلامى ۳۸۷
- ۸۴-با كتابخانه مركزى آستان مقدس حضرت عبدالعظيم عليه السلام آشنا شويم ۳۹۱
- اشاره ۳۹۱
- تأسيس كتابخانه جديد ۳۹۳
- تعداد كتب خطى، چاپى و نشریات ۳۹۴
- موضوع كتب ۳۹۴
- كتب خطى ۳۹۵
- نشریات ۳۹۷
- واقفين و ختيرين ۳۹۷
- مديران كتابخانه ۳۹۹
- تعمير كتاب ۳۹۹
- نرم افزار كتابخانه و نحوه ثبت كتب در رایانه ۳۹۹
- تعداد اعضاء و مراجعين ۴۰۰
- مدارك مورد نیاز جهت عضويت ۴۰۰
- ساعات كار كتابخانه ۴۰۰
- ویژگی منحصر به فرد كتابخانه آستان مقدس حضرت عبدالعظيم عليه السلام ۴۰۱
- كتب رسیده (وقفى، اهدایى، خریدارى) ۴۰۲
- ۸۵-نغمه های ولایت، محمدعلى شهاب ۴۰۳
- ۸۶-آينه يادها، هادى ربانى (معاصر) ۴۰۸
- اشاره ۴۰۸
۱. شخصیت عبدالعظيم حسنى عليه السلام ۴۰۸
۲. مقام محدثان ۴۱۰

۳. گزیده احادیث ۴۱۱
- ۸۷- صحیفه امام، حکم حضرت امام خمینی ۴۱۳
- اشاره ۴۱۳
- حکم حضرت امام خمینی (ره) ۴۱۴
- فهرست تفصیلی ۴۱۵
- جلد ۲ ۴۴۵
- مشخصات کتاب ۴۴۵
- اشاره ۴۴۶
- مقدمه ۴۵۰
- فهرست اجمالی ۴۵۳
- پیشگفتار ۴۵۷
- بخش اول : کتابهای عربی ۴۵۹
- ۴۵ - کتاب البلدان، ابی عبدالله أحمد بن محمد بن اسحاق همذانی المعروف بابن فقیه (قرن ۵۳ هـ) ۴۵۹
- ۴۶ - آکام المرجان فی ذکر المدائن المشهورة فی کلّ مکان، اسحاق بن حسین المنجم (قرن ۵ هـ) ۴۷۴
- ۴۷ - منتقلة الطالبیة، ابراهیم بن ناصر، ابن طباطبا (قرن ۵) ۴۷۵
- ۴۸ - معجم البلدان، یاقوت حموی (۶۲۶ق) ۴۸۸
- ۴۹ - بلدان الخلافة الشریقة، لسترنج ۴۹۷
- ۵۰ - دائرة المعارف بطرس البستانی ۵۰۲
- بخش دوم : عناوین فارسی ۵۰۹
- ۵۱ - حدود العالم من المشرق الی المغرب، ناشناس (تألیف در ۳۷۲ق) ۵۰۹
- ۵۲ - مهاجران آل ابوطالب، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر ابن طباطبا (قرن ۵)، ترجمه: محمدرضا عطائی ۵۰۹
- ۵۳ - دیوان بدرالدین قوامی رازی (قرن ۶)، تصحیح و تعلیق: محدث ارموی ۵۲۵
- ۵۴ - کتاب نقض، عبدالجلیل قزوینی رازی (بعد از ۵۶۰ هـ) ۵۳۰
- ۵۵ - تعلیقات نقض، محدث ارموی (معاصر) ۵۳۴
- ۵۶ - تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی (۱۰۰۲ق) ۵۵۴
- ۵۷ - مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری (۱۰۱۹ق) ۵۶۱

- ۵۸ - خزائن، ملا احمد نراقی (۱۲۴۵ق) ۵۶۵
- ۵۹ - ریاض السياحه، زین العابدین شیروانی (۱۲۵۳ق) ۵۶۶
- ۶۰ - حدائق السياحه، زین العابدین شروانی (۱۲۵۳ق) ۵۶۸
- ۶۱ - تذکره جغرافیای تاریخی ایران، و .بارتولد، ترجمه: حمزه سردادور (طالب زاده) ۵۷۱
- ۶۲ - قراء و قصبات ری، عبدالعزیز جواهر کلام ۵۷۸
- ۶۳ - لرد کرزن در ری، کتاب ایران، لرد کرزن ۵۹۰
- ۶۴ - ری در دست مسلمانان، مجله نامه ری ۶۰۸
- ۶۵ - چه شد که نامه ری پیدا شد؟ ۶۱۱
- ۶۶ - تاریخ تهران، عبدالعزیز جواهر الکلام (معاصر) ۶۱۳
- ۶۷ - لغت نامه دهخدا (معاصر) ۶۴۲
- ۶۸ - ری و جغرافیا و تحولات آن، خلیل کمره ای (معاصر) ۶۴۷
- ۶۹ - نظری به مقاله «ری» در دائرة المعارف الاسلامی، حسین کریمان (معاصر) ۶۵۹
- ۷۰ - دو فرمان مربوط به شهر ری، محمدتقی دانش پژوه (معاصر) ۶۶۶
- ۷۱ - جغرافیای تاریخی ری - تهران، میرحسین یکرنگیان (معاصر) ۶۷۱
- ۷۲ - تاریخچه اوقاف اصفهان، عبدالحسین سپنتا (معاصر) ۶۹۲
- ۷۳ - گنجینه دانشمندان، محمدشرف رازی (معاصر) ۷۰۲
- ۷۴ - تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی، عبدالرحیم غنیمه، ترجمه: نورالله کسائی (معاصر) ۸۵۹
- ۷۵ - فرهنگ القاب و عناوین شهرها، جعفر ثامنی (معاصر) ۸۶۱
- ۸۶۴ - درباره مرکز

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری : مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان ری

مشخصات کتاب

سرشناسه : زمانی نژاد، علی اکبر، 1342 - ، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری : مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان ری / به کوشش علی اکبر زمانی نژاد، ابوالفضل حافظیان.

مشخصات نشر : قم : دار الحدیث، 1382.

مشخصات ظاهری : 392ص.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 13.

شابک : 18000 ریال 9-26-7489-964 :

یادداشت : این کتاب از مجموعه آثاری است که به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان ری.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، 173 - 250؟ ق.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، 173 - 250؟ ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : امامزاده ها -- ایران -- ری

شناسه افزوده : حافظیان، ابوالفضل، 1349 - ، گردآورنده

رده بندی کنگره : BP53/5 /ع 2 م 27 1382

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : 3918121

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

جلد 1

اشاره

زمانی نژاد، علی اکبر، 1342 - .

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری (مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان ری) به کوشش علی اکبر زمانی نژاد و ابوالفضل حافظیان 1348 - قم: دارالحدیث، 1382 .

392 ص. - (مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 13)

... ریال ... - ... - ISBN 964

1. عبدالعظیم بن عبدالله علیه السلام، - 250؟ق.

2. شهر ری - امامزادگان. الف. کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام. ب. حافظیان، ابوالفضل، گردآورنده همکار. ج. عنوان.

1382 8 ش 6 ع / 5 / 53 / 297 / 212 BP

شابک:

سازمان چاپ و نشر

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری

(مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان ری)

به کوشش: علی اکبر زمانی نژاد و ابوالفضل حافظیان

از مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام - 13

ناشر: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

چاپ: اول، بهار 1382

چاپخانه:

شمارگان: 1000

قیمت:

تلفن: 0251 7741650 - 0251 7740523 ص. پ: 37185 / 4468

تاریخ بشر را همواره ستارگان فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندی نهفته در درونش را پرورد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مهّد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مهّد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحديث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این چهره های ماندگار، برخی فعالیتهای پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛
3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان و فرزندان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی يك لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1382

درباره شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و تاریخ ری در طول قرنهای گذشته و عصر حاضر، صدها جلد کتاب و مقاله و جزوه و مطالب پراکنده و سودمند در کتابهای علما، دانشمندان و محققان به رشته تحریر درآمده است که با وجود تکراری بودن بعضی از آنها، هر کدام با نگرش خاص خود توانسته اند گوشه ای از جلوه ملکوتی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام را به نمایش بگذارند و جنبه ای از رمز و راز ری را بگشایند. با این حال، تاکنون سال دقیق تولد و وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام روشن نیست؛ چنان که درباره شهر ری هم، ناگفته های فراوانی وجود دارد.

باری، ستایشهای امامان علیهم السلام از حضرت عبدالعظیم علیه السلام، نشان دهنده شخصیت علمی و مورد اعتماد ایشان است؛ به طوری که در برخی روایات، برای زیارت قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام ثوابی به مثابه زیارت قبر امام حسین علیه السلام یاد شده است.

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری با گردآوری و تألیف مجموعه رساله های خطی و کتابها و مقالات منتشر شده، و نیز مجموعه جزوه ها و گفتارهای پراکنده درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان و تاریخ شهر ری، در صدد شناساندن و معرفی مقام علمی و معنوی این کریم اهل بیت علیهم السلام و سایر امامزادگان و معرفی تاریخ شهر ری است.

نتیجه طرح مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری، معرفی و شناسایی نزدیک به هزار عنوان از کتابهای خطی و چاپی و مجلات و نشریات و مقالات و دائرة المعارفها و سفرنامه ها و پایان نامه ها و اسناد و فرامین و وقف نامه ها و... بود که در یک جلد به زیور طبع آراسته شد.

نزدیک به صد عنوان از میان انبوه کتابها و اسناد و... که درباره حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان شهر ری از جنبه های مختلف برخوردار بود انتخاب و برگزیده و به ترتیب سال وفات مؤلفین یا سال تألیف و چاپ کتابها و با تفکیک کتابهای عربی و فارسی در این مجموعه جمع آوری شد.

از آنجایی که سعی بر این بود که تمام موضوعات پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و آستانه آن حضرت و امامزادگان ری در معرض دید فضلا و دانشمندان و نویسندگان قرار گیرد، ابتدا مجموعه رساله های خطی در یک جلد به زیور طبع آراسته شد، سپس مجموعه رساله های خطی و سنگی پیرامون امامزادگان ری، و بعد مجموعه کتابها و رسائل و مقالات چاپ شده پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، و اینک مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان شهر ری، در این جلد جمع آوری و مطالب گوناگونی از بیش از صد و پنجاه مأخذ - از قرن سوم تا عصر حاضر - استفاده شده است، که هر کدام در نوع خود (با وجود تکراری بودن بعضی مطالب) سودمند و مفید است.

حتی الامکان سعی شده که تصرفی در متن گفتارهای پراکنده صورت نگیرد گرچه برخی از آنها ویرایش ابتدایی شده است.

در نقل مطالب از منابع مختلف، توضیحات و پاورقی های مصححین آن آثار را عینا درج کردیم و توضیحات خود را با علامت شماره در پایان گفتار هر عنوان مشخص نموده ایم.

- 1 - كتاب المعقبين من ولد الامام اميرالمؤمنين عليه السلام ، يحيى بن حسن مدنى علوى عقيقى..... 11
- 2 - المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقى..... 12
- 3 - سرّ السلسلة العلوية، سهل بن عبدالله بخاري..... 13
- 4 - رجال نجاشى، ابوالعباس احمد بن علي نجاشي..... 14
- 5 - من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه قمى..... 16
- 6 - تهذيب الانساب و نهاية الاعقاب، محمد عبيدلى..... 16
- 7 - الفهرست، محمد بن حسن طوسى..... 17
- 8 - رجال طوسى، محمد بن حسن طوسى..... 17
- 9 - تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادى..... 18
- 10 - المجدى، علي بن محمد علوي عمري..... 19
- 11 - لباب الانساب، علي بن أبيالقاسم بيهقى، ابن فندق..... 19
- 12 - الشجرة المباركة، امام فخر رازى..... 22
- 13 - الفخرى فى النسب، اسماعيل بن حسين مروزى ازورقانى..... 23
- 14 - رجال العلامة الحلى، حسن بن يوسف بن مطهر حلى..... 24
- 15 - رجال ابن داود، ابن داود..... 25
- 16 - عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، احمد بن على ابن عنبه..... 25
- 17 - حاشية خلاصة الاقوال، زين الدين بن على عاملى..... 25
- 18 - حاشيه رجال ابن داود (نسخه خطى)، عبدالله بن حسين تسترى..... 26

- 19 - منهج المقال، محمد بن على استرآبادى..... 26
- 20 - الرواشح السماوية، محمدباقر حسيني، ميرداماد..... 28
- 21 - شرعة التسمية، محمدباقر حسيني استرآبادى، ميرداماد..... 30
- 22 - نقد الرجال، مصطفى حسيني تفرشى..... 35
- 23 - روضة المتقين، محمدتقى مجلسى..... 37
- 24 - فائق المقال، احمد بن عبدالرضا البصرى..... 40
- 25 - مجمع الرجال، عنایت الله قهپايى..... 41
- 26 - جامع الرواة، محمد اردبيلى..... 42
- 27 - وسائل الشيعة، خاتمه، حسن بن محمد شيخ حر عاملى..... 44
- 28 - بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسى..... 45
- 29 - منتهى المقال، ابوعلی محمد بن اسماعيل حائرى..... 46
- 30 - طرائف المقال فى معرفة طبقات الرجال، سيدعلى اصغر جاپلقى بروجردى..... 48
- 31 - روضات الجنات، محمدباقر خوانسارى..... 48
- 32 - بهجة الآمال فى شرح زبدة المقال، ملاعلى عليارى تبريزى..... 54
- 33 - شعب المقال فى درجات الرجال، ميرزا ابوالقاسم نراقى..... 61
- 34 - مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نورى..... 61
- 35 - اتقان المقال فى احوال الرجال، محمد طه نجف..... 66
- 36 - تنقيح المقال، عبدالله مامقانى..... 66
- 37 - سفينة البحار، شيخ عباس قمى..... 69
- 38 - مرآة المعارف، محمد حرز الدين..... 74
- 39 - قاموس الرجال، محمدتقى تسترى..... 77

- 40 - معجم رجال الحديث، سيد أبقاسم خويى..... 80
- 41 - مستدرقات علم رجال الحديث، شيخ على نمازى شاهرودى..... 86
- 42 - دائرة المعارف الشيعية العامة، اعلمى..... 89
- 43 - مشاهد العترة الطاهرة، السيد عبدالرزاق كمونة الحسينى..... 91
- 44 - سُبُل الرّشاد الى أصحاب الإمام الجواد، عبدالحسين الشبستري..... 96
- 45 - النّور الهادى الى اصحاب الامام الهادى، عبدالحسين الشبستري..... 97

ص: 8

46 - الجامع لرواة واصحاب الامام الرضا عليه السلام ، محمد مهدي نجف..... 100

47 - موسوعة طبقات الفقهاء، جعفر سبحاني..... 103

48 - الموسوعة الرجالية الميسرة، جعفر سبحاني..... 105

49 - الكواكب المشرقة، سيد مهدي رجايي..... 105

50 - مزارات اهل البيت و تأريخها، سيد محمد حسين جلاللي..... 107

51 - أعلام الهداية..... 115

کتابهای فارسی

52 - الفصول الفخرية، جمال الدين احمد بن علي بن عنه..... 117

53 - اختيارات و وقایع ايام..... 117

54 - رساله اسديه، محمد قاسم حسيني عبيدلي..... 118

55 - سراج الانساب، سيد احمد بن محمد كياء گيلاني..... 119

56 - لوامع صاحبقراني (شرح فقيه)، محمد تقی مجلسي..... 121

57 - تحفة الزائر، علامه محمد باقر مجلسي..... 122

58 - مزار، آقا جمال خوانساري..... 125

59 - ناسخ التواريخ، ميرزا محمد تقی سپهر لسان الملك..... 137

60 - منتخب التواريخ، حاج محمد هاشم بن محمد علي خراساني..... 139

61 - تحية الزائر، ميرزا حسين نوري و محدث قمي..... 152

62 - هدية الزائرین، محدث قمي..... 156

63 - تحفة الاحباب في نوادر آثار الاصحاب، شيخ عباس محدث قمي..... 161

64 - منتهى الآمال، شيخ عباس قمي..... 161

65 - مفاتيح الجنان، شيخ عباس قمي..... 170

- 66 - قهرمانان اسلام، علی اکبر تشیّد..... 176
- 67 - یادداشتهای قزوینی، محمد قزوینی..... 185
- 68 - تاریخچه وقف در اسلام، دکتر علی اکبر شهابی..... 187
- 69 - مجموعه زندگانی چهارده معصوم، حسین عمادزاده..... 210
- 70 - لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا..... 220

ص: 9

- 71 - بدر فروزان، عباس فیض 221
- 72 - امامزادگان معتبر ایران، سید عزیزالله امامت کاشانی 246
- 73 - اختران تابناک، ذبیح الله محلاتی 260
- 74 - شاگردان مکتب ائمه، محمدعلی عالمی 264
- 75 - کرامات صالحین، محمدشریف رازی 275
- 76 - ری باستان، حسین کریمان 278
- 77 - جامع الانساب در تاریخچه امامزاده ها، سیدابراهیم احمدی ابهری 288
- 78 - در وصف حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و بی بی شهربانو، حیدر تهرانی 290
- 79 - راویان امام رضا علیه السلام در مسند الرضا، عزیزالله عطاردی 306
- 80 - دائره المعارف بزرگ اسلامی، مؤلف مدخل صادق سجادی 321
- 81 - انجاز العادات فی احوال السادات، محمد رحمتی 339
- 82 - دائره المعارف تشیع، مؤلف مدخل عبدالحسین صالحی شهیدی 346
- 83 - زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی 357
- 84 - با کتابخانه مرکزی آستان
- حضرت عبدالعظیم علیه السلام آشنا شویم، حسین مؤذنی 361
- 85 - نغمه های ولایت، محمدعلی شهاب 373
- 86 - آینه یادها، هادی ربّانی 378
- 87 - صحیفه امام، حکم حضرت امام خمینی 382

1- کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام ، یحیی بن حسن مدنی علوی عقیقی

88 - کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام ، یحیی بن حسن مدنی علوی عقیقی (277ق)

و العقب أيضا من ولد القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علي بن أیطالاب علیهم السلام من:

حمزة بن القاسم و أمه أم ولد. و العقب من ولد حمزة بن القاسم من الحسين و محمد ابني حمزة و هما لأم ولد.

و الحسين(1) بن القاسم بن الحسن بن زید و أمه أم ولد.

و العقب من ولد علي بن الحسن بن زید بن الحسن بن علي بن أیطالاب من عبدالله بن علي و أمه أم ولد، و العقب من ولد عبدالله بن علي بن الحسن بن زید بن الحسن بن علي بن أیطالاب من عبدالعظیم و أحمد و الحسن و هم لأم ولد.

و العقب من ولد ابراهيم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علي بن أیطالاب علیهما السلام من ابراهيم بن ابراهيم و أمه أم القاسم، بنت جعفر بن الحسن بن الحسن بن علي بن أیطالاب. و العقب من ولد ابراهيم بن ابراهيم من محمد بن ابراهيم بن ابراهيم بن الحسن بن زید.

و العقب من محمد بن ابراهيم بن ابراهيم [بن الحسن] من الحسن بن محمد و أمه أم سلمة(2) بنت عبدالعظیم بن علي بن الحسن بن زید بن الحسن بن علي بن أیطالاب.

ص: 11

1- و مثله في المجدي، وفي لباب الأنساب، و الحسن.

2- . و هي أيضا أم محمد بن عمر بن يحيى بن حسين بن زید الشهيد كما سيأتي في محله.

و العقب من ولد زيد بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب من طاهر بن زيد، و أمه أسماء بنت إبراهيم بن موسى بن عبدالرحمان بن عبدالله بن أبيريعة بن المغيرة المخزومي.

و العقب من ولد طاهر بن زيد بن محمد بن طاهر، و أمه عبيدة بنت القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب، و علي بن طاهر و أمه أم ولد.

و العقب من ولد عبدالله بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي زيد(1) بن عبدالله و أمه أم ولد.

و العقب من ولد زيد بن عبدالله من محمد و عبدالله و علي بني زيد و أمهم أم الحسن(2) بنت عبدالعظيم بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب.

و العقب من ولد إسحاق بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب من هارون بن إسحاق بن الحسن بن زيد و أمه أم ولد.(3)

2 - المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي

89 - المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي، (274 يا 280ق)

[273] 56 - عنه، عن عبدالعظيم بن عبدالله، وكان مرضياً، عن محمد بن عمر، عن حماد بن عثمان، عن عيسى بن السري أبي اليسع، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: قال(4) رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية؟ قال أبو عبدالله عليه السلام: أحوج ما يكون العبد إلى معرفته إذا بلغ نفسه هذه، وأشار إلى صدره يقول: لقد كنت على أمر حسن.(5) (6)

ص: 12

1- و هو ممن قتل مع أبي السرايا في السوس كما سيأتي في آخر الكتاب.

2- قد تقدم ذكر أختها أم سلمة قبل قليل، وقد نص البيهقي في اللباب ص 447 على أن عبدالعظيم لم يعقب. أي من المذكور، و أم الحسن هذه أيضا هي أم أحمد بن عمر بن يحيى الزيدي كما سيأتي.

3- . كتاب المعقبيين من ولد الامام اميرالمؤمنين عليه السلام، تصحيح: محمد كاظم، اول، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، 1422ق، ص 73 و 74.

4- في أوس و ص و ض: أقال.

5- . عنه البحار 85:23 ذيل ح 26. و رواه في عقاب الأعمال: 244 - 245، ح 1.

6- . المحاسن، ج 1، ص 176، تحقيق سيد مهدي رجائي، المجمع العالمي لأهل البيت، اول، قم، 1413ق.

90 - سرّ السلسلة العلوية، سهل بن عبدالله بخاري (بعد از 341ق)

(قال): الحسن بن القاسم بن الحسن بن علي بن عبدالرحمان بن القاسم ابن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام هو الداعي الصغير، ورد الرى مع كياكى بن ماهان قتل بآمل سنة ست و عشر و ثلاثمائة في رمضان.

(سر) قال: كان له أخ يلقب بزاده(1) و كان أبوه القاسم بن الحسن ينفيه و الله أعلم.

ذكر ذلك أبو الحسن ابن الحسن ابن الناصر الكبير، و له نسب و عقب كثير في سائر البلاد، و من ولده(2) بهمدان أبو عبدالله الحسين بن علي بن الحسن بن الحسن بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي عليه السلام، و ابن عمه أبو الحسن ابن الصوفى بخراسان.

(قال): و زيد بن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام، ولد طاهر ابن زيد، أمه اسماء بنت ابراهيم المخزومية.

(يقال): أنه أعقب و هو محمد بن طاهر بن زيد من أم ولد. و بالحجاز منهم خلق و بالبصرة.

(سر) قال: لا يصح لطاهر بن زيد ولد ذكر.

و ذكر احمد بن عيسى بن الحسين بن علي بن الحسن - و هو أحد العلماء العلوية بالنسب - أنه سمع طاهر بن زيد عند موته يقول لا عقب لى.

(قال): و علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي عليه السلام، ولد عبدالعظيم بن علي، أمه أمينة بنت اسماعيل الثقفية لا عقب له. انما العقب لعبدالعظيم بن عبدالله بن علي (علي ما يقال) و الله أعلم.

ص: 13

1- في عمدة الطالب ص 69 قال: يلقب (ثروان) بالثناء المثلثة ثم الرء بعدها الواو ثم الألف و النون.

2- . لورجع الضمير في عبارة و من ولده الى الحسن بن القاسم بن الحسن ابن علي بن عبدالرحمان بن القاسم بن الحسن بن زيد، المذكور قريبا (كما هو الظاهر) لا تستقيم العبارة إذ ليس أبو عبدالله الحسين بن علي الساكن بهمدان من ولد الحسن ابن القاسم بن الحسن المذكور فلا بد أن يكون في العبارة سقط و تحريف، أما لورجع الضمير المذكور الى القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زيد المذكور قبل أسطر لاستقامت العبارة، فلاحظ ذلك.

(قال): و عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد أمه أم ولد؛ و عبدالعظيم ابن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد أبو القاسم الزاهد العالم المدفون بالرى فى مسجد الشجرة و الحسن بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد.

(قال): العمرى النسابة أعقب، و قال أبو اليقظان ما أعقب.

(سر) و بالحجاز من ولد احمد بن عبدالله (إن صح) الحسن بن علي ابن القاسم بن احمد بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد.

(قال): أبو علي محمد بن همام: حدثنى عقبه بن عبيدالله بن علي عن الحسن ابن علي العسكرى عليه السلام انه سأل عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى. فقال لولاه لقلنا ما أعقب علي بن الحسن بن زيد بن الحسن السبط بن علي عليه السلام.

(سر) قال: ولد عبدالعظيم بن عبدالله - محمد بن عبدالعظيم بن عبدالله و كان زاهدا كبيرا.

(سر) يقال: ان عبدالله بن علي استلحقه الحسن بن زيد جده بعد موت أبيه علي بالقافة و ذلك أن أباه عليا هلك فى حياة أبيه الحسن بن زيد و أم ابنة عبدالله بن علي بن الحسن جارية بيعت و لم يعلم أنها حامل، فلما توفى علي ابن الحسن بن زيد ردها المشتري الى أبيه الحسن بن زيد فولدت عبدالله أباعبدالعظيم فشك فيه فدعى بالقافة فالحقوه به، و أسم الجارية هيفاء، ذكر ذلك أبو الحسن الموسوى صاحب أبي الساج فى كتابه، و كان عالما بالانساب.(1)

4 - رجال نجاشى، ابوالعباس احمد بن علي نجاشى

91 - رجال نجاشى، ابوالعباس احمد بن علي نجاشى (450 ق)

عبدالعظيم بن عبدالله

بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، أبو القاسم.

له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام، قال أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله: حدثنا

ص: 14

1- سر السلسلة العلوية، مقدمه و تحقيق: سيد محمد صادق بحر العلوم، اول، نجف، منشورات مكتبة الحيدرية، 1382ق، صص 23 -

جعفر بن محمد أبو القاسم قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآبادي قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقيّ قال: كان عبدالعظيم ورد الريّ هاربا من السلطان، وسكن سرّبا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، وكان (فكان) يعبد الله في ذلك السرّب، ويصوم نهاره، و يقوم ليله، وكان (فكان) يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره، وبينهما الطريق، ويقول: «هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام .»

فلم يزل يأوى إلى ذلك السرّب، ويقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلام حتّى عرفه أكثرهم. فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه وآله قال له: «إنّ رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي، ويدفن عند شجرة التفاح، في باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب» - وأشار الى المكان الذي دفن فيه - فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها فقال له: لأيّ شيء تطلب الشجرة و مكانها. فأخبر بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنّه كان رأى مثل هذه الرؤيا، وأنّه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ وفقا على الشريف و الشيع يدفنون فيه.

فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله، فلمّا جرد ليغسل وُجد في جيبه رقعة، فيها ذكر نسبه، فإذا فيها: «أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبد الله بن عليّ بن الحسن بن زيد بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهم السلام .»

أخبرنا أحمد بن عليّ بن نوح قال: حدّثنا الحسن بن حمزة بن عليّ قال: حدّثنا عليّ بن الفضل قال: حدّثنا عبيدالله بن موسى الروياني أبو تراب قال: حدّثنا عبدالعظيم بن عبد الله بجميع رواياته. (1)

ص: 15

1- . رجال نجاشي، تحقيق: سيد موسى شبيري زنجاني، چهارم، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، 1413ق، صص 247 - 248؛ وج 2، ص 65 - 67، دار الأضواء بيروت.

5 - من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه قمي

92 - من لا يحضره الفقيه، محمد بن علي بن بابويه قمي (381ق)

1929 - وروى عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن سهل بن سعد قال: «سمعت الرضا عليه السلام يقول: الصوم للرؤية، والفطر للرؤية، و ليس مّا من صام قبل الرؤية للرؤية و أفطر قبل الرؤية للرؤية،(1) قال: قلت له: يا ابن رسول الله فماترى في صوم يوم الشك؟ فقال: حدّ ثني أبي عن جدّي عن آباءه عليهم السلام قال: قال أميرالمؤمنين عليه السلام: لئن أصوم يوماً من شهر شعبان أحبّ إليّ من أن افطر يوماً من شهر رمضان».

قال مصتّف هذا الكتاب رحمه الله: وهذا حديث غريب لا أعرفه إلا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسني المدفون بالرّي في مقابر الشجرة و كان مرضياً - رضى الله عنه - .(2)

وما كان فيه عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني فقد رويته عن محمّد بن موسى بن المتوكّل - رضى الله عنه - عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله

البرقي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني و كان مرضياً. ورويته عن علي بن أحمد بن

موسى رحمه الله، عن محمّد بن أبي عبدالله الكوفي، عن سهل بن زياد الأدمي، عن عبدالعظيم.(3)(4)

6 - تهذيب الانساب و نهاية الاعقاب، محمدعبيدلي

93 - تهذيب الانساب و نهاية الاعقاب، محمدعبيدلي (435ق)

أولاد علي بن الحسن الأمير بن زيد بن الحسن عليه السلام

و أما علي بن الحسن الأمير بن زيد بن الحسن السبط بن أمير المؤمنين (صلوات الله عليه) فله عقب، من ولده أبو محمد القاسم به الحسين بن القاسم بن احمد بن

ص: 16

1- أى لرؤية من لم يثبت الهلال برويته مراد وقوله: «الرؤية» فى الموضوعين ليس فى بعض النسخ.

2- من لا يحضره الفقيه، تصحيح: على اكبر غفارى، دوم، قم، جامعة المدرسين فى الحوزة العلمية فى قم المقدسة، 1404ق، ج 2، ص 128.

3- . عبدالعظيم بن عبدالله الحسني رضوان الله تعالى عليه أشهر من أن يوصف، له كتاب خطب أميرالمؤمنين عليه السلام والطريق اليه قوى فى الاول و ضعيف فى الثانى لمكان سهل.

4- . من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 468.

عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد ويعرف بالسبيعي، كان يشهد بالكوفة مقبول القول، وله أولاد و عيال و نساء.

هذا ما ذكره صاحب الكتاب في هذا البيت.

وقال الحسين: علي بن الحسن بن زيد عقب جميعهم! من عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد.

و كان له عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد لا عقب له وقبره بالري له مشهد، يزار ويعظم [و الى يومنا هذا].(1)

7 - الفهرست، محمد بن حسن طوسي

94 - الفهرست، محمد بن حسن طوسي (460ق)

[548] 6- عبدالعظيم بن عبدالله العلوي الحسني.

له كتاب، اخبرنا به جماعة، عن ابي المفضل محمد بن عبدالله الشيباني، عن ابي جعفر ابن بطه، عن احمد بن ابي عبدالله البرقي، عنه.

وفات عبدالعظيم بالري، وقبره هناك.(2)

8 - رجال طوسي، محمد بن حسن طوسي

95 - رجال طوسي، محمد بن حسن طوسي (460ق)

باب العين

(عبدالعظيم) بن عبدالله الحسني(3) رضی الله عنه.(4)

ص: 17

1- تهذيب الأنساب و نهاية الأعقاب، استدراك و تعليق: عبدالله شريف حسين بن محمد ابن طباطبا حسيني 449ق، تصحيح:

محمد كاظم محمودي، اول، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، 1413ق، ص 139.

2- الفهرست، تحقيق: جواد قيومي، اول، قم، نشر الفقاهة، 1417ق، ص 193.

3- . هو عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي ابن أبطالب عليه السلام ، له قبر معروف في الري يقصده الزائرون، يأتي له ذكر في باب اصحاب العسكري عليه السلام ، و ذكره ايضا في الفهرست «ص 147 - رقم 549، وقال: له كتاب ثم رواه عنه طريقه و لعبدالعظيم هذا ترجمة مفصلة في رجال النجاشي، فراجعها، وقد الف بعض الأعلام رسالة في حياته رحمه الله.

4- . رجال طوسي، تحقيق: سيد محمدصادق بحر العلوم، اول، نجف، المكتبة الحيدرية، 1381ق، ص 417.

«عبدالعظيم» بن عبدالله الحسني (1) رضى الله عنه. (2)

9 - تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادى

96 - تاريخ بغداد، احمد بن علي خطيب بغدادى (463ق)

ذكر من اسمه محمد و اسم أبيه على

997 - محمد بن على الرضا احد الائمة الاثني عشر

محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب، أبوجعفر بن الرضا. قدم من مدينة رسول الله صلى الله عليه وآله الى بغداد وافدا على أبى اسحاق المعتصم و معه امرأته أم الفضل بنت المأمون فتوفى فى بغداد و دفن فى مقابر قريش عند جده موسى بن جعفر، و حملت امرأته أم الفضل بنت المأمون الى قصر المعتصم فجعلت مع الحرم. و قد أسند محمد بن على الحديث عن أبيه. أخبرنا الحسن بن أبى طالب، حدثنا محمد بن عبدالله الشيبانى، حدثنا محمد بن صالح بن الفيض بن فياض، حدثنا أبى، حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى، حدثنا أبوجعفر محمد بن على بن موسى عن أبيه على عن أبيه موسى عن أبائه عن على. قال: بعثنى النبى صلى الله عليه وآله الى اليمن فقال لى و هو يوصينى: «يا على ما خاب من استخار، و لا ندم من استشار، يا على عليك بالدلجة فإن الارض تطوى بالليل ما لا تطوى بالنهار، يا على اغد بسم الله فإن الله بارك لأمتى فى بكورها». أخبرنا أبونعيم الحافظ، حدثنا احمد بن اسحاق، حدثنا ابراهيم بن نايلة، حدثنا جعفر بن محمد بن يزيد. قال: كنت ببغداد فقال لى محمد بن منذر بن مهز (3). هل لك أن أدخلك على ابن الرضا؟ قلت نعم. قال

ص: 18

- 1- . هو ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام . و قد مات رحمه الله بالري و قبره هناك حتى اليوم مزار معروف، و فى بعض النسخ لا يوجد هذا الاسم، و روى ابن بابويه فى كتاب ثواب الأعمال «مطبوع» رواية تدل على أن عبدالعظيم هذا كان ميتا فى زمان الامام الهادى عليه السلام فضلاً عن زمان الامام العسكري عليه السلام ، و لكن ذكره الشيخ رحمه الله فى الفهرست «147 - رقم 549» و انظر تعليقنا هناك، و انظر ايضا أخباره فى رجال النجاشي و غيره من المعاجم.
- 2- . رجال طوسى، ص 433 - 434، منشورات رضى.
- 3- . كذا بالاصل مهملة من النقط غير الزاى.

فأدخلني فسلمنا عليه و جلسنا. فقال له حديث النبي صلى الله عليه و آله : «إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار». قال: خاص للحسن و الحسين. (1)

10 - المجدي، علي بن محمد علوي عمري

97 - المجدي، علي بن محمد علوي عمري (قرن 5)

... أن عليا بن الحسن بن زيد بن الحسن السبط عليه السلام الملقب بالسديد كان يتظاهر بالنصب، و يصلي واضعا يمينه على شماله، بنتا اسمها فاطمة، و ابنا اسمه عبدالله.

فولد عبدالله بن علي السديد جعفرًا و قاسمًا، و حسنا و عبدالعظيم، و أحمد، فعقبه من رجلين أحمد و عبدالعظيم في قول ابن خداع المصري.

فأما عبدالعظيم، فكان رجلاً عظيماً، قبره بالري يزار.

و أما أحمد، فمن ولده السبيعي، و هو أبو محمد القاسم و أمه أم ولد يقال لها مونس، و أبوه الحسين نقيب الكوفة ابن القاسم بن أحمد بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما السلام. و لأحمد ذيل طويل.

و الابهريون منهم الشريف الفاضل أبو الفتح ناصر بن أميركا الظاهر باليمن اليوم.

آخر بن يزيد بن الحسن عليه السلام. (2)

11 - باب الانساب، علي بن أبي القاسم بيهقي، ابن فندق

اشاره

98 - باب الانساب، علي بن أبي القاسم بيهقي، ابن فندق (565ق)

... عبدالعظيم بن علي بن الحسن بن زيد، لا عقب له. (3) الحسن و الحسين

و اسماعيل و ابراهيم و عيسى و أحمد بنو علي بن الحسن بن زيد، درجوا ... (4).

ص: 19

1- تاريخ بغداد، اول، قاهره و بغداد، مكتبة الخانجي و مكتبة العربية، 1349ق، ج 3، ص 54.

2- المجدي، تحقيق: احمد مهدوي دامغانى، اول، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى العامة، 1409ق، ص 35.

3- هو عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد، كان رجلاً عظيماً قبره بالري يزار. قال في الفخري: 157: و عبدالعظيم أبو القاسم

الزاهد المدفون بالري في مشهد الشجرة لا عقب له. هذا ولكن في المجدي: 35 و الشجرة المباركة: 64 عدده من المعقنين.
4- لباب الانساب، تحقيق: سيد مهدي رجائي، اول، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى العامة، 1410ق، ج 2، ص 447.

أبو العباس أحمد بن مانكديم (1) بن علي بن محمد ششديو بن الحسين بن عيسى بن محمد البطحاني.

وأبو الحسين يحيى بن الحسين بن اسماعيل بن زيد بن الحسن بن جعفر بن الحسين بن محمد بن جعفر بن عبد الرحمن الشجري.

والسيد القاضي الصابر الونكي أبو القاسم علي بن محمد بن نصر بن مهدي بن محمد بن علي بن عبد الله بن عيسى بن أحمد بن عيسى بن علي بن الحسين الأصغر بن علي بن الحسين بن علي بن أبطالب عليهم السلام.

وقد رأته وكان جاري في الري، واستفدت منه هذا العلم. (2)

نسابة الري

السيد الامام مجد الدين أبو هاشم المجتبى بن حمزة بن زيد بن مهدي بن حمزة بن محمد بن عبد الله بن علي بن الحسن بن الحسين بن الحسن الأفتس بن علي بن علي بن الحسين بن علي بن أبطالب عليهم السلام.

وقد رأته بالري، و حضرت مجلسه، وكان يدخل عليّ ويجري بيننا مذاكرة في علم الانساب في شهر سنة ستّ وعشرين وخمسمائة، و من منظومه:

يحقق انا لا نسر اذا سرى *** خيان ولا يشكو اذا انحل أدبرا

ولكننا بالسيف يحمى حريمنا *** ويحدر ممّا كان ظلما و منكرا

وبيتي رواق العزّ و المجد و العلى *** و يعقل للقبلى اذا الدم أهدرا

و ينظم بين الناس علما و حكمة *** و من أكثر الأقوال لا شك أهجرا

و هذه قصيدة طويلة مدح بها السيد الاجلّ العالم شرف الدين محمد بن المرتضى. (3)

ص: 20

1- ذكره المروزي في الفخري ص 139 وقال: منهم أبو العباس يعرف بمانكديم بالري و عقبه بها.

2- لباب الانساب، ج 2، ص 631.

3- لباب الانساب، ج 2، ص 635.

يحيى (1) بن علي بن عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن بن زيد، أمه بنت عبدالله بن ابراهيم من أولاد جعفر (2)، قتله أصحاب عبدالله بن عزيز، قتل بقرية من قرى الري وقبره بها (3)، و ما صلّى عليه أحد، و كان يوم قتل ابن خمس وأربعين سنة. (4)

محمد (5) بن عبدالله بن اسماعيل بن ابراهيم من أولاد جعفر، قتله عبدالله بن العزيز الامير، قتل بالريّ وقبره بها، و كان يوم قتل ابن ثلاث و ستين سنة.

عيسى (6) بن اسماعيل بن جعفر من أولاد جعفر الطيار، أخذه عبدالرحمن خليفة أبيالساج، حبس في محبس الكوفة فمات في الحبس، و كان يوم قتل ابن أربع و خمسين سنة.

محمد (7) بن عبدالله بن اسماعيل بن موسى بن جعفر، قتله عبدالله بن العزيز الامير، قبره بين الري وقزوين، و كان يوم قتل ابن خمس و خمسين سنة. (8)

جعفر (9) بن محمد بن جعفر، من أولاد عمر بن علي (10)

عليه السلام، قتله عبدالله بن عمر

ص: 21

1- . ذكره في مقاتل الطالبين، ص 437، و المجدي ص 32.

2- و هي بنت عبدالله بن ابراهيم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علي بن عبدالله بن جعفر بن أبطالب.

3- . قال الشريف العمري: و يحيى المقتول مع الكوكبي بقزوين أيام المهدي وقبره بسواد الري.

4- . لباب الانساب، ج 1، ص 418.

5- . ذكره في مقاتل الطالبين: 438، و هو محمد بن عبدالله بن اسماعيل بن ابراهيم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن علي بن عبدالله بن جعفر عليه السلام .

6- . وقع تكرار في جميع النسخ.

7- . وقع تكرار في جميع النسخ.

8- لباب الانساب، ج 1، ص 426.

9- . ذكره في مقاتل الطالبين، ص 434 و الرازي في الشجرة المباركة، ص 125. ذكر أن الخارج بالري هو والده محمد بن جعفر قال: أما جعفر الديباجة ابن الحسن الشجري، فعقبه من رجل واحد و هو محمد ابوجعفر الذي خرج بالري و غلب عليها. فأخذ أسيرا و حمل الى محمد بن طاهر بنيسابور، فحبسه و قيده فمات في حبسه فدفن مقيدا بمقبرة الامراء، و كان خروجه في أيام المستعين. أقول: و لعل خرج ولده جعفر بعد قتل والده بالري.

10- . بل هو من أولاد عمر بن علي زين العابدين عليه السلام و هو جعفر بن محمد بن جعفر الديباجة بن الحسن الشجري ابن علي بن عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبطالب عليهم السلام .

عامل محمد بن طاهر، قتل بالري بسر بالاي سناردك وقبره بها، وصلى عليه القاضي بالري، و كان يوم قتل ابن سبع و أربعين سنة. (1)

12 - الشجرة المباركة، امام فخر رازي

99 - الشجرة المباركة، امام فخر رازي، (606ق)

... و أما الحسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجري، فله ثلاثة معقبون: محمد أبو الحسن بسمرقند يلقب «الفرع» و عقبه بطبرستان، و جعفر عقبه بالري (2) و أحمد (3).

و أعقب (4) من رجلين: عبدالعظيم بطبرستان، و قتل بالري و مشهده بها معروف و مشهور. و أحمد له عقب كثير أجمع على صحتهم العلماء الا البخاري. (5)

أما عبدالعظيم فلا أعرف من عقبه الا ابنه محمد.

أما أحمد بن عبدالله بن علي، فله ثلاثة معقبون: القاسم، و عبدالله المعروف ب «دردار» و محمد أبو عبدالله ساطورة، ولهم أعقاب كثيرة.

أما القاسم بن أحمد، فله ابنان معقبان: محمد أبو عبدالله عقبه بالكوفة، و الحسين أبو عبدالله نقيب الحسينين بالكوفة، وله أعقاب بها.

أما عبدالله دردار ابن أحمد بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن، فله

ص: 22

1- . لباب الانساب، ج 1، ص 417، چاپ مرعشى.

2- . من عقبه أبو الحسن الملقب بالمرشد بالله استناد صاحب المنتقلة المعروف ب «كيا» يحيى بن الموفق بالله أبي عبدالله الحسين الجرجاني المقيم بالري الفقيه العفيف ابن أبي حرب اسماعيل الخوارزمي ابن أبي القاسم زيد العالم بشالوس ابن أبي محمد الحسن بن جعفر الدلسي. و كان عالماً فاضلاً شاعراً عظيم الشأن، بويع له بالديلم سنة ست و أربعين و أربعمائة، و هو أحد الائمة الزيدية، و من نبلاء أهل البيت، الموجود في عدة من العلوم الاصول و الفروع و الحديث و الشعر، و كان معاصري المرتضى المطهر النقيب بالري.

3- الشجرة المباركة في انساب الطالبية، تحقيق: سيد مهدي رجائي، اول، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفي العامة، 1409ق، ص 62.

4- . أى: عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام.

5- سر السلسلة العلوية لابي نصر البخاري، ص 24.

ابن واحد معقب: محمد أبوعلي بأبهر، لم يذكر السيد أبوالعز الحسني الهمداني من ولد علي بن الحسن بن زيد غيره، وله أعقاب كثيرة منهم رؤساء أبهر. (1)

أما محمد ساطوره، فعقبه من رجل واحد: عبدالله أبوعلي الساطوره، وعقبه من رجل واحد محمد أبوعبدالله، له أعقاب كثيرة بأبهر وزنجان وطبرستان وهمدان.

وهم الذين جعلهم السيد أبوالعز بني محمد بن عبدالله دردار ابن أحمد بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد.

والاصح المعتمد أنهم من أولاد ساطوره، لا من أولاد دردار. (2)

13- الفخرى فى النسب، اسماعيل بن حسين مروزي ازورقانى

اشاره

100 - الفخرى فى النسب، اسماعيل بن حسين مروزي ازورقانى (بعداز 614ق)

[اعقاب زيد بن الحسن عليه السلام]

وأما علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب عليهما السلام فأنتهى عقبه الى القاسم الشبيه بالنبي صلى الله عليه وآله بالكوفة ويقال له السبيعي. (3)

وعبدالله المعروف بـ«دردار» أمه أشتريه.

و أبوعبدالله محمد ساطوره (4)، له أبوعلي عبدالله الملقب بـ«ساطوره» وله ابنان وهم بنو أحمد بن عبدالله بن علي بن الحسن الامير و عمهم عبدالعظيم أبوالقاسم الزاهد المدفون بالري في مشهد (5) الشجرة لا عقب له.

و للقاسم الشبيه خمسة بنين، أعقب منهم أربعة:

أبوالقاسم الحسين النقيب بالكوفة لبنى الحسن، له أولاد أحدهم: أبو محمد القاسم السبيعي الشاهد بالكوفة، وكان من أعيان السادة، له عقب بالكوفة و مصر.

ص: 23

1- . راجع الكلام عن حول أعقابهم، الفخرى، ص 157.

2- الشجرة المباركة، ص 64.

3- نسبة الى محلة بالكوفة يقال لها السبيعية.

4- فى العمدة: شاطورة.

5- . فى العمدة: مسجد.

و أبو عبد الله محمد بن القاسم الشيبه، له عقب بالكوفة و بغداد، لا أعرف منهم غير أحمد الأسود ابن علي بن أحمد الأزرق الاسود ابن أحمد بن محمد هذا.

وقال أبو عبد الله بن طباطبا: و قيل محمد بن أحمد الأزرق الاسود كان بالكوفة و ينسب الى النصب و شدة الفتن(1)، و له ابن أسود اليهم(2) في مقابر قريش.

و أما عبد الله الدر دار، فله أبو علي محمد وحده بأبهر، أمه زيدية حسينية، و له ستة أولاد، منهم: زيد الزمن عند أبي عبد الله بن طباطبا.

وقال أبو الغنائم: زيد الزمن هو ابن محمد بن عبد الله بن محمد ساطورة ابن علي بن الحسن الامير و الاصح هو الاول و له ابن.

و علي بن أبي علي محمد بن عبد الله الدر دار له عقب و أبو علي عبد الله هو أكثر اخوته عقبا و أبو زيد جد الابهرين عند أبي عبد الله بن طباطبا.

وقال أبو الغنائم: ان الابهرين من ولد عيسى بن محمد بن عبد الله بن محمد ابن عبد الله بن الحسن الامير(3).

14- رجال العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر حلّي

101 - رجال العلامة الحلّي، حسن بن يوسف بن مطهر حلّي (726ق)

12 «عبد العظيم» بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام أبو الاسقم؛ له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام، كان عابدا ورعا، له حكاية تدل على حسن حاله؛ ذكرناها في كتابنا الكبير.

قال محمد بن بابويه انه كان مرضيا(4).

ص: 24

1- الكلمة غير مقروءة و غير منقوطة في النسختين.

2- . الكلمة غير منقوطة في النسختين.

3- . الفخرى في انساب الطالبين، تصحيح: سيد مهدي رجائي، اول، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة، 1409ق، ص 156 - 157.

4- رجال العلامة الحلّي، تصحيح: سيد محمد صادق بحر العلوم، ويرايش دوم، چاپ دوم، قم، منشورات الرضى، 1402ق، ص 130.

963- عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن علي بن ابى طالب عليه السلام ابوالقاسم [حش] عابد ورع كان مرضيًا. (1)

16- عمدة الطالب في انساب آل ابى طالب، احمد بن علي ابن عنبه

103 - عمدة الطالب في انساب آل ابى طالب، احمد بن علي ابن عنبه (828 ق)

و أما علي بن اسماعيل بن الحسن بن زيد ويعرف بالنازوكى فله عقب كثير منهم بن طير خوار و هو أبوالعباس الحسن بن علي بن أحمد الاقمة بن علي النازوكى، و منهم محمد المعروف (2) بابن علي النازوكى؛ من ولده علي بن الحسين أميركا القمى الملقب بشكنبة بن علي بن محمد المذكور، له عقب بالشام و طرابلس و دمشق، و أما علي السديد بن الحسن بن زيد بن علي بن ابى طالب عليه السلام ويكنى أباالحسن و أمه أم ولد و عقبه من ابنه عبدالله علي. أمه ام ولد، قال ابونصر سهل بن داود البخارى:

يقال إن عبدالله بن علي استلحقه الحسن بن زيد وهو جده بعد موت ابنه علي بالقيافة، ذلك أن أباه عليا هلك فى حياة أبيه الحسن بن زيد، و أم عبدالله جارية بيعت و لم يعلم أنها حامل، فلما توفى علي بن الحسن بن زيد ردها المشتري الى أبيه الحسن بن زيد فولدت عبدالله فشك فيه فدعا بالقيافة فألحقوه به، و اسم الجارية هيفاء. فولد عبدالله بن علي السديد عبدالعظيم السيد الزاهد المدفون فى مسجد الشجرة بالرى و قبره يزار، و أولد عبدالعظيم محمد بن عبدالعظيم، كان زاهدا كبيرا و انقضى محمد بن عبدالعظيم ولا عقب له. (3)

17- حاشية خلاصة الاقوال، زين الدين بن علي عاملى

104 - حاشية خلاصة الاقوال، زين الدين بن علي عاملى (965ق)

292 - عبدالعظيم بن عبدالله بن عليّ

قوله رحمه الله: «عبدالعظيم بن عبدالله بن عليّ بن الحسن بن زيد بن الحسن بن عليّ بن

ص: 25

1- . رجال ابن داود، القسم الاول، ص 130.

2- . قال البيهقى: و أبوشجاع من أولاد محمد بن علي بن علي، ورد من الرى الى بيهق فى شهر سنة 488هـ. وله أعقاب كثيرة بيهق واللّه أعلم. عن هامش المخطوطة

3- عمدة الطالب في انساب آل أبى طالب، اول، نجف، مطبعة حيدريره، 1380ق، صص 93 - 94.

أبي طالب عليه السلام». [ص 130، باب الآحاد (25)، الرقم 12].

قلت: هذا هو عبدالعظيم المدفون في مسجد الشجرة في الري، وقبره يُزار، وقد نصَّ عليّ زيارته الإمام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام قال: «مَنْ زار قبره وَجَبَتْ له الجنة» (1) ذكر ذلك بعض النسابين (2). (3)

18- حاشيه رجال ابن داود (نسخه خطي)، عبدالله بن حسين تستري

105 - حاشيه رجال ابن داود (نسخه خطي)، عبدالله بن حسين تستري (1021ق)

«في عبدالعظيم بن عبدالله، ابوالقاسم. لم أجد في «جش» شيئاً، نعم ذكر حكاية تدلّ على حسن حاله و جلالته و اشتغاله بالعبادة، و الظاهر أنّ هذا الرجل هو المشهور

الآن في بلاد الري و حكى العلامة في «صه» عن ابن بابويه أنّه كان مرضياً بعد ان قال هو أنّه كان عابدا ورعا». (4).

19- منهج المقال، محمد بن علي استرآبادي

106 - منهج المقال، محمد بن علي استرآبادي (1028ق)

عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ابوالقاسم له كتاب خطب اميرالمؤمنين عليه السلام، كان عابدا ورعا له حكاية تدل على حسن حاله ذكرناها في كتابنا الاكسير. قال محمد بن بابويه انه كان مرضياً.

ص: 26

1- لم نعثر عليه فيما لدينا من المصادر، وقد اشكل العلامة المامقاني على كون الإمام الرضا عليه السلام قد نصَّ على زيارته بقوله: «هو اشتباه غريب، ضرورة أنّ عبدالعظيم لم يكن متوفى في زمان الرضا عليه السلام حتّى ينصَّ على زيارته، و ظنّي أنّ الراوي روى تنصيص أبيالحسن عليه السلام على زيارته مريداً بأبيالحسن الثالث، و هو الهادي عليه السلام فاشتبه على الشهيد وزعمه الرضا عليه السلام فابدله به، فتدبّر جدّاً». تنقيح المقال»، ج 3، ص 157، الرقم 6651 و انظر «معجم رجال الحديث» ج 10، ص 49 - 50، الرقم 6580؛ «قاموس الرجال» ج 6، ص 193، الرقم 4136.

2- «المجدي» ص 35.

3- رسائل الشهيد الثاني، تصحيح: رضا مختاري، تحقيق و اعداد: مركز الابحاث و الدراسات الاسلامية قسم احياء التراث الاسلامي، اول، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، 1380ش، ج 2، صص 1045 - 1046.

4- نسخة عكسي كتابخانه مرعشي، ش 1054، به خط محمدعلي معلم حبيب آبادي م 1396 ق.

وفى «جش» عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام ابوالقاسم، له كتاب خطبة اميرالمؤمنين عليه السلام، قال ابو عبدالله الحسين بن عبيدالله، حدثنا جعفر بن محمد ابوالقاسم قال: حدثنا على بن الحسين السعدآبادى، قال: حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقى، قال: كان عبدالعظيم ورد الرىّ هاربا من السلطان وسكن سربا في دار الرجل من الشيعة في سكة الموالي و كان يعبدالله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله، و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول هو قبر الرجل من ولد موسى عليه السلام، فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب، و يقع خبره إلى واحد بعد الواحد من شيعة آل محمد صلى الله عليه و آله حتى عرفه أكثرهم فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: أن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي و يدفن عند شجرة التفاح في باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب، و أشار إلى المكان الذي دفن فيه فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها، فقال له لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها؟ فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذا الرؤيا، و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة يدفنون فيه، فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله، فلما جرد ليغسل وجد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه فإذا فيها: انا ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام، اخبرنا احمد بن على بن نوح، قال: حدثنا الحسن بن حمزة بن على، قال: حدثنا على بن الفضل، قال: حدثنا عبيدالله بن موسى الرؤيانى ابوتراب، قال: حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله بجميع رواياته فى «ج»، فى بعض النسخ عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن زيد بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام .

وفى «دمى» عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام يرويها عنهما، روى عنه سهل بن زيادالآدمى و ابوتراب عبيدالله الحارثى و فى «ست»، عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى العلوى، له كتاب اخبرنا

جماعة عن ابي المفضل محمد بن عبدالله الشيباني، عن ابي جعفر محمد بن جعفر بن بطة، عن احمد بن ابي عبدالله البرقي، عن عبدالعظيم. و مات عبدالعظيم بالرى وقبره هناك، انتهى. وفي ثواب الاعمال لابن بابويه، حدثني حمزة بن القاسم بن العلوى، قال حدثني محمد بن يحيى العطار، عمن دخل على ابي الحسن على بن محمد الهادى من اهل الرى، قال: دخلت على ابي الحسن العسكرى عليه السلام، فقال لى: اين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام، قال: اما انك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن على عليهما السلام. (1)

20- الرواشح السماوية، ميرداماد

اشاره

107 - الرواشح السماوية، ميرداماد

الراشحة الخامسة

[في صحّة أحاديث عبدالعظيم الحسنى]

من الذّائع السّائع أنّ طريق الرّواية من جهة ابي القسم عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى - المدفون بمشهد الشجرة بالرّى رضى الله تعالى عنه وارضاه - من الحسن؛ لانه ممدوح غير منصوص على توثيقه.

وعندى ان الناقد البصير والمتبصر الخبير يستهجنان ذلك ويستبحانه جدّاً، ولو لم يكن له الاّ حديث عرض الدّين (2)، و ما فيه من حقيقة المعرفة، وقول سيّدنا الهادى ابي الحسن الثالث عليه السلام له: يا ابا القاسم انت ولينا حقاً (3) - مع ماله من النسب الطاهر والشرف الباهر - لكفاه اذ ليس سلالة (4) النبوّة والطّهارة كاحد من الناس (5)

ص: 28

1- . منهج المقال، چاپ سنگى، تهران، 1306ق، ص 196.

2- وسائل الشيعة 16:240/21461، كتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، الباب 33، ح 9.

3- . التوحيد للصدوق: 81، ح 37؛ وعنه في بحار الأنوار 3:268، ح 3.

4- . في حاشية النسخ: «السليل: الولد، و سلالة الشيء: ما استل منه، و النطفة: سلالة الإنسان، و انسل من بينهم أي خرج». راجع لسان العرب 11: 338-389، س. ل. ل..

5- في حاشية «أ» و «ج»: «روى الكشي حديثاً عن مولانا أبي الحسن الرضا عليه السلام في علي بن عبيد الله بن علي بن الحسين الحسن الزوج الصالح فيما له من الحكاية المعروفة أنّه عليه السلام قال: «إنّ وُلد عليّ وفاطمة إذا عرفهم الله هذا الأمر لم يكونوا كالناس، منه دام ظلّه».

إذا ما آمن و اتقى، و كان عند آبائه الطّاهرين مرضياً مشكوراً، فكيف و هو صاحب الحكاية المعروفة التي قد أوردها النجاشي في ترجمته(1)، و هي ناطقة بجلالة قدره و علوّ درجته.

و في فضل زيارته روايات متظافرة و قد ورد «من زار قبره و جبت له الجنّة»(2).

و روى الصدوق ابو جعفر بن بابويه في كتاب ثواب الاعمال مسنداً فقال حدّثني عليّ بن احمد قال: حدّثنا حمزة بن القسم العلوي(ره)، قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عن دخل عليّ بن الحسن عليه السلام من اهل الرّي، قال دخل عليّ بن الحسن العسكري عليه السلام فقال «اين كنت؟» قلت: زرت الحسين عليه السلام فقال: «اما انك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم، لكنت كمن زار قبر الحسين عليه السلام»(3).

و لابي جعفر بن بابويه كتاب اخبار عبدالعظيم بن عبدالله الحسنی ذكره النجاشي في عدّ كتبه(4).

و بالجملة: قول ابن بابويه(5) و النجاشي(6) و غيرهما فيه: «كان عابداً ورعاً مرضياً»،(7) يكفي في استصحاح حديثه، فضلاً عمّا أورده، فاذن الاصحّ الأرجح، و الاصواب الاقوم ان يعدّ الطّريق من جهته صحيحاً، و في الدرّجّة العُلّيا من الصّحّة، و اللّٰه سبحانه اعلم(8).

ص: 29

1- رجال النجاشي: 247 - 248/653.

2- حاشية خلاصة الأقوال: 161 - 162 ضمن رسائل الشهيد الثاني ج 2، حكاة عن بعض النّسّابين، و لم نعثر عليه في غيره.

3- . ثواب الأعمال: 124، باب ثواب زيارة قبر عبدالعظيم الحسنی بالرّي، ح 1.

4- رجال النجاشي: 392/1049.

5- من لا يحضره الفقيه 4:66، في شرح المشيخة.

6- . انظر رجال النجاشي: 247 - 248/653.

7- . خلاصة الأقوال: 226/755.

8- . الرواشح السماوية، ص 86 و 87 چاپ مؤسسه دارالحديث؛ و نیز ص 50 و 51 چاپ سنگی.

[الحديث الثاني]

و منها الحكاية المعروفة للسيد الورع العالم الزاهد، الرفيع المرتبة، العظيم المنزلة، أبي القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليهما السلام، المدفون(1) بمشهد الشجرة بالرّي، في قبته المعمورة المعروفة، المشهور أنّها محلّ استجابة الدعاء رضی الله تعالى عنه و أرضاه، وقد ورد في زيارته ما ورد من الروايات المشهورة(2) وقد أدرك من الأئمة الجواد و الهادي و العسكري عليهم السلام، و استفادت الإماميّة من أحاديثه و رواياته إلى الآن.

ص: 30

1- قوله: المدفون بمشهد الشجرة و له في ذلك حكاية حكاها الاصحاح رضوان الله تعالى عليهم في كتبهم. قال شيخنا أبو العباس النجاشي رحمه الله تعالى في كتابه الرجال [ص 247] عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن حسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب. أبو القاسم له كتاب خطب امير المؤمنين عليه السلام. قال أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم قال حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي قال حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي قال: كان عبدالعظيم و رد الرّي هاربا من السلطان، و سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالى و كان يعبد الله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل لقبره و بينهما الطريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام. فلم يزل يأوى إلى ذلك السرب و يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلام حتى عرفه أكثرهم فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له انّ رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالى و يدفن عند شجرة التفاح في باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب و أشار إلى المكان الذي دفن فيه فيذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها، فقال له: لأى شىء تطلب الشجرة و مكانها فأخبره بالرؤيا فذكر صاحب الشجرة أنّه كان رأى مثل هذه الرؤيا و أنّه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة يدفنون فيه. فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله فلما جرّد ليغسل و جد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه فاذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليهما السلام. ثمّ قال شيخنا النجاشي رحمه الله: أخبرنا أحمد بن علي بن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة بن علي قال: حدثنا علي بن الفضل قال: حدثنا عبيد الله بن موسى الرويانى أبو تراب قال: حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله بجميع رواياته. منه ره.

2- . راجع كامل الزيارات ص 324 و ثواب الاعمال للصدوق، ص 124، طبع الغفارى و مستدرک الوسائل 2/227.

ذكر شيخنا أبو العباس النجاشي رحمه الله في كتاب الرجال فيما ذكر من كتب الصدوق أبي جعفر بن بابويه، كتاب أخبار عبد العظيم بن عبد الله. (1)

و حكايته هذه (2) هي حديثه المعروف بحديث عرض الدين و حديث الاعتقاد المعروف و الحديث المعروف. و للاصحاب رضى الله تعالى عنهم فى روايته طرق و أسانيد (3) فلنروه بحق روايتنا إيتاه من طريق الصدوق عروة الاسلام أبى جعفر بن بابويه القمى، فإنه جليل القدر، عميق الغور، حافظ للاحاديث، بصير بالرجال، ناقد للاخبار، بالغ فى حفظه و ضبطه و نقده و كثرة علمه الامد الاقصى. و هو وجه الطائفة و رأسها و فقيه الاصحاب و شيخهم. قال رضوان الله تعالى عليه فى آخر الباب الثانى من كتاب التوحيد فى نفى التشبيه: حدّثنا على بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله تعالى و على بن عبد الله الورّاق، قالوا: حدّثنا محمّد بن هارون الصوفى، (4)

ص: 31

1- رجال النجاشى، ص 227، طبع جماعة المدرسين.

2- اشار بذلك الى ان حكايته المعروفة هذه ليست التى عنها شيخنا العلامة فى الخلاصة بقوله: له حكاية تدل على حسن حاله ذكرناها فى كتابنا الكبير، بل انه اّما عنى بها الحكاية التى نحن اوردناها فى الحاشية منه ره.

3- اذا كانت لحديث طرق كثيرة و أسانيد عديدة فسنة الاصحاب أنّهم لا يهتمون بتصحيح السند و التعمق فى حال رجاله فانّ ذلك ملحق عندهم بالمتواترات، و لذلك كثيرا ما يقول شيخنا شيخ الطائفة فى مثل ذلك من الحديث المتعدد الاسناد انّ ذلك قد أخرجه من الاحاد إلى التواتر. منه ره.

4- . محمد [بن] هارون أبو عيسى الورّاق لم يرو عن أحد من الأنمة، و لا لقي أحدا منهم عليهم السلام . ذكره الشيخ تقى الدين الحسن بن على بن داوود فى قسم الممدوحين من كتابه [رجال ابن داوود/185] كما ذكره شيخه السيّد ابن طاووس و هو صاحب الكتب و التصانيف، ذكر شيخنا النجاشى فى كتابه [رجال النجاشى/372]: من كتبه كتاب الإمامة و كتاب السقيفة و كتاب الحكم على سورة لم يكن و كتاب اختلاف الشيعة و المقالات. و محمد بن هارون من آل أبى طالب فى طرق الأخبار و أسانيد الأحاديث ثلاثة: حسيني و حسنى و علوى. فالأول هو ابو عيسى محمد بن هارون المحدّث الصالح الزاهد الصوفى من ولد عمر الأشرف بن سيد العابدين على بن الحسين عليهما السلام ؛ و الثانى محمد بن هارون بن محمد البطحاني بالضم نسبة إلى بطحان موضع بالمدينة و بالفتح نسبة الى البطحاء من ولد زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليهم السلام . و الثالث من المعروفين ببني الصوفى أولاد يحيى الصالح بن عبد الله بن محمد بن عمر الاطرف بن أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام . منه ره.

قال: حدّثنا أبو تراب عبد الله (1) بن موسى الرواياني عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى (2) قال: دخلت على سيدي على بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهما السلام فلما بصرتي قال لي مرحبا بك يا ابا القاسم أنت وليتنا حقاً قال: فقلت له: يا بن رسول الله إني أريد أن أعرض عليك ديني فان كان مرضياً ثبتت عليه حتى ألقى الله عزّ وجلّ، فقال: هات يا ابا القاسم فقلت:

إني أقول: إنّ الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثله شيء، خارج من الحدّين حدّ الابطال وحدّ التشبيه، وأنّه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر، بل هو مجسّم الاجسام ومصوّر الصور، وخالق الاعراض والجواهر، وربّ كلّ شيء وملكه وجاعله ومحدثه، وأنّ محمداً عبده ورسوله خاتم النبيّين، فلا نبي بعده إلى يوم القيامة وأقول: إنّ الامام والخليفة وولي الامر بعده أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، ثمّ من بعده ولده الحسن ثمّ الحسين ثمّ علي بن الحسين ثمّ محمد بن علي ثمّ جعفر بن محمد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ علي بن موسى ثمّ محمد بن علي ثمّ أنت يا مولاي، فقال عليه السلام: ومن بعدى الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده، قال: فقلت: وكيف ذاك يا مولاي؟ قال: لأنّه لا يرى شخصه، ولا يحلّ ذكره باسمه حتى يخرج فيملاً الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، قال: فقلت: أقررت، وأقول: إنّ وليّهم وليّ الله وعدّوهم عدوّ الله، وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله عزّ وجلّ، وأقول: إنّ المعراج حقّ والمسألة في القبر حقّ، وإنّ الجنة حقّ والنار حقّ، والصراف حقّ والميزان حقّ وإنّ الساعة آتية لا ريب فيها، وإنّ الله يبعث من في

ص: 32

- 1- هو عبد الله ومن الاصحاب من يضبطه عبيد الله بالتصغير - بن موسى الثاني - الدراج بناحية زباله بالتشديد موضع من العراق مسموما - بن الشيخ الصالح عبد الله - صاحب الرسالة المعروفة إلى المأمون و جوابها منه إليه - بن موسى الجون بن عبد الله المحض بن الحسن المثنى بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما السلام منه ره.
- 2- . الشايخ عند الاصحاب عدّ طريق الحديث من جهة عبد العظيم الحسنى حسناً ممدوحاً والصحيح عندي عدّه صحيحاً عالياً فأمر عبد العظيم أجل من ذلك واعظم. منه ره. وفي هامش النسخة هذا السند حسن ممدوح عال.

القبور، وأقول: إن الفرائض الواجبة بعد الولاية الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر.

فقال علي بن محمد عليه السلام: يا أبا القاسم هذا و الله دين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة. (1)

وقال رضوان الله تعالى عليه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في أول الباب السابع و الثلاثين منه، و هو باب ما روى عن أبي الحسن علي بن محمد العسكري الهادي عليه السلام في القائم و غيبته، و أنه الثاني عشر من الائمة صلى الله عليهم.

حدّثنا علي بن احمد بن محمد الدقاق رضى الله تعالى عنه و علي بن عبدالله الورّاق قالاً: حدّثنا محمد بن هارون الصوفي (2)، قال: حدّثنا أبو تراب عبدالله بن موسى الرواياني، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى (3)، قال: دخلت على سيدي علي بن

ص: 33

1- . توحيد الصدوق 81 - 82.

2- . محمد بن هارون الصوفي المحدث هو من الشيوخ الذين لم يرووا عن أحد من الأئمة و لا لقوا أحدا منهم عليهم السلام و ليس هو محمد بن هارون الكندي الكوفي الذي هو من رجال مولانا العسكري عليه السلام و روى عنه محمد بن أحمد بن يحيى و أورده الشيخ تقي الدين الحسن بن داود في قسم المحروجين من كتابه [رجال ابن داود/276] و قال فيه: جنح [رجال الشيخ] ضعيف. و لا هو محمد بن هارون بن عمران الهمداني الوكيل الذي روى عنه أبو جعفر الكليني في كتاب الحجة من كتابه الكافي [1/524] بسنده: علي بن محمد عن محمد بن هارون بن عمران الهمداني، قال: كان للناحية على خمسمائة دينار فضقت بها ذراعاً ثم قلت في نفسي لى حوانيت اشتريتها بخمسمائة و ثلاثين ديناراً قد جعلتها للناحية بخمسمائة دينارٍ و لم أنطق بها فكتب إلى العلوي محمد بن جعفر: اقبط الحوانيت من محمد بن هارون بخمسمائة دينار التي لنا عليه. و روى أبو جعفر الصدوق أيضاً عنه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في باب ذكر التوقيعات [ج 2/492] بسنده: حدّثني أبي رحمه الله قال حدّثني سعد بن عبدالله عن محمد بن هارون قال كان للغريم على خمسمائة دينار فأنا ليلة ببغداد و قد كان لها ريح و ظلّة و قد فزعت فزعا شديداً و فكّرت فيما على و لى و قلت في نفسي لى حوانيت اشتريتها بخمسمائة و ثلاثين ديناراً فقد جعلتها للغريم عليه السلام بخمسمائة دينار، قال فجاء نى من تسلم منى الحوانيت و ما كتبت إليه فى شىء من ذلك من قبل ان انطلق به لسانى و لا اخبرت به احداً. منه ره.

3- [سند هذا الحديث] حسن ممدوح عال.

محمّد عليهما السلام ، فلما بصر بي قال لي : مرحبا بك يا أبا القاسم أنت ولينا حقاً، قال: فقلت له: يا بن رسول الله إنّي أريد أن أعرض عليك ديني فإن كان مرضياً ثبتّ عليه حتّى ألقى الله عزّ وجلّ، فقال: هات يا أبا القاسم، فقلت: إنّي أقول: إنّ الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثلته شىء ، خارج عن الحدّين حدّ التشبيه و حدّ الابطال وإنه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر، بل هو مجسّم الاجسام ومصوّر الصور، وخالق الاعراض والجواهر، وربّ كلّ شىء ء و مالكة و جاعله و محدثه، وإنّ محمّدا عبده ورسوله خاتم النبيّين، ولا نبي بعده إلى يوم القيامة، وإنّ شريعته خاتمة الشرائع فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة، وإنّ الامام والخليفة وولى الامر بعده أميرالمؤمنين على بن أبى طالب، ثمّ الحسن، ثمّ الحسين، ثمّ على بن الحسين، ثمّ محمّد بن على، ثمّ جعفر بن محمّد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ على بن موسى، ثمّ محمّد بن على، ثمّ أنت يا مولاي، فقال عليه السلام : و من بعدى الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال: فقلت: وكيف ذاك يا مولاي؟ قال: لأنّه لا يرى شخصه ولا يحلّ ذكره باسمه حتّى (1) يخرج فيملاً الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، قال: فقلت: أقررت، وأقول إنّ وليهم ولى الله وعدّوهم عدوّالله وطاعتهم طاعة الله ومعصيتهم معصية الله عزّ وجلّ، وأقول: إنّ المعراج حقّ وإنّ المسألة فى القبر حقّ وإنّ الجذّة حقّ وإنّ النار حقّ وإنّ الصراط حقّ و الميزان حقّ وإنّ الساعة آتية لا ريب فيها وإنّ الله يبعث من فى القبور، وأقول: إنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية: الصلاة و الزكاة و الصوم و الحجّ

ص: 34

1- . قال الغزى [الشافعى المتوفى 822 راجع كشف الظنون 1879] فى شرح منهاج الاصول: و التحقيق فى ان تقييد العام بالغاية هل يقتضى ان يكون حكم ما بعدها خلاف ما قبلها ام لا يستدعى تفصيلاً و هو ان الغاية اما ان تكون منفصلة عن ذى الغاية حساً كالليل فى قوله تعالى: «و اتموا الصيام الى الليل» فإنه غاية لزمان الصوم و هو منفصل عن ذلك الزمان حساً أو لا يكون كذلك كالمرفق فى قوله تعالى: «فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق» فإنه غاية لليد غير منفصل عنها حساً. و القسم الاول يقتضى ان يكون حكم ما بعد الغاية خلاف ما قبلها، لأن انفصال احدهما عن الآخر معلوم حساً، و القسم الثانى لا يقتضى ذلك، لان المرفق لما لم يكن منفصلاً عن اليد حساً لم يكن تعيينه لكونه غاية اولى من سائر مفاصل اليد فلا يجب خروجه عن ما قبله. منه ره.

و الجهاد و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر .

فقال على بن محمد عليه السلام : يا أبا القاسم هذا و الله دين الله الذى ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت فى الحياة الدنيا و فى الآخرة. (1) (2)

22- نقد الرجال، مصطفى حسيني تفرشى

109 - نقد الرجال، مصطفى حسيني تفرشى (1044ق)

2944/1 - عبدالعظيم بن عبدالله بن على

ابن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب عليهم السلام أبو القاسم، له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام، قال أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله: حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي قال: كان عبد العظيم ورد الري هاربا من السلطان، وسكن سَرْبًا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، فكان يعبد الله في ذلك السرب، و يصوم نهاره و يقوم ليله، و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره - و بينهما الطريق - و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام .

فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب، و يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد صلى الله عليه و آله حتى عرفه أكثرهم. فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: إن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي، و يدفن عنه شجرة التفاح في باغ (3) عبد الجبار بن عبد الوهاب - و أشاره إلى المكان الذي دفن فيه - فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها، فقال: لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها، فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا، و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف، و الشيع يدفنون فيه.

ص: 35

- 1- كمال الدين 2/379 - 380؛ أمالي الصدوق الطبع الحجري 204 و طبع بيروت 278؛ صفات الشيعة للصدوق 48 - 50؛ كفاية الاثر 282؛ إعلام الورى للطبرسى 409 طبع الغفارى و 436 طبع النجف؛ المستدرک للنورى نقلاً عن كتاب فضل بن شاذان.
- 2- شرعة التسمية، ص 45 - 50.
- 3- باغ كلمة أعجمية تعني بستان.

فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله، فلمّا جُرِدَ ليغسّل وُجِدَ في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا بها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام . روى عنه: عبيدالله بن موسى الروياني أبو تراب، رجال النجاشي (1). عبدالعظيم بن عبدالله الحسني العلوي، له كتاب (2) روى عنه: أحمد بن أبي عبدالله البرقي، ومات عبدالعظيم بالري، وقبره هناك، الفهرست (3).

روى عنه: سهل بن زياد الأدمي و أبو تراب عبيدالله الحارثي، من أصحاب الجواد (4) والهادي عليهما السلام (5)، رجال الشيخ. وقال محمد بن علي بن بابويه في مشيخة الفقيه (6): إنّه كان مرضياً (7) وقال العلامة في الخلاصة: كان عابدا ورعا (8).

وقال محمد بن علي بن بابويه في الفقيه: حدّثني علي بن أحمد، عن حمزة بن القاسم العلوي رحمه الله، عن محمد بن يحيى العطار، عن من دخل على أبي الحسن الهادي عليه السلام من أهل الري، قال: (9) فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام، قال: أما إنك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن علي عليه السلام (10) (11).

ص: 36

- 1- . رجال النجاشي: 247/653.
- 2- . أخبرنا به جماعة، عن أبي المفضل، عن ابن بطة، عن أحمد بن أبي عبدالله، عنه، ست؛ م ت.
- 3- . الفهرست: 121/548.
- 4- لم يرد له ذكر في نسخنا من رجال الشيخ في أصحاب الإمام الجواد عليه السلام؛ وورد في مجمع الرجال 4: 97 نقلاً عنه.
- 5- . رجال الشيخ: 387/1. وذكره الشيخ أيضا في أصحاب الإمام العسكري عليه السلام: 401/20 قائلا: عبدالعظيم بن عبدالله الحسني رضي الله عنه.
- 6- . سهو ليس فيها؛ بل هو مذكور في ثواب الأعمال والعيون، م ت، ثواب الأعمال: 124/1 ثواب زيارة قبر عبدالعظيم الحسني؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام 1: 285/33.
- 7- . مشيخة الفقيه 4/66.
- 8- . الخلاصة: 130/12.
- 9- . في المصدر زيادة: دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السلام .
- 10- لم نعثر عليه في الفقيه؛ وورد نصّ هذا الحديث في كتاب ثواب الأعمال: 124/1 ثواب زيارة قبر عبدالعظيم الحسني بالري.
- 11- . نقد الرجال، اول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لآحياء التراث، ج 3، صص 68 - 70.

[الشيخ الصدوق رحمه الله]: و ما كان فيه عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل - رضى الله عنه - عن على بن الحسين السعدآبادى، عن احمد بن ابى عبدالله البرقى، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى.

[العلامه المجلسى الاول]: «و ما كان فيه، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى» بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابيطالب عليهم السلام، عظيم الشأن جليل القدر، و يظهر جلالة قدره من رواياته.

و فى النجاشى بعد ذكر النسب، ابوالقاسم، له كتاب خطب امير المؤمنين عليه السلام قال أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله، قال: حدثنا جعفر بن محمد ابوالقاسم، قال: حدثنا على بن الحسين السعدآبادى، قال: حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقى، قال: كان عبدالعظيم ورد الرى هاربا من السلطان و سكن سربا فى دار رجل من الشيعة فى سكة الموالى و كان يعبدالله فى ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام فلم يزل يأوى الى ذلك السرب و يقع خبره الى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلام حتى عرفه اكثرهم فرأى رجل من الشيعة فى المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: ان رجلا من ولدى يحمل من سكة الموالى و يدفن عند شجرة التفاح فى باغ عبدالجبار بن عبدالواهاب و اشار الى المكان الذى دفن فيه فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها فقال: لاي شىء تطلب الشجرة و مكانها؟ فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا و انه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف، و الشيعة يدفنون فيه.

فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله، فلما جرد ليغسل و جد فى جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا بها انا ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليهما السلام روى عنه عبدالله بن موسى الرؤياني

ابوتراب (النجاشي)(1)الحسنى العلوى له كتاب روى عنه احمد بن ابى عبدالله البرقى و مات عبدالعظيم وقبره هناك (الفهرست) روى عنه سهل بن زياد و ابوتراب الحارثى من اصحاب الجواد و الهادى عليهما السلام (رجال الشيخ) كان عابدا ورعا (الخلاصة).

وروى المصنف عن على بن احمد رضى الله عنه، عن حمزة بن القسم العلوى رحمه الله الثقة، عن محمد بن يحيى العطار الثقة عمن دخل على ابن الحسن الهادى عليه السلام من اهل الرى، قال: فقال: اين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام قال: اما انك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن على عليهما السلام .

[الشيخ الصدوق رحمه الله] و كان مرضيا، و رويته عن على بن احمد بن موسى - رحمه الله - عن محمد بن ابىعبدالله الكوفى، عن سهل بن زياد الادمى، عن عبدالعظيم.

[العلامة المجلسى الأول]: «و كان مرضيا» اى كان فى دينه صحيحا و الاصحاب يرضون حديثه و يعملون به، و الطريقان قويان كالصحيح و كان طرق المصنف الى كتابه كثيرة كما يظهر من كتبه.

ففى الامالى: حدثنا على بن احمد بن موسى رضى الله عنه قال: حدثنا محمد بن هارون الصوفى قال: حدثنا ابوتراب عبيدالله بن موسى الرؤياني، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى قال: قلت لأبى جعفر محمد بن على الرضا عليهما السلام: يا بن رسول الله حدثنى بحديث، عن آباءك عليهم السلام فقال: حدثنى أبى عن جدى، عن آباءه صلوات الله عليهم، قال: قال اميرالمؤمنين عليه السلام: لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فاذا استوتوا هلكوا.

قال: قلت له زدنى يا بن رسول الله فقال: حدثنى أبى عن جدى، عن آباءه عليهم السلام قال: قال اميرالمؤمنين عليه السلام لو تكاشفتهم ما تدافنتهم.

قال: فقلت له: زدنى يا بن رسول الله فقال: حدثنى أبى عن جدى عن آباءه عليهم السلام قال:

ص: 38

1- . رجال النجاشى فى باب العين، ص 173، طبع بمبئى.

قال امير المؤمنين عليه السلام انكم لن تسعوا الناس بأموالكم، فسعوهم بطلاقة الوجه و حسن اللقاء، فإنى سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: انكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم.

قال: فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: من عتب على الزمان طال معتبته (أى شدته).

قال: فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالاخيار.

قال فقلت له: زدنى يابن رسول الله، فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: بس الزاد الى المعاد العدوان على العباد.

قال فقلت له: زدنى يابن رسول الله، فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين؟ قيمة كل امرىء ما يحسنه (أى يعلمه).

قال فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: المرء مخبوء (أى مستور) تحت لسانه.

قال فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: ما هلك امرء عرف قدره.

قال فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: التدبير قبل العمل يؤمنك من الندم.

قال فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: من وثق بالزمان صرع، قال: فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام خاطر بنفسه من استغنى برأيه.

قال فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: قلة العيال احد اليسارين.

قال فقلت له: زدنى يابن رسول الله فقال: حدثنى أبى، عن جدى، عن آبائه عليهم السلام قال:

قال اميرالمؤمنين عليه السلام من دخله العجب هلك.

قال: فقلت له: زدني يابن رسول الله، فقال: حدثني أبي، عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال اميرالمؤمنين عليه السلام: من يقن بالخلف جاد بالعطية.

قال: فقلت له: زدني يابن رسول الله فقال: حدثني أبي عن جدي، عن آبائه عليهم السلام قال: قال اميرالمؤمنين عليه السلام: من رضى بالعافية ممن دونه رزق السلامة ممن فوقه: قال: فقلت له: حسبى (1) فتفكر في هذه الكلمات الوجيزة حتى ينكشف لك العلوم الالهية. (2)

[الشيخ الصدوق] رحمه الله: وهذا حديث غريب لا اعرفه إلا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى المدفون بالرى فى مقابر الشجرة و كان مرضياً - رضى الله عنه - .

[قال العلامة المجلسى الاول] «وكان مرضياً» اى مقبولاً عند الائمة الهداة عليهم السلام او عند اصحابهم او الاعم كما يظهر من الاخبار وروى الصدوق، عن محمد بن يحيى العطار عن دخل على ابى الحسن العسكرى عليه السلام قال: دخلت على ابى الحسن العسكرى عليه السلام فقال: اين كنت؟ فقلت: زرت الحسين عليه السلام، فقال عليه السلام: اما انك لوزرت

قبر عبدالعظيم لكنت كمن زار الحسين بن على صلوات الله عليه (3). (4)

24- فائق المقال، احمد بن عبدالرضا البصرى

111 - فائق المقال، احمد بن عبدالرضا البصرى (1020 - 1085ق)

[551] عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى، و كان صالحاً ورعاً تقيّاً عابداً زاهداً حتى أنه روى الفقيه: «أنّ زيارته تعدل زيارة الحسين عليه السلام» (5). (6)

ص: 40

1- الامالى للصدوق - المجلس الثامن و الستون، خبر 8، ص 267، طبع قم.

2- روضة المتقين، تحقيق: سيد حسين موسى كرماني و على پناه اشتهاردى، قم، بنياد فرهنگ اسلامى حاج محمدحسين كوشان پور، 1399ق، ج 14، ص 163 - 167.

3- ثواب الاعمال باب زيارة قبر عبدالعظيم الحسنى بالرى خبر 1.

4- روضة المتقين، ج 3، ص 357.

5- لم أجده فى الفقيه، و رواه المجلسى فى بحار الأنوار 99:268 عن ثواب الأعمال.

6- فائق المقال، تصحيح: غلامحسين قيصريه ها، اول، قم، دارالحديث، 1422ق، ص 122.

112 - مجمع الرجال، عنایت الله قهپایی، (قرن 11)

(د) عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن أیطالب علیهما السّلم.

دی - عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن أیطالب علیهما السّلام، یروی عنهما علیهما السّلام، روى عنه سهل بن زیاد الآدمی و أبوتراب عبیدالله (1) الحارثی.

ست - عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی العلوی، له كتاب أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل محمد بن عبدالله الشيباني عن أبي جعفر محمد بن جعفر بن بطة عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن عبدالعظیم، و باب عبدالعظیم بالرّی و قبره هناك.

جش - عبدالعظیم (2) بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن أیطالب علیهما السّلام أبو القاسم، له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السّلام، قال أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله قال حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم، قال حدثنا علي بن الحسين السّعد آبادی، قال حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي، قال كان عبدالعظیم ورد الرّی ها ربا من السلطان و سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالی و كان يعبد الله في ذلك السّرب و يصوم نهاره و يقوم ليله و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطّريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر علیهما السّلم، فلم يزل يأوی الى ذلك السّرب، و يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليه و عليهم السّلام حتّى عرفه أكثرهم، فرآى رجل من الشيعة في

ص: 41

1- موسى.

2- قال محمد بن بابويه انه كام مرضيا، حدثني علي بن احمد عن حمزة بن القاسم العلوي رحمه الله عن محمد بن يحيى العطار عن دخل علي أبي الحسن الهادي عليه السلام من اهل الری قال فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام قال: أما انك لو زرت قبر عبدالعظیم عندكم لكنك كمن زار قبر الحسين بن علي عليهما السلام و قال في مشيخة الفقيه انه كان مرضيا - و كذا في آخر باب الصوم من يوم الشك - من الفقيه انتهى - ع.

المنام رسول الله صلى الله عليه وآله، قال له: إن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالى و يدفن عند شجرة التفاح في باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب وأشار إلى المكان الذي دفن فيه، فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها فقال له لأى شئى ء تطلب الشجرة و مكانها؟ فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعه (1) يدفنون فيه، فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله، فلما جرد ليغسل و جد فى جيبه رقعة فيها ذكر نسبه فإذا فيها أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليهما السلام. أخبرنا أحمد بن على بن نوح، قال حدثنا الحسن بن حمزة بن على، قال حدثنا على بن الفضل، قال حدثنا عبيدالله بن موسى الرويانى أبو تراب، قال حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله بجميع رواياته (2) و سيذكر انشاء الله تعالى في مشيخة الفقيه. (3)(4)

26- جامع الرواة، محمد اردبيلى

113 - جامع الرواة، محمد اردبيلى، (1101ق)

3793 عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى العلوى [ست] بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابيطالب عليهم السلام [ج. دى. جس. صه] كان عابدا ورعا له حكاية تدل على حسن حاله. قال محمد بن بابويه انه كان مرضيا [صه] حدثنى على بن احمد عن حمزة بن القاسم العلوى رحمه الله عن محمد بن يحيى العطار عن دخلى على ابى الحسن الهادى عليه السلام من اهل الرى قال: فقال: اين كنت؟ قلت زرت الحسين عليه السلام. قال اما انك لوزرت قبر عبدالعظيم عند كم لكنت كمن زار الحسين بن على بن

ص: 42

1- . والشيع - خ ل

2- قال فى باب الصوم من يوم الشك من (يب) هكذا: هذا حديث غريب لا أعرفه إلا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى المدفون بالرى فى مقابر الشجرة و كان مرضيا رضى الله عنه - كذا نقل - ع

3- . فيها انه كان مرضيا - ع

4- . مجمع الرجال، تصحيح و تعليقه: سيد ضياء الدين علامه اصفهانى، اول، اصفهان، كتابفروشى ثقفى، 1387ق، ج 4، صص 97 -

.98

ابى طالب عليهم السلام [يه] ابوالقاسم له كتاب خطب اميرالمؤمنين عليه السلام [صه. جش] الحسين بن عبيدالله عن حفص بن احمد (محمد خ) ابى القاسم عن على بن الحسين السعدآبادى عن احمد بن ابى عبدالله البرقى قال: كان عبدالعظيم ورد الرى هاربا من السلطان وسكن سربا فى دار رجل من الشيعة فى سكة الموالى و كان يعبدالله فى ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى عليه السلام . فلم يزل يابى الى ذلك السرب و يقع خبره الى واحد بعد واحد (الواحد خ) من شيعة آل محمد عليهم السلام حتى عرفه اكثرهم فرأى رجل من الشيعة فى المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له ان رجلاً من ولدى يحمل من سكة الموالى و يدفن عند شجرة التفاح فى باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب و اشار الى المكان الذى دفن فيه فذهب الرجل ليشتري الشجرة والمكان من صاحبها فقال لأى شىء تطلب الشجرة و مكانها؟ فأخبره الرؤيا فذكر صاحب الشجرة انه كان رأى مثل هذه الرؤيا و انه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة يدفنون فيه فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله فلما جرد ليغسل وجد فى جيبه رقعة فيها ذكر نسبه. عنه ابوتراب عبيدالله بن موسى الرويانى بجميع رواياته [جش] احمد بن ابى عبدالله بكتابه [ست] عنه سهل بن زياد الأدمى و ابوتراب عبيدالله الحارثى [لم] «مح».

عنه احمد بن مهران عشر مرات فى [فى] فى باب فيه نكت و نتف من التنزيل عنه احمد بن ابى عبدالله البرقى فى مشيخة [يه] فى طريقه و فى [ست] فى ترجمته و فى [فى] فى باب الكبائر و فى باب من تحل له الزكوة فيمتنع من اخذها. عنه سهل بن جمهور فى باب صفة التيمم و فى باب من عرف امامه و فى باب بناء المساجد و ما يؤخذ منها و فى [يب] فى باب التيمم. عنه ابن جمهور فى باب فضل المساجد. احمد بن محمد بن خالد عن النوفلى عنه فى [فى] فى باب الجلوس فى كتاب العشرة. (1)

ص: 43

114 - وسائل الشيعة، خاتمه، حسن بن محمد (1104ق) شيخ حر عاملي

[174] وما كان فيه عن عبد العظيم بن عبد الله؛ الحسن بن علي:

فقد رويته عن محمد بن موسى بن المتوكل، عن علي بن الحسين؛ السعد آبادي؛ عن أحمد بن أبي عبد الله؛ البرقي، عن عبد العظيم بن عبد الله، الحسن بن علي.

وكان مرضياً

ورويته عن علي بن أحمد بن موسى، رضي الله عنه، عن محمد بن أبي عبد الله، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبد العظيم. (1)

عبد العظيم بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب؛ أبو القاسم:

كان عابداً، ورعاً، وله حكاية تدل على حسن حاله، وقال ابن بابويه: إنه كان مرضياً؛ قاله العلامة، ونحوه النجاشي. وروى الصدوق في (ثواب الأعمال): أن زيارته كزيارة الحسين عليه السلام. (2)

651 - عبد العظيم بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام أبو القاسم (3)، كان عابداً ورعاً، وله حكاية تدل على حسن حاله وقال

ص: 44

1- خاتمة وسائل الشيعة، تحقيق: سيد محمدرضا حسيني جلالى، اول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاهياء التراث، 1412ق، ج 30، ص 65 - 66.

2- . همان، ص 403.

3- النجاشي، 173؛ خلاصة الرجال، 64؛ الفهرست، 147؛ الشيخ، 417 و 433؛ جامع الرواة، ج 1، ص 460. أقول، قد عدّه الشيخ من أصحاب الهادي والعسكري عليهما السلام ولم يذكره في أصحاب الجواد عليه السلام مع أنه عليه السلام كان من خواص أصحابه عليه السلام وروى عنه كثيراً وكذا روى عليه السلام عن الرضا عليه السلام كما ذكره المفيد ره في الاختصاص في ص 247. قال: وروى عن عبد العظيم عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: يا عبد العظيم ابلغ عنى أوليائى السلام وقل لهم ان لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سيلاً و مرهم بالصدق فى الحديث و أداء الامانة و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعينهم و اقبال بعضهم على بعض و المزورة فان ذلك قربة الى و لا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً فانى آليت على نفسى، أنه من فعل ذلك و اسخط ولياً من أوليائى دعوت الله ليعذبه فى الدنيا أشد العذاب و كان فى الآخرة من الخاسرين، و عرفهم ان الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسيئهم الا من اشرك أو آذى ولياً من أوليائى أو اضمر له سوءاً فان الله لا يغفر له حتى يرجع عنه فان رجع و الا نزع روح الايمان عن قلبه و خرج عن ولايتى و لم يكن له نصيباً فى ولايتنا، و أعوذ بالله من ذلك. و احتمال بعض أن يكون هذا الحديث من أبى الحسن الثالث على بن محمد بن الرضا الهادى عليهم السلام لا على بن موسى الرضا عليهما السلام و لا يبعد و قال الشهيد الثانى ره فى حاشيته على رجال العلامة، و قد نص الامام على بن موسى الرضا عليهما السلام لزيارته و قال: من زاره و جبت له الجنة و نزل الامام أبو الحسن الهادى عليه السلام زيارته منزلة زيارة الحسين

عليه السلام، وشرح أحواله ورواياته عليه السلام في حد كتاب مستقل، وقد ألف بعض المتأخرين في ذلك كتاب روح وريحان وجنة النعيم وألف صاحب بن عباد الوزير في عصر ديالمة رسالة فيه، وألفت أنا الراجي كتاب زندگانی حضرت عبدالعظيم في سنة 1367 من الهجرة بالفارسي وآخر كتاب حياة عبدالعظيم ومسنده، وقد مر ذكره الشريف في شرح مشيخة الفقيه.

ابن بابويه: إنه كان مرضيًا. قاله العلامة ونحوه النجاشي، وروى الصدوق في ثواب الأعمال أن زيارته كزيارة الحسين عليه السلام وقد تقدم. (1)

28- بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسي

اشاره

115 - بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسي (1110ق)

فضل زيارة عبد العظيم

«فضل زيارة عبد العظيم بن عبد الله» *«(الحسنى رضى الله عنه)»*

1- ثو: علي بن أحمد عن حمزة بن القاسم عن محمد العطار عن رجل عن أبي الحسن العسكري عليه السلام، قال: دخلت عليه فقال: أين كنت؟ فقلت: زرت الحسين عليه السلام، قال: أما لو أنك زرت قبر عبد العظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن علي صلوات الله عليهما. (2)

2- مل: علي بن بابويه عن محمد العطار عن بعض أهل الري عن أبي الحسن العسكري عليه السلام، مثله. (3)

3- جش: الحسين بن عبد الله عن جعفر بن محمد عن علي بن الحسين السعد آبادي عن البرقي قال: كان عبد العظيم ورد الري هاربا من السلطان وسكن سربا

ص: 45

1- . وسائل الشيعة، ج 20، ص 228 و 229.

2- ثواب الاعمال، ص 89.

3- . كامل الزيارات، ص 324.

في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، و كان يعبد الله في ذلك السرب، و يصوم نهاره و يقوم ليله، و كان يخرج مستترا يزور القبر المقابل قبره، و بينهما الطريق، و يقول: هو رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام، فلم يزل يأوى إلى ذلك السرب و يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليه و عليهم السلام، حتى عرفه أكثرهم.

ف رأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله، قال له: إن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي و يدفن عند شجرة التفاح في باب (1) عبد الجبار بن عبد الوهاب - و أشار إلى المكان الذي دفن فيه - فذهب الرجل ليشتري شجرة الرجل و مكانها من صاحبها، فقال له: لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها؟ فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا، و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف والشيعه، يدفنون فيه، فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله. فلما جرد ليغسل و جد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام (2). (3)

29- منتهى المقال، ابو علي محمد بن اسماعيل حائري

116 - منتهى المقال، ابو علي محمد بن اسماعيل حائري (1216ق)

1643- عبدالعظيم بن عبدالله بن علي:

ابن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام، أبو القاسم، له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام، كان عابدا ورعا، له حكاية تدل على حسن حاله ذكرناها في كتابنا الكبير. قال محمد بن بابويه: إنه كان مرضياً، صه. (4)

ص: 46

1- في المصدر: باغ عبد الجبار.

2- . رجال النجاشي، ص 173، طبع بمبئي.

3- . بحار الأنوار، تصحيح: سيد ابراهيم ميانجي و محمد باقر بهبودي، سوم، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1403ق، ج 99، ص 268 - 269.

4- الخلاصة: 130/12.

«جش» إلى قوله: خطب أمير المؤمنين عليه السلام، ثم ذكر الحكاية. (1)

وفي «ج» إلى علي بن أبي طالب عليه السلام. (2) وكذا «دي»، وزاد: يروي عنهما. (3)

وفي ثواب الأعمال: حدّثني علي بن أحمد قال: حدّثني حمزة بن القاسم العلوي رحمه الله قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطار عمّن دخل على أبي الحسن علي بن محمّد الهادي عليه السلام من أهل الري، قال: دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السلام فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام، قال: أما إنك لو زرت قبر عبد العظيم عندكم كنت كمن زار الحسين بن علي عليه السلام. (4)

وفي «تعق»: ذكره في كتاب الصوم من الفقيه وقال: كان مرضياً رضي الله عنه. (5) (6)

أقول: هذا ما سبق إليه الإشارة من العلامة رحمه الله، وذكره في مشيخة الفقيه أيضاً وقال: كان مرضياً، (7) وتبّه عليه في النقد أيضاً، (8) (وكذا الفاضل عبد النبي الجزائري)؛ (9) والعجب من المقدّس التقي رحمه الله حيث قال: إنّه سهو ليس فيها بل هو مذكور في ثواب الأعمال والعيون، انتهى فلاحظ. (10)

ص: 47

1- رجال النجاشي: 247/653.

2- لم يرد في نسختنا المطبوعة من رجال الشيخ في أصحاب الإمام الجواد عليه السلام، وورد في مجمع الرجال: 4/97 نقلاً عنه.

3- رجال الشيخ: 417/1، وفيه: عبد العظيم بن عبد الله الحسيني رضي الله عنه. وفي مجمع الرجال نقلاً عنه: 4/97: ... ابن علي بن أبي طالب عليه السلام يروي عنهما عليهما السلام. كما وذكره أيضاً في أصحاب الإمام العسكري عليه السلام: 433/20 بقوله: عبد العظيم بن عبد الله الحسيني رضي الله عنه.

4- ثواب الأعمال: 124/1.

5- الفقيه 2: 80/355.

6- تعليقة الوحيد البهبهاني: 196.

7- الفقيه - المشيخة -: 4/66.

8- نقد الرجال: 190/1.

9- حاوي الأقوال، لم نجده في نسختنا. وما بين القوسين لم يرد في نسخة «م».

10- منتهى المقال، اول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لآحياء التراث، 1406ق، ج 4، ص 140 - 142.

30- طرائف المقال فى معرفة طبقات الرجال، سيدعلى اصغر جابلقى بروجردى

117 - طرائف المقال فى معرفة طبقات الرجال، سيدعلى اصغر جابلقى بروجردى، (1313ق)

2289- عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد(1) بن الحسن بن علي بن ابيطالب عليهم السلام وفضله و جلالته أشهر من أن يذكر، وقبره الآن مزار للشيعة وقد برز منه الكرامات الباهرة، عنه البرقي أحمد و سهل و ابوتراب، وقد روى عنه أحمد بن مهران.(2)

31- روضات الجنات، محمدباقر خوانسارى

118 - روضات الجنات، محمدباقر خوانسارى (1313ق)

380

السيد الشاه عبدالعظيم بن السيد عبدالله بن السيد على بن السيد حسن بن زيد بن الامام الهمام المجتبى أبى محمد الحسن بن على بن ابيطالب(3)

كنيته الشريفة، أبو القاسم، وكان من أصحاب أبى جعفر الجواد، وأبى الحسن الهادى عليهما السلام، و محترما عندهما فى الغاية؛ وكان يحبانه حباً شديداً، و يبلغ هو أيضاً فى تعظيمهما كثيراً، وقد عرض دينه الحق على سيدنا أبى الحسن الثالث، على بن محمد النقى الهادى عليه السلام، فيما نقله عنه شيخنا الصدوق وغيره، بالاسناد المتصل انه قال: دخلت على سيدى على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابيطالب عليهم السلام، فلما بصرتى قال لى: مرحبا بك يا أبو القاسم أنت ولينا حقاً، قال: فقلت له: يا بن رسول الله إني أريد أن أعرض عليك ديني، فإن كان مرضيا اثبت عليه حتى ألقى الله، فقال: هات يا أبو القاسم، فقلت: إني أقول: إن الله تبارك

ص: 48

1- . وقد نسب نسبه كذلك فى رقعة فى حبيبه بعد موته «منه».

2- طرائف المقال فى معرفة طبقات الرجال، تحقيق: سيد مهدي رجائي، اول، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى العامة، 1410ق، ج 1، ص 317.

3- له ترجمة فى: تنقيح المقال 2: 157؛ جامع الرواة 460؛ جنة النعيم فى احوال عبدالعظيم؛ خلاصة الاقوال 71، مستدرک الوسائل 3؛ منتقلة الطالبية 72؛ منتهى المقال 281.

و تعالی واحد، ليس كمثل شىء، خارج من الحدین، حدّاً لإبطال و حدّاً التشبيهِ، وإنه ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر بل مجسّم الأجسام، و مصوّر الصور، و خالق الأعراض والجواهر، و ربّ كلّ شىء و مالکة و جاعله و محدّثه، و إنّ محمّداً صلى الله عليه و آله عبده و رسوله خاتم النبیین فلا نبى بعده إلى يوم القيامة و أنّ شريعته خاتم الشّرايع فلا شريعة بعده إلى يوم القيامة و أقول: إن الامام والخليفة و وليّ الأمر من بعده أميرالمؤمنين على بن أبيطالب عليه السلام ثم الحسن، ثم الحسين، ثم على بن الحسين، ثم محمّد بن على، ثم جعفر بن محمّد، ثم موسى بن جعفر، ثم على بن موسى، ثم محمد بن على، ثم أنت [يا مولای] فقال عليه السلام: و من بعدى الحسن ابنى فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال، فقلت: وكيف ذاك يا مولای؟ قال لانه لا يرى شخصه، ولا يحلّ ذكره باسمه، حتّى يخرج، فيملاً الأرض قسماً وعدلاً، كما ملئت جوراً وظلماً، قال: فقلت: أقررت، و أقول أنّ وليّهم وليّ الله، و عدوّهم عدوّ الله و طاعتهم طاعة الله، و معصيتهم معصية الله، و أقول: أنّ المعراج حقّ والمسألة فى القبر حقّ و ان الجنة حقّ، و أنّ النار حقّ، و الصّدراط حقّ، و الميزان حقّ، و أنّ الساعة آتية لا ريب فيها، و أنّ الله يبعث من فى القبور، و أقول: أنّ الفرائض الواجبة بعد الولاية، الصلاة، و الزكاة، و الصوم، و الحج، و الجهاد، و الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر، فقال على بن محمّد عليهما السلام: يا أبا القاسم هذا والله دين الله الذى ارتضاه لعباده فاثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت فى الحياة الدنيا والآخرة. (1)

ثمّ أنّ من جملة من ذكره بالتفصيل، هو الصّاحب بن عبّاد الوزير العادل الكامل فى مقالة على حدّّة، حيث يقول بعد ذكر اسمه و نسبه الشّريف: هو ذورع و دين، عابد معروف بالأمانة، و صدق اللّهجة، عالم بامور الدّين، قائل بالتّوحيد والعدل، كثير الحديث والرّواية، و يروى عن أبى جعفر محمّد بن على بن موسى، و عن أبيه أبى الحسن صاحب العسكر عليهما السلام، و لهما إليه الرّسائل.

ص: 49

إلى أن قال فى صفة علمه: روى أبو تراب الرّوياني: قال سمعت أبا حمّاد الرّازى يقول: دخلت على على بن محمّد بسرّ من رأى، فسألته عن أشياء من الحلال والحرام، فأجابنى فيها، فلمّا ودّعته قال لى: يا حمّاد إذا أشكل عليك شىء من أمر دينك بناحيتك

فسئل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى وقرءه منّى السّلام. هذا، وفى كتب الرّجال رواية عبيدالله بن موسى الرّوياني، وسهل بن زياد الأدمى، وأبى تراب عبيدالله بن الحارثى، وأحمد بن أبى عبدالله البرقى، صاحب «المحاسن» رضى الله عنه وإنّ له كتاب «خطب أميرالمؤمنين» وكتاب يسمّيه «كتاب يوم و ليلة» وكتب ترجمتها روايات عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى.

وقد ذكره أيضا السيّد العماد والأمير الدّاماد - قدّس سرّه العزيز - فى كتابه «الرّواشح السّماوية فى الفوائد الرّجالية» فقال فى جملة كلام له: من الدّايغ الشّايغ، أنّ الطريق الرّواية من جهة أبى القاسم عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى، المدفون بمشهد الشجرة بالرّى (1) رضى الله تعالى عنه وأرضاه - من الحسن، لأنّه ممدوح غير منصوص على توثيقه. وعندى أنّ الناقد البصير، والمتبصر الخبير، يتهجنان ذلك و يستقبحانه جدّا، ولو لم يكن له إلاّ حديث عرض الدّين، و مافيه من حقيقة المعرفة، وقول سيّدنا الهادى أبى الحسن الثّالث عليه السّلام: يا أبا القاسم أنت وليّنا حقّا، مع ماله من النسب الطاهر و الشرف

ص: 50

1- قال صاحب «عمدة الطالب» فى طى ذكره لعقب السيّد أبى الحسين زيد بن الحسن المجتبى عليه السّلام بعدما نقل فى وصف زيد المذكور عن الموضح النسابة انه كان يتولى صدقات رسول الله صلى الله عليه وآله و تخلف عن عمه الحسين، فلم يخرج معه الى العراق، و بايع بعد قتل عمه الحسين عليه السّلام عبدالله بن الزبير، لان اخته لأمه و أبيه كانت تحت عبدالله بن الزبير. قاله ابونصر البخارى. ثم انه ذكر عقبه من الحسن ابنه، و قال بعد ذلك و اما على الشهيد ابن الحسن بن زيد و يكنى ابى الحسن و امه ام ولد؛ و عقبه من ابنه عبدالله بن على و امه ام ولد، قال ابونصر سهل بن داود البخارى، يقال: ان عبدالله بن على استخلصه الحسن بن زيد جده بعد فوت أبيه على بالقافة، و ذلك ان اباه عليا ملك فى حياة ابيه الحسن بن زيد و ام ابنه عبدالله جارية بيعت و لم يعلم انها حامل، و لما توفى على بن الحسن بن زيد ردها المشتري الى ابيه الحسن بن زيد فولدت عبدالله فشك فيه فدعى بالقافة فالحقوه فولد عبدالله بن على عبدالعظيم، السيّد الزاهد المدفون فى مسجد الشجرة بالرّى و قبره يزار و اولد عبدالعظيم محمّد بن عبدالعظيم و كان زاهدا كبيرا، وانقرض عبدالعظيم فلا عقب «منه».

الباهر، لكفاه، إذ ليس سلالة النبوة والطهارة، كأحد من الناس إذا ما أمن وأتقى، وكان عند آبائه الطاهرين مرضياً مشكوراً. (1)

فكيف وهو صاحب الحكاية المعروفة التي أوردتها النجاشي في ترجمته، وهي ناطقة بجلالة قدره، وعلو درجته، وفي فضل زيارته روايات متظافرة.

فقد ورد: من زار قبره وجبت له الجنة، و ثم ذكر - رحمه الله - حديث ثواب الأعمال التي يأتي ذكره، وقال: ولأبي جعفر بن بابويه كتاب «اخبار عبدالعظيم بن عبدالله الحسني» ذكره النجاشي في عدّ كتبه، وبالجملة قول ابن بابويه، والنجاشي، وغيرهما

فيه: كان عابداً، ورعاً، مرضياً، يكفي في استصحاح حديثه فضلاً عما أوردناه، فإذن الأصح الأرجح، والأصوب الأقوم، أن يعد الطريق من جهته صحيحاً وفي الدرجة العليا من الصحة، والله سبحانه أعلم «انتهى». وذكره العلامة أيضاً في خلاصته، فقال:

كان عالماً، عابداً، ورعاً، له حكاية تدلّ على حسن حاله، ذكرناها في كتابنا الكبير، قال محمد بن بابويه أنّه كان مرضياً.

قلت: ولعلّ هذه الحكاية ما أسلفناه لك من عرضه الدين على إمام زمانه - صلوات الله عليه، أو المراد بها سنشير إليه من عاقبة أمره، وظهور كراماته. وأما المراد بمحمد بن بابويه المذكور، فهو شيخنا الصدوق القمي المبرور، حيث أنّه قال في باب صوم يوم الشك، بعد ذكر حديثه ما لفظه: وهذا حديث غريب لا أعرفه إلا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، المدفون بالرّي، في مقابر الشجرة، وكان مرضياً. (2)

وقال شيخنا الشهيد الثاني، في تعليقه على الخلاصة: عبدالعظيم هذا هو عبدالعظيم المدفون بمسجد الشجرة، وقبره يزار، وقد نصّ على زيارته الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام، قال: من زار قبره وجبت له على الله الجنة، ذكر ذلك بعض النسّابين.

ص: 51

1- روى الكشي حديثاً عن سيدنا و مولانا أبي الحسن الرضا عليه السلام في علي بن عبيدالله ابن علي بن الحسين ... فيما له من الحكاية المعروفة انه عليه السلام قال: ان ولد علي وفاطمة اذا عرفهم الله هذا الامر لم يكونوا كالناس. «منه»

2- . من لا يحضره الفقيه 2:80.

وفى «ثواب الأعمال» لشيخنا الصّدوق رحمه الله: حدثني علي بن أحمد قال: حدثني حمزة بن القاسم العلوي، قال حدّثني محمد بن يحيى العطار، عمّن دخل على أبي الحسن على بن محمد الهادي عليه السلام، من أهل الرّي، قال: دخلت على أبي الحسن العسكري، فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام، قال: أما أنّك لو زرت قبر العظيمة عندكم لكنت كمن زار قبر الحسين. (1)

وعن النّجاشي صاحب الرّجال أنّه قال: قال أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله قال: حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم، قال: حدثنا علي بن الحسين السّعد آبادي، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي، قال: كان عبد العظيمة ورد الرّي هاربا من السّلطان، وسكن سربا في دار رجلٍ من الشّيعّة في سكة الموالى، وكان يعبد الله في ذلك السّرب، ويصوم نهاره ويقوم ليله، وكان يخرج مستترا، فيزور القبر المقابل قبره، وبينهما الطريق، ويقول: هو قبر رجلٍ من ولد موسى عليه السلام، فلم يزل يأوى إلى ذلك السّرب، ويقع خبره إلى واحد بعد الواحد، من شيعة آل محمّد حتّى عرفه أكثرهم، فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه وآله؛ وقال له: إنّ رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالى، ويدفن عند شجرة التّفاح في باغ عبد الجبار، بن عبد الوهّاب وأشار إلى المكان الذي دفن فيه، فذهب الرجل ليشتري الشّجرة ومكانها من صاحبها، فقال له: لأى شىء تطلب الشّجرة ومكانها، فأخبره الرّؤيا، فذكر صاحب الشّجرة أنّه كان رأى مثل هذه الرّؤيا، وأنّه قد جعل موضع الشّجرة مع جميع الباغ وقفا على الشّريف، والشيعة يدفنون فيه، فمرض عبد العظيمة ومات، فلمّا جرد ليغسل وجد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا فيها أنا أبو القاسم عبد العظيمة بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن علي بن أبي طالب عليه السلام، أخبرنا أحمد بن علي بن نوح قال: حدّثنا الحسن بن حمزة بن علي قال: حدّثنا علي بن الفضل، قال: حدّثنا عبيد الله بن موسى الرّؤياني أبو تراب قال: حدّثنا عبد العظيمة بن عبد الله بجميع رواياته «انتهى».

ص: 52

وكان ذلك القبر المقابل قبره المطهر، هو قبر الإمامزاده حمزة بن موسى بن جعفر، المدفون بالرى، وهو أيضا هنالك مزار معروف إلى زماننا هذا.

وأما مرقد الشاه عبدالعظيم المذكور، فهو الآن خارج عن محوطة طهران التي هي قاعدة بلاد الرى في هذا الزمان، وذلك لان المدينة القديمة المسماة بالرى قد انهدمت

بتمامها، ولم يبق منها إلا أثر من ذلك القبر المطهر؛ وما تحوم حوله، فبقى هو بمنزلة

قرية كبيرة، أو قسبة واقعة على رأس فرسخ من طهران المذكورة، و طهران المذكورة أيضا قد كانت في قديم الزمان قرية كبيرة من قرى الرى، كثير الاشجار والبساتين، مونة الثمار، لهم بيوت تحت الأرض من خوف العدو، بها رمان جيدة، لا يوجد مثلها في جميع البلاد، و ضبط هذه التسمية بالتاء المثناة فوقانية كما في «تلخيص الآثار».

ثم ان بأرض الرى و جبالها العالية من مقابر أولاد الائمة عليهم السلام جم غفير، يطلب خصوص مواضعها من كتب النسب والتاريخ، و كذا بقعة قم المعصومة المباركة، فإن فيها أيضا سوى مرقد فاطمة ابنة موسى المرضية المجللة التي ورد: أن من زارها وجبت له الجنة، مرقد على بن جعفر الصادق الذي هو من أكابر أولاد الائمة و أجلائهم، صاحب كتاب «المسائل» إلى أخيه موسى الكاظم عليه السلام .

و أما غير ذلك الموضوعين من ديار العجم، فلم يثبت به قبر أحد من أولاد الائمة والأنبياء، إلا قبر أحمد بن موسى المعروف بشاه چراغ في شيراز المحروسة، كما تقدم في ترجمته.

و كذلك قبر السيد على بن محمد الباقر الواقع في حوالى بلدة كاشان المعروف بامام زاده مشهد باركس، و قبر ولده الامامزاده أحمد بن على المذكور باصبهان، في محلة باغاتها التي هي على جادة محلة خاجو، كما ذكره صاحب «رياض العلماء».

و كذلك قبر السيد أبى الحسن الملقب بزين العابدين، على بن نظام الدين أحمد الابج ابن شمس الدين عيسى الملقب بالرومى ابن جمال الدين محمد بن على العريضى ابن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ، و هو جد سادات الامامية المعروفة باصبهان، و لمرقده المطهر قبة عالية، و صحن وسيع، في مزارها العتيق، المعروف

و إلى هذا السيد المكرّم، ينتهي نسب السيد الفاضل المعظم، على بن السيد محمد بن السيد اسد الله الامامى الاصفهاني الذي هو من تلامذة استاد الكلّ الخوانسارى.

وله من المؤلفات كتاب كبير فى الفقه سمّاه «الترايح» مجلّدات ضخام يقرب من ثلاثمئة ألف بيت، وذكر فيه أقوال جميع الفقهاء، و عبارات كتبهم، و كتاب «ترجمة الشفاء» للشيخ الرئيس بالفارسيّة و كتاب «ترجمة الإشارات» أيضا كذلك، و كتاب «هشت بهشت» وهى ترجمة ثمانية كتب من كتب أخبار أصحابنا بالفارسيّة، ك «الخصال» و «إكمال الدين» و «عيون أخبار الرضا» و «الأمالى للصدوق» و نحو ذلك، و كان من جملتها أيضا كتاب «مهج الدعوات» للسيد على بن طاوس الحسنى الحلّى، و كتاب «المصباح» للفاضل الكفعمى، و سوف يأتى فى ترجمة على بن حسن الزوارى المفسّر ان له أيضا ترجمة كثير من الحديث بالفارسية فليلاحظ. (1)

32- بهجة الآمال فى شرح زبدة المقال، ملاعلى عليارى تبريزى

119 - بهجة الآمال فى شرح زبدة المقال، ملاعلى عليارى تبريزى (1317ق)

الفصل السادس عشر

فى: عبدالعظيم، وفيه: رجل.

عبدالعظيم الحسنى زاهد *** طق ضف جليل ثقة و عابد

عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى العلوى، له كتاب اخبرنا به جماعة عن ابى المفضل عن محمد بن عبدالله الشيبانى عن أبى جعفر بن بطة عن احمد بن ابى عبدالله البرقى عن عبدالعظيم، مات عبدالعظيم بالرى و قبره هناك «ست».

وفى: «جش» عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام أبو القاسم، له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام، قال ابو عبدالله الحسين بن عبيدالله:

ص: 54

حدثنا جعفر بن محمد ابوالقاسم قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي قال حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقي قال كان عبدالعظيم ورد الري هاربا من السلطان و سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، و كان يعبدالله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله، و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام فلم يزل يأوى الى ذلك السرب حتى وصل خبره الى واحد بعد الواحد من شيعة آل محمد صلى الله عليه و آله حتى عرفه اكثرهم.

فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له ان رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي، و يدفن عند شجرة التفاح في باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب، و اشار الى المكان الذي دفن فيه فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها فقال له لاي شيء تطلب الشجرة و مكانها فاخبره بالرؤيا فذكر صاحب الشجرة انه كان رأى مثل هذا الرؤيا و انه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف، و الشيعة يدفنون فيه.

فمرض عبدالعظيم مات، فلما جرد ليغسل و جد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه فاذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابيطالب عليهم السلام .

اخبرنا احمد بن علي بن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة بن علي قال حدثنا علي بن الفضل قال حدثنا عبيدالله بن موسى الروياني ابوتراب قال حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله بجميع رواياته، انتهى.

وفى: «ج» في بعض النسخ عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام .

وفى: «دى» عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليهم السلام يرويها عنهما، روى عنه سهل بن زياد الأدمي و ابوتراب عبيدالله الحارثي.

وفى ثواب الاعمال لابن بابويه: حدثني علي بن احمد قال حدثني حمزة بن القاسم العلوي رحمه الله قال حدثني محمد بن يحيى العطار عن دخل علي بن الحسن علي بن محمد الهادي من أهل الرى قال دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السلام فقال: لى اين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام ، قال: اما انك لوزرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن علي عليهما السلام .

وقال محمد بن علي بن بابويه فى مشيخة الفقيه انه كان مرضيا، و ذكره فى كتاب الصوم من الفقيه مريضيا.

وفى: «صه» عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ، أبوالقاسم، له كتاب خطب اميرالمؤمنين عليه السلام ، كان عابدا ورعا، له حكاية تدل على حسن حاله ذكر ناهافى كتابنا الكبير، قال محمد بن بابويه انه كان مرضيا، انتهى.

وفى: «د» عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ، أبوالقاسم (جش) عابد ورع كان مرضيا، انتهى.

وفى: «الوجيزة» عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى جليل الشأن معروف المزار.

وفى: «منتهى المقال» أقول: هذا ما سبق إليه الإشارة من العلامة رحمه الله و ذكره فى مشيخة الفقيه ايضا وقال كان مرضيا و نبه عليه فى النقد ايضا وكذا (ع - ب) و العجب من المقدس التقى رحمه الله حيث قال: انه سهو ليس فيها بل مذكور فى ثواب الاعمال والعيون، انتهى فلاحظ.

وفى: «روضات الجنات» السيد عبدالعظيم بن السيد عبدالله بن السيد علي بن السيد حسن بن زيد بن الامام المجتبى أبي محمد الحسن بن علي بن ابي طالب عليهما السلام ، كنيته أبوالقاسم و كان من اصحاب ابي جعفر الجواد و ابي الحسن الهادي عليهما السلام ، و محترما عند هما فى الغاية، و كانا يحبانه حبا شديدا، و يبالغ هو ايضا فى تعظيمهما كثيرا.

وقد عرض دينه الحق على سيدنا أبي الحسن الثالث علي بن محمد النقى

الهادى عليهما السلام فيما نقله عنه شيخنا الصدوق وغيره بالاسناد المتصل، انه قال: دخلت على سيدى على بن محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليهم السلام، و لما بصر بى قال: مرحبا بك يا أبالقاسم، أنت ولينا حقا، قال: فقلت له يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله انى اريد أن أعرض عليك دينى، فإن كان مرضيا ثبتت عليه حتى القى الله عزوجل؟ فقال: هات يا أبالقاسم فقلت فإنى أقول:

ان الله تبارك و تعالى واحد ليس كمثل شىء، خارج من الحديد حد الابطال و حدالتشبيه، و انه ليس بجسم ولاصورة ولاعرض ولاجوهر، بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور و خالق الاعراض والجواهر، و رب كل شىء و مالكة و جاعله و محدثه.

و ان محمدا عبده و رسوله خاتم النبيين، فلانبى بعده الى يوم القيمة، و ان شريعته خاتم الشرايع فلا شريعة بعده الى يوم القيمة.

واقول: ان الإمام والخليفة و ولى الامر بعده اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام ثم الحسن عليه السلام ثم الحسين عليه السلام ثم على بن الحسين عليهما السلام ثم محمد بن على عليه السلام ثم جعفر بن محمد عليهما السلام ثم موسى بن جعفر عليهما السلام ثم على بن موسى عليهما السلام ثم محمد بن على عليه السلام ثم انت، فقال: و من بعدى الحسن ابنى فكيف للناس بالخلف من بعده؟ قال فقلت: كيف ذاك يا مولاي؟ قال: لانه لا يرى شخصه و لا يحل ذكره باسمه حتى يخرج فيملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا و ظلما.

قال فقلت: اقررت و اقول ان وليهم ولى الله وعدوهم عدوالله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله.

واقول ان المعراج حق والمسائلة فى القبر حق، و ان الجنة حق، والنار حق، والصراط حق والميزان حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها، و ان الله يبعث من فى القبور.

واقول: ان الفرائض الواجبة بعد الولاية، الصلوة، والصوم، والحج والجهاد، والامر بالمعروف، والنهى عن المنكر.

فقال على بن محمد: يا أبالقاسم هذا والله دين الله الذى ارتضاه لعباده، فأثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت فى الحياة الدنيا و فى الآخرة.

ثم ان من جملة من ذكره بالتفصيل هوالصاحب بن عباد الوزير العادل الكامل فى مقالة له عليحدة فقال بعد ذكر اسمه و نسبه الشريف، هوذو ورع و دين عابد معروف بالامانة و صدق اللهجة، عالم بامور الدين، قائل بالتوحيد والعدل، كثيرالحديث والروية يروى عن جعفر بن محمد بن على بن موسى و عن ابنه أبى الحسن صاحب العسكر، ولهما اليه الرسائل - الى ان قال فى صفة علمه: روى ابوتراب الرؤيا فى قال سمعت اباحماد الرازى يقول دخلت على على بن محمد عليهماالسلام بسر من رأى فسئلته عن اشياء من الحلال والحرام. فأجابنى فيها، فلما ودعته قال لى يا حماد اذا اشكل عليك شىء من أمر دينك بناحيتك فسل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى و اقرئه منى السلام، هذا.

وفى كتب الرجال رواية عبيدالله بن موسى الرويانى، و سهل بن زياد الأدمى، و أبى تراب عبيدالله الحارثى، و أحمد بن أبى عبدالله البرقى صاحب كتاب المحاسن عنه رضى الله.

و ان له كتاب خطب اميرالمؤمنين عليه السلام، و كتاب يسميه كتاب يوم وليلة، و كتب ترجمتها روايات عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى.

وقد ذكره أيضا السيد العماد والامير الداماد قدس سره العزيز فى كتابه الرواشح السماوية فى الفوائد الرجالية، فقال فى جملة كلام له من الذايغ الشايغ، ان طريق الرواية من جهة أبى القاسم عبدالعظيم بن عبيدالله الحسنى المدفون به مشهد الشجرة بالرى رضى الله عنه و أرضاه من الحسن، لأنه ممدوح غير منصوص على توثيقه.

وعندى ان الناقد البصير و المتبصر الخبير يستهجنان ذلك و يستقبحانه جدا ولولم يكن له الاحديث عرض الدين و مافيه من حقيقة المعرفة، وقول سيدنا الهادى أبى الحسن الثالث عليه السلام: يا أباالقاسم أنت ولينا حقا، مع ماله من النسب الطاهر والشرف الباهر لكفاه، اذليس سلالة النبوة والطهارة كأحد من الناس، اذا ما آمن واتقى و كان عند آبائه الطاهرين مرضيا مشكورا فكيف و هو صاحب الحكاية المعروفة التى قد أوردها النجاشى فى ترجمته، و هى ناطقة بجلالة قدره و علو درجته.

وفى فضل زيارته روايات متظافرة، وقد ورد: من زار قبره و جبت له الجنة، ثم ذكر رحمه الله حديث ثواب الاعمال الذى مر، وقال: ولأبى جعفر بن بابويه كتاب أخبار عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى رحمه الله ذكره النجاشى فى عد كتبه.

وبالجملـة: قول ابن بابويه والنجاشى وغيرهما فيه، كان عابدا ورعا مرضياً يكفى فى استصحاح حديثه فضلاً عما اوردها، فإذن الأصح الأرجح والأصوب الاقوم أن يعد الطريق من جهته صحيحاً وفى الدرجة العليا من الصحة، والله سبحانه اعلم.

أقول: وكان المراد من الحكاية فى قول العلامة رحمه الله فى الخلاصة له حكاية تدل على حسن حاله هى الحكاية التى أسلفنا من عرض الدين على امام زمانه صلوات الله و سلامه عليه أو المراد بها ماسنشير اليه من عاقبة أمره و ظهور كراماته.

ثم المراد بمحمد بن بابويه فى قوله (أى العلامة) فيها (أى الخلاصة) هو شيخنا الصدوق القمى رضى الله عنه قال فى باب صوم يوم الشك بعد ذكر حديثه ما لفظه:

وهذا حديث غريب لا أعرفه الا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى المدفون بالرى فى مقابر الشجرة و كان مرضياً.

وقال شيخنا الشهيد الثانى رحمه الله فى تعليقه على الخلاصة: عبدالعظيم هذا هو عبدالعظيم المدفون بمسجد الشجرة، وقبره يزار، وقد نص على زيارته الامام على بن موسى الرضا عليهما السلام، قال، من زار قبره و جبت له على الله الجنة، ذكر ذلك بعض النسابين.

والمراد بالقبر فى قول النجاشى: وكان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره، هو: قبر حمزة بن موسى بن جعفر عليهما السلام المدفون هناك، و هو أيضا مزار معروف فى زماننا هذا، والحقير قد تشرفت فى عامنا هذا سنة: 1311 به زيارتهما حين قصدت زيارة على بن موسى الرضا عليهما السلام والحمد لله على اتمام هذه النعمة علىّ.

ثم ان المدينة القديمة المسماة بالرى كأنها قد انهدمت، و لم يبق منها أثراً ذلك القبر الشريف. و ما يحوى حوله من قصبة واقعة على رأس فرسخ من طهران (بالطاء المؤلفة المشالة) على ما هو المشهور فى زماننا، ولكن ضبط صاحب تلخيص الآثار:

بالتاء المثناة الفوقانية، وهكذا ضبط أيضا صاحب مرآة البلدان، و كأنه أخذ منه، ثم ان بأرض الرى وجبالها العالية من مقابر أولاد الائمة عليهم السلام جم غفير يطلب خصوص مواضعها من كتب النسب والتواريخ.

وكذا فى بقعة قم المباركة، فإن فيها ايضا سوى مرقد فاطمة المعصومة ابنة موسى عليهما السلام التى ورد فى خصوص ثواب زيارتها: من زارها وجبت له الجنة، مرقد على بن جعفر الصادق عليه السلام الذى هو صاحب كتاب المسائل الى اخيه موسى الكاظم عليه السلام، و هو من أكابر أولاد الائمة عليهم السلام و اجلائهم.

و اما غير ذينك الموضوعين من ديار العجم فلم يثبت به قبر أحد من أولاد الائمة عليهم السلام والانباء (على نبينا وآله و عليهم السلام) الا قبر احمد بن موسى عليه السلام المعروف بشاه چراغ فى شيراز المحروسة كما تقدم فى ترجمته رحمه الله.

و كذلك قبر السيد على بن محمد الباقر عليه السلام الواقع فى حوالى بلدة قاسان المعروف به امامزاده مشهد باركرس، و قبر ولده الامامزاده أحمد بن على المذكور باصفهان فى محلة باغاتها هى على جادة محلة خاجو كما ذكره صاحب رياض العلماء.

و كذلك قبر السيد ابى الحسن الملقب بزين العابدين على بن نظام الدين احمد الابج بن شمس الدين عيسى الملقب بالرومى ابن جمال الدين محمد بن على العريضى ابن جعفر بن محمد الصادق عليهما السلام و هو جد السادات الامامية المعروفة باصفهان، ولمرقده المطهر قبة عالية و صحن وسيع فى مزارها العتيق المعروف بقبرستان چمبلان، و اصله شنبلان.

و الى هذا السيد ينتهى نسب السيد الفاضل المعظم على بن السيد محمد بن السيد اسدالله الامامى الاصفهانى الذى هو من تلامذة استاد الكل فى الكل آقا حسين الخوانسارى وله من المؤلفات كتاب كبير فى الفقه، سماه: التراجيح، له مجلدات ضخام يقرب من ثلثمئة ألف بيت، و ذكر فيه أقوال جميع الفقهاء و عبارات كتبهم، و كتاب ترجمة الشفا للشيخ الرئيس بالفارسية، و كتاب ترجمة الإشارات أيضا كذلك، و كتاب هشت بهشت و هى ترجمة ثمانية كتب من كتب أخبار أصحابنا بالفارسية

كالخصال، وكمال الدين، وعيون اخبار الرضا عليه السلام، والامالى للصدوق، ونحوها، وكان، من جملتها أيضا كتاب مهج الدعوات للسيد على بن طاووس الحسنى الحلى، وكتاب المصباح للفاضل الكفعمى رحمهم الله. (1)

33- شعب المقال فى درجات الرجال، ميرزا ابوالقاسم نراقى

120 - شعب المقال فى درجات الرجال، ميرزا ابوالقاسم نراقى (1319ق)

الشعبة الثانية

392 - عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام ابوالقاسم، ثقة جليل القدر، ورد الرى هاربا من السلطان و مات بها و دفن بها وقال الهادى عليه السلام لبعض اصحابه: «اما انك لو رزت قبر عبدالعظيم كنت كمن زار الحسين بن على عليهم السلام» (2) روى عن عبيدالله بن موسى الرويانى وسهل بن زياد الآدمى و أحمد بن ابى عبدالله البرقى. (3)

34- مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نورى

121 - مستدرک الوسائل، ميرزا حسين نورى (1320ق)

[173] قعج - و إلى عبدالعظيم بن عبدالله الحسينى: محمد بن موسى ابن المتوكل، عن علي بن الحسين السعدآبادى، عن أحمد بن أبى عبدالله البرقى، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسينى، وكان مرضيا.

و عن علي بن أحمد بن موسى، عن محمّة بن أبى عبدالله، عن سهل بن زياد الآدمى، عنه. (4) تقدم رجال السند الأول.

و علي بن أحمد هو: الدقاق الذي يروي عنه الصدوق كثيرا مترضيا، وهو من

ص: 61

1- بهجة الآمال، تصحيح: سيد هداية الله مسترحمى جزقوى اصبهانى، قم، بنياد فرهنگ اسلامى، حاج محمد حسين كوشان پور، 1406ق، ج 5، ص 176 - 182.

2- ثواب الأعمال، ص 124؛ كامل الزيارات، ص 324.

3- . شعب المقال، ص 93، تصحيح: شيخ محسن احمدى، اول، قم، كنگره فاضلين نراقين، 1380ش، و چاپ قديم، ص 70 - 71.

4- . الفقيه 4: 66 من المشيخة.

وقد صرّح السيد المحقق الكاظمي في العدة: أن ترصّي الأجلّاء عن أحد و ترجمهم عليه ما كان ليكون إلا عن ثقة يرجع إليه الأجلّاء.(2)

و محمّد بن أبي عبد الله هو: محمّد بن جعفر الأسدي، وقد مرّ في (لو).(3)

وأما سهل بن زياد: فيأتي في (شه).(4)

وأما عبدالعظيم: فهو من أجلّاء السادات، و سادة الأجلّاء، تقتصر في ذكر حاله على نقل رسالة من الصاحب بن عبّاد وصلت إلينا بخطّ بعض بني بابويه، تاريخ الخطّ: سنة ستّ عشرة و خمسمائة، صورتها: قال الصاحب رحمه الله عليه: سألت عن نسبت عبدالعظيم الحسيني - المدفون بالشجرة، صاحب المشهد قدّس الله روحه - و حاله و اعتقاده و قدر علمه و زهده، و أنا ذاكر ذلك على اختصار و بالله التوفيق:

هو: أبو القاسم عبدالعظيم بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب عليه و على آبائه السلام، ذو ورع و دين، عابد معروف بالأمانة، و صدق اللهجة، عالم بأمور الدين، قائل بالتوحيد و العدل، كثير الحديث و الرواية.

يروى عن أبي جعفر محمّد بن علي بن موسى، و عن ابنه أبي الحسن صاحب العسكر عليهم السلام و لهما إليه الرسائل.

و يروي عن جماعة من أصحاب موسى بن جعفر، و علي بن موسى عليهما السلام .

وله كتاب يسمّيه كتاب يوم و ليلة، و كتب ترجمتها روايات عبدالعظيم بن عبد الله الحسيني.

وقد روى عنه من رجالات الشيعة خلق، كأحمد بن أبي عبد الله البرقي،(5) و أحمد

ص: 62

1- . امالي الصدوق 36/4 و 99/2.

2- عدة الكاظمي 1: 134 و 135.

3- . تقدم برقم: 36.

4- يأتي برقم: 305.

5- اصول الكافي، 2: 38/3.

بن محمّد بن خالد، (1) وأبوتراب الروياني. (2)

و خاف من السلطان فطاف البلدان على أنه قيح، (3) ثم ورد الري، و سكن بساربانان، في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، و كان يعبد الله عزّ و جل في ذلك السرب، (4)

يصوم النهار و يقوم الليل، و يخرج مستترا فيزور القبر الذي يقابل الآن قبره، و بينهما الطريق، و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى ابن جعفر عليهما السلام و كان يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتى عرفه أكثرهم.

ف رأى رجل من الشيعة في المنام كأن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: إنّ رجلاً من ولدي يحمل غدا من سكة الموالي، فيدفن عند شجرة التفاح، في باغ (5) عبد الجبار بن عبد الوهاب، فذهب الرجل ليشتري الشجرة، و كان صاحب الباغ رأى أيضا رؤيا في ذلك، فجعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على أهل الشرف و التشيع يدفنون فيه، فمرض عبد العظيم رحمه الله عليه و مات، (6) فحمل في ذلك اليوم إلى حيث المشهد.

فضل زيارته: دخل بعض أهل الري على أبي الحسن صاحب العسكر عليه السلام فقال: أين كنت؟ فقال: زرت الحسين صلوات الله عليه، فقال: أما أنّك لو زرت قبر عبد العظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين صلوات الله عليه.

وصف علمه: روى أبوتراب الروياني، قال: سمعت أبا حمّاد الرازي يقول: دخلت على علي بن محمّد عليه السلام بسرّ من رأى فسألته عن أشياء من الحلال و الحرام، فأجابني فيها، فلمّا ودّعته قال لي: يا أبا حمّاد إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيك فسل عنه عبد العظيم بن عبد الله الحسيني، و اقرأه منّي السلام.

ما روى عنه في التوحيد: روى علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد ابن أبي

ص: 63

1- . كذا في النسخة و هما واحد هامش الحجرية.

2- . رجال النجاشي، 248/653.

3- . قيح: معرب بيبك منه قدس سره.

4- السرب: حفير تحت الارض و قيل: بيت تحت الارض، انظر: لسان العرب: سرب.

5- الباغ: كلمة فارسية معناها: البستان.

6- . الى هنا ورد في رجال النجاشي مع بعض الاختلاف.

عبدالله البرقي، قال: حدثني عبدالعظيم الحسني - في خبر طويل - يقول: إنَّ الله تبارك و تعالی واحد، ليس كمثل شيء، و ليس بجسم ولا صورة، ولا عرض ولا جوهر، بل هو مجسّم الأجسام و مصوّر الصور، خالق الأعراض والجواهر. (1)

عبيدالله بن موسى الروياني، عن عبدالعظيم، عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قلت للرضا عليه السلام: ما تقول في الحديث الذي يروي الناس [عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) انه قال:] بأن الله ينزل [كل ليلة] إلى السماء الدنيا؟ (2) فقال: لعن الله المحرفين الكلم عن مواضعه، والله ما قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) ذلك، إنّما قال: إنّ الله عزّوجلّ ينزل ملكا إلى سماء الدنيا ليلة الجمعة، فينادي: هل من سائل فأعطيه، و ذكر الحديث. (3)

و بهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام في قوله «(وَجِوهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ)» (4) قال: مشرقة، منتظرة ثواب ربّها عزّوجلّ. (5)

ما روي عنه في العدل: روى علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد ابن أبي عبدالله، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن علي بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن موسى الرضا عليهم السلام قال: خرج أبوحنيفة من عند الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام فاستقبله موسى عليه السلام فقال: يا غلام ممّن المعصيّة؟

فقال: لا تخلو من ثلاث: إمّا أن تكون من الله عزّوجلّ وليست منه، فلا ينبغي للكريم أن يعذب عبده بما لم يكتسبه، وإمّا أن تكون من الله و من العبد [وليس كذلك] فلا ينبغي للشريك القوي أن يظلم الشريك الضعيف، وإمّا أن تكون من العبد وهي

ص: 64

- 1- . انظر توحيد الصدوق 81/37.
- 2- اخرجه احمد في مسنده عن ابي هريرة 2: 264، 267، 419، 487، 504. و البخارى في صحيحه، باب الدعاء من التهجد 2: 66، و مسلم في صحيحه في كتاب صلاة المسافرين و قصرها 1/522 و 169 و كلاهما عن أبيهريرة ايضاً.
- 3- . انظر توحيد الصدوق 176/7 باختلاف يسير، و ما بين المعقوفين منه.
- 4- . القيامة 75: 22 - 23.
- 5- . انظر توحيد الصدوق 116/19 والاحتجاج 2: 409.

منه، فإن عاقبه [الله] فبذنبه، وإن عفا عنه فبكرمه وجوده. (1)

وروى عبيدالله بن موسى، عن عبدالعظيم، عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قال الرضا عليه السلام: ثمانية (2) أشياء لا تكون إلا بقضاء الله و قدره: النوم، واليقظة، والقوة، والضعف، والصحة، والمرض، والموت، والحياة. (3)

ثبتنا الله بالقول الثابت من مولاه محمد وآله وصلى الله على سيدنا رسوله محمد وآله أجمعين، (4) هذا آخر رساله أ

وقول الصدوق هنا وفي كتاب الصوم من الفقيه: وكان مرضياً، (5) أي كان دينه صحيحاً، والأصحاب يرضون حديثه ويعملون به، كذا في شرح المجلسي، (6) والظاهر أن هذا الوصف مأخوذ من الآية الشريفة وهي قوله: «مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» (7) ولذا استعمل في باب الشهادات. ففي الباقر المروي في التهذيب: شهادة الأخ لأخيه تجوز إذا كان مرضياً ومعه شاهد آخر. (8)

وفي تفسير الامام عليه السلام: عن أمير المؤمنين عليه السلام في قوله تعالى: «مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» قال: ممن ترضون دينه وأمانته و صلاحه وعفته، و تيقظه فيما يشهد به، و تحصيله و تمييزه، فما كل صالح مميّز ولا محصّل، ولا كل محصّل مميّز صالح، (9)

فانقدح أن هذه الكلمة تدل على الوثاقة الكاملة. (10)

ص: 65

- 1- انظر توحيد الصدوق 96/2 و ما بين المعقوفين منه، و عيون اخبار الرضا عليه السلام 1: 138/37.
- 2- في الأصل: ثلاثة، وهناك استظهار من الناسخ صورته: كذا ثمانية ظاهراً.
- 3- حكاة في بحار الانوار 5: 95/17.
- 4- رسالة الصاحب بن عباد.
- 5- الفقيه 2: 80/335 و 4: 66 من المشيخة.
- 6- روضة المتقين، 14: 165.
- 7- البقرة 2: 282.
- 8- تهذيب الاحكام 6: 286/790.
- 9- التفسير المنسوب الى الامام العسكري عليه السلام: 672/375.
- 10- مستدرک الوسائل، اول، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لآحياء التراث، 1416ق، ج 22 خاتمة ج 4، ص 403 - 408.

122 - اتقان المقال فى احوال الرجال، محمد طه نجف (1323ق)

(عبدالعظيم) بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على ابن ابى طالب «ج» «دى» «جخ» قلت هو قطعى الوثيقة عظيم و فى «صه» كان عابدا ورعا وله حكاية تدل على حسن حاله، قال محمد بن بابويه انه كان مرضيا قلت روى الصدوق فى كتاب ثواب الاعمال عن محمد بن احمد عن حمزة بن القاسم العلوى ره عن محمد بن يحيى العطار عن دخل على ابى الحسن على بن محمد الهادى عليه السلام من اهل الرى قال: فقال لى: اين كنت؟ قلت كنت زرت الحسين عليه السلام، فقال: اما انك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن على ابن ابى طالب عليه السلام . و فى «ست» ابن عبدالله العلوى الحسنى (رض) له كتاب السند كما فى اسمعيل بن محمد عن البرقى احمد عنه. (1)

36- تنقيح المقال، عبدالله مامقانى

123 - تنقيح المقال، عبدالله مامقانى (1355ق)

عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام، حكى عن الشيخ (ره) فى رجاله عدة آثاره من اصحاب الهادى عليه السلام و اخرى من اصحاب العسكري عليه السلام مترصيا عليه قائلاً فيهما عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى رضى الله عنهما انتهى و نسب اليه بعضهم عدّة من اصحاب الجواد عليه السلام ايضا و لم اقف فى نسختين معتمدتين من رجال الشيخ (ره) عندى على شىء مما نسب اليه كما انا لم نجد فى النسختين العبارة التى نسبها الميرزا الى باب اصحاب الهادى عليه السلام، من رجال الشيخ و هى قوله: عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن ابى طالب عليه السلام، يروى عنهما، روى عنه سهل بن زياد الأدمى و ابوتراب عبيدالله الحارثى، انتهى.

و نقل الميرزا، قوله فى باب اصحاب الجواد عليه السلام: عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن

ص: 66

الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ، انتهى . وعليه فيكون ضمير عنهما في عبارة الرجال المزبورة راجعا الى الجواد والهادي عليهما السلام . والله العالم .

وقال النجاشي (ره): عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ، ابوالقاسم، له كتاب خطب امير المؤمنين عليه السلام ، قال ابو عبدالله الحسين بن عبيدالله حدثنا جعفر بن محمد ابوالقاسم، قال: حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي، قال: حدثنا احمد بن محمد بن خالد البرقي، قال: كان عبدالعظيم ورد الرى هاربا من السلطان سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، فكان يعبدالله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله، فكان يخرج مستترا، فيزور القبر المقابل قبره، و بينهما الطريق و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام ، فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب، و يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد صلى الله عليه وآله حتى عرفه أكثرهم، فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه وآله ، قال له: إن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي و يدفن عند شجرة التفاح في باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب و أشار إلى المكان الذي دفن فيه، فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها، فقال له: لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها؟ فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذا الرؤيا، و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة يدفنون فيه، فمرض عبدالعظيم و مات رحمة الله عليه، فلما جرد ليغسل وجد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا فيها: انا ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام . اخبرنا احمد بن علي بن نوح، قال: حدثنا الحسن بن حمزة بن علي، قال: حدثنا علي بن فضل، قال: حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله بجميع رواياته، انتهى .

وقال في الفهرست: عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى العلوى، له كتاب اخبرنا به جماعة، عن ابي المفصل محمد بن عبدالله الشيباني، عن ابي جعفر محمد بن جعفر بن بطّاء، عن احمد بن ابي عبدالله البرقي، عن عبدالعظيم، و مات عبدالعظيم رحمه الله بالرى و قبره هناك، انتهى .

واقول لعلّ جلالته في الغاية اغنته عن التصريح بوثاقته والاكتفاء بقول و كان مرضياً كما صدر من الصدوق (ره) في المشيخة، او بقول: كان عابدا ورعا كما صدر من العلامة (ره) في الخلاصة. ولقد اجاد المحقق الداماد (ره) حيث قال ان قول ابن بابويه

والتجاشى وغيرهما انه كان عابدا ورعا مرضياً، يكفي في استصحاح حديثه، فإذن الأصح الأرجح والأصوب الأقوم ان يعدّ الطريق من جهته صحيحا في الدرجة العليا من الصحة، انتهى.

وكفاك في ذلك انّ الفاضل الجزائري مع كون عاداته الجمود على لفظ الثقة وعدم عدّ من لم يرد في حقّه هذه اللفظة في الثقات، عدّ عبدالعظيم هذا في قسم الثقات و عدّ بعضهم آياه حسنا ممّا يضحك الشكلى.

ثمّ انه روى ابن بابويه في ثواب الأعمال عن عليّ بن احمد، قال: حدّثني حمزة بن القاسم العلوى، قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عمّن دخل على ابي الحسن عليّ بن محمد الهادى عليه السلام، من اهل الرى، قال: دخلت على ابي الحسن العسكري عليه السلام، فقال: اين كنت؟ قلت زرت الحسين عليه السلام، قال: اما أنّك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن على عليهما السلام. وفيه دلالة على فضل زيارته و على كونه في زمان الهادى عليه السلام ميتا، فعّد الشيخ (ره) آياه من اصحاب ابي محمّد الحسن العسكري عليه السلام، لا معنى له كما لا معنى لما حكى عن ثاني الشهيدين، من نقله عن بعض النسّابين نسبتة الى الرضا عليه السلام، التنصيص على زيارته. و بيان ذلك: انّ الشهيد الثاني علّق فيما حكى عنه على عنوان الخلاصة آياه قوله هذا هو عبدالعظيم المدفون في مسجد الشجرة في الرّي وقبره يزار وقد نصّ على زيارته الامام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام. قال: من زار قبره وجبت له الجنة. روى ذلك بعض النسّابين، انتهى.

و هو اشتباه غريب ضرورة انّ عبدالعظيم لم يكن متوفيا في زمان الرضا عليه السلام حتى ينصّ على زيارته، و ظنّي انّ الراوى روى تنصيص ابي الحسن عليه السلام على زيارته مريدا بأبى الحسن عليه السلام الثالث وهو الهادى عليه السلام، فاشتبه الشهيد الثاني وزعمه الرضا عليه السلام، فابدله به فتدبّر جيّدا التميّز.

قد سمعت من الشيخ في الفهرست رواية احمد بن ابى عبدالله البرقى. وسمعت من النجاشى رواية ابى تراب عبيدالله بن موسى الحارثى الرويانى عنه، وسمعت من عبارة رجال الشيخ المحكية رواية سهل بن زياد الآدمى عنه، ونقل فى جامع الرّواة رواية احمد بن مهران فى الكافى فى عشر مرّات عنه، ورواية سهل بن جمهور و النوفلى عنه.(1)

37- سفينة البحار، شيخ عباس قمى

اشاره

124 - سفينة البحار، شيخ عباس قمى (1359ق)

عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى، هو الذي عرض دينه على أبيالحسن الهادي عليه السلام؛ ب 2، ي 10: 84 [3/268] وط 9، مز 47: 169 [36/412] ويمن 15/1، كح 28: 212 [69/1].

روايته عنه عليه السلام بعض خطابات الله مع موسى عليه السلام في فضل بعض الأعمال؛ خلق 15/2، ا 1: 16 [69/383].

الاختصاص(2): عن عبدالعظيم الحسنى، عن أبيالحسن الرضا عليه السلام قال: يا عبدالعظيم، أبلغ عتي أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الأمانة، و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعينهم، و إقبال بعضهم على بعض و المزورة، فإن ذلك قرينة إليّ، و لا يشغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً، فإني آليت على نفسي أنه من فعل ذلك و أسخط ولياً من أوليائي، دعوت الله ليعذبّه في الدنيا أشدّ العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين ... إلى آخره؛ عشر 16، يه 15: 63 [74/230].

أمالي الصدوق(3): عن عبدالعظيم الحسنى قال: قلت لأبيجعفر محمّد بن عليّ الرضا عليه السلام: يا بن رسول الله، حدّثني بحديث عن أبائك، فقال: حدّثني أبي عن جدّي،

ص: 69

1- تنقيح المقال، سنكى، نجف، مطبعة المرتضوية، 1352 - 1350ق، ج 2، ص 157 - 158.

2- الاختصاص، 247.

3- أمالي الصدوق 362/9.

عن آباءه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا، فإذا استوتوا هلكوا. قال، قلت له: زدني يا بن رسول الله، فقال: حدّثني أبي عن جدّي، عن آباءه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: لو تكاشفتهم (1) ما تدافتم. قال، فقلت له: زدني يا بن رسول الله، فقال: حدّثني أبي عن جدّي، عن آباءه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسّعوهم بطلاقة الوجه و حسن اللقاء، فإنّي سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إنكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسّعوهم بأخلاقكم. قال، فقلت له: زدني يا بن رسول الله، فلا يزال يستزيده ويحدّثه الإمام عليه السلام إلى أن حدّثه بسنة عشر حديثاً عن آباءه، عن أمير المؤمنين عليهم السلام، فقال له عبدالعظيم عند ذلك: حسبي، ضه 17، يه 15: 101 [77/383].

أقول: كتب الصاحب بن عبّاد، رسالة مختصرة في أحوال عبدالعظيم، أوردها شيخنا المحدث المتبحر صاحب «المستدرک» في خاتمة المستدرک. قال رحمه الله: وأمّا عبدالعظيم، فهو من أجلاء السادات و سادة الأجلّاء، تقتصر في ذكر حاله على نقل رسالة من الصاحب بن عبّاد وصلت إلينا بخطّ بعض بني بابويه، تأريخ الخطّ سنة ستّ عشرة و خمسمائة، صورتها: قال الصاحب رحمة الله عليه: سألت عن نسب عبدالعظيم الحسيني، المدفون بالشجرة، صاحب المشهد قدّس الله روحه و حاله و اعتقاده و قدّر علمه و زهده، و أنا ذاكرٌ ذلك على اختصار، و بالله التوفيق:

هو أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن عليّ بن الحسن بن زيد بن الحسن بن عليّ بن أبطالب عليه السلام، ذو ورعٍ و دينٍ، عابدٌ معروف بالأمانة و صدق اللّهجة، عالمٌ بأمور الدين، قائلٌ بالتوحيد و العدل، كثير الحديث و الرواية. يروي عن أبي جعفر محمّد بن عليّ بن موسى، و عن ابنه أبي الحسن صاحب العسكر عليهما السلام، و لهما إليه الرسائل، و يروي عن جماعة من أصحاب موسى بن جعفر و عليّ بن موسى عليهما السلام. له

ص: 70

1- أي إذا انكشف عيب بعضكم لبعض، تكاشف: آشكارا شذن عيب بر يكديگر؛ [منتهى الأرب 2/1100]. الهامش.

كتاب يسمّيه كتاب «يوم و ليلة» و كتب ترجمتها(1) روايات عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، و قد روى عنه من رجالات الشيعة خلق، كأحمد بن أبي عبدالله البرقي و أئتراب الروياني.

- أقول: قد تقدّم عن «الاختصاص» رواية عبدالعظيم عن أبيالحسن الرضا عليه السلام. (2)

و في «أمالي الطوسي» بإسناده عن البرقي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن أبيه، عن أبان مولى زيد بن علي، عن عاصم بن بهدلة، عن شريح القاضي قال: قال أميرالمؤمنين عليه السلام لأصحابه يوماً و هو يعظهم: ترصدوا مواعيد الآجال ... الخطبة(3) فظهر من هذا السند أنّ عبدالعظيم يروي عن أبيه عبدالله أيضاً، و له كتاب «خطب أميرالمؤمنين». و لأبيجعفر بن بابويه كتاب «أخبارعبدالعظيم بن عبدالله الحسني».

رجعنا إلى كلام الصاحب بن عبّاد رحمه الله في الرسالة قال:

و خاف(4) من السلطان فطاف البلدان على أنّه فيج(5)، ثمّ ورد الرّي و سكن بساربانان في دار رجلٍ من الشيعة في سكة الموالي، و كان يعبدالله عزّ و جلّ في ذلك السّرّب، يصوم النهار و يقوم الليل، و يخرج مستترا فيزور القبر الذي يقابل الآن قبره و بينهما الطريق، و يقول: هو قبر رجلٍ من ولد موسى بن جعفر عليه السلام . و كان يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتّى عرفه أكثرهم، فرأى رجلٌ من الشيعة في المنام كأنّ رسول الله صلى الله عليه و آله قال: إنّ رجلاً من ولدي يُحمل غدا من سكة الموالي فيُدفن عند شجرة التفاح في باغ(6) عبدالجبار بن عبدالوهاب. فذهب الرجل ليشتري الشجرة، و كان صاحب الباغ رأى أيضا رؤيا في ذلك، فجعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على

ص: 71

1- كذا في الأصل و المصدر.

2- الاختصاص، 247.

3- . أمالي الطوسي، 2/266.

4- أي عبدالعظيم الهامش.

5- . معرّب بيك (الهامش). في لسان العرب 2/350: الفئج رسول السلطان على رجليه، فارسيّ معرّب. و قيل: هو الذي يسعى بالكتب.

6- باغ كلمة فارسيّة، بمعنى: بستان.

أهل الشرف و التشيع (1) يدفنون فيه، فمرض عبدالعظيم رحمة الله عليه و مات، فحُمِل في ذلك اليوم إلى حيث المشهد.

- أقول: و ذكر مثله باختلافِ النجاشي، و زاد بعد قوله «و مات رحمه الله» قوله: فلَمَّا جُرِدَ لِيُغَسَّلَ وُجِدَ فِي جِيْبِهِ رَقْعَةٌ فِيهَا ذِكْرُ نَسَبِهِ، فَإِذَا فِيهَا: أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ الْعَظِيمِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ (2)؛ انتهى - ثم قال الصاحب: فضل زيارته: دخل بعض أهل الرِّيِّ على أبي الحسن صاحب العسكر عليه السلام، فقال: أين كنت؟ فقال: زرتُ الحسين صلوات الله عليه، فقال: أما إنك لو زرتَ قبر عبدالعظيم عندكم لكنتَ كمن زار الحسين عليه السلام. وصف علمه: روى أبو تراب الروياني قال: سمعتُ أبا حمّاد الرازي يقول: دخلتُ على علي بن محمّد عليه السلام ب- «سُرَّ من رأى» فسألته عن أشياء من الحلال و الحرام فأجابني فيها. فلَمَّا ودّعه قال لي: يا حمّاد، إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيته، فسل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني و أقرنه مني السلام. ثم ذكر الصاحب ما رُوي عنه في التوحيد و العدل (3)؛ انتهى.

و قال المحقّق الداماد في «الرواشح»، الراشحة الخامسة: من الذائع الشائع أنّ طريق الرواية من جهة أبي القاسم عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني - المدفون بمسجد (4) الشجرة بالرِّيِّ رضي الله تعالى عنه و أرضاه - من الحسن، لأنّه ممدوح غير منصوب على توثيقه و عندي أنّ الناقد البصير و المتبصّر الخبير يستهجنان ذلك و يستقبحانه جدًّا ولو لم يكن له إلاّ حديث عرض الدين و ما فيه من حقيقة المعرفة، و قول سيّدنا الهادي أبي الحسن الثالث عليه السلام له: يا أبا القاسم، أنت وليّنا حقًّا، مع ما لهُ من النسب الظاهر و الشرف الباهر لكفاه، إذ ليس سلالة النبوة و الطهارة كأحدٍ من الناس إذا ما آمن و اتقى،

ص: 72

- 1- الشريف و الشيعة: كذا في «رجال النجاشي»، الهامش، و في ص 248 تحقيق السيّد موسى الشيبيري الزنجاني: الشريف و الشيع.
- 2- رجال النجاشي، 248.
- 3- . مستدرک الوسائل، 3/614.
- 4- في المصدر: بمشهد.

وكان عند آبائه الطاهرين مرضيًّا مشكوراً، فكيف وهو صاحب الحكاية المعروفة التي قد أوردها النجاشي (1) في ترجمته، وهي ناطقة بجلالة قدره وعلو درجته؟! وفي فضل زيارته روايات متظافرة، وقد ورد: من زار قبره وجبت له الجنة - إلى أن قال - فإذا أصبح الأرجح، والأصوب الأقوم، أن يُعدَّ الطريق من جهته صحيحاً، وفي الدرجة العليا من الصحة، والله سبحانه أعلم (2)؛ انتهى. وعن بعض الكتب: إنَّ لعبد العظيم ولداً اسمه محمد، كان جليل القدر معروفاً بالزهد وكثرة العبادة. (3)

وفي كتاب «المجدي»: إنَّ خديجة بنت القاسم الزاهد ابن الحسن بن زيد بن الحسن بن أمير المؤمنين عليه السلام كانت زوجة عبد العظيم الحسيني رضي الله تعالى عنهما (4). (5)

ربي

معجم البلدان (6): قال: زوي أنه في التوراة مكتوب: الريّ باب من أبواب الأرض وإليها متّجر الخلق. وقال الأصمعيّ: الريّ عروس الدنيا، وإليها متّجر الناس، قال: وزوي عن جعفر الصادق عليه السلام أنه قال: الريّ وقزوين وسواة ملعونات مشؤومات؛ يد 14، لز 37: 343 [60/228].

ذم أهل مدينة الريّ؛ 336 [60/206] ومع 3، يا 11: 77 [5/276].

أقول: تقدّم في (ثلث) أنّ ممّن يحارب القائم عليه السلام أهل الريّ، و تقدّم في (روى) ذكر ريّان بن شبيب وريّان بن الصلت. (7)

ص: 73

-
- 1- رجال النجاشي، 247/رقم 653.
 - 2- الرواشح السماوية، 50 (الراشحة الخامسة).
 - 3- كما في الشجرة المباركة في أنساب الطالبيّة، 64.
 - 4- المجدي في أنساب الطالبيين، 21.
 - 5- سفينة البحار، تصحيح: مجمع البحوث الإسلامية، اول، مشهد، بنياد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، 1418ق، ج 3، ص 308 - 305.
 - 6- معجم البلدان، 3/118.
 - 7- سفينة البحار، ج 2، ص 428 و 429.

125 - مراقد المعارف، محمد حرز الدين (قرن 14)

161 - عبدالعظيم الحسني

أبوالقاسم عبدالعظيم [المعروف بشاه عبدالعظيم] ابن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن السبط بن علي بن أبيطالب أميرالمؤمنين عليه السلام المتوفى في الري بين سنة 252 و 255 هـ.

مرقده بالري(1) في ايران، ويعرف موضع دفنه قديما انه دفن عند شجرة التفاح في بستان عبدالجبار بن عبدالوهاب، و اليوم مرقده غني عن التعريف بشىء، و له مشهد مجلل مشيد بانواع العمارات و الزخرف، و صحن عامر فيه الغرف و الايوانات، تدفن الوجوه العلمية و الادبية و السياسية و بعض الشاهات موتاهم فيها.

يهوى مرقده الزائرون و الوفود من مختلف الأقطار الاسلامية، و يعد مشهده بالدرجة الثالثة من المشاهد المشرفة في ايران.

و السيد عبدالعظيم الحسنى هو الفقيه الورع الزاهد العابد، المرتضى عند أئمة الحق المعصومين عليه السلام و كان من رواة الحديث و المحدثين، و قد اشتهر بصدق اللهجة و حسن الأمانة و التثبت في الرواية و القول، و كان يقول بامامة أبيجعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام، و يروى الحديث عنه و عن ابنه الامام ابي الحسن الهادى عليه السلام و عن

ص: 74

1- . في «منتقلة الطالبين» ص 135 من مخطوطات مكتبة الامام أميرالمؤمنين العامة في النجف الاشرف ورد الري من اولاد علي بن الحسن ابن زيد بن الحسن ثم قال: بالري أبوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي ابن الحسن بن زيد بن الحسن من ناقلة طبرستان، و هو المحدث الزاهد صاحب المشهد في الشجرة بالري و قبره يزار و امه امّ ولد. و عن أبي عبدالله بن طباطبا - عبدالعظيم بن عبدالله لا عقب له، و عن أبي القاسم الحسني اعقب عبدالعظيم بن عبدالله محمدا، امه فاطمة بنت عقبة بن قيس الحميري، و رقية و خديجة. و عن أبي الحسين محمد بن القاسم التميمي النسابة: و اما عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن - اعقب محمدا درج، و خديجة و رقية. و قال: شيخى الكيا السيد الامام النسابة زين الشرف أبوالحسين يحيى بن الحسين - العقب منه من محمد وحده درج.

عدة من اصحاب الامام موسى بن جعفر و علي بن موسى عليهما السلام و روى عنه من رواة الشيعة الامامية جماعة منهم احمد بن ابي عبدالله البرقي و ابوتراب الروياني وغيرهم و له كتب منها كتاب «يوم و ليلة».

فمن رواياته عن ابي جعفر الجواد عليه السلام ما اورده الشيخ الصدوق في «الأمالي» قائلاً: قال عبدالعظيم الحسيني: قلت لأبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام يابن رسول الله حدثني بحديث عن آبائك فقال:

حدثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لا يزال الناس بخير ما تفاوتوا فإذا استوتوا هلكوا».

قلت له زدني يابن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال:

حدثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام: «لو تكاشفتهم ما تدافنتهم».

فقلت له زدني يابن رسول الله صلى الله عليه وآله فقال:

حدثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام: «انكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بطلاقة الوجه و حسن اللقاء، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: انكم لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم».

فلا يزال يستزيده و يحدثه الى ان حدثه بستة عشر حديثاً عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام فقال: له عبدالعظيم عند ذلك حسبي» و رواه ابوعلی محمد بن الحسن القتال النيسابوري في «روضۃ الواعظین».

عرض دينه على الامام أبي الحسن الهادي عليه السلام و قول الامام الهادي له «انت و لنا حقاً» كما عن كتاب «جنة النعيم» انه روى الشيخ الصدوق محمد بن بابويه القمي عن الدقاق و الوراق معا عن الصوفي عن الروياني عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني، قال: دخلت على علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أيطالب عليهم السلام فلما بصرتني قال: مرحبا بك يا أبا القاسم أنت و لنا حقاً قال: فقلت له: يابن رسول الله اني اريد ان اعرض عليك ديني فإن كان مرضياً أثبت

عليه حتى القى الله تعالى عزّ وجلّ، فقال عليه السلام: هات يا أبا القاسم، الحديث.

هاجر من المدينة إلى العراق، وذهب إلى سر من رأى قاصد المثل عند الامام علي بن محمد الهادي عليه السلام، وكان دخوله عليه حدود سنة 250 هـ .

«شهادة الامام الهادي عليه السلام بعلمه و تفقهه في الدين».

روى أبو تراب عبیدالله بن موسى الروياني قال: سمعت أبا حماد الرازي يقول دخلت على علي بن محمد عليه السلام بسر من رأى فسألته عن اشياء عن الحلال والحرام فأجابني عنها فلما ودّ عته قال لي: «يا حماد إذا اشكل عليك شىء من امر دينك بناحتيك فسئل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى وقرأه مني السلام» كذا في «جنة النعيم».

«فضل زيارة مرقد».

روى الشيخ الصدوق في «ثواب الاعمال» مسندا قال: حدثني علي بن احمد قال: حدثنا حمزة بن القاسم العلوي قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن دخل على أبي الحسن علي بن محمد الهادي عليه السلام من بعض الشيعة من اهل الري، فقال عليه السلام له: «اين كنت؟» قال: زرت الحسين عليه السلام، فقال: «أما أنك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين عليه السلام».

اقول: وهذا الحديث يدل بصراحة على علو درجته و منزلته و جلالته و علمه و تبخره في الدين، حيث ان الامام عليه السلام نزل زيارة قبره بمنزلة زيارة قبر الحسين عليه السلام في الفضل، مضافا إلى نسبه الوضاح المشرق من سيد شباب اهل الجنة الحسن بن علي عليهما السلام ، و قد الف صاحب بن عبّاد - اسماعيل بن ابيالحسن عباد بن عباس الطالقاني وزير مؤيد الدولة البويهية - رسالة و جيزة في ترجمة ابيالقاسم عبدالعظيم الحسنى، و قد رأيتها في النجف الاشرف مخطوطة بخط جيد قديم.

و جاء في «الاختصاص» ان له الرواية عن الامام ابيالحسن الرضا عليه السلام قال له الامام: «يا عبدالعظيم ابلغ عني اوليائي السلام و قل لهم ان لا يجعلوا للشيطان على انفسهم سيلا، و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الامانة، و مرهم بالسكوت و ترك الجدل

فيما لا يعينهم، و اقبال بعضهم على بعض و المزورة فإن ذلك قربة اليّ، و لا يشغلوا انفسهم بتمزيق بعضهم بعضا، فإني آليت على نفسي أنه من فعل ذلك و اسخط وليا من اوليائي دعوت الله ليعذبه في الدنيا اشد العذاب» و كان في الآخرة من الخاسرين».

و في كتاب «المجدي في النسب» ان السيد عبدالعظيم تزوج ببنت عم أبيه خديجة بنت القاسم الزاهد بن الحسن بن زيد بن الحسن السبط بن أمير المؤمنين عليه السلام .

و كان عبدالعظيم خائفا مطاردا من خلفاء بني العباس، و خصوصا من المعتز بالله و اصبح مختفيا عن السلطات الجائرة ينتقل من بلد الى بلد فارا بدينه و عمره حتى وصل إلى الري، و اقام عند بعض الشيعة هناك في سكة الموالي بخفاء من الناس و السلطان، و قد عرفه بعض رجال الشيعة تدريجا، و كان يشغل نفسه بعبادة الله تعالى في الخفاء، إلى ان مرض و توفي هناك و اقبُر.

و مما يزيد الأسى و الحزن ان غصنا من شجرة النبوة و معدن الرسالة يموت خائفا غريبا عن أوطانه لا تعرفه الناس الا الخواص من الشيعة و لذا انه لما جرّد عن ثيابه على المغتسل و جدت رقعة في ثيابه مكتوب فيها: «انا ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابيطالب عليه السلام»، كل ذلك خوفا من ان يغتال بالقتل أو يموت فجأة في اختفائه فلا يعرفه الناس، فيعرّف نفسه بهذه الرقعة من نسبه الواضح.(1)

39- قاموس الرجال، محمدتقي تستري

126 - قاموس الرجال، محمدتقي تستري (معاصر)

[4136] عبدالعظيم بن عبدالله

قال: عنوانه الشيخ في الفهرست، قاتلاً: الحسن بن علي بن الحسين العلوي (إلى أن قال) عن أحمد بن أبيعبدالله البرقي، عن عبدالعظيم؛ ومات عبدالعظيم - رحمه الله - بالريّ وقبره هناك.

والنجاشي، قاتلاً: بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب،

ص: 77

1- . مرآة المعارف، تعليقه و تحقيق: محمد حسين حرز الدين، اول، قم، منشورات سعيد بن جبير، 1371ش، ج 2، ص 52 - 57.

أبو القاسم، له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام (إلى أن قال) أحمد بن محمد بن خالد البرقي، قال: كان عبدالعظيم ورد الري هاربا من السلطان وسكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، فكان يعبد الله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله، فكان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره، و بينهما الطريق، و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام، فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب و يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلام حتى عرفه أكثرهم؛ فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: إن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي و يدفن عند شجرة التفاح في باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب - و أشار إلى المكان الذي دفن فيه - فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها، فقال له: لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها؟ فأخبره بالرؤيا؛ فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة، يدفنون فيه. فمرض عبدالعظيم و مات - رحمه الله عليه - فلما جرد ليغسل و جد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا فيها «أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن علي بن الحسن بن علي بن أبي طالب» إلى أن قال: حدثنا عبيد الله بن موسى الروياني أبو تراب، قال: حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله بجميع رواياته.

و روى ثواب الأعمال: عن علي بن أحمد، عن حمزة بن القاسم العلوي، عن محمد بن يحيى العطار، عمّن دخل على أبي الحسن علي بن محمد الهادي عليه السلام من أهل الري، قال: دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السلام فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام قال: أما إنك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم كنت كمن زار الحسين بن علي عليه السلام. (1) أقول: و رواه ابن قولويه في كامله. (2)

و روى الإكمال بإسناده، عنه، عن جدّه، عن عبدالله بن محمد بن جعفر عليه السلام، عن

ص: 78

1- . ثواب الأعمال: 124.

2- كامل الزيارة: 324.

أبيه، عن جدّه، حديث لوح فاطمة عليها السلام المتضمّن لأسماء الأئمّة الإثني عشر عليهم السلام، ثمّ قال: قال عبدالعظيم: العجب كلّ العجب لمحمّد بن جعفر و خروجه! وقد سمع أباه عليه السلام يقول هذا ويحكيه. (1)

وفي عمدة الطالب: وأمّا عليّ الشديّد (2) بن الحسن بن زيد بن الحسن عليه السلام ويكنّى أبا الحسن، و أمّه أمّ ولد؛ وعقبه من ابنه عبدالله بن عليّ، أمّه أمّ ولد. قال: أبونصر سهل بن داود البخاري: يقال: إنّ عبدالله بن عليّ استلحقه الحسن بن زيد - وهو جدّه - بعد موت أبيه عليّ بالقيافة، وذلك أنّ أباه عليّاً هلك في حياة أبيه، وأمّ عبدالله جارية بيعت ولم يعلم أنّها حامل؛ فلمّا توفّي عليّ بن الحسن بن زيد ردّها المشتري إلى أبيه الحسن، فولدت عبدالله، فشكّ فيه فدعا بالقافة فألحقوه به؛ فولد عبدالله السيّد الزاهد المدفون في مسجد الشجرة بالريّ وقبره يزار؛ وأولد عبدالعظيم محمّد بن عبدالعظيم، كان زاهدا كبيرا، وانقرض ولا عقب له. (3)

وفي المشيخة: وما كان فيه عن عبدالعظيم (إلى أن قال) عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني؛ وكان مرضيا. (4)

قال: نسب الوسيط إلى رجال الشيخ عدّه في أصحاب الجواد والهادي عليهما السلام وليس في نسخته.

قلت: وكذا نسب إليه عدّه في من لم يرو عن الأئمة عليهم السلام وليس، إلاّ أنّه كان عليه عنوانه.

قال: حكى عن الزين قال: قال الرضا عليه السلام: «من زار قبره وجبت له الجنّة» روى ذلك بعض النساين. (5) وهو اشتباه، لأنّه لم يكن متوفيا في زمانه، وظنّي أنّ الخبر كان بلفظ

ص: 79

1- إكمال الدين: 312.

2- . في المصدر: السديد.

3- عمدة الطالب: 93.

4- . الفقيه: 4/468.

5- الشهيد الثاني في تعليقه على الخلاصة.

«عن أبي الحسن عليه السلام» مریدا به الهادي عليه السلام فزعمه الرضا عليه السلام .

قلت: بل الظاهر أنه رأى رواية عن الرضا عليه السلام في وجوب الجنة لزائر فاطمة بنت موسى عليه السلام في قم، فخلط، وإلا فالرواية بوجوب الجنة إنما هي في فاطمة عن الرضا عليه السلام. (1)

هذا، وما نقله عن النجاشي (2) في نسبه «بن زيد بن علي بن الحسن» وجدناه كما نقل، لكن «علي» من زيادة النسخ، والصحيح عنوانه بدونه.

هذا، وفي الاختصاص: روي عن عبدالعظيم عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: يا عبدالعظيم أبلغ عني أوليائي السلام؛ الخبر. (3)

لكن الظاهر كون «الرضا» عليه السلام فيه من زيادات النسخ. (4)

40-معجم رجال الحديث، سيد أبو القاسم خوي

إشارة

127 - معجم رجال الحديث، سيد أبو القاسم خوي (معاصر)

6591- عبدالعظيم بن عبدالله بن علي:

قال النجاشي: «عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب أبو القاسم. له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام، قال أبو عبد الله الحسين بن عبيد الله، حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم، قال: حدثنا علي بن الحسين السعد آبادي، قال: حدثنا أحمد بن محمد ابن خالد البرقي، قال: كان عبدالعظيم ورد الري هاربا من السلطان، وسكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، فكان يعبد الله في ذلك السرب، و يصوم نهاره، و يقوم ليله، فكان يخرج مستترا فيزور القبر

المقابل قبره و بينهما الطريق، و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام . فلم

ص: 80

1- رواها الصدوق - قدس سره - في عيون أخبار الرضا عليه السلام : 2/267.

2- . في آخر كلامه بعد قوله: فلما جرد ليغسل وجد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه الخ.

3- . اختصاص المفيد: 247.

4- قاموس الرجال، دوم، قم، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، 1415ق، ج 6، ص 190 - 193.

يزل يأوي إلى ذلك السرب ويقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد صلى الله عليه وآله حتى عرفه أكثرهم. فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه وآله . قال له: إن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالى ويدفن عند شجرة التفاح في باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب، وأشار إلى المكان الذي دفن فيه، فذهب الرجل ليشتري الشجرة ومكانها من صاحبها، فقال له: لأي شيء تطلب الشجرة ومكانها؟ فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا، وأنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ وقفاً على الشريف والشيعة يدفنون فيه، فمرض عبدالعظيم ومات رحمه الله عليه، فلما جرد ليغسل وجد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد (ابن علي) بن الحسن بن علي ابن أبي طالب عليه السلام .

أخبرنا أحمد بن علي بن نوح، قال: حدثنا الحسن ابن حمزة بن علي، قال: حدثنا علي بن فضل، قال: حدثنا عبيد الله بن موسى الرويانى أبو تراب، قال: حدثنا عبدالعظيم بن عبدالله بجميع رواياته».

أقول: كذا في جملة من نسخ النجاشي، ولكن في نسخة السيد التفرشي، والميرزا، والمولى القهبائي في ذكر نسبه: سقوط كلمة (بن علي) بين كلمة (زيد) وكلمة (بن الحسن)، وهو الصحيح، كما في العنوان.

وقال الشيخ (549): «عبدالعظيم بن عبدالله العلوي الحسني، له كتاب أخبرنا به جماعة، عن أبي المفضل محمد بن عبدالله الشيباني، عن أبي جعفر ابن بطة، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عنه. ومات عبدالعظيم بالرّي وقبره هناك».

وعده في رجاله في أصحاب الهادي (1) والعسكري (20) عليهما السلام، قائلاً: «عبدالعظيم بن عبدالله الحسني رضي الله عنه».

كذا في رجال المطبوع، وأما رجال السيد التفرشي والميرزا والمولى القهبائي فهي متفقة على عدّه في أصحاب الجواد والهادي عليهما السلام .

لكنّ الميرزا نسب عدّه في أصحاب الجواد عليه السلام إلى نسخة، وقال الميرزا والمولى القهبائي عند عدّه في أصحاب الجواد عليه السلام: «عبدالعظيم ابن عبدالله بن علي بن الحسن

بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب عليهم السلام»، وعند عدّه في أصحاب الهادي عليه السلام: «عبدالعظيم بن عبدالله ابن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبطالب عليهما السلام، يروي عنهما عليهما السلام، وروى عنه سهل بن زياد الآدمي وأبوتراب عبيد الله الحارثي».

وقال السيد التفرشي: «روى عنه سهل بن زياد الآدمي، وأبوتراب عبيد الله الحارثي (د) (دي)، (جخ)».

قال الصدوق: الفقيه: الجزء 2، باب صوم يوم الشك، في ذيل الحديث 355، وهذا حديث غريب لا اعرفه إلا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني المدفون بالرّي في مقابر الشجرة وكان مرضيا - رضي الله عنه - .

وسيجيء مثل ذلك عن المشيخة.

روى (عبدالعظيم الحسيني) عن الحسن بن الحسين العمري، وروى عنه محمد بن خالد البرقي. كامل الزيارات: الباب 25، في ما جاء في قاتل الحسين وقاتل يحيى بن زكريا عليهما السلام، الحديث 10.

روى عن عمر بن رشيد، وروى عنه عبيدالله بن موسى. تفسير القمي: سورة الجاثية، في تفسير قوله تعالى: (قل للذين آمنوا يغفروا للذين لا يرجون أيام الله).

ثم إن الصدوق روى عن علي بن أحمد، قال: حدّثنا حمزة بن القاسم العلوي - رحمه الله -، قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار، عمّن دخل على أبي الحسن علي بن محمد الهادي عليه السلام، من أهل الرّي، قال: دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السلام، فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام، قال: أما إنّك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين عليه السلام.

ثواب الأعمال: في ثواب زيارة قبر عبدالعظيم الحسيني بالرّي.

ورواه جعفر بن قولويه، عن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه، عن محمد بن يحيى العطار، عن بعض أهل الرّي. كامل الزيارات: الباب 107، في فضل زيارة قبر عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني، الحديث 1.

أقول: هذه الرواية تنافي ما تقدّم عن الشيخ في رجاله، من عدّ عبدالعظيم، من أصحاب أبي محمد عليه السلام، لكن الرواية ضعيفة لجهالة الراوي عن الامام عليه السلام، وقد تقدّم عدم ثبوت ذلك عن الشيخ.

ثم إنّ المحدث النوري - قدّس سرّه - ذكر في شرح المشيخة، في الفائدة الخامسة من الخاتمة، في ترجمة عبدالعظيم من طريق الصدوق، من مستدرکه، رسالة عن الصحاب بن عبّاد في ترجمة عبدالعظيم، وفيها: روى أبو تراب الروياني، قال: سمعت أبا حمّاد الرازي، يقول: دخلت على علي بن محمد عليهما السلام، بسرّ من رأى فسألته عن أشياء من الحلال والحرام فأجابني فيها فلما ودّعته قال لي: يا حمّاد إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيك فسل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسني وقرأه مني السلام (وانتهى).

أقول: هذه الرواية أيضا ضعيفة ولا أقلّ من جهة الارسال.

ثمّ إنه حكى عن الشهيد الثاني - قدّس سرّه - أنه قال في تعليقه على الخلاصة: هذا هو عبدالعظيم المدفون في مسجد الشجرة في الريّ و قبره يزار، وقد نصّ على زيارته الامام علي بن موسى الرضا عليه السلام، قال: من زار قبره وجبت له الجنة، روى ذلك بعض النسابين.

أقول: المتحصّل من كلمات أصحابنا أنّ عبدالعظيم لم يدرك الرضا عليه السلام، فضلا عن أن يكون متوفّي في حياته، فما ذكره بعض النسابين وهم جزما، فهذه المرسلات غير قابلة للتصديق.

نعم في كتاب الاختصاص، في موعظة نافعة رواها عن عبدالعظيم، قال: وروى عن عبدالعظيم، عن أبي الحسن الرضا عليه السلام، قال: يا عبدالعظيم أبلغ عني أوليائي السلام ... الحديث.

فإن مقتضى هذه الرواية ادراك عبدالعظيم الرضا عليه السلام، إلّا أنه لا اعتماد عليها، ولا أقلّ من جهة الارسال. والذي يهوّن الخطب أنّ جلاله مقام عبدالعظيم وإيمانه وورعه غنية عن التثبت في إثباتها بأمثال هذه الروايات الضعاف.

و طريق الصدوق إليه: محمد بن موسى بن المتوكل - رضي الله عنه - ، عن علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن عبدالعظيم ابن عبد الله الحسني و كان مرضيا.

و أيضا: علي بن أحمد بن موسى - رحمه الله - ، عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي، عن سهل بن زياد الآدمي، عن عبدالعظيم.

والطريق الأول صحيح وإن كان فيه علي بن الحسين السعدآبادي، لأنه ثقة على الأظهر، ولكن طريق الشيخ ضعيف بأبي المفصل و بآب بن بطة.

طبقة في الحديث

روى بعنوان عبدالعظيم بن عبد الله، عن أبي الحسن عليه السلام، وروى عنه أحمد بن محمد بن خالد. الكافي: الجزء 5، كتاب النكاح 3، باب خطب النكاح 44، الحديث 6.

و روى عن محمد بن الفضيل، و روى عنه أحمد بن مهران. الكافي: الجزء 1، كتاب الحجّة 4، باب فيه نكت و تنتف من التنزيل في الولاية 108، الحديث 58.

و روى عن يحيى بن سالم، و روى عنه أحمد بن مهران، الحديث 57، من الباب المتقدم. و وقع بعنوان عبدالعظيم بن عبد الله الحسني في إسناد جملة من الروايات تبلغ اثنين و عشرين موردا.

فقد روى عن أبي جعفر، و أبي جعفر الثاني، و أبي جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام، و عن ابن أبي عمير، و إبراهيم بن أبي محمود، و الحسن بن الحسين العرنى، و الحسن بن محبوب، و سهل بن سعد، و علي بن أسباط، و مالك بن عامر، و محمد بن الفضيل، و موسى بن محمد، و موسى بن محمد العجلي.

و روى عنه أحمد بن محمد، و أحمد بن محمد بن خالد، و أحمد بن مهران، و سهل بن جمهور، و سهل بن زياد.

و روى بعنوان عبدالعظيم بن عبد الله بن الحسن العلوي، مرفوعا عن النبي صلى الله عليه و آله، و روى عنه النوفلي. الكافي: الجزء 2، كتاب العشرة 4، باب

وروى بعنوان عبدالعظيم بن عبدالله العلوي، عن الحسن بن الحسين العرنبي، وروى عنه سهل بن جمهور. الكافي: الجزء 3، كتاب الصلاة 4، باب بناء المساجد 48، الحديث 6، والتهذيب: الجزء 3، باب فضل المساجد والصلاة فيها، الحديث 726.

وروى عن الحسين بن علي، وروى عنه أحمد بن أبي عبدالله. الكافي: الجزء 3، كتاب الزكاة 5، باب من تحل له الزكاة فيمتنع من أخذها 44، الحديث 2.

وروى بعنوان عبدالعظيم الحسني، عن علي بن أسباط، وروى عنه أحمد ابن مهران، الكافي: الجزء 1، كتاب الحجّة 4، باب التسليم وفضل المسلمين 95، الحديث 8. (1)

عبدالعظيم بن عبدالله الحسني

* روى عن أبيجعفر عليه السلام وروى عنه أحمد بن محمد بن خالد. الكافي: ج 2، ك 1، ب 112، ح 24.

* وروى عن أبيجعفر الثاني عليه السلام، وروى عن أحمد بن محمد. الكافي: ج 2، ك 1، ب 22، ح 3.

* وروى عن أبيجعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام. الفقيه: ج 3، ح 1007 و 1746.

وروى عنه سهل بن زياد. الفقيه: ج 3، ذيل ح 1007. والتهذيب: ج 9، ح 354.

* وروى عن ابن أبيعمير، وروى عنه أحمد بن مهران. الكافي: ج 1، ك 4، ب 28، ح 1.

* وروى عن إبراهيم بن أبيمحمود. الفقيه: ج 1، ح 1238.

* وروى عن الحسن بن الحسين العرنبي، وروى عنه سهل بن جمهور. الكافي: ج 1، ك 4، ب 83، ح 6، و ج 3، ك 1، ب 40، ح 6. والتهذيب: ج 1، ح 538.

ص: 85

* وروى عن الحسن بن محبوب، وروى عنه أحمد بن مهرا. الكافي: ج 1، ك 4، ب 13، ح 4.

* وروى عن سهل بن سعد. الفقيه: ج 2، ح 355.

* وروى عن علي بن أسباط، وروى عنه أحمد بن مهرا. الكافي: ج 1، ك 3، ب 16، ح 11، وب 24، ح 5، وك 4، ب 13، ح 4، وب 107، ح 56.

* وروى عن مالك بن عامر، وروى عنه بعض أصحابنا. الكافي: ج 1، ك 4، ب 86، ح 4.

* وروى عن محمد بن الفضيل، وروى عنه أحمد بن مهرا. الكافي: ج 1، ك 4، ب 107، ح 59.

* وروى عن موسى بن محمد. الكافي: ج 1، ك 4، ب 30، ح 1، وب 107، ح 39.

* وروى عن موسى بن محمد العجلي، وروى عنه أحمد بن مهرا. الكافي: ج 1، ك 4، ب 18، ح 2. (1)

41- مستدركات علم رجال الحديث، على نمازى شاهرودى

128 - مستدركات علم رجال الحديث، على نمازى شاهرودى (معاصر)

7927 - عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن المجتبى بن أمير المؤمنين عليهما السلام :

عدّه الشيخ في رجاله من أصحاب الهادي و العسكري صلوات الله عليهما. و هو ذو ورع و دين، عابد معروف بالأمانة و الوثاقة و الجلالة و له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام .

روى المفيد في ختص ص 247 عن عبدالعظيم، عن أبيالحسن الرضا عليه السلام ، قال: يا عبدالعظيم أبلغ عني أوليائي السلام و قل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً، و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الامانة، و مرهم بالسكوت و ترك الجدل

ص: 86

1- معجم رجال الحديث، ج 11، ص 430 و 431.

فيما لا يعينهم، وإقبال بعضهم على بعض و المزاورة، فإن ذلك قرينة إليّ، ولا يشتغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً، فإنّي آليت على نفسي أنّه من فعل ذلك و اسخط وليّاً من أوليائي دعوت الله ليعذبّه في الدنيا أشدّ العذاب، و كان في الآخرة من الخاسرين - الخبر، و كتاب العشرة، ص 63، و جد، ج 74/230.

الكراجكي عن ابن بابويه بإسناده أنّ عبدالعظيم بن عبدالله العلوي كان مريضاً، فكتب إلى أبيالحسن الرضا عليه السلام: عرّفني يا ابن رسول الله - الخ. كمبا، ج 9/23، و جد، ج 35/111.

أخواه أحمد و إبراهيم و جدّه الحسن تقدّموا، و ذكره مع نسبه في التوحيد، ص 70، و تفسير العياشي، ج 1/190 مثل ما عنونّا.

و أمّا رواياته عن مولانا الجواد عليه السلام . روى الصدوق في العيون، ج 1/285 بإسناده عن أحمد البرقي، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنّي، قال: حدّثني أبوجعفر محمّد بن علي الرضا عليه السلام - الخ. و هذا حديث شريف مفصّل في شرح الكبائر.

وفيه، ص 292 عن أحمد البرقي، عنه، عن محمّد بن علي بن موسى عليهم السلام .

ني: عن سهل بن زياد، عنه، عن أبيجعفر محمّد بن علي الرضا عليه السلام . كمبا، ج 13/39، و جد، ج 51/157 و ك، باب 26، ح 14، ص 303.

و سائر رواياته عن مولانا الجواد عليه السلام في أمالي الشيخ، ج 2/95 و 108 و 202 و 215 و كمبا، ج 17/101 و جد، ج 77/383.

و أمّا روايات عبدالعظيم عن مولانا علي الهادي عليه السلام . منها في العيون، ج 1/288 بإسناده عن سهل بن زياد، عنه، قال: حدّثني علي بن محمّد العسكري عليه السلام .

و فيه ج 2/260 عن سهل، عنه، قال: سمعت علي بن محمّد العسكري عليه السلام يقول: أهل قم و أهل آبة مغفور لهم، لزيارتهم لجديّ عليّ بن موسى الرضا عليه السلام بطوس - الخبر.

ك، لي: عن عبدالعظيم الحسنّي قال: دخلت على سيدي علي بن محمّد عليه السلام . فلما بصر بي قال لي: مرحبا بك يا أباالقاسم، أنت وليّنا حقّاً. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله إنّني أريد أن أعرض عليك ديني. فإن كان مرضياً ثبتّ عليه حتى ألقى الله عزّ و جلّ - إلى

أن قال: - فقال عليه السلام: يا أبا القاسم، هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة. كتاب الايمان، ص 213 وكمبا، ج 9/169 و ج 2/84 و جد، ج 3/268 و ج 36/412 و ج 69/1 و المستدرك، ج 3/189. أحواله في المنتهى، ص 179.

ولد في 4 ع 2 سنة 173 على ما قيل. وقيل: ولد سنة 200 تقريبا. وهذا غلط واضح لمنافاته مع رواياته و مكاتبتة لمولانا الرضا عليه السلام .
و للصدوق كتاب أخبار العظیم بن عبدالله الحسني.

جملة من أحواله في كتاب «إمام زادگان معتبر» تأليف كاشاني، ص 13.

باب فضل زيارة العظیم بن عبدالله الحسني في كمبا ج 22/297 و جد ج 102/268، وفيه: من زاره كمن زار الحسين عليه السلام .
أما روايات العظیم عن أبيه في أمالي الشيخ، ج 2/265 و أمالي الصدوق، ص 187. رواياته عن جدّه تقدّم في جدّه علي.
و توفي 15 شوال سنة 252 أو 255 أو 250.

جملة من أحواله وقضاياه في سفينة البحار و ابنه محمّد جليل القدر معروف بالزهد و كثرة العبادة.

و عن كتاب المجدي أنّ خديجة بنت القاسم الزاهد بن الحسن بن زيد بن الحسن بن أمير المؤمنين عليه السلام كانت زوجة العظیم الحسني.

و في المستدرك ج 3/189 من رسالة صاحب بخطّه قال: في وصف علمه: روى أبو تراب الروياني قال: سمعت أبا حماد الرازي يقول: دخلت على علي بن محمد الهادي عليه السلام بسرّ من رأى فسألته عن أشياء من الحلال و الحرام فأجابني فيها. فلمّا ودّعته قال لي: يا حماد إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك فسل عنه العظیم بن عبدالله الحسني. و أقرّنه منّي السلام. (1)

ص: 88

1- . مستدركات علم رجال الحديث، اول، تهران، نشر الادب، 1414ق، ج 4، ص 449 - 451.

عبدالعظيم: الحسن بن علي بن الحسن بن زيد بن علي عليه السلام: أبو القاسم قال: الخونساري رحمه الله في الروضات، ط 1، ص 356 كان من أصحاب أبي جعفر الجواد وأبي الحسن الهادي عليهما السلام و محترما عندهما في الغاية و كانا يحبانه حبا شديدا و يبلغ هو أيضا في تعظيمهما كثيرا و قد عرض دينه الحق على أبي الحسن الهادي علي بن محمد عليه السلام فيما نقله عنه الصدوق رحمه الله في كمال الدين، ص 214.

وقال: الصاحب بن عباد في مقاله بعد ذكر اسمه و نسبه الشريف: هو ذو ورع و دين، عابد معروف بالأمانة و صدق اللهجة عالم بأمور الدين قائل بالتوحيد و العدل كثير الحديث و الرواية يروي عن أبي جعفر الجواد و ابنه أبي الحسن الهادي عليهما السلام و قال عليه السلام لحمامد الرازي إذا أشكل عليك شيء في أمر دينك بناحيتك فسل عنه عبدالعظيم الحسن بن علي و أقرأه مني السلام و له كتاب خطب علي عليه السلام و كتاب اليوم و الليلة. روى أحمد البرقي كان عبدالعظيم ورد الري هاربا من السلطان سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي فكان يعبد الله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله، فكان يخرج مستترا فيزار القبر المقابل قبره و بينهما طريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى الكاظم عليه السلام فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب، و يقع خبره إلى الواحد بعد واحد من شيعة آل محمد صلى الله عليه و آله حتى عرفه أكثرهم فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له أن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي و يدفن عند شجرة التفاح في باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب و أشار إلى المكان الذي دفن فيه فذهب الرجل ليشتري الشجرة، و مكانها من صاحبها فقال له لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها فأخبره بالرؤيا فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا، و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة يدفنون فيه فمرض عبدالعظيم و مات (ره) فلما جرد ليغسل وجد في جيبه

رقعة فيها ذكر نسبه (الخ)(1)، ونقله المجلسي في البحار، ج 22، بعينه،

وقال ابن المهتأ في عمدة الطالب، نجف ص 80، فولد عبدالله بن علي السديد عبدالعظيم السيد الزاهد المدفون في مسجد الشجرة بالري و قبره يزار، وأولد عبدالعظيم محمدا الذي كان زاهدا كبيرا و أنقرض محمد بن عبدالعظيم و لا عقب له.

أقول و لم أظفر إلى الآن على سنة وفاته في أي سنة كانت. نعم يظهر من رواية أبيالحسن الهادي عليه السلام أنه قال لرجل من أهل الري الذي زار قبر الحسين عليه السلام، أما انك لو زرت قبر عبدالعظيم الحسنى عندكم لكنك كمن زار الحسين عليه السلام كانت وفاته قبل وفاة الهادي عليه السلام و اشتبه على من نسب الرواية إلى أبيالحسن الرضا عليه السلام

الذي قال من زار قبر فاطمة بقم فله الجنة فتخيّل بأنها وردت في زيارة عبدالعظيم، هذا كما نقله بعض الأصحاب و أشار بذلك العلامة المامقاني (رحمه الله) في رجاله، ج 2، ص 157.

و أشكل على من نسب رواية الرضا عليه السلام من زار عبدالعظيم و له الجنة و صرّح الصدوق (رحمه الله) في ثواب الاعمال ط جديد، ص 95 بأنها وردت رواية الرضا عليه السلام في زيارة فاطمة بقم و ما ورد في زيارة عبدالعظيم عن أبيالحسن الهادي عليه السلام، قال: من زاره كمن زار الحسين عليه السلام، كما مرّ هنا و ليست عن الرضا عليه السلام رواية في زيارة عبدالعظيم. ثم أقول على فرض كون عبدالعظيم عليه السلام توفي قبل وفاة أبيالحسن الهادي عليه السلام، لا معنى لمن عنونه في أصحاب أبيمحمد العسكري عليه السلام، فلا تغفل. نعم يمكن أن يقال لا منافاة بأنه كان يدرك العسكريين و توفي قبلهما و كان من أصحابهما و أصحاب الجواد عليهم السلام. (2)

ص: 90

1- . النجاشي في فهرسه، ط 1، ص 173 و في ط 2، ص 186.

2- . دائره المعارف الشيعية العامة، دوم، بيروت، مؤسسة الاعلمي، 1413ق، ج 12، ص 219 - 221.

(الري)

بفتح أوله و تشديد ثانيه، و هي مدينة مشهورة من أمهات المدن قاله الحموي(1) دفن بها جماعة من آل أبي طالب، منهم أحمد بن القاسم بن محمد بن الإمام جعفر الصادق عليه السلام، قال: أبو الفرج الأصبهاني في المقاتل قتله الصعاليك على ثلاثة مراحل من الري، و كان متوجها الى فساوا بيورد، و كان أهلها دعوه إلى أنفسهم فصار اليهم، و قال أبوطالب المروزي كان أميراً بخراسان.

و مات في الري و دفن بها العالم الورع السيد عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الامام الحسن بن علي بن أبي طالب عليهما السلام، قال أبو نصر البخاري في سر الأنساب أبو القاسم الزاهد العالم المدفون بالري في مسجد الشجرة، و قاله أبو الحسن العمري، و ابن عنبه، و ذكر الخنساري في روضات الجنات، مرقده الآن خارج عن محوطة التي هي قاعة بلاد الري لأن المدينة القديمة المسماة بالري قد انهدمت بتمامها و لم يبق منها إلا أثر من ذلك القبر المطهر و ما يحوم حوله، فبقي هو بمنزلة قرية كبيرة أو قصبة واقعة على رأس فرسخ من طهران، و ذكر السيد جعفر بحر العلوم(2)، وصفه و قال: و له مشهد عظيم من آثار مجد الملك، أبو الفضل أسعد بن محمد بن موسى البراوستاني، قرية من قرى مدينة قم، و كان من وزراء السلطان بركيارق بن السلطان ملك شاه، و في سنة 1270 أمر السلطان ناصرالدين شاه القاجاري بتذهيب قبته و تبليط إيوانه بالقوارير، و كان السيد عبدالعظيم الحسيني عالماً عابداً و رعا و ورد الري هارباً من السلطان، و سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي و كان يعبد الله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى عليه السلام فمرض بها

ص: 91

1- معجم البلدان 4: 355.

2- تحفة العالم 1: 298.

ومات و دفن عند شجرة التفاح في ضيعة عبدالجبار بن عبدالوهاب، ثم اشترت الضيعة وأوقفها أحد الموالى من الشيعة يدفنون بها موتاهم.

وبالري مشهد حمزة بن الامام موسى الكاظم عليهما السلام، قاله السيد مهدي القزويني في فلك النجاة و الخنساري في روضات الجنات، قال: وقبره بقرب السيد عبدالعظيم الحسيني و هو مزار معروف إلى زماننا كان حمزة بن الكاظم عالماً فاضلاً دينا سافر مع أخيه الرضا إلى خراسان، و كان مطيعاً له طالبا لرضائه ممثلاً لأمره.

وفي الري ضريح الحسين بن الإمام علي الرضا بن موسى الكاظم عليهم السلام، ذكره المستوفي في تاريخه عند وصفه للسيد عبدالعظيم الحسيني و مرقده، قال: وفيه ضريح الحسين المذكور قلت ان لعلي بن موسى الرضا عليهما السلام من جملة أولاده الحسين، قاله أبوبالاسمعيلى المروزي في أنساب الطالبية.

وفيها قبر عبداللّه الأبيض بن العباس بن عبداللّه بن الحسن الأفطس بن علي الأصغر بن الامام علي زين العابدين عليه السلام، ذكر قاضي نور اللّه المرعشي في مجالس المؤمنين، إنه من مشاهد الري، وقال الشيخ هاشم الخراساني(1) قبره بالري وله أولاد لهم الرياسة بها.

وفيها قبر طاهر بن محمد بن حسن و حسين بن عيسى بن يحيى بن الحسين بن زيد بن الامام علي زين العابدين عليه السلام، وقبره ظاهر بقرب السيد عبدالعظيم الحسيني، قاله الشيخ محمد هاشم الخراساني(2).

وفي الري كان محمد بن الحسين بن زيد بن الامام علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب، قال: أبو الحسن العمري في المجدي فروى الحديث. و كان بالري و أولد بها الحسين و محمد و عليا و خديجة.

وفيها قبر علي بن محمد بن الحسين بن زيد الشهيد قال العمري فولد علياً زيداً.

ص: 92

1- . منتخب التواريخ، ص 735.

2- . منتخب التواريخ، ص 735.

وفيهما قبر زيد بن علي بن محمد بن الحسين بن زيد بن الامام علي زين العابدين عليه السلام ، قال: أبو الحسن العمري، كان من أصحاب الحديث، قلت: ان هذا البيت كان في الري ولهم قبور ظاهرة، وقال الشيخ هاشم في منتخب التواريخ، وقبر زيد في طهران من الري.

وفي الري في شميرانات: قبر القاسم بن الحسين بن زيد بن الامام علي بن الحسين عليهم السلام ، ذكره أبو الحسن العمري في المجدي، هو وأولاده واحفاده في الري، وهذا القبر ظاهر يزار.

وقتل بالري، علي بن محمد بن عيسى بن زيد بن الامام علي زين العابدين عليه السلام ، قال أبو الفرج في مقاتل الطالبية عن محمد بن علي بن حمزة ذكر ان عمرو بن منيع قتل علي بن محمد بن عيسى بن زيد في الواقعة التي كانت بين محمد بن ميكال، و محمد بن جعفر هذا بالري، وكان آل أبيطالب مجتمعين بسر من رأى في أيامه يدور الأرزاق عليهم حتى تفرقوا في أيام المتوكل، وقال: أبو نصر البخاري في سر الأنساب قتله مره بن عطفان في أيام المعتصم.

وفي الري قبر أبو عبدالله الحسين بن عبدالله الأبييض بن العباس بن عبدالله بن الحسن الالفطس بن علي الأصغر بن الامام علي زين العابدين بن الحسين بن علي بن أبيطالب، قال: أبو نصر البخاري في سر الانساب مات بالري سنة تسع عشرة وثلثمائة، ومشهده ظاهر يزار، وقاله الشيخ هاشم الخراساني(1).

وبها قتل: جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسن بن علي بن عمر الأشرف بن الامام علي زين العابدين عليه السلام ، قال: أبو الفرج الأصبهاني في المقاتل، إنه قتل بالري في وقعة كانت بين أحمد بن عيسى بن علي بن الحسين بن الإمام علي بن الحسين بن علي بن أبيطالب عليهم السلام ، وبين عبدالله بن عزيز عامل محمد بن طاهر بالري.

و توفي بها: عبيدالله بن محمد بن يحيى الصالح بن عبدالله بن عمر الاطرف

ص: 93

بن علي بن أبيطالب، قال أبو الحسن العمري في المجدي توفي بالري و خلف بنتا تدعى فاطمة.

وقتل بالري. محمد بن القاسم المصري بن الحسين بن محمد بن الحسن بن يحيى بن عبدالله بن محمد بن عمر الأطراف بن علي بن أبيطالب، قال: أبو الحسن العمري في المجدي استولى على الري هو و الحسين بن زيد بن الحسين بن عيسى بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبيطالب فقتلاً بالري.

و مات بها أبو علي محمد بن هاشم بن جعفر الملك بن محمد بن عبدالله بن محمد ابن عمر الاطراف بن علي بن أبيطالب، قال: أبو الحسن العمري في المجدي، مات بالري.

وقتل بها محمد الجور بن الحسين بن علي الخارصي بن محمد الديباج بن الامام جعفر الصادق عليه السلام، قال: ابن عنبة في العمدة قتله المعتضد بالري، وقاله أبو الحسن العبيدلي في التهذيب و قال أبو نصر البخاري في سر الانساب قتل في بعض الوقائع بجرجان، و انما سمي بالجور لأنه كان يسكن البراري و يطوف في الصحاري خوفاً من السلطان فشبه لأجل سكناه في البرية بالوحش و حمار الوحش، و يقال له بالفارسية كور فعرب جور فسمي بذلك فجأة لما ظهر اولاده بعد استخفائه، و قالت الجارية امهم ان هذا ابن هذا الكور تعني القبر و أشارت الى قبره.

وقتل بها. جعفر الملقب بالوحش بن محمد الجمال بن جعفر بن الحسين بن علي الخارصي بن محمد الديباج بن جعفر الصادق، ذكر في بحر الانساب المشجر قتله المعتصم بالري، و قال: أبو الحسن العبيدلي في التهذيب يعرف بالوحشي، له ببغداد جماعة أولاد و أخوة بمقابر قريش.

و في الري قبر محمد بن داود بن موسى بن ابراهيم المرتضى بن موسى ابن جعفر عليهم السلام، قال أبو نصر البخاري في سر الانساب هو نزيل الري مضى و لا عقب له، و أما المشهد المعروف بامام زاده داود هو قبر داود بن موسى بن ابراهيم المرتضى الذي يبعد عن طهران فرسخين.

وفي الري قبر علي بن أبي جعفر محمد بن أحمد الأبح بن عيسى بن محمد بن علي العريضي بن جعفر الصادق عليه السلام ، و هو المعروف بقبر علي العريضي ، وقال أبو طالب المروزي أن أبي جعفر محمد بن أحمد الأبح عقبه بالري .

وفي الري أبو القاسم الحسين بن علي بن محمد المذكور انتقل الى بعض قرى الري و بقي هناك و عاش مائة سنة قاله أبو طالب اسمعيل المروزي في أنساب الطالبية .

وفي الري أبو عبدالله الحسين بن الحسن البصري بن القاسم بن محمد البطحاني بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الامام الحسن بن علي بن أبي طالب ، قال أبو طالب المروزي مات بالري .

و توفي بها أبو الحسين زيد بن الحسن بن محمد الصدري بن حمزة بن اسحق بن علي الزينبي بن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب ، قال أبو طالب المروزي توفي بالري .

وفي الري قبر يحيى بن علي بن عبدالرحمن الشجري بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب ذكر في بحر الأنساب المشجر ان قبره بالري يزار .

و قتل بها محمد المأمون بن علي بن الحسين بن محمد الدياج بن جعفر الصادق ، قال: السيد ضامن بن شدقم المدني في تحفة الأزهار كان بقزوين ثم انتقل منها إلى الري فقتل بها .

و توفي بها أبو زيد عيسى بن محمد بن أحمد بن عيسى بن يحيى بن الحسين ذي الدمعة بن زيد بن الامام علي زين العابدين ، ذكر في بحر الانساب المشجر إنه توفي بالري سنة ست و عشرين و ثلثمائة .

و قتل في الري أبو عبدالله الحسين بن ابراهيم بن محمد اليمامي بن عبيدالله بن الامام موسى الكاظم عليه السلام ، قال: أبو الحسن العمري في المجدي ، قال شيخنا أبو الحسن في كتاب المبسوط قتل الحسين في الري و اعقب بها .

وفي الري قبر النسابة القاضي السيد صابر هو علي بن محمد بن نصر بن مهدي بن محمد بن علي بن عبدالله بن عيسى بن علي بن الحسين الأصغر بن الامام علي زين

العابدين عليه السلام ، ذكره الشيخ هاشم الخراساني(1).

وفي الري أيضا قبور جماعة من الطالبين لم اعرف عنهم شىء.

وفي الري قبر الشيخ الصدوق المعروف بابن بابويه وهو محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي توفي سنة الثلثمائة واحدى و ثلاثين و مرقده ظاهر مزار(2).

44-سُبُل الرِّشَادِ إِلَى أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْجَوَادِ، عَبْدِ الْحُسَيْنِ الشَّيْبَتَرِيِّ

131 - سُبُل الرِّشَادِ إِلَى أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْجَوَادِ، عَبْدِ الْحُسَيْنِ الشَّيْبَتَرِيِّ (معاصر)

91-عبدالعظيم الحسيني

عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد ابن الامام الحسن المجتبي الهاشمي، الحسيني، العلوي، المعروف بالشاه عبدالعظيم، أبو القاسم.

من مشاهير علماء، و مجتهدى الشيعة الامامية، و من ثقاة و فضلاء المحدثين، و من أجلاء السادة من بني هاشم، عرف بالعبادة والزهد والورع والتقوى.

روى عن الامامين الجواد والهادى عليهما السلام .

دخل الري مستترا، و أقام بها بساربانان في دار رجل من الشيعة، ولم يزل متخفيا بها من السلطة العباسية حتى توفي بها في النصف من شهر شوال سنة 252هـ . و دفن فيها، فأصبح قبره من المشاهد المتبركة و المزارات المقدسة لدى المسلمين.

روى عنه عبيدالله بن موسى الروياني، و سهل بن زياد الآدمي، و أحمد ابن أبيعبدالله البرقي وغيرهم.

من آثاره كتاب «خطب أمير المؤمنين عليه السلام»، و كتاب «اليوم والليلة».

المراجع:

الكافي، ج 1، ص 92 و ص 114 و ص 151 و ص 161 و ص 169 و ص 171 و

ص: 96

1- . منتخب التواريخ، ص 357.

2- . مشاهد العترة الطاهرة و اعيان الصحابة و التابعين، [اول]، نجف، مطبعة العلوية، 1387ق، ص 102 - 108.

ص 303 و 308 و ص 347 و ص 350 و ص 351، وج 2، ص 38 وفيه يروي عن الامام الجواد عليه السلام، و ص 217، وج 3، ص 62. تنقيح المقال، ج 2، ص 157. كنز الفوائد، ص 80. رجال النجاشي، ص 173. التوحيد، ص 81 و ص 96 و ص 116 و ص 176 و ص 312. معالم العلماء، ص 81. جامع الرواة، ج 1، ص 460. كامل الزيارات، ص 79. الاختصاص، ص 96 و ص 247. وسائل الشيعة، ج 20، ص 228. مجمع الرجال، ج 4، ص 97 و ص 98. منتقلة الطالبية ص 72. رجال الطوسي في أصحاب الهادي عليه السلام ص 417، وفي أصحاب العسكري عليه السلام، ص 433. معجم الثقات، ص 307. من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 271، وج 2، ص 80، وج 3، ص 216 و ص 367 وفيه حديث له مع الامام الجواد عليه السلام. الذريعة، ج 7، ص 190، وج 25، ص 304. نقد الرجال، ص 190. ثواب الأعمال، ص 99. روضات الجنات، ج 4، ص 207. بهجة الآمال، ج 5، ص 176. خلاصة الأقوال، ص 71. فهرست الطوسي، ص 121. رجال الحلبي (قسم الثقات) ص 130. رجال ابن داود (قسم الثقات) ص 130. الكنى والألقاب، ج 3، ص 120. خاتمة المستدرک، ص 614. التهذيب، ج 1، ص 187، وج 9، ص 83. معجم رجال الحديث، ج 10، ص 46 - ص 51. منتهى المقال، ص 281. طرائف المقال، ج 1، ص 317. رجال الأنصاري، ص 102. الوجيزة، ص 29. اتقان المقال، ص 79. منهج المقال، ص 196. ثقات الرواة للشهرستاني، ص 45. (1)

45- التور الهادي الى اصحاب الامام الهادي، عبدالحسين الشبستري

132 - التور الهادي الى اصحاب الامام الهادي، عبدالحسين الشبستري (معاصر)

85 - عبدالعظيم الحسيني

عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد ابن الامام الحسن المجتبي ابن الامام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب القرشي، الهاشمي، الحسيني، أبو القاسم، المعروف بالشاه عبدالعظيم.

ص: 97

1- سبل الرشاد إلى اصحاب الإمام الجواد، اول، قم، المكتبة التاريخية المختصة، 1421ق، ص 157 و 158.

من كبار علماء الشيعة الامامية، و من فضلاء، مجتهديهم، و أحد ثقات المحدثين، و من أجلاء السادة من بنيهاشم، وكان مؤمنا، عابدا، زاهدا، تقيا، ورعا.

صحب الامامين الجواد والهادي عليهما السلام، و روى عنهما.

هرب من ظلم و جور السلطة العباسية الى بلاد فارس، فدخل الري مستترا، و أقام بها في دار أحد الشيعة بساربانان، ولم يزل بها مدة طويلة من دون أن يعرّف الناس بنفسه و سلالته الشريفة حتى توفي بها في النصف من شهر شوال سنة 252 هـ و دفن بها، و أصبح ضريحه من المشاهد المتبركة و من المزارات المقدسة لدى المسلمين عامة و الشيعة خاصة.

روى عنه سهل بن زياد الأدمي، و أحمد بن أبيعبدالله البرقي، و عبيدالله بن موسى الروياني وغيرهم.

من آثاره كتاب «خطب أمير المؤمنين عليه السلام»، و كتاب «اليوم والليلة».

المراجع

رجال الطوسي في أصحاب الهادي عليه السلام ص 417، و في أصحاب العسكري عليه السلام ص 433. نقد الرجال ص 190. عمدة الطالب ص 97. فهرست الطوسي ص 121 و فيه: و مات عبدالعظيم بالري و قبره هناك. كامل الزيارات ص 79. اكمال الدين ج 1، ص 312، خلاصة الأقوال ص 71. المجدي في أنساب الطالبين ص 35. كنز الفوائد ص 80. الكافي ج 1، ص 92 و ص 114 و ص 151 و ص 161 و ص 169 و ص 171 و ص 303 و ص 308 و ص 347 و ص 350 و ص 351، و ج 2، ص 38، و ص 217، و ج 3، ص 62. مجمع الرجال ج 4، ص 97 و ص 98. الفخري في أنساب الطالبين ص 157. من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 271، و ج 2، ص 80، و ج 3، ص 216 و ص 367. منتهى المقال ص 281. سراج الأنساب (فارسي) ص 42. معالم العلماء ص 81 و فيه: عبدالعظيم الحسن بن زياد الري له كتاب. رجال الحلبي (قسم الثقات) ص 130 و فيه: له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام، كان عابدا ورعا، له حكاية تدل على

حسن حاله ذكرناها في كتابنا الكبير، قال محمد بن بابويه: انه كان مرضيا. منتقلة الطالبية ص 72. رجال النجاشي ص 173 وفيه ينقل عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي قوله: كان عبدالعظيم ورد الري هاربا من السلطان و سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، فكان يعبد الله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله، فكان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام، فلم يزل يأوي الى ذلك السرب و يقع خبره الى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد صلى الله عليه و آله حتى عرفه اكثرهم. فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: ان رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي و يدفن عند شجرة التفاح في باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب - و أشار الى المكان الذي دفن فيه - فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها، فقال له: لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها؟ فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة انه كان رأى مثل هذه الرؤيا، و انه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة يدفنون فيه. فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله عليه، فلما جرد ليغسل و جد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه فإذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام. تهذيب الأنساب ص 139. اتقان المقال، ص 79. الذريعة، ج 7، ص 190، و ج 25، ص 304. وسائل الشيعة، ج 20، ص 228. التوحيد ص 81 و ص 96 و ص 116 و ص 176 و ص 312. لباب الأنساب، ج 2، ص 447. رجال ابن داود (قسم الثقات) ص 130 وفيه: عابد و رع كان مرضيا. تنقيح المقال، ج 2، ص 157. معجم الثقات، ص 307. ثواب الأعمال، ص 99 وفيه: عن محمد بن يحيى العطار عن دخل على أبي الحسن علي بن محمد الهادي عليهما السلام من أهل الري قال: دخلت على أبي الحسن العسكري (الهادي عليه السلام) فقال عليه السلام: اين كنت؟ فقلت: زرت الحسين عليه السلام، فقال عليه السلام: أما انك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كما زار الحسين بن علي عليهما السلام. الوجيزة ص 29. روضات الجنات، ج 4، ص 207. جامع الرواة، ج 1، ص 460. بهجة الآمال،

ج 5، ص 176. قاموس الرجال، ج 6، ص 190 - 193. خاتمة المستدرك ص 614. الكنى والألقاب، ج 3، ص 120. التهذيب، ج 1، ص 187، و ج 9، ص 83. طرائف المقال، ج 1، ص 317. منهج المقال ص 196. الاختصاص ص 96 و ص 247. معجم رجال الحديث، ج 10، ص 46، ص 51. رجال الأنصاري، ص 102. ثقات الرواة للشهرستاني، ص 45. (1)

46-الجامع لرواة واصحاب الامام الرضا عليه السلام ، محمد مهدي نجف

133 - الجامع لرواة واصحاب الامام الرضا عليه السلام ، محمد مهدي نجف (معاصر)

365

عبدالعظيم الحسيني

أبو القاسم، عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الامام الحسن بن الامام علي بن ابيطالب عليهم السلام .

من أكابر المحدثين و أعظام العلماء والزهاد والعباد و ذوي الورع والتقوى. صنّف كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام و كتاب اليوم واللييلة.

ترجم له النجاشي وقال: قال أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله، حدثنا جعفر بن محمد أبو القاسم، قال: حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي قال: حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي قال: كان عبدالعظيم وردالري هاربا من السلطان، و سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، فكان يعبدالله في ذلك السرب و يصوم نهاره و يقوم ليله، فكان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام ، فلم يزل يأوى الى ذلك السرب و يقع خبره الى الواحد بعدالواحد من شيعة آل محمد عليه السلام حتى عرفه أكثرهم.

فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: ان رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي و يدفن عن شجرة التفاح في باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و أشار الى

ص: 100

1- النور الهادي الى اصحاب الإمام الهادي، اول، قم، المكتبة التاريخية المختصة، 1421ق، ص 154 - 157.

المكان الذي دفن فيه، فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها فقال له: لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها، فأخبره بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة انه كان رأى مثل هذه الرؤيا و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة يدفنون فيه.

فمرض عبدالعظيم و مات رحمه الله عليه، فلمّا جرّد ليغسّل و جد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا فيها: أنا أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام .

وعدّه الشيخ الطوسي في أصحاب الامام الهادي و العسكري عليهما السلام .

والذي يظهر من الروايات أنّه أدرك الامام الرضا و الجواد و الهادي عليهم السلام و روى عنهم.

و ذكر العلامة البحّثة السيد عبدالعزيز الطباطبائي أنّه توفي سنة 245 هـ.

أقول: كيف يمكن الجمع بين ما ذكره الشيخ الطوسي انه من أصحاب الامام العسكري و السيد الطباطبائي انه توفي رحمه الله سنة 245 هـ ، و بين الحديث الذي رواه الشيخ الصدوق في ثواب الاعمال حيث قال:

علي بن أحمد قال: حدثني حمزة بن القاسم العلوي قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عمّن دخل على أبي الحسن علي بن محمد الهادي عليه السلام من أهل الري قال: دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السلام فقال: أين كنت؟ قلت: زرت الحسين عليه السلام ، قال: أما إنك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين بن علي عليه السلام .

و رواه ابن قوليه، عن ابن بابويه، عن محمد بن يحيى العطار عن بعض أهل الري.

فدلّ هذا الحديث على أنّه مات في حياة الامام العسكري عليه السلام و أنّه دفن بالري، وليس من قبيل الأخبار بالمغيبات كما هو الحال في إخبار النبي و الأئمة عليهم السلام عن فضل زيارة الحسين عليه السلام أو غيره من الأئمة عليهم السلام (1).

ص: 101

1- رجال الشيخ الطوسي: 417 و 433، الفهرست: 121، رجال النجاشي، 173، معالم العلماء: 81، الخلاصة: 130، رجال ابن داود: 130، نقد الرجال، 190، تنقيح المقال 2: 157، مجمع الرجال 4: 97، معجم رجال الحديث 10: 49، نشرة تراثنا تصدرها مؤسسة آل البيت عليه السلام في قم، السنة الأولى، العدد الخامس: 31.

وقد وردت بعض الاحاديث مرسله و مسنده عن السيد عبدالعظيم الحسيني العلوي عن الرضا عليه السلام مباشرة منها:

مارواه الكراجكي عن عبدالحميد بن عبدالله، عن عمر بن الحسين بن عبدالله بن محمد، عن محمد بن علي بن بابويه باسناد له ان عبدالعظيم بن عبدالله العلوي كان مريضاً، فكتب الى أبي الحسن الرضا عليه السلام: عرّفني يا ابن رسول الله عن الخبر المروي انّ أباطالب في ضحضاح من نار يغلي منه دماغه، فكتب اليه الرضا عليه السلام:

«بسم الله الرحمن الرحيم، أمّا بعد: فإنّك إن شككت في ايمان أبطالب، كان مصيرك الى النار»⁽¹⁾. و مارواه الشيخ المفيد في الاختصاص مرسلًا قال:

وروي عبدالعظيم الحسيني عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: يا عبدالعظيم أبلغ عنّي أوليائي السلام و قل لهم: أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً، و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الامانة و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعنيههم و إقبال بعضهم على بعض و المزورة فإنّ ذلك قربه إليّ.

ولا يشغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً فإنّي آليت على نفسي أنه من فعل ذلك و اسخط وليّاً من أوليائي دعوت الله ليعذّبه في الدنيا أشدّ العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين و عرفهم أنّ الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن سيئهم إلاّ من أشرك بي أو آذى وليّاً من أوليائي أو أضمر له سوءاً فإنّ الله لا يغفر له حتى يرجع عنه فإن رجع و إلاّ نزع روح الإيمان عن قلبه و خرج عن ولايتي ولم يكن له تصيباً في ولايتنا و أعوذ بالله من ذلك.^{(2) (3)}

ص: 102

1- كنز الفوائد: 80، و حكاها العلامة المجلسي في البحار، 35: 110، حديث 41.

2- الاختصاص: 247.

3- . الجامع الرواة و اصحاب الإمام الرضا عليه السلام، ج 1، ص 383 - 386، المؤتمر العالمي الثاني للإمام الرضا عليه السلام، مشهد، 1407ق.

عبدالعظيم الحسيني (1) (... - 252 هـ) عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن المجتبي بن علي أميرالمؤمنين، العالم الربّاني السيد أبوالقاسم العلوي الحسيني.

اختص بالإمام أبيجعفر الجواد عليه السلام، وأخذ عنه الفقه والحديث، كما صحب الإمام أبالحسن الهادي عليه السلام وروى عنه يسيرا. وروى أيضا عن: إبراهيم بن أبيمحمود الخراساني، والحسن بن محبوب السّرّاد، وعلي بن أسباط بن سالم الكندي، ومحمد بن الفضيل، وموسى بن محمد العجلي، وآخرين.

روى عنه: أحمد بن محمد بن خالد البرقي، وأحمد بن مهراّن شيخ الكليني، وسهل بن زياد الآدمي، وأبوتراب عبيدالله بن موسى الروياني، وغيرهم.

وكان محدثا، فقيها، صوّاما قوّاما، زاهدا، جليل القدر، ذا منزلة رفيعة عند الإمامين عليهما السلام.

روى له الكليني في «الكافي» والصدوق في «من لا يحضره الفقيه» والطوسي في «تهذيب الأحكام» جملة من الروايات بلغت خمسة و ثلاثين موردا. (2)

وقد عرض عبدالعظيم الحسيني أصول عقيدته وما يدين به على الإمام الهادي عليه السلام، فبارك له الإمام عليه السلام عقيدته، قائلا:

«يا أبالقاسم هذا والله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه، ثبتك الله بالقول

ص: 103

1- . رجال النجاشي 2/65 برقم 651، فهرست الطوسي 147 برقم 549، رجال الطوسي 417 برقم 1 و 433 برقم 20، رجال ابن داود 226، رجال العلامة الحلي 130 برقم 12، نقد الرجال 190، مجمع الرجال 4/97، جامع الرواة 1/460، روضات الجنات 4/207، بهجة الآمال 5/176، تنقيح المقال 2/157 برقم 6651، طبقات أعلام الشيعة 3/159، معجم رجال الحديث 10/46 برقم 6580.

2- معجم رجال الحديث.

الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة».

ولما جهدت الحكومة العباسية في ظلم العلويين و مطاردتهم، هرب عبدالعظيم إلى الري، و سكن في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، منصرفاً إلى العبادة و التهجد.

و كان يخرج مستتراً فيزور قبراً كان قريباً منه، و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام، فلما توفي المترجم دُفن في موضع مقابل لذلك القبر.

رُوي أن أبا حماد الرازي قصد الإمام الهادي عليه السلام إلى سامراء مستفتياً، فلما أجابه عليه السلام، أشار عليه بالرجوع إلى عبدالعظيم الحسنين إن أشكل عليه شيء و هو بالري.

صنّف المترجم كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام.

وله عدّة روايات في «أمالي» الصدوق، و «عيون أخبار الرضا» و «أمالي» الطوسي.

روى عبدالعظيم الحسنين عن أبي جعفر الجواد عن أبيه علي الرضا عن أبيه موسى الكاظم عليهم السلام أنه دخل عمرو بن عبيد البصري على أبي عبد الله (الصادق) عليه السلام، فسأله أن يعرفه بالكبائر من كتاب الله عزّ و جلّ، فقال عليه السلام: نعم يا عمرو، أكبر الكبائر الشرك بالله، يقول الله تبارك و تعالى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»⁽¹⁾ و بعده اليأس من رَوْحِ اللَّهِ لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»⁽²⁾، ثم الأمن من مكر الله... الحديث.⁽³⁾

قال: فخرج عمرو بن عبيد، و له صراخ من بكائه، و هو يقول: هلك من قال برأيه، و نازعكم في الفضل و العلم.

و من حكّم أمير المؤمنين عليه السلام التي رواها المترجم عن الجواد عليه السلام:

بئس الزاد إلى المعاد العدوان على العباد.

قيمة كل امرئ ما يحسنه.

ص: 104

1- النساء: 48 و 116.

2- يوسف: 87.

3- من لا يحضره الفقيه: ج 3، باب معرفة الكبائر 179، الحديث 1746.

مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ.

مَنْ دَخَلَهُ الْعُجْبُ هَلَكَ.

توفي عبدالعظيم الحسني - كما ذكر بعضهم - في سنة اثنتين و خمسين و مائتين، و قيل في وفاته غير ذلك، و قبره بالري مشهور يزار.

و قال الفخر الرازي: قُتِلَ بالري. (1) و للشيخ الصدوق (المتوفى 381 هـ) كتاب في أخبار عبدالعظيم بن عبدالله الحسني. (2)

48- الموسوعة الرجالية الميسرة

135 - الموسوعة الرجالية الميسرة

[3111] عبدالعظيم بن عبدالله بن علي الحسني:

قال النجاشي: أبو القاسم، له كتاب خطب أمير المؤمنين عليه السلام .

و قال الطوسي: العلوي الحسني، له كتاب، و مات بالري و قبره هناك، و ذكره في رجال الهادي و العسكري عليهما السلام مترضيا.

و قال الصدوق: كان مرضيا، و روى عنه في كامل الزيارات و تفسير القمي، له أكثر من 33 رواية في الكتب الأربعة. (3)

49- الكواكب المشرقة، سيد مهدي رجاي

136 - الكواكب المشرقة، سيد مهدي رجاي (معاصر)

2307 - عبدالعظيم أبو القاسم بن عبدالله بن علي بن الحسن الأمير بن زيد ابن الحسن بن علي بن أبي طالب.

قال النجاشي: له كتب خطب أمير المؤمنين عليه السلام ، قال أبو عبدالله الحسين بن عبيدالله: حدّثنا جعفر بن محمد أبو القاسم، قال: حدّثنا

علي بن الحسين السعدآبادي، قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي، قال: كان عبدالعظيم ورد الري هاربا من

ص: 105

1- الشجرة المباركة.

2- . موسوعة طبقات الفقهاء، اول، قم، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام ، 1418ق، ج 3، ص 319 - 321.

3- الموسوعة الرجالية الميسرة، چاپ مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام ، اول، قم، 1419ق، ج 1، ص 484.

السلطان، و سكن سربا في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، و كان يعبد الله في ذلك السرب، و يصوم نهاره، و يقوم ليله، و كان يخرج مستترا فيزور القبر المقابل قبره و بينهما الطريق، و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام . فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب، و يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من شيعة آل محمد عليهم السلام حتى عرفه أكثرهم.

فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: إن رجلاً من ولدي يحمل من سكة الموالي، و يدفن عند شجرة التفاح، في باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب، و أشار إلى المكان الذي دفن فيه، فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها، فقال له: لأي شيء تطلب الشجرة و مكانها، فأخبر بالرؤيا، فذكر صاحب الشجرة أنه كان رأى مثل هذه الرؤيا، و أنه قد جعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على الشريف و الشيعة يدفنون فيه.

فمرض عبد العظيم رحمه الله، فلما جرد ليغسل و جد في جيبه رقعة فيها ذكر نسبه، فإذا فيها: أنا أبو القاسم عبد العظيم بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب.

أخبرنا أحمد بن علي بن نوح، قال: حدّثنا الحسن بن حمزة بن علي، قال: حدّثنا علي بن الفضل، قال: حدّثنا عبيد الله بن موسى الروياني أبو تراب، قال: حدّثنا عبد العظيم بن عبد الله بجميع رواياته. (1)

و قال الطوسي: له كتاب. أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني، عن أبي جعفر ابن بطّة، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عنه. و مات عبد العظيم بالري و قبره هناك. (2)

و ذكره أيضاً في أصحاب الإمام الحسن العسكري عليه السلام. (3)

ص: 106

1- . رجال النجاشي ص 247 - 248 برقم: 653.

2- الفهرست ص 121 برقم: 537.

3- . رجال الشيخ الطوسي ص 401 برقم: 5875.

و ذكره أبوإسماعيل طباطبا مَمَّن ورد الري من ناقلة طبرستان، وقال: وهو المحدث الزاهد، صاحب المشهد في الشجرة بالري وقبره يزار، و أمّه أم ولد. و عن أبي عبدالله ابن طباطبا: عبدالعظيم بن عبدالله لا عقب له، و عن أبيالغنائم: فولد عبدالعظيم بن عبدالله محمّداً، أمّه فاطمة بنت عقبه بن قيس الحميري، ورقية، و خديجة.

و عن أبيالحسين محمّد بن القاسم التميمي النسابة: و أمّا عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن أعقب محمّداً درج، و خديجة، و رقية.

و قال شيخي الكيا الأجلّ الإمام النسابة المرشد بالله زين الشرف أبوالحسين يحيى بن الحسين أدام الله نعمته: العقب منه من محمّد وحده درج. (1)

و قال البيهقي: لا عقب له. (2)

و قال ابن شهر آشوب: نزيل الري، له كتاب. (3)(4)

50- مزارات اهل البيت و تأريخها، سيد محمّد حسين جلالى

اشاره

137 - مزارات اهل البيت و تأريخها، سيد محمّد حسين جلالى (معاصر)

الريّ

صاحب المزار:

الري هي المدينة التاريخية التي استولى عليها المسلمون في 23 هـ. و كان لسعد بن أبيوقاص دور بارز في أحداثها و كانت مطمحا لأنظار الولاة من بعده و لهذا السبب أقدم عمر بن سعد المذكور على قتل الامام الحسين عليه السلام، و قال قولته المحكية:

أترك ملك الري و الري منيتي *** أم أرجع مذموما بقتل حسين

و قد نزل السيد عبدالعظيم الحسينى المكنى - قافة - هذه المدينة عام 200 هـ. لغرض

ص: 107

1- منتقلة الطالبيّة ص 156 - 157.

2- . لباب الأنساب 2:447.

3- معالم العلماء ص 81 برقم: 551.

4- . الكواكب المشرقة، اول، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى العامة، 1380ش، ج 2، ص 250-252.

نشر الفكر الإسلامي و استمر في دعوته بكل صلابة، حتى وافته المنية و لم يعرف تاريخ وفاته بالضبط، و يمكننا أن نستنتج من مهاجرته في خلافة المعتز بالله المتوفى 255 هـ. ان وفاته في هذه الحدود.

السيد حمزة بن الإمام الكاظم عليه السلام

كان من الأسباب الداعية لأن ينزل السيد عبدالعظيم مدينة ري زيارة قبر حمزة بن الإمام موسى بن جعفر الكاظم عليه السلام .
و هذا المعنى موجود في زيارة السيد عبدالعظيم بما لفظه:

(يا زائرا قبر خير رجل من ولد موسى بن جعفر) وعلى بعض الروايات كان السيد حمزة (ره) قد سافر مع أخيه الإمام الرضا عليه السلام إلى خراسان و كان قائما بخدمته في الطريق ساعيا في ماربه طالبا الرضا و ممتثلاً لأوامره، خرج عليه قوم من أتباع المأمون فقتلوه و قبره في بستان و في مرقده خلاف بين الري و سبزوار و تستر و يظهر أن الذي أوجب اللبس أن حمزة له ولد اسمه أيضا حمزة و احدهما في الري و الآخر في اصطخر شيراز و الاختلاف في محل دفنهما، قال في عمدة الطالب (حمزة بن الإمام موسى المكنى بأبي القاسم مدفون في اصطخر شيراز و له ثلاثة أولاد: علي و هو بلاد عقب و القاسم و حمزة) و جاء في تاريخ قم ما نصه:

إن حمزة بن موسى مدفون في قم في محلة (شاه زاده حمزة) و بقعته واسعة و عليه قبة أمام مرقده صحن ... و في سنة 1316 هـ. جاء الميرزا على أصغر خان أتابك أعظم و عمر صحنه بأحسن عمارة كما عمر في شكل عالٍ مرتفع.

و في المراقد 1/262 (مرقد في الري بارز معنون متصل برواق مرقد السيد عبدالعظيم الحسيني جنوبا، عليه قبة شاهقة البناء سميكة الدعائم و له ضريح و شبك ثمين). و قال: (و لا يخفى أنه يؤثر لحمزة بن الإمام موسى بن جعفر مراقد في مدن متعددة منها ما مر عليك في الري و هو أشهرها و رودا، و منها في قم عامر مشيد قديم البناء عليه قبة بديعة الصنع، و منها في ميدان شيراز أيضا عامر مجلل و منها في كرمان

و هو أضعف الأقوال).

و قال في ص 267 (كان من العلماء و الأجلء و الفقهاء الورعين و كان يقول بإمامة أخيه علي بن موسى الرضا و في خدمته ملبيا لامثال أوامره و من أصحابه عليه السلام كان يتولى خدمة أخيه في السفر و الحضر).

و في بعض الأحاديث أن عبدالعظيم كان يخرج عند إقامته بالري متسترا يزور قبراً يقول: إنه قبر رجل من ولد موسى بن جعفر.

قال المحدث القمي: (و نجد هناك في عصرنا قبراً ينسب إلى حمزة بن الإمام موسى و الظاهر انه القبر الذي كان يزوره عبدالعظيم و ينبغي زيارته أيضاً).

و يكفي في عظمة عبدالعظيم عليه السلام ما ورد عن الأئمة عليهم السلام فيه:

قال الإمام الهادي لحماذ: (يا حماذ إذا أشكل عليك شيء من أمور دينك بناحيتك «أي في بلدة الري» فسل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى و اقرأه مني السلام).

قال المحقق الداماد (إن الروايات في فضل زيارة عبدالعظيم متضاربة).

و روي أن من زار قبره و جبت له الجنة، و هذا الخبر رواه أيضاً الشهيد في حواشي الخلاصة.

قال المحدث القمي: (علو مقامه و جلاله شأنه أظهر من الشمس فإنه من سلالة خاتم النبيين و هو من أكابر المحدثين و أعظم العلماء و الزهاد و العباد و ذوي الورع و التقوى و هو من أصحاب الجواد و الهادي و كان متوسلاً بهما أقصى درجات التوسل و منقطعاً إليهما غاية الانقطاع).

و كان من شدة ورعه أن عرض دينه على الإمام علي بن محمد الهادي عليه السلام قائلاً: (إني أقول أن الله واحد - إلى أن قال - إن الفرائض بعد الولاية الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الجهاد و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر، فقال عليه السلام: «هذا و الله ذين الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و الآخرة»).

رواه الصدوق مفصلاً في صفات الشيعة و التوحيد، ص 46 و المجالس، 204 و الإكمال، 214 و من وصايا الإمام الرضا عليه السلام له:

(يا عبدالعظيم أبلغ عنّي أوليائي السلام وقل لهم أن لا يجعلوا للشيطان على أنفسهم سبيلاً و مرهم بالصدق في الحديث و أداء الامانة و مرهم بالسكوت و ترك الجدل فيما لا يعنيههم و إقبال بعضهم على بعض و المزاورة. فإن ذلك قرابة إليّ و لا يشغلوا أنفسهم بتمزيق بعضهم بعضاً، فإنّي آليت على نفسي أنّه من فعل ذلك و أسخط وليّاً من أوليائي دعوت الله ليعذبّه في الدنيا أشدّ العذاب و كان في الآخرة من الخاسرين).

و كان قائماً بالدعوة إلى الحق في البلاد الإسلامية و لما خاف السلطان طاف بالبلدان على أنه فيج أي رسول.

ثم ورد الري و سكن برستاق دار رجل من الشيعة في سكة الموالي و كان يعبد الله في ذلك السرب يصوم نهاره و يقيم ليله و كان يخرج مستترا يزور قبراً و يقول: هو رجل من ولد موسى بن جعفر عليه السلام فلم يزل يأوي إلى ذلك السرب و يقع خبره إلى أفراد الشيعة حتى عرفه أكثرهم، فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال له: إن رجلاً من ولدي يحمل في سكة الموالي و يدفن عند شجرة التفاح في بستان عبدالجبار بن عبدالوهاب، و أشار إلى المكان فذهب الرجل ليشتري الشجرة و مكانها من صاحبها فقال: لأي شيء يطلب الشجرة و مكانها فأخبره بالرؤيا فذكر صاحب الشجرة أنه رأى مثل هذه الرؤيا، و أنه جعل البستان وفقاً على الشريف و الشيعة يدفنون فيه فمرض عبدالعظيم و مات (ره) فلما جرد عن ثيابه على المغتسل و جدت ورقة في ثيابه مكتوب فيها ما نصه: أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب.

و الإمام عليه السلام كان يوصي بزيارته إذ دخل عليه بعض الشيعة من أهل الري فقال عليه السلام: أين كنت؟ قال: زرت الحسين عليه السلام فقال: أما إنك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين عليه السلام لذلك تعظم الشيعة حتى اليوم مزاره لأنه رمز التضحية و العمل الإسلامي الهادف.

و للصاحب بن عباد المتوفى 385 هـ. رسالة في أحوال عبدالعظيم الحسن بن أبي طالب

المحدث النوري نقلاً عن نسخة بخط بعضٍ بنبيويه بتاريخ سنة 516 هـ في كتابه خاتمة المستدرک 3/614 نقلها هنا تتيماً للفائدة:

بسم الله الرحمن الرحيم

سألت عن نسب عبدالعظيم الحسيني المدفون بالشجرة، صاحب المشهد - قدس الله روحه - و حاله و اعتقاده، و قدر علمه و زهده و أنا ذاكر ذلك على اختصار و بالله التوفيق:

هو أبو القاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أيطالب عليه و على آباءه السلام ذوورع و دين عابد معروف بالأمانة و صدق اللهجة عالم بأمور الدين قائل بالتوحيد و العدل كثير الحديث و الرواية.

يروى عن أبي جعفر محمد بن علي بن موسى و عن ابنه أبي الحسن صاحب العسكر عليهم السلام، و لهما إليه رسائل و يروى عن جماعة من أصحاب موسى بن جعفر و علي بن موسى عليهما السلام، و له كتاب يسميه: «كتاب يوم و ليلة» و كتب ترجمتها روايات عبدالعظيم بن عبدالله الحسيني.

وقد روى عنه من رجال الشيعة خلق: كأحمد بن أبي عبدالله البرقي - أحمد بن محمد بن خالد - و أبو تراب الروياني، و خاف من السلطان فطاف البلدان على أنه فيج، ثم ورد الري و سكن بسربان في دار رجل من الشيعة في سكة الموالي، و كان يعبد الله عزّ و جلّ في ذلك السربان يصوم النهار و يقوم الليل، و يخرج مستترا فيزور القبر الذي يقابل الآن قبره و بينهما الطريق و يقول: هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام و كان يقع خبره إلى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتى عرفه أكثرهم فرأى رجل من الشيعة في المنام رسول الله صلى الله عليه و آله قال: إن رجلاً من ولدي يحمل غداً من سكة الموالي ليدفن عند شجرة التفاح في بستان عبد الجبار بن عبد الوهاب فذهب الرجل يشتري الشجرة، و كان صاحب البستان رأى أيضاً رؤيا في ذلك، فجعل موضع الشجرة و البستان وفقاً على أهل الشرف و التشيع يدفنون فيه، فمرض عبدالعظيم - رحمة الله عليه - و مات، فحمل في ذلك اليوم إلى حيث المشهد.

ص: 111

دخل بعض أهل الري على أبي الحسن صاحب العسكر عليه السلام فقال: أين كنت؟ فقال: زرت الحسين صلوات الله عليه فقال: أما إنك لو زرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنت كمن زار الحسين صلوات الله عليه.

روى أبو تراب الروياني قال: سمعت أبا حماد الرازي يقول: دخلت على علي بن محمد عليه السلام بسر من رأى فسألته عن أشياء من الحلال والحرام فأجابني فيها، فلما ودّعه قال لي: يا حمّاد إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيتك فسل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، وقرأه منّي السلام.

روى علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال: حدثني عبدالعظيم الحسني في خبر طويل يقول: إن الله تبارك و تعالي واحد ليس كمثله شيء، وليس بجسم ولا صورة، خالق الأعراض والجواهر.

عبيد الله بن موسى الروياني، عن عبدالعظيم، عن ابراهيم بن أيمن محمود، قال: قلت للرضا عليه السلام: ما تقول في الحديث الذي يروي الناس بأن الله ينزل إلى السماء الدنيا؟ فقال: لعن الله المحرفين الكلم عن مواضعه، والله ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك إنما قال إن الله عزّ وجلّ ينزل ملكا إلى السماء الدنيا ليلة الجمعة فينادي هل من سائل فأعطيه؟

وذكر الحديث وبهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام في قوله وجوه يومئذ ناضرة إلى ربها ناظرة قال: مشرقة منتظرة ثواب ربها عزّ وجلّ.

روى علي بن الحسين السعدآبادي، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسني، عن علي بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن موسى الرضا عليهم السلام قال: خرج أبو حنيفة من عند الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام فاستقبله موسى عليه السلام فقال: يا غلام ممن المعصية؟ فقال: لا تخلو من ثلاثة:

إما أن تكون من الله عزّ وجلّ وليس منه، فلا ينبغي للكريم أن يعذب عبده بما لم يكتسبه. وإما أن تكون من الله و من العبد، فلا ينبغي للشريك القوي أن يظلم الشريك الضعيف.

وإما أن تكون من العبد و هي منه، فإن عاقبه فبذنبه، وإن عفا عنه فبكرمه و جوده.

وروى عبد الله بن موسى، عن عبدالعظيم، عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قال الرضا عليه السلام ثمانية أشياء لا تكون إلا بقضاء الله وقدره: النوم و اليقظة، و القوة و الضعف، و الصحة و المرض، و الموت و الحياة.

ثبتنا الله بالقول الثابت من مولاة محمد و آله، و صلى الله على سيدنا رسوله محمد و آله أجمعين، انتهت الرسالة.

من تاريخ المزار

يعتبر تاريخ تجديد مزاره في العهد السلجوقي على ما يقوله القاضي نور الله الشوشتري: أول من جدد هو مسجد الملك أبو الفضل أسعد بن محمد بن موسى الرادستاني القمي وزير السلطان السلجوقي بركيارق بن ملكشاه بن الب أرسلان فقد كان هذا الوزير قد جدد عدة مزارات أهل البيت راجع (مجالس المؤمنين، 2/460).

و توالى العناية من مختلف الزوار حتى العهد الصفوي فقام الشاه طهماسب في سنة 944 هـ. بتوسعة البناء و التعمير. و يوجد على القبر صندوق عتيق مؤرخ سنة 725 هـ عليه آيات قرآنية و منها هذا النص:

(بسم الله الرحمن الرحيم أمر بترتيب هذه التربة الشريفة و الروضة المنيفة، و المشهد المقدس و المرقد المنور السيد الأعظم الأجل المعظم جلال آل طه و يس حبل الله في الأرضين، سراج الملة و الدين عبدالعظيم بن عبد الله بن علي بن حسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، بإشارة المولى الصاحب الأعظم و مفتخر الحاج الحرمين دستور العهد خواجه نجم الحق و الدين محمد بن المولى الصاحب الأعظم سلطان منصور الفومدي أعز الله أنصاره و طاب مثوى آياته العظام و أجداده الكرام، تحريراً في سنة خمس و عشرين و سبعمائة) و الخواجه المذكور كان وزير المغول في (716 - 736 هـ.).

و يوجد باب عتيق كتب عليه ما نصه:

(بسم الله الرحمن الرحيم: و به نستعين سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين ...

تمت (كذا) هذا الباب لمشهد الإمام المقدس سيد عبدالعظيم عليه السلام سنة ثمان و أربعين و ثمان مائة، و العام سنة 848هـ . يعتبر في حكومة السلطان شاهرخ الذي حكم (807 - 850هـ).

أما الضريح الفضي الذي يقوم فوق القبر فقد قدمه الشاه القاجاري فتح علي كهديّة للحرم، كما أهدى أيضا في عام 1219هـ . المرايا المنصوبة في أعلى الإيوان و جوانب الأروقة. و أما التذهيب فقد تم سنة 1270هـ . بأمر المرك ناصرالدين شاه و ظهر في بعض الحفريات حول المرقد كتابة كوفية يقرأ منها ما يأتي:

(بسم الله الرحمن الرحيم أمر بناء هذه القبة المطهرة على ساكنها السلام صاحب ... سيد شمس الدين مجدالملك مشيد الدولة أبوالفضل أسعد بن محمد بن موسى، ثقة أميرالمؤمنين أطل الله بقاءه وكيل مظالم على يدي عبدا ... إلى رحمة الله زرينكفش إلى الفوا...).

و هذا السيد هو مجدالملك أسعد براوستاني القمي و يعرف بالسيد شمس الدين مشيدالدولة أبوالفضل أسعد بن محمد بن موسى، ثقة أميرالمؤمنين و وكيل المظالم و كان من سادات قم المدينة المعروفة بالتشيع في العصر السلجوقي، و له آثار كثيرة منها هذه و قد أدرج في البناء اليوم كتابة مفادها (إن جهود المتخصصين أسفرت عن أن العمارة الأولى لهذه الروضة المطهرة كانت في النصف الثاني من القرن الثالث بواسطة محمد بن زيد الداعي العلوي، و البوابة صنعت بأمر الملوك البويهيين ثم باهتمام مجدالملك القمي وزير بركيارق فيما بين 480 - 490 هجرية).

و في هذه البلدة من مشاهد العلماء و السادات كثير منها:

1 - مقبرة الشيخ جمال الدين أبيالفتوح الخزاعي في صحن حمزة عليه السلام .

2 - مقبرة الصدوق المتوفى 380 هـ على بعد ميلين.

3 - مقبرة الشيخ يعقوب بن إسحق الكليني - والد الشيخ الكليني - بعد 7 كم في قرية فشافويه. (1)

ص: 114

1- مزارات اهل البيت و تاريخها، سوم، بيروت، مؤسسة الاعلمى، 1415ق، ص 203 - 210.

هو السيد الشريف الحسين النسيب من مفاخر الأسرة النبوية علما و تقى و تخرجوا في الدين و نلمح إلى بعض شؤونه.

أ - نسبه الواضح: يرجع نسبه الشريف إلى الإمام الزكي أبي محمد الحسن بن علي سيد شباب أهل الجنة و ريحانة رسول الله صلى الله عليه و آله فهو ابن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام .

ب - وثاقته و علمه: كان ثقة عدلاً، متخرجاً في دينه كأشد ما يكون التخرج، كما كان عالماً و فاضلاً و فقيهاً فقد روى أبو تراب الروياني، قال: سمعت أبا حماد الرازي، يقول:

دخلت على علي بن محمد عليه السلام ب- (سرم رأى) فسألته عن أشياء من الحلال و الحرام فأجابني عنها، فلما ودعته قال لي: يا حماد إذا اشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيتك فسل عنه عبدالعظيم الحسيني و اقرئه مني السلام. (1)

و دلّت هذه الرواية على فقهه و علمه.

ج - عرض عقيدته على الهادي عليه السلام: و تشرف السيد الجليل عبدالعظيم بمقابلة الإمام الهادي عليه السلام فعرض على الإمام أصول عقيدته و ما يدين به قائلاً: «يا بن رسول الله اني أريد ان اعرض عليك ديني فإن كان مرضياً ثبت عليه...».

فقال له الإمام مبتسماً و قال له: «هات يا أبا القاسم».

و انبرى عبدالعظيم يعرض على الإمام المبادئ التي آمن بها قائلاً: «إني أقول: ان الله تبارك و تعالى ليس كمثله شيء، خارج عن الحدين، حد الإبطال و حد التشبيه، و انه ليس بجسم و لا صورة و لا عرض و لا جوهر بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور و خالق الاعراض و الجواهر و رب كل شيء و مالكة و جاعله و محدثه.

و ان محمداً عبده و رسوله خاتم النبيين، فلا نبي بعده إلى يوم القيامة، و إن شريعته

خاتمة الشرايع فلا شريعة بعدها إلى يوم القيامة، و أقول: ان الإمام و الخليفة، و ولي الامر بعده أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم انت يا مولاي».

و التفت إليه الإمام فقال: «و من بعدي الحسن ابني، فكيف للناس بالخلف من بعده؟»

و استفسر عبدالعظيم عن الحجة من بعده قائلاً: و كيف ذلك يا مولاي؟

قال الإمام عليه السلام: «لأنه لا يرى شخصه، و لا يحل ذكره باسمه، حتى يخرج فيملاً الارض قسطاً و عدلاً، كما ملئت ظلماً و جوراً».

و انبرى عبدالعظيم يعلن ايمانه بما قال الإمام عليه السلام قائلاً: «اقررت، و اقول: ان وليهم ولي الله، و عدوهم عدو الله، و طاعتهم طاعة الله، و معصيتهم معصية الله ... و اقول: ان المعراج حق و المساءلة في القبر حق و ان الجنة حق و النار حق و الصراط حق و الميزان حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور».

و أقول: ان الفرائض الواجبة بعد الولاية - اي الولاية لأئمة أهل البيت عليهم السلام - الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الجهاد و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر ...».

و بارك له الإمام عقيدته قائلاً: «يا أبا القاسم هذا و الله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و الآخرة» (1). (2)

ص: 116

1- . كمال الدين، 379، ح 1 و عنه في اعلام الورى، 2/244، 245.

2- . اعلام الهداية، ص 210 - 212.

52- الفصول الفخرية، جمال الدين احمد بن علي ابن عنبه

139 - الفصول الفخرية، جمال الدين احمد بن علي ابن عنبه (828ق)

و نسل علی الشدید بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن اَبیطالب علیه السلام از عبدالله بن علی است، و نسل عبدالله از احمد بن عبدالله و عبدالعظیم و الحسن.

از نسل احمد: عبدالله دردار پسر احمد، و نسل او در اَبهر و غیر آن اند و عبدالعظیم زاهدی بزرگ بود و پسر او محمد نیز، و نسل الحسن بن عبدالله فی «صح».

و این لفظ چنان چه نصّ شیخ الشرف العَبیدلی و ابن طباطبا و ابوالحسن العمری و غیرهم است عبارت از آن که دعوی نسب که ممکن الصحّه باشد کردند و گواه بر آن نگذرانیدند. و بعضی از متأخران نَسَّابان که نمی دانند گفتند که «عبارت از عدم امکان صحّت است» و نصّ مشایخ مکذّب ایشان است.⁽¹⁾

53- اختيارات و وقایع ایام

140 - اختيارات و وقایع ایام (قرن 10)

... باب شانزدهم در شب و روز شانزدهم از ماه:

در کتاب دروع الواقعیه ... و آورده اند که در ری پیش از دفن امام زاده واجب التعظیم سید عبدالعظیم الحسینی زلزله بسیار می شد و چون مکان مدفن آن

ص: 117

1- الفصول الفخریه، چاپ اول، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، 1346ش، ص 107.

حضرت شد، زلزله تخفیف یافت.

و یحیی معاذ رازی قدس سره همین معنی را ذکر فرموده در خطبه ای که وعظ می فرموده که در ولایت ری چند سال پی در پی زلزله می شد تا آن که وقت سحرگاه در شب یکشنبه شانزدهم ذی الحجه در سال دویست و چهل از هجرت زلزله ای حادث شد که شصت هزار آدم مرده از زیر خاک بیرون آوردند و دفن کردند. و آن شصت هزار آدم سوای مرده ای بودند که در زیر خاک مانده بودند که بیرون آوردن ایشان ممکن نبود.

امید به کرم الهی آن است که جمیع مؤمنان از مثل این حادثه عظمی و واقعه کبری محفوظ دارد. ان شاء الله تعالی. (1)

54- رساله اسدییه، محمد قاسم حسینی عیدلی

141 - رساله اسدییه، محمد قاسم حسینی عیدلی (قرن 10)

... و نسل علی الشدید بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام از اولاد او عبدالله تنها.

و نسل عبدالله از سه پسرند، السید العابد الزاهد عبدالعظیم علیه التعظیم که در ری مدفون است، و نسل آن حضرت منقرض شده.

و احمد و حسن اولاد علی الشدید را نسل است، از ایشان سید قاضی سمنان شمس الدین محمد المتخلص به امیر ضیاء ابن زین العابدین بن باقر بن زین العابدین بن محمد بن جعفر بن اسمعیل بن حسن بن ابی محمد حسن بن محمد الأبهری و سایر سادات حسنیه ابهر به احمد بن عبدالله بن علی الشدید المذکور (2).

ص: 118

- 1- اختیارات و وقایع ایام، مؤلف ناشناخته، نسخه خطی کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی ره به شماره 11529، رجوع شود به فهرست نسخ خطی کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی (ره)، ج 29/186 و 187، برگ بیستم آن نسخه خطی. و نیز نسخه دیگر از این کتاب مجهول المؤلف در همان کتابخانه ضمن مجموعه خطی به شماره 8/9021 موجود است. این رساله در 30 باب در اختیارات ایام است از لحاظ سعد و نحس و برپایه روایات، هم چنین ذکر وقایع مهم تاریخی از قبیل موالید و وفیات ائمه علیهم السلام و رخدادهای مهم دیگر از تاریخ صدر اسلام. درباره یحیی معاذ نگاه کنید به تعلیقات محدث ارموی بر دیوان قوامی رازی.
- 2- رساله اسدییه، سنگی، تبریز، کتابفروشی صابری، 1352 ش، ص 29.

اشاره

142 - سراج الانساب، سيد احمد بن محمد كياء گيلانى (قرن 10)

امام زاده حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام

... و نسل على الشديدي بن حسن بن زيد بن امام حسن عليه السلام از ولد او عبدالله تنها.

و نسل عبدالله از سه پسرند: عبدالعظيم كه در رى مدفون است، و مزار بزرگوارش حاجت رواى خلق است، و فضائل و كمالات او بسيار است، و نسل او منقرض شده. و احمد، و حسن. و نسب معزالدين عزيزالله ابهرى و ساير سادات حسنيه(1) ابهر به احمد مذكور منتهى مى شود.

و از ايشان سيد الفاضل المرحوم القاضي به سمنان شمس الدين محمد المتخلص نصابى [ابن(2)] زين العابدين بن باقر بن يحيى بن السيد الفاضل باقر بن زين العابدين ابن محمد بن تاج الدين بن حسين بن علي بن مرتضى بن سراهنك بن علي بن اسماعيل ابن محمد بن اسماعيل بن حسن بن محمد الابهرى [بن احمد(3)] بن عبدالله الدردار المذكور.

و نسل حسن بن عبدالله بن علي الشديدي المذكور في «صح» و اين لفظ به قول شيخ الشرف العبيدلى عليه الرحمة و ابن طباطبا و ابوالحسن العمري و بعضى از متقدمان عبارت از آن است كه دعوى نسب ممكن الصحه كنند و گواه بر آن نتوانند ... (4).

امامزاده عبدالله

... نسب شريف مزارى كه در شهر كهنه رى عمارت كرده اند و مشهور است به عبدالله ابيض: ابوالحسين عبدالله الابيض الشاعر ابن عبدالله بن العباس بن عبدالله

ص: 119

1- . در نسخه «م» حسنيه.

2- . اين زياده در حاشيه نسخه «ن» است.

3- زياده از عمده است.

4- سراج الأنساب، تصحيح: سيد مهدى رجائى، اول، قم، كتابخانه آيه الله العظمى مرعشى نجفى، 1409ق، ص 42.

الشهيد بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف امام زاده اى كه در خسروجرد مدفون است: حسن بن علي بن محمد بن محمد بن يحيى بن محمد بن أحمد بن محمد بن محمد بن عبد الله المفقود بن حسن المكفوف بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام .

نسب شريف أمير عرب شاه مشهدى عليه الرحمة: عرب شاه بن حسن بن عمادالدين محمود بن غياث الدين محمد بن عمادالدين مسعود بن جلال الدين عرب شاه ابن فخرالدين أبوالقاسم علي بن محمد بن أبوالمعالي حسين بن أبوالعلاء زيد ابن فخرالدين أبوالقاسم علي بن أبوالعلاء زيد بن أبوالقاسم علي بن أبوالحسين محمد بن أبيجعفر أحمد بن سيد العالم المحدث محمد بن عبد الله المفقود ابن حسن المكفوف بن حسن الافطس بن علي الاصغر بن امام زين العابدين عليه السلام (1)

نسب سادات شميران رى

... نسب شريف سادات شميران رى: عزيز الله بن نور الله بن حسن بن علي ابن حسين بن محمد بن اسماعيل بن يعقوب بن سليمان بن عبد الله بن أحمد بن معالي بن أحمد بن علي بن ابراهيم بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن ابراهيم ابن محمد بن موسى بن علي الخوارى بن اسحاق بن جعفر بن امام موسى الكاظم عليه السلام .

نسب شريف سادات بنيمعاد: قاسم بن ولي بن عمادالدين حسين بن شمس الدين محمد بن ركن الدين بن غياث الدين علي بن طاهر بن حسين بن عزالدين طاهر بن يحيى بن علي بن معاد بن أبوعلي محمد الدلال بن أبوطالب بن حمزة ابن محمد بن طاهر بن جعفر بن امام علي النقي عليه السلام .

نسب شريف شاه مير بن مظفر بن جمشيد بن روح الله بن سيد مير علي بن عبدالعباد بن عبدالحى بن علي بن روح الله بن مرتضى بن نعمت الله بن هبه الله ابن

ص: 120

محمودشاه بن روح الله بن أمير كا بن عزالدین محمد المشهور ب «أبي حرب» ابن هبة الله بن حسن بن رضا ابن عیسی دورانداج بن علی بن زید بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن شمس بن امام موسی الكاظم علیه السلام .

نسب شریف سادات فیروزکوه: أبوطالب بن سلیم بن مطهر بن علیکیا ابن محمد بن علی بن نورالدین علیکیا ابن سابق الدین محمد بن شمس الدین ابن علیکیا ابن أبیطالب بن سلیم بن أردشیر بن یحیی بن شمس الدین بن أمير حمزة بن محمد بن أبیطالب بن مطهر بن آیینعت بن أبیطالب بن عبدالله بن الامام الكاظم علیه السلام .

نسب شریف میر شریف نزلابادی سبزواری: شریف بن میر بزرگ بن حسین بن علی بن محمد بن یحیی بن أميرشاه بن شمس الدین محمد بن زید بن ... (1).

56-لوامع صاحبقرانی (شرح فقیه)، محمدتقی مجلسی

143 - لوامع صاحبقرانی (شرح فقیه)، محمدتقی مجلسی (1070ق)

و زوی عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن سهل بن سعد قال: سمعت الرضا صلوات الله عليه يقول الصوم للرؤية و الفطر للرؤية و ليس منا من صام قبل الرؤية للرؤية و افطر قبل الرؤية للرؤية، قال: قلت له: يابن رسول الله فماترى فى صوم يوم الشك؟ فقال: حدثنى ابي عن جدى عن ابائه صلوات الله عليهم، قال: قال اميرالمؤمنين صلوات الله عليه: لان اصوم

يوما من شعبان احب الى من ان افطر يوما من شهر رمضان، قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: و هذا حديث غريب لا اعرفه الا من طريق عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى المدفون بالرّى فى مقابر الشجرة و كان مرضيا رضى الله عنه.

و كالصحيح منقول است از عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب صلوات الله عليهم از سهل بن سعد ثقه که گفت: شنیدم از حضرت امام رضا صلوات الله عليه که می فرمودند که روزه گرفتن در وقت دیدن ماه است و افطار کردن در وقت دیدن ماه است و نیست از ما کسی که روزه گیرد پیش از

ص: 121

دیدن خودش یا دیدن جمعی که شرعا ثابت شود بلکه از جهت دیدن دو سه مجهولی و همچنین افطار کند پیش از دیدن شایعه از جهت دیدن جمعی که ثابت نشود از دیدن ایشان، یا آن که ندیده باشد و گوید دیدم یا ندیده باشد و به قراین عمل کند یا قراین را به منزله رؤیت داند و این احتمالات بنا بر نسخه للرؤية است و از این جهت غرابت دارد. سهل می گوید که عرض نمودم که یابن رسول الله چه می فرمایید در روزه يوم الشك؟ حضرت فرمودند که خیر داد مرا پدرم از جدم از پدرانم صلوات الله عليهم که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله عليهم می فرمودند که و الله که اگر يك روز شعبان را روزه دارم محبوب تر است نزد من از آن که افطار کنم روزی از ماه رمضان را. چنین گوید مصنف این کتاب رضی الله عنه که این حدیث غریبی است که از قبیل این حدیث دیگری نقل نکرده است، خواه للرؤية داشته باشد و خواه نداشته باشد. چون احادیث بسیار در این باب منقول است و به این عبارت وارد نشده است و یا آن که به این عبارت غیر سهل روایت نکرده است و از سهل غیر عبدالعظیم حسنی روایت نکرده است و او مدفون است در جایی که مشهور است به مقابر شجره در ری و ائمه هدی صلوات الله عليهم از او خوشنود بودند و به خدمت حضرت امام محمد تقی و حضرت امام علی نقی صلوات الله علیهما رسیده بود و از ایشان بسیار روایت کرده است. و کالصحیح منقولست از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که زیارت او ثواب زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه دارد. (1)

57- تحفة الزائر، علامه محمدباقر مجلسی

144 - تحفة الزائر، علامه محمدباقر مجلسی (1110ق)

فصل سیّم در بیان زیارت سایر اولاد ائمه عليهم السلام و انبیاء صلوات الله عليهم و اصحاب بنی مرزیه و ائمه عليهم السلام است.

بدانکه از مزارات مشهوره معلومه، مرقد منور امام زاده واجب التعظیم عبدالعظیم

ص: 122

1- . لوامع صاحبقرانی، ج 6، ص 451 و 452.

بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است و نسب آن حضرت به چهار پشت به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود و از اکابر محدثین و اعظام علما و عبّاد و زهّاد بوده است و از اصحاب امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام و نهایت توّسل و انقطاع به خدمت ایشان داشته باشد و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده است. و قبر شریف او در ری معلوم و مشهور است و شیخ نجاشی به سند معتبر از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده است که حضرت عبدالعظیم از خلیفه گریخت و به ری آمد و مخفی شد در سردابی در خانه مردی از شیعیان در سکه الموالی و در آنجا عبادت می کرد و روزها روزه می داشت و شب ها به نماز می ایستاد و پنهان بیرون می آمد و زیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر اوست و راه در میان است و می گفت این قبر مردی از فرزندان حضرت امام موسی علیه السلام است و پیوسته در آنجا می بود و یک و دو از شیعه خبر می شدند از احوال او تا آن که اکثر مردم ری او را شناختند، پس شخصی از شیعه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید که آن حضرت فرمود که مردی از فرزندان مرا از سکه الموالی برخوانند داشت و مدفون خواهند کرد در نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشاره فرمود به همان مکان که در آنجا مدفون شد. پس آن شخص رفت که آن درخت و مکان آن را از صاحب باغ بخرد، صاحب باغ گفت که از برای چه می خری این درخت و جای درخت را؟ آن شخص خواب خود را نقل کرد. صاحب باغ گفت که من نیز چنین خواب دیده ام و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کرده ام بر آن سید و سایر شیعیان که در آنجا مرده های خود را دفن کنند. پس عبدالعظیم بیمار شد و به رحمت ایزدی واصل شد. چون او را برهنه کردند که غسل بدهند، در جیش رقعہ ای یافتند که در آن جا نسب شریف خود را نوشته بود که من ابوالقاسم عبدالعظیم پسر عبدالله پسر علی پسر حسن پسر زید پسر امام حسن پسر علی بن ابی طالب علیهم السلام . و ابن بابویه و ابن قولویه رضی الله عنهما روایت کرده اند که مردی از اهل ری به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفت. حضرت از او پرسید که

کجا بودی؟ گفت به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم. فرمود که اگر زیارت می کردی عبدالعظیم را که نزد شماست قبر او، هر آینه مثل کسی بودی که زیارت حضرت امام حسین علیه السلام کرده باشد.

مؤلف گوید که قبر شریف امام زاده حمزه فرزند حضرت امام موسی علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم هست و ظاهراً همان امام زاده باشد که عبدالعظیم زیارت او می کرده است آن مرقد منور را هم زیارت باید کرد. و از جمله امام زاده های مشهور امام زاده قاسم فرزند امام موسی علیه السلام است که در حوالی نجف اشرف مدفون است و قبرش معروف است، و سید بن طاوس ره ترغیب زیارت او نموده است. و در هر بلدی از بلاد قیور منسوبه به اولاد ائمه علیهم السلام بسیار است. اما ایشان مدفون بودنشان در آن مکان معلوم نیست، و بعضی حالشان معلوم نیست، و زیارت هر یک از ایشان که بدی ایشان معلوم نباشد، خوب است، و تعظیم ایشان متضمن تعظیم ائمه علیهم السلام است، و از برای ایشان زیارتی بخصوص منقول نیست، اگر به کیفیت زیارت سایر مؤمنان ایشان را زیارت کنند خوب است، و اگر ایشان را امتیاز دهند به مخاطبه به سلام مثل ائمه علیهم السلام به هر لفظی که بر زبان جاری شود و متضمن تعظیم ایشان باشد، خوب است. و اگر آنچه علما تألیف کرده اند و در کتب زیارات مذکور است بخوانند، خوب است. و همچنین مستحب است زیارت مراقدی که منسوب است به انبیاء علیهم السلام، و هم چنین هر یک از اصحاب نبی و ائمه علیهم السلام که خوبی ایشان معلوم باشد، مثل سلمان، و ابوذر، و مقداد، و عمار، و حذیفه، و جابر انصاری، رضی الله عنهم، و میثم تمار، و رشید هجری، و قنبر، و حجر بن عدی، و سایر افاضل محدثین اصحاب ائمه علیهم السلام، هر یک که قبرشان معلوم باشد.

و همچنین اکابر علمای شیعه مثل شیخ مفید، و سید مرتضی، و سید رضی، و شیخ طوسی، و علامه حلی، و هر که از افاضل علمای شیعه که قبرش معلوم باشد، زیارت ایشان مرغوب است. و سید ابن طاوس رضی الله عنه ذکر کرده است زیارت نواب حضرت صاحب الامر علیه السلام را و نسبت داده است این زیارت را به شیخ ابوالقاسم حسین بن

روح که یکی از سفرای آن حضرت است.

گفته است سلام می کنی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و خدیجه کبری و فاطمه زهرا و حسن و حسین و سایر ائمه طاهرین، تا حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین، پس می گویی:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ أَشَّهَدُ أَنَّكَ بَابُ الْوَلِيِّ أَدَّيْتَهُ عَنْهُ وَأَدَّيْتَهُ إِلَيْهِ مَا خَالَفْتَهُ وَلَا خَالَفْتَ عَلَيْهِ قُمْتَ خَاصًّا وَأَنْصَرْتَهُ سَابِقًا جِئْتِكَ عَارِفًا بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ وَأَنْتَ مَا خُنْتَ فِي التَّأْدِيَةِ وَالسَّفَارَةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ بَابٍ مَا أَوْسَدَ عَلَيْكَ وَمِنْ سَفِيرٍ مَا أَمَّنَكَ، أَشَّهَدُ أَنَّ اللَّهَ اخْتَصَّكَ بِنُورِهِ حَتَّى عَايَنْتَ الشَّخْصَ فَأَدَّيْتَهُ عَنْهُ وَأَدَّيْتَهُ إِلَيْهِ.

پس می گردی و باز سلام می کنی بر حضرت رسول و ائمه علیهم السلام تا صاحب الامر صلوات الله علیهم و می گویی:

جِئْتِكَ مُخْلِصًا بِتَوْحِيدِ اللَّهِ وَ مُوَالَاةِ أَوْلِيَائِهِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ مِنَ الَّذِينَ خَالَفُوكَ، يَا حُجَّةَ الْمَوْلَى وَ بِكَ إِلَيْهِمْ تَوَجَّهِي إِلَى اللَّهِ وَ تَوَسَّلِي.

پس دعا می کنی و هر حاجت که خواهی از خدا می طلبی. (1)

58- مزار، آقا جمال خوانساری

145 - مزار، آقا جمال خوانساری (1125ق)

خاتمه در بیان زیارت امامزاده ها

بدانکه سنت است زیارت قبور مؤمنین و مؤمنات مطلقا خصوصا جمعی که منسوب به حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بوده باشند که تعظیم و تکریم ایشان، تعظیم و تکریم آباء طاهرین ایشان است و علی الخصوص جمعی از ایشان که به شرف فضل و صلاح آراستگی داشته اند و از ائمه علیهم السلام در حق ایشان مدایح نقل نموده اند و مدفن های ایشان معلوم است، مانند

ص: 125

1- . تحفة الزائر، چاپ سنگی، بدون شماره صفحه 4 برگ مانده به آخر کتاب.

معصومه دارالمؤمنین قم که نام او فاطمه و دختر امام موسی کاظم علیه السلام است، و احادیث در ثواب زیارت او وارد شده، و عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی مدفون در ری، که نسب شریف او به چهار واسطه به سبط جلیل حضرت خیرالوری امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد و فضیلت زیارت او نیز در احادیث وارد شده.

و کلام خاصی در باب زیارت امامزاده ها که از معصومین منقول باشد، به نظر نرسیده، مگر بعضی زیارات متعلقه به شهداء کربلا که در کتابهای مزار مذکور و بعضی از آنها منقول و بیشتر عباراتش مشتمل بر فضائل مختصّه به ایشان است.

و زیارت متعلقه به حضرت معصومه قم که احتمال دارد که منقول باشد و اکثر عبارات آن زیارت در همه روضات خوانده می تواند شد.

پس هرگاه در زیارت بعضی دیگر از امامزاده ها، بعضی فقرات که اختصاص به آن حضرت دارد بیندازد و فقره ای چند که مناسب بوده باشد اضافه نمایند فضیلت زیارت به عمل می آید.

و چون در این سفر خیر اثر انشاءالله تعالی آن معصومه مطهره و امامزاده جلیل الشان زیارت می شود، مناسبت دانسته که: اولاً احادیث دالّه بر فضیلت زیارت آن سیده طاهره سلام الله علیها و علی آبائها الطاهرين، و کیفیت زیارت او را بر وجهی

که نقل نموده اند. و بعد از آن فضل زیارت آن سید عالی نسب و زیارت آن را نیز به نحوی که مذکور شد به جهت آسانی قرائت علی حده ایراد نماید.

بدانکه احادیث منقوله در باب زیارت معصومه، یکی آن است که به سند معتبر روایت شده، که سعد بن سعد که راوی حدیث است از حضرت امام رضا علیه السلام سؤال نمود از فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهم السلام، فرمود که: هرکه او را زیارت کند از برای اوست بهشت. (1)

ص: 126

و به سند معتبر دیگر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقول است که هر که عمه مرا در قم زیارت کند پس از برای او است بهشت. (1)

و در روایت معتبر دیگر نقل نموده اند که حضرت امام رضا علیه السلام به سعد اشعری فرمود که: ای سعد، نزد شما قبری از ما هست. سعد گفت: فدای تو شوم، قبر فاطمه دختر امام موسی را می فرمائی؟ فرمود که: بلی، هر که او را زیارت کند و حق او را شناسد از برای اوست بهشت. (2)

پس چون نزد قبر آن حضرت برسی، نزد سرش رو به قبله بایست و سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله بگو، پس بگو:

السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صِدْقَةِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ سِدَّةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا سَيِّدِي الرَّحْمَةَ (3) وَ سَيِّدِي شَدَّابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَ قُرَّةَ عَيْنِ النَّاطِرِينَ (4) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَاقِرَ الْعِلْمِ بَعْدَ النَّبِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِّ الْأَمِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ الطَّاهِرِ الطُّهْرَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا (5)

ص: 127

1- کامل الزیارات، ص 324.

2- . بحار الانوار، 99/265.

3- ظاهر آن است که مراد به رحمت حضرت سید المرسلین باشد که رحمة للعالمین است و از آن حضرت تعبیر به نبی الرحمة می نمایند و ممکن است که معنی چنین باشد که ای دو سبط یعنی ای دو نبیره پیغمبر که خود عین رحمتید. منه رحمه الله.

4- . یعنی باعث سرور ایشان و خوشحالی. منه رحمه الله.

5- . لقب رضا به معنی پسندیدگی یا رضامندی او به قضای الهی یا رضامندی خدا و خلق از او همه می تواند بود. منه رحمه الله.

الْمُرْتَضَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ التَّقِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّصِيحِ الْأَمِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ السَّلَامُ عَلَى الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى نُورِكَ وَسِرَاجِكَ وَوَلِيِّ (1) وَلِيِّكَ وَوَصِيِّ وَصِيِّكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ وَخَدِيجَةَ (2) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحَسَنِ (3) وَالْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ وَلِيِّ اللَّهِ (4) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُخْتِ وَلِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَمَّةَ وَلِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَرَّفَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَحَشَرْنَا فِي زُمْرَتِكُمْ وَأُورِدْنَا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ وَسَقَانَا بِكَأْسِ جَدِّكُمْ (5) مِنْ يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ أَسَدًا لِلَّهِ أَنْ يُرِينَا فِيكُمْ الشُّرُورَ وَالْفِرَاجَ (6) وَأَنْ يَجْمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ فِي زُمْرَةِ (7) جَدِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْ لَا يَسْلُبَنَا مَعْرِفَتَكُمْ (8) إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّكُمْ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ

ص: 128

- 1- . مراد حضرت صاحب الامر است. منه رحمه الله.
- 2- یعنی خدیجه کبری که مادر حضرت فاطمه زهرا است. علیهما السلام . منه رحمه الله.
- 3- . هر که منسوب به حضرت امام محمّد باقر است نسب او به حضرت امام حسن علیه السلام می رسد از طرف مادر، زیرا که مادر آن حضرت دختر امام حسن علیه السلام بود. و ممکن است که نسب مادر حضرت معصومه نیز به حضرت امام حسن منتهی شود به این جهت نیز از اولاد حضرت امام حسن علیه السلام بوده باشد. منه رحمه الله.
- 4- . مخفی نیست که در این زیارت نامه السلام عليك يا اخت ولي الله نیز مناسب است و در چند نسخه ملاحظه شد موجود بود و بعید نیست که از قلم ناسخین افتاده باشد. منه رحمه الله
- 5- . یعنی پیغمبر که از سلسله شماست. منه رحمه الله
- 6- . یعنی گشایش عقده کار یا گشایش دل و این کنایه از رفع غم و اندوه است و می تواند بود که فرح به حاء بی نقطه باشد به معنی خوشحالی. منه رحمه الله
- 7- یعنی گروهی که اختصاص به آن حضرت دارند. منه رحمه الله
- 8- . یعنی چنان نکند که دلهای ما از مذهب حق میل نماید به باطل و معرفت که به حال شما یا به امامت شما داریم زایل شود نعوذ بالله منه. یا معرفت بمعنی آشنائی ما با شما یا آشنائی شما با ما بسبب تغییر اعتقاد یا بدی اعمال ما برطرف شود. منه رحمه الله

التَّسْلِيمِ إِلَى اللَّهِ رَاضِيًا بِهِ غَيْرَ مُنْكَرٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَعَلَى يَقِينٍ مَا أَتَى بِهِ مُحَمَّدٌ نَطْلُبُ (1) بِذَلِكَ وَجْهَكَ يَا سَيِّدِي اللَّهُمَّ وَرِضَاكَ وَالِدَارَ
الْآخِرَةَ يَا فَاطِمَةَ إِشْفَعِي لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا (2) مِنَ الشَّأْنِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ فَلَا تَسَلُبْ (3) مِنِّي مَا أَنَا
فِيهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَتَقَبَّلْهُ بِكَرَمِكَ وَعِزَّتِكَ وَبِرَحْمَتِكَ وَعَافِيَتِكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
أَجْمَعِينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (4)

[ترجمه:] سلام بر حضرت آدم برگزیده خدا سلام بر حضرت نوح پیغمبر خدا سلام بر حضرت ابراهیم دوست خدا سلام بر حضرت
موسی هم سخن خدا سلام بر حضرت عیسی روح منسوب به خدا سلام بر تو ای رسول خدا سلام بر تو ای بهترین آفریدگان خدا سلام بر
تو ای انتخاب کرده شده خدا، سلام بر تو ای محمد بن عبدالله آخر پیغمبران. سلام بر تو ای امیر مؤمنان علی بن ابی طالب وصی رسول
خدا سلام بر تو ای فاطمه زهرا بزرگ ترین زنان عالمیان سلام بر شما ای دو نبیره رحمت و دو سید جوانان اهل بهشت سلام بر تو ای علی
بن الحسین سید عبادت کنندگان و خنک کننده دیده بینندگان، سلام بر تو ای محمد بن علی شکافنده علم بعد از پیغمبر، سلام بر تو ای
جعفر بن محمد راست گوی نکوکار، امانت دار، سلام بر تو ای موسی بن جعفر پاک محض پاکی، سلام بر تو ای علی بن موسی ملقب به
رضای پسندیده شده سلام بر تو ای محمد بن علی پرهیزکار سلام بر تو ای علی بن محمد پاکیزه سرشت خیرخواه معتمد سلام بر تو ای
حسن بن علی سلام بر وصی

ص: 129

- 1- . در هنگامیکه «نطلب بذلك وجهك تا و الدار الآخرة» می گوید باید روی سخن و خطاب کلام را با خدای تعالی داشته باشد و هم
چنین هر کلامی که مشتمل بر خطاب الهی است هر چند به حسب معنی امتیاز از خطاب مخلوق ظاهر است اما اگر در ظاهر حال نیز به
اشاره و ایماء یا توجه باطنی فصلی و امتیازی ظاهر شود دلیل فهم معنی و به ادب اقرب است. منه رحمه الله
- 2- یعنی تو را قدر و منزلتی هست که می توانی شفاعت کرد. منه رحمه الله
- 3- . یعنی اعتقاد حقی که دارم یا نعمت و عافیتی که به من کرامت نموده. منه رحمه الله
- 4- بحار الانوار: 99/266.

بعد از او. (1) خداوندا رحمت بفرست بر آنکه نور تو و چراغ تو و ولیّ تو و وصیّ تو و وصیّ تو و حجتّ توست بر خلق تو. سلام بر تو ای دختر رسول خدا، سلام بر تو ای دختر فاطمه زهرا و خدیجه سلام بر تو ای دختر امیرالمؤمنین سلام بر تو ای دختر حسن و حسین سلام بر تو ای دختر ولی خدا، سلام بر تو ای خواهر ولی خدا سلام بر تو ای عمه ولی خدا سلام بر تو ای دختر موسی بن جعفر و رحمت خدا و برکت های او. سلام بر تو آشنائی دهد خدا میانه ما و میانه شما در بهشت و محشور گرداند ما را در گروه شما و وارد سازد ما را بر حوض پیغمبر شما و آب دهد ما را به جام جدّ شما از دست علی بن ابی طالب. رحمت های خدا بر شما باد سؤال می کنم از خدا اینکه بنماید به ما درباره شما خوشحالی و گشایش را و اینکه جمع کند ما را با شما در گروه جدّ شما محمّد - رحمت کند خدا بر او و آل او - و اینکه برطرف نکند از ما شناخت شما را به درستی که خدا کارگزار به غایت تواناست. تقرّب می جویم به سوی خدا به دوستی شما و بیزاری از دشمنان شما و واگذاشتن کار به سوی خدا در حالتی که خشنود باشم به او نه انکار کننده. و نه گردن کشی کننده و در حالتی که بر یقینم به آنچه آورده آن را محمّد طلب می کنیم به آنچه مذکور شد ذات تو را ای مولای من ای خداوند من و خوشنودی تو را و سرای آخرت را.

ای فاطمه شفاعت کن از برای من در بهشت به درستی که مر تو را نزد خدا شأنی است از شأنها. خداوندا بدرستی که من سؤال می کنم از تو اینکه ختم نمائی برای من به نیک بختی پس زائل مکن از من آنچه را من در آنم و نیست قدرتی و نه قوّتی مگر به یاری خدای بلند مرتبه بزرگوار. خداوندا مستجاب کن از برای ما و قبول فرما به کرم خود و عزّت خود و رحمت خود و عافیت خود. و رحمت فرستد خدا بر محمّد و آل او همگی و سلام فرستد سلام فرستادنی ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

ص: 130

و در باب زیارت امام زاده عبدالعظیم سلام الله علیه روایت شده از شخصی که اهل ری که او نقل نموده که به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم آن حضرت فرمود که کجا بودی؟ گفتم که به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم فرمود که آگاه باش به درستی که اگر زیارت کرده بودی عبدالعظیم را که نزد شما است هر آینه بودی مثل کسی که زیارت نموده باشد حسین بن علی را صلوات الله علیهما. تمام شد روایت مذکوره. (1)

و زیارت آن حضرت چنانکه مذکور شد به این نحو مناسب است:

السَّلَامُ عَلَى آدَمَ صِدْقُوهُ اللَّهُ السَّلَامُ عَلَى نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ
 اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا سِبْطِي الرَّحْمَةَ
 وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَ قُرَّةَ عَيْنِ النَّاطِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بِأَقْرَبِ الْعِلْمِ بَعْدَ
 النَّبِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْبَارَّ الْأَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ الطَّاهِرَ الطُّهْرَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا
 الْمُتْرَضَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ التَّقِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّصِيحِ الْأَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ السَّلَامُ
 عَلَى الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى نُورِكَ وَ سِرَاجِكَ وَ وَلِيِّ وَلِيِّكَ وَ وَصِيِّ وَصِيِّكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ وَ
 الطَّاهِرُ الصَّفِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ السَّادَةِ الْأَطْهَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَى ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ
 رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ

ص: 131

المُطِيعِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ لِرَسُولِهِ وَ لَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ (1) بَنَ السَّبْطِ (2) الْمُتَتَجِبِ الْمُجْتَبَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَزَارَتَهُ ثَوَابُ زِيَارَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ يُرْتَجَى السَّلَامُ عَلَيْكَ عَرَفَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَ حَسَدْنَا فِي رُؤْمَرَتِكُمْ وَ أَوْرَدْنَا حَوْصَ نَبِيِّكُمْ (3) وَ سَقَانَا بِكَأْسِ جَدِّكُمْ مِنْ يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَنْ لَا يَسْلُبَنَا مَعْرِفَتَكُمْ إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّكُمْ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ التَّسَلُّمِ إِلَى اللَّهِ رَاضِيًا بِهِ غَيْرَ مُنْكَرٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ وَ عَلَى يَقِينٍ مَا أَتَى بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَكَ يَا سَيِّدِي اللَّهُمَّ وَ رِضَاكَ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ يَا سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيِّدِي إِشْفَعْ لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ -شَأْنًا (4) مِنْ الشَّانِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ فَلَا تَسْلُبَ مِنِّي مَا أَنَا فِيهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَ تَقَبَّلْهُ بِكَرَمِكَ وَ عِزَّتِكَ وَ بِرَحْمَتِكَ وَ عَافِيَتِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

[ترجمه:] سلام بر حضرت آدم برگزیده خدا سلام بر حضرت نوح پیغمبر خدا سلام بر حضرت ابراهیم دوست خدا سلام بر حضرت موسی هم سخن خدا سلام بر حضرت عیسی روح منسوب به خدا سلام بر تو ای رسول خدا سلام بر تو ای بهترین آفریدگان خدا سلام بر تو ای انتخاب کرده شده خدا، سلام بر تو ای محمد بن عبدالله آخر پیغمبران سلام بر تو ای امیر مؤمنان علی بن ابی طالب وصی رسول خدا سلام بر تو ای فاطمه زهرا بزرگ ترین زنان عالمیان سلام بر شما ای دو نبیره رحمت و دو سید جوانان اهل بهشت سلام بر تو ای علی بن الحسین سید عبادت کنندگان و خنک

ص: 132

- 1- . کنیت عبدالعظیم است. منه رحمه الله
- 2- . یعنی حضرت امام حسن علیه السلام . منه رحمه الله
- 3- . یعنی نبی که در سلسله شماسست. منه رحمه الله
- 4- یعنی با وجود آن شفاعت کردن تو دشوار نیست. منه رحمه الله

کننده(1) دیده بینندگان، سلام بر تو ای محمد بن علی شکافنده علم بعد از پیغمبر، سلام بر تو ای جعفر بن محمد راستگوی نکوکار امانت دار، سلام بر تو ای موسی بن جعفر پاک محض پاکی، سلام بر تو ای علی بن موسی ملقب رضای پسندیده، سلام بر تو ای محمد بن علی پرهیزکار سلام بر تو ای علی بن محمد پاکیزه خیر خواه معتمد، سلام بر تو ای حسن بن علی سلام بر وصی بعد از آن. خداوند رحمت بفرست بر نور تو و چراغ تو و ولیّ ولیّ تو و وصیّ وصیّ تو و حجت تو بر آفریدگان تو. سلام بر تو ای سید پاکیزه سرشت و پاک برگزیده سلام بر تو ای پسر بزرگان پاکان، سلام بر تو ای پسر برگزیدگان نیکان سلام بر رسول خدا و بر فرزندان رسول خدا و رحمت خدا و برکت های او سلام بر بنده شایسته فرمان بردار خداوند پروردگار عالمیان و فرمان بردار رسول او و امیر مؤمنان سلام بر تو ای ابوالقاسم فرزندی نبیره پسندیده برگزیده، سلام بر تو ای آن کسی که به زیارت او ثواب زیارت سیدالشهداء امید داشته شده سلام بر تو آشنائی دهد خدای تعالی میان ما و میان شما در بهشت و محشور گرداند در گروه شما و وارد سازد ما را بر حوض پیغمبر شما و آب دهد ما را به جام جدّ شما از دست علی بن ابی طالب - رحمت های خدا بر شما باد - سؤال می کنم از خدا اینکه بنماید بما درباره شما خوشحالی و گشایش را و اینکه جمع کند ما را با شما در گروه جدّ شما حضرت محمد رحمت کند خدا بر او و بر آل او و اینکه بر طرف نکند خدا از ما شناخت شما را به درستی که خدا کارگزار بغایت تواناست تقرب می جویم به سوی خدا به دوستی شما و بی زاری از دشمنان شما و واگذاشتن کار به سوی خدا در حالتی که خوشنودم به او نه انکار کننده و نه گردن کشی نماینده. و در حالتی که بر یقینم به آنچه آورده آن را محمد طلب می کنم به آنچه مذکور شد ذات تو را ای مولای من ای خداوند و خوشنودی تو را و سرای آخرت را ای آقای من و پسر آقای من شفاعت کن

ص: 133

1- . یعنی باعث سرور ایشان و خوشحالی. منه رحمه الله

از برای من در بهشت پس بدرستی که من سؤال می‌کنم از تو اینکه ختم نمائی از برای من به نیک بختی پس زائل مکن از من آنچه را من در آنم و نیست قدرتی و توانائی مگر به یاری خدای بلند مرتبه بزرگوار. خداوندا مستجاب کن از برای ما و قبول فرما آن را به کرم خود و عزت خود و به رحمت خود و عافیت خود. و رحمت فرستد خدا بر محمد و آل او همگی و سلام فرستد سلام فرستادنی ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

و در بعضی اخبار(1) مذکور است که امام زاده عبدالعظیم در اوقات توقّف در ری از منزل خود پنهان بیرون می‌آید و قبری که در مقابل اوست و راه در میان است زیارت می‌کرد و می‌فرمود که این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام است و الحال قبری در آنجا هست که به امام زاده حمزه فرزند حضرت امام موسی علیه السلام منسوب است و ظاهر آن است که همان قبری باشد که امام زاده عبدالعظیم زیارت آن می‌نموده ان شاء الله آن را نیز زیارت می‌توان نمود و همین زیارت را می‌توان خواند و فقره «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاقَاسِمٍ» و فقره بعد از آن را نباید خواند.

و خواندن آنچه در زیارت مؤمنین وارد شده در هنگام زیارت امام زاده ها نیز مناسب است از آن جمله خواندن سوره قدر است هفت مرتبه که در حدیث معتبر(2) منقول است از حضرت امام رضا علیه السلام که هر که بیاید نزد قبر برادر مؤمن خود و رو به قبله کند و دست بر قبر گذارد و هفت مرتبه سوره اِنزِلْنَا بِخَوَانِدِ اَیْمَنِ گردد از فرع اکبر یعنی ترسناکی که بزرگترین ترسناکی ها است که ترس روز قیامت باشد و این ایمن بودن که حدیث دلالت بر آن دارد ممکن است که از برای خواننده باشد یا از

ص: 134

1- بحار الانوار، ج 99/268 به نقل از رجال نجاشی.

2- کامل الزیارات، ص 319.

برای صاحب قبر و اگر چه معنی اول ظاهرتر است(1) اما مؤید معنی دوم است آنچه در حدیث وارد شده که هر که هفت بار سوره انا انزلناه نزد قبر مؤمنی بخواند برانگیزد خدای تعالی ملکی را به سوی او که عبادت خدای تعالی نماید نزد قبر او و بنویسد از برای میت ثواب عمل آن ملك را پس چون مبعوث نماید آن را از قبرش یعنی در قیامت نگذرد به هیچ هولی از احوال قیامت مگر اینکه خدای تعالی دور کند آن هول را از او به آن ملك یعنی به سبب آن و به وساطت او تا آنکه خدای تعالی او را به آن سبب داخل بهشت کند.

و یا هفت مرتبه سوره انا انزلناه، و سوره حمد و سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و آیه الكرسي هر يك را سه مرتبه بخواند(2) و این حدیث نیز اگر چه آن دو احتمال را دارد، اما احتمال دوم در اینجا ظاهرتر است.

و در حدیث صحیح منقول است که راوی حدیث به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که چگونه سلام کنیم بر اهل قبور آن حضرت فرمود که می گوئی: السّلام علی اهل الدیار(3) من المؤمنین و المسلمین انتم لنا فرط و نحن ان شاء الله(4) بكم لا حقون(5).

[ترجمه:] سلام بر اهل سراها از مؤمنان و مسلمانان. شما از برای ما پیش روانید و ما اگر خدا خواهد به شما خواهیم پیوست.

ص: 135

1- در حدیث معتبر دیگر روایت شده از حضرت امام رضا علیه السلام که هر که زیارت کند قبر مؤمنی را پس بخواند نزد او انا انزلناه هفت مرتبه می آمرزد خدای تعالی او را و صاحب قبر را. منه رحمه الله

2- کامل الزیارات، ص 322.

3- . ممکن است که مراد به سراها قبرهای ایشان باشد یا سراهای دنیا یعنی ای جماعتی که در دار دنیا صاحب سراها و منزل ها بودید اکنون بی خان و مان شده در این قبرهایتید. منه رحمه الله

4- . یعنی اگر خدا خواسته باشد که ختم کارها به خیر شود و به شما ملحق شویم ادراك این مرتبه خواهیم نمود و رفیق شما خواهیم شد و ممکن است که ان شاء الله برای تیمن و تبرک و مراعات ادب باشد و معنی چنین باشد که ما نیز به آن عالم خواهیم آمد و بعضی گفته اند که ان شاء الله در این مقام به معنی وقتی که خدا خواهد، است. منه رحمه الله

5- کامل الزیارات، ص 322.

و خواندن این دعا نیز در بعضی روایات واقع شده است:

اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَ صَاعِدْ إِلَيْكَ (1) أَرْوَاحَهُمْ وَ لَقِّهِمْ مِنْكَ رِضْوَاناً وَ أَسْكِنْ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَ حَدِّتْهُمْ وَ تُؤْنِسُ (2) وَ حَشَّتْهُمْ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (3)

[ترجمه:] خداوند دور کن زمین را از پهلوی ایشان و بالا- بر به سوی خود ارواح ایشان را و به استقبال ایشان فرست از جانب خود خوشنودی را و ساکن گردان به سوی ایشان از رحمت خود آن قدری (4) که بیبندی به او تنهایی ایشان را و انس دهی به آن وحشت ایشان را به درستی که تو بر همه چیز بغایت توانایی.

و در بعضی کتب مزار زیارتی از برای امام زاده ها نوشته شده اگر چه ظاهر است که تألیف علماء بوده باشد اما چون زیارتی است جامع و مختصر، آن نیز نوشته می شود.

السَّلَامُ عَلَى جَدِّكَ الْمُصَدِّقِ طَيْفِي السَّلَامُ عَلَى أَبِيكَ الْمُؤْتَمِنِ السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدِينَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَى خَدِيجَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ أُمِّ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَى النَّفُوسِ الْفَاخِرَةِ بِحُورِ الْعُلُومِ الذَّاخِرَةِ شَفَعَانِي فِي الْآخِرَةِ وَأَوْلِيَانِي عِنْدَ عَوْدِ الرُّوحِ إِلَى الْعِظَامِ النَّاخِرَةِ أَيْمَةَ الْخَلْقِ وَوَلَاةِ الْحَقِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّيْخُ الشَّرِيفُ الطَّاهِرُ الْكَرِيمُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَوَصِيُّهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّهُ وَمُجْتَبَاهُ وَأَنَّ الْأَيْمَةَ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ نَعْلَمُ ذَلِكَ عِلْمَ الْيَقِينِ وَنَحْنُ لِيَذَلِكَ مُعْتَقِدُونَ وَفِي نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ. (5)

ص: 136

1- . یعنی به مقام قرب خود. منه رحمه الله

2- یعنی تنهایی و وحشت را از ایشان زائل کن و رحمت خود را قرین و مونس ایشان گردان. منه

3- . بحارالانوار، ج 99/300 به نقل از مصباح الزائر ط ص 264.

4- . یا آن رحمت را و ممکن است که معنی چنین باشد که ساکن گردان به ایشان به سبب رحمت خودت آن چیزی را که ایشان را به سبب آن از تنهایی بر آری و وحشت ایشان را به انس بدل کنی و مراد به آن چیز ملائکه یا ارواح مقدسه یا امثال آنها بوده باشد. منه رحمه الله

5- . بحارالانوار: ج 99/272 به نقل از مصباح الزائر، ص 261.

[ترجمه:] سلام بر جدّ تو حضرت محمّد مصطفی سلام بر پدر تو علی مرتضی سلام بر دو بزرگوار حسن و حسین سلام بر خدیجه بزرگ زنان عالمیان سلام بر فاطمه مادر امامان پاکان سلام بر نفسهای نفیس دریاها علم های بی پایان شفیعان من در آخرت و دوستان(1) من نزد بازگشت روح به سوی استخوانهای پوسیده که ایشان پیشوایان خلقتند و والیان(2) حق اند، سلام بر تو ای شخص شریف پاک ارجمند گواهی می دهم که نیست معبودی به جز خدا و اینکه محمّد بنده او و برگزیده اوست و اینکه علی ولی او و پسندیده اوست و اینکه امامان در میان اولاد اویند تا روز جزا. می دانم این را به علم یقین و ما به آن اعتقاد داریم و در یاری ایشان سعی می نمائیم.

اکنون هنگام آن است که رساله را به دعای دوام دولت روز افزون اعلام حضرت شاهنشاهی ظلّ اللّهی ختم نماید امید که همواره جنود حفظ کردگار این خسرو گیتی نگهبان را از حوادث زمان نگهدارد و سایه مرحمتش که چون ابر نوبهار نضارت بخش ریاض روزگار است بر مفارق عالمیان پاینده و برقرار بوده مهجده رایت ظفر آیتش به اقتباس انوار قاهره آفتاب مشرق (شرق) خراسان یعنی قبه پر نور امام انس و جان غیرت ماه آسمان، و اصابع ید طولای همّش از ریاض ثنوبات زیارت آن روضه فردوس نشان گل چین سعادت جاودان باد. بالنبیّ و آله الامجاد.(3)

59- ناسخ التواریخ، میرزا محمدتقی سپهر لسان الملك

146 - ناسخ التواریخ، میرزا محمدتقی سپهر لسان الملك

ذکر اولاد علی الشدید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام

علی الشدید پسر حسن بن زید را دختری بود بنام فاطمه و او را کنیزکی بود که هیفاء نام داشت، از وی حامل گشت و از آن پیش که حمل فروگذارد، علی شدید

ص: 137

1- . یا مددکاران من یا کارگزاران من و امامان من. منه رحمه اللّهُ

2- یعنی والیان حق تعالی یا والیانی که ولایت ایشان حق است. منه رحمه اللّهُ

3- مزار آقا جمال خوانساری، ص 103 - 116، چاپ کنگره محقق خوانساری ره.

وفات کرد، حسن بن زید بعد از فوت پسر، هیفاء را بفروخت، خریدار چون او را به خانه برد معلوم داشت که حامل است، لاجرم او را بسرای حسن باز فرستاد، چون مدت حمل بکران رفت، پسری آورد، حسن بن زید او را عبدالله نام نهاد و فرزندزاده را عظیم دوست همی داشت و خلیفه خویش همی خواند.

و چون بحد رشد رسید، از دخترزاده اسماعیل بن ابراهیم بن محمد بن طلحه از جانب دختر پسری آورد بنام عبدالعظیم مکنی به ابوالقاسم المدفون بالری، بدین گونه ابوالحسن موسی [موسوی] صاحب بن ابی الساج که عالم بانساب است در کتاب خود رقم کرده.

اما عبدالله بن علی الشدید فرزندان آورد: اول احمد، دوم قاسم، سیم حسن، چهارم عبدالعظیم، که مرقوم شد، و به روایتی پنجم محمد، ششم ابراهیم، هفتم علی الاکبر، هشتم علی الاصغر، نهم زید، اما احمد بن عبدالله بن علی الشدید به روایت عمری فرزند آورد و نامش قاسم ملقب به ابومحمد، در کوفه منصب نقابت داشت، و او معروف است به سبعی و آن نام محله ایست در کوفه و اولاد او را سبعیه گویند.

و هم از اولاد احمد است الشریف الفاضل ابوالفتح ناصر بن امیرکا، و او ساکن یمن گشت، و ابونصر بخاری گوید: از فرزند زادگان احمد است در حجاز، هو احمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن قاسم بن احمد بن عبدالله بن علی الشدید.

اما عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب علیهم السلام المکنی به ابوالقاسم، مناعت مقام و جلال قدر او از آن افزون است که کسی در طی تحریر آرد. مضجع مبارکش در ارض ری در مسجد شجره است. و قبرش زیارتگاه قاصی و دانی است و در ثواب زیارت او از ائمه معصومین حدیث کرده اند.

أبوعلی محمد بن همام سند به حسن بن علی العسکری علیهم السلام می رساند، که

از جلالت قدر عبدالعظیم از وی سؤال کردند «فقال لولاه لقلنا ما اعقب علی بن الحسن ابن زید» فرمود: اگر عبدالعظیم نبود می گفتیم علی الشدید بن حسن بن زید فرزند نیاورد.

اما عبدالعظیم را پسری بود بنام محمد، او نیز مردی بزرگ و به زهدات و کثرت عبادت معروف بود، اما محمد بن عبدالله بن علی الشدید معروف بود به مهفیف، و از برای او فرزندی رقم نکرده اند. اما حسن بن عبدالله بن علی الشدید صاحب فرزند بود. این جمله فرزندان علی الشدید بودند که نگارش یافت. (1)

60- منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی

147 - منتخب التواریخ، حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی (1352ق)

امر پنجم - در ذکر قبور بعضی از امامزادگان مدفون در طهران

اول - السید الجلیل ابوالقاسم عبدالعظیم ابن سید عبدالله بن سید علی بن السید حسن الامیر ابن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام و ایشان از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی سلام الله علیهما بودند و خیلی محترم بودند خدمت این دو بزرگوار و او را خیلی دوست می داشتند، و دینش را به حضرت هادی عرضه داشت، چنانچه شیخ صدوق به اسانید معتبره نقل فرموده که حضرت عبدالعظیم علیه السلام فرمود: داخل شدم بر حضرت هادی علیه السلام، چون چشم حضرت هادی به من افتاد فرمود: «مرحباً بك يا ابا القاسم، انت ولینا حقاً» بعد من گفتم: یابن رسول الله می خواهم دینم را عرضه دارم به شما، اگر خوب است ثابت بمانم تا وقتی که ملاقات نمایم خداوند عزوجل را.

حضرت فرمود: بگو یا ابا القاسم، عرض کردم: من اعتقادم این است «ان الله تبارک و تعالی واحد لیس کمثله شیء، ء خارج من الحدین، حدالابطال و حد التشبیه و انه

ص: 139

1- ناسخ التواریخ، تصحیح و حواشی: محمدباقر بهبودی، سوم، تهران، کتابفروشی اسلامیة، 1366ق، ج 2، ص 308 و 309.

ليس بجسم ولا صورة ولا عرض ولا جوهر، بل هو مجسم الاجسام و مصور الصور و خالق الاعراض و الجواهر و رب كل شىء و مالكة و جاعله و محدثه، و ان محمدا عبده و رسوله خاتم النبيين فلا نبى بعده الى يوم القيمة، و ان شريعته خاتم الشرايع، فلا شريعة بعده الى يوم القيمة، و اقول ان الامام والخليفة و ولى الامر بعده امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام ، ثم الحسن ثم الحسين ثم على بن الحسين ثم محمد بن على بن موسى ثم محمد بن على بن ابيطالب عليه السلام : و من بعدى الحسن ابني فكيف للناس بالخلف من بعده؟ «قال: فقلت: فكيف ذاك يا مولاي؟» قال عليه السلام: لانه لا يرى شخصه ولا يحل ذكره باسمه حتى يخرج و يملاء الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا «قال: فقلت: اقررت و اقول ان وليهم ولى الله و عدوهم عدو الله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله، و اقول ان المعراج حق و المسئلة فى القبر حق و ان الجنة حق و النار حق و الصراط حق و الميزان حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور، و اقول الفرائض الواجبة بعد الولاية: الصلوة و الزكوة و الصوم و الحج و الجهاد و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر».

فقال على بن محمد عليه السلام : يا ابا القاسم هذا والله دين الله الذى ارتضيه لعباده، فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت فى الحياة الدنيا و فى الآخرة، انتهى.

يعنى خداوند تبارك و تعالى واحد و يگانه است ذاتا و صفاتا و مثل و شبيهى ندارد و خداوند خارج است از حد ابطال و حد تشبيه، چون گويا جماعتى صفاتى را كه لايق است از براى حضرت احديث از او نفى كردند و جماعتى صفاتى را كه لايق امكان است از براى خداوند اثبات نمودند، و خداوند جسم نيست و صورت هم نيست و عرض و جوهر نيست، بلكه خداوند خالق اجسام و صور و اعراض و جواهر است، و مربي و مالك و جاعل و خالق و احداث كننده هرچيزى هست، و محمد صلى الله عليه و آله بنده و رسول خدا و خاتم پيغمبران است و پيغمبرى بعد از او نيست تا روز قيامت، و

شریعتش خاتم شرایع است و شریعتی بعد شریعت او نیست تا روز قیامت، و امام و خلیفه و ولی امر بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، و بعد از آن حضرت امام حسن و بعد آن حضرت امام حسین و بعد آن حضرت امام زین العابدین و بعد آن حضرت باقر و بعد آن حضرت صادق و بعد آن حضرت موسی بن جعفر و بعد آن حضرت علی بن موسی و بعد آن حضرت امام محمدتقی و بعد آن بزرگوار شما که حضرت هادی هستید امام و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشید.

بعد حضرت هادی علیه السلام فرمودند: امام و خلیفه بعد از من حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند من است و اما مردم چه خواهند گفت از برای خلیفه بعد او؟

عرض کردم چگونه است این مطلب ای مولای من؟ فرمود چون شخص او دیده نمی شود و جایز نیست که کسی اسم او را ببرد تا وقتی که خارج شود و زمین را پر از عدل و داد بنماید بعد از این که پر از جور و ظلم شده باشد.

حضرت عبدالعظیم عرض کرد: اقرار دارم به تمام اینها و می گویم دوست اینها دوست خدا و دشمن اینها دشمن خدا و طاعت اینها طاعت خدا و معصیت اینها معصیت خداست. و می گویم معراج حق است و سؤال در قبر حق است و بهشت و جهنم و صراط و میزان بر حق است، و خداوند بر می انگیزاند تمام اموات را از قبورشان در روز قیامت، و می گویم فرائض واجبه بعد از دوستی اهل البیت: نماز و زکوة و صوم و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر است. پس حضرت هادی علیه السلام فرمودند: یا اباالقاسم این است والله دین خداوند که پسندیده است از برای بندگانش، پس ثابت بمان به این دین، خداوند ترا ثابت بدارد به این اعتقادات در حیوة دنیا و آخرت،
انتهی.

در منتخب شیخ طریحی است: قیل ممن دفن من الطالبین حیا، عبدالعظیم الحسنی بالری و محمد بن عبدالله بن الحسن المجتبی علیه السلام.

از روح و ریحان چنین استفاده می شود که ایشان در حدود سنه دویست و پنجاه از دنیا رحلت فرمودند.

پس این روایت که شیخ شهید از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: من زار قبره و جبت له علی الله الجنة. اخبار از مستقبل می باشد، چون حضرت عبدالعظیم بنابر این تقریباً چهل و هفت سال بعد از رحلت حضرت رضا بوده. جهت ورود حضرت عبدالعظیم به ری و فضیلت زیارت و بعضی از فضائلشان و معلومیت محل دفنشان اجمالاً در خاتمه باب چهارم گفته شد، فراجع.

بدانکه بنیان حرم مطهر و مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم از مرحوم مجدالملک قمی است، چنانچه در مجالس المؤمنین فرموده که از آثار مجدالملک است مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری، انتهی.

از جمله آثار خیریه مجدالملک: بقعه مبارکه ائمه بقیع سلام الله علیهم است.

ایضا از آثار خیریه اوست رواق و مشهد مطهر امامین همامین حضرت موسی بن جعفر و حضرت جواد الأئمه سلام الله علیهما، پس معلوم شد که ایشان حق عظیمی بر قاطبه مسلمین دارند، و او مستولی بر مملکت سلطان بر کیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان بن طغرل بیک بن میکائیل سلجوقی بوده، و مجدالملک را در سنه چهارصد و نود و دو لشکریان به عداوت مذهبی از نزد سلطان کشیدند و اعضایش را قطعه قطعه نمودند و اعضای قطعه قطعه را میان تابوت گذارده بودند در جوار حضرت سیدالشهداء علیه السلام دفن کردند، و این رباعی را شخص ملعونی از دشمنان گفته:

روزی دو سه سر دفتر تزویر شدی *** جوینده ملک و مال و توفیر شدی

اعضاء تو هریکی گرفت اقلیمی *** فی الجملة به یک هفته جهان گیر شدی

بنیان ایوان و رواق حضرت عبدالعظیم از شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی است در سنه نهصد و چهل و چهار و ضریح نقره آن بزرگوار از آثار خیریه مرحوم

فتحعلی شاه قاجار است در سنه هزار و دویست و بیست و دو، و طلاکاری گنبد مبارک از آثار خیریه مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است، و آئینه بندی و نقاشی ایوان مطهر حضرت عبدالعظیم از آثار خیریه میرزا آقاخان نوری صدراعظم است.

دوم - جناب حمزة بن موسی الکاظم علیه السلام است که بسیار محترم بود و از احفاد آن بزرگوارند سلاطین صفویه، و ایضا از احفاد اوست خاتم الفقهاء والمجتهدین جناب حاج سید محمدباقر حجة الاسلام الرشتی الاصفهانی - علامه مجلسی در تحفة الزائرین فرموده: قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است، ظاهرا همان باشد که حضرت عبدالعظیم به زیارت او می رفت، چنانچه در خاتمه باب چهارم از مزار بحار نقل شده که حضرت عبدالعظیم در سردابی منزل فرمود و در آنجا عبادت می کرد، روزها روزه می گرفت و شبها مشغول عبادت بود و گاهی مستترا می رفت به زیارت قبری که مقابل قبر شریفش هست، و می فرمود: این قبر یکی از اولادهای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است.

ایضا در خاتمه باب چهارم گفته شد که قبر جناب حمزه در چهار موضع محتمل است، لکن اصح چنانچه علامه مجلسی در تحفه و ثقة الاسلام نوری در تحیة الزائرین فرموده آن است که قبر جناب حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام همان است که در ری هست، انتهى.

حرم حضرت حمزه وصل است به حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام.

سوم - جناب امامزاده عبدالله ایض ابن عباس بن محمد بن عبدالله الشهد بن حسن الافطس ابن علی بن الامام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام . و جهت نامیدن جناب ایشان را به عبدالله ایض آن است که: هر يك از امامزاده هائی که اسمشان عبدالله است ملقب به لقب خاصی شدند که از یکدیگر ممتاز شوند، ایشان را عبدالله

ابیض نامیدند، چون بدن و رخسارش سفید بود. و پدر حضرت عبدالعظیم را عبدالله قانه نامیدند، چون حاکم قانه بود. و پسر جناب حسن ابن حسن المجتبی علیه السلام را عبدالله محض نامیدند، چون از طرفین منتسب بود به صدیقه طاهره سلام الله علیها، چون والده ماجده اش فاطمه دختر حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود. و عبدالله بن علی بن الحسین را عبدالله الباهر نامیدند، به جهت حسن جمالش، چنانچه عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام را عمر الاطرف نامیدند، چون از یک طرف نسبش شرافت داشت. و عمر بن علی بن الحسین را عمر الاشراف نامیدند، چون والده اش دختر حضرت مجتبی علیه السلام بوده و از دو طرف شرافت داشته.

الحاصل مرقد شریف جناب عبدالله ابیض نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است.

چهارم - جناب حسین بن عبدالله الابیض است که از بخاری نسابه نقل شده که در ری هست مزار کثیر الانوار جناب حسین بن عبدالله ابیض، که در سال سیصد و نوزده به رحمت ایزدی پیوست.

پنجم - جناب طاهر بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام، و مزار شریفش در یک طرف صحن مقدس حضرت عبدالعظیم معلوم است.

ششم - جناب امامزاده قاضی صابر علی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الأصغر بن علی بن الحسین علیه السلام. و این بزرگوار در علم نسب کمال امتیاز داشته و نسابه ری بوده، و ایشان در حدود سنه پانصد و پنجاه و پنج هجری از دنیا رحلت فرموده و قبر شریفشان در ونک است و ونک از قرای ری است.

هفتم - جناب امامزاده زید که قبر شریفش در وسط شهر تهران است در بازار بزازها، و بر احقر معلوم نیست که نسب شریف ایشان منتهی به کدام یک از ائمه اطهار

می شود، و این بزرگوار بقعه و حرم و صحن بسیار قابلی دارد، و در جوار ایشان مقبره ای است مشهور به سید ولی، و احوالات ایشان را هم حقیر در جانی ندیدم.

الحاصل در طهران و اطراف و دهات آن مقبره هائی منسوب به اولاد ائمه اطهار علیهم السلام زیاد است لکن چون حقیر مدرک صحیحی از برای آنها ندیده ام ذکر نکردم.

امر ششم در ذکر قبور بعضی از علماء و بزرگانی که در طهران و اطراف آن مدفونند.

اول - رئیس المحدثین جناب ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی المشهور بالشیخ الصدوق.

از نجاشی نقل شده که جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق به توسط جناب حسین بن روح رضوان الله علیه که از نواب اربعه حضرت امام عصر ارواحنا له الفداء بود، عریضه به حضرت بقیة الله نوشت و استدعا نمود که خداوند به وی فرزندی عطا فرماید، پس حضرت در جواب مرقوم فرمودند: دعانا الله لك بذلك و سترزق ولدین ذکرین خیرین، لهذا غالباً شیخ صدوق فخریه می فرمود که من به دعاء امام عصر علیه السلام تولد یافته ام، و جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق رئیس فقهاء و علماء قم بود، و در سنه تناثر نجوم سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت فرمود. جمعی خدمت جناب علی بن محمد السیمری که نایب چهارم حضرت بقیة الله بود مشرف بودند، فرمود: رحم الله علی بن بابویه، کسی عرض کرد: علی بن بابویه زنده است، فرمود: امروز وفات یافت، بعد خبر رسید که در همان روز مرحوم شده بود در قم و قبر او در قم معروف است.

شیخ صدوق در اوائل سفارت جناب حسین بن روح متولد شد، و کافی است در فضیلت جناب شیخ صدوق و برادرش جناب حسین بن علی بابویه، که این دو به دعای حضرت حجه الله متولد شدند، و حضرت درباره ایشان فرمود ولدین خیرین.

شیخ صدوق سیصد کتاب تصنیف فرمودند از قبیل: کتاب من لا یحضره الفقیه که

از کتب اربعه شیعه است، و کتب خصال و عیون و غیر اینها، و رحلت ایشان در سنه سیصد و هشتاد و یک بوده در ری، و قبرشان در نیم فرسخی طهران نزدیک حضرت عبدالعظیم است.

در روضات است، ما ملخصه که از جمله کرامات مرحوم شیخ صدوق آن است که: در حدود هزار و دویست و سی و هشت در مقبره مرحوم شیخ صدوق رخنه یافت شد، خواستند اصلاح کنند، رسیدند به سرداب قبر مقدس ایشان، وارد سرداب شدند دیدند جثه شریفش میان قبر صحیح و سالم خوابیده، در حالتی که خیلی جسیم و وسیم بود و در اظفار و ناخنهایش اثر خضاب بود، و این خبر در طهران منتشر شد و به سمع مرحوم فتحعلی شاه رسید، خود سلطان با جمعی از علماء و ارکان دولت رفتند به جهت تحقیق و به عین قضیه را همان قسم که شنیده بودند دیدند.

پس سلطان امر فرمود به سد آن ثلمه و رخنه و تجدید مرقد مطهر و تزئین او را با حسن تزئین، و من بعضی از اشخاصی که برای العین خود قضیه را دیده بودند ملاقات کردم و به همین قسم برای من نقل کردند، انتهی.

نظیر این حکایت را ایضا نقل فرموده از کتاب روضة الواعظین سید هاشم بحرانی، که یکی از حکام بغداد بناء قبر مرحوم کلینی را دید، سؤال کرد که این قبر کیست؟ گفتند: قبر يك نفر از علماء شیعه است، از عداوتی که آن حاکم داشت با شیعه، امر کرد قبر مطهر را نبش کنند، چون نبش کردند دیدند بدن مطهر با کفن صحیح و سالم است، نه بدن مبارك تغییر کرده و نه کفن، يك طفل صغیری هم پهلوی ایشان مدفون است که گویا پسر خود ایشان باشد ایضا با بدن و کفن سالم، پس امر کرد به پوشیدن قبر شریف و بقعه هم بر روی قبر مقدس نصب کردند، انتهی.

دوم مرحوم شیخ یعقوب بن اسحق الكلینی والد ماجد ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی، و ایشان در حدود سنه سیصد از دنیا رحلت فرمود. قبر شریف

ایشان در کلین است، علی وزن زبیر و آن قریه ای است موجود در وادی کرج بین طهران و قم. و قبر مرحوم شیخ یعقوب در دست چپ است وقت رفتن اهل طهران به بلده طیبه قم. و علی بن محمد رازی المعروف بعلان کلینی، که از مشایخ حدیث و ثقات اهل علم بوده، خالوی جناب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب بود. کذا نقل عن النجاشی، و مرحوم ثقة الاسلام در کافی از ایشان روایت می کند و کمال اعتماد به اخبار مرویه از ایشان داشته.

و اما کلین بر وزن امیر از دهات و رامین است، و مدفن مرحوم شیخ یعقوب در آنجا نیست، و در قاموس که نوشته کلین بر وزن امیر مرقد شیخ یعقوب است، نسبت به اشتباه داده شده چنانچه بعضی از معتمدین تصریح به این فرموده اند.

سوم الشيخ جمال الملة والحق والدين حسين بن علي الخزاعي النيشابوري الاصل المعروف بالشيخ ابي الفتوح الرازي، المفسر بالفارسی المسمى بروض الجنان. و ایشان از اعظام علماء تفسیر بودند، و بعضی نقل فرمودند که ایشان تفسیر عربی و مفصلی هم دارند که در بیست مجلد است. در روضات است ما حاصله که، از تفسیرشان ظاهر می شود که ایشان معاصر بودند با محمود بن عمر زمخشری، صاحب کشف، بنابراین گویا ایشان در حدود پانصد بوده اند، و می فرماید تفسیر فارسی ایشان در وثاقه تحریر و تقریر و دقت نظر نظیر ندارد. و تفسیر امام فخر رازی مقتبس از تفسیر ایشان است.

در مستدرک الوسائل است که: تفسیر مجمع البیان مختصری است از او. و قبر شریفشان در حضرت عبدالعظیم در یکی از حجرات صحن حضرت حمزة بن موسی الکاظم است. و بعضی مرقد ایشان را در اصفهان نوشته اند، و این اشتباه است به قبر شیخ ابوالفتوح اسعد بن ابی الفضائل العجلی.

چهارم الفقیه ابوعلی محمد بن احمد بن جنید البغدادی الملقب بالکاتب المشتهر بالاسکافی، صاحب کتاب تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه، که مشتمل است بر عده از

کتاب فقهیه. و اسکاف از نواحی نهروان است، و بین نهروان و بصره واقع است. و او اول کسی است که اساس اجتهاد را تأسیس نمود در احکام شرعیه، و جناب حسن بن ابی عقیل العمانی هم متابعت کرد ایشان را. و از اسکافی و عمانی، فقهاء تعبیر می کنند به قدیمین.

در روضات از شیخ طوسی نقل کرد: قال عند ذكره انه كان جيد التصنيف: الا انه كان يرى القول بالقياس، فترك لذلك كتبه ولم يعول عليها، بعد می فرماید: اختلاف الفقهاء فی مبانی الاحکام لا یوجب عدم الاعتبار بقولهم، لأنهم قدیما و حدیثا كانوا مختلفین فی الاصول التي تبنى عليها الفروع، مثل اختلافهم فی خبر الواحد والاستصحاب فی المفاهیم و غیرها من مسائل اصول الفقه. و می فرماید: گویا ابن جنید از علماء زمان غیبت صغری بوده، و از صاحب فوائد نقل کرده و نسبت به قیل داده، که وفات ابن جنید در ری بوده در سنه سیصد و هشتاد و یک، سنه رحلت شیخ صدوق. انتهى، لکن محل دفنشان معین نیست.

پنجم ابو محمد عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد الدوربستی، در مجالس است که او از فقهاء شیعه امامیه است، و در سال پانصد و شصت و شش به بغداد آمد و مدتی در آنجا به ذکر احادیث مشغول بود، و بعد به وطن خود مراجعت نمود، و بعد از سنه ششصد از دنیا رحلت فرمود. و نسب خود را منتهی می کرد به جناب حذیفه بن یمان که از اصحاب خاص حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، انتهى.

قبر ایشان در دوربست است، و جناب حسن بن جعفر دوربستی برادر عبدالله بن جعفر به فنون فضل و کمال متحلی بود، و این اشعار از او است:

بغض الوصی علامة معروفة *** کتبت علی جبهات اولاد الزنا

من لم یوال من الانام وصیه *** سیان عندالله صلی ام زنا

دوربست یک فرسخی طهران است، و حال آن قریه را طرشت می نامند، بالشین

المعجمه. مخفی نماناد که بیت ایشان بیت با شرافت و فضلی است، و جد اعلای ایشان جعفر بن محمد از اجله علماء بوده و تصنیفات زیادی دارد، و معاصر بوده با مرحوم شیخ طوسی. و حالاتش را در روضات مفصلاً ذکر کرده.

ششم - ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله الاسدی الکوفی المقری النحوی المشهور بالکسائی. و ایشان را کسائی گفتند چون وقتی که به مجلس درس حمزة بن زیات می رفت خود را به عبا می پیچید، و او معلم محمد امین و عبدالله مأمون پسران هرون الرشید بود. از حمدالله مستوفی نقل شده که کسائی آمد نزد مأمون تا او را درس نحو بدهد، مأمون مشغول شرب خمر بود، پس ببرک گل مأمون این شعر را نوشت و برای او فرستاد:

لنحو وقت و هذا الوقت للکاسی *** و ان لی رغبة فی الورد والاس

یعنی از برای تعلیم نحو وقتی است و این وقت برای شراب خوردن است و من میل دارم به بوئیدن گل و آس. پس کسائی در پشت آن در جواب نوشت:

لوکنت تعلم ما فی النحو من حسن *** الهتک لذته من لذت الکاس

لوکنت تعلم من فی الباب قمت له *** سحبا علی الوجه بل مشیا علی الرأس

یعنی اگر بدانی لذتی را که در علم نحو است، مانع می شود تو را از لذت شرب خمر. و اگر بدانی که کیست در خانه تو، صورت به زمین می کشیدی بلکه با سر به سوی وی می رفتی. ایشان با هارون الرشید آمد به ری و در ری وفات کرد در سنه صد و هفتاد و نه. در همان روز فوت کسائی، محمد بن حسن شیبانی قاضی هم در ری وفات نمود، که رشید گفت دفنت الفقه والنحو بر سنویة، و او قریه ای است از قراء ری، و فعلاً معلوم نیست که آن قریه کجا هست، یا اسمش را تغییر دادند یا خراب و ویران شده. بدان که کسائی یکی از قراء سبعة است که اجماع است بر حجیت قرائشان و صحت روایتشان، و اتفاق اهل این صناعت است که از آن هفت نفر

اصوب رأیا و احسن استنباطا و اکثر استیناسا به جواهر کلمات الهی، جناب ابوبکر عاصم بن بهدلة الکوفی است. و او اول است شأنًا و جلاله، و لذا رسم جمیع مصاحف به قرائت عاصم کوفی است، و عاصم در سنه صد و بیست و هشت در کوفه از دنیا رفت - دوم از قراء سبعة کسائی است که گفته شد.

سوم از قراء سبعة ابوعمارة حمزة بن حبيب کوفی است، و او در سنه صد و پنجاه و شش در حلوان از دنیا رفت - چهارم نافع بن عبدالرحمن المدنی است، و در مدینه از دنیا رفت در سنه صد و شصت و نه.

پنجم عبدالله بن كثير المکی است، و او در مکه معظمه از دنیا رفت سنه صد و بیست.

ششم ریان المکنی بابی عمرو بن علاء النحوی البصری است، و او در کوفه از دنیا رفت سنه صد و پنجاه و چهار.

هفتم عبدالله بن عامر الشامی است، و او در شام از دنیا رفت سنه صد و هیجده، و بعضی ائمه قراءات را ده نفر شمردند و اضافه نمودند به این هفت نفر ابو جعفر مدنی و یعقوب بصری و خلف را.

هفتم العالم العلام جناب حاجی ملاعلی کنی مصنف توضیح المقال فی علم الرجال و غیر آن. ولادتش سنه هزار و دویست و بیست بود در قریه کن که دو فرسخی طهران است، و ایشان مدتی در نجف اشرف، خدمت صاحب جواهر تلمذ فرمودند، بعد آمدند به طهران و ریاست روحانی عامه مملکت ایران با ایشان شد، و در صبح پنجشنبه بیست و هفتم ماه صفر سنه هزار و سیصد و شش از دنیا رحلت فرمود در سن هشتاد و شش تقریباً، و جنازه شان را در کمال احترام و اجلال بردند به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم دفن نمودند.

نقل کردند وقتی نائب السلطنه پسر مرحوم ناصرالدین شاه وارد شد به منزل

حاجی کنی، مرحوم حاجی چون درد پائی داشتند، بعد از عذرخواهی نمودن پایشان را دراز کردند، به نایب السلطنه برخورد، عرض کرد: آقا من هم پایم درد می کند، اذن بدهید دراز کنم. فرمود: نایب السلطنه، من که پایم را دراز کردم دستم را جمع کردم توهم دستت را جمع کن و پایت را دراز کن.

هشتم ابوالحسن جلوه ابن محمد الطباطبائی الاصفهانی الحکیم المتأله. و ایشان از احفاد آقامیرزا رفیع الدین نائینی، استاد علامه مجلسی هستند و در سنه هزار و دویست و سی و هشت در احمدآباد کجرات متولد شد، و در اصفهان تحصیل کرد، پس از تکمیل در معقول به تهران انتقال فرمود و در دارالشفاء توقف نمود و مشغول به تعلیم علوم حکمیه شد، و در آنجا از دنیا رحلت فرمود و در جوار ابن بابویه به خاک رفت و قبرش در میان یکی از حجرات باغ آنجا معروف است.

نهم نظام الدین ساوجی محمد بن حسین القرشی پدرش دوست شیخ بهائی بود، چون وفات کرد شیخ بهائی او را تربیت نمود، چون شیخ بهائی وفات نمود شاه عباس او را معظم داشت، و به امر شاه عباس کتاب جامع عباسی را تمام کرد. و به این بزرگوار بعد از عزل ملاخلیل قزوینی از تدریس در حضرت عبدالعظیم منصب مدرسی دادند و در همانجا رحلت فرمود و ظاهراً قبرش هم همانجا باشد.

دهم مرحوم آقاسید صادق طباطبائی تهرانی وفاتشان روز شانزدهم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد بود، و قبرشان ظاهراً در حضرت عبدالعظیم است.

یازدهم مرحوم آقامیرزا ابوالفضل صاحب کتاب شفاء الصدور روز هشتم صفر سنه هزار و سیصد و شانزده در طهران فوت شد و شاید مدفون در حضرت عبدالعظیم باشند.

دوازدهم در طهران فوت کرد اول عاشق حضرت سیدالشهداء علیه السلام جناب آخوند ملا آقا ابن عابدین رمضان الدربندی صاحب کتاب خزائن و کتاب اسرار الشهاده و غیر

این دو، اخلاصش به حدی بود که بالای منبر هنگام مصیبت خواندن بی اختیار عمامه اش را به زمین می زد و لباسش را پاره می کرد. و روز عاشوراء لباسهایش را از بدن خود می کند و لنگ به کمر می بست و گل به صورت و محاسن می مالید و خاک به سر می ریخت، به همین هیئت میان کوچه و بازار و بالای منبر می رفت و از کتب احادیث خیلی احترام می کرد و مانند کلام الله می بوسید و بالای سر خود می گذاشت، و بسیار تندخو و شدید الغضب بود، کسی از آن مرحوم سؤال کرد آیا فضله امام پاك است یا نجس؟ جناب آخوند سکوت کرد. ثانیاً سؤال کرد، به غضب فرمود: چه سؤالی است، فضله امام به ریش من، فضله من به ریش تو. و در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش در طهران از دنیا رفت. جنازه اش را حمل نمودند و به کربلائی معلی دفن کردند.

مخفی نماند که در طهران و ری قبور خیلی اعلام از علماء و روات است، و خیلی از بزرگان هم از خاک ری بودند و در غیر ری مدفونند و ما اختصاراً ذکر نکردیم.

بدان که در طهران فوت کرد حسن بن بویه دیلمی المقلب به رکن الدوله، والد عضدالدوله و مؤید الدوله و فخرالدوله و برادر وسطی علی عمادالدوله و احمد معزالدوله. و در تاریخ ابن خلکان است که ایشان در دوازدهم محرم الحرام سنه سیصد و شصت و شش، در سن هشتاد سالگی در ری از دنیا رفتند، و مدفن ایشان معلوم نیست. و در حضرت عبدالعظیم است قبر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار که در سنه هزار و سیصد و سیزده از دنیا رحلت فرمود. (1)

61- تحية الزائر، میرزا حسین نوری و محدث قمی

148 - تحية الزائر، میرزا حسین نوری و محدث قمی (ره)

و مثل امام زاده لازم التعظیم جناب عبدالعظیم، که نسب شریفش به چهار واسطه منتهی می شود به امام حسن مجتبی علیه السلام. و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور است

ص: 152

1- منتخب التواریخ، ص 771 - 778، انتشارات علمیه اسلامیة تهران، بازار شیرازیها، 1352 ش.

و به علو مقام و جلالت شأن معروف، و از اکابر محدّثین و اعظام علماء و زهاد و عباد و صاحب ورع و تقوی و قائل به توحید و عدل بوده، و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیه السلام است، و نهایت توسل و انقطاع به خدمت ایشان داشته، و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده، و او است صاحب کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام. و فقیر یافتم نسخه از نهاییه شیخ طوسی (ره) به خط بعضی علماء، که تاریخ کتابت او روز سه شنبه پانزدهم ربیع الاول از سنه پانصد و هفده هجری بود، در آخر جزء اول آن نوشته بود بسیاری از فضایل و علو مقام و رتبه علم و زهد و نسب جناب عبدالعظیم را. از آن جمله در وصف علم او نوشته بود که روایت کرد ابوتراب رویانی، گفت: شنیدم از ابوحماد رازی، که می گفت: وارد شدم بر حضرت امام علی نقی علیه السلام در سرّمن رأی، پس سؤال کردم از آن حضرت پاره جمله ای از مسائل حلال و حرام، پس جواب داد مسائل مرا تا آن که زمانی که خواستم بیرون آیم به وداع آن حضرت رفتم، همین که وداع کردم، آن حضرت را فرمودند: ای حماد وقتی که مشکل شد چیزی از امور دینت در ناحیه خود، پس سؤال کن آنها را از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی و سلام مرا به او برسان، الخ.

و محقق داماد در رواشح گفته که: احادیث بسیار در فضیلت و زیارت عبدالعظیم روایت شده و وارد شده، هرکه زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب شود. و شیخ شهید ثانی (ره) در حواشی خلاصه، همین روایت را از بعض نسابین نقل فرموده.

و ابن بابویه و ابن قولویه به سند معتبر روایت کرده اند که مردی از اهل ری به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفت، حضرت از او پرسید که کجا بودی؟ عرض کرد: به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم، فرمود: اگر زیارت می کردی قبر عبدالعظیم را که نزد شما است هر آینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد.

و شیخ نجاشی در رجال به سند معتبر از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت

کرده، که جناب عبدالعظیم از خلیفه گریخت و به شهر ری آمد در خانه مردی از شیعیان در سکه الموالی، و در آنجا عبادت خدا می کرد و پیوسته روزها روزه می داشت و شب ها به نماز می ایستاد، و پنهان می آمد و زیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر او است، و راه کمی در بین است و می گفت این قبر مردی از فرزندان امام موسی علیه السلام است، و پیوسته در آنجا می بود و يك و دو از شیعه خبر می شدند از احوال او تا آن که اکثر مردم ری او را شناختند، پس شخصی از شیعه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در خواب دید، که آن حضرت فرمود: مردی از فرزندان مرا از سکه الموالی برخوانند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب، و اشاره فرمود به همان مکان که در آن جا مدفون است، پس آن شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب باغ بخرد، صاحب باغ گفت: از برای چه می خری این درخت و جای آن را؟ آن شخص خواب خود را نقل کرد، صاحب باغ گفت: که من نیز چنین خواب دیده ام و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کرده ام بر آن سید و سایر شیعیان که در آن جا مرده های خود را دفن کنند، پس عبدالعظیم بیمار شد و به رحمت ایزدی واصل گشت، چون او را برهنه کردند که غسل دهند در جیش رقعہ یافتند که در آنجا نسب شریف خود را نوشته بود که: منم ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

مؤلف گوید در زاویه که طرف شمالی صحن جناب عبدالعظیم است، مزار دیگری است صاحب بقعه و قبه رفیعہ، و پیوسته محل زیارت مردم است و معروف است به امام زاده طاهر، و از برای او زیارتی تألیف کرده اند که بعض فقراتش مشعر است به آن که این امام زاده در سابق معلوم نبوده و تازه ظاهر شده.

و اما الفاضلی که امام زادگان به آن زیارت کرده می شوند، پس چنان است که سید اجل علی بن طاوس رضی الله عنه در مصباح الزائر ذکر نموده، فرموده: وقتی که قصد کردی زیارت کنی یکی از اولاد ائمه را مثل قاسم فرزند حضرت کاظم علیه السلام یا عباس فرزند

امیرالمؤمنین یا علی بن الحسین علیه السلام که مقتول به طف است، و هرکدام که جاری مجری ایشان هستند در حکم پس بایست نزد قبر ایشان و بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الزَّكِيُّ الطَّاهِرُ الْوَلِيُّ وَالِدَاعِي الْخَفِيُّ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُلْتَ حَقًّا وَنَطَقْتَ حَقًّا وَصِدَقْتَ حَقًّا وَدَعَوْتَ إِلَى مَوْلَايَ وَ مَوْلَاكَ عَلَانِيَةً
وَسِرًّا فَارَازَ مُصَدِّعُكَ مُتَّبِعُكَ وَ نَجَا مُصَدِّقُكَ وَ خَابَ وَ خَسِرَ مَكْذِبُكَ وَ الْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ اللهُ هِدَى لِي بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ عِنْدَكَ لِأَكُونَ مِنَ الْفَائِزِينَ
بِمَعْرِفَتِكَ وَ طَاعَتِكَ وَ تَصَدِّيقِكَ وَ اتِّبَاعِكَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَ ابْنَ سَيْدِي أَنْتَ بَابُ اللَّهِ الْمُؤْتَى مِنْهُ وَ الْمَأْخُذُ عَنْهُ أَتَيْتُكَ زَائِرًا وَ
حَاجَاتِي لَكَ مُسْتَوْدِعًا وَ هَا أَنَا اللهُ تَوَدِّعُكَ دِينِي وَ أَمَانَتِي وَ خَوَاتِيمَ عَمَلِي وَ جَوَامِعَ أَمَلِي إِلَى مُنْتَهَى أَجَلِي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ
بَرَكَاتُهُ.

مؤلف گوید که قاسم بن کاظم علیه السلام که سید بن طاوس ذکر نموده همان سید جلیل القدر که مذکور شد، و این عبارت سید نیز دلالت تام دارد بر بزرگی شأن آن جناب. و نیز سید رضی الله عنه فرموده: زیارت دیگر است که زیارت کرده می شوند اولاد ائمه علیهم السلام به آن و آن چنان است که می گوئی:

السَّلَامُ عَلَى جَدِّكَ الْمُصَدِّقِ السَّلَامُ عَلَى أَبِيكَ الْمُؤْتَمِنِ الرِّضَا السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدِينَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ السَّلَامُ عَلَى خَدِيجَةَ أُمِّ سَيِّدَةِ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ أُمِّ الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَى النَّفُوسِ الْفَاخِرَةِ وَ بُحُورِ الْعُلُومِ الزَّاخِرَةِ شَفَعَانِي فِي الْآخِرَةِ وَ أَوْلِيَائِي عِنْدَ عَوْدِ
الرُّوحِ إِلَى الْعِظَامِ الْآخِرَةِ أَيْمَةَ الْخَلْقِ وَ وِلَاةِ الْحَقِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّخْصُ الشَّرِيفُ الطَّاهِرُ الْكَرِيمُ اللهُ هَدَى لِي بِهَذَا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ مُصَدِّقُهُ وَ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّهُ وَ مُجْتَبَاهُ وَ أَنَّ الْإِمَامَةَ فِي وَ لَدَيْهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ نَعْلَمُ ذَلِكَ عِلْمَ الْيَقِينِ وَ نَحْنُ لِيَذَلِكَ مُعْتَقِدُونَ وَ فِي
نَصْرِهِمْ مُجْتَهِدُونَ. (1)

ص: 155

امام زاده لازم التعظیم جناب شاهزاده عبدالعظیم، که نسب شریفش به چهار واسطه به سبط جلیل حضرت خیرالوری امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود، و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور و ملاذ و معاذ عامه مخلوق است، و علو مقام و جلالت شأن آن حضرت اظهر من الشمس است، چه آن جناب به علاوه آن که از دودمان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است، از اکابر محدثین و اعظام علما و زهاد و عبّاد و صاحب ورع و تقوی است، و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام است، و نهایت توسّل و انقطاع به خدمت ایشان داشته و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده. و او است صاحب کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام. و او است که دین خود را بر امام زمانش حضرت هادی علیه السلام عرض کرد، و حضرت تصدیق او نمود و فرمود: یا ابا القاسم هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتك الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة.

و بالجمله فضایل و مناقب آن جناب بسیار است، و شیخ نجاشی در رجال حکایت آمدن او به ری و مدفون شدن او را در آنجا نقل فرموده و قضیه مشهور است.

و علامه مجلسی در تحفه نیز ذکر فرموده، و لکن فقیر یافتم نسخه ای از نهاییه شیخ طوسی رحمه اللهبه خط شیخ ابی المحاسن ابراهیم بن الحسین بن بابویه، که به زیاده از هشتصد سال قبل نوشته شده بود. در آخر جزء اول آن نوشته بود، بسیاری از فضایل و علو مقام و رتبه و علم و زهد و ورع و نسب جناب عبدالعظیم را، از آن جمله در وصف علم او نوشته بود که: روایت کرده ابوتراب رویانی که گفت: شنیدم از ابوحمّاد رازی، که می گفت: وارد شدم بر حضرت امام علی نقی علیه السلام در سرّمن رأی، پس سؤال کردم از آن حضرت جمله ای از مسائل حلال و حرام، خود پس جواب فرمود مسائل مرا تا آن که زمانی که خواستم بیرون آیم به وداع آن حضرت رفتم، همین که آن

حضرت را وداع کردم فرمود به من: ای حمّاد، وقتی که مشکل شد چیزی از امور دینت در ناحیه خود، یعنی در بلد ری، پس سؤال کن آنها را از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی و سلام مرا به او برسان، الخ.

و محقق داماد در کتاب رواشح گفته: که احادیث بسیار در فضیلت و زیارت عبدالعظیم روایت شده و وارد شده، که هر که زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب شود. و شیخ شهید ثانی رحمه الله در حواشی خلاصه همین روایت را از بعضی نسابین نقل فرموده.

و ابن بابویه و ابن قولویه به سند معتبر روایت کرده اند که: مردی از اهل ری به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفت، حضرت از او پرسید که کجا بودی؟ عرض کرد که: به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم، فرمود که: اگر زیارت می کردی قبر عبدالعظیم را که نزد شما است، هر آینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد.

فقیر گوید که علما از برای آن بزرگوار زیارتی نقل نکردند، مگر آن که فخر المحققین آقا جمال الدین در مزار خود فرموده که: زیارت آن حضرت به این نحو مناسب است:

اَللّٰهُمَّ عَلٰى اَدَمَ صِدْقَةَ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلٰى نُوحٍ نَّبِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلٰى مُوسٰى كَلِيْمِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلٰى عِيْسٰى رُوْحِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ خَاتَمَ النَّبِيِّنَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيَّ بْنَ اَبِيْطَالِبٍ وَصِيَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا سِبْطِي الرَّحْمَةَ وَ سَيِّدِيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِيْنَ وَ قُرَّةَ عَيْنِ النَّاطِرِيْنَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بَاقِرَ الْعِلْمِ بَعْدَ النَّبِيِّ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصّٰدِقِ الْبَارِّ الْاَمِيْنِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ الطَّاهِرِ الطَّهْرَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ النَّبِيَّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّبِيَّ النَّاصِحَ الْأَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ السَّلَامُ عَلَى الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى نُورِكَ وَسِرَاجِكَ وَوَلِيِّ وَلِيِّكَ وَوَصِيِّ وَوَصِيِّكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الرَّكِيُّ وَالطَّاهِرُ الصَّفِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ السَّادَةِ الْأَطْهَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الْمُصَدِّقِينَ الْأَخْيَارِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةً اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ الْمُطِيعِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلِرَسُولِهِ وَلَا مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ابْنَ السَّبْطِ الْمُتَتَجِبِ الْمُجْتَبَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَرَّ يَارْتَهُ ثَوَابُ زِيَارَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ يُرْتَجَى السَّلَامُ عَلَيْكَ عَرَفَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَحَشَرْنَا فِي زُمْرَتِكُمْ وَأَوْرَدْنَا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ وَسَقَانَا بِكَاسِ جَدِّكُمْ مِنْ يَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ أَسْئَلُ اللَّهَ أَنْ يُرِينَا فِيكُمْ الشُّرُورَ وَالْفَرَجَ وَأَنْ يَجْمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ فِي زُمْرَةِ جَدِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْ لَا يَسْأَلُنَا مَعْرِفَتَكُمْ إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ اقْتَرَبَ إِلَى اللَّهِ بِحُبِّكُمْ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَالتَّسْلِيمِ إِلَى اللَّهِ رَاضِيًا بِهِ غَيْرَ مُنْكَرٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَعَلَى يَمِينِ مَا آتَى بِهِ مُحَمَّدٌ نَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَكَ يَا سَيِّدِي اللَّهُمَّ وَرِضَاكَ وَالِدَارِ الْآخِرَةِ يَا سَيِّدِي وَأَبْنِ سَيِّدِي إِشْفَعْ لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنَا مِنَ الشَّأْنِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَحْتَمِلَ لِي بِالسَّعَادَةِ فَلَا تَسْأَلُ مِنِّي مَا أَنَا فِيهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَتَقَبَّلْهُ بِرَحْمَتِكَ وَعَافِيَتِكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

پس سید مذکور فرموده که: در بعضی اخبار مذکور است که امام زاده عبدالعظیم در اوقات توقّف در ری از منزل پنهان بیرون می آمد و قبری که در مقابل قبر او است و راه در میان است زیارت می کرد و می فرمود که: این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام است، و الحال قبری در آن جا است که به امام زاده حمزه فرزند حضرت امام

موسی علیه السلام منسوب است، و ظاهر آن است که همان قبری باشد که امام زاده عبدالعظیم زیارت آن می نموده، انشاء الله او را نیز زیارت باید نمود و همین زیارت را می توان خواند و فقره **السَّلَامُ عَلَیْكَ** یا **أَبَا الْقَاسِمِ** و فقره بعد از آن را نباید خواند. انتهى.

مخفی نماند که در صحن امام زاده حمزه قبر شیخ جلیل سعید، قدوة المفسرین جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی خزاعی صاحب تفسیر معروف است، و بر روی قبر آن جناب اسم و نسب او به خط قدیم نوشته شده، و فرمایش قاضی نورالله در مجالس که قبرش در اصفهان است بعید است. باید آن جناب را زیارت نمود. و هم چنین از زیارت جناب شیخ صدوق، رئیس المحدثین که معروف به ابن بابویه در نزدیکی بلد شاهزاده عبدالعظیم است غفلت نباید نمود.

بدانکه سید جلیل و عالم نبیل سید عبداللطیف بن ابوطالب الموسوی الشوشتری که از دودمان جلیله است، سید نعمت الله جزایری رحمه الله است. در کتاب تحفة العالم که از مؤلفات او است، در تاریخ شوشتر و ذکر حال مرحوم سید نعمت الله و اولاد و احفاد و اقارب او و غیره است، در فصل فرستادن خلیفه ثانی لشکر اسلام را به جهت تسخیر ملک عجم و تسلط ایشان بر شوشتر و محاربه ایشان با هرمان گفته که: در محاربه شوشتر محمد بن جعفر الطیار نیز زخمهای منکر برداشته، در مراجعت به دزفول داعی حق را لیبک اجابت گفته، در آنجا در خارج شهر مدفون شد، رضی الله عنه. و الحال بارگاه آن شهید مجاهد در دزفول مطاف انام و زیارتگاه خاص و عام است. عمارتی عالی و باغچه با فضایی دارد که در آن شهر نزهتگاهی از آن بهتر نیست، و اکثر مردم در فصل بهار به سیر و تفریح به آن بقعه شریفه روند، و خالی از کیفیتی نیست. و اما ارباب سیر مدفن محمد بن جعفر را در شوشتر نوشته اند، و محتمل است که چون شوشتر اعظم بلاد خوزستان و دزفول از توابع آن است، به این سبب مورّخین شوشتر نوشته باشند. و هم در آن کتاب مسطور است که از جمله بقاع مشهوره، بقعه

امام زاده عبدالله است که در قبلی شهر یعنی شهر شوشتر واقع است. و نسب آن جناب به سه واسطه به سید الساجدین علیه السلام می پیوندد، بدین وجه عبدالله بن الحسن الدکّة بن الحسين الاصغر بن زین العابدین علیه السلام، روزهای پنجشنبه و جمعه عموماً و روز بیست و یکم ماه رمضان خصوصاً که روز وفات امیرالمؤمنین علیه السلام است، مردم به زیارت آن حضرت روند و ازدحامی عظیم شود. و گفته که بانی عمارت امام زاده عبدالله، المستنصر بالله خلیفه عباسی است. و سادات کرام مرعشی شوشتر که در نسب برادرزادگان آن جناب اند بر عمارت آن افزودند، و تولیت آن بقعه مبارکه الی الآن با آن

سلسله علیّه است. و گویند پسر آن حضرت است که در شوشتر مدفون است. انتهى.

و قاضی نورالله شوشتری نیز در مجالس المؤمنین، احوال این امام زاده را ذکر فرموده مجملاً و گفته که: او از اکابر ذریّه سید المرسلین، و در فضل و طهارت مشابه جدّ خود امام زین العابدین علیه السلام بود، لهذا در دست اعدای دین شهید گردیده.

مؤلف گوید که چون بنای ما بر اختصار است، لهذا در مقام ذکر امام زادگان به همین قدر قناعت می کنیم، چه آن که استقصاء آنها منافی با قصد ما است.

و اما در باب زیارت آنها، پس مخفی نماند که کلام خاصّی که از معصومین علیهم السلام نقل شده باشد به جهت زیارت آنها به نظر نرسیده، مگر بعضی از زیارات متعلّقه به شهداء کربلا که در کتاب های مزار مذکور و بعضی از آنها منقول و بیشتر عباراتش مشتمل بر فضایل مختصّه به ایشان است. و مثل زیارت متعلّقه به حضرت معصومه قم که ظاهرش آن است که منقول از معصوم علیه السلام است، پس اگر کسی همان زیارت را در زیارت سایر امام زادگان بخواند به این طریق که بعضی فقرات که اختصاص به آن حضرت دارد بیندازد و فقره چند که مناسب بوده باشد اضافه نماید، فضیلت زیارت به عمل می آید، چنان چه سید اجل آقا جمال الدین فرموده و خود در باب زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام چنین نموده، چنان که دانستی و ... (1).

ص: 160

1- . هدیه الزائرین، ص 347 - 352، چاپ سنگی، تبریز، مطبوعه علمیه، 1343ق.

150 - تحفة الاحباب في نوادر آثار الاصحاب، شيخ عباس قمي (1359ق)

(336) عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابيطالب

مكنى به ابوالقاسم است و قبر شريفش در ري معروف و مشهور است، و بعلو مقام و جلالت شأن معروف و از اكابر محدثين و اعظم علماء و زهاد و عباد و صاحب كتاب خطب اميرالمؤمنين عليه السلام بوده، و از اصحاب جواد و حضرت هادي عليهم السلام است. و بس است در فضيلت او كه هر كه زيارت او كند بهشت بر او واجب شود، و مثل آن باشد كه زيارت کرده باشد امام حسين عليه السلام را. و من به برخی از جلالت او در كتاب مزار اشاره كردم. و جناب عبدالعظيم را پسری بوده بنام محمد، او نیز مردی بزرگ قدر و به زهدات و كثرت عبادت معروف بوده. (1) (2)

64- منتهی الآمال، شيخ عباس قمي

اشاره

151 - منتهی الآمال، شيخ عباس قمي (1359ق)

[شرح حال حضرت عبدالعظيم حسنی]

عبدالعظيم مُكَنَّى به ابوالقاسم است، و قبر شريفش در ري معروف و مشهور است، و به عُلُو مقام و جلالت شأن معروف و از اكابر محدثين و اعظم علماء و زُهاد و عُبَاد بوده و از اصحاب حضرت جواد و هادي عليهم السلام است. و محقق داماد در «رواشح» فرموده كه: احاديث بسيار در فضيلت و زيارت حضرت عبدالعظيم روايت شده و وارد شده كه: هر كه زيارت كند قبر او را بهشت بر او واجب می شود (3) ابن بابويه و ابن قولويه روايت کرده اند كه مردی از اهل ري به خدمت حضرت علي نقی عليه السلام رفت، حضرت از او پرسيد كه كجا بودی؟ عرض كرد كه به زيارت امام حسين عليه السلام رفته بودم، فرمود كه اگر زيارت می كردي قبر عبدالعظيم را كه نزد شما

ص: 161

1- رجال النجاشی، ص 247-248 شماره 653 و تنقيح المقال، ج 2، ص 157، شماره (6651).

2- . تحفة الأحباب في نوادر آثار الأصحاب، ص 251، چاپ دارالكتب الاسلاميه تهران، 1370 ش.

3- . «الرواشح السماوية» ص 51.

است هر آینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد(1) بالجمله؛ احادیث در فضیلت او بسیار است و حقیر در «تحیة الزائر» و «هدیة الزائرین» به برخی از آن اشاره کردم و صاحب بن عبّاد رساله مختصره در احوال آن حضرت نوشته و شیخ مرحوم محدث متبحر نوری - نَوْرَاللّهُ مَرْقَدَه - آن رساله را در خاتمه «مستدرک» نقل فرموده، و من حاصل آن را در «مفاتیح» ذکر کردم. و جناب عبدالعظیم را پسری بود به نام محمّد، او نیز مردی بزرگ قدر و به زهدات و کثرت عبادت معروف بود(2).

مکشوف باد که احقر در ایّام مجاورت ارض اقدس غریّ و اوان استفاده از شیخ جلیل علامّة عصره و فرید دهره جناب آقامیرزا فتح اللّهُ مشهور به شریعت اصفهانی - دام ظلّه العالی - از جناب ایشان شنیدم که فرمودند: یکی از علمای نسّابه کتابی تألیف نموده موسوم به «منتقله» و در آن کتاب شرح داده احوال هر يك از سادات را که از جایی به جایی منتقل شدند. از جمله نوشته که: محمّد بن عبدالعظیم منتقل شد به جانب سامره و در اراضی بلد و دُجیل وفات یافت، و چون درست عبارت کلام ایشان را مستحضر نیستم به حاصل آن پرداختم. و بالجمله؛ جناب ایشان از نقل این قضیّه در «منتقله» استظهار فرمودند که این قبر معروف به امامزاده سیّد محمّد که در نزدیکی «بلد» یک منزلی سامره واقع است، و به جلالت شأن و بروز کرامات معروف است، همان قبر محمّد بن عبدالعظیم حسنی باشد. لکن مشهور آن است که آن قبر محمّد بن علی الهادی علیه السلام است که به جلالت شأن ممتاز است، و اوست که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به جهت مرگ او گریبان چاک زد، و همین بود معتقد شیخ مرحوم علامّه نوری - طاب ثراه - و عامّه علما بلکه علماء عصر سابق چنان که حَمَوی در «معجم

ص: 162

1- «ثواب الاعمال» ص 209، «کامل الزیارات» ص 338، باب 107.

2- «تحیة الزائر» ص 331، «هدیة الزائرین» ص 347، «مفاتیح الجنان» باب سوم، خاتمه.

البلدان» در «بلد» گفته: وَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنِ طَاوُسٍ: بِهَا قَبْرُ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاتِّفَاقٍ (1) سوم: از پسران حسن بن زید بن الحسن علیه السلام، ابوطاهر زید است، و زید را سه فرزند است: 1 - طاهر، مادرش اسماء دختر ابراهیم مخزومیّه است، و او را دو فرزند است به نام محمد و علی، و محمد را سه دختر بود: خدیجه و نفیسه و حسناء و اولاد ذکور نداشت، و مادر این سه دختر از اهل صنعاء بوده و ایشان در صنعاء ساکن شدند. 2 - علی بن زید، 3 - امّ عبداللّه.

چهارم: از اولاد حسن بن زید بن الحسن علیه السلام، اسحاق است و اسحاق معروف بود به کوی، و او را سه پسر بوده: حسن و حسین و هارون، و هارون را پسری بود جعفر نام، و جعفر را پسری بود محمد نام داشت، و او را در شهر آمل مازندران رافع بن لیث شهید کرد، و قبرش گویند زیارتگاه است.

پنجم: از اولاد حسن بن زید بن الحسن علیه السلام، ابراهیم است، ابراهیم زنی از سادات حسینی گرفت و از وی پسری آورد مسمی به نام خود ابراهیم و پسری دیگر آورد مسمی به علی، و از امة الحمید که امّ ولدی بود و نسبش به عمر منتهی... (2).

همسر حضرت عبدالعظیم علیه السلام

... سوم حمزه، چهارم حسن و بعضی حسن نامی را از اولاد قاسم شمار نکرده اند بلکه از برای او سه پسر قائل شده اند، و اما دو دختر او یکی خدیجه است و آن زوجه ابن عم خود جناب عبدالعظیم حسنی مدفون به ری است و دیگر عبیده زوجه پسر عم خود طاهر بن زید بن حسن بن زید بن حسن است. (3).

ص: 163

1- «معجم البلدان» 1/481، ذیل کلمه «بَلَد».

2- منتهی الآمال، ج 1، ص 522 - 523.

3- منتهی الآمال، ج 1، ص 521.

ذکر عبدالله بن حسن بن علی اصغر بن الإمام زین العابدین علیه السلام و بعضی اعقاب او که از جمله «ابیض» است که در ری مدفون است:

صاحب «عمدة الطالب» گفته که عبدالله الشّهِید بن افضس در واقعه فِخّ حضور داشت و دو شمشیر حمایل کرده و کوششی به سزا نموده، و بعضی گفته اند که حسین صاحب فِخّ او را وصیّ خود قرار داده و گفت که: اگر من کشته گشتم این امر بعد از من برای تو است (1) فقیر گوید: که من در احوال بنی الحسن در مجلّد اول در قصّه فِخّ نقل کردم که در ابتداء خروج صاحب فِخّ که علویین اجتماع کردند، چون وقت نماز صبح مؤذّن بالای مناره رفت که اذان گوید، عبدالله افضس با شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذّن را گفت در اذان حَیّ علی خَیر العَمَل بگوید، مؤذّن از ترس شمشیر حَیّ علی خَیر العَمَل گفت، عبدالعزیز عمری که نایب الایاله مدینه معظّمه بود، از شنیدن «حَیّعله» احساس شرّ کرد و دهشت زده فریاد برداشت که استر مرا در خانه حاضر کنید و مرا به دو جبهه آب طعام دهید، این بگفت و فرار کرد و از ترس شرطه می داد تا خود را از ترس علویین نجات داد.

و بالجمله: عبدالله همان است، هارون الرّشید او را بگرفت و نزد جعفر بن یحیی حبس کرد، عبدالله از زحمت زندان سینه اش تنگی گرفت، رقعه ای به سوی رشید نوشت و در آن نوشته دشنام های زشت برای او نوشت. رشید به آن رقعه اعتنایی نکرد و فرمان داد تا بر وی وسعت گشایش دهند، و گفته بود روزی به حضور جعفر که: خدایا کفایت کن امر او را بر دست دوستی از دوستان من و دوستان خودت. جعفر پس از شنیدن این سخن امر کرد در شب نوروزی او را بکشند و سرش را از تن برگرفتند، پس آن سر را در جمله هدایای نوروزی به نزد رشید فرستاد، چون سرپوش

ص: 164

از روی سر برگرفتند و نظر رشید بر آن سر افتاد و آن شقاوت را از جعفر نگران شد، این امر بر وی عظیم و گران آمد، جعفر گفت هر چه بیندیشیدم هیچ چیزی را برای هدیه پیشگاه تو در این جشن نوروز و روز دلفروز بهتر از این نیافتم که سر دشمن تو و دشمن پدران تو را به حضور تو بفرستم، و این بود تا وقتی که هارون الرشید اراده کشتن جعفر کرد. جعفر با مسرور کبیر گفت که امیرالمؤمنین به کدام جرم خون مرا روا شمرده؟ گفت: به کشتن پسر عمّش عبدالله بن حسن بن علی بدون اذن او.

عمری نسابه گفته که قبر عبدالله در بغداد در سوق الطّعام است و مشهدی [= مزاری] دارد(1). و اعقاب او در مدائن جماعت بسیارند، و او را عقب از دو فرزند است: عبّاس و محمّد امیر جلیل شهید که معتصم خلیفه او را به زهر کشته، اما عبّاس بن عبدالله شهید عقبش قلیل است، و در «تاریخ قم» است که پسرش عبدالله بن عبّاس با علی بن محمّد علوی صاحب زنج در بصره بوده، چون علی بن محمّد را بکشتند عبدالله و برادرش حسن بن عبّاس گریختند و به قم آمدند و در قم متوطن شدند. و از عبدالله بن عبّاس در قم ابوالفضل العبّاس و ابوعبدالله الحسین مُلقّب به «ابيض» و سه دختر به وجود آمدند، و از عبّاس، ابوعلی احمد متولّد شد و ابوعبدالله الأبیض به ری رفت و اعقاب او در ری اند. انتهی.

ابونصر بخاری گفته که حسین بن عبدالله بن عبّاس ابیض در سنه سیصد و نوزده در ری وفات کرد و قبرش ظاهر است و در قُرب مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام، و زیارت کرده می شود، و عقبش منقرض شد و نسل محمّد بن عبدالله به جای ماند(2).

مؤلف گوید: که از نسل محمّد بن عبدالله است ابومحمد یحیی بن محمّد بن احمد بن محمّد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

ص: 165

1- «المجدي» ص 220.

2- «سرّ السلسلة العلویّه» ص 80.

که از عبادالله الصّالحین و از فقها و علما و متکلمین است. ساکن نیشابور بوده و کتبی تصنیف کرده در امامت و فرائض و غیره، و شیخ نجاشی و علامه و دیگران در کتب خود او را ذکر کرده اند(1)

امام زاده یحیی

و بالجمله؛ معلوم گشت که اولاد و اعقاب حمزة القمّی نقباء و اشراف می باشند، و نیز از جمله ایشان است ابوالحسن علی الزّکی نقیب ری، و او پسر ابوالفضل محمد شریف است که اینک به او اشاره می رود:

ذکر امامزاده جلیل سلطان محمد شریف که قبرش در قم است

بدان که این بزرگوار سیّدی است جلیل القدر و رفیع المنزله و فاضل مکتبی به ابوالفضل، ابن سیّد جلیل ابوالقاسم علی نقیب قم، ابن ابی جعفر محمد بن حمزة القمّی ابن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام و ابن سیّد شریف در قم بقعه و مزاری دارد معروف در محله سلطان محمد شریف که به نام او مشهور گشته که پدر و دو جدش علی و محمد و حمزة نیز در قبرستان بابلان که حضرت معصومه علیها السلام در آن مدفون است به خاک رفته اند.

و این سیّد جلیل را اعقاب است که جمله ای از ایشان نقباء و ملوک ری بودند، از آن جمله سیّد اجلّ عزالدین ابوالقاسم یحیی بن شرف الدین ابوالفضل محمد بن ابوالقاسم علی بن عزّ الإسلام و المسلمین محمد بن السیّد الاجلّ نقیب النّقباء اعلم

ازهد ابوالحسن المطهر ابن ذی الحسین علی الزّکی ابن السلطان محمد شریف مذکور است که نقیب ری و قم و جای دیگر بود. و او را خوارزم شاه به قتل رسانید و اولاد او به جانب بغداد منتقل شدند، و این سیّد شریف بسیار جلیل الشان و بزرگ

ص: 166

مرتبه بوده. و کافی است در این باب آن که عالم جلیل و محدّث نبیل و فقیه نبیه و ثقه ثبت معتمد حافظ صدوق شیخ منتجب الدین که شیخ اصحاب و یگانه عصر خود بوده و وفاتش در سنه پانصد و هشتاد و پنج واقع شده، «کتاب فهرست» خود را با «کتاب الاربعین عن الاربعین من الاربعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام» به جهت آن جناب تصنیف کرده و در «فهرست» در باب یاء فرموده: سیّد اجلّ مرتضیٰ عزالدین یحییٰ بن محمّد بن علی بن المطهر ابوالقاسم نقیب طالبیین است و در عراق عالم فاضل کبیر است، رحای تشیع برای او دور می زند متّع اللّهُ المُستَلمینَ وَ الإسلامَ بِطولِ بقائه روایت می کند احادیث را از ولد سعیدش شرف الدین محمّد و از مشایخش قَدَسَ اللّهُ أرواحَهُمْ؛ (1) و در اوّل «فهرست»، مدح بسیار از آن جناب نموده از جمله... (2).

امامزاده عبدالله و عبیدالله

و اما عبدالله و عبیدالله پسران حضرت امام موسی علیه السلام، پس هر دو صاحب أعقاب می باشند و چنان که از بعضی کتب انساب نقل شده جماعتی از اولادهای او در ری بودند که از جمله مجدالدولة و الدین ذو الطرفین ابوالفتح محمّد بن حسین بن محمّد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن الإمام موسی کاظم علیه السلام بوده که خواهرش سستی سکینه بنت حسین بن محمّد مادر سیّد اجلّ مرتضیٰ ذو الفخرین ابوالحسن المطهر ابن ابی القاسم علی بن ابی الفضل محمّد است که شیخ منتجب الدین در وصف او فرموده از بزرگان سادات عراق و صدور اشراف است و منتهی شده منصب نقابت و ریاست در زمان او به سوی او، و عَلم و نشانه بوده در فنون از علم، از برای او است خُطَب و رسائلی قرائت کرده بر شیخ ابوجعفر طوسی در سفر حج، روایت نموده از

ص: 167

1- «الفهرست منتجب الدین» تحقیق: علامه محدّث ازموی، ص 131.

2- منتهی الآمال، ج 2، ص 97 - 98.

برای ما از او سید نجیب ابو محمد حسن موسوی، (1) انتهى (2) و از بعضی کتب انساب نقل است که در حق او گفته که سید مطهر یگانه دنیا بوده در فضل و بزرگواری و کرامت نفس، کثیر المحاسن و حسن الأخلاق بوده و سفره اش پیوسته پهن و مبذول بوده و متکلم و اهل نظر و مترسل و شاعر بوده و نقابت طالبین در ری با او بوده و پدرش ابوالحسن علی الزکی نقیب ری پسر سلطان محمد شریف ... (3).

امام زاده قاضی صابر

و از جمله ایشان است سید شریف نسابه امام زاده قاضی صابر که در «ونک» که یکی از قراء طهران است، مدفون است و نسب شریفش چنان چه در «روح و ریحان» است چنین است: ابوالقاسم علی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الأصغر بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام. و نقل کرده از «نهایة الأعقاب» که تولد این امام زاده در همان قریه بوده و در علم نسب کمال امتیاز داشته و در زمان های گذشته هر بلدی را نسابه ای بوده و نسابه ری او بوده و نسابین به خدمتش می رسیدند و از او استفاده می نمودند.

و از مجدالدین که یکی از نسابین ری بوده نقل کرده که گفته:

وَقَدْ رَأَيْتُهُ بِالرِّيِّ وَ حَضَرْتُ مَجْلِسَهُ وَ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيَّ وَ يَجْرِي بَيْنَنَا مُذَاكِرَةٌ فِي عِلْمِ الْأَنْسَابِ فِي شَهْرِ سَنَةِ سِتِّ وَ عَشْرِينَ وَ خَمْسَمِائَةٍ (4).

ص: 168

- 1- این سید جلیل نجیب الدین ابو محمد حسن بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن قاسم بن موسی بن عبدالله بن الإمام موسی الکاظم علیه السلام است که شیخ منتجب الدین از او روایت می کند در حق او گفته الخ، ابن مطهر قرائت کرده بر سید اجل ذو الفخرین سید مطهر رفع الله تعالی درجاته.
- 2- «الفهرست» شیخ طوسی، ص 100.
- 3- «منتهی الآمال»، ج 2، ص 443.
- 4- «روح و ریحان» ص 493 - 495.

و از جمله ایشان است محمد السَّمِيقِ و عَلِيِّ المَرَعَشِ پسران عبیداللّه بن محمد بن حسن بن حسین الأصغر، اما این کلمه مأخوذ است از قوله تعالی: «سَلَفُكُمْ بِالسِّنَةِ حِدَادٍ». (1) و (2)

شهری در آخر الزمان

هفتم - در اخبار آن حضرت است از ملاحم

فِي «الْبَحَارِ» عَنِ «مَجَالِسِ الْمُفِيدِ» مُسْنَدًا عَنْ سُدَيْرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ لَهُمْ حَجُّوا قَبْلَ أَنْ لَا تَحْجُّوا؛

یعنی در «بحار» از «مجالس» شیخ مفید رحمه الله با سند از سُدَيْرِ صَيْرَفِيِّ منقول است که گفت: بودم نزد حضرت صادق علیه السلام و نزد آن جناب بود جماعتی از اهل کوفه پس رو کرد به ایشان و فرمود: حج بروید پیش از آن که حج نتوانید بروید، قَبْلَ أَنْ يَمْنَعَ الْبُرْجَانِيَّةُ؛ علامه مجلسی در بیان این کلمه فرموده: یعنی حجّ کنید پیش از آن که بیابان مخوف شود و ممکن نشود سیر کردن در آن و گویا «البرجانیه» که آخرش یاء با دو نقطه است غلط دانسته اند و صحیحش را با باء يك نقطه دانسته اند و آن را دو کلمه دانسته «الْبُرَّ» یعنی بیابان و «جانبه» و لکن از بعضی از اهل تحقیق نقل شده که «بُرْجَانِيَّة» مُعَرَّبٌ بریطانیه است که بریطانیا باشد، یعنی حجّ کنید پیش از آن که دولت بریطانیا مردم را منع کند. بعد از آن، حضرت فرمود: حجّ کنید پیش از آن که خراب شود مسجدی در عراق مابین درخت خرما و نهرها، حجّ کنید پیش از آن که بریده شود درخت سدري در زوراء که واقع است بر ریشه های نخله ای که حضرت مریم چیده

ص: 169

1- سوره احزاب 33، آیه 19.

2- . منتهی الآمال، ج 2، ص 142.

است از آن رُطب تازه. پس وقتی که اینها واقع شد از حج کردن ممنوع می شوید و میوه ها کم می شود و خشکسالی در شهرها پدید آید و مبتلا می شوید به گرانی نرخ ها و ستم کردن سلطان، و فاش شود در میان شما ظلم و ستم یا بلا و وبا و گرسنگی و رو آورد به شما فتنه ها از جمیع آفاق، پس وای بر شما! ای اهل عراق! هنگامی که بیاید به سوی شما رایت ها و علم ها از خراسان و وای بر اهل ری از ترك و وای بر اهل عراق از اهل ری و وای بر ایشان از ثط! سدیر گفت: گفتم ای مولای من «ثط» کیست؟ فرمود: قومی هستند که گوش های ایشان مانند گوش های موش است از کوچکی، لباس ایشان آهن است، کلام ایشان مانند کلام شیاطین است، كوچك حدقه هستند، اَمْرَد و بی مو هستند. پناه ببرید به خدا از شرّ ایشان، ایشانند که گشوده می شود بر دستشان دین و می باشند سبب امر ما، به این معنی که ایشان مقدمه ظهور می باشند. (1) (2)

65- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی

152 - مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی (1359ق)

دویم امام زاده لازم التّعظیم جناب شاهزاده عبدالعظیم که نسب شریفش به چهار واسطه به سبط جلیل حضرت خیر الوری امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود بدین طریق: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، و قبر شریفش در ری معلوم و مشهور و ملاذ و معاذ عامه مخلوق است و علو مقام و جلالت شأن آن حضرت اظهر من الشمس است، چه آن جناب به علاوه آن که از دودمان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است از اکابر محدثین و اعظام علماء و زهاد و عبّاد و صاحب ورع و تقوی است و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام است و نهایت توسّل و انقطاع به خدمت ایشان داشته و احادیث بسیار از

ص: 170

1- «بحار الانوار» 47/122.

2- منتهی الآمال، ج 2، ص 273 - 274، چاپ انتشارات مؤمنین، تصحیح صادق حسن زاده مراغه ای.

ایشان روایت کرده و اوست صاحب کتاب «خطب أمير المؤمنين عليه السلام» و کتاب «یوم و ليله» و اوست که دین خود را بر امام زمانش حضرت هادی علیه السلام عرض کرد و حضرت تصدیق او نمود و فرمود:

يا أبا القاسم، هذا وَ اللّٰهُ دِينُ اللّٰهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ. فَأَثْبِتْ عَلَيْهِ، تَبَيَّنَكَ اللّٰهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. ای ابا القاسم، این به خدا قسم دین خدا است که برای بندگانش پسندیده، پس بر آن ثابت باش. خدا تو را ثابت بدارد به گفتار ثابت در دنیا و آخرت.

و صاحب بن عبّاد رساله مختصر در احوال آن جناب نوشته که شیخ ما مرحوم ثقة الاسلام نوری در خاتمه مستدرک آن را نقل فرموده و در آنجا و در رجال شیخ نجاشی است که حضرت عبدالعظیم از سلطان زمان خویش ترسید و گریخت و در شهرها گردش می کرد به عنوان آن که قاصد و پیک است تا به ری آمد و مخفی شد در ساربانان. و به روایت نجاشی در سردابی در خانه مردی از شیعیان در سگّه الموالی و در آنجا عبادت خدا می کرد و روزها روزه می داشت و شب ها به نماز می ایستاد و پنهان بیرون می آمد و زیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر اوست و راه در میان است و می گفت این قبر مردی از فرزندان حضرت امام موسی علیه السلام است و پیوسته در آنجا می بود و یک و دو از شیعه خبر می شدند از احوال او تا آن که اکثر مردم ری او را شناختند، پس شخصی از شیعه حضرت رسالت پناه را در خواب دید که فرمود مردی از فرزندان مرا از سگّه الموالی برخوانند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشاره فرمود به همان مکان که در آنجا مدفون شد، پس آن شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب باغ بخرد، صاحب باغ گفت که از برای چه می خری این درخت و جای آن را؟ آن شخص خواب خود را نقل کرد. صاحب باغ گفت من نیز چنین خواب دیده ام و موضع این درخت را با جمیع باغ

وقف کرده ام بر آن سید و سایر شیعیان که در آنجا مرده های خود را دفن کنند. پس عبدالعظیم بیمار شد و به رحمت ایزدی واصل گشت چون او را برهنه کردند که غسل بدهند در جیش رقعہ ای یافتند که در آنجا نسب شریف خود را نوشته بود که: منم ابوالقاسم عبدالعظیم پسر عبدالله پسر علی پسر حسن پسر زید پسر امام حسن پسر علی بن ابی طالب علیهم السلام. و نیز صاحب بن عبّاد در وصف علم عبدالعظیم گفته که روایت کرده ابوتراب رویانی که گفت: شنیدم از ابوحمّاد رازی که می گفت: وارد شدم بر حضرت امام علی نقی علیه السلام در سرّ من رأی، پس سؤال کردم از آن حضرت جمله از مسائل حلال و حرام خود، و جواب فرمود مسائل مرا پس زمانی که وداع کردم با آن حضرت برای بیرون آمدن از آنجا حضرت با من فرمود: ای حمّاد، هرگاه مشکل شد بر تو چیزی از امور دینت در ناحیه خود یعنی در بلد ری، پس سؤال کن آن را از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی و سلام مرا به او برسان.

و محقق داماد در کتاب رواشح گفته که احادیث بسیار در فضیلت زیارت عبدالعظیم روایت شده و وارد شده، که هر که زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب شود.

و شیخ شهید ثانی (ره) در حواشی خلاصه همین روایت را از بعضی نسابین نقل فرموده.

و ابن بابویه و ابن قولویه به سند معتبر روایت کرده اند که مردی از اهل ری به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفت. حضرت از او پرسید که کجا بودی؟ عرض کرد که به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم. فرمود که اگر زیارت می کردی قبر عبدالعظیم را که نزد شما است هر آینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد.

فقیر گوید که علماء از برای آن بزرگوار زیارتی نقل نکرده اند مگر آن که

فخرالمحققين آقا جمال الدين در مزار خود فرموده كه زيارت آن حضرت به اين نحو مناسب است:

السَّلَامُ عَلَى اِدمَ صِفْوَةَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَى نُوحِ نَبِيِّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَى اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَى مُوسَى كَلِيمِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَى عِيسَى رُوحِ
اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ خَلْقِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَفِيَّ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللّٰهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اميرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ ابيطالِبٍ وَصِيَّ رَسُولِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا يَا سِبْطِي الرَّحْمَةَ
وَ سَيِّدِي شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَقُوَّةَ عَيْنِ التَّائِبِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ باقرَ الْعِلْمِ بَعْدَ
النَّبِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِّ الْاَمِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ الطَّاهِرِ الطُّهْرَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى
الرِّضَا الْمُتْرَضِي السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ التَّقِيِّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّقِيِّ النَّاصِحِ الْاَمِينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ
السَّلَامُ عَلَى الْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى نُورِكَ وَسِرِّ رَاجِكَ وَوَلِيِّ وَلِيِّكَ وَوَصِيِّ وَصِيِّكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ
الرِّكْبِيُّ وَ الطَّاهِرُ الصَّفِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ السَّادَةِ الْأَطْهَارِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ وَعَلَى ذُرِّيَّةِ رَسُولِ
اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ الْمُطِيعِ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلِرَسُولِهِ وَلِاميرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابا الْقَاسِمِ ابْنَ السَّبْطِ
الْمُنْتَجَبِ الْمُجْتَبَى السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ بَزِيَارَتِهِ ثَوَابُ زِيَارَةِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ يُرْتَجَى السَّلَامُ عَلَيْكَ عَرَفَ اللّٰهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ فِي الْجَنَّةِ وَحَشَرْنَا فِي
زُمرَّتِكُمْ وَأوردنا حَوْضَ نَبِيِّكُمْ وَسَقَانَا بِكَأْسِ جَدِّكُمْ مِنْ يَدِ عَلِيٍّ بْنِ ابيطالِبٍ صَ لَمَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اسئَلُ اللّٰهُ أَنْ يَرِينَا فِيكُمْ السُّرُورَ وَالْفَرَجَ وَ
أَنْ يَجْمَعَنَا وَإِيَّاكُمْ فِي زُمرَّةِ جَدِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْ لَا يَسْلُبْنَا مَعْرِفَتَكُمْ إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ اتَّقَرَّبَ إِلَى اللّٰهِ بِحُبِّكُمْ وَ الْبِرَّةِ مِنْ

أَعْدَائِكُمْ وَالتَّسْلِيمِ إِلَى اللَّهِ رَاضِيًا بِهِ غَيْرِ مُنْكَرٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَعَلَى يَقِينٍ مَا آتَى بِهِ مُحَمَّدٌ نَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَكَ يَا سَيِّدِي اللَّهُمَّ وَرِضَاكَ وَالدَّارَ
الْآخِرَةَ يَا سَيِّدِي وَابْنَ سَيِّدِي إِشْفَعْ لِي فِي الْجَنَّةِ فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنَا مِنَ الشَّأْنِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ فَلَا تَسْلُبْ مِنِّي مَا
أَنَا فِيهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا وَتَقَبَّلْهُ بِكَرَمِكَ وَعِزَّتِكَ وَبِرَحْمَتِكَ وَعَافِيَتِكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
أَجْمَعِينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا يَا أَزْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سلام بر آدم برگزیده خدا، سلام بر نوح پیغمبر خدا، سلام بر ابراهیم خلیل خدا، سلام بر موسی سخن گوی با خدا، سلام بر عیسی روح
خدا، سلام بر تو ای فرستاده خدا، سلام بر تو ای بهترین خلق خدا، سلام بر تو ای برگزیده خدا، سلام بر تو ای محمد بن عبدالله صلی الله
علیه و آله خاتم پیغمبران، سلام بر تو ای امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام وصی و جانشین رسول خدا، سلام بر تو ای فاطمه
زهراء علیها السلام سیده زنان اهل عالم، سلام بر شما (حضرت حسن و حسین علیهما السلام) دو سبط پیغمبر رحمت و دو آقای جوانان
اهل بهشت، سلام بر تو ای علی بن الحسین علیه السلام سید عبادت کنندگان و روشنی چشم بینندگان، سلام بر تو ای محمد بن علی علیه
السلام باقر (شکافنده) علم بعد از پیغمبر، سلام بر تو ای جعفر بن محمد الصادق علیه السلام ای نیکوکار باامانت، سلام بر تو ای موسی
بن جعفر علیه السلام ای پاک و پاکیزه، سلام بر تو ای علی بن موسی الرضا علیه السلام ای پسندیده، سلام بر تو ای محمد بن علی علیه
السلام التقی، سلام بر تو ای علی بن محمد النقی علیه السلام ای خیرخواه و امین خدا، سلام بر تو ای حسن بن علی علیه السلام (ای امام
عسکری)، سلام بر وصی بعد از آن حضرت. خدایا درود فرست بر نور و چراغ فروزان خود و ولی و ولی خود و وصی و وصی خود و حجت
تو بر خلق تو، سلام بر تو ای آقای صاحب نفس پاکیزه و پاک و باصفا، سلام بر تو ای فرزند بزرگان پاک، سلام بر تو ای فرزند برگزیدگان حق
و نیکویان، سلام بر رسول خدا و بر ذریه رسول خدا

و رحمت و برکات حق بر آنان باد، سلام بر بنده صالح مطیع خدای پروردگار عالمیان و رسول او و امیر مؤمنان، سلام بر تو ای ابالقاسم (حضرت عبدالعظیم علیه السلام) فرزند سبط برگزیده امام حسن مجتبی علیه السلام، سلام بر تو ای کسی که به زیارت او ثواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام امید می رود، سلام بر تو، خدا میان ما و میان شما در بهشت (خلد) شناسایی برقرار سازد و ما را در زمره شما محشور و بر حوض (کوثر) پیغمبر شما وارد سازد و به کاسه جدّ شما از دست علی بن ابی طالب علیه السلام سیراب فرماید. دروهای خدا بر شما. از خدا درخواست می کنم که درباره شما سرور و فرج را به ما بنمایاند و ما و شما را در زمره جدّ شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله جمع نماید و معرفت شما را از ما سلب نکند زیرا او باسلطنت و اقتدار است. به دوستی شما و بیزاری از دشمنان شما به سوی خدا تقرب می جویم و تسلیم امر خدا هستم و به آن راضی و خوشنودم بدون انکار و تکبر و بر یقین هستم به آنچه که آن را محمد صلی الله علیه و آله آورد و به این دیدار تو را مشتاقم ای سید و مولای من، خدایا رضایت و خوشنودی تو و سرای آخرت را می طلبم. ای سید من و فرزند سید من برایم در دخول بهشت شفاعت کن زیرا برای تو نزد خدا شأن و مقامی بزرگ است. خدایا از تو درخواست دارم که کار مرا به سعادت ختم کنی و آنچه را که من در آن هستم از من مگیری و هیچ قوه و نیرویی نیست مگر به خدای بلندمرتبه و بزرگ. خدایا دعای ما را مستجاب فرما و به کرم و عزّت و به رحمت و عافیت خود قبول فرما و درود فرستد خدا بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او جمیعا و تحیت فراوان فرستد. ای مهربان ترین مهربانان.

پس محقق مذکور فرموده که در بعضی اخبار مذکور است که امام زاده عبدالعظیم در اوقات توقّف در ری از منزل پنهان بیرون می آمد و قبری که در مقابل قبر اوست و راه در میان است، زیارت می کرد و می فرمود که این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیهما السلام است و الحال قبری در آنجا است که به امام زاده حمزه فرزند امام

موسی علیه السلام منسوب است و ظاهر آن است که همان قبری باشد که امام زاده عبدالعظیم زیارت آن می نمود، انشاء الله او را نیز زیارت باید نمود و همین زیارت را می توان خواند و فقره **السَّلَامُ عَلَیْكَ** یا **أَبَا الْقَاسِمِ** و فقره بعد از آن را نباید خواند. انتهى.

مخفی نماند که در صحن امام زاده حمزه، قبر شیخ جلیل سعید قدوة المفسرین جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی خزاعی (ره) صاحب تفسیر معروف است، باید آن جناب را زیارت نمود و همچنین از زیارت شیخ صدوق رئیس المحدثین معروف به ابن بابویه که در نزدیکی بلد شاهزاده عبدالعظیم است، غفلت نباید نمود. (1)

66- قهرمانان اسلام، علی اکبر تشید

153 - قهرمانان اسلام، علی اکبر تشید (معاصر)

104 - حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی

حضرت عبدالعظیم مکنی به ابوالقاسم حسنی که نسبش بدین شرح است: عبدالعظیم بن عبدالله بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از بزرگان محدثین و اجله علماء شیعه امامیه به شمار می رود و برای ترویج آثار شیعه اهل بیت طهارت زحمات طاقت فرسایی کشیده و به يك روایت با طرز جانفروسانی هم شهید شده است که بنده از بیان آن شرم دارم.

حضرت عبدالعظیم و محمد بن جعفر که معاصر چند امام بوده اند در هدایت فرقه امامیه به امامت حضرت امام محمد تقی علیه السلام کوشش فراوان به کار برده اند چه در میان ائمه اسلام تا آن زمان سابقه نداشت که جوانی نه ساله امام عصر معرفی شده باشد، و بدین جهت مردم در بدو امر به امامت آن حضرت تسلیم نبودند و شاید رجال بزرگ بنی فاطمه نیز قدری مردد بودند ولی چون آنان بیشتر از مردم عادی به علایم امامت آشنا بودند (اهل البیت ادری بما فی البیت) زودتر سر به خط فرمان لازم الاذعان

ص: 176

1- مفاتیح الجنان، ص 965 - 970.

امامت و پیشوایی آن قدوه انام گذارده اند و با وسائل تبلیغی فوق العاده عامه مردم را به حقیقت آشنا نمودند.

چنان که محمد بن جعفر و برادرش علی بن جعفر در تشریف فرمایی حضرت جواد علیه السلام به مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کفشداری آن حضرت بر یکدیگر سبقت می جستند و مردم در زمانی که هنوز امر روشن نشده بود بر آنان اعتراض می کردند که شما مشایخ بزرگ بنی هاشم چگونه خود را در مقابل این طفل خردسال کوچک می نمایید؟ جواب می دادند که اعتراض شما بر خداوند قادر متعال است که این طفل را امام لازم الاطاعه قرار داده و ما و همه امت اسلام را مکلف به متابعت او نموده است و این اعمال به تدریج مردم را به سرچشمه هدایت سوق داد و حق در مرکز خود قرار گرفت.

حضرت عبدالعظیم معاصر با چهار امام بوده که نقل روایاتش از حضرت امام رضا علیه السلام به طور مستقیم و بلافاصله به نظر نگارنده نرسیده و اخبار زیاد و مفصلی از امامین هم‌امین امام محمد تقی و امام علی النقی علیهما السلام روایت نموده که تماماً مورد استناد و قبول علمای امامیه است و مخصوصاً متابعتش از ائمه اسلام فوق العاده مستحسن و موجب تجلیل و تعظیم او شده است.

سابقه امر چنین بوده که سادات حسنی به عنوان این که اولاد بزرگترین فرزند حضرت امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه طاهره علیها السلام هستند کاملاً متابعت از ائمه اسلام که فرزندان پسری حضرت امام حسین و دختری حضرت امام حسن علیهما السلام بودند در حکم تقیه نمی نمودند و همیشه داعیه خلافت و خروج بر خلفاء غاصب را داشتند و مدعی بودند که امام کسی است که با شمشیر برای قلع و قمع ظلم قیام نماید و او هم زید بن علی بن الحسین علیهم السلام بوده و بعد از یحیی فرزند خود، محمد نفس زکیه و ابراهیم پسران عبدالله المحض بن حسن المثنی بن حسن بن علی بن

ابی طالب علیهم السلام را به جانشینی خود تعیین نموده است و در اثر این عقیده خود را صاحبان امر دانسته و هر يك از هر گوشه و کنار کشورهای اسلامی طلوع و کر و فری کرده و بالأخره جان شیرین خود را از دست می دادند و به امر امام عصر که آنان را امر به صبر و تقیه می فرمودند توجهی نداشتند و در نتیجه رویه آنان موجب قتل و اسارت و حبس و زجر سایر سادات می شد، زیرا بنی عباس که کاملاً مسلط بر اوضاع و قوی شده بودند برای فرار از مخالفت احتمالی تمام فاطمیین را مورد غضب خود قرار می دادند و مختصر نتیجه ای از خروج و شهادت آنان که به نام امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده بودند حاصل نمی شد و هرچه به طور مخفی و علنی ائمه عصر به آنان می فرمودند که خود پیغمبر اسلام از تسلط این جباران خبر داده و اولاد خود را امر به صبر و شکیبایی فرموده و تصریح نموده که تا زمان ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله اهل بیت طهارت به خلافت ظاهری نخواهند رسید و رؤیای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بر صعود (1) و نزول بوزینه گان به منبر خود حکایت می کردند در آنان مؤثر واقع نمی شد.

اما حضرت عبدالعظیم با این که از شعبه حسنی بود از ائمه عصر خود کاملاً اطاعت می کرد و به تقیه متمسک بود و به همین جهت از زبان آنان مورد مدح و تجلیل زیاد واقع شده است تا حدی که توقف آن سید جلیل را در ری بر حسب مأموریت از طرف امام حسن عسکری علیه السلام می دانند و باز حضرت عبدالعظیم کسی است که دین خود را بر امام زمان خود عرضه داشته و مورد تأیید واقع شده است، چنان که نه نفر دیگر از بزرگان محدثین و روات به نقل کتاب جنت النعیم همین عمل را چه قبل و چه بعد پیروی کرده و مفتخر به گرفتن گواهی از امام زمان خود بر صحت معتقدات خود شده اند.

ص: 178

1- پیغمبر اسلام را روزی در منبر به قدر چند ثانیه خواب گرفت و در عالم رؤیا دید که 85 سال بوزینه گان بر منبر او صعود و نزول می نمایند و جبرئیل وحی آورد که تعبیر این خواب 85 سال حکومت بنی امیه است. تنقیح المقال، روضة الاحباب

اللهم اجعلنا منهم و من اتباعهم رحمهم الله تعالى.

به روایتی حضرت عبدالعظیم در شهر ری به هدایت و بیان حلال و حرام مردم اشتغال داشته و در محله سکه الشافعیه مرجعیت تام داشته است.

و به روایت دیگر آن بزرگوار مخفی زندگانی می کرده و در شب های تاریک از مخفی گاه خود که می گویند سردابی بوده خارج می شده و قبر امام زاده حمزه را زیارت می کرده است. در خبر مذکور نام امام زاده حمزه ذکر نشده و مقید به یکی از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است ولی در قضیه تشریف مرحوم سید مهدی قزوینی در شهر حله که معاصر و نزدیک به دوره علامه بحرالعلوم زندگانی می کرده در مذاکره و عرایض سید مهدی با امام عصر عجل الله تعالی فرجه، نام امام زاده ذکر شده و امام تردید نفرموده اند.

بدین ترتیب که قبر امام زاده حمزه بن قاسم که از اولاد حضرت ابوالفضل العباس است در نواحی حله واقع شده و سید مهدی برای تبلیغ مذهب شیعه امامیه به عشایر رفته و مردم صحرائشین به او گفته اند که قبر حمزه بن کاظم علیه السلام در این قریه است و از سید مهدی خواسته اند که امام زاده را زیارت نماید ولی سید می گوید که قبر امام زاده حمزه بن کاظم در شهر ری است و من از زیارت این قبر که نمی دانم متعلق به کی است خودداری دارم، و همان شب بعد از فراغ از تهجد که انتظار طلوع صبح صادق را داشته تا نماز صبح را بخواند سیدی که تصور شده از زارعین و ملاکین آنجاست وارد و بعد از سلام مؤاخذه می کند که چرا قبر امام زاده را زیارت نکردی.

سید مهدی می گوید برای این که به من گفتند این قبر مرقد امام زاده حمزه بن کاظم است و من می دانم که قبر امام زاده مزبور در شهر ری است.

سید ناشناس که غیر از امام عصر کس دیگری نبوده می فرماید: این قبر مرقد حمزه بن قاسم است که از محدثین بنام و فرزند چهارم حضرت ابوالفضل بن امیرالمؤمنین علیه السلام است که شما در همین سفر کتب او را همراه دارید.

سید مهدی متوجه نشده که به چه دلیل این سید ملاک و زارع از محفظه کتب

او خبر می دهد و متوجه آسمان می شود که وقت را تشخیص دهد که سید مزبور از نظر او غائب می شود، و سید مهدی بعد از نماز فکر می کند که این سید عوام است و باید تحقیق بیشتری در موضوع نماید و از طرفی فکر می کند که چگونه از غیب خبر داده است.

در همین اوان جمعی از عشایر به دیدن او می آیند که همان سید هم همراه آنان بوده است، مرحوم سید مهدی از او سؤال می کند که اطلاعات نیمه شب شما از چه مأخذ است آیا کتابی دارد و یا از کسی شنیده است؟

سید تعجب کرده و می گوید سیدنا من الساعة از باغ خود که در خارج قریه است فقط برای زیارت شما آمده ام و از جریان شب اطلاعی ندارم. برای سید مهدی قطع حاصل می شود که امام عصر او را به حقایق شناسایی امام زاده ها هدایت فرموده است و فوراً با تمام مردم عشایر برای زیارت قبر فرزند گرامی حضرت ابوالفضل عزیمت می نماید.

از این جریان می توان استفاده کرد که امام عصر وجود قبر امام زاده حمزه را در شهر ری با سکوت تصدیق کرده است.

حضرت عبدالعظیم حسنی طبق حکایت صاحب کتاب جنة النعیم، اولین شخصی است که دین خود را بر امام زمان خود حضرت امام علی النقی علیه السلام عرض کرده و مورد تأیید و ابرام واقع شده است.

باید توجه نمود که در عمل آن سید جلیل دستور کافی و شافی به مسلمانان داده که از ابراز و اظهار دین خود حیا نکرده و به ائمه اسلامی و فقهاء مذهب امامیه رجوع و به طور صریح معتقدات خود را معروض دارند تا مورد امضاء و یا اصلاح واقع گردد چه اگر فرض شود که حضرت عبدالعظیم در دوره امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام دوره شباب خود را می گذرانیده و در دوره حضرت امام علی النقی علیه السلام با معاشرت قبلی هفده ساله با حضرت امام محمد تقی علیه السلام خود مرد کامل و محدث متبحر و طرف حل و عقد اشکالات و مراجعات شیعیان آل محمد علیهم السلام بوده است، با

این حال مانند يك نفر متعلم مبتدی به امام زمان خود حضرت امام علی النقی علیه السلام رجوع و عرض می کند که ای مقتدای اسلام، دین من آن است که خدا را یگانه و مستحق منحصر پرستش دانسته و احدی را در معبودیت شریک خدا نمی داند و رسول خداوند محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله می باشد و گواهی دارم که مأموریت و سفارت الهی خود را به حد کامل انجام داده و آنچه از کتب و اخبار و سنت به مسلمانان آموخته حق و حقیقت دین اسلام است و بعد از خودش برای نگهبانی دین خدا امام و خلیفه برگزیده او حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که او نیز فرزند ارشد خود امام حسن علیه السلام و او حضرت امام حسین علیه السلام و سپس اولاد آن حضرت نسل بعد نسل امام مفترض الطاعة و امروز پیشوای لازم الاتباع مسلمانان تو خواهی بود، و نیز مُقَرَّم که معاد و سؤال ملکین در قبر و نشور و حساب معاصی و حسنات بر حق بوده و قطعاً واقع خواهد شد.

بر مفکرین از مسلمین پوشیده نیست که این گونه مطالب بدوی است که هر مسلمان قطعاً آنها را می داند و از طرف مرد عالم و محدث هاشمی عظیم الشانی مانند حضرت عبدالعظیم به نام عرض دین بر امام عصر شاید تعجب آور باشد ولی تعجبی ندارد زیرا عرض و استماع آن دستور به عموم مسلمین است نه این که واقعا آن حضرت در قسمت دین خود تردید داشته و می خواسته به وسیله امام زمان خود اصلاح نماید و این عرض و استماع عیناً مثل امر به معروف حضرات حسنین علیهما السلام است که بر مردی مهمان شده و دیدند که میزبان آنان در اعمال وضوی اطلاع و آن را ناقص انجام می دهد.

بدون این که به روی او بیاورند خطاب به او می گویند ما هر يك مدعی هستیم که بهتر از دیگری وضو می سازیم و می خواهیم شما در بین ما قضاوت کنید، و هر يك با کمال دقت وضوی خود را در منظر آن پیرمرد جاهل انجام می دهند.

میزبان متوجه شده و عرض می کند که خدا می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد، مرا ارشاد کردید و الا در وضوی شما فرقی مشاهده نمی شود.

نسب حضرت عبدالعظیم به این طریق است: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن حسن الامیر بن زید بن حسن السبط بن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیهما السلام .

مرحوم اعتضادالسلطنه قاجار در وجیزه خود قید کرده که زید پسر حضرت امام حسن علیه السلام به واسطه فرزند چهارم خود عبدالعظیم در تاریخ بزرگ شد چنان که عدنان پدر هیجدهم حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به واسطه آن حضرت در تواریخ فرق مختلفه موقعیت و مقامی یافت که نظیر نداشت و حال آن که قبل از تولد آن حضرت مردی عادی از قریش بود.

و نیز علی شدید که پیشانی او از کثرت سجده پینه بسته و به همین جهت ذوالثفناش می گفتند و معروفیت به شدید به واسطه شدت تمسک او به دین بوده است و هم چنین معروفیت حسن الامیر هم به سبب قبول عاملیت منصور دوانقی در مدینه بوده است که بعد از قتل سادات حسنی در واقعه باخمی در زندان منصور و یا با حال انزواء دار فانی را وداع گفته است و عبدالله پدرش نیز معروف به قافه بوده زیرا از مادری کنیز بعد از فوت علی پدرش به دنیا آمده و بعضی از معاندین سخنان نامتناسب درباره او می گفتند بدین جهت جدش حسن او را نزد قیافه شناسان فرستاد و اقوال علماء قیافه شناس که در بین عرب متبع بود متفقاً بر شباهت تام عبدالله به علی مشهور گردید بدین جهت او را قافه نامیدند.

حضرت عبدالعظیم در سال 200 هجری در مدینه طیبه قدم به عرصه وجود گذارده و در بین اولاد و احفاد ائمه اسلام افضل و اعلم از تمام آنان که با او معاصر بودند معرفی گردید و شیخ بزرگوار صدوق و سایر دانشمندان و بزرگان شیعه امامیه مانند صاحب بن عباد و سید شریف صاحب عمدة الطالب و سید مرتضی و شیخ حر عاملی و میرداماد در کتب تألیفه خود او را توصیف و تجلیل کرده اند و دعبل خزاعی در قصیده میمیه خود که شهرت جهانی دارد خطاب به حضرت صدیقه طاهره علیها السلام

اشاره به سادات شهداء(1) در ایران هم کرده است که فرد کامل آن همین حضرت و حضرت معصومه در قم و امام زاده احمد در شیراز است، و عده دیگر از بزرگان که روش عرض دین بر امام را برای دستور به ما معمول داشته اند، خالد بن جریر بجلی و حسن بن زیاد و نصر بن حریش و اعین و عمران و زرارة پسران اعین و ابا جارود و اسماعیل بن جابر جعفی و صفوان بوده اند.

جهت مسافرت به ایران گویند خلفاء عباسی که دائما ائمه اسلامی را در زندان ها مقید و یا در پایتخت خود تحت نظر نگاه می داشتند و یا شهید می نمودند از معاشرین مشهور و باشخصیت آنان نیز خائف بوده و در موقع فرصت به حبس و تبعید و قتل آنان می کوشیدند و به همین جهت معتز عباسی ملعون در مقام تعقیب حضرت عبدالعظیم حسنی برآمد و آن حضرت خائفا یترقب در سال 250 هجری از بلاد عرب به ایران آمده و هویت خود را اظهار نمی فرمود تا در شهر ری نزول اجلال کرده و متوقف گردید. احتمال داده اند که قاصد زیارت قبر پسر عم خود حضرت امام رضا علیه السلام بوده که بعید به نظر نمی رسد و یا وکیل حضرت امام علی النقی بوده و برای تبلیغ مذهب شیعه و رسانیدن پیام آن حضرت به شیعیان و وکلاء و نواب آن حضرت بدین مرز و بوم قدم گذارده که به عقیده نگارنده مانعی ندارد که مجموع این امور مورد نظر آن حضرت بوده باشد.

نسبت به احادیث و اخبار منقوله از آن حضرت چون از حوصله این ذریعه که فهرست وار نوشته شده خارج است و نگارنده نیز صلاحیت تشخیص صحیح از سقیم اخبار را ندارد عذر خواسته و اساسا وارد نمی شوم.

ولی نسبت به رحلت و یا شهادت آن حضرت در سال 252 هجری حکایت شده

ص: 183

1- . بعد از ولایت عهد حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام سادات نقاط مختلفه عربستان و یمن و عراق به ایران مهاجرت کردند و غالبا به وسیله مأمورین دولت عباسی کشته شدند تا مجددا نزدیک شدن حضرت جواد علیه السلام به دربار عباسی این فشار و شکنجه را رفع کرد. مؤلف

که به موت خدایی رحلت نموده است و قول دیگر که از طرف صاحب مجمع البحرین و طریحی نجفی و شیخ محمد کوفی و بعضی دیگر نقل و جگر شیعه آل علی را تا روز قیامت می سوزاند آن است که فرقه حنفی و شافعی ری همدست شده و با کثرت عده خود بر شیعه شهر ری حمله نمود و عده ای را مقتول و مجروح نموده و من جمله آن حضرت را زنده زنده دفن نمودند و محمد رازی که زندگانی آن حضرت را با استفاده از حضرت آیت الله مرعشی نوشته تقریباً این قول را ضعیف دانسته است و طریق سوم آن است که آن حضرت را با زهر شهید کرده اند که با نقل کتاب اخیر، غیر از ابن معیه دیگری این قول را نقل ننموده است. ولی او با رویه دائمی مخالفین اهل بیت مانند خلفاء غاصبه عباسی این قول را نزدیکتر به واقع تشخیص داده و گفته است که دور نیست که امراء عباسی به تبعیت از خلفاء مرتکب این امر فجیع شده باشند.

به هر حال به طور قطع نمی توان آن حضرت را شهید دانست و قطعاً فوت در غربت و حال تقیه کمتر از شهادت نیست. و در این باب احادیثی رسیده که فضل چنین مرگی را می رساند که از سیاق بحث ما خارج است، و آنچه معروف است يك روز جمعی از دوستان برای زیارت آن حضرت رفتند و مشاهده کردند که مقابل قبله خوابیده و از دنیا رفته و ورقه ای به خط شریف خودش در لباس او یافتند که نام و نسب خود را معرفی فرموده بود: انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام . و شاید تا آن روز مردم ری عموماً او را نشناخته بوده و فقط خواص شیعه با آن حضرت سر و سرّی داشتند، و در همین روز یکی از شیعیان در خواب دیده بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او فرموده که یکی از فرزندان او را فردا در باغ عبدالجبار رازی در پای درخت سیب دفن می کنند، او فوراً نزد صاحب باغ رفته و طالب خرید آن محل گردید. صاحب باغ جواب داد که من

خودم این خواب را که تو دیده ای دیده ام و باغ را بر آن حضرت و موالیان اهل بیت وقف کردم.

عقیده نگارنده - به طوری که در تواریخ مشاهده می شود با کمتر از فسق و فجوری که در این سرزمین شیوع دارد مکرر در مکرر عذاب نازل شده و حتی در قرون اخیر زلزله و صواعق و طوفان بعضی نقاط را زیر و زبر کرده است و در طهران امروزی که معاصی ما حد نصاب و فوق آن را درهم شکسته تا به حال این بلده در امان باقی مانده است، لذا به طور قطع نگارنده عقیده دارد که طهران امروزی در پناه این سید جلیل و امام زاده واجب التعظیم از مصاعب مترتبه بر اعمال مردم مصون و محفوظ مانده و الی الابد خواهند ماند. و اللّٰه اعلم بحقایق الامور. (1)

67- یادداشتهای قزوینی، محمد قزوینی

اشاره

154 - یادداشتهای قزوینی، محمد قزوینی (معاصر)

عبدالعظیم [شاهزاده]:

مقبره او در عهد سلطنت حسام الدوله شاه اردشیر بن علاءالدوله حسن بن رستم ابن علاءالدوله علی بن حسام الدوله شهریار اولین ملوک این طبقه از ملوک طبقه دوم آل باوند مازندران (سنه 567-601 یا 602) مزار بوده است و پادشاه مزبور هر ساله دوپست دینار برای مزار او به ری می فرستاد (ترجمه ابن اسفندیار 70).

روایات از او، اصول کافی Ar. 717: 21a, 28a, 30a, 31a, 31b, 56b, 57b, 60a, 64b, 65a, 96b، (بلاواسطه از امام محمدتقی نقل می کند). معاصر امام محمدتقی بوده است و از او بلاواسطه روایت می کند و نسبت او این طور است: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب (کمال الدین 2). (Ar, 1231, 105b)

ص: 185

-
- 1- قهرمانان اسلام، اول، تهران، مجله تاریخ اسلام، 1342ش، ج 2، ص 134 - 142.
 - 2- یادداشتهای قزوینی، به کوشش ایرج افشار، سوم، تهران، انتشارات علمی، 1363ش، ج 6، ص 26.

مزار او در جنب ری قدیمی است و در حدود 550 به نحو قدر متیقن موجود بوده است، چه شیخ عبدالجلیل رازی که در سنه مذکور در حیات بوده است (رجوع به وریقه عبدالجلیل) در کتاب نقض (یعنی بعضی مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض) به نقل صاحب مجالس المؤمنین ازو در عنوان ری گوید (ص 23a): «و از مشاهد متبرکه ری مشهد سید عبدالعظیم حسنی و مشهد سید ابوعبدالله ایضاً و مشهد سید حمزه موسوی است که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال عفت ایشان ظاهر است» (1).

جنة النعیم فی احوال عبدالعظیم

جنة النعیم فی احوال عبدالعظیم (2)

معروف به کتاب روح و ریحان زیرا که کتاب به بیست و چهار «روح و ریحان» (به جای باب یا فصل) مرتب است. تألیف مرحوم حاجی ملاباقر واعظ بن ملا محمد اسمعیل بن عبدالعظیم بن محمدباقر المازندرانی الکجوری اصلاً و الطهرانی مولداً و مسکناً (ص 2). تولد مؤلف در 9 صفر سنه هزار و دو بیست و پنجاه و پنج بوده است در طهران ص 520، و وفات او در بیست و یکم ربیع الاول سنه هزار و سیصد و سیزده هجری قمری در مشهد مقدس، (3) و تاریخ اتمام تألیف کتاب سنه 1295 است

ص: 186

1- یادداشتهای قزوینی، ج 4، ص 163.

2- ص 10، ولی در ص 3 مسطور است که «سمیتها بجنه النعیم والعیش السلیم فی احوال مولینا عبدالعظیم؛ و مراد از عبدالعظیم شاهزاده عبدالعظیم حسنی از اعقاب حضرت امام حسن و یکی از امامزادگان بسیار معروف حوالی طهران است و مزار او بر یک فرسخی جنوب آن شهر واقع و روزهای جمعه و در اعیاد متبرکه جمعیت فوق العاده زیادی از طهران بدانجا جمع می شود.

3- رجوع کنید به تاریخ بیداری ایرانیان از مرحوم ناظم الاسلام کرمانی، ج 1، ص 156 - 248 که ترجمه حال آن مرحوم در ضمن ترجمه احوال برادرش حاج شیخ محمد واعظ ملقب به سلطان المحققین که هنوز 1349 در حیات است به قلم شیخ محمدعلی پسر این اخیر مبسوطاً و مفصلاً مرقوم است و ترجمه حال مرحوم حاج ملاباقر صاحب ترجمه در ص 161-162 از جلد اول از آن کتاب واقع است، و نیز رجوع به دفتر و فیات معاصرین، ج 1، باب باء.

باقر واعظ (حاجی ملا)

[صاحب کتاب روح و ریحان] مطابق تحقیق از آقای حاجی شیخ محمد سلطان المحققین اخوی آن مرحوم طلوع فجر روز جمعه بیست [و] یکم ربیع المولد و هزار و سیصد و سیزده هجری، (نقل از خط آقای حاجی نصرالله اخوی در جواب سؤال من وارده در 14 رجب 1349) در مشهد مقدس (رجوع به تاریخ بیداری ایرانیان ص 161 - 162 از جزو 28). (3)

68- تاریخچه وقف در اسلام، دکتر علی اکبر شهابی

اشاره

155 - تاریخچه وقف در اسلام، دکتر علی اکبر شهابی (معاصر)

3 - آستانه شاه عبدالعظیم علیه السلام (4)

بنابر نوشته یعقوبی در کتاب «البلدان 2» شهر ری در سال 23 هجری در زمان خلافت عمر بن الخطاب به دست قرظة بن کعب انصاری به تصرف مسلمین درآمد و شورش بزرگ آن شهر در سال 25 هجری به دست سعد وقاص فرو نشست. در ادوار تاریخ اسلام شهر ری که در گذشته از شهرهای بزرگ عالم به شمار می رفت، آبادانی خود را دوباره از سر گرفت و تدریجا بر اعتبار و عمران آن افزوده گشت.

ص: 187

1- ولی در ص 98 از سنه 1296 به لفظ «درین اوقات» تعبیر نموده است، و در هر صورت تألیف کتاب گویا تا سنه 1298 [که] بعضی اصلاحات در آن به عمل می آمده [به طول انجامیده] است، کما یظهر من ص 548.

2- . یادداشتهای قزوینی، ج 8، ص 44.

3- یادداشتهای قزوینی، ج 8، ص 157.

4- این فصل به قلم آقای دکتر محمدعلی هدایتی متولی کنونی آستانه حضرت عبدالعظیم نگارش یافته است.

المقدسی می نویسد که عمر بن سعد به طمع حکومت ری در زمان یزید اموی به کربلا به مقابله با امام سوم حضرت امام حسین علیه السلام رفت و این دو بیت را از او می داند:

أتركُ مُلكَ الرِّیِّ و الرِّیِّ رَغْبَةً *** أم ارجعُ مذموما بقتلِ حُسَینِ

وفیقتله النار لیس دونها *** حجابٌ و ملكُ الرِّیِّ قُرَّةُ عَینِ

اسماعیل بن احمد سامانی در 17 رجب سال 289 هجری ری را بگرفت و خلیفه عباسی آن زمان المکتفی به ناچار حکومت اسماعیل را در آن سامان شناخته و برای او عهد و لواء فرستاد. (1) از این تاریخ به بعد ری دوباره به دست سلاطین مستقل ایران درآمد و پادشاهان آل زیار و آل بویه و بعد از آن سلجوقیان مدت ها بر آن سرزمین حکومت کردند.

بنابر آنچه از نوشتجات تذکره نویسان اسلامی برمی آید حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در حدود سنه 250 هجری برحسب امر مبارک امام علی النقی الهادی علیه السلام برای ترویج و تبلیغ احکام دین مبین اسلام و پیشوایی جماعت شیعیان از عراق مأمور ری گردید. صاحب کتاب «منتقلة الطالبین» می نویسد: «ذکر من ورد الری من اولاد علی بن الحسن بن زید بن الحسن بالری، ابوالقاسم عبداللّه بن علی بن الحسن بن زید من ناقله طبرستان...».

از جمله پانزده نفر اولاد حضرت امام حسن مجتبی، زید بن الحسن است که اسن از همه بوده و در حدود نود سال عمر کرده و معروف به شریف بنی هاشم بود و بنابر مشهور سنی نفیسه که از بانوان مشهوره و اعظام هاشمیات بوده و بقعه و بارگاه او در مصر مزار عامه و خاصه است، دختر زید بن الحسن بوده است.

پسر زید، حسن الامیر جد دوم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است که در حدود سنه 168 در حوالی مدینه وفات کرده و هشتاد و پنج سال عمر کرده است و زمان خلافت

ص: 188

منصور و مهدی و هادی عباسی را درك نموده است.

حسن الامیر اولاد متعدد داشته که از آن جمله است علی معروف به شدید که ظاهراً در زمان حیات پدر فوت کرده و دو پسر برای او ذکر کرده اند: یکی عبدالعظیم که بلاعقب بوده و عموی حضرت عبدالعظیم مدفون در ری به شمار می رود و دیگری عبدالله قافه.

عبدالله بن علی شدید پدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام می باشد. وقتی پدرش فوت شد او هنوز متولد نشده بود و بعد از تولد تحت کفالت جدش حسن الامیر به عرصه رسید.

عبدالعظیم بن عبدالله قافه مکنی به «ابوالقاسم» است و درك خدمت سه امام یعنی امام محمد تقی (الجواد) و امام علی النقی (الهادی) و امام حسن العسکری را فرموده.

حضرت عبدالعظیم گذشته از قرابتی که با حضرت جواد و حضرت هادی داشت، دائماً اوقات خود را صرف خدمت آنان و استفاده علم و معرفت از محضر آن دو بزرگوار می کرد، در مسافرت هایی که به بغداد و سامره می نمودند ملتزم خدمت و محرم اسرار ایشان بوده تا آنجا که در زمان خلافت المعتر بالله عباسی بنا بر امر حضرت علی النقی الهادی خانواده خود را در مدینه گذارده و به شهر ری مهاجرت فرمود تا در آنجا به تعلیم مسائل دین و ارشاد و تبلیغ مسلمین اشتغال ورزد.

مؤلف کتاب «جنة النعیم» می نویسد با تجسس در تواریخ، تاریخ فوت آن حضرت را به دست نیاوردم ولی چون از اخبار به دست می آید که در زمان المعتر بالله عباسی مهاجرت فرموده و شهادت حضرت امام علی النقی (الهادی) 254 و فوت المعتر بالله در سال 255 و توقف آن بزرگوار در ری زیاد طولانی نبوده، لذا می توان نتیجه گرفت که وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام در حدود سنه 254 و 255 هجری واقع شده است.

مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی رادستانی قمی وزیر سلطان برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی بوده و اولین کسی است که به امر سلطان بقعه ای بر فراز قبر حضرت عبدالعظیم حسنی در ری بنا کرده است.

قاضی نورالله شوشتری در حالات مجدالملک می نویسد (1): «و از آثار مجدالملک قبه حسن بن علی علیه السلام است در بقیع که علی زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و عباس بن عبدالمطلب علیهم السلام در آنجا آسوده اند و چهار طاق عثمان بن مظعون که اهل سنت چنان می پندارند که مقام عثمان بن عفان است او بنا کرده و مشهد امام موسی کاظم و امام محمد تقی در مقابر قریش در بغداد هم او فرموده است و مشهد سید عبدالعظیم حسنی در شهر ری و غیر آن از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم السلام از آثار اوست.»

به نظر صاحب «جنة النعیم» بنیان گنبد حضرت عبدالعظیم از مجدالملک رادستانی است ولی بنیان رواق و ایوان را شاه طهماسب فرزند شماه اسماعیل صفوی در سال 944 هجری گذارده است و ضریح نقره از فتحعلیشاه قاجار و آئینه کاری و نقاشی ایوان جنوبی از آثار حسنه و ابنیه خیریه میرزا آقاخان نوری صدر اعظم ایران ملقب به (اعتماد الدوله) می باشد.

آثار مهمه تاریخی

از تاریخ ساختمان بقعه و بنیان گنبد به بعد تدریجا به همت اشخاص خیر مسلمان آثار دیگری در آستانه بنا شده و مهمترین آنها که تاکنون بجا مانده، آثار ذیل است که تاریخچه آستانه را روشن می سازد:

ص: 190

این صندوق یکی از باارزش ترین و نفیس ترین آثار تاریخی و صنعتی ایران است. چوب آن از عود و فوفل و گردو است و کتیبه هایی به خط نسخ و ثلث به طور برجسته در آن بکار رفته که همگی مربوط به سال ساختمان آن یعنی 725 هجری است.

بر روی حاشیه چهار طرف سطح فوقانی زیارت نامه ای به خط ثلث به این شرح مرقوم گردیده است: «السلام عليك يا نبي الله، السلام عليك يا ولي الله، السلام عليك يا خليفة رسول الله، السلام عليك يا فلذة كبد رسول الله، السلام عليك يا حجة الله على خير خلقه، السلام عليك يا امام المتقين، السلام عليك يا امام المسلمين، السلام عليك ايها الغائب الحاضر، السلام عليك ايها الشاب المعمر - ادركني و خذ بيد ولاي».

بر حاشیه باریک تری آیات 26 و 27 و 28 «سوره آل عمران» از قرآن کریم از «قل اللهم مالك الملك... تا و الى الله المصير» به خط ثلث برجسته و در قسمت آخر آن هم دو آیه دیگر نوشته شده است.

بر بدنه های چهار طرف صندوق روی حاشیه دو کتیبه به خط عالی نسخ که مخصوص زمان مغول است نوشته شده و بر یکی از آنها این عبارت خوانده می شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم - امر به ترتیب هذا التربة الشريفة و الروضة المنيفة و المشهد المقدس و المرقد المنور لسيد الاعظم الاجل المعظم جلال آل طه و يس جبل الله في الارضين سراج الملة و الدين عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن حسن بن زيد بن الحسن بن علي بن ابيطالب عليهم الصلوة و السلام باشارة المولى صاحب الاعظم و مفخر الحاج الحرميين دستور العهد خواجه نجم الحق و الدين محمد بن المولى صاحب الاعظم سلطان الوزراء كهف الحرميين دستور الخافقين خواجه عز الحق و الدنيا و الدين محمد بن منصور الفومدى اعزالله انصاره و طاب مثوى آباءه العظام و اجداده الكرام و رزقه ايانا شفاعة امير المؤمنين و اولاده المعصومين الطيبين.»

کتیبه دیگر تمام شامل آیه الکرسی یعنی آیات 255 و 256 و 257 «سوره البقره» می باشد و پس از کلمات «هم فیها خالدون» که آخر آیه شریفه است این عبارت مرقوم گردیده: تحریرافی شهر سنه خمس و عشرين و سبعمائه، عمل یحیی بن محمد اصفهانی و از این عبارات معلوم می شود که خواجه نجم الدین محمد که از وزراء عهد خود به شمار می رفته است در سال 725 هجری مقارن پادشاهی سلطان ابوسعید بهادر (716 - 736) پادشاه سلسله ایلخانیان مغول بانی صندوق مطهر بوده است.

این صندوق که فعلاً قدیمی ترین اثر آستانه حضرت است مدت ها تعمیر نیافته بود و به طوری که خود نویسنده مشاهده کرده بود قسمت های پایین آن به کلی پوسیده و خاک شده بود تا این که در سال 1329 هجری شمسی از طرف مرحوم احمد هدایتی تولیت وقت آستانه به دست استاد خاتم ساز معاصر حاج محمد صنیع خاتم که صندوق بعضی دیگر از بقاع متبرکه را نیز از خاتم ساخته و یا مرمت کرده است، مرمت یافت.

2 - ضریح:

ضریح قدیمی آستانه مقدسه به مرور ایام قفل های شبکه آن ساییده شده و بر اثر فشار دست زایرین به کلی لق گردیده بود تا این که در سال 1330 برحسب تصمیم و دستور تولیت آستانه آن هم به دست استاد هنرمند این زمان حاج صنیع خاتم تجدید و تعویض گردید. طبق کتیبه ای که بر بالای ضریح نوشته شده، بانی اولی آن فتحعلی شاه قاجار بوده و بعد از آن اولین مرتبه در عهد ناصرالدین شاه صورت تعمیر یافته است.

3 - درب عتیقه آهنی و کتیبه کوفی آن:

قدیمی ترین اثر موجود در آستانه دو قطعه کتیبه کوفی آهنی است که بر روی یکی جمله «امر العبد الضعیف المذنب المرجی الی» و بر روی دیگر جمله «رحمة الله

تعالی، عبدالصمد بن فخر آود» نوشته شده. این دو کتیبه متعلق به يك درب آهنی است که ظاهراً متعلق به قرن دهم هجری می باشد و تاریخ آن به شرح عبارت زیر که متعلق به سر در می باشد، 945 هجری معاصر سلطنت شاه طهماسب صفوی است:

«خلافة معموره ما تقی الضواء و الغمام و خلع زمان اقباله ببقاء الانام و اید میامن جلاله علی صفحات الايام فی شعبان 945 و سعی فی اتمامها القاضی مسعود الحسنی - کتبه نظام الدین ابراهیم عبدالعظیمی.»

و به طوری که در فرمان شاه طهماسب اول متعلق به سنه 961 هجری که موجود است، ملاحظه می شود نظام الدین ابراهیم از متولیان آستانه بوده، اینک عبارت فرمان:

«لاجرم در این زمان که مجدداً خاطر خیریت مآثر به ازدیاد ضبط و ربط آن سرکار تعلق گرفته بود در دارالقضاء معسکر ظفر اثر ثابت شد که تولیت شعری موقوفات قدیمی آن سرکار حسب الشرع الاقدس به سیادت پناهی امیر خلیل الله و امیر عنایت الله رسیده و اکثر رقبات مزبور به سعی و اهتمام اجداد کرام سادات آستانه منوره صورت تعمیر یافته و به عرض رسید سید خلیل الله و سید عنایت الله متوفی شده اند و نوبت تولیت شرعی به خلف صدق ایشان امیر نظام الدین علی شاه و امیر حسام الدین ابراهیم رسیده، بنابر ظهور رشد و صلاح مشارالیهما منصب عالی تولیت و رتق و فتق مهمات سرکار آستانه مذکور را به دستوری که به والد هر يك متعلق بود به سیادت پناهان مشارالیهما شفقت فرمودیم.»

4 - درب مسجد هلاکو:

در محل فعلی مقبره ناصرالدین شاه سابقاً مسجدی وجود داشت که آن را مسجد هلاکو می خوانده اند و دربی در آن به کار رفته بود که بعدها آن را برداشته و در گوشه جنوب شرقی «مسجد بالاسر» نصب نمودند و فعلاً این درب که منبت کاری بسیار زیبایی دارد در شمال ایوان شرقی جنب امام زاده حمزه علیه السلام منصوب است.

ص: 193

بر روی این درب منبت دو کتیبه به خط ثلث وجود دارد که ظاهراً در قدیم الایام بر روی درب دیگری نصب بوده.

بر روی یکی از درها این عبارت خوانده می شود: «بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين، سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدین.» و بر روی لنگه دیگر عبارت زیر: «تمت هذا الباب المشهد الامام المقدس سيد عبدالعظيم عليه السلام سنة ثمان و اربعين و ثمانمائة.» سال 848 مقارن است با سلطنت شاهرخ (807 - 850) پسر امیر تیمور.

5 - درب های عتیقه منبت عصر صفوی:

در خزانه آستانه دو جفت درب عتیقه منبت بسیار عالی وجود دارد که بر روی یکی از آنها کتیبه ای به خط ثلث به شرح زیر مرقوم یافته:

گر نه باب الجنة است این در چرا *** گشت تاریخش در جنت سرا

ز در درآ و شبستان ما منور کن *** دماغ مجلس روحانیان معطر کن

به طوری که از مصرع دوم بیت اول معلوم می گردد تاریخ آن 918 هجری یعنی به هنگام سلطنت شاه اسماعیل اول بوده است. بر روی در دیگر این اشعار نوشته شده:

بر در دولت سرای تو بزر بنوشته اند *** هذ جنات عدن فادخلوها خالدین

هیچ نگشاید ز درهای دگر ور زان تست *** ربنا افتح بیننا اذ انت خیر الفاتحین

این دو درب سابقاً در رواق منصوب بوده ولی بعد از تعمیرات به لحاظ نفاست و جلوگیری از فرسودگی بیشتر فعلاً در خزانه آستانه نگاه داری می شود.

6 - قرآن های خطی:

در آستانه قرآن های خطی بسیار نفیسی وجود دارد که یکی از آنها در موقع ترتیب گنجینه قرآن در موزه ایران باستان بدانجا ارسال و در فهرست راهنمای گنجینه مزبور به شماره 82 ثبت گردیده و مشخصات قرآن مذکور را چنین نوشته اند:

خط متن نسخ کتابت و سه سطر اول و وسط و آخر هر صفحه ثلث خیلی عالی

ص: 194

بدون رقم و تاریخ تحریر 940، به کاغذ سمرقندی جدول زرین دار، جلد سوخته معرق طلاپوش لولادار عالی (قرن یازدهم) شماره صفحه ها 1004، هر صفحه 11 سطر، قطع وزیری بزرگ به اندازه 31×20 سانتیمتر.

تاریخ تحریر این قرآن سال 940 مصادف است با یازدهمین سال سلطنت شاه طهماسب اول صفوی.

مجموعه اسناد و فرامین

مرحوم احمد هدایتی والد نویسنده این فصل در حدود ده سال پیش مجموعه ای از اسناد و فرامین مختلفه قدیمی راجع به آستانه مبارکه را جمع آوری و در دفتر آستانه مضبوط نمودند که محتوی در حدود بیست فقره فرامین سلطنتی و وقف نامه ها می باشد.

قدیم ترین این فرامین به امضاء شاه طهماسب اول صفوی است که در آن صورت موقوفات آستانه در آن عصر با مشخصات کامل ذکر شده و به طور اجمال عبارتند از:

1 - مزرعه ایرین واقع در بلوک غار (ری) که یک ربع آن را سید شرف الدین حسین وقف نموده و تولیت آن را برای خود قرار داده و سه ربع دیگر آن را کیا ابوالقاسم بن کیا جمال الدین تهرانی وقف بر آستانه کرده و تولیت آن را به سید شرف الدین مرقوم داده است.

2 - مزرعه سید عبدالله ایض (که ظاهراً محل امام زاده عبدالله فعلی واقع در قسمت جنوبی زاویه مقدسه است که نصف آن را میر غیاث الدین محمود نور کمال وقف نموده و تولیت آن را به امیر سید خلیل الله و امیر سید عنایت الله داده است.

3 - مزرعه عین آباد (ری) که پیرعلی نامی وقف کرده و تولیت آن را به سید علی شاه بن سید شرف الدین حسین داده است.

4 - مزرعه سینک و ده «واریز» از توابع شهریار.

ص: 195

- 5 - مزرعه مافتان بلوك غار (رى) كه نصف آن را ولد امير قباد وقف بر آستانه نموده و نصف ديگر را امير فولاد قبا بيك و هر دو نفر توليت آن را به سيد على شاه فرزند سيد شرف الدين حسين واگذار کرده اند.
- 6 - مزرعه استروحه از بلوك «سيور قرج» كه نواب خليفه شاه قلى (مهردار) وقف بر آستانه نموده و توليت آن را به سيد خليل الله و سيد عنایت الله داده است.
- 7 - يك قطعه باغچه در قريه «وسفنارد» از بلوك غار رى كه نواب حسين خان سلطان روملو وقف کرده و توليت آن را به دو سيد سابق الذكر سپرده است.
- 8 - چهار هرز (چاله هرز امروزی) و بالغ آباد واقعه در شميران.
- 9 - مزرعه «آبه غار» مشهور به «ده خير» كه ايضا سيد شرف الدين حسين وقف آستانه کرده و توليت آن را به اولاد ذكور خود سپرده است.
- 10 - مزرعه «بند گردان» شهريار كه فولاد قبا وقف بر آستانه نموده و توليت آن را به سيد شرف الدين واگذار کرده است.
- 11 - مزرعه شرقى مشهور به مزرعه «شاهى» كه ايضا سيد شرف الدين حسين وقف نموده است.
- 12 - مزرعه «هوسنه بهنام» كه آن نيز از موقوفات سيد مذکور است.
- 13 - مزرعه «مبارك آباد» معروف به «خير آباد» بلوك غار كه طغرل نامى وقف آستانه نموده است.
- 14 - مزرعه «ايلمان» (ايلمان امروزی) و «جلال آباد» غار رى كه غازى خان تكلو وقف نموده و توليت آن را به سيد عنایت الله و سيد خليل الله داده.
- 15 - مزرعه «دز» واقعه در بلوك غار رى كه خود سيد شرف الدين حسين دایر نموده و وقف آستانه کرده و توليت آن را بعد از خود برای اولاد ذكور گذارده است.

البته بعد از سنه 960 هجرى كه تاريخ اين فرمان است تا امروز قراء و رقبات

و مستغلات دیگری وقف آستانه گردیده است ولی از موقوفات مذکور در فوق امروز فقط پنج رقبه در دست آستانه باقی است که عبارت می باشند از مافتون، علائین، ده خیر، هوسنه و سینک که معمورترین آنها مزرعه علائین واقع در حومه شهر ری امروزی است و از آب چشمه علی (1) معروف مشروب می شود و بیش از سه کیلومتر تا صحن فاصله ندارد.

مطلب دیگری که موضوع فرمان سنه 960 شاه طهماسب صفوی است، امر تولیت موقوفات آستانه می باشد. تا آنجا که نویسنده استنباط می کند امر تولیت چون بر وفق مقررات شرع بسته به نظر واقف است و خود او متولی وقف را تعیین می نماید، اساسا احتیاج به صدور فرمان و تأیید ندارد ولی چون پاره ای اوقات رقبات موقوفه مورد تجاوزات واقع می شده و هم از آن جهت که بایستی متولیان روابط معنوی سلاطین شیعه ایران را با آستانه های مقدسه حفظ نمایند بر طبق وقفنامه ها درخواست صدور فرمان از سلاطین می کرده اند و این سیره همیشه جاری بوده است و مخصوصا این امر در تمام دوران حکومت صفویه بسیار رایج بوده ولی بعد از انقراض صفویه و تسلط افغانه و بعد افشاریه و ضمن انقلابات دیگر متولیان کمتر درصدد مراجعه به دربار و گرفتن فرمان بوده اند، فقط از زمان فتحعلی شاه به بعد ارتباطات آستانه های مقدسه با سلاطین وقت تجدید شده است.

در فرمان مرقوم شاه طهماسب هم علاوه بر تعیین و تشریح رقبات موقوفه این عبارت در مورد تأیید متولی وقت دیده می شود: «و چون به ثبوت مضمون صدق

ص: 197

1- چشمه علی: چشمه بزرگی است که از زیر يك تل سنگی چند سنگ آب بیرون می آید و تا آستانه افزون از سه میل فاصله دارد و در شمال شرقی آستانه واقع است. در دوره آبادی شهر ری قدیم قلعه ارگ شهر را در آنجا بنا کرده بودند. آثار خرابه های قدیم حتی از ادوار باستانی قبل از اسلام در آنجا یافت شده است، اکنون بر آن تل روی يك صفحه سنگی مرتفعی تصویر صف سلام فتحعلی شاه و مجلس او را با وزراء و شاهزادگان به امر او حجاری کرده اند. این محل از آثار تاریخی است.

مشحون این مجله جلیله به سبق ایادی و تصرف و تصدی سادات مشار الیهم و تلقی ایشان به وقفیت و تعیین مصارف و استفاضه معینه به عرض بعضی مجلات مسجلات قدیم مؤکد و مؤید گردید، وقفیت و تصدی و تولیت مذکوره به تنفیذ و امضاء مقرون شد.»

علاوه بر این فرمان فرامین دیگری در مورد موقوفات آستانه و متولیان وقت از طرف سلاطین دیگر از قبیل: شاه عباس کبیر، شاه طهماسب دوم، شاه سلیمان، شاه صفی، کریم خان زند، فتحعلی شاه قاجار، محمد شاه و ناصرالدین شاه و غیره صادر شده است که ذکر آنها در این مقاله موجب طول کلام خواهد شد.

تولیت آستانه

راجع به متولیان آستانه آنچه مربوط به قبل از زمان صفویه می باشد غیر از شجره نامه موجود مدرکی در دست نیست ولی اسامی متولیان از زمان شاه طهماسب به بعد هر یک به طور جداگانه در فرامین سلطنتی و وقف نامه ها و سایر اسناد و تذکره ها غالباً ذکر شده که یکی بعد از دیگری نسل بعد نسل مباشر امر تولیت بوده و به طوری که از جمع این اسناد استنباط می گردد بعضی از رقبات و مستغلات موقوفه را خود آنها از مایملک شخصی وقف کرده اند چنان چه در مورد سید شرف الدین حسین در فرمان شاه طهماسب به تفصیل توضیح داده شده است.

به طور خلاصه توضیحاتی که ضمن مطالعه به آنها برخورد شده به شرح زیر می باشد:

1 - در کتاب «انجم فروزان» در صفحه 143 در باب متولیان قم این طور نوشته شده است:

«جد اعلاى این دودمان جلیل میر سید حسین «خاتم المجتهدین» از اماجد و اعظام علمای جبل عامل بوده که در زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی به منظور

ص: 198

زیارت حضرت ثامن الائمه به طرف ایران مسافرت نموده، پادشاه در اعزاز و اکرام وی کوشیده او را به توقف در ایران الزام و متصدی امور شرعی «اردوی شاهانه» گردانید و در زمان سلطنت شاه طهماسب صبیبه علامه ربانی محقق ثانی (شیخ علی کرکی) را که در آن عصر پیشوای مسلمین و مفتی اعظم شیعه و مرجع تقلید ایران بوده است به حباله نکاح خویش در آورده و از او پنج پسر و یک دختر به دنیا می آیند.

ارشد اولاد او میرزا حبیب الله شخصی است که از طرف شاه طهماسب صفوی به تولیت این آستانه منصوب و این منصب خطیر همچنان در احفاد ایشان باقی و از طرف پادشاهان هر عصر هم تأیید و تحکیم می یابد.

فرزند دوم خاتم المجتهدین، میر سید محمد پس از درگذشت پدر به قضاوت عسکر و تصدی امور شرعی اردوی شاهانه منصوب و در اصفهان متوطن می شود و او را سه پسر بود یکی میر سید مرتضی که به تولیت مزار شاه نعمت الله در ماهان (کرمان) منصوب و این تولیت را تا به امروز در سلسله او باقی است و دیگری میرزا آقا که او را پسری نبوده ولی دخترزادگانش در شیراز متولی مزار شاه چراغ بوده اند و آخری میرزا نظام الدین علی است که او را چهار پسر بوده و از جمله آنها میرزا ابراهیم شیخ الاسلام ری و متولی بقعه منوره حضرت عبدالعظیم است که تاکنون هم تولیت در سلسله آنها باقی می باشد.

فرزند دیگر خاتم المجتهدین، میر سید احمد است که به تولیت مزار شیخ صفی الدین در اردبیل منصوب و اعقاب ایشان هم تا به امروز متولی آن محل می باشند.

2 - «ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب» در صفحه 44 ردیف 708 می نویسد: سید حسین بن حسن بن محمد کرکی عاملی معروف به مجتهد کرکی (میر سید حسین مجتهد) از متبحرین علمای امامیه عهد شاه طهماسب و شاه عباس

صفوی و خاله زاده میرداماد و نوه دختری محقق کرکی است. وی بعد از وفات محقق در نزد تمامی علما و سلاطین وقت دارای اعتبار تمام بوده و چندی در اردبیل سکونت داشته سپس به امر شاه عباس اول به سمت شیخ الاسلامی به اردبیل رفته و تألیفات زیر از او است:

1 - الاشراف علی سیادة الاشراف. 2 - الاقتصاد فی ایضاح الاعتقاد. 3 - التبصرة فی العقاید الحقه. 4 - تذکرة المؤمنین فی تبصرة الموقنین. 5 - تفسیر «احل لکم الطیبات».

6 - شرح روضه کافی. 7 - النفحات الصمدیه و غیر اینها. وفات او در یک هزار و یک هجری است.

3 - اسکندربیک ترکمان در کتاب «عالم آرای عباسی» صفحه 157 این طور می نویسد:

حسین حسینی جبل عاملی دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ عبدالعال در زمان حضرت شاه جنت مکان مدتی در دارالانشاء اردبیل به تدریس و شیخ الاسلامی و قطع و فصل مهام شرعیه قیام داشت. بعد از آن به درگاه معلی آمده منظور نظر حضرت شاه جنت مکان گردیده صاحب نفس و فطرت عالی و طبع کامل و حافظه عظیم بوده و اساتید شرعیه و کتاب نویسان عنوان او را سید المحققین و سند المدققین وارث علوم الانبیاء و المرسلین خاتم المجتهدین مرقوم می ساختند.

4 - سام میرزا فرزند بلافضل شاه اسماعیل صفوی که ذوق شاعری داشته در تذکره خود که به نام «تحفه سامی» شهرت دارد و در تهران هم به طبع رسیده صفحه 41 می نویسد: امیر عنایت الله متولی مزار امام زاده عالی قدر سید عبدالعظیم است که در

شهر ری است و پیش از تولیت شعر می گفت، این اشعار از اوست:

ای دل طلب وصال جانان نکنی *** تا محنت هجر بر خود آسان نکنی

تا پا نهنی ز ورطه عقل برون *** سرمنزل خویش کوی جانان نکنی

ص: 200

5 - در سال 1330 هجری قمری شش سال بعد از تأسیس مشروطیت و ابتدای تشکیلات جدید وزارت معارف و اوقاف و تصویب قانون اساسی معارف که آن وزارت را ناظر قانونی کلیه موقوفات کشور قرار می داد، از طرف آن وزارت در باب موقوفات آستانه مثل سایر موقوفات قرار شد رسیدگی و نظارت به عمل آید و بالنتیجه مقرر گردید، تصدی این کار به سه نفر از آقایان علما و مجتهدین درجه اول تهران واگذار گردد. برای این کار مرحومان حاج امام جمعه خوئی و حاج شیخ محمد تقی گرگانی و میرزا سید حسن مدرس اصفهانی انتخاب شدند. این آقایان بعد از رسیدگی های مفصل نظریه خود را به این شرح نوشتند:

اسناد و وقفنامه جات علمای ربانین رضوان الله علیهم و فرامین صادر از سلاطین ماضین انار الله براهینهم را ... ملاحظه کرده خلاصه چنین است:

«سلطان خلد مقام شاه طهماسب صفوی رفع الله درجته در فرمان همایون خود مورخ ذیحجه 960 هجری مرقوم داشته اند: «لاجرم در این زمان که مجددا اراده ما به ازدیاد ضبط و ربط آن سرکار تعلق گرفته بود در دارالقضاء معسکر ظفر اثر ثابت شده که تولیت شرعی موقوفات قدیمی آن سرکار به سیادت پناهین امیر خلیل الله و امیر عنایت الله رسیده و اکثر رقبات مذکوره به حسن سعی و اهتمام اجداد کرام سادات آستانه منوره صورت تعمیر یافته و به عرض رسید که سید خلیل الله و سید عنایت الله متوفی شده اند و نوبت تولیت شرعی به خلف صدق ایشان امیر نظام الدین علی شاه و امیر ابراهیم رسیده به دستوری که به والد هر يك متعلق بود به سیادت پناهین مشارالیههم شفقت فرمودیم ... انتهى.»

و نواب عالیہ متعالیه جلیله زینت بیگم طیب الله مضجعها صبیبه مرضیه سلطان جنت مکان شاه طهماسب انار الله برهانه در وقف نامه خود که مورخ به تاریخ ذیقعدہ الحرام سنه 997 هجری است و توشیح و خاتم مبارک مجتهدین آن عصر

و خود آن سیده جلیله است مرقوم داشته: «... و بعد وقف نمود نواب مستطاب خورشید احتجاب الخ ... زینت بیگم خلد الله ظلال سیادتها تمامت همگی سه دانگ و ربع مشاع از مزرعه موسومه به «خوار ذیل» واقعه در بلوک غار الخ ... به مشهد منور و مرقد مطهر امام زاده واجب التعظیم و التکریم عبدالعظیم علیه السلام و شرط نمود نواب واقف حین الوقف تولیت مزرعه مذکوره به عالی حضرت سیادت مرتبت امیر مجدالدین بن امیر ابراهیم الحسینی و بعد از او بر اولاد و امجاد او نسلأ بعد نسل و عقباً بعد عقب ... انتهى».

«سلطان خلد مقام شاه طهماسب صفوی در فرمان دیگر خود مروخ شهر ربیع الثانی 1130 مرقوم داشته اند: «چون جناب سیادت پناه میرزا علی الحسینی متولی شرعی آستانه مقدسه امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم به عرض رسانید که به موجب مجله معتبره و مسجله به سجلات علماء اعلام که شرح وقف نامه جات و محال موقوفات در آن قلمی شده و مکرر به امضاء سلاطین جنت مکین رسیده تولیت شرعی قدیمی موقوفات سرکار آستانه بطنا بعد بطن مختص اولاد ذکور اجداد سیادت پناه مشارالیه است و اولاد اناث را در آن مدخلیتی نیست و در این وقت نوبت تولیت شرعی با مشارالیه است و استدعا نمود که در باب تولیت مزبوره رقم مطاع صادر گردد و حسب فرمان قضا جریان علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی میر سید محمد ملاحظه ارقام و احکام و سجلات مزبوره تصدیق بر تولیت شرعی مومی الیه نموده لذا تولیت شرعی موقوفات قدیمی سرکار مزبور را به سیادت و فضیلت پناه مکرمت فرمود ...

«و سلطان جنت مکان شاه عباس صفوی در فرمان همایون مورخه شهر صفر 1133 خود مرقوم داشته است: در این وقت که جناب میرزا محمد علی الحسینی متولی شرعی آستانه مقدسه امام زاده عبدالعظیم به عرض رسانید تولیت قدیمی

موقوفات سرکار آستانه مزبور به آباء و اجداد امیر علی شاه و امیر نورالله که از اولاد ذکور واقفین اند متعلق بوده و اکنون به همان دستور به سیادت پناه مومی الیه مقرر فرمودیم ... انتهى.»

«اشرف افغان در فرمان مورخه ذیقعده 1140 هجری خود مرقوم داشته است در این وقت که سیادت پناه میرزا محمد الحسینی متولی سرکار فیض آثار امام زاده عبدالعظیم به درگاه آمده رقم امضاء تولیت شرعی قدیمی آستانه منوره به دستور اجداد به مشارالیه مرحمت و عنایت گردید ... انتهى.»

«امیر سلیمان خان قاجار طاب ثراه در وقف نامه شهر ذیقعده الحرام 1214 خود مرقوم داشته اند که وقف صحیح شرعی فرمودند امیر سلیمان خان قوانلو همگی و تمامت یک بنگاه آب از جمله چهارده بنگاه آب قنات «مقصودآباد» مشهور به «فیروزآباد» به سرکار فیض آثار و تولیت آن را مفوض فرمودند به عالی جناب آقا سید ابوالحسن متولی ... انتهى.»

نظر به مدارک این اسناد شرعی معتبره محفوظه به قرائن صدق و فرامین سلاطین جنت مکین صفویه انار الله براهینهم و وقف نامه جات مرقومه و مدارک فرامین و نوشته جات سایره که ذکر آنها را در این مقام لزومی ندید و به ملاحظه استفاضه تامه

و شیاعی که در بین اهالی و محترمین از سکنه زاویه مقدسه ثابت و محقق گردید که تولیت کلیه و جل موقوفه آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم از طرف واقفین به اجداد جناب مستطاب حاج میرزا هدایت الله متولی فعلی و اولاد آن مرحومین نسلاً بعد نسل تقویض شده ... الخ.

مقابر بزرگان در جوار حضرت عبدالعظیم

1 - در دو میلی شمال شرقی حرم حضرت عبدالعظیم مقبره شیخ صدوق معروف به ابن بابویه واقع است. حضرت صدوق نام مبارکش محمد و پدر بزرگوارش علی بن

حسین بن موسی بن بابویه القمی می باشد، کنیه وی «ابوجعفر» است، ولادتش در شهر قم و به سال 380 ه. در شهر ری وفات نموده و او را «ثقة المحدثین» می خوانند چه آنچه در کتب و تصنیفات خود از ائمه اطهار نقل و روایت نموده به صدق و صواب مقرون است.

شیخ صدوق از محدثین ثلاث و ارباب کتب اربعه (1) که مدار شیعه در اعصار بر آنها است، می باشد. وی استاد شیخ مفید و والد نجاشی و ابن غضایری است که همه از اجله علماء شیعه امامیه اند. صیت مآثر و فضل و اجتهاد این عالم نحیر مشهور است و به التماس شیعه ری در آن شهر اقامت فرموده و چون شیعه خراسان را نیز به فتاوی خود مستفید می فرمود علمای رجال او را «وجه شیعه ری» ذکر نموده اند.

شیخ نجاشی در رجال خود می نویسد که ابوجعفر در سال 355 در عنفوان جوانی به بغداد رفت و شیوخ طایفه از او استماع حدیث می نمودند و توقیعی از طرف حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای وی صادر گردیده که امام درباره اش فرموده اند: «شیخ و معتمدی و فقیهی».

شیخ صدوق را تألیفات عدیده و مهمه بوده که قریب سیصد تصنیف احصاء کرده اند و ما برای نمونه از دو کتاب: «من لا یحضره الفقیه» که قرون متوالیه منظور نظر اساتید و علمای اسلام بوده و یکی از کتب اربعه تشیع می باشد که در احادیث و روایات اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله تألیف گردیده و کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة» در امر غیبت، نام می بریم.

بقعه شیخ صدوق که در اثر باران و قدمت ساختمان منهدم شده بود (بنابر نقل صاحب روضات الجنات) در سنه 1238 به عهد فتحعلی شاه قاجار تعمیر و مرمت یافته است.

ص: 204

1- رجوع شود به فصل مذهب تشیع در جلد اول همین کتاب.

این چهار بیت در سر در ورود به محوطه ابن بابویه که قبرستان عظیمی است و مدفن گروهی بی شمار از رجال و اعیان و علمای تهران می باشد، کتیبه شده و اثر طبع فتوحی یکی از شعرای معاصر می باشد:

این بقعه شریف که با غرفه بهشت *** اندر مقام و رتبه سزاوار همسری است

بیت محمد بن علی بن بابویه *** کز مرتبت به خلد برینش برابری است

با این علو مرتبه شیخ صدوق را *** تنها مفاخرت به تولای حیدری است

باقی است زانکه ناشر شرع محمد است *** زنده است زانکه محیی آئین جعفری است

2 - مقبره شیخ یعقوب بن اسحاق الکلینی که از اجله علمای شیعه است در حدود شهر ری (هفت کیلومتری شرقی حسن آباد فشافویه) واقع شده است و ایشان پدر محمد بن یعقوب کلینی از اجله علمای حدیث در قرن سوم هجری و صاحب کتاب «الکافی فی الاصول و الفروع» و ملقب به «ثقه الاسلام» است که اصلاً اهل قریه کلین (ورامین) بوده و در سال 328 در بغداد وفات یافته است. کتاب کافی از موثق ترین کتب احادیث و آثار شیعه امامیه و یکی از کتب اربعه است.

3 - در جوار شرقی حرم جنب مقبره امام زاده حمزه بن موسی در زاویه مقبره خاص شیخ جمال الدین ابوالفتوح رازی قرار دارد که از اجله علمای شیعه در قرن ششم هجری می باشد (متوفی 538 ه). وی مؤلف کتاب تفسیر عظیمی است که از منابع موثق و معتبر شیعه اثنی عشریه می باشد و این تفسیر به نام «روض الجنان و دوح الجنان» معروف به تفسیر ابوالفتوح در تهران به سال 1315 شمسی طبع شده. مقبره شیخ نیز در همان تاریخ به همت وزارت معارف از محل موقوفات عامه مرمت و تعمیر یافت و در جوار آن کتابخانه مخصوصی به نام حضرت عبدالعظیم تأسیس شده است که هم اکنون دایر و شامل مقدار کثیری کتب فارسی و عربی است.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام صاحب «منشآت» و اشعار معروف که از رجال بزرگ

دولت قاجاریه و وزیر اعظم عباس میرزا ولیعهد و محمد شاه بوده است در این حجره مدفون است. قبر دو نفر دیگر از احفاد او نیز میرزا علی و حاجی میرزا علی اکبر خان قائم مقام در همان حجره قرار دارد.

نظر به این که زاویه مقبره شیخ ابوالفتح از دیرزمان آرامگاه بعضی از دانشمندان بوده که دارای آثار جلیل می بودند برای جلوگیری از نسیان تاریخ برحسب دستور آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف وقت لوحه سنگی به عنوان تذکار تهیه و در آن حجره نصب شده است و نام آن دانشمندان به شرح زیر در آن سنگ نوشته مضبوط است:

1 - مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم نوری رازی صاحب کتاب «مطراح الانظار»، متولد 1236 قمری و متوفی به سال 1292.

2 - مرحوم حاج میرزا ابوالفضل تهرانی صاحب کتاب «شفاء الصدور»، متولد 1273 و متوفی به سال 1316 قمری.

3 - مرحوم میرزا محمدعلی شوشتری متوفی به سال 1306 قمری.

4 - مرحوم شیخ محمد آقا بوذری طالقانی، متولد 1248 و متوفی 1313 شمسی.

5 - مرحوم آقا سید علی آقا یزدی طباطبائی، متوفی به سال 1350، از تألیفات به طبع رسیده آن مرحوم کتاب «وسائل مظفری» است.

6 - مرحوم میرزا محمد علی شاه آبادی، متوفی به سال 1369.

دیگر از قبور بزرگان که در این حجره واقع است، قبر میرزا حبیب الله قآنی شیرازی شاعر قصیده سرا و استاد شعر در قرن سیزدهم هجری است که در سال 1322 ه . در شیراز متولد گردید و چون مداح اکتای قآن فرزند حسن علی میرزا (شجاع السلطنه) والی خراسان بود، «قآنی» تخلص کرد. وی در آخر عمر در تهران اقامت نموده و در دربار ناصرالدین شاه منزلت و مقام حاصل نمود، در سال 1270 ه .

وفات یافت و در اینجا مدفون گردید.

دیگر از بزرگان و اساتید ادب، علامه محمد بن عبدالوهاب قروینی صاحب آثار ادبی مشهور است که در (1368 ه.ق / 1328 ش) در تهران بدرود زندگی نمود و در این حجره مدفون گردید. و نیز قبر مرحوم عباس اقبال آشتیانی استاد دانشگاه متوفی در 1334 شمسی در اینجا است.

قبور سلاطین

1 - از آثار قبور سلاطین که در جوار حضرت عبدالعظیم واقع است، قدیمی تر از همه مقبره سلطان طغرل سلجوقی است که در شهری در قرن پنجم هجری مدفون گردیده است، مقبره قدیم او که در زمان ناصرالدین شاه مرمت یافته هم اکنون موجود و به نام «برج طغرل» معروف است.

2 - قبر ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه از سلاله قاجار مقتول در ذی القعدة الحرام سال 1313 ه.ق که چون منشأ تعمیرات و ساختن صحن و ایوان حرم مطهر حضرت عبدالعظیم بود، در همان جا در زاویه غربی در محلی که معروف به «مسجد هلاکو» بود، مدفون گردید و آثار قبر او باقی است، در حاشیه سنگ قبر او اشعاری مرقوم و مسطور است از آن جمله این ابیات ذکر می شود:

ناصرالدین شاه ذوالقرنین کاو را آفرید *** بیهمال از جمله شاهان کردگار بیهمال

هفدهم روز از مه ذی القعدة با آدینه جفت *** یافت هنگام زوال شمس، شمس شه زوال

بود سال عمرشاه اندر شمار شصت و هفت *** برده در شاهی بیایان زین شمر پنجاه سال

الغرض کلک بقا تاریخ شه را زد رقم *** آفتابی چهره پنهان کرد در گاه زوال

مقبره علیرضاخان قاجار (عضدالملک) که در 1327 نایب السلطنه ایران شد و در 1328 وفات یافت در جوار قبر ناصرالدین شاه واقع است.

ص: 207

3 - آرامگاه رضا شاه پهلوی. چون آباء آن در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون هستند، جسد ایشان را نیز برحسب امر شاهنشاهی در همان مکان به خاک سپردند و در تاریخ اردیبهشت 1329 شمسی بعد از آن که جنازه شاه از «مسجد قاهره» به مدینه طیبه و سپس به ایران نقل شد و در آرامگاهی در جنوب غربی حرم مطهر مدفون گردید.

قبور علمای بزرگ که در مقبره ناصرالدین شاه مدفون هستند:

1 - مرحوم حاج ملا علی کنی متوفی سنه 1306 از اجله فقهاء زمان خود در شهر تهران.

2 - مرحوم حاج شیخ محمد حسین تنکابنی، وفات 24 مرداد 1327.

3 - مرحوم حاج شیخ علی مدرس تهرانی، وفات 3 دی ماه 1333.

4 - مرحوم شیخ ابوالحسن مرندی، وفات محرم الحرام 1349.

5 - مرحوم حاج سید ابوالقاسم کاشانی، وفات 1340 شمسی.

6 - مرحوم حاج شیخ عبدالنبی نوری، وفات 20 محرم الحرام 1344 قمری.

7 - مرحوم شاهزاده ابوالحسن میرزا قاجار (شیخ الرئیس خراسانی) که از مشاهیر ادبا و فصحا و علمای قرن اخیر ایران است، متوفی در 1337 شمسی در تهران، صاحب کتاب «منتخب نفیس».

مقابر امام زادگان

آثار مقابر و مدافن امام زادگان و بزرگان در اطراف و نواحی مقبره شاه عبدالعظیم تا مسافتی بعید فراوان است که باید به تفصیل مورد بحث و مطالعه و تحقیق اهل فن

ص: 208

و مورخان قرار گیرد. از آن جمله سه قبر شریف معروفیت بسیار دارند که در پیرامون آنها قبور مسلمانان و مدفن اموات اهالی تهران زیاد می باشد.

1 - امام زاده حمزة بن موسی علیه السلام :

در ضلع جنوب شرقی حرم شاه عبدالعظیم قرار دارد، نسب این بزرگوار در کتب انساب به اختلاف ذکر شده و سلاطین صفویه نسب خود را به این امام زاده متصل کرده اند. (1)

گویند شاه عبدالعظیم خود به قصد زیارت حمزة بن موسی از عراق به ری مهاجرت کرد و مورخان و علمای شیعه زیارت قبر او را که در جوار عبدالعظیم است لازم دانسته اند (2) و در زیارت نامه عبدالعظیم این عبارت مذکور است: «خیر رجل من ولد موسی بن جعفر» و این عبارت بر جلالت قدر او دلالت می کند.

شاه طهماسب صفوی غالباً برای زیارت صاحب این قبر که جد او بوده است، از تخت گاه قزوین به ری مسافرت می کرده و در اثناء همین مسافرت ها بوده است که قریه تهران که شکارگاه خوبی در شمال ری بوده است، مورد توجه او شده و حصار و بارویی بر آن ساخته که بعدها به صورت شهر بزرگ فعلی درآمد است.

مدفن امام زاده علی بن حمزه فرزند این بزرگوار در شیراز است.

2 - امام زاده طاهر و امام زاده مطهر:

در جوار مرقد عبدالعظیم قرار دارد. نسب او را به زید بن علی بن حسین علیه السلام

می رسانند. «مطهر» نام فرزند اوست. (3)

3 - امام زاده عبدالله:

ص: 209

1- . نظر کنید به تاریخ «عالم آرا» تألیف اسکندربیک منشی.

2- رجوع شود به «تحفة الزائر» تألیف مرحوم مجلسی و «مجالس المؤمنین» تألیف قاضی نورالله شوشتری.

3- . رجوع شود به کتاب «الروح و الريحان و جنة النعیم» طبع تهران.

این قبر شریف نزدیک مزار حضرت عبدالعظیم است و در کتب انساب نسب او را به پنج پشت به علی بن حسین علیه السلام می‌رسانند و او را ابو عبدالله حسین بن عبدالله الابيض می‌گویند و منقول است که در سال 319 هـ. وفات یافته است.

4 - بقعه منسوب به بی بی شهربانو:

در دامنه کوه شرقی ری که به نام همان بانو موسوم است آثار بقعه ای موجود می‌باشد که برحسب روایات موجوده محل اختفاء شهربانو دختر یزدگرد ساسانی مادر امام همام علی زین العابدین بوده و زیارتگاه عظیم است و زنان و بانوان شیعه از قدیم الایام به آن مکان اعتقاد دارند و به زیارت می‌آیند و ندور و هدایا می‌گذارند.

در اطراف شهر قدیم ری و در جلگه دامنه «کوه بی بی شهربانو» آثار قدیمه دهات و قلاع قبل از اسلام هنوز یافت می‌شود. (1)

69- مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام ، حسین عمادزاده

اشاره

156 - مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام ، حسین عمادزاده (معاصر)

تاریخ جغرافیایی آرامگاه حضرت حمزه بن موسی بن جعفر و حضرت عبدالعظیم الحسنی

یکی از اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حمزه می‌باشد که به اتفاق علمای انساب قبرش در ری واقع شده و حضرت عبدالعظیم حسنی برای زیارت او آمده و آنجا مقام گرفته و درگذشته و صاحب قبه و بارگاهی می‌باشد و در قرب جوار آن حضرت عبدالله طاهر بن محمد که به هفت واسطه به حضرت زین العابدین می‌رسد، مدفون است - و چون نگارنده در این موضوع کتابی جداگانه دارد، اینجا می‌کوشد که یک کتاب مفصل را در یک صفحه کوچک کرده و خوانندگان را بی اطلاع نگذارد.

عبدالعظیم حسنی ابن عبدالله قافه است و مادرش دختر اسماعیل بن ابراهیم

ص: 210

1- . تاریخچه وقف در اسلام، اول، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، 1343ش، ص 65 - 80.

و شهرتش ابوالقاسم و ابوالفتح بود. تولدش در مدینه اوایل سال 200 هجری و صدوق درباره او نوشته:

كان عبدالعظيم الحسنی عابدا ورعا مرضیا. این سید بزرگوار پس از تربیت در مهد سیادت و علم دارای فضایل نفسانی شده و شخصیتی ممتاز یافت. مردی عابد، پرهیزگار و پارسا و مورد رضایت خلق و خالق گردید.

حضرت عبدالعظیم از مدینه به بغداد و سامرا مهاجرت کرد و با روش تقیه به تعلیم و تعلم مکتب جعفری همت گماشت و بذل سعی کافی در این راه نشان داد و در مقام علمی به جایی رسید که حضرت هادی علیه السلام مسائل حلال و حرام را به او مراجعه می داد و او سه شخصیت بزرگ ولایت را درك کرد: حضرت امام محمد تقی، امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم السلام و عقاید خود را به عرض رسانید و آنها تأیید فرمودند. حضرت عبدالعظیم در سال 250 هجری از سامرا به ایران مهاجرت و سبب هجرت او بیم از خلفای عباسی بود که به عنوان زیارت مزار امام رضا علیه السلام حرکت کرد و به شهر ری اقامت گرفت. در این شهر روزها روزه و شب ها به نماز اشتغال داشت و به تعلیم و تعلم فقه جعفری می پرداخت و برای اولین بار قبری که در جوار منزل مسکونی او بود، زیارت می کرد و می گفت من برای زیارت او به اینجا آمده ام و چون علماء به محضرش آمدند، فرمود قبر پاك حضرت حمزه فرزند موسی بن جعفر علیه السلام اینجا می باشند و لذا در زیارتش می خوانیم یا من زاره سیدنا عبدالعظیم، و این سید بزرگوار جد سادات صفویه است و حمزه و عبدالعظیم به عقیده شیخ صدوق در این محل شهید شده اند سال 252 و عبدالعظیم در کاغذی به خط خود نوشته بود:

انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبداللّه بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب، و او را در همان مسجد شجره ری که اکنون آستانه مقدسه اوست، دفن کردند و از حضرت هادی روایت می کند که فرمود: لو زرت عبدالعظیم بری کنت

کمن زار الحسين بکربلاء و اکنون مزار او مطاف میلیون ها مردم ایران است - اولاد و اعقاب عبدالعظیم در ری و قم و مازندران بسیار بوده اند. (1)

این حمزه بن موسی بن جعفر غیر از حمزه بن جعفر مدفون به خراسان است و غیر از حمزه اطروش است که نسبش به حضرت سجاد علیه السلام می رسد و غیر از حمزه بن موسی مضئی است که در شیراز مدفون است و این حمزه دارای سه پسر بود به نام علی و قاسم و حمزه و تحقیقا سلاطین صفویه نسب به او می رسانند و آبادی قصبه ری به برکت وجود حمزه بوده است و پس از ویرانی ری بزرگ باز هم ری بوجود این امام زادگان آباد و مزار عمومی مردم ایران بوده است.

و از برادران مسلم و امام زاده احمد شاه چراغ مدفون در شیراز است که با برادر دیگرش به نام سید میر محمد و چند نفر دیگر به نام علاءالدین حسین - سید عبدالله - سید ابراهیم از قریه زمان آباد نرمی سه فرسنگی اصفهان و سید حاجی غریب هم در بقعه شاه چراغ مدفون هستند و مزار عمومی مردم فارس و مورد احترام و تکریم و مرکز تجمع عبادت کنندگان و محل تشکیل مجالس و عظم و عظمت و دارای قبه و بارگاه و رواق و ابنیه مهمی می باشد که در محل خود از آن بحث کرده ایم. (2)

عقاید حضرت عبدالعظیم

حضرت عبدالعظیم از اصحاب خاص حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی علیهما السلام بود و در خدمت آنها می زیست و چنان چه در ضمن زیارت او می خوانیم:

اشهد انك قد عرضت دينك على امام زمانك فصدقك و دعا لك. عقاید خود را به عرض دو امام همام رسانید و او را تصدیق کرده دعا فرمودند و این عقاید ملاک عمل

ص: 212

1- . به نقل تاریخ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام و گفتار علامه نجفی مرعشی قمی معاصر ص 114.

2- . رجال بزرگ اسلام، ص 159، ج 1، تألیف نگارنده که شامل شرح حال بیش از سی هزار نفر از علمای اسلام است در سی جلد نوشته شده است.

شیعه و معتقدات فرقیه امامیه است و اکنون متن آن را برای اطلاع خوانندگان نقل می کنیم. شیخ صدوق در اکمال الدین روایت می کند(1):

حدّثنا علیّ بن موسی الدقاق رضی الله عنه و علی بن عبدالله و رّاق، قالّا حدّثنا محمّد بن هارون الصوفی قال: حدّثنا ابوتراب الرّویانی عن عبدالعظیم عبدالله الحسنی، قال: دخلت علی سیّدی علیّ بن محمّد علیه السلام فلما بصّرني قال: مرحبا بك يا اباالقاسم انت وليّنا حقّا قال: فقلت: له يابن رسول الله أتى اريد ان اعرض عليك ديني فإن كان مرضيّا اثبت عليه حتّى

القی الله عزّ و جلّ فقال: هات يا اباالقاسم. فقلت: أتى اقول انّ الله تبارك و تعالی واحد ليس كمثله شىء خارج من الحدّین حدّ الابطال و حدّ التشبيه و أنّه ليس بجسم و لا- صُورة و لا- عرض و لا جوهر بل هو مجسّم الأجسام و مصوّر الصوّر و خالق الاعراض و الجواهر و ربّ كلّ شىء و مالکة و جاعله و محدّثه و انّ محمّدًا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و خاتم التّبيين و لا نبی بعده الى يوم القيمة و ان شریعته خاتمة الشرايع فلا شریعة بعده الى يوم القيمة و اقول انّ الامام و الخليفة و ولیّ الامر بعده اميرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام ثمّ الحسن ثمّ الحسين ثمّ علی بن الحسين ثمّ محمد بن علی ثمّ جعفر بن محمد ثمّ موسى بن جعفر ثمّ علیّ بن موسى ثمّ محمّد بن علی علیهم السلام ثمّ انت يا مولای فقال علیه السلام: و من بعدى الحسن ابني فكيف الناس بالخلف من بعده؟ قال: فقلت: فكيف ذلك يا مولای؟ قال: لأنّه لا یرى شخصه و لا یحلّ ذكره باسمه حتى یرج و یملاء الارض قسطا و عدلاً كما ملئت جورا و ظلما، فقلت: اقررت و اقول انّ ولیّهم ولیّ الله و عدوّهم عدوّ الله و طاعتهم طاعة الله و معصيتهم معصية الله. اقول ان المعراج حقّ و المسئلة فی القبر حقّ و انّ الجنة حقّ و النار حقّ و الصراط حقّ و المیزان حقّ و انّ الساعة آتية لا ريب فیها و انّ الله یبعث من فی القبور و اقول ان الفرائض الواجبة بعد الولاية: الصلوة و الزکوة و الصّوم و الحجّ و الجهاد و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

ص: 213

1- . اکمال الدین، نسخه خطی تحریر 1037 متعلق به کتابخانه نگارنده رجال اسلام، ص 156 - فهرست شیخ صدوق، ص 184.

فقال عليّ بن محمّد عليه السلام : يا ابا القاسم هذا والله ديني ودين [الله] الذي ارتضاه بعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدّنيا والاخرة.

پس از بیان طرق روایت و مذاکرات عرض کرد: من این طور عقیده دارم که پروردگار تبارک و تعالی یکی است بی نظیر و از حدود ابطال و تشبیه خارج است او جوهر و جسم و صورت و عرض نیست بلکه آفریننده جواهر و اعراض و ایجادکننده اجسام و صور، پدیدآورنده هر موجود و مربی هر مخلوقی است، او است مالک و جاعل و آفریننده و خلق کننده. محمد صلی الله علیه و آله بنده برگزیده اوست که نبوت به او ختم شد و تا روز قیامت پیغمبری دیگر نخواهد آمد، شریعت احمدی خاتم تمام شرایع آسمانی است. امام و خلیفه و اولی به تصرف پس از او علی بن ابی طالب علیه السلام است و پس از او حسن و پس از حسن، حسین، علی بن الحسین، سجاد، محمد بن علی الباقر، جعفر بن محمد الصادق، موسی بن جعفر الکاظم، علی بن موسی الرضا، محمد علی التقی الجواد، پس از او شما ای علی بن محمد التقی، امام پرسید: پس از من کیست؟ گفتم: شما بفرمایید. فرمود: پس از من حسن العسکری پسرم و پس از او شخصی است که از میان مردم غایب می شود و روزی خروج می کند که زمین را از عدل و داد پر کند پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.

عرض کردم بدانهم اقرار می کنم و اعتراف می نمایم و معتقدم کسی که دوست اینها باشد دوست خدا و دشمن ایشان، دشمن خداست اطاعت و پیروی آنها، اطاعت پروردگار و دوری و معصیت آنها، معصیت پروردگار است. من عقیده دارم معراج حق است، سؤال قبر حق است، بهشت و جهنم حق است، صراط و میزان حق است، روز قیامت، روز ابدی است و شکی در آن نیست، پروردگار بندگان را از قبور برمی انگیزد تا به حساب آنها رسیدگی کند، من عقیده دارم واجبات و فرایض پس از ولایت، نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است.

آن گاه امام علیه السلام فرمود: یا ابا القاسم سوگند به خدای یگانه دین تو و عقیده تو موجب رضای خدای و سرمشق بندگان است. خداوند ترا بدین عقیده پایدار و در دنیا

و آخرت رستگار بنماید. این بود عقیده حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام که ملاک عمل شیعه است.

زهی سعادت کز لطف کردگار عظیم *** در این مقام رسیدم رسم به فیض عظیم

هزار بار به توفیق حی لم یزلی *** یگانه ای که بود قادر و سمیع و علیم

سزا بود که به سر تاج افتخار نهم *** من از ثناگری شاهزاده عبدالعظیم

تو آن شهی که شهان بر در تورخ ساینند *** ز افتخار بر این آستان شونند مقیم

دهم امام به حق حضرت علی نقی *** به عصر خویش به ترویج دین و شرع قویم

نیابتا به سوی ری روانه کرد تورا *** که بر هدایت مخلوق رو نهی ز صمیم

نسب تورا بود از مجتبی حسب ز علی *** سلیل ختم رسل سید الکریم حلیم

به جسم مرده ببخشد شمیم کوی تورا روح *** چنان مسیح به دم زنده کرد عظم رمیم

بر آستان تو آیند فوج فوج ملک *** ز چرخ بهر طواف در تو با تکریم

تورا مفاخرت این بس که انبیای عظام *** خلیل و آدم و نوح و مسیح و همچو کلیم

پی زیارتت ای مظهر جمال و جلال *** در این رواق مشرف شونند از تسلیم

بطرف کوی تو آید اگر ملک چه عجب *** در آستان تو جُسته مقام ابراهیم

سلیل سید لولاک ای سپهر جلال *** شهنشهی به تو داده است کردگار کریم

سلام ما به تو ای سید شریف نسب *** تویی پناه به در ماندگان ز لطف عمیم

اثر طبع مرحوم میرزا عبدالله شکوهی، نقل از تاریخ زندگانی حضرت عبدالعظیم

بناء و ساختمان ری

بناء مشهد مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام در مسجد شجره ری از تاریخ 252 آغاز شده و بقعه و بارگاهی داشته تا سال 480 هجری مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی رادستانی قمی مستوفی مملکت برکیارق شاه فرزند ملکشاه سلجوقی این گنبد و بارگاه را بنا می کند و از آن تاریخ تاکنون هر یک از سلاطین و وزراء ایران بر آن افزایش کرده و هدیه ای داده و آبادانی نموده اند تا دوره صفویه شاه

اسماعیل در سال 944 که به زیارت جد خود و عبدالعظیم می آمد، ایوان و رواق بنا کرد و فتحعلی شاه ضریح نقره داد و ناصرالدین شاه ضریح عالی تری داد و گنبد را طلا گرفت و تاریخش را چنین دور کتیبه نوشته اند:

تبارك الله در عهد دولت سلطان *** فرشته است سر و بن به گنبد گردان

قویم دولت اسلام ناصرالدین شاه *** ابوالمظفر خورشید خسروان جهان

عظیم همت خسرو به زر ناب اندود *** خجسته قبه شهزاده عظیم الشان

به خشت های زراندود او چو تابد مهر *** هزار چشمه خور اندر او شود تابان

در این حریم خداوند این حریم بود *** ملك ستایش گوی و فلك ستاره فشان

نگاشت كلك سروش از برای تاریخش *** به حکم شاه که حکمش همیشه باد روان

هزار و دو صد و هفتاد رفته از هجرت *** فزوده گشته از این قبه قیمت زر و کان

پس از او میرزا آقاخان نوری صدراعظم دولت ایران ایوان را آئینه بندی کرده و صحن را کاشی کاری نمود و از دوران قاجاریه این بارگاه با عظمت رو به اهمیت عمرانی و تزیین نهاد و بالا-خص که قبر ناصرالدین شاه در جوار او قرار گرفت و اخیراً هم که آرامگاه رضا شاه در آن نزدیک واقع شده عمران و آبادی شهر روزافزون گشته است.

بقعه امام زاده عبدالله طاهر الحسینی نیز در طرف شرقی صحن که در قرن چهارم در گذشته نیز آباد و تزیین گردیده و ظل السلطان مسعود میرزا قاجار بنای گنبد و بارگاه آنها را نهاده است و اکنون این آستانه مبارکه مزار عمومی مردم ایران و مسافرینی هستند که به ایران می آیند و شرح مفصل تاریخ و جغرافیایی آن را با تزیین رواق و صحن و روضه و گنبد و بارگاه در کتاب مستقلی نگاشته ام که اکنون محل شرح آن نیست. (1)

ص: 216

1- زندگانی حضرت عبدالعظیم و شخصیت دو امام زاده مجاور آن به تألیف محمد رازی و کتاب روح و ریحان مراجعه شود.

علیه السلام در محور مسجد و طرفین و رواقین واقع است. بالای سر و پایین پا دو مسجد مردانه و زنانه است و پشت سر رواق و ایوان بسیار مجلل آینه و در پیش رو رواقی که به روضه حضرت حمزه متصل می گردد و در این رواق به آرامگاه ناصرالدین شاه می رود - گنبد طلا و مناره های طلا مانند خورشید افق پایتخت را روشن کرده و داخل آن روضه رضوان است. قبر در سرداب و زیرزمین است. روی آن صندوق خاتمی که از قدیم ترین صندوق های خاتم بقاع متبرکه و از شاهکار صنایع ایرانی است و اخیرا به دست هنرمند معروف صنایع خاتم تعمیر و روغن کاری شده در آینه و شیشه قرار داده اند که با برق تمام ریزه کاری های آن صنعت نمودار است. این صندوق در میان ضریحی است از نقره بسیار مجلل که 4 دهنه شبکه دارد و هر شبکه ده حلقه دارد به عرض سه دهنه و دو حاشیه نقره زمینه مینائی که حاشیه های گلکاری از نقره و مینا به خطوط مختلف احادیث نبوی و آیات کریمه را نقش بسته - قنادیل و شمعدان های طلا و نقره و برنج روی سقف ضریح است که از آهن پوشیده شده و روپوشی پارچه ای دارد. داخل سقف خاتم منبت کاری است و پای مرمر و کف روضه مرمر سفید است و ازار آن تا دو متر سنگ مرمر بسیار عالی در همین سال گذشته نصب کردند. از بالای سنگ تمام سقف درونی آینه کاری زیبایی بخشود و یک کتیبه به رنگ طلا و زمینه مینائی گلی داخل گنبد را از دیوارها جدا می سازد، در کتیبه های داخلی گنبد قصیده سرود اصفهانی را به خط نستعلیق نوشته اند که مطلعش این است:

سرود گفت به تاریخ این خجسته حرم *** ز بهر مزد گرفتن ز ایزد متعال

چو این حریم شه از ابر آمد سه بود *** هزار و دو صد و هفتاد و سه ز اول سال (1273)

عرض و طول روضه 8×8 متر تقریبی است و چهار درب خاتم دارد که به طرفین مسجدین و رواقین می رود، درب پیش رو را فتحعلی شاه داد و از خاتم های بسیار عالی است و اشعاری در مدح حضرت عبدالعظیم در آن نوشته شده.

و درب پائین پا از آثار ناصرالدین شاه است که خاتم بسیار مرغوبی می باشد و درب ورودی پشت سر از مآثر محمد شاه قاجار و کاتب آن محمد حسین تهرانی که در سال 1260 نوشته و منبت کاری کرده.

درب بالای سر مسجد مال صدراعظم است و کاتب آن میرزا محمد شیرازی بوده که تاریخ آن سال 1271 می باشد، دالان بین الحرمین نقاشی و گچ بری است به طول 15 متر و درب آن از چوب قاقم است و درب خاتم نقاشی بسیار قدیمی است که تاریخ آن حک شده یا نداشته. این روضه به انواع چراغ های برق و جارهای بسیار زیبا و قیمتی مزین شده است.

روضه حضرت حمزه

روضه حضرت حمزه 6×6 متر کوچکتر از روضه حضرت عبدالعظیم است که درب ورودی آن مورخه 1273 به امر قائم مقام می باشد و ضریح نقره در رو و ضریح فولاد در زیر دارد به عرض 3 متر و طول 4 متر و صندوق چوبی روی قبر است و مسجدی بالای سر دارد که درب خاتم عالی آن قدیم ترین آثار صنعت و هنر است. کف روضه از مرمر و ازاره آن به ارتفاع 5/1 متر و بقیه تا بالای گنبد همه آینه کاری است. دو کتیبه طلای بسیار عالی با خط نستعلیق مشکی روی آینه نوشته و ایوان آینه و سنگ مرمر و از شاهکارهای هندسی است و گنبد آن سبز و از بناهای عصر اول صفویه می باشد و هر يك از وزراء و سلاطین هدایا و تحفی تقدیم آنجا کرده اند. طبق

تحقیقات و تبلیغاتی که نویسنده نموده است به ظن قوی این حضرت حمزه فرزند عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و دارای مقام علمی و سیادت و روحانیت بوده و حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حوالی جوین و بیهق و سبزواری مدفون است، و الله اعلم.

روضه امام زاده عبدالله طاهری علیه السلام

گنبد و بارگاه حضرت عبدالله طاهر در مشرق صحن کاشی و ضریح فولادی روی قبر است و از گچ کاری و آینه بندی زینت بخشوده و درب روضه از کاشی ایوان است و کتیبه های عالی به خط نستعلیق نوشته و مسجد مفصلی رویه روی حضرت عبدالعظیم است که جامع ری می گفتند یا مسجد شجره و در مقابل ایوان آینه سقاخانه ای است که پشت آن حوض آب واقع شده و از طرف غرب به شرق مجرای آبی هست - اطراف این صحن اکثر باغ بوده که فعلاً آرامگاه ها قرار گرفته و بقعه شیخ ابوالفتح رازی و بسیاری از علماء آنجا می باشد و در قسمت جنوب غربی بارگاه حضرت حمزه آرامگاه رضا شاه فقید است که بر آبادی و عمران آنجا افزوده است و در این تاریخ 1371 قمری عمران و آبادی بسیار در این آستانه به وقوع پیوسته است که در کتاب مفصلی باید نوشت. (1)

شرح حال علماء و رجال دانشمند در تمام طبقات علوم و فنون اسلامی را که در ری و حوالی قبر حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در ده قرن اخیر دفن شده اند در کتاب دائرة المعارف رجال اسلام که مشحون بر سی هزار ترجمه و شرح حال می باشد و قریب پنج هزار عکس از علمای دوره اخیر جمع آوری نموده و نگاشته ام و بدین جهت در این کتب از رجال جز به ضرورت نامی برده نشده است. (2)

ص: 219

-
- 1- شرح حال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را در دو جلد مفصل نگاشته ایم که زیر چاپ است.
 - 2- مجموعه زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام، هفتم، تهران، نشر طلوع، بهار 1373، ج 2، ص 1043 - 1050.

عبدالعظیم. [عَ دُلْ عَ] (اخ) ابن عبدالله بن حسن بن زید بن الامام حسن مکنی به ابوالقاسم از اصحاب امام جواد و ابوالحسن الهادی علیه السلام بود. وی مردی متقی و پرهیزگار و از راویان و ثقات مورد اعتماد علی بن محمد النقی بود. اخبار و روایاتی درباره اعتماد به دو از ائمه روایت شده است. مرقد او در یک فرسنگی تهران به شهر ری (معروف به شاهزاده عبدالعظیم) واقع است و زیارتگاه مسلمانان شیعی است. (1)

شهربانو. [شَ] (اخ) شهربانویه. مشهور آن است که وی دختر یزدگرد پادشاه ایران بوده است و در خلافت عمر اسیر شد و به نکاح امام حسین علیه السلام درآمد و امام زین العابدین علیه السلام از او متولد شد. نام هایی دیگر نیز بدو داده اند از جمله شاه زنان. رجوع شود به بحثی درباره شهربانو (فصلی از کتاب چراغ روشن در دنیای تاریک):

نالش بکر خاطر م ز قضاست *** گله شهربانو از عمر است.

خاقانی

یعنی که نقاب شهربانو *** فاروق عجم ستان گشاید

خاقانی

لیکن تتبعات اخیر نشان داده است که این شهرت را اصلی نیست و یزدگرد را دختری به نام شهربانو نبوده است. برای اطلاع بر مآخذ داستان شهربانو رجوع به ربیع الابرار ز منخسری و قابوس نامه و مجمل التواریخ شود.

شهربانو ارم. [شَ اِرَ] (اخ) خواهر گیو دختر گودرز زن رستم. (ناظم الاطباء):

سپردم برستم همی خواهرم *** شه بانوان شهربانو ارم

فردوسی

شهربانویه. [شَ یَ] (اخ) نامی از نام های زنان ایرانی. (یادداشت مؤلف). دختر

ص: 220

یزدگرد و مادر حضرت زین العابدین علیه السلام . (انجمن آرا) (آندراج): و مادرش [زین العابدین

علیه السلام] شهربانویه بنت یزدجرد الفارسی و فخر حسینیان بر حسینیان از این است که جده ایشان شهربانویه بوده است. (فارس نامه ابن البلخی، ص 4). و مادر او [زین العابدین علیه السلام] شهربانویه بنت یزدجرد بن ملک. (تاریخ قم، ص 196). رجوع به شهربانو و مزدیسنا، ص 294 شود. (1)

71- بدر فروزان، آقا عباس فیض

اشاره

158 - بدر فروزان، آقا عباس فیض (معاصر)

حالات امام زاده عبدالله

بخش نهم: در ذکر حالات امام زاده جلیل عبدالله و عبیدالله و اسحاق فرزندان حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام

حالات عبدالله بن امام موسی علیه السلام

اما عبدالله بن امام موسی الکاظم علیه السلام سیدی شریف و جلیل شمرده شده، برای او اعقاب بسیاری ذکر کرده اند که جماعتی از آنها هم در شهر ری سکونت داشته اند و از آن جمله می باشد: مجدالدوله و الدین ابوالفتح محمد بن الحسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبدالله مزبور که در سلطنت سلاطین سلجوقی در ری دارای مرتبه وزارت بوده است.

و خواهر ابی الفتح محمد مذکور هم (ستی سکینه بنت الحسین) عروس سلطان محمد شریف است که در محله سلطان محمد شریف یکی از محلات شهر قم مدفون و به جلالت قدر و عظمت شأن موصوف و بر سر تربتش قبه و بارگاهی مجلل است و در جلد اول این کتاب حالاتش مذکور افتاد.

و ستی سکینه نامبرده عروس سلطان محمد شریف یعنی زوجه فرزند او ابی القاسم علی و مادر سید اجل ابوالحسن مطهر است که شیخ جلیل منتجب الدین بن

ص: 221

بابویه او را بسیار ستایش نمود است. در وصف او فرموده است که او دارای علوم و فنون بوده نشانه و عَلم خواننده شده، از بزرگان سادات عراق و صدور اشرف و عهده دار منصب رفیع نقابت و سمت ریاست در شهر ری بوده است و از برای او خطبه ها و رساله هایی ذکر کرده است.

حالات اولاد سید جلیل مطهر

و سید مطهر را از بطن این مکرمه دو پسر به نام محمد و علی و محمد را فرزندى است به نام فخرالدین علی که تقیب طالبین در قم بوده و او را هم پسری است محمد نام که از اهل علم و فضل شمرده شده دارای ریاست و جلالت بوده است، و این محمد بن علی را هم فرزند ارجمندی است به نام امام زاده یحیی که بسیار عظیم الشان و جلیل القدر بوده است و شمه از حالات او را در مجلد اول این کتاب نگاشته ایم، شمه ای هم ذیلاً می نگاریم.

و امام زاده یحیی را هم دو فرزند جلیل القدری بوده است یکی به نام شرف الدین ابوالفضل محمد بن یحیی که در خلافت الناصر لدین الله خلیفه بنی عباس به سال 600 تقیب النقباء طالبین در عراق عرب و عجم (بغداد و ری) گردید و دیگری علاءالدین ابوالقاسم علی بن یحیی که او هم دارای ریاست و شخصیت بوده است و این علی را هم فرزندى به نام ابوالفضل محمد است که بسیار جلیل القدر و عظیم الشان بوده، شیخ جلیل منتجب الدین قمی او را بسیار مدح و توصیف نموده درباره وی می نویسد:

حالات محمد بن علی بن امام زاده یحیی

حاضر شدم عالی مجلس سیدنا و مولانا الکبیر الامیر الامام السید الاجل الرئیس الانور الاطهر الاشرف المرتضی المعظم، عز الدولة و الدین، شرف الاسلام و المسلمین، رضی الملوک و السلاطین، ملک النقباء فی العالمین، اختیار الایام،

افتخار الانام، قطب الدوله، ركن المله، عماد الامه، عمدة الملك، سلطان العترة الطاهرة، عمدة الشريعة، رئيس الرؤساء الشيعة و صدر علماء العراق، قدوة الاكابر، معين الحق، حجة الله على الخلق، ذى الشرفين، كريم الطرفين، نظام الحضرتين ابى الفضل محمد:

ابن الصدر السعيد، المرتضى الكبير، شرف الدولة و الدين، عز الاسلام و المسلمين، جل الاشراف، سيد الامراء السادات شرقا و غربا، قوام آل رسول الله ابى القاسم يحيى (امام زاده يحيى مدفون در رى منظور است):

ابن الصدر السعيد، المرتضى الكبير، شرف الدولة و الدين، عز الاسلام و المسلمين، سيد الاجل، الامام المرتضى، الكبير الاعلم الازهد ذى الفخرين، نقيب النقباء، سيد السادات، مطهر ابن السيد الاجل الزكى، ذى الحسين ابى القاسم على بن ابى الفضل محمد الى آخره.

و موقعى كه شيخ منتجب الدين از ابوالفضل محمد و پدر او ابوالقاسم على و جدش امام زاده يحيى و جد اعلايش سيد مطهر بدین پایه تمجيد و تجليل نمايد، موقعيت و عظمت او در آن عصر به دست مى آيد.

شرح حالات امام زاده يحيى

و ناگفته نماند كه محمد بن على بن السلطان محمد شريف يعنى والد ماجد امام زاده يحيى (1) داماد نظام الملك وزير شهير سلطان ملكشاه گرديد، كريمه او را به عقد خویش درآورد و او را از بطن وی فرزندی به وجود آمد كه او را يحيى ناميدند.

و در جهت نامیدن او به اين نام در كتاب انوار المشعشين چنین مسطور است كه شرف الدين محمد را دخترانى چند بود و پسرى نداشت، موقعى كه زوجه او حمل

ص: 223

برداشت شبی در عالم رؤیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت نموده عرض کرد: یا رسول الله زوجه ام حمل دارد نام جنین او را چه بگذارم. آن حضرت فرمودند: اسم او یحیی است و چون بیدار شد، دانست که نوزاد او پسر خواهد بود، از این رو بسیار خرسند گشت و پس از وضع حمل آن فرزند را یحیی نامید و پس از آن که امام زاده یحیی را به قتل رسانیدند سرّ نامیدن آن حضرت این فرزند را به یحیی ظاهر شد و دانستند که منظور حضرت رسالت پناهی از این تسمیه اشاره به این بوده است که این مولود چون یحیی پیغمبر شهید خواهد شد.

ولی این رؤیا و سر تسمیه و جهت اشاره به شهادت هیچ يك را ارزش تاریخی نخواهد بود چنان چه بر هیچ دانشمند بصیری پوشیده نیست.

بالجمله این مولود سعید چون به حد رشد و کمال رسید به نقابت سادات ری برگزیده گشت و تدریجا نقابت سادات قم و آمل (مازندران) هم بر آن مزید گشت و کار او روز به روز رونق می یافت تا آن گاه که نوه دختری سلطان الب ارسلان یعنی دختر خواهر سلطان ملکشاه سلجوقی و عمه زاده سلطان سنجر بن ملکشاه را هم به حباله نکاح درآورد و در حریم پادشاهان سلجوقی درآمده جزء ملوک ری گشت.

بالجمله امام زاده یحیی در ری با مقام نقابتی که دارا بود، به ریاست و عزت می گذرانید و به واسطه ازدواج با شاهزادگان سلجوقی از يك طرف و انتساب با فامیل نظام الملك و فرزندان او که هرکدام دارای موقعیت بزرگی بودند، از طرف دیگر و به جهت مراتب علم و فضل و سیاستی که دارا بود و هم مقام نقابتی که برعهده داشت، روز به روز عظمتش افزوده می گشت تا آن گاه که سلطان تکش خان خوارزم شاه به عراق آمده با سلطان طغرل سلجوقی در محرم 590 بجنگید و بر سپاه خوارزم شاه غلبه جست ولی دیگر باره خوارزم شاه به حدود عراق آمده، در ربیع الآخر 590 با سلطان طغرل به جنگ پرداخت و طغرل از روی مستی با گرز گرانی که در دست

داشت بر دست اسب خویش کوفت و آن حیوان به روی درآمد و طغرل را بر زمین افکند و قتلق اینانج که تخم کین طغرل را در دل کشته سال ها آبیاری کرده بود در این حال بر وی گذشته سر او را از تن جدا ساخت و تن او را بر شتری افکنده به نزدیک خوارزم شاه برد و خوارزم شاه هم سر او را که با خلیفه وقت الناصر لدین الله سر یک دلی نداشت به بغداد نزد وی فرستاده، تن او را در بازار ری بردار بیاویخت و نسبت به امام زاده یحیی هم از لحاظ همان قرابت با سلجوقیان بدین شده آن سید جلیل را هم احضار نموده به قتل رسانید و در همان جا به خاک سپرده شد که تربتش مزار مردم و محل نذورات است.

حالات سید جلیل نعمت الله جزائری

باری و از جمله احفاد عبدالله بن امام موسی علیه السلام است، عالم جلیل و محدث نبیل سید سنو و رکن معتمد سید نعمت الله جزائری فرزند سید عبدالله که با دوازده واسطه نسبش به امام منتهی می گردد و او از تلامذه بزرگ علامه مجلسی علیه الرحمه و آقا سید هاشم احساسی و محقق سبزواری و محقق خونساری و عارف ربانی و حکیم صمدانی مولانا محسن فیض کاشانی بوده، کتب بسیاری هم تألیف نموده است و در لیله جمعه 23 شوال 1112 در قریه جایدر وفات نموده است.

حالات سید نورالدین بن سید نعمت الله

و فرزند جلیل او سید نورالدین نیز از اهل علم و فضل و صلاح شمرده شده رسائل متعددی هم دارا بوده است و در ذی الحجه 1148 وفات کرده است. و فرزند سید نورالدین هم سید اجل آقا سید عبدالله از اجلاء این سلسله خوانده شده بحدودت فهم و ذكاء و حسن سلیقه و کثرت اطلاع و استقامت طریقه متصف بوده است چنان چه تألیفات گرانهای او که از آن جمله است: شرح نخبه و شرح مفاتیح الاحکام

و ذخیره، بر مراتب نامبرده گواه است.

و نامبرده از عده ای از مشایخ روایت کرده است که از آنها است سید اجل السید صدرالدین الرضوی القمی(1)

حالات عبیدالله بن امام موسی علیه السلام

و اما عبیدالله بن امام موسی الکاظم علیه السلام چنان چه در کتب اسباب نقل گردیده دارای جلالت قدر و اعقابی را داراست که اکثر آنها در قم می باشند:

و از جمله اعقاب ایشان است سید شریف صالح و پرهیزکار ابوالقاسم جعفر علوی موسوی مصری فرزند محمد بن ابراهیم بن محمد بن عبیدالله المذکور که از محدثین بزرگ شمرده شده، از مشایخ شیخ اجل تلعبری می باشد و شیخ مزبور از آن سید شریف احادیثی اخذ و روایت کرده است و در سال 340 در مصر از آن جناب اجازه گرفته است:

حالات اسحق بن امام موسی

و اما اسحق بن امام موسی الکاظم علیه السلام : در کتب انساب مسطور است که وی ملقب به امین و دارای جلالت قدر بوده است و در سال 240 هم در مدینه طیبه رحلت کرده است.

و صبیبه مرضیه او ستی رقیه بنت اسحق از جمله زنانی است که زندگانی طبیعی را

ص: 226

1- . عالم جلیل سید صدرالدین رضوی قمی فرزند آقا سید محمد باقر و از دانشمندان بزرگ جامع معقول و منقول و شیوخ علماء و اکابر محدثین شمرده شده در سال 1160 وفات نموده است و از تألیفات اوست شرح وافیه، و این سید جلیل از منسوبین میر محمد مهدی بن سید محسن رضوی قمی است که در بقعه محمدیه واقع در شمال شرقی تکیه کوچه حرم متصل به خیابان ارم قم مدفون است و محقق ثانی شیخ علی کرکی موقعی که از قم به طرف کاشان عبور می کرد به سال 916 به او اجازه داده است و ناگفته نماند که بقعه نامبرده را هم موقوفات چندی است.

به سر حد کمال رسانید و طویل العمر گردید و در سال 316 در بغداد وفات یافت و در همان جا (مقابر قریش) هم به خاک سپرده شد. و اعقاب اسحق از سه فرزندش عباس و محمد و حسین می باشند.

و اعقاب عباس بن اسحق است شیخ زاهد صالح ابوطالب محمد ملهوس بن علی بن اسحق بن عباس مزبور که در بغداد می زیست و دارای قدر و منزلت، حشمت و جلالت بود.

و از اعقاب حسین بن اسحق است، او جعفر محمد صورانی که در شیراز به قتل رسید تربتش به باب اسطخر واقع و مزار مردم است.

و ابوالفرج در مقاتل الطالبیین می نگارد که سعید حاجب خلیفه در خلافت المهتدی بالله عباسی، جعفر بن اسحق بن موسی الکاظم علیه السلام را به قتل رسانید⁽¹⁾ و چون بین فرزندان اسحق بن موسی الکاظم فرزندی به نام جعفر سراغ نداریم، تصور می رود که منظور وی همان جعفر صورانی بوده باشد.

در پایان ناگفته نماند که سلطان سید اسحق مدفون در ساوه از فرزندان مع الواسطه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و کسانی که عقیده دارند بر این که او همین اسحق و فرزند بلاواسطه آن حضرت است به خطا رفته اند زیرا به اتفاق علمای نسابه آن جناب به سال 240 در مدینه رحلت کرده است و همانجا هم مدفون گشته و نوه او جعفر بن حسین بن اسحق هم به سال 255 و یا 256 به دست سعید حاجب مقتول گردیده است.

در صورتی که سلطان سید اسحق در حدود سال 350 یا اندکی جلوتر در حدود ساوه وفات نموده است و فرزند زاده او ابو عبدالله حسین بن احمد بن اسحق

ص: 227

1- المهتدی بالله فقط از ماه شعبان سال 255 تا ماه رجب سال 256 يك سال و اندی خلافت کرد و بنابراین قتل جعفر در ظرف همین مدت واقع شده است.

با مؤلف تاریخ قم حسن بن محمد قمی معاصر بوده است و حتی در تاریخ خود که به سال 378 تألیف شده حالات اسحق را از او نقل کرده است که با اختلاف در تاریخ رحلت و تفاوت محل وفات، به عقیده نگارنده تردیدی در این موضوع باقی نمی ماند. (1)

حالات امام زاده حمزه بن امام موسی علیه السلام

بخش سیزدهم: در ذکر حالات شاهزاده حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام و اعقاب آن جناب از پادشاهان صفویه و غیر آنها

و این بخش مشتمل بر سه قسمت است

قسمت نخست حالات شاهزاده حمزه و تعیین مدفن آن جناب

شاهزاده حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام به جلالت قدر و منزلت و عظمت شأن موصوف و احدی را در این باب تردید نیست. اما نسبت به مدفن آن جناب آراء و عقاید گوناگونی را ابراز و علمای انساب در تبیین مزار آن امام زاده بین شیراز و ترشیز و ری و قم و سیرجان اختلافاتی اظهار داشته اند که ذیلاً نقل و در پایان امر عقیده خود را هم می نگارد.

تعیین مدفن حمزه بن امام موسی علیه السلام

مدفون بودن حمزه بن موسی علیه السلام در ری اما کسانی که مدفن حمزه را در شهر ری می دانند از جمله یکی مؤلف جنة النعیم است که بدوا قول اسکندربیک منشی را در جلد اول کتاب عالم آراء عباسی در ذیل نسب پادشاهان صفوی که می نگارد (نسب این سلسله جلیله به جناب حمزه بن موسی علیه السلام منتهی و مدفن وی در قریه ای از قراء شیراز است و سلاطین صفویه بر روی تربت او بقعه رفیعی بنا نهاده، موقوفات

ص: 228

بسیاری هم برای آن قرار داده اند) نقل می نماید و سپس می نویسد در ترشیز هم مقبره ای است که جمعی معتقدند بر این که از حمزه بن امام موسی علیه السلام است و در آخر اظهار عقیده نموده، می نگارد (ولی آنچه معروف و مشهور بوده، جمعی از اهل فضل و اطلاع طهران هم بدان معتقدند و جز آن عقیده دیگری هم ندارند این است که حمزه بن موسی علیه السلام در ری مدفون و او همان کسی است که حضرت عبدالعظیم حسنی به زیارتش می رفته است و از جمله (خیر رجل) که در زیارت نامه آن حضرت خوانده می شود «یا نور المشرق المصیی الانور یا زائرا قبر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر» منظور همان امام زاده حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام است، زیرا بهترین فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام همان فرزندان بلاواسطه او هستند که (خیر رجل من ولد موسی علیه السلام بر آنها اطلاق و منطبق می گردد).

و دلایل داعی بر طبق این مدعی یکی کتاب تحفة الزائر علامه مجلسی علیه الرحمه است که در آنجا مسطور است: قبر شریف امام زاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم در ری واقع و این امام زاده ظاهرا همان کسی است که حضرت عبدالعظیم هم به زیارت او می رفته است.

و دیگری کتاب مجالس المؤمنین قاضی نورالله ششتری است که در آنجا هم می نگارد که شهر ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبدالله ایض و امام زاده عبدالعظیم حسنی است.

و ظاهر این عبارت بر آن دلالت می کند که واسطه ای در میان حمزه با امام نباشد. [\(1\)](#)

و جمعی گمان کرده اند که آن امامزاده ای که در ری مدفون است حمزه بن حمزه بن امام موسی علیه السلام است که در طی حالاتش نوشته اند که او به خراسان رفت ولی باوجود علمای انساب و محدثینی که در زمان ایشان بوده اند نمی توان گفت حال این بزرگوار

ص: 229

1- در صورتی که کلمه موسوی مؤید وجود واسطه است و مخصوصا باقرین افتادن او با کلمه حسنی پس از نام حضرت عبدالعظیمی که به طور مسلم تا حضرت امام حسن مجتبی چندین واسطه دارد تردیدی در وجود واسطه بین حمزه با امام باقی نمی ماند.

مشتبه باشد و یکی از علمای آن زمان قاضی نورالله شوشتری است که از نسب آن سید جلیل و احتراماتی که حضرت عبدالعظیم نسبت به مزار شریفش مرعی می داشته خبر می دهد و همین معنی بر صحت مراد دلالت می کند زیرا که جلالت قدر امام زاده حمزه از اعقاب و احفاد او بیشتر بوده است و البته کسی که بدون واسطه به امام منتسب باشد با قدس و زهد فطری از طبقه لاحقین محترم تر است و زیارت نامه حضرت عبدالعظیم هم که از قدماء علماء نقل شده و در آنجا خوانده می شود «یا زائر اقبیر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر علیه السلام هم نیز دلالت می کند بر این که منظور از (خیر رجل من ولد موسی) فرزند بلاواسطه آن حضرت می باشد چه که فرزندان مع الواسطه را نمی توان بهتر از فرزندان بلاواسطه دانست الی آخر ما قال.

مدفون بودن حمزة بن موسی علیه السلام در شیراز

اما کسانی که به مدفون بودن حمزه در شیراز تصریح کرده اند یکی اسکندربیک منشی در کتاب عالم آراء عباسی در ذیل نسب سلاطین صفویه است که سابقا مذکور افتاد.

و دیگری صاحب کتاب بدایع الانوار است که به مدفون بودن حمزة بن امام موسی علیه السلام در شیراز تصریح نموده و بر طبق مدعای خود هم دلیلی ذکر کرده است و می نگارد که در مدفن حمزة بن موسی خلاف است. صاحب کتاب مجدی که سید ابوالحسن علی بن محمد علوی است در کتاب خود آورده است که حمزة بن امام موسی علیه السلام مکنی به ابی القاسم قبرش در اسطخر شیراز معروف و مشهور و زیارتگاه مردم نزدیک و دور است و آن جناب را سه پسر و هشت دختر می باشد اما پسران او یکی حمزة ثانی است که به خراسان رفت و وفات نمود و اعقاب او اندک بوده اند که در بلخ می باشند و دیگری قاسم مکنی به ابی محمد است که از او اعقاب بسیاری در ری و طبرستان و دامغان هستند و پادشاهان صفویه هم از اولاد او می باشند و همین قاسم را دو فرزند به نام احمد و محمد بوده که احمد جد پادشاهان مزبور است

و فرزند سوم هم حمزه علی است که در اسطخر به خارج شیراز مدفون است.

مؤلف گوید که در کتاب مجدی به هیچ وجه از مدفون بودن حمزه در شیراز حکایتی ندارد و انتساب این قول از طرف صاحب بدایع به مؤلف کتاب مجدی بر خلاف حقیقت می باشد چه که این نگارنده به چندین نسخه از کتاب مجدی مراجعه نموده چنین موضوعی را نیافتم و از جمله در معتبرترین کتاب مجدی که با بهترین خط در زمان صفویه نوشته شده و تصحیح هم گردیده است و در کتابخانه علامه نسابه آقای سید شهاب الدین نجفی مرعشی نزیل قم موجود است، در این مقام عبارات آن را عینا در ذیل نقل می نماید:

«و ولد حمزة بن موسى الكاظم و كان كوفيا و ينجل و هو لأم ولد ثلثة ذكور و ثمانی اناث، فالذکور علی درج و قبره بباب اسطخر من شیراز و حمزة بن حمزه كان متقدما مات بخراسان و له عقب قليل بعضهم ببلخ و القاسم بن حمزه منه عقب يدعی القاسم بالاعرابی الی آخره».

و با نقل عین عبارت از مجدی به خوبی عدم صحت انتساب این امر به صاحب مجدی روشن و چون مؤلف کتاب بدایع الانوار را هم نمی توان تا این حد تخطئه نمود که موضوعی را برخلاف حقیقت به شخصی نسبت دهد و نقل هم نماید، ناچار باید گفت نسخه کتاب مجدی که در دسترس صاحب بدایع بوده یا مغلوط و یا اسقاطی داشته است چنان چه بر هیچ نقاد بصیری پوشیده نخواهد بود.

مدفون بودن حمزة بن موسی علیه السلام در ترشیز

و نسبت به مدفون بودن حمزة بن امام موسی الکاظم علیه السلام در ترشیز سند و مدرک و حتی قول صریحی هم از علمای انساب و رجال دیده نمی شود جز آن که در طی حالات حمزه و تعیین مدفن آن جناب ضمن نقل اختلافاتی که در محل دفن آن امام زاده بین علمای انساب راه یافته بدین قول هم اشاره گردیده می نویسند و برخی

هم مدفن آن جناب را در ترشیز دانسته اند، ولی این عده کیانند و مدرکشان چیست؟ معلوم نیست و ما منکر نیستیم که در ترشیز هم امامزاده ای به نام حمزه وجود دارد ولی این حمزه کیست و نسبش چیست جای تأمل است و به گفته و عقیده عوام هم که ناشی از وجود يك بقعه منتسب به حمزه در ترشیز باشد و یا مثلاً مولود از اظهارات خدام آن بقعه دائر بر این که این حمزه همان حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام است گردد نمی توان اعتماد و اتکاء نمود و علی هذا این عقیدت به کلی بی اصل و اصولاً بدان توجهی نشاید.

و اما مدفن حمزه در سیرجان

و اما نسبت به مدفون بودن حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام در سیرجان کرمان در کتاب انوار المشعشعین از کتاب لب الانساب نقل نموده است که حمزه بن موسی علیه السلام مادرش ام ولد و مدفش در سیرجان کرمان و او را سه پسر به نام حمزه و علی و قاسم بوده که هر سه تن هم اعقابی را دارا می باشند.

و سپس بیانات اسکندربیک منشی را از کتاب عالم آرای عباسی دائر به مدفون بودن حمزه در قریه ای از قراء شیراز و حاکی از توجه پادشاهان صفویه به مزار او و تعمیراتی که کرده اند و موقوفاتی که برای آن قرار داده اند نقل و بعداً می نویسد که

بعضی هم گمان کرده اند که حمزه بن امام موسی علیه السلام در ترشیز مدفون است ولی این بنده در هر مقام و موردی آنچه لازمه دقت است به عمل می آورد و این که اهل طهران گفته اند که امام زاده حمزه بن امام موسی علیه السلام در ری مدفون و قبر او به قبر امام زاده عبدالعظیم بن عبدالله بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام متصل و دارای گنبد و حرم هم می باشد که مردم به زیارت او می روند، مدرک درستی برای آن پیدا نکرده ام و معلوم نیست که مدفون در آن بقعه کیست و نام مبارکش چیست، زیرا مأخذ

این گونه موضوعات کتب انساب است و در کتب نامبرده تصریح نشده است بر این که امام زاده حمزه بن امام موسی علیه السلام در ری مدفون است.

ولی بعضی از ارباب تاریخ و خبر از معاصرین و غیر معاصرین از کثرت شهرت جرئت نکرده اند که مدفون بودن حمزه بن امام موسی علیه السلام را در ری رد کنند، علاوه برای تأیید مدفون بودن او در ری دست آویزی هم تحصیل کرده اند و به آنچه در مدفون بودن حمزه در ری تمسک بسته اند دو چیز است: یکی آن که شیخ نجاشی به سند معتبر از احمد بن خالد برقی قمی روایت کرده است که حضرت عبدالعظیم از خلیفه وقت گریخت و به ری درآمد و در خانه یکی از شیعیان پنهان گشت و گاهی زیارت می کرد قبری را که نزدیک عمارت او بود و می فرمود این قبر یکی از فرزندان امام موسی علیه السلام می باشد.

و محدث مجلسی علیه الرحمه در کتاب تحفة الزائر می فرماید قبری که حضرت عبدالعظیم زیارت می کرده است، محتمل است که از امام زاده حمزه بن امام موسی علیه السلام بوده باشد.

با این که اولاً شیخ نجاشی نام مدفون در آن قبر را نبرده و خود حضرت عبدالعظیم هم اسم او را ذکر نکرده است و اگر با ذکر احتمالات کار درست می شود، احتمال می رود که آن قبر از امام زاده اسماعیل بن امام موسی علیه السلام بوده باشد، چه که اگر حمزه را ننوشته اند که در کجا مدفون است اسماعیل را هم تعیین نکرده اند بلکه این احتمال درباره اسماعیل بیشتر نزدیک به قبول است، زیرا نسبت به مدفن حمزه در چند مورد دیگر اقوالی ذکر گردیده است ولی نسبت به مدفن اسماعیل هیچ گونه مکانی تعیین نشده، هیچ قول مخالفی هم دیده نمی شود.

و دوم چیزی که مورد تمسک قرار داده اند: گفته زبدة الحکماء و المتکلمین قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین است که در آنجا می نویسد: در ری مدفن

عبدالعظیم حسنی و سید عبدالله ایض و سید حمزه موسوی است. به تقریب و توجیه به این که ظاهر عبارت (سید حمزه موسوی) دلالت دارد بر این که بین او و امام واسطه ای نباشد.

در صورتی که این عبارت هیچ گونه ظهور و دلالتی بر مدفون بودن حمزه بن امام موسی علیه السلام در ری ندارد و نمی رساند که آن حمزه فرزند بلا واسطه امام باشد، و جای تعجب است که امثال این محدثین در چنین مواردی اندیشه نمی فرمایند و این عبارت را بر مدعای خود سند می دانند با این که عبارت موسوی و حسنی کاملاً دلالت دارد بر این که بین آنها با امام واسطه وجود دارد چنان چه مسلم است بین عبدالعظیم با حضرت امام حسن مجتبی چهار واسطه موجود است و همچنین به طور قطع بین عبدالله ایض با حضرت امام زین العابدین و سائطی است که عبدالله بن محمد بن حسن افضس بن علی بن امام زین العابدین بوده باشد و چه عیب دارد که این حمزه هم فرزند محمد بن علی بن عبدالله بن امام موسی علیه السلام بوده باشد و یا حمزه بن حمزه بن امام موسی علیه السلام باشد، و اگر به عبارت کتاب مجالس المؤمنین توجه بشود وجود فاصله و واسطه را اثبات می کند چه که لفظ حسنی و موسوی را با یکدیگر ذکر کرده است و همانطوری که عبدالعظیم با امام واسطه دارد، حمزه هم باید دارای واسطه باشد چنان چه در عرف هم لفظ حسینی و رضوی و موسوی وجود واسطه را می رساند و در السنه و افواه مردم هم معمول و ملفوظ است. و دیگر آن که چگونه می توان ادعا کرد که سلاطین صفویه پادشاهانی که قریب سیصد سال در این مملکت باعظمت هر چه بیشتر سلطنت کرده اند و با جمعی از محققین اخباریین و محدثین هم معاصر بوده با آنها خلطه و آمیزش هم داشته اند به دست نیاورده باشند که جد ایشان (حمزه) در شیراز مدفون نیست بلکه در ری مدفون است و یا بی جهت آن بقعه و گنبد را در شیراز ساخته موقوفات بسیاری هم برای آن قرار داده اند.

علاوه بر این که مدرک علما در تعیین صاحبان این قبور فقط کتب انساب است و در هیچ يك از کتب نامبرده دیده نمی شود که مدفن حمزة بن امام موسی علیه السلام در ری بوده باشد.

پس باید گفت آن بزرگواری که در نزدیکی بقعه حضرت عبدالعظیم علیه السلام (1) مدفون است، یکی از اولاد حضرت امام موسی علیه السلام است که ما اسم و نسب مبارکش را نمی دانیم.

و یا فرضاً آن که بگوییم نام او حمزه است ولی حمزة بن حمزة بن امام موسی علیه السلام است که در رفتن به طرف خراسان در آنجا وفات کرده است.

و چگونه می توان مدفن حمزة بن امام موسی علیه السلام را در شیراز با این که بیش از پانصد سال است که مزار تمام علما و دانشمندان است و در کتب متعددی هم تصریح دارد انکار کرد و مدفن او را در ری با فقد دلیل تصدیق و تأیید نمود چنان چه در قریه تجریش شمیران هم بقعه ای است که آن را مدفن امام زاده صالح فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می دانند و جناب آقای میرزا سعید خان مؤتمن الملك وزیر امور

ص: 235

1- حضرت عبدالعظیم حسنی از اکابر محدثین و اعظام علماء شیعه امامیه و از امام زادگان جلیل القدر و اجلاء صحابه حضرت امام محمد تقی علیه السلام و حضرت امام علی النقی علیه السلام بوده، احادیث بسیاری از آنان روایت نموده در کتاب عمدة الطالب او را به سید زاهد ستوده می نگارد که در مسجد شجره در شهر ری مدفون و قبر او زیارتگاه مردم است و او را فرزندی است به نام محمد که او هم زاهد و بزرگ بوده است و از برای او عقبی ذکر نکرده می نویسد که اعقابشان منقرض شد. و در ناسخ التواریخ مسطور است که مناعت مقام و جلالت قدر حضرت عبدالعظیم زیاده بر آن است که کسی به تحریر در آورد و مضجع مبارکش در مسجد شجره به شهر ری واقع و قبرش زیارتگاه عالی و دالی و در ثواب زیارت او از ائمه معصومین علیهم السلام روایاتی نقل شده است مانند آن که زیارت قبر او در ری مانند زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام است و یا هر کس زیارت کند، عبدالعظیم را در ری، بهشت مر او را واجب می شود. بالجمله مشهدش دارای بقعه رفیع و گنبدی مجلل از طلا و گلدسته هایی مرتفع و صحن هایی متعدد و زیبا و موسع و باشکوه و عظمت هر چه بیشتر می باشد. مؤلف

خارجہ ہم آن بقعہ عالیہ را تعمیر نموده مقداری از ضریح او را ہم نقرہ کرده است با این کہ در بین فرزندان آن حضرت اصولاً صالح نامی وجود ندارد مگر آن کہ بگوییم او یکی از فرزندان آن حضرت است کہ بہ صالح ملقب بوده و بہ همان لقب ہم مشہور شدہ است و یا یکی از اعقاب باواسطہ آن حضرت بودہ باشد و این ہر دو تقدیر نیز فرضی و بلا دلیل می باشد.

مدفن شاہزادہ حمزہ در قم

و نسبت بہ مدفون بودن آن امام زادہ در قم ہم دلایلی اقامہ گشتہ، شہرت ہم این قول را تأیید می کند، و از مؤلفین اخیر فاضل خبیر آقای آقا شیخ محمد علی ارجستانی قمی مؤلف کتاب انوار المشعشعین ہم بر این عقیدت استوار بودہ در کتاب مزبور پس از نقل اختلافاتی کہ نسبت بہ مدفن حمزہ بن امام موسی علیہ السلام جریان دارد، شخصاً عقیدہ خود را ہم اظہار نمودہ می نویسد: کہ از تاریخ قم چنین استفاد می شود کہ حمزہ مزبور در قم مدفون است زیرا در آنجایی کہ از ورود یحیی صوفی بہ قم برای اخذ میراث خود از ترکہ خواہر خویش بریہہ زوجہ محمد بن موسی المبرقع حکایت کردہ می نگارد کہ یحیی صوفی بہ قم اقامت گزید و در میدان زکریا بن آدم نزدیک مشہد حمزہ بن امام موسی علیہ السلام مقام و منزلت گرفت. (1)

و این بیان مؤلف تاریخ قم کاملاً دلالت می کند بر این کہ حمزہ بن موسی علیہ السلام همان حمزہ ای است کہ در قم مدفون است و در صحت و اتقان تاریخ مزبور ہم بین علما و محدثین هیچ گونه تردیدی نیست.

ص: 236

1- . یحیی صوفی فرزند جعفر کذاب ابن امام علی النقی علیہ السلام است کہ برای بردن میراث خود از ترکہ خواہرش بریہہ بنت جعفر و زوجہ محمد بن موسی المبرقع کہ بلاعقب وفات کردہ بود بہ اتفاق برادر خود ابراہیم بہ قم آمد و در میدان زکریا بن آدم کہ اکنون بہ میدان کهنہ مشہور است، منزل گرفت.

و مؤلف کتاب روضة الصفا هم بر مدفون بودن حمزه مزبور در قم عقیده مند بوده، در تاریخ خود آنجایی که از وفات خواهر شاه طهماسب صفوی در قزوین سخن می راند می نگارد که: جسد آن مجلله را از قزوین به قم حمل نموده در جوار معصومه عظمی و محجوبه کبری و سید حمزه موسوی که از آباء و اجداد سادات امجاد صفویه است، به خاک سپردند.⁽¹⁾

و بیان روضة الصفا هم از آنجا مؤید این موضوع است که ظاهراً عموم مورخین مسلم می دانند که در بین سلسله نسب سلاطین صفویه تا امام، جز يك حمزه نام وجود ندارد و آن هم حمزة بن امام موسی الكاظم علیه السلام است.

تحقیق در مقام و تعیین مدفن شاهزاده حمزه

و به عقیده مؤلف اولاً در کتاب روضة الصفا بر مدفون بودن حمزة بن امام موسی علیه السلام در قم تصریح ندارد بلکه کلمه موسوی پس از نام حمزه چنان چه بعداً ذکر خواهد شد مشعر بر آن است که حمزه از اولاد مع الواسطه امام موسی علیه السلام است و معلوم هم نیست که عقیده مؤلف کتاب مزبور چنان باشد که در بین سلسله نسب پادشاهان صفویه تا امام جز يك حمزه وجود ندارد.

در ثانی علی فرض که در روضة الصفا هم به مدفون بودن حمزه مزبور در قم تصریح کرده باشد ولی چون مؤلف آن آقای رضا قلی خان هدایت در علم انساب و رجال بصیرتی نداشته و از اهل این فن شمرده نشده، بیان او در این قسمت حجیت نخواهد داشت.

ص: 237

1- مشهد فاطمه معصومه در مقبره بابلان و با مدفن شاهزاده حمزه قرب میدان کهنه فاصله زیادی دارد و مدفن خواهر شاه طهماسب اگر در جوار این مشهد است دور از مشهد دیگری است و ظاهر عبارت هم نمی رساند که در جوار بی بی است یا در جوار شاهزاده حمزه.

در ثالث چون خود سلاطین صفویه هم به مدفون بودن جد خود شاهزاده حمزه در شیراز معتقد بوده اند و بدین جهت بر روی تربت او هم بقعه مجلل و قبه مرتفع بنا نهاده موقوفات چندی هم برای آن قرار داده اند.

در رابع اسکندریک منشی هم در کتاب تاریخ عالم آرای عباسی که در عصر صفویه و برای آنها تألیف کرده است بر مدفون بودن حمزه بن امام موسی علیه السلام در شیراز تصریح نموده است، بنابراین به گفته روضة الصفا در این باب نمی توان ترتیب اثر داد.

و از طرفی بیان مؤلف تاریخ قم هم با اعتراف نگارنده بر این که آن تاریخ در کمال اتمام و اعتبار است و در سندیت آن هم تردیدی راه ندارد بر مراد و مقصود ایشان دلالتی نداشته نسبت به مدفون بودن حمزه بن امام موسی علیه السلام در قم صراحتی ندارد و اگر حقیقتاً حمزه بن امام موسی علیه السلام به قم آمده بود و در این شهر هم وفات کرده بود با تمام جلالت قدر و منزلتی که دارا بوده و با این که فرزند بلاواسطه امام هم می باشد چگونه ممکن است که در تاریخ قم از ورود و وفات او اثری نباشد و با این که مؤلف تاریخ مزبور (مولانا حسن بن محمد بن الحسن الشیبانی القمی) از قدماء علماء اصحاب شمرده شده بر حالات سلسله جلیله طالبیه مخصوصاً کسانی که بدین شهر درآمده، توقف نموده یا هجرت کرده اند کاملاً احاطه داشته و تا سال 378 قمری هم که مشغول تألیف آن کتاب بوده است از تمام سادات حتی آنهایی که تا امام چندین واسطه هم دارند از ممدوحین و یا کسانی که درباره آنها قرح شده از مدفونین به قم و یا غیر آنها به طور کلی و بدون استثناء نام برده حالات هر يك را جدا جدا ذکر کرده است چگونه تصور می شود که از حمزه بن امام موسی علیه السلام با آن موقعیت و با اتصال به امام اسم نبرده باشد و از ورود و توقف و وفات او در باب سوم از کتاب تاریخ خود که مخصوص حالات طالبیه است، خبر نداده باشد ولی در موقعی که منزل یحیی صوفی

را می خواهد، تعیین کند از مشهد او بدون هیچ گونه سابقه اسم ببرد.

و با توجه به مراتب بالا محرز می شود که اولاً حمزة بن امام موسی علیه السلام به قم نیامده است و از این جهت در تاریخ قم هم از او اسمی برده نشده است. در ثانی شاهزاده حمزه هم که در قم مدفون است و از مشهد او هم در تاریخ قم اسم برده شده است به طور قطع فرزند مع الواسطه امام است و به طور مسلم در طی حالات سادات هم از ورود و وفات او خبر داده شده است.

و اگر سؤال بشود که حالات این شاهزاده حمزه در کجای تاریخ مزبور ذکر شده، از ورود و وفات او در کجا خبر داده است و بالاخره او کیست؟

نسب شاهزاده حمزه مدفون به قم

جواب می دهیم که در همان باب سوم از کتاب تاریخ مزبور در طی حالات ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام و احفاد او و اسحاق و فرزندان او می نویسد که ابو عبدالله حسین بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم از دختر ابوالقاسم حمزة بن علی او را چهار پسر به نام حمزه و ابوالحسن علی و ابوالفضل محمد و ابومحمد حسین و چهار دختر بوجود آمدند چنان چه در قسمت دوم از بخش سوم همین فصل هم حالات او نگارش یافت و مسطور افتاد که حمزة بن حسین نیز در این شهر دارای موقعیت بزرگی بوده در همین شهر هم وفات یافته، در مجاورت جد خود احمد بن اسحاق به خاک سپرده شده، دارای بقعه مجلل و گنبدی نوظهور و رواقی مسقف و صحنی موسع بوده به شاهزاده حمزه معروف و مشهور است و مردم قم هم درباره او اخلاصی تام و عقیدتی تمام ابراز داشته متداعیین و اصحاب ترافع نام شریف وی را در حلف و احتلاف قاطع دعاوی دانسته چنین عقیده دارند که هر کس به نام او قسمی برخلاف واقع و سوگندی دروغ یاد کند، طولی نخواهد کشید که به کیفر آن می رسد.

ص: 239

و برخی از معاصرین علمای انساب معتقدند که پدر بزرگوار شاهزاده حمزه یعنی حسین بن احمد بن اسحاق هم در جوار پدر و فرزند خود که در همان بقعه مدفون است، علاوه در نزدیکی تربت آنها عده ای از سادات موسویه که از احفاد ابراهیم بن امام موسی علیه السلام می باشند نیز به خاک سپرده شده اند.

بالجمله معلوم شد که شاهزاده حمزه مدفون در این بقعه کیست و نسب او چیست ولی چون برای عبارت تاریخ قم در این مقام که می نویسد (و یحیی صوفی به میدان زکریا بن آدم به نزدیک مشهد حمزه بن امام موسی علیه السلام وطن و مقام گرفت) با توجه به این که حمزه را فرزند امام موسی علیه السلام قرار داده است، محتملی تعیین و راه حلی به عمل نیاید تا با حمزه بن حسین منطبق گردد. علی هذا برای توجیه این عبارت و اثبات این حقیقت و روشن شدن این که مؤلف تاریخ مزبور هم مرادش از حمزه بن امام موسی علیه السلام همین حمزه بن حسین است، می نگارد که بدیهی است این معنی از روی مسامحه و موافق با بیانات عرفی علمای انساب و رجال و مطابق با مکالمات معمولی مردم است که برای معرفی اشخاص نام طرف را با اسم جد اعلای او که واجد مقام و موقعیت بزرگ بوده یا دارای شهرت و شاخصیت و امتیاز بسزاء و یا مثلاً خود اسم ممتاز و منحصر به فرد و غیر مشترک با دیگری است قرین ساخته و توأماً ذکر نموده نام پدر و جد او را اسقاط می نمایند.

چنان چه شیخ صدوق یعنی حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه را حسین بن بابویه و یا پدر بزرگوار او را علی بن بابویه و یا هر دو را ابن بابویه می خوانند و همچنین علی بن الحسین العلوی ابن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عریضی را که در قم مدفون است با اسقاط وسائط علی بن جعفر العلوی العریضی می نامند چنان چه در جلد اول مرقوم افتاد و یا مثلاً تمام ائمه هداة پس از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و همچنین کلیه احفاد و اعقاب آنها را ابن الرضا می گویند و از این قبیل اطلاقات و مسامحات در عرف بسیار است.

و بنابر مقدمات مسلم شد که امام زاده حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام در قم

اکنون باید دانست که شاهزاده حمزه مدفون در قم کیست و نسب مبارکش چیست و به عقیده نگارنده مدفون در قم هم همان حمزه بن حسین بن احمد بن اسحاق است که با اندک تأمل و تفکری این معنی نیز روشن می گردد زیرا حمزه بن حمزه بن امام موسی علیه السلام چنان چه در عمدة الطالب (1) و سایر کتب انساب مسطور است به طرف خراسان رفته است و از فرزندش علی بن حمزه اعقاب اندکی هم باقی است که بعضی از آنها در بلخ می باشند و بعضی از متأخرین چنین معتقدند که مدفون در ری همین حمزه بن حمزه است و او همان امام زاده جلیلی است که حضرت عبدالعظیم تربتش را زیارت می کرده است و (یا زائراً قبر خیر رجل من ولد موسی علیه السلام) اشاره به همین حمزه بن حمزه است.

داستان قتل حمزه بن علی

و در هر حال مسلم است که او در قم مدفون نیست مضافاً بر این که حمزه نام دیگری هم که از احفاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در قم آمده باشد، سراغ نداریم جز حمزه بن علی بن حمزه که در کتاب انوار المشعشعین از بعض کتب انساب نقل کرده است که حمزه بن علی بن حمزه بن امام موسی علیه السلام با عم خود قاسم بن حمزه در عصر خلافت المستعین بالله عباسی از عراق خارج شده به ایران آمدند و می خواستند که به اصفهان بروند و در یکی از منازل بین راه در زیر سایه درختی استراحت نموده به خواب رفتند و در نزدیکی آنجا قریه ای بود به نام اشترجان (2) و قومی از خوارج که در آن قریه می زیستند، بر سر آن دو بزرگوار هجوم آورده آنها را به قتل رسانیدند و این واقعه در سال 255 و روز شنبه اتفاق افتاد. انتهی.

ص: 241

-
- 1- در عمدة الطالب مسطور است: و اما حمزه بن حمزه کان متقدماً بخراسان و له عقب قليل بعضهم ببلخ الی آخره.
 - 2- اشترجان همان اشترجان است که یکی از مزارع حومه شهر قم می باشد.

که اولاً برای این نقل سندی به دست نداده و جهل به سند بی اعتباری موضوع را می رساند. در ثانی خلافت المستعین بالله از سال 248 شروع و در سال 252 که به دست سعید حاجب به قتل رسید، خاتمه یافت و در سال 255 المهتدی بالله خلیفه بود. و در ثالث اشترجان معلوم نیست که از توابع کجاست. بالجمله به هیچ وجه قابل اعتماد نمی باشد.

طرد قول لب الانساب

و نسبت به مدفون بودن حمزة بن امام موسی علیه السلام در سیرجان کرمان هم با اعتراف به این که در آنجا بقعه ای به نام حمزه وجود دارد، منتها می گوئیم که نسبت به مدفون بودن حمزة بن امام موسی علیه السلام در آنجا کسی اظهار عقیده نکرده است جز مؤلف.

کتاب لب الانساب که می نویسد: حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام در سیرجان کرمان مدفون است و بیان ایشان را هم در این مورد نمی توان مورد اعتماد و اتکا دانست، زیرا بیانش غیر مستند به دلیل و غیر متکی به برهان است و از این جهت قهراً مطرود و غیر قابل بحث است، مخصوصاً با توجه به این که اصولاً هیچ يك از علمای انساب و رجال در کتب متداوله خود بر این موضوع تفوه نکرده اند. علاوه بر خلاف آن هم اقوالی دیده می شود.

مدفون بودن حمزه در ترشیز

و نسبت به مدفون بودن حمزه در ترشیز هم علاوه بر این که هیچ گونه سند و دلیلی اقامه نشده، اصولاً معلوم نیست قائل به آن قول کیست و همین قدر در شمار اقوال گوناگونی که در باب معرفی حمزه دیده می شود بعضی از مؤلفین و مورخین این قول را هم نقل و بلافاصله هم طرد می کنند. حال گوینده آن کیست و مدرک او چیست؟ هیچکدام معلوم نیست و بنابراین به هیچ وجه شایان توجه و بحث هم نخواهد بود.

و بنابر مقدمات چون: اولاً، نسبت به مدفون بودن حمزه بن امام موسی علیه السلام در قم و ری و سیرجان و ترشیز به شرح سابق دلیل صحیح و قانع کننده ای که قابل اعتماد باشد اقامه نشده. در ثانی نسبت به مدفون بودن او هم در شیراز دلایل و مدارک متقنی وجود دارد که ذیلاً ذکر خواهد شد، به عقیده نگارنده به طور مسلم این امام زاده جلیل در شیراز مدفون است.

زیرا اولاً، توجه پادشاهان صفویه به مشهد شریف او و تعمیراتی که از بقعه عالییه او به عمل آورده، رقباتی که برای آن وقف کرده اند. و ثانیاً، تصریح اسکندربیک منشی در تاریخ عالم آرا بر این که او جد پادشاهان صفوی است مخصوصاً در عصر علمای بزرگی که خود دلیل محکمی بر مراد است. و ثالثاً، تصریح مؤلف کتاب سراج الانساب بر مدفون بودن او در شیراز. و رابعاً، تصریح علامه نسابه میر محمد قاسم سبزواری در حواشی خود بر کتاب سر النسب تألیف ابی نصر بخاری به مدفون بودن حمزه در خارج شیراز. و خامساً، تصریح مؤلف کتاب بدایع الانوار مبنی بر مدفون بودن حمزه در خارج شیراز مخصوصاً با کمال دقتی که ادعا کرده است، منتها استناد او به اظهارات مجدی چنان چه سابقاً نقل شد، منطبق ندارد زیرا در آن کتاب اصولاً از مدفن حمزه خبر نداده است. و سادساً، وجود قبور بسیاری از احفاد و اعقاب حمزه بن امام موسی علیه السلام در مجاور مشهد او در شیراز و از جمله فرزندش علی بن حمزه و دیگران و عدم وجود یکی از این قبور در قم و ری و ترشیز و سیرجان. و سابعاً، وجود سفرنامه های بسیار از قدیم و جدید که بر مدفون بودن حمزه در شیراز تصریح دارد، مجموعاً یک سلسله مدارک و شواهدی است که نمی توان طرد نمود.

و حضرت حجه الاسلام آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی (1) نیز قلم کرده

ص: 243

1- حجه الاسلام آقای آقا نجفی از مراجع و پیشوایان بزرگ قم مورد اعتقاد و اعتماد عامه بوده در فقه و اصول و درایه و حدیث و نحو و منطق و معانی بیان و تجوید و انساب و رجال و شرح حدیث کسا، تألیفات جامع و مفیدی که تا سی جلد بالغ است و کتابی در مشجرات سادات و غیرسادات دارد مضافاً در عدم تحریف قرآن و در عدم حرمت عکس و مرجحات وجود آن نیز رساله هایی نگاشته است، و ولادتش در پنجشنبه 20 صفر 1318 در نجف اشرف اتفاق افتاده قرب بیست سال است که در این شهر اقامت گزیده، دارای مرجعیت عامه و شاخصیت تامه است.

امروزه سرور علمای انساب عصر شمرده می شود همین عقیده را تأیید و بر صحت آن هم شواهد و دلایلی اقامه می نمایند.

در پایان ناگفته نماند که در قم چند حمزه نام مدفون می باشد که برخی از احفاد همین حمزه و بعضی از اعقاب امام زادگان دیگرند که برخی قبرشان معلوم و برخی هم مجهول است، از جمله یکی حمزه بن عبدالله بن حسین بن محمد بن عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام. و دیگر حمزه بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام که با پسرش محمد بن حمزه و نوه اش علی بن محمد بن حمزه در قبرستان بابلان مدفونند و به حمزه قمی مشهور و ضمن مدفونین در بابلان نامبرده شدند. و سومی حمزه الاصم این عبدالله بن حسین بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام (1). و حمزه بن علی بن حمزه بن امام موسی علیه السلام بنا بر قولی که در اشته جان به قتل رسید، چنان چه نگاشته شد.

اعقاب حمزه بن امام موسی علیه السلام

و حمزه بن حسین بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی علیه السلام که منظور همین شاهزاده حمزه مشهور است.

قسمت دوم در حالات اعقاب حمزه بن امام موسی علیه السلام

حمزه بن امام موسی علیه السلام را سه پسر است (2): حمزه بن حمزه و قاسم بن حمزه و علی بن حمزه که علی بن حمزه بلاعقب درگذشت و در شیراز به باب اسطخر

ص: 244

1- نقل از بدایع الانساب فی مدفن الاطیاب.

2- عمدة الطالب.

مدفون گردید و قبرش مزار مردم است و بنابراین اعقاب حمزه که در بلاد عجم بسیارند از نسل قاسم و حمزه می باشد.

و اعقاب حمزه بن امام موسی علیه السلام فقط از دو فرزندش حمزه و قاسم می باشد. اما حمزه بن حمزه مادرش ام ولد و در خراسان پیشوا و مقدم بوده، اعقاب کمی را داراست که بعضی از آنها در بلخ می باشند و اعقاب او از يك فرزندش علی بن حمزه بن حمزه است.

و اما قاسم بن حمزه بن امام موسی علیه السلام مادرش نیز ام ولد و او را قاسم اعرابی می نامند و اعقابش از سه فرزندش محمد و علی و احمد می باشد.

و از جمله پسران محمد بن قاسم اعرابی فرزند حمزه است، ابوجعفر محمد بن موسی بن محمد بن القاسم بن حمزه بن امام موسی علیه السلام که در خدمت پادشاهان آل ساسان به سر می برده و با کتاب و وزیرای آنها معاشرت می نمود و اشعاری هم داراست.

و از آن جمله است احمد مجدور بن محمد بن قاسم بن حمزه که اولادی دارد و از آنها است اسماعیل و محمد مجدور که نیز اعقابی دارند که نقباء طوس و سادات آنجا از آنها می باشد.

و هم از ایشان است سید جلیل شاعر ممدوح ابوجعفر محمد بن موسی بن احمد المجدور که نقیب طبس بوده اعقابی هم دارد.

و از جمله فرزندان محمد بن قاسم اعرابی ابن حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام است احمد بن زید ملقب به سیاه ابن جعفر بن عباس بن محمد بن قاسم اعرابی که در بغداد اقامت داشته در آنجا اعقابی دارد که از آنهاست محمد زنجار. (1)

ص: 245

159 - امامزادگان معتبر ایران، سید عزیزالله امامت کاشانی (معاصر)

در بیان حالات امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام

یکی از ستارگان درخشان خاندان رسالت و ولایت که علو مقام و جلالت شأش (اظهر من الشمس است) حضرت شاهزاده ابوالقاسم عبدالعظیم که نسب شریفش به چهارده واسطه به سبط اکبر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتهی می شود به طوری که فرموده اند آن جناب در مدینه طیبه اوائل سنه دویست هجری تقریباً متولد شده و در میان فرزندان ائمه هدی از چند تن گذشته از همه افضل و اعلا بلکه از اجلاء السادات و ساده الاجلاء بوده و شیخ بزرگوار صدوق او را چنین ستوده: كَانْ عَبْدَ الْعَظِيمِ الْحَسَنِي عَابِدًا وَرِعًا مَرْضِيًّا. می گوید حضرت عبدالعظیم شخصی خداپرست و زاهد و پسندیده خدا و رسول و مردم بوده است. و اکثر علماء و بزرگان دین او را ستایش فرموده اند و زمانی که در مدینه طیبه وطن اصلی خود بسر می برد و همچنین در بغداد و سامره و محضر حضرات ائمه هدی مشرف می شد به مضمون فرمایش حضرت صادق علیه السلام: «التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي» تقيّه کردن دین من و دین پدران من است و همچنین: «مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ» کسی که تقيّه نداشته باشد دین ندارد، از تقيّه کردن عقائد خود ذره ئی کوتاهی نمی فرمود و این خود یکی از علائم جلالت و بزرگواری آن سید عالی مقام است و از عبادت و سخاوت آن جناب نقل شده که در مدّت عمر شریفش اغلب روزها را به روزه و شبها را به عبادت و مناجات با حضرت قاضی الحاجات می گذرانید و چندین مرتبه تمامی اموال خود را انفاق در راه خدا و چند مرتبه هم با ضعفاء و بیچارگان نصف نمود و از مقامات علم و دانش آن بزرگوار همین اندازه کافی است که حضرت هادی علیه السلام (امام علی التّقی) امر به سؤال کردن از آن جناب می فرماید.

در کتاب جنة التّعيم است: روى ابوتراب الرّويانى قال سمعت ابا حماد الرّازى يقول: دَخَلْتُ عَلَيَّ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ بَسْرٍ بِنِ رَأْيٍ فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَشْيَاءَ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَأَجَابَنِي فَلَمَّا وَدَعْتُهُ قَالَ لِي: يَا

حَمَّادٌ إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَّتِكَ فَاسْأَلْ عَنْهُ عَنِ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ وَأَقْرَأْهُ مِنْنِي السَّلَامَ. یعنی ابوتراب عبیدالله بن موسی رویانی گفت اباحماد رازی می گفت در سامره بر حضرت امام علی النقی علیه السلام وارد شدم و بعضی از مسائل حلال و حرام سؤال کردم و جواب شنیدم، چون خواستم وداع نمایم، آن بزرگوار فرمود: ای اباحماد، اگر بر تو چیزی مشکل شود از امر دین تو در آن حدود سؤال کن از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی و سلام مرا به او برسان.

این روایت کاملاً مقام علمی و دانش آن بزرگوار را می رساند و برهانی قاطع است بر این که اقوالش لازم الاتباع است و در دوران زندگی خود خدمت و صحبت سه نفر از ائمه هدی ادراک فرمود، اول - حضرت ابوجعفر ثانی امام محمد تقی علیه السلام، دوم - حضرت ابوالحسن الثالث امام علی النقی علیه السلام، سوم - حضرت ابامحمد امام حسن عسگری علیه السلام و از این منابع فیض قدسی در مدینه منوره و سامره استفاده بی پایان فرموده و خدمت این نفر سیمما حضرت جواد و حضرت هادی نهایت توسل و تمسک را دارا بوده و عادتش چنان بوده که هرگاه وارد مجلس امام علیه السلام می شد با نهایت

ادب و کمال خضوع و تواضع پائین مجلس ایستاده، دستها از عبا بیرون آورده می گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولُ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ: امام دهم علیه السلام او را بدین طریق جواب می فرمود: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا ابَا الْقَاسِمِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ مَرْحَبًا بِكَ يَا أَلِيٍّ: یعنی آفرین بر تو باد پیش من آی، پیش من آی. امام علیه السلام او را نزدیک خود خوانده و در کنار و پهلوی خود می نشاند و از احوال او استفسار می فرموده و مورد نوازش و لطف خود قرار می داده تا آنجا که محل غبطه و حسد دیگران می شده.

در بیان کیفیت عرض دین آن حضرت محضر امام دهم در سامره

یکی از بزرگترین چیزهایی که باعث بزرگواری و جلالت قدر حضرت عبدالعظیم علیه السلام شده، حدیث عرض دین آن حضرت است نزد امام دهم حضرت

هادی علیه السلام به طوری که بزرگان فرموده اند: لولا له فضلُ الاّ حدیث عرض دینه لکفی به فضلاً؛ و این حدیث عرض دین آن حضرت است و در بسیاری از کتب معتبره مسنداً مذکور و ما محض تیمّن و تبرک آن را نقل می نمائیم.

در کتاب جنّة النعیم - عَنِ الصَّدُوقِ طَابَ ثَرَاهُ عَنِ الدَّقَاقِ وَالْوَرَّاقِ مَعَا عَنِ الصَّوْفِيِّ عَنِ الرَّوْيَانِيِّ عَنِ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ - قَالَ دَخَلْتُ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَمَّا بَصَّرَنِي، قَالَ: مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَعْرِضَ عَلَيْكَ دِينِي فَإِنْ كَانَ مَرْضِيًّا أَثَبْتُ عَلَيْهِ حَتَّى تَقِيَّ اللَّهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ: هَاتِ يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ:

شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی معروف به صدوق با چند واسطه روایت می کند از حضرت عبدالعظیم که فرمود وارد شدم بر آقای خودم حضرت امام علی النقی علیه السلام چون آن حضرت مرا دید، فرمود: (مرحبا بك) آفرین بر تو باد ای ابوالقاسم - أنت ولينا حقًا - تو ولی و دوست حقیقی ما هستی، پس عرض کردم خدمت آن حضرت که ای فرزند رسول خدا من می خواهم که دین خود را بر شما عرضه دارم، پس هرگاه مرضی و پسندیده است بر آن ثابت بمانم تا خداوند عزوجل را ملاقات کنم، فرمود بیاور ای ابوالقاسم یعنی عرض نما دینت را، گفتم می گویم که خداوند تبارک و تعالی یکی است بی نظیر و مثلی برای او نیست و از حدود ابطال و تشبیه خارج است و جسم و صورت و عرض و جوهر نیست بلکه پدید آورنده اجسام و صورتها و خلق کننده عرضها و جوهرهاست و پروردگار و مالک هر چیزی است و هر چیزی را جعل و احداث کرده، و می گویم من که: محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او و خاتم پیغمبران است و بعد از وی پیغمبری نخواهد بود تا روز قیامت و شریعت آن حضرت آخر همه شرایع است و شریعتی نیست بعد از آن تا روز قیامت و می گویم من که امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امیر للمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از آن

حضرت حسن، بعد از آن حسین، بعد علی بن الحسین، بعد محمد بن علی، بعد جعفر بن محمد، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمد بن علی، بعد از این بزرگواران تویی ای مولای من، پس امام علی النقی علیه السلام به جناب عبدالعظیم فرمود: بعد از من حسن پسر من است، پس چگونه باشند مردم در زمان خلف بعد از او؟ گفتم و چگونه است این ای مولای من؟ فرمود: برای این که دیده نمی شود شخص او و حلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا آن که خروج کند و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور، گفتم اقرار کردم یعنی به امامت حضرت حسن عسگری، و خلف آن حضرت قائل شدم، پس گفتم و می گویم که دوست این بزرگواران دوست خدا است، و دشمن ایشان دشمن خدا است و اطاعت ایشان اطاعت خدا است و معصیت ایشان معصیت خدا است و می گویم که معراج حق است و سؤال در قبر حق و بهشت و دوزخ و صراط و میزان حق است و آن که قیامت آمدنیست شکی نیست و خداوند زنده می کند و برمی انگیزاند کسانی را که در قبرها جا دارند و می گویم که فرائض واجبه بعد از ولایت یعنی دوستی رسول و ائمه علیهم السلام نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر: پس حضرت امام علی النقی فرمود ای ابوالقاسم این است به خدا سوگند دین خدا که پسندیده است آن را برای بندگانش ثابت بمان بر همین اعتقاد خداوند ثابت دارد بقول ثابت در حیات دنیا و آخرت.

هجرت حضرت عبدالعظیم از حجاز به عراق و از عراق تا به ایران

حضرت عبدالعظیم در حدود سنه 250، از مدینه طیبه به سامره خدمت حضرت هادی مشرف شده پس از مدتی از آنجا نهضت و هجرت نموده به جانب ایران و به خطه ری نزول اجلال فرمودند.

علامه مجلسی در تحفة الزوائد فرماید از مزارات مشهوره معلومه مرقد منور

امام زاده واجب التّعظیم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسین بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب است و نسب آن حضرت به چهار پشت به حضرت امام حسن مجتبی منتهی می شود و از اکابر محدثین و اعظام علماء و زهاد و عبّاد بوده است و از اصحاب امام محمّد تقی و امام علی النقی بوده است و نهایت توسّل و انقطاع به خدمت ایشان داشته است و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده است. قبر شریف او در ری معلوم و مشهور است و شیخ نجاشی به سند معتبر از احمد بن محمّد بن خالد برقی روایت کرده است که حضرت عبدالعظیم از خلیفه گریخت و به ری آمد و مخفی شد در سردابی در خانه مردی از شیعیان در سکه الموالی و در آنجا عبادت خدا می کرد و روزها روزه می داشت و شبها به نماز می ایستاد و پنهان بیرون می آمد و زیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر اوست و راه در میان است و می گفت این قبر مردی از فرزندان حضرت امام موسی کاظم است و پیوسته در آنجا می بود، يك و دو شیعه خبردار می شدند از احوال او تا آن که اکثر مردم ری او را شناختند، پس شخصی از شیعه حضرت رسالت پناه را در خواب دید که آن حضرت فرمود مردی از فرزندان مرا از سکه الموالی بر خواهند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشاره فرمود به همان مکان که در آنجا مدفون شده، پس آن شخص رفت که آن درخت و آن مکان را از صاحب باغ بخرد، صاحب باغ گفت برای چه می خواهی این درخت و این جای درخت را؟ آن شخص خواب خود را نقل کرد صاحب باغ گفت که من نیز چنین خواب دیده ام و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کرده ام بر آن سیّد و سایر شیعیان که در آنجا مرده های خود را دفن کنند، پس عبدالعظیم بیمار شد و به رحمت ایزدی واصل گشت. چون او را برهنه کردند که غسل بدهند در جیبش رقعۀئی یافتند که در آنجا نسب شریف خود را نوشته بود که:

منم ابوالقاسم عبدالعظیم پسر عبدالله پسر علی پسر حسن بن زید بن امام حسن بن

علی بن ابیطالب. (مؤلف گوید) بدانکه مورّخین را در سبب حرکت و مهاجرت شاهزاده عبدالعظیم اختلاف است: بعضی: که چون از خواصّ اصحاب و کبار محبّین و متقرّبین امام علیه السلام بوده. لذا خلیفه وقت (معتز بالله عبّاسی) نهایت خوف از آن بزرگوار داشته درصدد قتل آن حضرت برآمد و او را تعقیب نمود ناچار به اجازه امام علیه السلام به صوب ایران حرکت فرمود به طوری که هرکس از آن حضرت سؤال می کرد کیستی و از کجا می آئی؟ اظهار می داشت نامه رسانم. بعضی دیگر گویند: که به عزم زیارت مرقد منور حضرت رضا علیه السلام از سامره بیرون آمده و متوجّه بلاد خراسان گردید چون به شهر ری وارد شد مدتی به جهت زیارت مرقد مطهر حضرت شاهزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام توقّف فرمود، در اوّل امر آن جناب مخفی بود و کسی او را نمی شناخت تا آن که دوستان و شیعیان در خفاء به محضرش مشرّف شده از مقامات آن بزرگوار اطلاع یافتند. مسائل حرام و حلال را از او سؤال کردند سپس درصدد نگاهداری آن حضرت برآمدند پس نگذارند حرکت نماید. جماعتی دیگر گویند: حضرت عبدالعظیم علیه السلام از طرف امام علیه السلام عنوان نیابت وکالت را داشته در تبلیغ احکام دین و قوانین سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله و شاید که هر سه امر سبب و داعی شده باشد به حرکت و مهاجرت آن حضرت به ایران.

در بیان وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سبب آن

وفات حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام تقریباً بین سنوات (252) الی (255) در ری واقع گردید و سبب وفات آن حضرت مورد خلاف است، مشهور آن که مریض شده و از دنیا رحلت فرمود و از شیخ فخرالدین بن شیخ محمد علی طریحی نجفی صاحب مجمع البحرین نقل شده که گفته: وَقِيلَ مَمَّنْ دَفِنَ حَيًّا مِنَ الطَّالِبِينَ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ بِالرِّيِّ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ.

و بعضی دیگر برآند که آن حضرت را زهر خورانیده و شهید نموده اند.

در کتاب جنة النعيم: روى الصدوق طاب ثراه فى ثواب الاعمال مسنداً حدثنى فقال: حدثنى على بن احمد قال حدثنا حمزة بن القاسم العلوى رحمه الله عليه قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار عن دخل على ابى الحسن على بن محمد الهادى من اهل الرى قال: دخلت على ابى الحسن العسكرى - فقال أين كنت؟ قلت زرت الحسين فقال: أما انك لو زرت قبر العظیم عندكم لكنك كمن زار قبر الحسين عليه السلام . يعنى ابو جعفر محمد بن على بن بابويه معروف به صدوق در کتاب ثواب الاعمال مسنداً روايت کرده است که مرا على بن احمد خبر داد که او گفت حمزة بن قاسم علوى خبر داد که او گفت محمد بن يحيى عطار خبر داد از كسى که بر حضرت امام على النقى عليه السلام وارد شد از اهل رى، پس آن شخص گفت وارد شدم بر آن جناب فرمودند كجا بودى؟ عرض كردم به زيارت جناب سيّد الشهداء مشرف شدم، فرمود اما تو اگر زيارت مى كردى قبر حضرت عبدالعظيم را كه نزد شماست هر آينه بودى مثل كسى كه زيارت کرده است قبر حسين عليه السلام را. وفى لئالى الاخبار عن تعليقة الشهيد الثانى (ره) على خلاصة للعلامة (ره) قال وقد نص على زيارته يعنى عبدالعظيم، الامام على بن موسى الرضا عليه السلام، قال: من زار قبره و جبت له على الله الجنة: حضرت رضا فرمود كسى كه زيارت كند قبر عبدالعظيم را واجب مى شود بر خداى متعال كه او را بهشت برد: ايضا قال الرضا - من زارنى بعد موتى ضمننت له الجنة و من لم يقدر على زيارتى فليزر اخى عبدالعظيم الحسنى بالرى: يعنى فرمود حضرت امام رضا عليه السلام كسى كه زيارت كند مرا بعد از وفات من ضامن مى شوم براى او بهشت را و كسى نمى تواند زيارت كند مرا، پس زيارت كند برادرى عبدالعظيم الحسنى را به رى عنه عليه السلام ايضا فى لئالى الاخبار قال: اذا عجزت عن زيارة جدى الحسين فزر السيد الزاهد العابد عبدالعظيم بالرى فإنه اجزئك وكفاك اى اعمالك فى زيارته من عظم الثواب الوارد فيه

- و فيه عنه ايضا قال من زار عبدالعظيم الحسنی بالری کمن زار ابا عبدالله الحسين بکربلا: و این اخبار وارد از حضرت رضا صلوات الله عليه درباره زیارت حضرت عبدالعظیم اخبار از آینده است زیرا که زندگانی و وفات شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام بعد از حضرت امام رضا علیه السلام بوده، و این خود از خصوصیات است که بر جلالت و منزلت آن جناب می فزاید.

(فصل) بدانکه حضرت شاهزاده عبدالعظیم از اجلاء علماء و اکابر محدثین بلکه سید محدثین امامیه به شمار می رود و او را روایات و احادیثی است که علماء اعلام در کتب خود نقل فرموده اند و ما از باب تیمن و تبرک به ذکر دو حدیث از آنها می پردازیم - در کتاب جنه النعیم فی الامالی بحذف الاسناد عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، قال: سمعت محمّد بن علی الرضا یقول - ما زار ابی احدًا فأصابه أذى من مطرٍ او بردٍ او حرًّا الاّ حرم الله جسدہ علی النار. یعنی حضرت عبدالعظیم فرمودند، من شنیدم از حضرت امام محمدتقی علیه السلام که می فرمود زیارت نمی کند پدرم را احدی، پس بوی اذیتی از باران یا سرما و گرما برسد مگر آن که خداوند جسد او را به آتش حرام می کند.

ایضا فی الكتاب المذكور - و عن المجلسی از حضرت عبدالعظیم روایت است فرمودند که حضرت جواد علیه السلام از آباء مکرمین خودش روایت کرده که حضرت امیر فرمودند بافاطمه زهرا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم، یافتیم جناب ختمی مآب را که گریه می کند، عرض کردم پدر و مادرم فدای شما باد یا رسول الله چه چیز شما را گریانید؟ فرمود یا علی در شبی که به معراج رفتم، زنهایی چند از امت خود دیدم که به عذاب سخت معذب بودند و اکنون تفکر از حال ایشان کردم گریستم به واسطه آنچه را که دیدم از عذابهای ایشان. از آن جمله زنی را دیدم که به موی سرش آویخته بود دماغش می جوشید، و زنی را دیدم که به پستانهای خودش آویخته بود: و زنی را دیدم گوشت بدن خود را می خورد و آتش از زیرش مشتعل بود و دیدم زنی را که به زبانش

آویخته بود و حمیم جهنم به حلق وی می ریختند، و دیدم زنی را که پاهایش به دستهایش بسته بودند و مارها و عقربها بر وی مسلط بودند، و زنی را دیدم کور و کر و لال در تابوتی از آتش دماغ سرش از منخر آن بیرون می آید و بدن آن از جذام و برص قطعه قطعه شده بود، و زنی را دیدم به پایش آویخته بود در تنوری از آتش، و زنی را دیدم که گوشت بدنش را از جلو و عقب به مقراضهای آتشین جدا می کردند، و زنی را دیدم که صورت و دست او را به آتش می سوزانیدند و امعاء خودش را می خورد، و زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن خر و بروی هزار هزار قسم از عذاب دیده می شد، و زنی را دیدم به صورت سگ که آتش از دُبرش وارد می شد و از دهانش بیرون می آمد و ملائکه به گرزهای از آتش بر سر و بدنش می زدند. پس فاطمه زهرا علیهاالسلام عرض کرد: ای حبیب من و نور چشم من خبر بدهید که اعمال آن زنها در دنیا چه بوده است تا این که مستحق این عذاب شدند، فرمودند: ای دختر من، اما آن زنی که به موی سرش آویخته بود در دنیا موی سرش را از مردها نمی پوشانید، اما آن که به زبانش آویخته بود شوهرش را اذیت می کرد، اما: آن که به پستانهایش آویخته

بود شوهرش را از بستر خود منع می نمود، اما: آن که به پاهایش آویخته بود از خانه اش بدون اذن شوهرش بیرون می رفت، اما: آن که گوشت بدنش را می خورد بدنش را از برای مردم زینت می نمود، اما: آن که دستهایش به پاهایش بسته بود و مارها و عقربها بر وی مسلط بود از نجاست جامه و غیر آن پرهیز نداشت و غسل جنابت و حیض و نظافت و به نمازها اهانت می نمود، اما: آن که کور و کر و لال بود از زنا می زانید و نسبت به شوهرش می داد، اما: آن که گوشت بدنش را به مقراضها می چیدند خودش را به مردهای دیگر عرضه می داشت، اما: آن که امعاء و روده های خودش را می خورد و صورت و بدنش از آتش می سوخت زنها برای مردها می برد، اما: آن که سرش مانند سرخوک بود و بدنش مانند بدن خر، سخن چین و دروغگو بود، و اما: آن که به صورت

سگ بود و آتش از دبرش داخل می شد و از دهانش بیرون می آید جاریه نوحه گر بود و اظهار حسد می کرد. پس فرمود: ای وای بر آن زنی که به غضب آورد شوهرش را و خوشا به حال زنی که شوهرش از وی راضی باشد.

بدانکه در جوار حضرت عبدالعظیم جمعی از امامزادگان مدفونند از آن جمله حضرت شاهزاده حمزه بن موسی الکاظم است که راهش از میان حرم مطهر حضرت عبدالعظیم است. و از احفاد اوست حضرت خاتم المجتهدین آیت الله العظمی فی الارضین جناب حاج سید محمدباقر حجه الاسلام رشتی اصفهانی.

علامه مجلسی فرموده قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است، ظاهرا همان باشد که حضرت عبدالعظیم به زیارت او می رفت - آن مرقد منور را هم باید زیارت کرد.

فاضل معاصر آقای عمادزاده گوید: این حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام غیر از حمزه بن جعفر مدفون به خراسان است و غیر از حمزه اطروش است که نسبش به حضرت سجّاد علیه السلام می رسد و غیر از حمزه بن موسی مضمیّ است که در شیراز مدفون است و این حمزه دارای سه پسر بوده علی و قاسم و حمزه. و تحقیقا سلاطین صفویه نسب به او می رسانند و آبادی قصبه به برکت وجود حمزه بوده است و پس از ویرانی ری بزرگ باز هم ری به وجود این امامزادگان آباد و مزار عمومی مردم ایران بوده است. از جمله امامزادگان که در جوار حضرت عبدالعظیم است جناب امامزاده طاهر علیه السلام است که در جانب شرقی صحن واقع است و به طوری که از شیخ ابونصر بخاری نقل شده، این بزرگوار از کسانی است که در شهر ری وارد شد و او را پسری مطهر نام بود و نسب را به حضرت علی بن الحسین می رساند بدین گونه: طاهر بن محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام.

از جمله امامزادگان مجاور حضرت عبدالعظیم جناب امامزاده عبدالله ایبض است که نسب شریفش را چنین فرموده اند: عبدالله ایبض بن عباس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افطس بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ایطالب. از بخاری نسّابه که در ری مزار کثیرالأنوار ابوعبدالله حسین بن عبدالله ایبض است که در سال سیصد و نوزده به رحمت ایزدی پیوست و پسری نیز از حسین بن عبدالله ایبض در کتب انساب مذکور است موسوم به عبدالله. در حوالی قبه و بارگاه حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام می باشد: قبور بعضی از علماء و دانشمندان نامی از آن جمله: حضرت قدوة المفسرین جمال الملة والحق والدين - ابوالفتوح حسین بن علی الخزاعی الرّازی صاحب تفسیر فارسی المسّمی بروض الجنان و بعضی نقل فرموده اند که ایشان تفسیر عربی مفصّلی هم دارند در بیست مجلد، مقبره آنجناب در صحن شاهزاده حمزه واقع است از آن جمله: رئیس المحدثین جناب ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی مشهور به شیخ صدوق صاحب کتاب: من لا یحضره الفقیه: و کتب کثیره، دیگر مقبره آن جناب در نزدیکی شهر ری فعلی واقع است.

در منتخب التواریخ از نجاشی نقل شده که جناب علی بن حسین پدر شیخ صدوق به توسط جناب حسین بن روح رضوان الله علیه که از نواب اربعه حضرت امام عصر ازواحن له الفداء بود، عریضه به حضرت بقیة الله نوشت و استدعا نمود که خداوند فرزندی بوی عطا فرماید، پس حضرت در جواب مرقوم فرمودند: دعانا الله لك بذلك و سترزق ولدین ذکرین خیرین: ولهذا غالباً شیخ صدوق فخریه می فرمود که من به دعای ولی عصر علیه السلام تولّد یافته ام، و جناب علی بن الحسین پدر شیخ صدوق رئیس فقهاء و علماء قم بود و در سنه تناثر نجوم سیصد و بیست و نه از دنیا رحلت

فرمود، جمعی خدمت جناب علی بن محمد السیمری که نایب چهارم حضرت بقیه الله بود مشرف بودند فرمود: رحم الله علی بن بابویه: کسی عرض کرد علی بن بابویه زنده است، فرمود امروز وفات یافت، بعد خبر رسید که در همان روز مرحوم شده بود در قم و قبر او در قم معروف است.

از آن جمله مرحوم علامه جلیل جناب حاج ملاعلی کنی طهرانی: قال جدی الامجد فی لباب الألقاب، کان عالما فاضلا فقیها مسلما مشهورا رئیساً معروفاً بالفضل والثروة وقد لقیته فی سالف الأيام وکان من تلامذة صاحب الضوابط و صاحب الجواهر و من مصنفاته کتاب توضیح المقال فی علم الرجال، الخ. در سنه هزار و سیصد و شش هجری قمری تقریباً در سن هشتاد و شش سالگی از دنیا رحلت فرمود، جنازه اش را در کمال اجلال و احترام بردند در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم در مقبره ئی که منسوب به مرحوم ناصرالدین شاه قاجار است دفن کردند. از آن جمله: علامه جلیل القدر مجاهد آیت الله العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاسم معروف به آیت الله کاشانی نجل جلیل آیت الله آقای حاج سیدمصطفی کاشانی ابن آیت الله علی الانام - الحاج السید حسین بن الحاج میر محمدعلی بن الحاج السید رضا الکاشانی رحمه الله علیهم. مرحوم آیت الله آقای حاج سید ابوالقاسم کاشانی طاب ثراه پیشوای مسلمین جهان و از نوابغ روزگار در عصر خود به شمار می آید. در حدود سال یکهزار و سیصد هجری قمری متولد و نزد والد بزرگوارش مرحوم آیت الله حاج سیدمصطفی کاشانی که از جمله مراجع تقلید شیعه اثناعشری و مجاهدین حقیقی اسلام و همچنین نزد مرحوم آیت الله آخوند ملاکاظم خراسانی و مرحوم آیت الله آقای حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل و جمعی دیگر از فحول علماء تلمذ فرموده و در دوران زندگی خود از مجاهده با اجانب و دشمنان دین فروگذار نفرمود تا در شوال المکرم سنه یکهزار و سیصد و هشتاد و یک هجری قمری در محل اقامت

خود تهران بدرود حیات فرمود، جنازه او را با تشکیلات بسیار و تشیعی که بی نظیر بود حمل به شهر ری در جوار حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام در مقبره ئی که ناصرالدین شاه قاجار مدفون است به خاک سپردند. مخفی نماند: که در تهران و ری و حوالی آن قبور بسیاری از امامزادگان و علماء و روات دیده می شود که این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد.

از جمله امامزادگان در تهران، امامزاده زید است که مرقد منور آن جناب وسط تهران در بازار بزازها است و دارای بقعه و حرم و صحن قدیمی است که مورد توجه است.

از آن جمله حضرت امامزاده یحیی علیه السلام است که نزدیک خیابان ری در محلی که به نام نامی خود امامزاده است واقع است دارای بقعه و ساختمانی زیبا و متولی و خدمه و نذورات فراوان و مورد توجه عامه خلق و ارباب حاجت و نیاز و این امامزاده عالی مقام از اجداد حقیر و بسیاری از سادات حسینی است به طوری که در شجره نامه ثبت است و حضرت آیت الله العظمی آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی ادام الله ظلّه العالی علی رؤس المسلمین که از مراجع تقلید و در انساب آل رسول می توان گفت که منحصر به فرد هستند رساله ئی به درخواست متولی آن بقعه مبارکه بنام رساله العزیه فی ترجمه الجلیل عزالدین یحیی الشهید قدس سرّه مرقوم فرموده اند و جناب حجه الاسلام آقای شیخ زین العابدین سرخه ئی که از علماء مجاورین آن حدود است مطالبی راجع به امامزاده در ذیل رساله مذکوره مرقوم فرموده اند.

حضرت آیت الله مرعشی نجفی در رساله مزبوره چنین می فرماید که بس است در مقام شامخ او عباراتی که شیخ جلیل منتجب الدین علی بن عبیدالله بن حسن بن حسین بن بابویه قمی در اول کتاب فهرس خود فرموده به این نسق حضرت عالی مجلس سیدنا و مولانا الکبیر الامیر الامام السید الاجل الرئیس الأنور الأطهر الأشرف

المرتضى المعظم عزالدولة والدين شرف الاسلام والمسلمين رضی الملوك والسلاطين ملك النقباء في العالمين اختيار الامام، افتخار الأنام قطب الدولة ركن الملة عماد الامة عمدة الملك سلطان العترة الطاهرة عمدة الشريعة رئيس رؤساء الشيعة و صدر علماء العراق قدوة الاكابر معين الحق حجة الله على الخلق ذوالشرفين كريم الطرفين نظام الحضرتين اجل الأشراف سيد الامراء السادات شرقا و غربا قوام آل رسول الله ابوالقاسم يحيى: الخ. و ايضا در آخر فهرست در وصف او گوید: السيد الاجل المرتضى عزالدین يحيى بن محمد بن علي بن المطهر ابوالقاسم نقيب الطالبيّة

بالعراق عالم علم فاضل كبير عليه تدور وحى الشريعة مع الله الاسلام والمسلمين بطول بقائه - له رواية الاحاديث عن والده المرتضى السيد شرف الدين محمد و عن مشايخه قدس الله ارواحهم.

(حليله آن بزرگوار)

در انساب بيهقي مذکور است که زوجه آن بزرگوار دختر عمه سلطان سنجر بن ملکشاه بوده می فرماید و شنیدم که سلطان سنجر وارد شد بر عمه خود و از او خواهش نمود که حاجتی از من بخواه، گفت حاجتم آن است که فرزندان دختر من که از عزالدین علوی است احترام نمائید و تعظیم ایشان کنید، از این جهت سلطان سنجر اولاد عزالدین يحيى را مقدم می داشت بر بزرگترین اولاد سلجوقيه.

(شهادت امامزاده يحيى (جد مؤلف))

در انساب بيهقي نسخه مخطوطه چنين مسطور است که شنیدم از ثقات که شرف الدين پدر عزالدین يحيى... (1)

ص: 259

1- . امام زادگان معتبر ایران و رجال مدفونین کاشان، سنگی، کتابخانه گلزار، 1344ش، ص 13 - 25.

160 - اختران تابناك، ذبيح الله محلاتى (معاصر)

بسم الله الرحمن الرحيم

183- شاه عبدالعظيم حسنى عليه السلام

حسب و نسب حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام به چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبى عليه السلام منتهى مى شود بدین طريق:

عبدالعظيم بن عبدالله بن حسن بن زيد بن امام حسن مجتبى بن على بن ابى طالب عليهم السلام .

كنيه حضرت عبدالعظيم ابوالقاسم و ابوالفتح است. وى داراى لقب هاى بسيارى است از قبيل: المحدث العليم والسيد الكريم والشخص الشريف كه در زيارتنامه آن بزرگوار مرقوم است. اهل ايران از آن حضرت به شاه عبدالعظيم تعبير مى نمايند.

جد حضرت عبدالعظيم نامش: على و لقبش شديد و كنيه اش: ابوالحسن بود. جد حضرت عبدالعظيم در زندان منصور از دنيا رفت. وى مرد بزرگوار و شريفى بود.

شرح حال پدر حضرت عبدالعظيم را كه عبدالله نام داشت قبل از اين در حرف عين خوانديم. مادر اين بزرگوار ام ولد بوده.

زوجه حضرت عبدالعظيم خديجه دختر همان امامزاده قاسمى است كه قبرش در تجریش تهران است.

حضرت عبدالعظيم عليه السلام مردى عالم، فاضل، جليل القدر، پرهيزگار و عابد بود. حضرت عبدالعظيم زمان حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت امام على النقى عليهم السلام را درك كرد و روايات زيادى از اين سه نفر امام نقل نموده. كتاب جنه النعيم كه در شرح حال حضرت عبدالعظيم حسنى نگاشته شده داراى پانصد و چهل و هفت صفحه است.

حضرت عبدالعظيم در زمان حضرت امام على النقى در شهر رى از دنيا رفت و در

همین مکانی که فعلاً مزار او می باشد دفن گردید. حضرت امام علی النقی مردم را برای زیارت حضرت عبدالعظیم ترغیب و تحریص می فرمود.

صدوق در کتاب ثواب الاعمال روایت می کند که مردی از اهل ری نزد حضرت امام علی النقی علیه السلام مشرف شد. حضرت از او پرسید کجا بودی؟ وی گفت: به زیارت جدت حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم.

حضرت امام علی النقی به او فرمود: اگر حضرت عبدالعظیم حسنی را در شهر ری زیارت می کردی مثل این بود که جدم امام حسین را زیارت کرده باشی. (1)

محدث نوری در خاتمه کتاب مستدرک، صفحه (614) از رساله صاحب بن عباد از عبیدالله بن موسی رویانی از ابوحامد رازی نقل می کند که گفت: من به حضور حضرت امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم و بعضی از مسائل حلال و حرام را از آن حضرت پرسش نمودم و جواب گرفتم.

موقعی که خواستم از حضور آن حضرت مرخص شوم آن بزرگوار به من فرمود: ای ابوحامد! هرگاه درباره امور مذهبی کار بر تو مشکل شود از حضرت عبدالعظیم حسنی پرسش کن و سلام مرا هم به او برسان.

نجاشی می نگارد: حضرت عبدالعظیم کتابی دارد که حاوی خطبه های حضرت

ص: 261

1- . علماء و نویسندگان درباره این که ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی مثل ثواب زیارت امام حسین علیه السلام باشد قیل و قال هائی دارند. می توان گفت: جواب آن افرادی که درباره این موضوع تردید دارند این است که علامه مجلسی در جلد دهم بحار از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: کسی که بعد از وفات من مرا زیارت کند مثل این است که مرا در حال حیات زیارت کرده باشد. کسی که دخترم فاطمه را زیارت کند نظیر این است که مرا زیارت کرده باشد. کسی که علی بن ابیطالب را زیارت کند مثل این است که فاطمه را زیارت کرده باشد. کسی که حسن و حسین علیهما السلام را زیارت نماید نظیر این است که علی را زیارت کرده باشد. کسی که ذریه و فرزندان ایشان را زیارت کند مثل این است که خود آنان را زیادت کرده باشد. پس از این روایت این طور به دست می آید که هر شخص مؤمنی امام زادگان مخصوصاً حضرت عبدالعظیم را زیارت کند مثل این است که امامان علیهم السلام را زیارت کرده باشد. نجفی.

علی ابن ابیطالب علیه السلام است و کتاب دیگری دارد به نام: یوم و لیلہ.

شیخ در کتاب فهرست، علامه در کتاب خلاصه، میرزا در رجال کبیر، محقق داماد در کتاب رواشح، مامقاناتی در کتاب رجال و دیگران عموماً روایات حضرت عبدالعظیم را در درجه اعلائی صحت و اعتبار می دانند.

سبب هجرت حضرت عبدالعظیم به سوی شهر ری

در کتاب جنه النعیم می نگارد: حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام در زمان خلافت معتز بالله عباسی که با حضرت امام علی النقی علیه السلام معاصر بوده از سامراء وارد سرزمین شهر ری گردید.

حرکت حضرت عبدالعظیم به سوی شهر ری به دستور حضرت امام علی النقی علیه السلام بوده. چون حضرت عبدالعظیم از اصحاب خصوصی حضرت جواد و حضرت هادی بود لذا معتز بالله عباسی که خلیفه بود در صدد اذیت و آزار آن بزرگوار برآمد و تصمیم به قتل وی گرفت. حضرت عبدالعظیم به دستور حضرت هادی از اهل و عیال خود مفارقت و به سوی شهر ری هجرت نمود.

شیخ نجاشی می نگارد: حضرت عبدالعظیم از پادشاه فرار کرد و داخل شهر ری گردید و در خانه یکی از شیعیان که در سکه الموالی بود در میان سردابی منزل گزید. (1)

حضرت عبدالعظیم روزها را روزه می گرفت و شبها را مشغول عبادت و اطاعت پروردگار خود بود. فقط گاه گاهی برای زیارت آن قبری که از فرزندان موسی بن جعفر نزدیک او بود خارج می شد.

چندی نگذشت که شیعیان از حال حضرت عبدالعظیم آگاه شدند و به حضور آن

ص: 262

1- . سکه بضم سین و فتح کاف مشدد یعنی کوچه. موالی جمع مولی به معنای دوست است. چون شهر ری در آن زمان سنی نشین بوده و فقط همان کوچه ای که حضرت عبدالعظیم سکنا گرفت مسکن و محل شیعیان و دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله بوده لذا آن را سکه الموالی یعنی کوچه دوستان گفته اند. نجفی.

حضرت ایاب و ذهاب می کردند و احکام حلال و حرام را از آن بزرگوار می پرسیدند. بدین کیفیت بود که شیعیان آن حضرت را شناختند.

شخصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در عالم خواب دید که به وی فرمود: جنازه یکی از فرزندان من از سکه الموالی حمل می شود و نزد آن درخت سیبی که در خانه عبدالجبار بن عبدالوهاب است دفن خواهد شد، آنگاه به دست مبارك خود به آن مکان اشاره فرمود.

همین که آن شخص از خواب بیدار شد نزد صاحب آن باغ رفت تا شاید آن باغ را خریداری نماید. صاحب باغ گفت: منظور تو از خریدن این باغ چیست؟ وی آن خوابی را که دیده بود نقل کرد. صاحب باغ گفت: من نیز يك چنین خوابی دیده ام.

پس از این جریان بود که صاحب آن باغ زمین آن باغ را برای مدفن حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و عموم شیعیان وقف نمود.

موقعی که حضرت عبدالعظیم از دنیا رفت و بدن مبارکش را برای غسل دادن برهنه کردند رقعۀ ای به دست آوردند که آن بزرگوار حسب و نسب خود را بدین شرح در آن نوشته بود:

عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام .

این موضوعی که در کتاب منتخب طریحی می گوید: حضرت عبدالعظیم حسنی را زنده به گور کردند دلیلی ندارد زیرا آن خبری که این موضوع را می گوید مجهول است و خبر مجهول با روایات صحیحۀ قابل معارضه نیست.

موضوع دیگر این که می گویند: حضرت عبدالعظیم به حضور حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شده و زمان آن بزرگوار را درک کرده معلوم نیست صحیح باشد، اولاً اینکه در کتاب جنة النعیم می نگارد: حضرت عبدالعظیم به حضور حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری علیهم السلام مشرف شده و نامی از حضرت رضا نمی برد.

پس بنابراین آنچه را که شهید می فرماید: علی بن موسی الرضا راجع به زیارت حضرت عبدالعظیم دستور داده شاید منظور علی بن محمد یعنی امام علی النقی باشد و راوی اشتباها گفته باشد: علی بن موسی الرضا. یا این که اگر حضرت رضا یك چنین دستوری را برای زیارت حضرت عبدالعظیم داده باشد منظور آن حضرت زمان آینده ای بوده که حضرت عبدالعظیم به دنیا بیاید و در شهر ری دفن گردد. نه این که حضرت عبدالعظیم در زمان حضرت رضا در دنیا آمده باشد - العلم عندالله، لانه اعلم بحقایق الامور.

بعضی از روایاتی که حضرت عبدالعظیم از حضرت رضا نقل نموده با واسطه بوده و آن دستوری که امام رضا درباره زیارت حضرت عبدالعظیم فرموده برای زمان آینده بوده، نه زمان خود حضرت رضا.

آن روایاتی که حضرت عبدالعظیم بدون واسطه نقل نموده از حضرت جواد و حضرت هادی علیهماالسلام است. تاکنون حدیثی را ندیده ام که آن بزرگوار بلاواسطه از حضرت رضا نقل کرده باشد و ... (1) (2)

74- شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام ، محمدعلی عالمی

اشاره

161 - شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام ، محمدعلی عالمی (معاصر)

218 - عبدالعظیم حسنی

عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیهم السلام مکتبی به ابوالقاسم و معروف به عبدالعظیم حسنی که با چهار واسطه نسب شریفش به امام

ص: 264

1- . ما شرح حال حضرت عبدالعظیم حسنی را به صورت کتابی ضمیمه جلد چهارم ستارگان درخشان که حاوی شرح حال امام حسن است نوشته ایم. امید است که مطالعه آن برای خوانندگان بی نتیجه نباشد. نجفی.

2- . اختران تابناک، تحریر و تصحیح: محمدجواد نجفی، تهران، کتابفروشی اسلامیة، 1349ش، ص 311-316.

حسن مجتبی علیه السلام می رسد، یکی از اعظام علماء و زهاد و عباد و از اکابر محدثین است که به عظمت مقام و بزرگی و جلالت قدر مشهود است.

وی به نقل شیخ در رجال از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده اما از برخی روایات برمی آید که حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام را درک کرده است.

تاریخ وفات حضرت عبدالعظیم به درستی معلوم نیست، در شهری مزارش معروف و مشهور و مورد احترام مؤمنین است.

حضرت عبدالعظیم دارای کتابی است که خطبات و سخنرانیهای امیر مؤمنان علیه السلام را در آن گرد آورده است. (1)

عبدالعظیم و عرضه اعتقادات

در میان اصحاب ائمه علیهم السلام رسم بود که عقاید خود را خدمت امام عرضه می داشتند تا اگر خللی داشته باشد اصلاح نمایند، لیکن تاکنون به موردی برخورد نکرده ایم که در بیان اعتقادات، همچون اظهارات حضرت عبدالعظیم عمیق باشد لذا هرچند مفصل است به همین دلیل آن را ذکر می کنیم:

می گوید: بر حضرت امام هادی علیه السلام وارد شدم، فرمود: مَرْحَبَا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلِيُّنَا حَقًّا. خوش آمدی که تو حقا ولی و دوست دار مائی.

گفتم: یا ابن رسول الله می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم تا اگر صحیح است بر آن استوار بمانم تا خدا را ملاقات کنم. فرمود: ابوالقاسم، بیان کن.

فَقُلْتُ اِنِّي اَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى وَاَحَدٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، خَارِجٌ عَنِ الْحَدِيثِ: حَدُّ الْاِبْطَالِ وَحَدُّ التَّشْبِيهِ، وَ اِنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا صَوْرَةً وَلَا عَرَضٍ وَلَا جَوْهَرًا، بَلْ هُوَ مُجَسَّمُ الْاَجْسَامِ وَ

ص: 265

1- عمدة الطالب 94؛ معجم رجال الحديث 10/49؛ سفینه (عبد؛ قاموس الرجال 5/345؛ رجال شیخ 417 و 433؛ جامع الرواة 1/460.

مَصُورِ الصُّورِ وَخَالِقِ الْأَعْرَاضِ وَالْجَوَاهِرِ وَرَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَالِكِهِ وَجَاعِلِهِ وَمُحَدِّثِهِ وَإِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَاقُولُ إِنَّ الْأَمَامَ وَالْخَلِيفَةَ وَوَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنَ ثُمَّ الْحُسَيْنَ ثُمَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ثُمَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ثُمَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرَ ثُمَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى ثُمَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ

ثُمَّ أَنْتَ يَا مَوْلَايَ.

گفتم من معتقدم که خدای متعال فردی است یگانه که مثل و مانند ندارد، وجود دارد لیکن از مرحله تشبیه خارج است، جسم نیست، صورت نیست، نه عرض است و نه جوهر بلکه او است که به اجسام جسمیت می بخشد و به صورتها شکل، او است خالق اعراض و جواهر و او است پرورش دهنده و مالک و ایجاد کننده و پدید آورنده هر چیز که هست.

و معتقدم که محمد بنده و فرستاده او است، و پایان دهنده پیامبران که پس از او تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد.

و معتقدم که امام و خلیفه و ولی امر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی بن ابی طالب است و پس از او حسن سپس حسین سپس علی بن حسین سپس محمد بن علی سپس جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس شما آقا و مولایم.

آنگاه امام فرمود: بعد از من فرزندانم حسن امام است، اما چگونه خواهد بود وضع مردم پس از او؟ عرض کردم: مگر چگونه خواهد بود؟

فرمود: زیرا شخص او دیده نمی شود و نامش را نمی توان بر زبان راند تا آن که خروج کند فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا. و زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.

سپس گفتم: که معتقدم و اقرار دارم که ولی امامان ولی خدا، و دشمنانشان دشمنان

خدایند، اطاعتشان اطاعت خدا و نافرمانی آنها معصیت خدا است.

و می‌گوییم: معراج حق است، و سؤال در قبر حق، بهشت و جهنم حق، صراط و میزان حق است، قیامت برپا خواهد شد و در آن شکی نیست و خداوند همه مردگان را زنده خواهد کرد.

و معتقدم که واجبات پس از ولایت: نماز و زکاة و روزه و حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

در این موقع حضرت هادی علیه السلام فرمود: یا ابا القاسم هذا والله دین الله الذی ارتضاء لعباده فأثبت علیه الله بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و الآخرة.

ابوالقاسم، به خدا قسم این است دینی که خدا برای بندگانش پسندیده، پس بر آن استوار باش که خدا تو را بر گفتار و اعتقاد حق ثابت و استوار بدارد. (1)

علم و دانش عبدالعظیم

چنانکه اشاره شد حضرت عبدالعظیم از علماء و عباد و زهاد است چنانکه ابوحماد رازی گوید: در سرّ من رای خدمت حضرت هادی علیه السلام رسیدم. مسائلی از حرام و حلال پرسیدم و حضرت پاسخ فرمود، چون خواستم خدا حافظی کنم فرمود: حماد هرگاه مشکلی برایت پیش آمد و مسائل دینی داشتی در همان جا که هستی از عبدالعظیم حسنی سؤال کن، و سلام مرا به او برسان.

و این بزرگوار به این درجه از دانش نرسید مگر با کوشش و جدیت در تحصیل دانش از سرچشمه صاف و زلال آن که ائمه اطهار هستند. چنانکه می‌گوید: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: پسر پیامبر حدیثی از پدران طاهرینت برایم نقل کنید؟

ص: 267

امام جواد فرمود: حدیث کرد پدرم از جدم از پدرانش از امیرالمؤمنین که فرمود:

لا یزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا فَادَا اسْتَوُوا هَلَكُوا. یعنی مردم در خیر و خوشی هستند تا وقتی که با هم متفاوتند، اگر روزی همه هم طراز شوند هلاک می شوند.

گفتم: بیشتر بفرمائید؟

فرمود: روایت کرد پدرم از جدم از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: أَنْكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاةِ الْوَجْهِ وَ حَسَنِ اللَّقَاءِ. فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: أَنْكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ، یعنی شما آن قدرت را ندارید که بتوانید مردم را با اموالتان راضی کنید، پس آنها را با خوشروئی و برخورد خوب راضی کنید که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: اموالتان وسعت ندارد تا مردم را به وسیله آن خوشنود نمائید پس با اخلاق خوب آنها را خوشنود سازید.

گفتم: بیشتر بفرمائید. و مرتب تقاضا کرد تا در يك جلسه شانزده حدیث از امام جواد علیه السلام و او از پدرانش روایت کرد. (1)

پیام مهم به شیعیان به وسیله عبدالعظیم

امام هشتم علیه السلام بوسیله حضرت عبدالعظیم پیامی مهم به شیعیانش می فرستد که از آن وثوق و اعتماد ائمه علیهم السلام به جناب عبدالعظیم روشن می شود.

عبدالعظیم حسنی گوید: که حضرت رضا علیه السلام فرمود: یا عبدالعظیم ابلغ عَنِّي أَوْلِيَائِي السَّلَامَ وَقُلْ لَهُمْ أَنْ لَا تَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا- وَ مُرَّهُمْ بِالصَّادِقِ فِي الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ مَرَهُمْ بِالسَّكْوَتِ وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِمْ وَ أَقْبَالَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ الْمَرَاوِدَةَ فَانْ ذَلِكُ قَرَبَةٌ إِلَى وَلَا يَشْغَلُوا أَنْفُسَهُمْ بِتَمْزِيقِ بَعْضِهِمْ عَلَى نَفْسِي أَنَّهُ مِنْ فَعَلِ ذَلِكُ وَ اسْخَطَ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَائِي دَعْوَتِ اللَّهِ لِيُعَذِّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَابِ وَ كَانَ فِي

ص: 268

یعنی عبدالعظیم، سلام مرا به دوستانم ابلاغ کن، و به آنان بگو شیطان را بر خودشان مسلط نکنند، آنان را به راستگویی و اداء امانت فرمان ده، و آنها را بگو:

با یکدیگر جدال نکنند و اختلافات بی ثمر را کنار گذارند، با یکدیگر نزدیک شوند و با هم مهربان باشند که این کار آنان را به ما نزدیک می کند، یکدیگر را طرد نکنند و جمعیت را متلاشی نسازند که من قسم خورده ام هرکه چنین کند و یکی از دوستانم را برنجاند، از خدا بخواهم تا او را در دنیا سخت عذاب کند و در آخرت از زیانکاران باشد. (1)

چرا عبدالعظیم به ری منتقل شد؟

عبدالعظیم حسنی از ترس خلیفه وقت ناگزیر به ترك موطن خود گشته و از شهر و دیار خود فرار کرده و وارد ری شد و در خانه یکی از شیعیان واقع در سکه الموالی (2) به طور پنهانی می زیست و در زیرزمینی به عبادت خدا مشغول بود و پیوسته روزها را روزه می داشت و شبها به عبادت مشغول بود، گاهی به طور مخفیانه از خانه خارج می شد و به زیارت قبر حمزه بن موسی بن جعفر علیهما السلام می رفت و به دوستان می گفت این قبر یکی از فرزندان امام کاظم علیه السلام است.

خبر ورود عبدالعظیم به ری به تدریج به گوش شیعیان رسید تا آن که اکثر شیعیان او را شناختند و مقدمش را گرامی شمردند و از وجود شریفش استفاده و استفاضه می نمودند. (3)

ص: 269

1- . سفینه البحار عبد.

2- . سکه = کوچه، موالی = دوستان، یعنی کوچه و محله ای که شیعیان و دوستان در آن زندگی می کردند.

3- . سفینه عبد؛ قاموس الرجال 5/345؛ معجم 10/50؛ فهرست شیخ 121؛ جامع الرواه 1/461.

یکی از شیعیان، پیامبر خدا را در خواب دید که به وی فرمود: یکی از فرزندانم از سکه الموالی به باغ عبدالجبار فرزند عبدالوهاب حمل می شود و در کنار درخت سیب دفن می گردد و اشاره فرمود به محلی که هم اکنون مرقد آن جناب است. آن مرد به صاحب باغ مراجعه کرد و تقاضای خرید باغ را نمود، صاحب باغ گفت: برای چه می خواهی باغ را بخری؟ آن شخص خواب خود را برای عبدالجبار تعریف کرد، عبدالجبار گفت اتفاقاً من هم چنین خوابی دیده ام و لذا تمامی باغ را برای دفن آن جناب و شیعیان وقف کرد و چون عبدالعظیم در گذشت هنگام غسل دادن نامه ای از جیش بیرون آوردند که هویت و نسب خود را در آن بیان کرده بود. (1)

ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم

محمد بن یحیی عطار از مردی از اهل ری روایت می کند: خدمت ابی الحسن علی بن محمد الهادی علیهما السلام رسیدم، امام فرمود: کجا بودی؟ عرض کردم: زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم. امام علیه السلام فرمود: أما آنک لو زُرتَ قبر عبدالعظیم عندکم لکنتم کمَن زار الحُسینَ بن علی علیهما السلام . یعنی اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شما است زیارت می کردی چنان بود که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده ای.

و همچنین از حاشیه شهید ثانی رضوان الله تعالی علیه بر خلاصه نقل شده که حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام درباره عبدالعظیم مدفون در مسجد شجره ری فرموده:

مَنْ زَارَ قَبْرَهُ وَجَبَ لَهُ الْجَنَّةُ هر که قبر او را زیارت کند بهشت بر او واجب می شود. (2)

توضیح: حضرت عبدالعظیم در زمان حضرت رضا علیه السلام در حیاة بوده، ظاهراً مراد از ابی الحسن امام هادی علیه السلام است نه حضرت رضا علیه السلام و سهو قلم شده است.

ص: 270

1- معجم رجال الحديث 10/50؛ قاموس الرجال 5/345.

2- . معجم رجال الحديث 10/52؛ قاموس الرجال 5/346؛ جامع الرواة 1/460.

چنانکه متذکر شدیم حضرت عبدالعظیم در نقل و حفظ روایات کوشا بود و ما یک روایت از آنها را هرچند مفصل است نقل می کنیم چون برای اهل فضل جالب است که گناهان کبیره را با استناد به آیات قرآنی بیان می کند.

لازم به تذکر است که چون در روایت آیات کامل ذکر نشده لذا قسمتی از آیات را که زائد بر روایت آورده ایم با ترجمه همان قسمت داخل پرانتز قرار دادیم تا مشخص باشد.

عبدالعظیم حسنی گوید: ابوجعفر دوم حضرت جواد برایم حدیث کرد که پدرم گفت از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم فرمود: عَمْرٍو بْنِ عُبَيْدٍ بِرِ امَامِ صَادِقٍ وَارَدَ شَدَّ وَ اِیْنَ اَیَّهٖ رَا خَوَانَدَ وَ سَكُوْتٌ کَرَدَ: «وَالَّذِیْنَ یَجْتَبِیْنَ کِبَائِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشِ» (شوری 37) و آنها که از گناهان کبیره و گناهان زشت اجتناب می کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود: چرا سکوت کردی؟ گفت: می خواهم گناهان کبیره را از قرآن برایم بیان کنی.

فرمود: بلی، اکبر الکبائر الإِشْرَاکُ بِاللَّهِ، یَقُولُ اللّٰهُ «اِنَّهُ مَن یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَمَا وَاہُ النَّارُ» (مانده 72) آری بزرگترین گناهان کبیره شریک قرار دادن برای خداست که خدا می فرماید: هرکه به خدا مشرک شود خدا بهشت را بر او حرام می کند و جایگاهش آتش است.

و بعدُ الایاس من روح اللّٰه لآن اللّٰه عزوجل یقول: «یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخِیْهِ وَ لَا تَیْسَسُوا مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لَا یَیْسَسُ مِنْ رُوحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ» (یوسف 87) (فرزندانم بروید از یوسف و برادرش تحقیق کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید) همانا از روح و رحمت خدا مأیوس نمی شود مگر کافران.

ثُمَّ الْاَمِنُ مِنْ مَكْرِ اللّٰهِ لآن اللّٰه عزوجل یقول: «اَفَاْمِنُوا مَكْرَ اللّٰهِ فَلَا یَأْمُنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ

الْحَاسِرُونَ» (اعراف 99) سپس از مکر خدا ایمن بودن که خدای عزوجل می فرماید: (آیا از مکر خدا ایمن شدند؟) که هیچ کس خود را از مکر خدا ایمن نمی داند مگر زیانکاران.

وَمِنْهَا عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ جَعَلَ الْعَاقُ جَبَّاراً شَقِيحاً «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيحاً» (مریم 32) و از گناهان کبیره است عاق والدین که خداوند سبحان عاق والدین را جبار و شقی خوانده است (خدا مرا به نیکی به مادرم سفارش کرده و مرا ستمکار و بد عاقبت قرار نداده است).

وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْأَبْلَحَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَبِعِزَّتِهِ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (نساء 93).

و کشتن انسانی که خداوند کشتن او را جز به حق تحریم کرده زیرا می فرماید: (هرکه مومنی را عمدا بکشد) کیفر او جهنم است که همیشه در آن باید باشد (و خدا بر او خشم کرده و او را لعنت نموده و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است).

وَقَدْفُ الْمُحْصَنَاتِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور 23) از گناهان کبیره زنان مؤمنه را نسبت دادن به زنا است که خدا می فرماید: (کسانی که زنان مؤمنه را در حالی که غافلند نسبت به زنا می دهند) در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برای آنها است عذابی بزرگ.

وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصَرُّ لَمُؤَن سَعِيرًا» (نساء 10) و خوردن مال یتیم که خداوند می فرماید: (آنها که اموال یتیم را به ظلم می خورند) همانا درون خود را از آتش پر می کنند و به زودی در آتش جهنم قرار می گیرند.

وَالْفَرَارُ مِنَ الزَّحْفِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دِبرَهُ إِلَّا مَتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (انفال 16) فرار از

جنگ که خدای عزوجل می فرماید: هرکه در آن روز پشت به جنگ کند مگر به منظور تغییر موضع یا به جهت ملحق شدن به یاران، با غضب و خشم خدا روبرو گشته و جایگاهش جهنم است و بد جایگاهی است.

وَأَكَلُ الرَّبَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرَّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَحَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (بقره 275) خوردن ربا که خداوند می فرماید: آنها که ربا می خورند از جای خود بر نمی خیزند مگر مانند کسی که در اثر تماس شیطان با آنها دیوانه شده اند.

وَالسَّحَر لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ» (بقره 102) به تحقیق دانستند کسی که مرتکب سحر شده در آخرت بهره ای ندارد.

وَالزَّانَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «... وَلَا يَزْنُونَ» وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا» (فرقان 68) زنا از گناهان کبیره است که خدا می فرماید: (عِبَادُ الرَّحْمَانِ ... زَنَا نَمِي كُنْتُمْ) و هرکه چنین کند با گناه بزرگی برخورد کرده و در روز قیامت عذابش دو چندان می شود و با خواری در جهنم جاودان خواهد بود.

وَالْيَمِينُ الْعَمُوسُ الْفَاجِرَةُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران 77) قسم دروغ عمدی که خدا می فرماید: آنها که در برابر عهد خدا و قسمهایشان بهاء اندکی می گیرند آنها در آخرت بهره ای ندارند (و خدا با آنان سخن نمی گوید و با نظر رحمت بر آنها نمی نگرد و آنان را از گناهان پاک نمی سازد و برای آنها است عذابی دردناک).

وَالغُلُولَ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (آل عمران 161) خیانت یکی از گناهان کبیره است که خدا فرموده: هرکه خیانت کند

امام موسی علیه السلام فرمود: عَمْرُوبِنِ عَبِيدٍ از خانه امام صادق علیه السلام خارج شد در حالی که فریادش به گریه بلند بود و می گفت: هَلَكَ مَنْ قَالَ لِابْنِهِ وَنَارَ عَعْنُكُمْ فِي الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ. هلاك شد کسی که در احکام خدا به نظر خود عمل می کند و با شما در علم و فضل به نزاع می پردازد. (1) (2)

75- کرامات صالحین، محمدشریف رازی

اشاره

162 - کرامات صالحین، محمدشریف رازی (معاصر)

1 - کرامت حضرت عبدالعظیم علیه السلام

پنج بهار از عمر خویش را پشت سر نهاده بودم که يك بار به همراه برادر بزرگم به بام خانه رفتم و خواستم از گذرگاه باریک و تند میان حیاط خلوت و حیاط بزرگ، بگذرم که در میانه راه دچار سرگیجه شدم و با از دست دادن تعادل خویش بی اختیار از ارتفاع هفت متری سقوط نموده و با صورت به کف حیاط آمدم و بخشی از آجرها و مصالح ساختمانی نیز پس از سقوط من به رویم ریخت.

بر اثر سقوط از دیوار و ریختن مصالح ساختمانی بر روی من، صدای مهیبی در خانه طنین می افکند به گونه ای که همه خانواده سراسیمه از درون منزل بیرون ریخته و به ناگاه با پیکر درهم شکسته و بی روح و آغشته به خون من روبرو می گردند.

از دیدن آن منظره وحشتناک فریاد سردادند و بر اثر شیون و فریاد آنان همسایگان آگاه می گردند و منزل مملو از زن و مرد و پیر و جوان می شود و در این میان گریه مادر و بستگانم صحنه غمبار و رقت انگیزی پدید می آورد.

برخی از بستگان به سرعت خود را به حرم مطهر امام زاده حمزه، فرزند گرامی امام کاظم علیه السلام می رسانند و مرحوم پدرم را از آنجا به منزل آورده و از جریان آگاهش

ص: 275

1- . وسائل الشیعه، 11/252.

2- . شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، اول، قم، چاپ مؤلف، 1371ش، ج 2، ص 4 - 13.

می سازند و برخی به سراغ پزشک می روند.

به طوری که به من گفته اند پیکر بی حس و حرکت مرا در ملاطفه ای قرار داده و چند نفری آن را به مطب مرحوم دکتر تقی خان سالاری پزشک معروف شهر ری می برند و ایشان پس از معاینه دقیق و کنترل علایم حیاتی اظهار می دارد که: «متأسفانه این کودک مرده است، او را ببرید و پس از تیمم دادن، به خاک بسپارید.»

و این بدان دلیل بود که گویی شکستگی پیشانی و صورت و گردن و دیگر قسمت های بدن و خونریزی شدید و بسیار زیاد، جایی برای غسل دادن نگذاشته بود.

بستگان و آشنایان پس از شنیدن اظهار نظر پزشک سرشناس شهر، از حیات و زندگی من ناامید گشته و با شیون و گریه بسیار، پیکر مرا به دوش می کشند و برای مراسم دفن و کفن آماده می شوند اما مرحوم پدرم که خدای او را غریق رحمت و احسان خویش سازد و در جوار اولیای خود او را جای دهد، خطاب به بستگان و همسایگان می گوید: «در این مورد شتاب نکنید، شمار او را به خانه انتقال دهید، اجازه و فرصت دهید تا من به حرم مطهر «سید الکریم حضرت عبدالعظیم حسنی» علیه السلام شرفیاب گردم شاید بتوانم زندگی مجدد و شفای فرزندم را بگیرم در غیر این صورت به خانه باز نخواهم گشت.»

با این بیان، بستگانم پیکر درهم شکسته و بی جان مرا به خانه می آورند و در درون پلاسی در گوشه اطاق قرار داده و برگرد آن حلقه عزا و سوگواری زده و مردم نیز برای عرض تسلیت و دلداری به مادر و خانواده و بستگانم شروع به رفت و آمد می کنند.

از آن سو پدرم بی درنگ به حرم مطهر تشرّف یافته و به حضرت سید الکریم توسّل جسته و شفا و زندگی و حیات من و بینایی چشم خود را تقاضا می کند و با همه وجود به عرض می رساند که: «مولای من! سرورم! آقایم! تا زندگی و شفای پسر من را برایم از خدا نگیرید من به خانه باز نمی گردم.»

شرایط عجیب و رقت باری پدید می آید، از يك سو پدرم در حرم به دعا نشسته و زندگی مرا می طلبیده است و از دگر سو بستگانم در کنار پیکرم سوگوار و بلا تکلیف و از طرف سوّم پیکر بی جان من در پلاسی در کنار اطاق.

کم کم مردم شهر ری زبان به نکوهش و ملامت پدر و بستگانم گشوده و می گویند: «آخر این چه اصرار بی جایی است که شما دارید؟ شما مرده را روی زمین نهاده و انتظار زنده شدن او را می کشید؟ بجاست که او را بردارید و به خاک بسپارید و آن گاه از خدای بنده نواز فرزند دیگری به جای او بخواهید.»

اما پدرم به طوری که به من نقل شده است به نظرات مردم توجه نکرده و به توسّل خالصانه و جدّی خویش ادامه داده و تا شب سوّم همچنان مصرّانه خواسته خویش را می خواهد.

شب سوم بوده است که در عالم خواب متوجه می گردد که شخصیت گرانقدر و فرزانه ای به او می گوید: «... اما بینایی چشم خودت دیگر باز نمی گردد چرا که مقدرات این است و اما فرزندت را به اذن آفریدگار توانا و مهر و لطف او شفا بخشیدیم، بپاخیز و به خانه ات بازگرد!»

پدرم به ناگاه از خواب بیدار می شود و بی اختیار از شادمانی فریاد می کشد و خدمتگزاران حرم مطهر حضرت عبدالعظیم را بیدار می نماید که: «پسرم به طور قطع زنده شده است، چرا که الآن در خواب دیدم که حضرت او را شفا بخشیده است.»

او در همان ساعت از شب از حرم مطهر به خانه باز می گردد و هنگامی که پشت دروازه خانه می رسد صدای شادمانی مادرم را می شنود که می گوید: «یکی به حرم برود و به پدرش اطلاع دهد که فرزندت به لطف خدا زنده شده است.»

پدرم درب منزل را می کوبد و می گوید: «باز کنید خودم آدم و خود خوب می دانم که حضرت عبدالعظیم علیه السلام پسرم را به من بازگردانیده و او را شفا بخشیده است.»

سه روز پس از اعلان مرگ من از سوی پزشك، بار دیگر مرا به مطب او می برند و از او تقاضا می کنند که مرا معاینه نموده و زخم های پیکرم را پانسمان و شکستگی های مرا درمان کند.

پزشك یاد شده نخست عصبانی می شود که: «شما مرده را سه روز نگاه داشته اید؟ چرا دفن نکرده اید؟ و برای چه باز نزد من آورده اید؟»

اما پس از اصرار بستگانم مرا می پذیرد و پس از معاینه شگفت زده می بیند که بدن گرم است و قلب کار می کند و سایر علایم حیاتی موجود و وضعیّت رو به بهبود است. با دیدن این شرایط بی اختیار فریاد می کشد که: «این معجزه حضرت مسیح علیه السلام است.»

اما پدرم ضمن ادای احترام به عیسی بن مریم علیهما السلام می گوید: «نه! این کرامت و عنایت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام است.»

سرانجام پزشك یاد شده، زخم ها را پانسمان می کند و شکستگی ها را می بندد و داروی لازم را برای بهبودی و بازیافتن صحّت کامل می دهد و بدین سان من به زندگی دیگری باز می گردم.

خدای به حضرت سیدالکریم علیه السلام و پدرم پاداش نیکو دهد. (1)

76-ری باستان، حسین کریمان

163 - ری باستان، حسین کریمان (معاصر)

2 - حضرت عبدالعظیم (ه-3): حضرت عبدالعظیم فرزند عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است؛ (2) و ظاهراً به فرمان حضرت امام علی

ص: 278

1- کرامات صالحین، صص 16 - 19، قم، انتشارات حاذق، 1374 ش.

2- . جنة النعیم، ص 399، س 18، به نقل از خود آن حضرت.

التقى در دوره خلافت المعتر بالله از سامره از راه طبرستان(1) به ری هجرت کردند،(2) و در حدود سال دویست و پنجاه، چند سالی پیش از شهادت حضرت امام علی النقی، روی در نقاب خاك كشیدند، شهادت آن امام به سال دویست و پنجاه و چهار بوده است.(3) گویا درست ترین ترجمه احوالی که از وی به دست است همان است که به صاحب ابن عباد منسوب است. وی در رسالتی مختصر نبذی از احوال آن حضرت را به رشته کتابت در آورده، و تتمیم فایده را به تمامی در ذیل نقل می افتد که:

سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید *** عندلیب آشفته تر می گوید این افسانه را

«قال الصاحب رحمه الله عليه سألت عن نسب عبدالعظیم الحسنی المدفون بالشجرة صاحب المشهد قدس الله روحه و حاله و اعتقاده و قدر علمه و زهده، و انا ذاكر ذلك على اختصار و بالله التوفيق.»

هو ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه و علی آبائه السلام، ذوورع و دین عابد معروف بالامانة و صدق اللهجة عالم به امورالدين قائل بالتوحيد والعدل كثيرالحديث والرواية يروى عن ابى جعفر محمد بن علی بن موسى و عن ابنه ابى الحسن صاحب العسكر عليهم السلام و لهما اليه الرسائل، و يروى عن جماعة من اصحاب موسى بن جعفر و علی بن موسى عليهما السلام، و له كتاب يسميه كتاب يوم و ليلة و كتب(4) ترجمتها روایات عبدالعظیم ابن عبدالله الحسنی؛ و قد روى عنه من رجالات الشيعة خلق كاحمد بن ابى عبدالله البرقى و احمد بن(5) محمد بن خالد و ابوتراب الرويانى؛ و خاف من السلطان فطاف البلدان

ص: 279

1- منتقلة الطالبية، ص 75، س 2.

2- . جنة النعيم، ص 328، س 24.

3- جنة النعيم، ص 402، س 25.

4- جنة النعيم، ص 478، س ما قبل آخر: و كنت ترجمتها.

5- . در ذیل آمده: کذا فى النسخة و هما واحد. سفینه این را ندارد.

على انه فيج،(1) ثم ورد الرّوى و سكن بساربانان فى دار رجل من الشيعة فى سكة الموالى، و كان يعبدالله عزوجلّ فى ذلك السرب يصوم النهار و يقوم اللّيل و يخرج مستترا فيزور القبر الذى يقابل الاين قبره و بينهما الطريق و يقول هو قبر رجل من ولد موسى بن جعفر عليهما السلام؛ و كان يقع خبره الى الواحد بعد الواحد من الشيعة حتّى عرفه اكثرهم. فرأى رجل من الشيعة فى المنام كان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: انّ رجلاً من ولدى يحمل غداً من سكة الموالى فيدفن عند شجرة التفاح فى باغ عبدالجبار بن عبد الوهاب؛ فذهب الرجل ليشتري الشجرة و كان صاحب الباغ رأى ايضاً رؤيا فى ذلك فجعل موضع الشجرة مع جميع الباغ و قفا على اهل الشرف والتشيع يدفنون فيه. فمرض عبدالعظيم رحمه الله عليه و مات فحمل فى ذلك اليوم الى حيث المشهد.

فضل زيارته: دخل بعض اهل الرّوى على ابى الحسن صاحب العسكر عليه السلام فقال اين كنت؟ فقال زرت الحسين صلوات الله عليه فقال اما انك لوزرت قبر عبدالعظيم عندكم لكنك كمن زار الحسين صلوات الله عليه.

وصف علمه: روى ابوتراب الرّويانى قال سمعت اباحمّاد الرازى يقول دخلت على على بن محمّد عليه السلام بسرّ من رأى فسئلته عن اشياء من الحلال والحرام فاجابنى فيها فلمّا ودّعته قال لى يا حمّاد اذا اشكل عليك شىء من امر دينك بناحيك فسل عنه عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى و اقرأه منّى السلام.

ماروى عنه فى التوحيد: روى على بن الحسين السعد آبادى عن احمد بن ابى عبدالله البرقى، قال حدّثنى عبدالعظيم الحسنى فى خبر طويل يقول انّ الله تبارك و تعالى واحدٌ ليس كمثله شىء و ليس بجسم ولاصورة ولاعرض و لاجوهر بل هو مجسّم الاجسام و مصوّر الصوّر خالق الاعراض والجواهر.

عبدالله بن موسى الرّويانى عن عبدالعظيم عن ابراهيم بن ابى محمود قال قلت

ص: 280

للرضا عليه السلام ما تقول في الحديث الذي يروى الناس بان الله ينزل الى السماء الدنيا؛ فقال لعن الله المحرفين الكلم عن مواضعه والله ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذلك؛ انما قال ان الله عزوجل ينزل ملكا الى سماء الدنيا ليلة الجمعة فينادى هل من سائل فاعطيته، و ذكر الحديث.

وبهذا الاسناد عن الرضا عليه السلام في قوله: وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة، قال مشرقة منتظرة ثواب ربها عزوجل.

ماروى عنه في العدل: روى علي بن الحسين السعدآبادى عن احمد بن ابى عبدالله عن عبدالعظيم بن عبدالله الحسنى عن علي بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه على بن موسى الرضا عليهم السلام قال: خرج ابوحنيفة من عندالصادق جعفر بن محمد عليهماالسلام فاستقبله موسى عليه السلام فقال يا غلام ممن المعصية؟ فقال لا تخلو من ثلاثة: اما ان يكون [كذا] من الله عزوجل وليس منه فلا ينبغي لكريم أن يعذب عبده بما لم يكتسبه و إما أن يكون [كذا] من الله و من العبد فلا ينبغي للشريك القوى ان يظلم الشريك الضعيف، و اما ان تكون من العبد و هى منه فإن عاقبه فبذنبه و ان عفا فبكرمه وجوده.

وروى عبيدالله بن موسى عن عبدالعظيم عن ابراهيم بن ابى محمود قال قال الرضا عليه السلام: ثلاثة اشياء لا يكون الا بقضاءالله و قدرة النوم واليقظة والقوة والضعف والصحة والمرض والموت والحياة. ثبتالله بالقول الثابت من موالاته محمد وآله و

صلى الله على سيدنا رسوله محمد وآله اجمعين. (1)

اين بود رساله صاحب عباد در احوال حضرت عبدالعظيم.

بنا به قول صاحب، حضرت عبدالعظيم دو تن از امامان را ملاقات کرده، لكن در جنة النعيم است كه سيد مرتضى علم الهدى گفته:

ص: 281

1- . مستدرک الوسائل، ج 3، ص 614، س 16؛ نیز ر.ك: ترجمه فارسى اين رساله در كتاب زندگانی حضرت عبدالعظيم، ص 31، س 6، به بعد؛ سفينة البحار، ج 2، ص 120؛ جنة النعيم، ص 478.

«قد ادرك من الائمة الطاهرة الجواد والهادى والعسكرى... (1)»

علامه مجلسی نیز وی را از اصحاب امام محمدتقی و امام علی النقی علیهما السلام دانسته است. (2)

قول ملاقات دو تن به حکم قرائن، از جمله حدیث منقول از امام علی النقی علیه السلام در فضیلت زیارت وی و حدیث اباحماد (3) قوت بیشتری دارد.

در این باب که مکان واقعی مزار حضرت عبدالعظیم همین محل مشهور فعلی است، هیچ یک از دانشمندان از قدیم تا حال تردید نکرده اند، (4) و این محل را که باغی در خارج شهر ری از سوی مغرب، (5) از آن عبدالجبار بن عبدالوهاب بوده، (6) به مناسبت درخت سیبی که آن حضرت را در کنار آن دفن کرده اند الشجرة نامیده اند. این باغ، چنانکه در نقشه ری باستان توان دید در محلت باطن افتاده بوده، و عبدالجبار بن عبدالوهاب، صاحب آن گویا طریقه سنت و جماعت داشت، دلیل این گفته نخست آن که نام وی را ظاهراً در ردیف رجال شیعه ذکر نکرده اند، (7) دو دیگر آن که عبدالجلیل رازی به تعریض و تلمیح در کتاب النقص در باب صاحب مشهد باطن چنین گفته:

«... در بیشتر بقاع که تربتهای سادات است سنّیان خواب دیده اند، چنانکه به بار کرقب و ساوه و بناهق و باطن ری و برزقا و فارس و بصره و خوزستان». (8)

ص: 282

-
- 1- . جنة النعيم، ص 479.
 - 2- جنة النعيم، ص 483، س 22 به بعد.
 - 3- . این دو حدیث در ضمن رساله صاحب گذشت، و نیز برای حدیث نخستین ر.ك: جنة النعيم، ص 403، س آخر و ص 484، س 8.
 - 4- جنة النعيم، ص 403، س 3.
 - 5- . شرح آن بیابد.
 - 6- . ر.ك: رساله صاحب عباد، ص 386 کتاب حاضر.
 - 7- . نگارنده نام وی را در کتب رجال شیعه از جمله تنقیح المقال مامقانی نیافت، و نیز صاحب کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم گفته: از این شخص در رجال شیعه اسم برده نشده، و در مصادری که اکنون دست نگارنده می باشد از او ذکری به میان نیامده است: زندگانی حضرت عبدالعظیم، ص 27 ذیل 1.
 - 8- . النقص، ص 629، س 2.

در منتقلة الطالبية آمده:

«ابوالقاسم عبدالعظيم بن عبدالله بن علي بن الحسن بن زيد من ناقله طبرستان و هو المحدث الزاهد صاحب المشهد في الشجرة بالرّي و قبره يزار...»⁽¹⁾

ابونصر بخاری در سرّ الانساب آنجا که از آن حضرت یاد کرده چنین گفته:

«... الزاهد العالم مدفون [كذا] بالرّي في مشهد الشجرة...»⁽²⁾

در ریاض الانساب است:

«.. مضجع مبارکش در ارض ری در مسجد شجره است...»⁽³⁾

در روضة الشهداء مذکور است:

«.. امام عبدالعظيم که در مسجد الشجرة به نواحی ری آسوده...»⁽⁴⁾

ذکر منابع دیگر در این باب، در بحث از مسجد شجره در ص 328 گذشت.

بقعه حضرت عبدالعظیم در اعصار مختلف مورد بنا و مرمت و تعمیر نیکوکاران و علاقه مندان قرار می گرفته است. در عهد سلجوقیان مجدالملک محمد براوستانی از وزیران شیعی مذهب⁽⁵⁾ بارگاهی نیکو برای آن ساخت، عبدالجلیل رازی در کتاب النقص در این معنی چنین گفته:

«وزیر سعید شهید مجدالملک اسعد محمد بن موسی البراوستانی القمی قدس الله روحه با بزرگی رفعت و قبول و حرمت، و خیرات بسیار فرمود چون قبه امام حسن ابن علی ... و مشهد موسی کاظم و محمد تقی علیهما السلام به مقابر قریش هم او فرموده است

ص: 283

-
- 1- . منتقلة الطالبية، ص 75، س 2.
 - 2- . سرالانساب، ص 10، س 17.
 - 3- . ریاض الانساب = بحرالانساب، ج 1، ص 121، س 20.
 - 4- . روضة الشهداء، ص 253، ص 20.
 - 5- . ر.ك: طبرسی و مجمع البیان تألیف نگارنده، ج 1، ص 21، س 1؛ در ایران شهر، ج 2، ص 1330 آمده: «مجدالملک قمی اولین کسی است که گنبد آن را ساخت».

به بغداد، و مشهد سید عبدالعظیم حسنی به شهر ری؟(1)...»

در جنة النعیم در ضمن بیان آثار حسنه مجدالملک چنین آمده:

«بناء چهارم مرحوم مجدالملک قبه مبارکه حضرت عبدالعظیم لازم التکریم است که در زمانی که متوقف در ری بود و کمال استیلاء در استیفاء وزارت خود داشت امر به بناء قبه عظیمه این بزرگوار نمود(2)...»

حسام الدوله شاه اردشیر بن علاءالدوله حسن بن رستم بن علاءالدوله علی بن حسام الدوله شهریار از ملوک طبقه دوم آل باوند مازندران (سنه 567-601 یا 602)(3)

همه ساله دویست دینار برای این مزار می فرستاد، در تاریخ ابن اسفندیار در این معنی چنین آمده:

«... هر سال موسم حجّ که به مگه شوند این جمله خیرات و تصدقات به عتبات عالیات و مشاهد مشرفه و اماکن متبرکه می فرستاد بدین موجب ... به مشهد عبدالعظیم دویست دینار(4)».

شاه طهماسب صفوی را که به رواج امر و رونق و آبادی مشاهد و مراقد خاندان نبوت اهتمامی بود، این بقعه را نیز مورد مرمت و تعمیر قرار داد. در فرمانی از وی که به سال 961 هجری نوشته شده این معنی چنین مذکور افتاده:

«همواره لوازم همّت گردون ارتقاء ... مصروف و معطوف است به رواج و رونق و ضبط و نسق ضرایح مقدسه و حضایر مؤسسه خاندان بلند ایوان نبوت و دودمان عالی ارکان ولایت ... نفایس اموال و شرائف املاک حلال خود را صرف مصالح مشاهد و مراقد اعلی المراصد این طایفه علیّه می گردانند تا به مرتبه ای که در هیچ قطری از

ص: 284

1- النقص، ص 220، س 6.

2- جنة النعیم، ص 450، س 25.

3- یادداشتهای قزوینی، جلد ششم، س 26، س 15.

4- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، ج 1، ص 120، س 7.

اقطار آباد معموره و ممالك محروسه آستان با انوار منسوب به هیچ يك از این فرقه ابرار نماند الا که مروج به انواع الطاف و محفوف به اصناف عطا گشت و از آن جمله مرقد مزکی و مشهد معلی حضرت ... عبدالعظیم ... است»⁽¹⁾.

وی خود به زیارت آن آستانه می رفت، چنانکه در تاریخ جهان آرا مذکور است:

«[به سال 952] چون در تبریز طاعون بود از آنجا به طواف امامزاده عبدالعظیم علیه السلام

تشریف برده⁽²⁾...».

به سال 944 به امر وی ایوان حضرت عبدالعظیم را پی افکندند، در کراسه المعی فراهم آورده غلامحسین افضل الملك المعی، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی چنین ثبت افتاده: «تاریخ بنای ایوان حضرت عبدالعظیم محرم سنه 944 در زمان شاه طهماسب اول»⁽³⁾.

هم به فرمان وی، به سال 950 هجری محجر مضبوطی به دور صندوق حضرت ساخته شده، و در فرمانی که در سنه مذکور صادر کرد چنین نوشت:

«در دور صندوق مبارک تهیه محجر مضبوطی که نشکند نماید که اصلاً زوار دست به صندوق نرسانند و تکیه بر صندوق مبارک نکنند از چوب شمشاد که در غایت استحکام است»⁽⁴⁾.

ناصرالدین شاه قاجار نیز به سال 1270 فرمان داد تا گنبد مرقد را تذهیب و ایوان را آئینه کاری کنند، این معنی در جام جم فرهاد میرزا چنین نقل افتاده:

«... در ری مزار فایض الانوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی است به تاریخ 1270 هجری حسب الامر شاهنشاه آسمان جاه ناصرالدین شاه قاجار گنبد

ص: 285

1- آستانه ری، فرمان شاه طهماسب، ص 85، س 1.

2- تاریخ جهان آرا، تألیف احمد غفاری، ص 296، س 3، به بعد.

3- کراسه المعی، ج 1، ص 232، نیز ر.ک: تاریخچه وقف در اسلام، ص 68.

4- آستانه ری، فرمان شاه طهماسب، ص 79، س 14.

مرقد آن بزرگوار را تذهیب کرده و ایوان را آئینه کرده اند(1)...».

در کتاب «تاریخچه وقف در اسلام» درج است:

«ضریح نقره از فتحعلیشاه قاجار و آئینه کاری و نقاشی ایوان جنوبی از آثار حسنه و ابنیه خیریه میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران ملقب به اعتمادالدوله می باشد»(2).

قدیم ترین اثر تاریخ دار این بقعه صندوق عتیق آن است، که از نفائس آثار تاریخی و صنعتی ایران به شمار تواند بود، در تاریخچه وقف در اسلام مذکور است:

«چوب آن از عود و فوفل و گردو است و کتیبه هایی به خط نسخ و ثلث به طور برجسته در آن به کار رفته که همگی مربوط به سال ساختمان آن یعنی 725 هجری است... کتیبه دیگر تمام شامل آیه الکرسی یعنی آیات 255 و 256 و 257 سوره البقره می باشد، و پس از کلمات «هم فیها خالدون» که آخر آیه شریفه است این عبارت مرقوم گردیده: تحریر فی شهر سنه خمس و عشرين و سبعمائه، عمل یحیی بن محمد اصفهانی».

به دنبال این عبارت مؤلف با توجه به فقره ای از کتیبه که قبلاً نقل کرده بوده چنین نتیجه می گیرد: «معلوم می شود که خواجه نجم الدین محمد که از وزراء عهد خود به شمار می رفته است در سال 725 هجری مقارن پادشاهی سلطان ابوسعید بهادر (716 - 736) پادشاه سلسله ایلخانیان مغول بانی صندوق مطهر بوده است»(3).

مدفن حضرت عبدالعظیم (و حضرت حمزه بن موسی الکاظم، و امامزاده طاهر و ابوالفتوح رازی و دیگر بزرگان مدفون بدان بقعت) در خارج ری قدیم و نزدیک به آن قرار داشته، و با روی عظیم شهر از سوی مشرق از کنار آن می گذشته است، بدین دلائل:

1- مولانا حسین واعظ کاشفی در روضه الشهداء این مدفن را در نواحی ری دانسته

ص: 286

1- جام جم، تألیف فرها میرزا، ص 202، حاشیه سمت راست.

2- تاریخچه وقف در اسلام، ص 68، س مقابل آخر ستون راست.

3- . تاریخچه وقف در اسلام، ص 68، 69.

نه در شهر، وی چنانکه گذشت، در احوال آن حضرت گفته: «... در مسجد الشجرة به نواحی ری آسوده(1)». «...».

2- در نقشه ای که کرپرتر سیاح انگلیسی به زمان فتحعلی شاه از باروی موجود شهر ری در آن تاریخ فراهم آورده، این مدفن در خارج شهر افتاده است.(2)

3- در ترجمه فارسی کتاب سرزمینهای خلافت شرقی مذکور است: «شاهراه خراسان مستقیماً از مدفن حضرت عبدالعظیم به ری، و از آنجا بورامین می رفت»(3).

مفهوم این گفته آن است که مدفن در داخل شهر نبوده است.

4- در همین کتاب آمده: «حمدالله مستوفی به حرم حضرت عبدالعظیم اشاره نموده گوید: نزدیک ری است»(4).

مزار حضرت عبدالعظیم پیوسته مطاف معتقدان و علاقه مندان بوده است، و پس از خرابی ری اطراف حرم مقدس آن حضرت و حضرت حمزه همچنان آباد بماند، و روز به روز اهمیت بیشتر یافت.

ناصرالدین شاه قاجار مقتول در ذی القعدة الحرام سال 1313 هجری قمری نیز در زاویه غربی در محلی که به مسجد هلاکو(5) معروف بوده مدفون شده است، و در مقبره وی عالمانی همانند حاج ملاعلی کنی، حاج شیخ محمدحسین تنکابنی، حاج شیخ علی مدرس طهرانی، شیخ ابوالحسن مرندی، حاج شیخ عبدالنبی نوری، حاج سید ابوالقاسم کاشانی و غیره به خاک سپرده شده اند.(6) (7)

ص: 287

1- روضة الشهداء، ص 253، س 20.

2- ر.ک: کتاب حاضر، مقابل ص 15.

3- سرزمینهای خلافت شرقی، ص 247، س 19.

4- سرزمینهای خلافت شرقی، ص 234، س 9.

5- تاریخچه وقف در اسلام، ص 78.

6- تاریخچه وقف در اسلام، ص 78، 79.

7- ری باستان، اول، تهران، انجمن آثار ملی، 1345 ش، ج 1، ص 384 - 394.

(صنف دوم)

جلالت قدر و محل دفنشان معلوم است و استحباب زیارتشان هم بالخصوص مآثور است لکن زیارت مخصوصی از ائمه اطهار به جهت ایشان وارد نشده مثل جناب شاه عبدالعظیم بن عبدالله بن علی الشدید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب در ری مدفون است و از اکابر محدثین و علماء و زهاد و عباد و از اصحاب حضرت جواد الائمه و حضرت هادی بوده.

و در تحفة الزائرین از ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده که مردی از اهل ری خدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام مشرف شد حضرت از او پرسید کجا بودی؟ عرض کرد به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم، فرمود اگر زیارت می کردی حضرت عبدالعظیم را هر آینه مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشید.

در مزار بحار از نجاشی از احمد بن محمد بن خالد برقی روایت کرده که حضرت عبدالعظیم وارد ری شد در حالتی که گریخته بود از سلطان و در خانه یکی از شیعیان در سردابی منزل فرمود و در آنجا عبادت خدا را می کرد روزها روزه می گرفت و شبها مشغول عبادت بود و گاهی مستترا می رفت به زیارت قبری که مقابل قبر شریف خودش هست و می فرمود این قبر یکی از اولادهای موسی بن جعفر است و ظاهرا مراد قبر حضرت حمزه بن موسی بن جعفر باشد و به مرور ایام خیر به شیعیان ری رسید تا این که آن بزرگوار را شناختند پس یکی از شیعیان پیغمبر را در خواب دید و فرمود مردی از اولاد من جنازه اش از سکه الموالی حمل می شود و دفن می شود در نزدیکی درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب پس از خواب بیدار شد و رفت نزد عبدالجبار که آن درخت و آن مکان را بخرد عبدالجبار گفت به جهت چه می خواهی خوابش را نقل کرد عبدالجبار گفت من هم آن خواب را دیده ام

ص: 288

و من آن درخت و آن باغ را وقف کرده ام به حضرت عبدالعظیم و به شیعیان که اینجا دفن بشوند.

پس حضرت عبدالعظیم مریض شد و از دنیا رفت. وقتی که برهنه شان کردند که غسل بدهند در جیش کاغذی دیدند و در آن نسب خود را نوشته بود انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن الامیر بن زید بن الحسن المجتبی علیه السلام ابن علی بن ابیطالب علیه السلام.

و از منتخب طریحی نقل شده که گفته شده از کسانی که از طالبین زنده دفن شده جناب عبدالعظیم حسنی است در ری، ظاهراً مراد این است که یعنی به اجل خودش مرد او را نکشته اند نه این است که واقعا زنده دفن کرده باشند. واللہ اعلم

و مرحوم ثقه الاسلام حاج میرزا حسین نوری مازندرانی در خاتمه مستدرک رساله صاحب بنی عباد طالقانی را که در احوال حضرت عبدالعظیم نوشته نقل فرموده و در اوست که ایشان پسری داشتند مسمی به محمد که در زهدات و کثرت عبادت معروف بود و از کتاب منتقله الطالبین نقل شده که ایشان منتقل شدند به سامری و در اراضی بلد و دجیل وفات نمود و مرحوم علامه میرزا فتح الله شریعت اصفهانی از نقل این قضیه در منتقله احتمال می دادند که قبر منسوب به امامزاده سید محمد در نزدیک بلد منسوب باشد به جناب محمد بن عبدالعظیم، لکن مشهور آن است که او قبر سید محمد بن علی الهادی است چنانچه حموی در معجم البلدان ذکر کرده که جناب سید عبدالکریم بن احمد بن طاوس می فرماید در بلد است قبر جناب محمد بن علی الهادی و اوست که به جهت فوتش حضرت گریبان چاک زد.

و در روح وریحان است که باید رحلت حضرت عبدالعظیم در اوائل سنه دویست و پنجاه باشد چهار سال قبل از رحلت حضرت هادی علیه السلام و مثل جناب قاسم بن

موسی الكاظم که در هشت فرسخی حله مدفون است.

مرحوم ثقه الاسلام نوری در تحفة الزائرین فرموده حدیثی در السنة معروف است قریب به این مضمون که حضرت رضا علیه السلام فرمود که هرکس قادر به زیارت من نیست زیارت کند قاسم برادر مرا بعد حاجی فرموده این روایت جائی رسیده نشده و تاکنون کسی از اصل آن نشان نداده و لکن جلالت قدر و علو مرتبه قاسم معلوم است چنانچه محل دفنشان در هشت فرسخی حله معلوم است.

ثقه الاسلام کلینی در اصول کافی از یزید بن سلیط از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

روایت کرده که آن حضرت در راه مکه بود فرمود خبر دهم تو را ای اباعماره بیرون آمدم از منزلم پس وصی قرار دادم پسر من حضرت رضا علیه السلام و شریک گردانیدم با او پسران خود را در ظاهر و وصیت کردم به او در باطن و اگر امر راجع به من بود هر آینه قرار می دادم امامت را در پسر من قاسم به جهت محب من او را و لکن این امر راجع به خداوند است قرار می دهد او را هرکجا می خواهد. الخ... (1).

165 - در وصف حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و بی بی شهربانو علیها السلام

78- در وصف حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و بی بی شهربانو

اشاره

شمه ای از اشعار آقای حیدر تهرانی متخلص به معجزه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مقدمه

فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.

پس به بندگان من که گفتار را استماع می کنند و نیکوترین آن را پیروی می کنند، بشارت بده.

ص: 290

پس از آن که دین مقدّس اسلام سراسر عربستان را فرا گرفت و نوبت خلافت به خلیفه دوّم رسید، نخستین لشکری که عازم ایران شد، به فرمان خلیفه و به سرداری ابوعبیده بود و آن گاه که نوبت سلطنت به یزدجرد رسید، لشکری به سرداری سعد وقاص به ایران حمله کرد و رستم فرّخ زاد کشته شده و بر اثر حمله به نهایند یزدجرد فرار کرد و گروهی از ایران از جمله دختران یزدجرد به اسیری عرب ها درآمدند و یکی از آنها به حباله نکاح حضرت سیّدالشهداء علیه السلام درآمد، اینک درباره این مخدّره از جهاتی اختلاف است.

1 - نام و نسب:

غزاله، شاه زنان، سلامه، حوله، بره، شهربانو، جهان شاه، جهان بانو، مریم، فاطمه. بدیهی است نظر به این که مشاّر الیها پارسی است از اسامی یاد شده یکی از اسم هایی که پارسی است، نام وی بوده و نام های دیگر ممکن است پس از ازدواج با حضرت سیّدالشهداء به مناسبت هایی بر او گذار شده باشد. راجع به نسب او نیز به اختلاف می رسیم به این خلاصه دختر پادشاه کاشان دختر شیرویه دختر نوشجان لیکن معروف آن است که وی دختر یزدجرد (یزدگرد) بوده و نسب او را چنین یاد کرده اند: شهربانو دختر یزدگرد بن شهریار بن شیرویه بن پرویز بن نوشیروان. و ممکن است آنها که وی را دختر نوشجان گفته اند با توجّه به روایتی بوده که در یکی از اوقات حضرت رضا علیه السلام در خراسان خطاب به سهل بن قاسم نوشجانی فرموده: ما و شما انتساب و ارتباطی داریم. پرسید از چه راه؟ فرمود: آن گاه که عبدالله بن عامر خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد به اسارت گرفت و آنها را نزد عثمان فرستاد و یکی را به حسن علیه السلام و دیگری را به حسین علیه السلام بخشید. ممکن است از این روایت استفاده کرده اند که پدر او نوشجان بوده و بدین مناسبت نواده یزدجرد به شمار آمده

و بر اثر اهمیتی که داشته به نام یزدجرد شهرت پیدا کرده و یا بره دختر نوشجان ایرانی بوده که به ازدواج حضرت سیدالشهداء علیه السلام درآمده و نام این بره را به شهربانو داده اند.

2 - چگونگی اسارت او:

از حدیث فوق به دست آمد به وسیله عبدالله اسیر شده. از روایت دیگر استفاده می شود به وسیله خُریث بن جابر اسیر شده و خُریث کسی بوده که از حضرت امیر علیه السلام ولایت مشرق زمین را به عهده داشته و دو دختر یزدگرد را اسیر کرد و به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاده و حضرت یکی را (شهربانو) در اختیار حضرت سیدالشهداء علیه السلام درآورده و حضرت سجّاد علیه السلام از وی به ظهور رسید و دیگر را که به نام مروارید بوده در اختیار محمّد بن ابی بکر درآورده و قاسم از وی به ظهور رسیده.

از روایت عیون اخبار رضا به دست می آید دختر دیگر را به ازدواج حضرت امام حسن علیه السلام درآورده، آری در اسیری او شکی نیست لیکن در زمان عمر این اسارت اتفاق یا در زمان عثمان و یا در خلافت خود امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اختلاف است. از روایت حضرت رضا علیه السلام به دست آمد در زمان عثمان اسیر شده. از روایت دیگر به دست می آید اسیری وی در زمان عمر بوده، بدین توضیح از حضرت باقر علیه السلام روایت شده آن گاه که دختر یزدگرد وارد مدینه شد، دختران مدینه به تماشای او آمدند و موقعی که وارد مسجد شد، نور صورتش مسجد را درخشان ساخت و هنگامی که چشمش به عمر افتاد چهره اش را پوشانید و گفت: «آه روز هرگز تاریخ باد» خلیفه خشمناک شده گفت این اسیر به من دشنام می دهد و اراده کرد او را به قتل برساند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حق کشتن او را نداری و از این تصمیم خودداری کن و از او بخواه تا هر مردی را که بخواهد اختیار کند و او را در وجه غنیمتی که آن مرد را اختیار حساب نما. خلیفه وی را مخیر ساخته شهربانو حضرت سیدالشهداء علیه السلام را اختیار کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام از وی پرسید: نام تو چیست؟ پاسخ داد: جهاه شاه. فرمود بلکه نام تو

شهربانو است. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام توجهی به حضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمود به زودی فرزندی از وی روزی تو خواهد شد که بهترین روی زمین است. مجلسی(ره) در ذیل دو حدیث فوق که یکی از حضرت رضا علیه السلام و دیگری از حضرت باقر علیه السلام است اظهار داشته حدیث حضرت رضا علیه السلام اقرب به صحت است زیرا اسیری فرزندان یزدگرد پس از قتل وی یا بعد از بیچارگی وی بوده و این موضوع هم در روزگار عثمان اتفاق افتاده گذشته از این میلاد باسعادت حضرت سجاد علیه السلام در روزگار خلافت حضرت مولی علیه السلام و دو سال پیش از شهادت آن حضرت به وقوع پیوسته و جز آن حضرت هم فرزند دیگری از شهربانو به ظهور نیامده و بعید است بگویم حضرت سیدالشهداء علیه السلام در روزگار عمر با وی ازدواج کرده و پس از بیشتر از بیست سال امام سجاد علیه السلام از وی متولد شد و می توان جمع بین دو روایت را بدین ترتیب کرد که کلمه عمر در روایت امام باقر علیه السلام به جای عثمان به کار رفته باشد و یا در روزگار عمر اسرای به دست عرب گرفتار شده که دختران یزدگرد از آنها نبوده شاه زنان از زنان باشخصیت بوده و او را سیده زنان که عربی شاه زنان باشد، می نامیدند و حضرت سجاد علیه السلام به وی می بالیده و می فرموده (انا بن الخیرتین) من فرزند دو تن برگزیده ام، چه آن که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادرش دختر یزدگرد شهربان است و ابوالاسود در مدح آن حضرت گفته:

و ان غلاما بین کسری و هاشم *** لا کرم من نیطت علیه التّمائم

همانا فرزند ارجمندی که از کسری و هاشم به وجود آمده بزرگوارترین کسی است که تعویذهای چشم زخم بر او آویخته شده است تا از گزند محفوظ بماند.

و حضرت مولی علیه السلام هم گاه گاهی از او سخنانی می پرسیده و از این راه وی را مورد توجه قرار می داده. شیخ مفید نقل کرده در یکی از اوقات حضرت مولی علیه السلام از وی پرسید: آیا از پدرت سخنی به خاطر داری؟ عرض کرد: آری، پدرم می گفت هرگاه

اراده خدا بر چیزی چیره شود، هرگونه طمعی از کار می افتد و هرگاه عمر سپری شود، مرگ آدمی حتمی است. حضرت مولی علیه السلام هم تصدیق کرد.

3 - درگذشت:

از روایت عیون به دست می آید آن گاه که دختران یزدگرد به ازدواج حسنین درآمدند هر دو آنها در هنگام زایمان فرزندشان درگذشتند، بنابراین محلّ درگذشت شهربانو مدینه منوره بوده و در هنگام شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم جزء بانوان حرم نبوده. در عین حال مزاری از شهربانو در ری مشهور است چنان چه در روح و ریحان از ریاض الابرار سید نعمت الله جزایری نقل کرده (مزارها مشهور فی الری) آنچه در این باره ذکر شد اکثرا در کتاب منتهی الآمال مذکور است و بخش دیگری از کتاب مزبور در اینجا آورده می شود.

و روایت شده است که پیش از آن که لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند، شهربانو در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیه السلام و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد. شهربانو گفت که چون صبح شد محبت آن خورشید فلك امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه صلوات الله علیها را در خواب دیدم که به نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه داشت و من به دست مبارك آن حضرت در خواب مسلمان شدم، پس فرمود که در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و به زودی به فرزند من حسین علیه السلام خواهی رسید و خدا نخواهد گذارد که کسی دستی به تو برساند تا آن که به فرزند من برسی و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس به من دستی نرساند تا آن که مرا به مدینه آوردند و چون حضرت امام حسین علیه السلام را دیدم دانستم که همان است که در خواب با حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نزد من آمده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا به عقد او درآورده

ص: 294

بود و به این سبب او را اختیار کردم.

و از جمله روایاتی که درباره آن بانوی مکرمه است، مرحوم حجة الاسلام تیر تبریزی که یکی از علمای جلیل القدر است درباره حضرت بی بی شهربانو در دیوان کم نظیر خود نظاما متذکر شده است که حاصل مطلب مزبور از این قرار است: بعد از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام ذوالجناح درب خیام حرم آمد و بی بی شهربانو بر

آن سوار شد، در طی راه بود که تقابرداری از هر سو پیش مرکبش روان بود و از هر سو عنان مرکب خود را می گرداند. باز آن سوار در مقابل او بود ... تا آنجا که گوید حضرت

اباعبدالله علیه السلام برقع از رخ برگرفت و آن بانو حضرت را پس از شهادت به آن صورت زیارت نمود، سپس غیب گردید تا این که گوید:

نی شگفت از وجه خلاق صور *** با هزاران صورت آید جلوه گر

پس به امر خازن اسرار غیب *** شد به غیب آن بانوی پاکیزه جیب

گذشته از اخباری که ذکر شد:

چنین هم ذکر گردیده در این باب *** که کردم نظم آن را نکته دریاب

پس از قتل حسین و نوجوانان *** ز میدان مرکب سلطان خوبان

بیامد درب خیمه آه و زاری *** ز نسوان شد به پا از بی قراری

به تفصیلی که دانی آل طاها *** روان در شام گردیدند زانجا

ولیکن شهربانو را ز حضرت علیه السلام *** چنین دستور بوده در وصیت

که بعد از من سوار مرکبم شو *** بهر سو شد روان با آن فرس رو

چو او با ذوالجناحش کرد ره طی *** بیامد از عراق آن اسب دری

در این کوهی که نامی دارد از او *** نهان گردیده بی بی شهربانو

خدا قدرت چو بر هر چیز دارد *** ز کوهی ناقه صالح برآرد

عجب نبود کند در کوه پنهان *** چو راکب مرکبش خلاق سبحان

تو گر آزاد دانی روح پاکان *** نظر بر هر مکان دارند ایشان

در مدح حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

نمی از دریای شگرف و روزنه ای از دشت پهنای مناقب و مدائح مصداق کامل خلیفه الله که به نصّ معصوم من زار عبدالعظیم بالرّی کان کمن زار الحسین بکربلا منزله خلیفه کامل شده است.

سلام و تهنیت از کردگار حیّ قدیم *** بروح پاک تو ای سید الکریم علیم

به علم و فضل تو شرع رسول صلی الله علیه و آله مینازد *** که خود حکیم و خیر و محدثی و عظیم

سلام بر تو ز کرّ و بیان عالم قدس *** از آن که کرده عطایت خدای قلب سلیم

ولایت تو و اجداد تو کسی دارد *** که غرق بحر امید است و ایمن از هر بیم

از این شرف که تو فرزند شاه دین حسنی *** دهند دل به ولایت دو صد مسیح و کلیم

به مدحت تو مرا میرسد سروش از غیب *** ز راه دل سخنم روز و شب کنی تعلیم

تو را ز علم تسلط بود بدین مبین *** که نیست چون تو فقیهی به حکم شرع علیم

به شهر ری تو و در کربلا حسین شهید علیه السلام *** پناه و ملجأ خلقید ز امر ربّ قدیم

به مهر تو شده ام بی نیاز از دو جهان *** که دوستی تو ما راست بهترین نعیم

ز حبّ و بغض شما اهل بیت می باشد *** سخن ز هشت بهشت و بیان ز هفت جحیم

فقیر از کرمت گر شود غنی نه عجب *** که باشدت ز خداوندگار طبع کریم

به شهر ری نه همین نام تو بود مشهور *** به حق که نام تو باشد سمر به هفت اقلیم

به ظاهر ارچه حریم تو در زمین اینجاست *** ولی به باطن هفت آسمان تراست حریم

کسی ز قدر و مقام تو می شود آگاه *** که همچو ما به رهن جان و سر کند تقدیم

چنان به روی تو مشتاق گشته ام که به دل *** مدام نقش جمال تو می کنم ترسیم

زمانه گر دهم مهلت ای عزیز خدا *** هزار نظم به مدح تو می کنم تنظیم

مشام اهل ولا را کند عبیر آمیز *** هوای صبح چو آرد ز گلشن تو نسیم

عبیر روضه تو می رود به جانب عرش *** سپس به عالم فرشش صبا کند تقسیم

تراست سلطنت ملك دل كه روز جزا *** گدای تو بود از قدر صاحب دیهیم

توانگری به جهان حبّ اهل بیت بود *** وگرنه سود ندارد برای کس زر و سیم

به ذات خویش تویی قدر و شأن و معدن علم *** به پیش عارف سالک به نزد شخص حکیم

طلیعه ای ز جمال علی است مهر رخت *** به نور روی تو حیران بود مسیح و کلیم

بگو به مهر دل افروز پای گنبد او *** چرا دراز کنی پای خود ز حدّ گلیم

ببوس معجزه آسا تو خاک درگه آن *** امام زاده والای واجب التعظیم

قصیده دیگر در وصف حضرت عبدالعظیم

قصیده دیگر در وصف حضرت عبدالعظیم (1)

ای قبله حاجات به ما روح روان بخش *** روحی که شناسند ترا پیر و جوان بخش

یا رب تو به این زاده آزاده زهرا *** از راه کرم جرم همه خلق جهان بخش

بخشیده ای از لطف همه جرم خلائق *** ما را ز ره لطف و کرم چون دگران بخش

تو (عبدعظیمی) عظمت در خور چون تست *** آگاهیم از قدر خود ای روح روان بخش

تا آن که دو صد بار کنم جان به فدایت *** بر من ز ره لطف دو صد بار تو جان بخش

هر پیر و جوانی که چون من بی خبر از تست *** از مهر خود ادراک بر آن پیر و جوان بخش

ص: 297

1- . دو قصیده مذکور در دیوان لمعات عشق که در وصف حضرت معصومه علیها السلام است، از سراینده به طبع رسیده است.

امروز در این ملک تو خضر ره مائی *** پس توشه ره بر همه راهروان بخش
ویرانه ری را تو یکی گنج نهانی *** بر ذات خود آگاهیم ای گنج نهان بخش
از حق چو زند بحر عطایت همه دم موج *** رحمت به روان همه یاران جهان بخش
چون ساقی کوثر به جزا جدّ تو باشد *** ما را تو در آن روز یکی رطل گران بخش
ما دستخوش خواهش نفسیم خدا را *** از وسوسه نفس به ما خطّ امان بخش
تا آینه دل شود از مهر تو روشن *** نوری به دل ما به نهان و به عیان بخش
از زشتی کردار مرا شرم حضور است *** حُسنی به من ای سبط حسن بر دل و جان بخش
بی تاب و توان گشته ام ای زاده زهرا علیهاالسلام *** کن لطف بر این دلشده ات تاب و توان بخش
بر خوان عطای تو مرا چشم امید است *** بر من تو از آن سفره احسان لب نان بخش
ای آن که تویی ساقی اسرار الهی *** ما را دو سه جام از می اسرار نهان بخش
تا از دل و جان مدح و ثنای تو بگویم *** از بهر خدا «معجزه» را نطق و بیان بخش

در وصف حضرت بی بی شهربانو علیها السلام

این اشعار برای نقش روی لوحه در حرم مطهر آن بانو سروده شده است.

حریم شهربانو باشد اینجا *** که از قدر است قبرش معجز آسا

امام سؤمین را بوده همسر *** حسین بن علی فرزند زهرا علیها السلام

بود بر حضرت سجّاد علیه السلام مادر *** که چارم حجّت است از حق تعالی

ترا تردید اگر در این مزار است *** که از بانو بود یا نیست اینجا

بود آزاد چون ارواح طیب *** بصیر است و به نور الله بینا

مقید جان قدسی بر مکان نیست *** خصوصاً این چنین روح مذگی

همه ارواح طیب را بصیرت *** خدا داده است بینند اهل دنیا

مشو غافل ز بی بی شهربانو *** که پیوندش بود با آل طاها

از این اختر یکی ماه ولایت *** نموده چهره گشته عالم آرا

ندارد این حرم گر که تجمل *** تجلی خود کند در چشم بینا

ز فرزندش دم عیسی است جان بخش *** اگر بوده است مریم ام عیسی

پدر او را حسین علیه السلام و همچو فرزند *** بود برتر ز عیسی و ز موسی علیهما السلام

ز ارواح مقدّس می برد فیض *** اگر جان شد به نور حق مصفاً

وگرنه در زمان آل عصمت : *** بسا کس بوده اند از تیره دل ها

نه از فیض زیارت بهره بردند *** نه راهی یافتند آنان به معنا

گرت ایمان به پاکان الهی است *** دم رحمان ترا می سازد احیا

شود پیدا فرازی باز هر چند *** گشاید مرغ جان پر سوی بالا

توسّل جو به بی بی شهربانو *** که تابد پرتو مهرش به دل ها

به شهر ری مزار او و در قم *** بین صحن و حریم بنت موسی علیه السلام

بود آن دختر موسی بن جعفر علیه السلام *** از این مادر امام آمد به دنیا

ص: 299

به معنا نور معصومه علیها السلام هماره *** رود از شهر قم تا عرش اعلا

بود او دختر خاتون محشر *** خدا را هست زهرا علیها السلام شرح اسما

ولی هشتمین او را برادر *** چهارم حجّت از این شد هویدا

چو فرزندش علی بن الحسین علیه السلام است *** خود این بانوی ایرانیست والا

بسر برده است چون در کاخ عصمت *** بود صاحب مقام از آل طاها

شده با زینب و کلثوم همدم *** عیان دیده از ایشان نور زهرا

ز نجمه قاسم آن ماه ولایت *** عیان شد ظاهر از او گشت بیضا

توسّل جو که از این ره قبول است *** به نزد حق عمل در دار عقبی

شهید کربلا از اهل بیتش *** یکی را تربت پاک است اینجا

بود این چشمه از بحر ولایت *** که بر لب تشنگان مهر شد ماء

به کوه طور شد موسی خداجو *** مرا این کوه باشد طور سینا

به هر شهر و دیاری در زیارت *** شود قلبت ز آل الله احیا

ز نور روضه عبدالعظیم است *** منور شهر ری در چشم بینا

به خاک آستانه چهره بگذار *** که این باشد ره و رسم تولا

دلت گر آب شد از آتش عشق *** شود عکس نکویان در تو پیدا

بین از جلوه نور ولایت *** منور این جهان تا عرش اعلا

بجو راهی به خاصان خداوند *** اگر قرب خدا داری تمنا

گرت انکار این گفتار باشد *** به نور دل نبردی ره به معنا

نهان گردیده در این کوه بانو *** به چشم جان فروغش هست پیدا

قسم بر قدر خاصان الهی *** بود آگه ز حال ما و دانا

رهی از دل به ارواح مقدّس *** به عمری خواستم از حق تعالی

بر این درگه چوره بردم زمانی *** زیارت کردم این بانوبه رؤیا

ص: 300

شدم حاجت روا این نظم گفتم *** به جان بر زائرینش کردم اهدا

مشو غافل تو از این بانوی قدس *** که از حق است فیضش معجز آسا

الهی حاجت ما زین توسّل *** برآور جرم ما را هم بیخشا

ارواح موحدین اهل عالم را مشاهده می نمایند: و درباره اهل قبور در کتاب مفاتیح الجنان و کتب دیگر از قبیل کامل الزیارة از معصوم علیه السلام برای زیارت مزار ایشان ذکر گردیده که فوائد عظیمه بر آن مترتب است و آنها به بستگان و اماکن خود نظر دارند ثواب فاتحه و خیرات به ارواح می رسد تا چگونه باشد مشاهده آن مخدّره علیّه جلیله حضرت بی بی شهربانو علیها السلام. این اشعار برای نصب در حرم آن بانو سروده شده است.

اگر صاحب مزار از ماست پنهان *** به چشم او بود زائر نمایان

بصرت دارد و قدسی صفات است *** بود بینا ز حق ارواح پاکان

بخوانی چون تو با اخلاص الحمد *** نثارش می کنی، خلاق سبحان

دهد بر زائرینش اجر و باشد *** ترا از بخشش حق فیض و احسان

بود صاحب مقام از فیض باری *** اثر کرده در او نور امامان :

به بی بی شهربانو ای خردمند *** توان شد آشنا با نور ایمان

اگر کشف و شهودی داری از حق *** تجلّی می کند پیدا و پنهان

بود در هر مکانی جسم پاکش *** نظر بر ما کند با دیده جان

کند جلوه در آن دل روح پاکان *** که روشن گشته از انوار یزدان

دلی قابل ندارم من ولی او *** ز راه لطف جلوه کرده در آن

چنان مجذوب آن گشتم که جانم *** به یاد اوست غرق روح و ریحان

حدیث مهر او تا دل سپاری *** یکی حرف از کتابی کردم عنوان

ببیند زائرینش را که از حق *** بود آزاد روح جمله پاکان

کسی پوید ره عشق و محبت *** که جان و دل نموده وقف خوبان

پی آگاهی از شهربانو *** اشارت کردم از وصف فراوان
به نظم قافیه گر شایگان است *** کمال او ببین بگذر ز نقصان
سزد بی پرده گویم در اسیری *** ز یزدگرد این دختر ز ایران
سپاه مسلمین اندر مدینه *** ورا بردند با جمع اسیران
در آن مسجد که جای مصطفی صلی الله علیه و آله بود *** عمر بوده است و جمعی اهل ایمان
بنابر آن شود کز بهر همسر *** هر آن کس او بخواهد از جوانان
گزیند دختر ایرانی، آنگاه *** یکایک بنگرد آن سرفردان
ببند گلبن شاداب زهرا علیها السلام *** چو افتد دیده اش بر چهره آن
فروغ جان ببین و انتخابش *** که خواهد مظهر ختم رسولان صلی الله علیه و آله
به روی شانه او می نهد دست *** چو با وی داشته پیوند از جان
رسول الله صلی الله علیه و آله را دیده است در خواب *** گراییده است بر اسلام و قرآن
نظر کن بر جلال شهربانو *** فرشته خصلتی گشته ز نسوان
چنان که مادر مهدی (عج) موعود *** که پرورد آن ولی خلق دوران
در اول خود مسیحی بود و آخر *** به رؤیا نزد زهرا شد مسلمان
صدف (1) گردید در بحر ولایت *** در او پرورده شد خورشید ایمان
چو مغناطیس می باشد حقیقت *** که طیب می برد ره سوی پاکان
در اینجا بیتی از ملائی رومی است *** که کردم مطلبش را ثبت دیوان (2)
چه خلق نیک هر کس داشت نیکوست *** بود نسل علی علیه السلام یا از عمر آن
نه تخصیصی در این نظم است از او *** میان مرد نیکو یا ز نسوان
چگونه این روا باشد که زهرا علیها السلام *** شود آزرده جان و ز درد نالان

-
- 1- . رجوع شود به کتاب منتهی الآمال در احوالات والده ماجده حضرت حجت عیج جناب نرجس خاتون.
 - 2- هر که را خلقش نکونیکش شمر خواه از نسل علی علیه السلام یا از عمر

چه باشد کیفر از بهر ستمگر *** کز او آزده شد امّ امامان علیهم السلام

اشارت شد بر آن و این سخن باز *** به وصف شهربانو سازم عنوان

گر او را مقنعه بهر حفاظت *** به سر بوده است یا نه بین به پایان

بر او گردیده مهری سایه افکن *** که باشد پست نزدش تاج سلطان

نصیبش این سعادت گشت از حق *** که بر آل علی علیه السلام باشد ز خویشان

ز خویشان پیمبر صلی الله علیه و آله بود هارون *** ز راه دشمنی شد اهل نیران

اگر او میمنت را داد از دست *** بدست آورد این شد اهل رضوان

امام عصر (عج) هنگام ظهورش *** کند اصلاح حال خلق دوران

خود این بانو نموده خویش اصلاح *** تو فیض حق بین و نیکی آن

خدا بر اهل ایمان وعده داده است *** که اجر صابرین بخشد فراوان

همانا دست حق او را به همراه *** همواره بوده گردیده بدینسان

حسین بن علی علیهما السلام در روشنایی *** بدیده این مهین بانوی ایران

چو بوده یار در امر نکاحش *** امام چارمین باشد از آنان

شده آئینه دار روی زهرا *** که نورش شد ز فرزندش نمایان

شده هم خانه با آل محمد صلی الله علیه و آله *** زمانی گر جدا بوده از ایشان

به بانو تافت خورشید امامت *** وجودش گشت از آن نورباران

از این وصلت فلک عقد ثریا *** نثار بزمشان کرده ز کیهان

بزد زهره چنان چنگی کز آن عقد *** به جنت شاد گردیدند حوران

مه و خورشید شد با هم مقابل *** تجلی کرد نور ملک امکان

چو اجرای امور از روی حکمت *** شود جاری ز فیض حیّ سبحان

دل در دانشای شهربانو *** به مهری گشت در آن دم فروزان

ز صنع حضرت باری تعالی *** مصوّر گشت نقش صورت جان

ص: 303

ز ابر رحمتش ربّ پروراند *** گهر را در صدف از قطره باران
عجب نبود ز روی مهرورزی *** امیران را عطوفت بر ضعیفان
منور شد جهان از ماه و مهری *** که روشن شد از آن چشم محبّان
چو مولودش عیان گردید از قدر *** به عهد خویش از حق شد جهانبان
علم در انقلاب از بهر اسلام *** بود، باشند خاصانش نگهبان
توسهم شهربانو بین در این کار *** چو خود بوده یکی از دستیاران
که در امر ولایت دست او نیز *** ز حق بوده است و شد مشهور دوران
در اوّل خود شناسد با نگاهی *** حسین بن علی علیهما السلام بین جوانان
شده دلباخته بر مشرق نور *** کز آن خورشید گردیده است تابان
امام چارمین علیه السلام را مادر قدس *** بود این بانو از فرّ فراوان
ز فخر این چنین فرزند زبید *** گذارد پای اگر بر تاج کیوان
سزد روحانیان گردند خاضع *** به پاس حرمت این صاحب عنوان
ز حوران بهشتی هست برتر *** که دارد حسن و نیکویی بدینسان
به فردای قیامت گردی آگاه *** که چون باشد نصیص فیض یزدان
ترا علم و عمل روشن کند دل *** به شرط آن که باشی از محبّان
طریق آل عصمت علیهم السلام گر پیویی *** ز ایمان ره بری بر اوج عرفان
نماز مؤمنین معراج زین روست *** که جان ها ره برد در عرش رحمان
هدایت در صلاّة خویش خواهی *** که بخشاید خدایت راه خاصان
توسّل باشدت بر آل عصمت علیهم السلام *** که قرب حق کنی حاصل در ایمان
جدا نبود از ایشان شهربانو *** که بر قدر و مقامش باید اذعان
امام باقر علیه السلام از وصفش بیان کرد *** روایت نقل گردیده بدینسان

که دخت پادشاهی از عجم بود *** چو آمد در مدینه با اسیران

ص: 304

به گردش جمله دوشیزگان جمع *** شدند و ناظرش بودند ایشان
چو داخل گشت در مسجد ز رویش *** منور شد فضا زان ماه تابان
تو روی آور به گلزار محبت *** که جان با یاد او گردد گلستان
محبّ با خرد نظّم پذیرد *** کند انکار این اشعار نادان
چه جای گفته من قول حق را *** بسی انکار کردند از رسولان
ز قدر خاندان آل عصمت علیهم السلام *** به درگاهست جبرائیل دربان
چو اذن بار در دربار یابی *** به معنی رهبری با طایر جان
یکی غرفه ز درگاه ولایت *** بود این روضه و این صحن و ایوان
جمال حق نمایان گر بینی *** به عشق حق شوی چون من غزل خوان
الا ای بانوی قدسی شب دوش *** به رؤیا چون شدی بر من نمایان
تو می دانی که امروز از محبت *** به کویت چون شدم گریان و حیران
اگر رفتم ز کویت دل در اینجاست *** که نزد اهل بیتم از غلامان
ز حق خواهم که با پای پیاده *** بیویم وادی طور تو از جان
نهم سر پیش پای زائرینت *** بورزم مهر با فراش و دربان
الهی بر مقام آل عصمت علیهم السلام *** به ما بخشا یقین و نور ایمان
قبول از زائرین فرما زیارت *** که داری بحر جود او لطف و احسان
بخواهد معجزه یا رب ز لطف *** دل بیدار و آگاهی در عرفان
چنانم محو خوبان کن کز این بعد *** به خاموشی شدم حیران خوبان
تبصره

به دشت کربلا شوری بپا شد *** قیام خامس آل عبا شد

پس از قتل حسین علیه السلام آن حجّت حق *** که خوش حافظ دین خدا شد

علی بن الحسین علیهما السلام بر خلق عالم *** امام و مقتدا و پیشوا شد

ص: 305

امامانند از آن گوهر پاك *** كز ایشان رایت ایمان پیا شد

به فرزندان آن روح مقدّس *** بقای دین ختم انبیا صلی الله علیه و آله شد

چو باشد مادر او را شهربانو *** که فرزندش به عالم مقتدا شد

درو اهل ایمان باد بر وی *** که خود يك مشرق نور هدا شد

سزد گر او کند فخر و مباهات *** وجودش چونکه پیوند بقا شد

کسی آگه شد از قدر و مقامش *** که از حق با حقیقت آشنا شد

ز ارواح مقدّس بود غافل *** در انکار آن که برگفتار ما شد

ز خود چون (معجزه) پوشیده ام چشم *** که آن بانو مرا معجزنا شد

بیخشد نور جان بر زائرینش *** که جزو اهل بیت مصطفی شد (1)

79- راویان امام رضا علیه السلام در مسند الرضا، عزیز الله عطاردی

اشاره

166 - راویان امام رضا علیه السلام در مسند الرضا، عزیز الله عطاردی (معاصر)

183 - عبدالعظیم بن عبدالله حسنی

او محدثی بزرگوار و جلیل القدر بود، او شرافت نسب را با پاکی و صداقت و علم و تقوا درهم آمیخت، او در میان سادات بنی حسن همچون ستاره ای تابناک می درخشید و مقامی عظیم و جایگاهی بلند داشت، او عالمی مجاهد و محدثی زاهد باورع و پارسا بود، او با جباران روزگار و خلفای نابکار عصر خود در ستیز بود و با معاندان و مخالفان حق مبارزه می کرد.

او عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام بود که روضه مبارکه اش در شهری نزدیک تهران مشهور و معروف می باشد، روزی هزاران زائر از اطراف و اکناف به زیارت قبر شریفش می روند و مرقد پاکش را زیارت می کنند و هزاران عالم، فقیه، محدث، خطیب، ادیب، شاعر و رجال سیاست در طول هزار و یکصد و پنجاه سال در جوارش آرمیده اند.

ص: 306

از حالات او معلوم می شود که وی به حضور سه تن از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و از آنها روایت می کند، او از امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام نقل حدیث می نماید و در زمان امام هادی در گذشته است. عبدالعظیم در ری و نواحی آن از طرف آن حضرت وکیل بوده و از شیعیان سرپرستی می کرده است، او در نزد ائمه اطهار سلام الله علیهم بسیار محترم و معزز و موثق بوده است.

او در عصر خود از بزرگان سادات اهل بیت و اعظام مشایخ حدیث بود، او روایت های متعددی از ائمه اطهار به واسطه و یا بلاواسطه نقل می کند، علمای رجال و انساب در کتب خود از وی تجلیل و تکریم می کنند و فضایل و مناقب و محاسن او را می ستایند و از شخصیت علمی و معنوی سخنی می گویند و از عبادت و زهد و پارسایی وی تعریف می نمایند.

مقام او در نزد ائمه علیهم السلام

صاحب بن عباد در رساله خودگوید: ابوحماد رازی می گفت: خدمت امام هادی رسیدم و از او مسائلی را که نیاز داشتم سؤال کردم، هنگامی که خواستم از حضورش مرخص گردم، فرمودند: هر گاه برایت مشکلی پیش آمد و احتیاج پیدا کردی از عبدالعظیم حسنی که در نزد شما می باشد، سؤال کن و سلام مرا هم به او برسان.

شیخ صدوق در امالی خود نقل می کند، حضرت عبدالعظیم بر امام هادی علیه السلام وارد شد و عقاید خود را بر وی عرضه کرد، امام سلام الله علیه به او فرمودند: ای ابوالقاسم به خداوند سوگند اینهایی که گفتی دین من و دین پدران من می باشد، خداوند این عقاید را برای بندگان پذیرفته و راضی می باشد، بر همان عقاید ثابت باش که خداوند در دنیا و آخرت شما را ثابت بدارد.

ابونصر بخاری در انساب خود از عقبه بن عبیدالله روایت می کند که شخصی از

امام حسن عسکری سلام الله عليه از عبدالعظیم سؤال کرد، امام علیه السلام فرمودند: اگر عبدالعظیم نبود، می گفتیم علی بن حسن بن زید بن حسن فرزندی از خود باقی نگذاشت و روایتی نیز در فضیلت زیارت او وارد شده که آن را در فصل خودش در همین کتاب نقل خواهیم کرد، به آن باب مراجعه شود.

عبدالعظیم و رجال حدیث

شیخ طوسی در رجال خود گوید: عبدالعظیم بن عبدالله حسنی از اصحاب امام هادی علیه السلام می باشد، و در فهرست گوید: عبدالعظیم بن عبدالله حسنی علوی کتابی تألیف کرده که احمد بن ابی عبدالله برقی از وی روایت می کند، عبدالعظیم در ری جهان را وداع گفت و قبرش در همان جا می باشد، شیخ در کتب خود بیش از این درباره عبدالعظیم چیزی نگفته و با اختصار گذشته است.

نجاشی در رجال خود گوید: عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب ابوالقاسم مؤلف کتاب خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام است و آن را احمد بن محمد بن خالد برقی از او روایت می کند، عبدالعظیم در حال فرار از سلطان وقت وارد ری شد و در خانه یکی از شیعیان مخفی و در سکه الموالی ساکن شد.

عبدالعظیم در آن مخفی گاه که يك زیرزمین دور از انظار بود به عبادت مشغول شد، او روزها را روزه داشت و شب ها را به عبادت می گذرانید، گاهی مخفیانه از منزل خارج می شد و به زیارت قبری که هم اکنون مقابل قبرش قرار دارد، می رفت و آنجا را زیارت می کرد و می گفت: این قبر یکی از فرزندان امام کاظم علیه السلام می باشد و بعد بار دیگر به جای خود در همان منزل بر می گشت.

بعد از مدتی که از اقامت او در آن زیرزمین می گذشت شیعیان متوجه شدند که عبدالعظیم در آنجا اقامت دارد، آنها یکی بعد از دیگری به آن خانه مراجعه می کردند

و با وی ملاقات می نمودند، تا آن گاه که همه شیعیان متوجه شدند او در ری اقامت دارد، در این ایام مردی از شیعیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید، رسول خدا به او فرمودند:

مردی از فرزندان من از سکه الموالی حمل خواهد شد و در باغ عبدالجبار نزدیک درخت سیب دفن خواهد گردید و به محل دفن او هم اشاره کردند، آن مرد رفت تا آن محل را بخرد، صاحب باغ از او سؤال کرد: برای چه می خواهی آن باغ را بخری، او هم جریان خواب را برای وی نقل کرد، صاحب باغ گفت: من هم چنین خوابی دیده ام و اینک آن باغ را وقف می کنم.

آن مرد باغ خود را وقف کرد تا حضرت عبدالعظیم را در آنجا دفن کنند و بعد هم شیعیان ری مردگان خود را در آن دفن نمایند، عبدالعظیم در همان ایام بیمار شد و درگذشت، هنگامی که خواستند او را لخت کنند و غسل دهند در گریبان او کاغذی یافتند که در آن نسب خود را نوشته بود، عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام.

علامه حلی در بخش اول خلاصه گوید: عبدالعظیم بن عبدالله ابوالقاسم صاحب کتاب خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام از عابدان و پارسایان زمان خود بودند، او داستانی دارد که دلالت بر حسن حال او می کند، ما آن داستان را در کتاب بزرگ خود نقل کرده ایم، ظاهراً مقصود علامه حلی از این داستان همان حدیث عرض دین و عقاید به امام هادی علیه السلام باشد.

احمد بن ابی عبدالله برقی در محاسن در کتاب عقاب الاعمال حدیثی از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل می کند و در پایان می گوید: او در نزد اهل حدیث مقبول و مورد رضایت می باشد، شیخ صدوق نیز در من لا یحضره الفقیه ذیل حدیث یوم الشک گوید: من این حدیث را فقط در طریق عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که در مقابر شجره ری مدفون می باشد دیده ام و او نیز مرضی اهل حدیث است.

محدث جلیل القدر حاج میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک گوید: عبدالعظیم از بزرگان سادات است و ما اکنون در اینجا حالات او را از رساله ای که صاحب بن عباد درباره او نوشته و به خط بعضی از بنی بویه که تاریخ آن 516 می باشد نقل می کنیم، صاحب بن عباد رحمة الله علیه گوید: تواز من نسب عبدالعظیم را که در مقبره شجره مدفون است سؤال کردی و خواستی از حالات و خصوصیات او تو را مطلع سازم، اینک به طور اختصار می گویم:

او عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام می باشد، که بر او و پدرانش سلام باد، او مردی عابد و پارسا و معروف به امانت و صدق لهجه و آشنا به امور دین بود، او به عدل و توحید معتقد و حدیث و روایات زیادی نقل کرده است، وی از ابوجعفر محمد بن علی و ابوالحسن عسکری روایت می کند و آن دو بزرگوار نامه هایی برای او نوشته اند.

عبدالعظیم راوی گروهی از اصحاب موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام می باشد، او کتاب یوم و لیله را تألیف کرده است. گروهی از رجال شیعه مانند احمد بن ابی عبدالله برقی و ابوتراب رویانی از او روایت می کنند. عبدالعظیم از دست حاکم وقت فراری بود و از شهری به شهری می رفت و خود را پیک سلطان معرفی می کرد تا آن گاه که به ری رسید و در محله ساربانان در منزل یکی از شیعیان در سکه الموالی فرود آمد.

صاحب بن عباد رحمة الله علیه سپس از آنچه در ری بر او گذشت گفتگو می کند که ما آنها را قبلاً از رجال نجاشی نقل کردیم و بعد درباره اخبار و روایات او مطالبی آورده و در باب زیارت او حدیثی نقل می کند که ما آن را در جای خود نقل می کنیم، و بعد درباره توحید و عدل که در اخبار عبدالعظیم آمده و چند حدیث را نقل کرده است، جویندگان به کتاب زندگانی عبدالعظیم مراجعه کنند.

علمای رجال او را از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام نوشته اند و کسی او را از راویان امام رضا علیه السلام نشمرده است، ولی او از امام رضا هم حدیثی نقل کرده و شیخ مفید حدیث او را از آن حضرت در کتاب اختصاص آورده است، ممکن است گفته شود که در آنجا ابوالحسن هادی به ابوالحسن الرضا تغییر پیدا کرده باشد و ناسخی در هنگام کتابت اشتباه کند.

اما این که از امام رضا علیه السلام حدیث نقل کرده باشد و بدون واسطه از آن جناب حدیث نقل کند بعید نیست، زیرا عبدالعظیم حتی از هشام بن حکم روایت می کند و هشام در سال 198 در گذشته است. یعنی پنج سال قبل از شهادت امام رضا علیه السلام، پس او در حال حیات امام رضا مردی جا افتاده بوده که از هشام روایت کرده و همچنین او راوی حسن بن محبوب و محمد بن ابی عمیر هم می باشد.

هجرت عبدالعظیم از مدینه

در ایام خلافت متوکل عباسی اوضاع و احوال بر آل ابی طالب بسیار سخت شد و عمال و حکام بر آنها تعدی و تجاوز نمودند، از طرف خلیفه بخشنامه هایی صادر شد که در شهرها و ولایات بر آنان سختگیری کنند، دستور داده شد که اموال آنان را مصادره نمایند، کاری به آنها ندهند، شهادت آنها را در محاکم قبول نکنند، از ازدواج با آنها خودداری نمایند، هیچ گونه کمک و مساعدتی به آنها انجام ندهند.

در این هنگام دنیا بر آنها تنگ شد و سیاهی و ظلم و ستم به طرف آنها حمله آورد. حقوق حقه آنها پایمال گردید، منازل آنان ویران شد و خانه ها غارت گردید، باغ و مزارع خاندان پیغمبر از آنها گرفته شد، علویان گروه گروه توقیف شدند و به زندان ها افکنده گردیدند، گروهی هم خانه های خود را رها کردند و در کوه و بیابان و کویرها آواره شدند و در شکاف کوه ها و دره ها مخفی گردیدند.

یکی از این آواره ها حضرت محدث علیم و سید جلیل و محدث نبیل عبدالعظیم حسنی بود، او از جور و ستم متوکل از منزل خود در مدینه بیرون شد و از شهری به شهر دیگر و از ولایتی به ولایت دیگر می رفت، او خود را از جامعه مخفی می داشت تا آن گاه که به طور ناشناس وارد شهر ری شد و در کوی بردگان در محله ساریبانان در منزل يك نفر از شیعیان مخفی شد و سرانجام در همین شهر درگذشت.

نیابت عبدالعظیم از امام هادی علیه السلام

عبدالعظیم در شهر ری اقامت گزید و معلوم نیست وی در چه سالی به ری وارد شد و در چه سالی جهان را وداع گفت و چند سال در آنجا زندگی کرد، ولی ورود او مصادف با ایام امامت حضرت هادی علیه السلام بوده است و در حیات امام هادی هم در گذشته است، و وفات حضرت عبدالعظیم باید در حدود سال های 250 باشد، زیرا امام هادی در سال 254 در گذشته است.

عبدالعظیم حسنی در شهر ری مورد توجه شیعیان شد و مردم متوجه او شدند. او در اوایل مخفیانه با مردم ملاقات می کرد و نمی خواست کسی از بودن او در شهر ری آگاهی پیدا کند، ولی با مرور زمان همه شیعیان از وجود او در شهر ری مطلع شدند، آنها نزد او می آمدند و مسائل شرعی خود را از وی سؤال می کردند و مشکلات خود را با او در میان می گذاشتند، او گاهی مخفیانه از خانه بیرون می شده و برای زیارت قبر یکی از فرزندان امام کاظم می رفته است.

در روایتی که در مسند عبدالعظیم حسنی نقل شده او از طرف امام هادی علیه السلام نیابت و وکالت داشته است و در شهر ری سرپرست شیعیان بوده، ابوتراب رویانی گوید: از ابوحماد رازی شنیدم می گفت: من بر امام هادی علیه السلام در سر من رأی وارد شدم و چند مسأله از او سؤال کردم که پاسخ مرا دادند، بعد که خواستم با او وداع نمایم فرمود: هرگاه برایت مشکلی پیش آمد از عبدالعظیم حسنی سؤال کن و سلام مرا هم به او برسان.

ابوتراب رویانی گوید: حضرت عبدالعظیم حسنی گفت: بر امام هادی علیه السلام وارد شدم، هنگامی که نظرش بر من افتاد، به من خوشامد گفت و فرمود: ای ابوالقاسم تو حقا دوست ما هستی، گفتم: یابن رسول الله آمده ام تا دین خود را بر شما عرضه کنم، اگر عقاید من درست است بر آن ثابت باشم تا هنگامی که به لقای رحمت خداوند برسم، امام علیه السلام فرمودند: عقاید خود را بگویید.

گفتم: من عقیده دارم که خداوند متعال یکی است و مانند ندارد، خداوند جسم نیست و به چیزی هم شباهت ندارد، در او جسم، صورت، عرض و جوهر نیست، او جسم ها را پدید آورده و صورت ها را به تصویر کشیده است، محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او می باشد، او خاتم پیامبران است و پیغمبری بعد از وی نخواهد بود تا آن گاه که قیامت بیاید و شریعت او خاتم همه شرایع است و تا قیامت شریعت دیگری نخواهد آمد. امام و خلیفه و ولی امر بعد از او امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس از وی فرزندش حسن، بعد حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی و بعد شما امام و مولای من هستید، امام هادی فرمودند: بعد فرزندانم حسن، ولی بعد از وی مردم چگونه خواهند بود. گفتم: مولای من او چگونه می باشد؟

امام هادی فرمودند: امام بعد از فرزندانم شخصش دیده نمی شود و نامش برده نمی گردد تا آن گاه که از غیبت بیرون گردد و جهان را پر از عدل و داد کند، بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد، عبدالعظیم گوید: به امام بعد از شما هم اقرار می کنم و عقیده دارم، ولی آنها ولی خداست و دشمن آنان دشمن خداوند می باشد، هر کس از آنها اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده است و معصیت آنان، معصیت خداوند خواهد بود.

عقیده دارم معراج حق است، سؤال در قبر، بهشت، دوزخ، صراط، میزان همه حق

هستند، روز قیامت فرا خواهد رسید و خداوند همه را از گورها بیرون خواهد کرد و معتقد هستیم واجبات خداوند بعد از ولایت، نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می باشند، امام هادی علیه السلام فرمودند: ای ابوالقاسم به خداوند سوگند این همان دینی است که خدا آن را برای بندگان خود پسندیده، بر آن ثابت باش که خداوند تو را در دنیا و آخرت ثابت بدارد.

وفات و مدفن عبدالعظیم حسنی

محدث علیم حضرت سید عبدالعظیم در شهر ری در همان کوی بردگان در محله ساربانان درگذشت و در باغی که مردی از شیعیان ری به نام عبدالجبار وقف کرده بود به خاک سپرده شد و در کنار درخت سیب آرمید و لذا آن قبرستان را مقبره شجره نام نهادند و در تاریخ و تذکره ها به همین نام معروف شد و ما قبلاً درباره این باغ و خوابی که صاحب آن دیده بود گفتگو کرده ایم و موضوع را از رجال نجاشی نقل کردیم.

مزار عبدالعظیم امروز در شهر ری معروف است، بر قبر مبارك او قبه بلند طلایی سایه افکنده است، مناره های سر به آسمان کشیده و رواق های مجلل و ایوان ها و صحن های وسیع، پیرامون آن ساخته شده است، روزی هزاران زائر از سراسر ایران بلکه جهان اسلام برای زیارت آن مرقد پاك به شهر ری می روند و آن سید مظلوم را زیارت می کنند و از برکات قبر او بهره می برند و در آن بارگاه به راز و نیاز و تضرع به درگاه خداوند مشغول می گردند.

قبه پاك عبدالعظیم حسنی و روضه منوره او در قرن پنجم ساخته شده و اکنون هزار سال از عمر آن می گذرد، ساختمان آن مقارن با ساختن گنبد مطهر امام رضا علیه السلام بوده و شرف الدین قمی اساس آن را ریخته است، و در فتنه مغول که شهرها و ابنیه و اماکن و مساجد و مدارس را خراب می کردند، گنبد امام رضا علیه السلام در طوس و گنبد عبدالعظیم در ری از تخریب مصون ماندند و یادگاری از عهد کهن می باشند.

در طول يك هزار و يك صد و پنجاه سال که از وفات عبدالعظيم می گذرد، قبرش همواره مورد توجه شیعیان و مردمان ایران بوده است، در کنار مرقد او در این مدت طولانی هزاران نفر از ملوک و سلاطین و امیران و حاکمان ناحیه ری و علما و رجال دین و شخصیت های بزرگ در آنجا به خاک سپرده شدند، ا مفسّر بزرگ قرآن مجید می باشد.

فضیلت زیارت عبدالعظیم

شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال حدیثی در فضیلت زیارت عبدالعظیم حسنی نقل کرده و گوید: محمد بن یحیی عطار قمی روایت می کند: شخصی به خدمت حضرت هادی علیه السلام رفت، امام علیه السلام از وی سؤال کردند: شما کجا بودید؟ عرض کرد: به زیارت حسین بن علی علیهما السلام رفته بودم، امام به آن شخص که از اهل ری بود، فرمودند: اگر قبر عبدالعظیم را که نزدیک شما هست زیارت کنی مانند این است که حسین علیه السلام را زیارت کرده باشی.

جعفر بن محمد بن قولویه نیز در کتاب کامل الزیارات این حدیث را از حسین بن موسی بن بابویه از محمد بن یحیی عطار نقل می کند، و صاحب بن عباد نیز در رساله خود که در حالات عبدالعظیم نوشته است آن را ذکر نموده است. علامه محقق مرحوم شیخ عبدالحسین امینی قدس سره در تعلیقات کامل الزیارات می فرمایند: این حدیث به خصوصیات این راوی بستگی دارد.

ظاهر امر چنین حکایت می کند که این مرد رازی به زیارت عبدالعظیم نمی رفته است و یا از مقام و فضل او آگاه نبوده، و وی را آنطور که باید بشناسد، نمی شناخته است، لذا امام هادی علیه السلام به این وسیله خواسته است مقام و منزلت عبدالعظیم را به وی بشناساند، و شخصیت معنوی او را به وی معرفی نماید، تا او و دیگران متوجه موقعیت و شخصیت آن محدث بزرگوار بشوند و به زیارت قبر او بروند.

فرزندان عبدالعظیم

ابونصر بخاری در کتاب خود گوید: حضرت عبدالعظیم یک پسر و یک دختر داشتند، پسرش محمد بن عبدالعظیم از زاهدان بزرگ عصر خود بود، و در کتاب منتقلة الطالبية گوید: زیارتگاه موسوم به سید محمد در نزدیک بلد که در حومه شهر سامراء قرار دارد، فرزند عبدالعظیم می باشد ولی مشهور در میان مردم آن زیارتگاه متعلق به محمد بن علی هادی علیه السلام است، و الله اعلم.

از او دختری هم به نام ام سلمه باقی مانده که زوجه محمد بن ابراهیم بن حسن بوده و از وی سه پسر به نام های حسن، عبدالله و احمد متولد شدند، مرحوم محدث قمی در سفينة البحار از مجدی نقل می کند که خدیجه دختر قاسم بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیه السلام همسر او بوده بنابر این عبدالعظیم با دختر عموی پدرش ازدواج کرده است، ما در کتب انساب جز این دختر و پسر فرزند دیگری از وی ندیدیم.

پدران و اجداد عبدالعظیم

پدرش عبدالله در زمان حیات جدش حسن بن زید متولد شد و پدرش علی قبل از این که فرزندش متولد گردد در زندان ابوجعفر منصور دوانیقی خلیفه جابر عباسی درگذشت، کفالت او را جدش حسن بن زید به عهده گرفت، مادرش کنیزی بود که او را حیفا می گفتند، حسن بن زید او را بر فرزندانش مقدم می داشت و به او بسیار محبت می کرد و در تعلیم و تربیت او کوشش می نمود.

علی جد عبدالعظیم

ابونصر بخاری در کتاب سر السلسلة العلوية گفته: ابوالحسن علی بن حسن بن زید مادرش کنیز بود و در زندان ابوجعفر منصور درگذشت و در کتاب عمدة الطالب گوید: علی بن حسن بن زید ملقب به سدید و مکتبی به ابوالحسن می باشد، اولاد او از

فرزندش عبدالله هستند و مادرش ام ولد بوده است.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل آل ابوطالب گوید: منصور خلیفه عباسی دستور داد گروهی از سادات بنی حسن علیه السلام را دستگیر کنند، یکی از آنها علی ابن حسن بن زید جد عبدالعظیم بوده است، آنها را از مدینه به بغداد آوردند و به زندان انداختند و مورد شکنجه قرار دادند، علی بن حسن در زندان درگذشت و اخبار و حوادث این جریان در کتب تاریخ و سیر مشروحا ذکر شده است.

حسن بن زید

حسن بن زید بن حسن علیه السلام جد پدر حضرت عبدالعظیم مادرش ام ولد بود و زواجه نام داشت و او را رقرق هم می گفتند. در عمدة الطالب گوید: حسن از طرف منصور دوانیقی حاکم مدینه بود و در غیر مدینه هم حکومت می کرد، او در مبارزات عموزاده های خود با بنی عباس از خلفای عباسی حمایت می کرد، و او نخستین علوی می باشد که لباس سیاه پوشید و به شعار عباسیان عمل کرد، وی در سن هشتاد سالگی در سال 168 درگذشت.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد شرح حال او را مفصل آورده و گوید: حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب هاشمی مدنی از پدرش و عکرمه و عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم روایت می کند و از وی محمد بن اسحاق بن یسار و مالک بن انس و ابن ابی ذئب و عبدالرحمان بن ابی زیاد روایت می کنند، حسن بن زید یکی از مردان دستباز و باسختی بود و به همه احسان می کرد.

ابوجعفر منصور او را والی مدینه کرد و او پنج سال در آنجا حکومت نمود، پس از آن حسن مورد غضب او قرار گرفت و از مقامش عزل شد، منصور تمام اموال او را مصادره کرد و وی را در بغداد به زندان افکند، او همچنان در زندان بود تا منصور

درگذشت، بعد از منصور مهدی خلیفه شد و او بار دیگر حسن را از زندان آزاد نمود و همه اموالش را به او برگردانید، وی در سفر حج در حاجر درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.

زید بن حسن مجتبی علیه السلام

نسب عبدالعظیم حسنی از طریق زید به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد. شیخ مفید گوید: زید بن حسن متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، او مسن ترین فرد بنی هاشم در عصر خود به شمار می رفت، او طبعی بلند و اخلاقی نیکو داشت و به همگان نیکی می کرد. مورخان نوشته اند او امور صدقات رسول خدا را در دست داشت، ولی هنگامی که سلیمان بن عبدالملک خلیفه شد به فرماندار مدینه نوشت زید را از تولیت صدقات کنار بگذار.

در این هنگام تولیت صدقات را از وی گرفتند و به شخص دیگری از همان خاندان دادند، ولی بعد عمر بن عبدالعزیز بر اریکه خلافت استقرار پیدا کرد نامه ای برای والی مدینه نوشت که زید بن حسن امروز بزرگترین و مسن ترین فرد در بنی هاشم است، هنگامی که نامه ام به تو رسید صدقات رسول خدا را به او تحویل دهید، زید بن حسن در سن نود سالگی درگذشت.

ابن حجر گوید: زید بن حسن بن علی بن ابی طالب هاشمی مدنی از پدرش و جابر و ابن عباس روایت می کند، و از وی فرزندش حسن و عبدالرحمان بن ابی موالی و عبدالله بن عمرو بن خراش و عبدالملک بن زکریا انصاری و ابومعشر روایت می کنند، او از سادات بنی هاشم بود و تولیت صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست داشت. او در حدود سال 120 درگذشت و نود سال عمر کرد.

ما در کتب انساب و تذکره های خاندان عصمت و طهارت در این باره جستجو کردیم، و بعد از تفحص و تحقیق نام چند نفر از برادران او را به دست آوردیم که اکنون به نظر خوانندگان محترم می رسد:

- 1 - احمد بن عبدالله که گفته اند: اعقاب او در مصر و کوفه بوده اند.
- 2 - حسن بن عبدالله معروف به مهفهب که در هنگام خلافت معتضد متولی فدک بوده است.
- 3 - محمد بن عبدالله که او را نیز مهفهب می گفتند. اعقاب او در زنجان و ابهر زندگی می کرده اند.

تالیفات عبدالعظیم

عبدالعظیم حسنی در ایام زندگی خود تالیفاتی هم داشته که نام دو کتاب او برای ما حفظ شده است. یکی از آنها کتابی به نام خطب امیرالمؤمنین علیه السلام است که نجاشی در رجال خود آن را ذکر می کند و دوم کتاب یوم و لیلۃ می باشد که در رساله صاحب بن عباد ذکر شده است و این کتاب باید در او را و اذکار و ادعیه و اعمال عبادی شب و روز باشد، همان گونه که از نامش پیداست.

در اخبار و روایات عبدالعظیم چند حدیث و خطبه هست که از علی علیه السلام روایت شده و آن خطبه ها و روایات در نهج البلاغه سید رضی هم ذکر شده اند و عبدالعظیم این روایات را با سند از مشایخ خود نقل می کند. از آن جمله حدیث مفصلی است که از امام جواد علیه السلام نقل می کند و در آن تعدادی از کلمات قصار امیرالمؤمنین که در نهج البلاغه هم آمده ذکر شده اند و جویندگان به مسند عبدالعظیم تألیف نگارنده مراجعه کنند.

عبدالعظیم حسنی از امام رضا علیه السلام يك حدیث روایت کرده و ما آن را در کتاب آداب حدیث 12 نقل کرده ایم. او می گوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: ای عبدالعظیم دوستان مرا از طرف من سلام برسان و به آنها بگو شیطان را به دل های خود راه ندهند و به آنان بگو در گفتار راستگو باشند و امانت ها را ادا نمایند و با همدیگر منازعه و جدال نمایند و سکوت را مراعات نمایند و به کارهای بیهوده خود را مشغول نکنند.

به دوستان من بگو با یکدیگر رفت و آمد نمایند و این کارها موجب نزدیکی من با آنها می گردد، دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر بگذرانند، من با خود عهد کرده ام که از خداوند طلب نمایم تا کسانی را که مرتکب این گونه کارها می شوند، عذاب کند و آنان را مورد خشم و غضب خود قرار دهد و اینها در آخرت زیانکار خواهند شد و سودی نخواهند برد.

به دوستان من بگو که خداوند نیکوکاران آنها را آمرزیده و از بدکاران درگذشته است، مگر کسانی که شرك آورده و یا یکی از دوستان مرا رنجانیده باشند و یا در دل خود نسبت به آنان کینه ای داشته باشند، خداوند از این گونه افراد نخواهد گذشت، اگر او از این کار زشت خود دست کشید مورد رحمت و آمرزش خدا قرار خواهد گرفت و اگر در این عمل باقی ماند، خداوند روح ایمان را از وی می گیرد.

این گونه جماعت با این خصوصیات از دوستان ما هم محسوب نمی گردند و از ولایت ما خارج می باشند، آنها از خاندان ما سودی و بهره ای نخواهند برد و من به خداوند از این لغزش ها پناه می برم. عبدالعظیم حسنی روایات دیگری نیز از امام رضا علیه السلام نقل می کند و لیکن آنها از طرق راویان دیگری نقل شده که ما آن روایات را در حالات همان راویان آورده ایم و روایت مستقیم همین تنها می باشد.

مؤلف گوید: حضرت عبدالعظیم حسنی در میان خاندان علوی شاید تنها فردی باشد که اخبار و احادیث مدون دارد و حتی احادیث او از احادیث علی بن جعفر هم بیشتر می باشد، شیخ کلینی و صدوق در کافی و من لا یحضره الفقیه به احادیث او استناد کرده اند، و شیخ طوسی هم اخبار او را در کتب خود نقل می کند و در کتب قدما اکثر روایات او مورد استناد قرار گرفته است.

ما در مورد عبدالعظیم حسنی تحقیق و بررسی جامعی کرده ایم و تمام کتب حدیثی شیعه را مورد مطالعه قرار دادیم و از آن بزرگوار در حدود هفتاد حدیث مسند جمع کردیم و در یک مجموعه به نام عبدالعظیم حسنی حیاته و مسنده چاپ نمودیم و کتاب در چهار بخش تدوین شده: بخش اول حالات عبدالعظیم، بخش دوم مسند عبدالعظیم، بخش سوم آباء و اجداد عبدالعظیم و بخش چهارم مشیخه عبدالعظیم. (1)

80-دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مؤلف مدخل صادق سجادی

اشاره

167 - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مؤلف مدخل صادق سجادی (معاصر)

آستانه حضرت عبدالعظیم، عنوانی که بر مرقد حضرت عبدالعظیم بن عبدالله از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام و بناهای وابسته و پیوسته به آن در شهر ری اطلاق می شود.

زمینه تاریخی: ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در روزگار امام هادی علیه السلام به قصد زیارت مرقد امام رضا علیه السلام و به قولی به دستور امام هادی، خانواده خود را در مدینه گذارد (هدایتی، 17) و از سامرا وارد ری شد (بهبهانی، 196) و در محله ساریبانان و کوی موالی، محل برخورد سه محله ویژه حنفیان و شافعیان و شیعیان (کریمان، 1/229) در خانه یکی از شیعیان

ص: 321

1- . راویان امام رضا علیه السلام در مسند الرضا علیه السلام ، ص 240 - 254، چاپ کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام ، 1367،

مشهد.

جای گرفت (نوری، 3/614). عبدالعظیم در همان شهر بیمار شد و چندی بعد درگذشت. تاریخ دقیق درگذشت او دانسته نیست. اما چون امام هادی میان سال های 250 - 254 ق / 864 - 768 م در سامرا بود و از همانجا عبدالعظیم را به ری فرستاد، نیز چون عبدالعظیم پس از امام هادی درگذشت، تاریخ فوت او می بایست پس از 254 ق / 868 م باشد. چندی پیش از مرگ عبدالعظیم، مردی به نام عبدالجبار بن عبدالوهاب رازی، که از گفته قزوینی رازی (ص 577) می توان دریافت که مذهب تسنن داشته است (کریمان، 1/388) در پی خوابی که دیده بود باغ خود را برای دفن عبدالعظیم و شیعیان دیگر وقف کرد. پس از درگذشت عبدالعظیم جنازه او را در آن باغ نزدیک درخت سیبی به خاک سپردند (بهبهانی، 196). به همین سبب آرامگاه عبدالعظیم به مشهد الشجرة معروف گشت (مرعشی، 50). حضرت عبدالعظیم مردی پرهیزکار و دانشمند و از جمله محدثان «مرضی» بود (نوری، 3/614). او روایاتی از امام معاصر خود بی واسطه نقل کرده است. نیز محدثان بزرگی چون احمد بن ابی عبدالله برقی و ابوتراب رویانی از او سماع حدیث کرده اند. کتاب هایی هم چون خطب امیرالمؤمنین (حلی، 64؛ نجاشی 173) و یوم و لیلۃ (نوری، 3/614) به او نسبت داده شده است.

بخش یکم - ساختمان ها

باغی که پیکر حضرت عبدالعظیم را در آن به خاک سپردند، در دروازه باطن یا باب طاق (اصطخری، 170) یا ماطاق، بیرون از باروی ری عهد اسلامی واقع بود و این وضع تا حدود یک سده پیش دوام داشت، چنان که ملا حسین کاشفی (د 906 ق / 1500 م) به این معنی تصریح کرده است (ص 401). نیز نقشه ای که

کرپورتر (1) جهانگرد انگلیسی در روزگار فتحعلی شاه از ری کشیده، مرقد عبدالعظیمرا در بیرون شهر نشان داده است (کریمان، 1/394). اما شگفت است که بیش تر منابع جغرافیای کهن تر به این مرقد اشاره ای نکرده اند. حتی مستوفی با آن که از مقبره امام زاده حسن و ابراهیم خواص و یکی از نوادگان امام موسی که ظاهراً همان حضرت حمزه است، در ری یاد کرده (ص 54)، نامی از عبدالعظیم نبرده است.

مرقد حضرت عبدالعظیم همانند دیگر زیارتگاه های بزرگ در آغاز شامل بنای حرم یعنی هسته مرکزی و اصلی آستانه بود که به تدریج بناهای دیگری پیرامون آن احداث شد و به شکل مجموعه ای شامل ایوان ها و صحن ها و رواق ها درآمد. بقعه امام زاده حمزه و امام زاده طاهر در جنب حرم عبدالعظیم نیز جزو بناهای آستانه به شمار می رود.

از نخستین بنای بقعه آگاهی دقیقی در دست نیست. کهن ترین مأخذ مستندی که در باب بنای حرم تاکنون دیده شده است، سردر آجری درگاه اصلی حرم است که در آن به بانی سردر مذکور یعنی مجدالملک قمی براوستانی وزیر برکیارق سلجوقی (اواخر سده 5 ق / 11 م) اشاره شده است. اما در کتیبه ای که در سال های اخیر در دیوار سمت چپ همان درگاه تعبیه کرده اند، یادآور شده اند که در نیمه دوم قرن سوم هجری بنای بقعه توسط محمد بن زید داعی علوی (د 287 ق / 900 م) تعمیر اساسی شده است. اگر این مطلب درست باشد، باید گفت که داعی زیدی اندکی پس از درگذشت عبدالعظیم، بقعه وی را که قبلاً بنا شده بود، تعمیر کرد و شاید هم بنای اصلی آن را ساخت. گذشته از این، متخصصان پس از پژوهش در اطراف دیوار آجری درگاه اصلی حرم که دارای کتیبه سابق الذکر روزگار سلجوقی است، یادآور شده اند که پاره هایی از زیر و کنار دیوارهای آن کتیبه در اطراف درگاه ورودی، از آثار روزگار

ص: 323

آل بویه است (کریمان، 2/419، حاشیه). از این رو می توان گمان کرد که دست کم همه این بخش از حرم ساخته آل بویه بوده و سپس در روزگار سلجوقیان به دست مجدالملک قمی نوسازی شده است. با این همه، برخی گفته اند که همه این سردر از آثار مجدالملک قمی و متعلق به 495 - 498 ق است (مصطفوی، 1/146) که این تاریخ نادرست به نظر می آید.

از روزگار سلجوقیان تا صفویان آگاهی درست و چندانی در باب تعمیر یا توسعه و احداث بناهای تازه در آستانه در دست نیست، ولی آشکار است که این بقعه در طی روزگار مورد توجه امیران و سلاطین ایران، خاصه حاکمان شیعی مذهب بوده است، چنان که حسام الدوله اردشیر، امیر آل باوند در طبرستان سالانه 200 دینار به آن بقعه اختصاص داده بود (ابن اسفندیار، 120). این بقعه در روزگار تیموریان نیز مورد توجه بوده و آثاری از آن دوره برجای است. شاهرخ تیموری خود به زیارت آنجا رفته است. (عبدالرزاق سمرقندی، 2/321).

آستانه حضرت عبدالعظیم در روزگار صفویان که نسب خویش را به امام زاده حمزه فرزند امام موسی کاظم می رساندند، بسیار مورد توجه واقع شد و آثار و ابنیه ای در اطراف حرم بنیاد گردید و اهمیت این بقعه همواره فزونی یافت تا در روزگار قاجار که به سبب نزدیکی شهر ری به پایتخت، سخت مورد توجه واقع شد و بیش تر بناهای وابسته به حرم عبدالعظیم و امام زاده حمزه در همین روزگار ساخته یا تکمیل و تزئین گشت. در نیم سده اخیر نیز آستانه حضرت عبدالعظیم، مانند دیگر بقاع متبرکه و معروف ایران، رو به توسعه نهاد و با کشف آثار کهن و بسیار گرانبهایی از روزگار بویهیان به این سوی، بر اهمیت تاریخی آن بسی افزوده گشت و متولیان وقت به توسعه و تکمیل و تزئین هر چه بیش تر آستانه و تعمیرات بنیادی بخش های کهن و پرارزش آن چون ضریح و صندوق همت گماشتند.

1. حرم:

همان طور که اشاره شد حرم هسته مرکزی و اصلی آستانه است و کهن ترین آثار تاریخی آستانه در همین بخش مشاهده می شود. حرم متشکل از چند بخش است:

ساختمان اصلی حرم: در باب ساختمان حرم، پیش از روزگار سلجوقیان، آگاهی مستندی در دست نیست. براساس کهن ترین مأخذی که به نظر رسید، مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد براوستانی (مق 492 ق / 1099 م) وزیر شیعی مذهب برکیارق سلجوقی، «مشهد سید عبدالعظیم حسنی به شهر ری و بسی از مشاهده سادات علوی و اشراف فاطمی علیهم السلام فرموده با آلت و عدت و شمع و اوقاف» (قزوینی رازی، 220). در 1347 ش که تغییراتی در مجموعه آستانه پدید آمد مطلب فوق به اثبات رسید، بدین گونه که در تعمیر مسجد بالاسر که در سمت غربی حرم واقع است، پس از برداشتن بخشی از اندود دیوار، رگ چین آجری آراسته ای هویدا شد. کارشناسان با آشکار شدن این دیوار برای دستیابی به مدارک قطعی در باب تاریخ ساختمان حرم، در پیرامون درگاه اصلی حرم نیز به کاوش پرداختند. پس از برداشتن اندود آن قسمت نیز، خشت های پخته زیبا و سفال های عالی با نقش های دلپذیر و ستون های کوچکی روی دیوار، با حاشیه ای در پیرامون درگاه حاوی کتیبه ای زیبا نمایان شد که نام مجدالملک براوستانی را آشکارا به عنوان بانی حرم یاد کرده بود (پیرنیا، 5؛ مشاهدات نگارنده، زمستان 1365 ش). از سوی دیگر بر روی در آهنی کهن حرم، تاریخ 945 ق / 1538 م یعنی روزگار شاه طهماسب اول نقش شده است، ولی به نظر کارشناسان، این در و کتیبه های کوفی آن باید مربوط به روزگار سلجوقیان باشد که سپس در روزگار صفویان بازسازی شده است (هدایتی، 24). بنای کنونی حرم، غیر از بخش های کهن تری که به آن اشاره شد، بیش تر

از آثار روزگار صفویان است.

حرم، بنایی 4 ضلعی است و مانند بیش تر بناهای روزگار سلجوقیان بر فراز 4 گوشه آن، 4 فیل گوش پدید آورده اند که در بالا شکل 8 ضلعی به خود می گیرد. بالاتر از آن نیز به سبب طاق بندی های کوچک، 16 ضلعی به نظر می رسد (مصطفوی، 1/291). حرم در هر ضلع به وسیله دری به رواق های مجاور گشوده می شود. درگاه اصلی حرم در شمال آن و رو به سوی ایوان بزرگ شمالی واقع است. اما تصور می رود که پیش از احداث صحن بزرگ و ایوان شمالی، مدخل اصلی حرم در سوی مشرق بوده است (هدایتی، 27). دو مصراع (لنگه) در اصلی حرم زین است و احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام رضا علیه السلام و امام هادی علیه السلام بر آن نقش شده است. سطح دو لنگه در را برای محافظت خطوط و نقش و نگارهای آن و نیز دیوار آجری کهن کنار درگاه را از زمین به ارتفاع 2 متر با حفاظی از شیشه پوشانیده اند.

در جنوبی حرم که از چوب است و بسیار زیبا منبت کاری شده و اشعاری بر آن حک گشته، به راهرو جنوبی حرم در شرق امام زاده حمزه گشوده می شود. درب شرقی نیز به راهرو شرقی حرم و در غربی به مسجد بالاسر راه می یابد.

گرداگرد دیوارهای درون حرم، از پایین با ازاره ای از سنگ مرمر سیاه و سفید به ارتفاع 65/1 متر پوشیده شده است. از بالای ازاره تا سقف و خود سقف به گونه زیبایی آینه کاری شده است. این آینه کاری در 1273 ق / 1857 م به فرمان ناصرالدین شاه انجام یافته است (مصطفوی، 1/161). زیر سقف، فیل گوش های زیبایی پوشیده از آینه دیده می شود. بر فراز این طاق ها و گرداگرد حرم، بر کتیبه ای احادیثی نقش شده است.

ظاهراً دو بقعه امام زاده حمزه و حضرت عبدالعظیم در قدیم از یکدیگر جدا بوده است. در سده 9 ق / 15 م همراه با ساختمان های اطراف، این دو بقعه به صورت يك

مجموعه درآمده است. این معنی از 2 کتیبه چوبی مورخ 848 ق / 1444 م بر روی درِ منبت کاری کهنی که پیش تر میان مسجد بالاسر و مقبره ناصرالدین شاه بوده و سپس آن را در دهانه راهروی که به شمال ایوان امام زاده حمزه منتهی می گردد، کار گذاردند، هویدا است (مصطفوی، 1/373، 374). در دیوار جنوبی حرم به سمت غرب، به احتمال قوی محرابی بوده که مبدل به دالانی شده که اکنون به ایوان بقعه امام زاده حمزه مربوط شده است (پیرنیا، 6).

ضریح: کهن ترین مأخذ در باب ضریح مرقد حضرت عبدالعظیم، فرمان مورخ 950 ق / 1543 م شاه طهماسب صفوی درباره متولی و موقوفات آستانه است. از فرمان یاد شده برمی آید که تا آن زمان بر گرد مزار، ضریحی نبوده است. طهماسب صفوی در این فرمان، برای جلوگیری از دست رساندن زایران به صندوق مزار، دستور داد که ضریحی چوبی بر گرد مزار نصب شود (هدایتی، 79). چنین می نماید که این ضریح تا روزگار فتحعلی شاه برجای بوده است زیرا هیچ اطلاعی در باب مرمت یا تغییر ضریح طهماسبی تا روزگار قاجار، به دست نیامده است. فتحعلی شاه قاجار آن ضریح را با ضریحی از نقره تعویض کرده است (میرخواند، 10/106). این ضریح در روزگار ناصرالدین شاه تعمیر شد (ایران شهر، 2/1332؛ مصطفوی، 1/151). با این همه در 1328 ش به سبب لرزش سخت و سستی بن آن، پاره ای از بخش های ضریح را تعویض کردند (همو، 1/150، 151) و آن را بر پایه ای از سنگ مرمر به ارتفاع 35 سانتی متر برپای داشتند. اما بخش بالای ضریح شامل کتیبه ها و اشعار برجای ماند. درازای ضریح 87/3 و پهنای آن 95/2 و ارتفاعش 40/2 است. در گرداگرد ضریح جمعا 14 دهانه مشبک دیده می شود. در پشت این دهانه ها به استثنای دهانه میانی جبهه شرقی ضریح که درب ورودی آن به شمار می رود، صفحات شیشه ای بزرگی برای جلوگیری از دست رساندن زایران به صندوق تعبیه کرده اند. بر حاشیه بالای

ضریح و گرداگرد آن کتیبه ای است که سوره الرحمن به خط ثلث بر آن نقش شده و در زیر، بر کتیبه دیگری اشعاری به فارسی رقم خورده است. در این اشعار، نام فتحعلی شاه، بانی ضریح نقره و امین السلطان، مجری تعمیر آن در روزگار ناصرالدین شاه خوانده می شود. بر فراز و گرداگرد ضریح، جمعا 64 گلدان زرین زیبا - در هر طول 20 عدد و در هر عرض 12 عدد - و افزون بر این، در 4 گوشه ضریح، 4 گلدان زرین بزرگ تر نصب شده است.

صندوق مزار: یکی از نفیس ترین آثار تاریخی آستانه عبدالعظیم، صندوق چوبی روی مزار است که در 4 سوی آن، زیارت نامه و آیات قرآنی به خط نسخ و ثلث برجسته، توسط یحیی بن محمد اصفهانی (مصطفوی، 1/149) حکاکی شده است و تاریخ 725 ق/1325 م بر روی آن قابل خواندن است. این صندوق به تصریح کتیبه روی آن، به دستور خواجه نجم الدین محمد، مقارن روزگار ابوسعید ایلخان مغول ساخته شده است. به تصریح کتیبه مذکور، بنای مرقد نیز از هموست (هدایتی، 23). اما خواجه نجم الدین می بایست مرقد را تعمیر کرده باشد، زیرا چنان که اشاره شد، تجدید بنای اصلی حرم در روزگار سلجوقیان و به فرمان مجدالملک انجام یافت. صندوق یاد شده که در اثر مرور زمان فرسوده شده بود، در 1329 ش توسط حاج محمد صنیع خاتم، هنرمند مشهور عصر، به گونه زیبایی مرمت شد (مصطفوی، 1/150؛ هدایتی، 24) و اکنون به درازای 58/2 و پهنای 20/1 متر برجای است.

2. گنبد و گلدسته ها:

گنبد زراندود حضرت عبدالعظیم، خود از جمله آثار کهن آستانه است. این گنبد نیز نخستین بار توسط مجدالملک براوستانی، آن گاه که بقعه را تجدید بنا می کرد، ساخته شد. گنبد مانند دیگر گنبدهای بقاع متبرکه درجه اول دارای 2 جدار است.

ص: 328

پوشش درونی، شامل طاق ضربی مدور و پوشش بیرونی مخروطی شکل بود که در روزگار شاه طهماسب تغییر شکل یافت (مصطفوی، 1/291) و در 1270 ق / 1854 م به فرمان ناصرالدین شاه طلاکاری شد (کریمان، 1/391). ارتفاع گنبد از رأس تا سطح بام به صورت عمودی حدود 12 متر و به صورت محدب حدود 18 متر است. بر گرداگرد گنبد، 2 ردیف کتیبه نصب شده است. بر کتیبه های بالایی، اشعاری با خطوط زرین بر متن لا-جوردی رنگ حاکی از طلاکاری گنبد به فرمان ناصرالدین شاه است. بر کتیبه زیرین که عریض تر از کتیبه بالایی است، آیه «انا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» نقش بسته است. پوشش درونی گنبد، همراه با دیوارهای حرم آینه کاری شده است. گلدسته های حرم برخلاف گنبد، از آثار نیمه دوم سده 13 ق / 19 م است و به فرمان ناصرالدین شاه، همراه با طلاکاری گنبد، بنا گشت (مصطفوی، 1/161). ارتفاع مناره ها از رأس تا سطح بام حدود 24 متر و قطر میله گلدسته ها یا بخش استوانه ای آن 2 متر است. از هر مناره به وسیله 2 پلکان داخلی به بالای آن می توان رفت. این مناره ها بر پایه های مربع شکل آجری به درازای هر ضلع 20/4 متر استوار شده است.

3. صحن ها و ایوان ها:

در اطراف حرم، صحن ها و ایوان هایی است که بیش تر در روزگار صفویان و قاجاریان ساخته یا تعمیر و تزئین شده است. مهم ترین صحن و ایوان فعلی، صحن و ایوان بزرگ آستانه در شمال حرم است. این بنا در روزگار ناصرالدین شاه ساخته شد. ساختمان ایوان بزرگ آینه در این صحن که اکنون در دو سوی آن کفش کن ها واقع است، به دستور میرزا ابراهیم خان امین السلطان آغاز شد و در زمان فرزندش میرزا علی اصغر خان در 1309 ق / 1891 م به پایان رسید (مصطفوی، 1/151). این ایوان دارای 10 ستون سنگی بلند و بسیار زیباست. ازاره ایوان از سنگ مرمر سیاه و سفید است. در بالای مدخل ایوان به سوی حرم، کتیبه ای بر کاشی نقش گشته که از نام بانی

آن حکایت دارد. برخی حدس زده اند که سابقا به جای رواق و ایوان شمالی، مسجدی بوده که بخش دنباله آستانه محسوب می شده است. کتیبه های 2 جفت در منبت کاری که در خزانه است، نام جنت سرارا یاد می کند و این احتمال هست که مسجدی در بخش شمالی حرم به نام جنت سرا وجود داشته است (همو، 1/157). در سال های اخیر این صحن سنگفرش شد و آینه کاری ایوان آن تجدید گشت. در شرق صحن بزرگ، بنای امام زاده طاهر جای دارد. ایوان جنوبی حرم در 944 ق / 1537 م به فرمان شاه طهماسب اول ساخته شد (ایران شهر، 2/1331؛ هدایتی، 26) و در 1270 ق / 1854 م به فرمان ناصرالدین شاه توسط میرزا آقا خان نوری آینه کاری و تزیین شد (کریمان، 1/391). صحن های دیگر آستانه در گرداگرد حرم عبارتند از: 1. صحن باغ طوطی یا مدرسه امین السلطان در شمال غربی حرم، 2. صحن ناصرالدین شاه، یا صحن ولیعهدی که اکنون به صحن کاشانی معروف است، در غرب حرم، 3. صحن باغ علی جان در شرق حرم، 4. صحن جنوبی که به صحن امام زاده حمزه معروف است.

4. رواق ها و مسجدها:

مسجد و رواق بالاسر، در غرب حرم، از ساخته های روزگار صفویان، محوطه ای بزرگ است که به وسیله راهرو و پنجره هایی در غرب آن به صحن ناصرالدین شاه مربوط می شود. ازاره این مسجد از سنگ مرمر سیاه و سفید است. از بالای ازاره تا سقف و خود سقف آینه کاری است. این رواق دارای محرابی بسیار زیبا از کاشی های معرق رنگارنگ است که بر روی آنها و گرداگرد محراب آیات قرآنی نقش شده است.

میان مسجد بالاسر و حرم عبدالعظیم از سوی شرق، دری زیبا و منبت کاری است که به شهادت کتیبه روی آن، در 1271 ق / 1855 م به دستور اعتمادالدوله و توسط میرزا محمدحسین شیرازی ساخته شده است. بر بالای این در، پنجره های مشبک

ص: 330

واقع است که گرداگرد آن مانند سایر بخش های دیوار رواق آینه کاری است.

در جنوب مسجد بالاسر رواق دیگری است که از جنوب به حرم امام زاده حمزه و از شرق به حرم عبدالعظیم می پیوندد. این رواق نیز دارای ازاره ای از سنگ مرمر سیاه و سفید و از بالای آن تا سقف و خود سقف آینه کاری است (مشاهدات نگارنده).

در شرق حرم عبدالعظیم، مسجد زنانه یا پایین پا، از ساخته های روزگار صفویان (مصطفوی، 1/293)، واقع است که پیش از احداث صحن و ایوان شمالی، مدخل اصلی حرم بود. ولی سپس آن مدخل را مسدود و دهلیز آن را به مسجد زنانه تبدیل کردند (هدایتی، 272). همان سان که اشاره شد، از کتیبه های درهای منبت کاری که اکنون در خزانه آستانه است، می توان حدس زد که مسجدی به نام مسجد جنت سرا در بخش شمالی حرم بوده است (مصطفوی، 1/157؛ هدایتی، 27). دور نیست که آن مسجد، همان رواق کوچکی باشد که اکنون میان ایوان بزرگ شمالی و حرم عبدالعظیم واقع است. این رواق از سوی جنوب به وسیله 2 در زرین بزرگ به حرم می پیوندد. ازاره رواق از کاشی معرق و رنگارنگ است و از بالای آن تا سقف و همه سقف آینه کاری است. میان این رواق و مسجد زنانه یا مسجد پایین پا در شرق حرم، در بزرگ چوبی زیبایی جای دارد که کتیبه ای حاوی آیات قرآن مجید بر حاشیه آن حکاکی شده و بر بالای آن تاریخ 904 ق / 1499 م - روزگار تیموریان - قابل مشاهده است.

5. امام زاده ها:

الف - بقعه امام زاده حمزه (ه م)، فرزند امام موسی کاظم علیه السلام، از بقاع متبرکه معروف و در طرف جنوب غربی حرم عبدالعظیم واقع است. امام زاده حمزه از 4 سوی به بیوتات اطراف می پیوندد. در شمالی به رواق میان مسجد بالاسر و حرم امام زاده حمزه، در جنوبی به مسجد زنانه و در شرقی به راهرو جنوبی حرم

ص: 331

عبدالعظیم متصل است. در غربی را اکنون با دیوار مسدود ساخته اند؛ ب - بقعه امام زاده طاهر (ه م) از فرزندان امام زین العابدین علیه السلام، نیز از بقاع متبرکه جنب آستانه عبدالعظیم و در سوی شرقی صحن بزرگ، میان این صحن و باغ علی جان واقع است.

6. موزه و خزانه:

چنان که اشاره شد، حرم حضرت عبدالعظیم از دیرباز مورد توجه بوده است و از همان روزگاری که نخستین بنای بقعه پی افکنده شد، به تدریج آثاری در اطراف حرم پدید آمده و اشیایی از سوی امیران و وزیران و مردم به حرم اهدا شده که هر یک نسبت به قدمت و نفاست خود از جمله ارزشمندترین آثار هنری اسلامی به شمار می روند. پاره ای از این آثار برای جلوگیری از فرسودگی و ویرانی، در تعمیرات متعدد آستانه، به خزانه منتقل گشته، و برخی هم مانند کاشی ها و رگ چین های آجری اطراف حرم، در جای خود با پوشش های شیشه ای محافظت شده اند. کهن ترین خبر مستند در باب خزانه آستانه عبدالعظیم را در فرمان مورخ 950 ق / 1543 م شاه طهماسب صفوی می توان یافت که وی طی آن دستور داده در میان منازل اطراف آستانه، محلی مناسب برای خزانه جدید بیابند (هدایتی، 79). از این فرمان آشکارا برمی آید که پیش از آن هم در آستانه عبدالعظیم محلی برای خزانه بوده که لابد اشیای نفیس و هدایای زایران و اعیانا نقدینه ها را در آنجا نگاه می داشته اند. در سال های اخیر نیز تعدادی از آثار نفیس آستانه را به خزانه منتقل ساخته اند که از آن میان می توان به اشیاء زیر اشاره کرد:

الف - دو در آهنی با کتیبه هایی به خط کوفی به ابعاد 70 و 120 سانتی متر که به نظر می رسد از جمله کهن ترین آثار این بنا و متعلق به روزگار سلجوقیان باشد. با آن که بر روی کتیبه ها تاریخ 945 ق / 1538 م دوره سلطنت شاه طهماسب اول صفوی دیده می شود، به عقیده کارشناسان این خط کوفی مربوط به خطوط دوره سلاجقه (سده

ص: 332

5 و 6 ق / 11 و 12 م) است و حتی نمی تواند مربوط به سده 7 ق / 13 م باشد چه رسد به سده های 9 و 10 ق / 15 و 16 م (مصطفوی، 1/154، 155). اگر قدمت این کتیبه ها به ثبوت رسد، می توان حدس زد که این 2 کتیبه بر درهایی مربوط به روزگار سلاجقه نصب بوده و در روزگار صفویه آن درها را به سبب فرسودگی تعویض یا مرمت و همان کتیبه های قدیم را با تغییراتی بر درهای جدید نصب کرده اند. این 2 در بعدها در انتهای معبر جنوب غربی امام زاده حمزه نصب شده است (همانجا) و سپس به سبب نفاست، آنها را به خزانه منتقل ساخته اند.

ب - دو درِ منبت کاری بسیار کهن و زیبا به ابعاد 77/1 و 94/0 متر مربوط به روزگار شاه اسماعیل اول صفوی که اشعاری به خط ثلث برجسته بر آن نقش بسته است (هدایتی، 26 و 27). از این اشعار تاریخ 918 ق / 1512 م به دست می آید که مربوط به روزگار حکومت شاه اسماعیل اول صفوی است. حدس زده اند که این درها پیش از احداث صحن بزرگ و ایوان شمالی، مدخل اصلی حرم از سوی مشرق، یعنی مسجد زنانه فعلی بوده است. (مصطفوی، 1/156 و 157).

ج - يك در منبت کاری نفیس که مدت ها پیش آن را از گوشه جنوب شرقی مسجد بالاسر حرم برداشتند و در شمال ایوان امام زاده حمزه نصب کردند و سپس به خزانه آستانه منتقل ساختند.

گفته اند که این در قبلاً در مسجد هلاکو که بعداً به آرامگاه ناصرالدین شاه تبدیل شد، جای داشته است. بر روی این در 2 کتیبه به خط ثلث برجسته هست که می گویند بر روی دری کهن تر بوده و پس از تعویض آن، کتیبه های مذکور را بر روی در جدید نصب کرده اند. بر این کتیبه ها تاریخ 848 ق / 1444 م دیده می شود. از این رو این کتیبه ها و احتمالاً در اصلی، از ساخته های روزگار شاهرخ تیموری است (مصطفوی، 1/156).

د - يك پنجره از کاشی مشبك بسیار نفیس به ابعاد 58/1 و 56/1 متر، مرکب از 12 خشت کاشی. این پنجره بر فراز در میانی ایوان بزرگ شمالی نصب بوده و به استناد کتیبه ای که مربوط به آخرین آینه کاری عصر قاجار در ایوان مذکور است، در عهد ناصرالدین شاه به دستور امین السلطان در 1309 ق / 1891 م ساخته شده است (همو، 1/160).

ه - چیزهایی از قبیل پرده های بسیار نفیس، قرآن های خطی، فرش های متعدد، شمعدان های قدیمی و پرارزش و تابلوهای نقاشی و روپوش زری و کهن صندوق مزار مربوط به روزگار صفویه.

هم اکنون برای گردآوری و طبقه بندی این اشیاء نفیس به گونه ای که در معرض بازدید علاقه مندان قرار گیرد، ساختمانی ویژه موزه آستانه در غرب صحن ناصرالدین شاه در دست ساختمان است. در غربی این موزه متشکل از سردر کاشی بسیار کهن و زیبای حرم است که قبلاً برای جلوگیری از فرسودگی و انهدام به خزانه منتقل گشته بود. با آغاز بنای موزه، این سردر و کتیبه های بسیار کهن و زیبای آن توسط استادان فن، در غرب موزه نصب شده است.

7. کتابخانه:

همراه با اشیای گرانبهایی که در طی روزگار به آستانه حضرت عبدالعظیم اهدا یا وقف شده، کتاب ها و قرآن های خطی نفیسی هم بوده است، چنان که شاه عباس صفوی در 1037 ق / 1627 م تعداد 119 جلد کتاب وقف آستانه کرده که 3 جلد از آنها هنوز باقی است (کتابخانه مرکزی، 3/64).

لابد کتابخانه ای در آستانه بوده است که میرزا محمدتقی نوری در حدود 1230 ق / 1814 م از آن استفاده کرده است. اما از محل و چگونگی آن اطلاعی در دست نیست. کتابخانه معتبر و مفصلی که گفته اند در محل فعلی کفش کن ایوان بزرگ

ص: 334

بوده (مصطفوی، 1/158)، ظاهراً می‌بایست مربوط به روزگار قاجار باشد که طی آن ابنیه و بیوتات آستانه توسعه یافته است. در 1324 ش کتابخانه‌ای در شرق امام زاده حمزه تأسیس شده که تا 1339 ش دایر بوده است. در اردیبهشت آن سال در جنوب امام زاده حمزه، کتابخانه‌ای در 2 طبقه ساخته شده که تاکنون نیز برجای است. کهن‌ترین قرآن خطی آستانه که در فهرست راهنمای گنجینه قرآن موزه ایران باستان ثبت شده، قرآنی است بسیار نفیس به خط نسخ و ثلث که در 940 ق / 1533 م به روزگار شاه طهماسب اول نگاشته شده است (هدایتی، 28؛ مصطفوی، 1/159). نیز مجموعه اسناد و فرامین و وقف‌نامه‌های آستانه که به همت احمد هدایتی گردآوری شده، در کتابخانه نگاهداری می‌شود. کهن‌ترین سند رسمی، فرمان شاه طهماسب درباره اوقاف و تولید آستانه عبدالعظیم است. کتابخانه آستانه هم اکنون نزدیک به 6000 جلد کتاب چاپی و خطی دارد.

بخش دوم - تولید

تولید بقاع متبرکه و املاک و رقبات وابسته به آنها، اساساً برطبق شرع، وابسته به نظر واقف است و از همین روی متولیان مختلف از سوی واقفان املاک و رقبات عهده دار اداره امور مربوط به تولید خود بوده‌اند. ولی برای جلوگیری از تصرفات نامشروع و هماهنگ کردن امور مربوط به موقوفات، از روزگاران گذشته چنین مرسوم شده که تولید واحدی با تأیید سلطان وقت تعیین گردد که کارگزاران دولت نیز در امور مربوط به آن از دستوره‌های او پیروی کنند.

درباره متولیان آستانه عبدالعظیم پیش از روزگار صفویه، سندی مکتوب دیده نشده است. کهن‌ترین اثری که در این باب به دست آمده، فرمان شاه طهماسب صفوی است که طی آن تولید مزرعه‌ای به نام مبارک آباد در خوار ری را که طغرل سلجوقی

وقف آستانه کرده بود، به سید شرف الدین واگذاشته است (هدایتی، 90). از روی فرمان های دولتی که از عهد صفویّه تاکنون به جای مانده است می توان سلسله متولیان آستانه را که نوادگان آن ها تا چند سال پیش عهده دار تولیت این آستانه بودند شناخت.

در روزگار شاه طهماسب، میرزا حبیب الله، فرزند بزرگ میرسید حسین خاتم المجتهدین و نواده دختری محقق ثانی، به تولیت آستانه گمارده شد. سپس جای او را میرزا ابراهیم شیخ الاسلام نواده خاتم المجتهدین گرفت و تولیت آستانه در خانواده او ادامه یافت (ایران شهر، 2/1337). در 1330 ق/ 1912 م چندی پس از تشکیل وزارت معارف و اوقاف، تولیت میرزا هدایت الله از همان سلسله، از سوی کسانی که مأمور نظارت و رسیدگی به موقوفات آستانه شده بودند، تأیید شد (همانجا) و فرزندان او نیز تا چند سال پیش اداره آستانه را به عهده داشتند. نام این متولیان در فرامین شاهان صفوی و کتاب تحفه سامی اثر سام میرزا فرزند شاه اسماعیل صفوی آمده است. از شاه عباس و شاه طهماسب دوم و اشرف افغان و کریم خان زند و شاهان قاجار نیز فرامینی درباره تولیت در دست است.

بخش سوم - موقوفات

همگام با افزایش اهمیت و توسعه آستانه حضرت عبدالعظیم، از دیرباز کسانی مزارع و املاک و رقبات و اشیایی غالباً با تعیین مورد مصرف آنها، وقف آستانه کرده اند و فرمان هایی نیز از سوی حاکمان وقت درباره موقوفات صادر شده که هم اکنون پاره ای از آنها در دست است. کهن ترین خبری که درباره اوقاف آستانه دیده شد، روایت قزوینی رازی (ص 220) است که می گوید مجدالملک براوستانی اوقافی برای حضرت عبدالعظیم مقرر داشته است. کهن ترین فرمان دولتی در این باره، فرمان مورخ 960 ق / 1553 م شاه طهماسب است که صورت موقوفات غیر منقول آستانه با

مشخصات کامل در آن ذکر شده است.

براساس این فرمان، 16 رقبه مزرعه و باغچه در ری و شمیران و شهریار، از جمله املاک وقفی آستانه بوده که امروزه 5 رقبه از آن باقی و در تصرف آستانه است (ایران‌شهر، 2/1335) و بقیه در طی روزگار به علت ناپسامانی های سیاسی و سوء اداره آستانه، توسط کسانی تصرف شده است و کهن ترین رقبه وقفی مشخص، مزرعه مبارك آباد معروف به خیرآباد واقع در ناحیه خوار شهر ری بوده که طغرل سلجوقی وقف آستانه کرده است (هدایتی، 90، «فرمان شاه طهماسب»). به جز فرمان شاه طهماسب، فرامین دیگری از سلاطین صفویه و زندیه و قاجاریه در دست است. موقوفات آستانه شامل زمین های کشاورزی، روستا، قنات آب، ساختمان و اشیای گوناگون است (برای سایر موقوفات، نک: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، فهرست میکروفیلم ها، 1/10 - 12).

مآخذ:

ابن اسفندیار، محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران، کلاله خاور، 1320 ش، ص 120؛ اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالك و ممالك، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1347 ش، ص 170؛ اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان، مرآت البلدان، به کوشش پرتو نوری علاء و محمدعلی سپانلو، تهران، اسفار، 1364 ش، 1/513؛ ایران‌شهر (ذیل اوقاف)، 2/1331 - 1332؛ بهبهانی، محمدباقر، تعلیقات علی منهج المقال، تهران، 1306 ق، ص 196؛ پیرنیا، محمد کریم، «درگاه و کتیبه آستانه حضرت عبدالعظیم»، مجله باستان شناسی و هنر ایران، س 2، شم 2 (بهار 1348 ش)، صص 4 - 6؛ جواهر کلام، عبدالعزیز، تاریخ تهران، تهران، منوچهری، 1357 ش، صص 18، 30؛ حلّی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، تهران، 1310 ق، ص 64؛ شوشتری، قاضی

ص: 337

نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، اسلامیه، 1375 ق، 2/458، 460؛ عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین، به کوشش محمد شفیع، لاهور، 1365 ق، (1)2 / 321، 322؛ عطاردی قوچانی، عزیزالله، عبدالعظیم الحسنی حیاته و مسنده، تهران، 1343 ش، صص 295، 296؛ فصیحی خوافی، احمد بن محمد، مجمل، به کوشش محمود فرخ، مشهد، باستان، 1339 ش، 3/264؛ قزوینی رازی، عبدالجلیل، النقص، به کوشش جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی، 1358 ش، صص 220، 577؛ کاشفی، ملا حسین واعظ، روضه الشهداء، به کوشش ابوالحسن شعرانی، تهران، اسلامیه، 1349 ش، صص 253، 401؛ کتابخانه مرکزی، فهرست خطی، 3/64؛ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، فهرست میکروفیلم ها، 1/10 - 12؛ کجوری، محمدباقر، جنة النعیم، تهران، 1296 ق، صص 444، 450؛ کربلایی تبریزی، حافظ حسین، روضات الجنات، به کوشش جعفر سلطان قرایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1349 ش، 2/660؛ حاشیه؛ کریمان، حسین، ری باستان، تهران، انجمن آثار ملی، 1345 ش، 1، 2، جم؛ مرعشی، محمد باقر، الرواشح السماویة، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، 1405 ق، ص 50؛ مستوفی، حمدالله، زهة القلوب، به کوشش گای لسترنج، لیدن، 1331 ق، ص 54؛ مصطفوی، محمدتقی، آثار تاریخی تهران، تهران، انجمن آثار ملی، 1361 ش، جم؛ نجاشی، احمد، رجال، بمبئی، 1317 ق، ص 173؛ نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل، تهران، اسلامیه، 1382 ق، 3/614؛ هدایت، رضاقلی خان، روضه الصفای ناصری، تهران، خیام، 1339 ش، 10/106، 811؛ هدایتی، محمدعلی، آستانه ری، مجموعه اسناد و فرامین، تهران، 1344 ش، جم؛ نیز: تحقیقات محلی نگارنده مقاله، زمستان 1365 ش. (1)

ص: 338

1- . دائره المعارف بزرگ اسلامى، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، دوم، تهران، مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامى، 1369 ش، ج 1، ص 353 - 358.

168 - انجاز العادات في احوال السادات، محمد رحمتی (معاصر)

دهمین فرزند حضرت حمزة بن موسی بن جعفر علیهما السلام است

در تحفة الازهار(1) تألیف ضامن بن شدقم از گفته سید در شجره، ابوالقاسم حمزة پسر امام موسی علیه السلام را عالم، فاضل، کامل، خویشتن دار، دیندار، با جلال و منزلتی والا، بلند مرتبه، بزرگ بهره و جاه. اهل عزت و ابتهال، محبوب خاص و عام، وصف کرده، و با برادرش امام علی الرضا علیه السلام به خراسان مسافرت کرد. و در خدمت آن بزرگوار تلاش در مقاصد آن حضرت داشته خرسندی آن سرور را طالب، فرمان آن جناب را اطاعت می کرد. چون به سوسر (یکی از دهات شز) رسید. گروهی از رؤسای مأمون بر وی حمله کرده کشتند. و قبرش همانجا در بستانی است.

حمزة بن موسی، به اتفاق دارای نسل بوده. فخری(2)، شجره مبارکه(3)، المجدی(4)، تهذیب الانساب(5)، عمدة الطالب(6)، فصول فخریه(7)، و در 2 کتاب اخیر و المجدی قبر وی را در شیراز، خارج باب اصطخر ذکر کرده. لکن عبارت المجدی و عمدة به مدفن علی فرزند حمزه بهتر می سازد. لذا آنچه در پاورقی بحار از مجدی نقل کرده که قبر حمزة در اصطخر شیراز معروف و مزار است، اشتباه می باشد.

مدفن آن بزرگوار:

در مدفن آن بزرگوار 6 قول است. 1 - شاهزاه عبدالعظیم. که خود وی در زمان حیات، حمزه را زیارت می کرده. در قبله قبر شاهزاده عبدالعظیم قرار گرفته و این

ص: 339

1- تحفة الازهار 2 القسم الثانی 222/223.

2- فخری 20.

3- . شجره مبارکه 95/98.

4- . المجدی 117/118.

5- . تهذیب الانساب 169.

6- . عمدة الطالب 217.

7- الفصول الفخریه 141/142.

گفته صاحب تحفة العالم (1) است. و آنچه در ناسخ (2) از ثقة الرجال میرمصطفی آورده، که قبر حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة بن الحسن بن عبیدالله بن عباس، قبرش برابر قبر مولانا عبدالعظیم حسنی است، منافاتی با این قول ندارد، گرچه با توجه به قول چهارم اشتباه است. 2- تبریز، که صاحب تحفه برای او ذکر کرده. 3- قم. صاحب تاریخ قم قبر حمزة فرزند امام موسی علیه السلام را در قم دانسته، و دارای ضریحی است.

4- نزدیک حلّه (که به نام خود وی محلّ معروف است. در اصیلی (3) قبر وی را در مشهد غربات در صدرین (دهی از بلاد حلّه مزیدیّه) ذکر کرده.) لکن علی التحقیق این قبر مدفن حمزة بن قاسم بن علی بن حمزة ابن حسن بن عبیدالله بن العباس بن امیر المؤمنین علیه السلام معروف به ابی یعلی (4) و از ثقات روات جلیل القدر، و دارای تألیفاتی ارزنده بوده است. و مرحوم مامقانی نیز در تنقیح المقال (5) متذکر شده و مرحوم محدث نوری قدس سرّه در حکایت 45 جنّة المأوی (6) درباره کسانی که تشرف خدمت ولی عصر ارواحنا له الفداء یافته اند، از گفته آن حضرت ذکر نموده.

5- ناسخ (7) از تاریخ عالم آرای عباسی آورده که این امام زاده والانژاد در قریه ای از قرای شیراز مدفون است و سلاطین صفویّه برای او بقعه ای بس عالی بنیان نهاده اند (چون این بزرگوار جدّ سلاطین صفوی است).

6- سیرجان. صاحب لباب الانساب (8) ذکر نموده. و باید همان قبری باشد که در

ص: 340

- 1- . تحفه العالم 2/33.
- 2- . ناسخ التواریخ 3/24.
- 3- الاصیلی 180.
- 4- . ملحق بحار 48/315.
- 5- تنقیح المقال 1/376/377 - 3384.
- 6- . بحار الانوار 53/286/287.
- 7- . ناسخ التواریخ 3/23.
- 8- . لباب الانساب 2/594.

چهار گنبد سیرجان به این نام معروف است.

فرزندان(1) حمزة (ابوالقاسم):

در تحفة الازهار دارد: 2 پسر به نام علی و ابو محمد قاسم بعد از خود باقی گذارد، از علی، حمزة و از حمزة، علی باقی ماند. از گفته ابوالغنائم عبدالله دارد که با عموی خود قاسم در سال 355 روزگار حکومت مستعین بالله عباسی به سمت اصفهان بیرون آمد. در قریه اشترجان زیر سایه درختی پیاده شدند. جماعتی از خوارج بر ایشان هجوم آورده هر دورا در حال خواب کشتند. و بیرون دروازه اصطخر در شیراز به خاک سپرده شده، و قبرش مشهور و مورد زیارت است.

و ابو محمد قاسم را سیدی با جلالت، عظیم الشان، دارای منزلتی والا، متمسک، به روش پدران بزرگوار، وصف کرده. آشکارا، مذهب اجدادش را با برهان و بیان آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده تبلیغ می کرد. خبر به احمد بن محمد بن معتصم عباسی رسید. دستور قتلش را دارد. فرار کرده ترسان به سمت اصفهان رفت. دنبالش کرده تا با پسر برادرش حمزه او را به نحو مذکور کشتند.

دودمان ابومحمد القاسم

بعد از خود محمد معروف به اعرابی را گذارد. (چون بسیار با اعراب آمیزش داشته نزد آنان ساکن بود) وی را در نهایت کرم و سخاوت و مروّت و صفاتی از این نمونه ستوده و دودمان وی را از 6 پسر ذکر کرده. و بعد از چند واسطه، نام صفی الدین(2) اسحاق را که در سال 651 متولد شده، می برد. که به این محمد اعرابی می رسد.

ص: 341

1- تحفة الازهار 2، القسم الثانی، 323 تا 326.

2- . وی را جدّ سلاطین صفوی گفته اند.

یادآوری: در ناسخ التواریخ (1) با ذکر چندین واسطه نسب سلاطین صفویّه را به این امام زاده والاتبّار منتهی می داند که درباره شاه عبّاس ثالث، پسر شاه طهماسب ثانی، پسر شاه سلطّان حسین حسینی موسوی، پسر شاه سلیمان، پسر شاه عبّاس ثانی متعرّض شده.

علی بن حمزة بن موسی بن جعفر علیه السلام .

در عمدة الطالب (2) و فصول فخریّه (3) تصریح دارد که علی بن حمزة بیرون دروازه اصطخر شیراز مدفون است، و نسل ندارد. و در شدّالازار (4) روایت کرده، بعد از قتل ابراهیم و محمّد فرزندان زید بن الحسن (5) و تصمیم بنی عبّاس بر برانداختن علویّین در شهرها. سید علی بن حمزة بن موسی علیه السلام با تنی چند از نزدیکان خود به صورت ناشناس در سال 220 به شیراز آمده، در غاری از کوه های آنجا اقامت گزیده. روزها به گردآوری هیزم مشغول بوده، در روزی در دروازه اصطخر آن را فروخته، زندگی خود را می گذراندند. لکن عبّاسیین جاسوسانی برای اطلاع از احوال اینان فرستاده. تا روزی با دسته ای هیزم بر کوه خود از کوه پایین آمد. وی را بعضی جاسوسها شناسایی کرده، با مردی اخته که از ناحیه آنان اجازه داشت در میان گذارد. آن اخته با سواران خود سوار تا بر سر این سید بزرگوار ایستاده (چون خالی در جبین داشت)، گمان قوی برد. نامش را پرسید. گفت: علی. فرزند کی؟ گفت: حمزة. پسر کی؟ گفت موسی. در این حال ستمگر از اسب پیاده شد گردن او را زد و گذشت. (شدّالازار)

ص: 342

1- ناسخ التواریخ 3/80/81.

2- . عمدة الطالب 217.

3- . فصول فخریّه 141.

4- . شدّالازار 366/377/368.

5- یکی از اشتباهات بزرگ مؤلف را در پاورقی این ذکر کرده که از اغلاط فاحش تاریخی است و در این کتاب شدّالازار به قول پاورقی نویسنده. امثال آن زیاد است. زیرا به اجماع مورّخین و علماء انساب بدون هیچ اختلافی اینان (ابراهیم و محمّد) پسران عبداللّه بن حسن مثنی فرزند علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده اند.

می گوید: به ما رسیده در آنچه گفته شده که سید ایستاد و سر خود را با دست گرفته، تا جای تربت پاکش آمده و در آنجا به پهلو افتاد، و تا چند روز که باقی بود از وی لاله الاالله می شنیدند. سپس وی را دفن کرده. و گفته شد که سر وی را به دمشق فرستادند، و لاشه آن بزرگوار در اینجا دفن شد. و در آخر گفته که زیارتگاه مبارکی است. امید نزول رحمت و اجابت دعا می رود.

به دیوار بیرون صحن مطهرش این شعر نقش بسته:

سر آن کشته بنام که پس از کشته شدن *** سر خود گیرد و اندر پی قاتل برود

یازدهمین فرزند موسی بن جعفر علیه السلام زید بن موسی است که به زیدالتار معروف است. در عمدة الطالب(1) و مجدی(2) آمده که محمّد بن محمّد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در ایام ابی السّرایا وی را در اهواز فرمان داد (عقدله) چون وارد بصره شد، و بر آنجا غلبه یافت، خانه های بنی عبّاس (بنی هاشم مجدی) را آتش زد و عمده دارد که نخلستان ها و جمیع اسباب ها را به آتش کشید. بدین جهت وی را زید التار گفتند. حسن بن سهل با وی جنگید. پیروز شد. او را در قید کرده به سوی مأمون فرستاد. مأمون او را نزد برادرش امام رضا علیه السلام فرستاد و جرم وی را بخشید. امام علیه السلام قسم خورد که با او سخن نگوید و دستور داد او را آزاد کردند.

سپس مأمون وی را زهر خوراند و مرد. و در شجره(3) از قول بخاری دارد که در مرو مرد. و هم چنین اصیلی(4) (از حاشیه ن) و قبر وی را در مرو دانسته. ولی صاحب شجره آن را صحیح نمی داند. و تحفة(5) از عیون نقل کرده تا آخر خلافت متوکل زنده بود و در

ص: 343

1- . عمدة الطالب 210/211.

2- . المجدی 119.

3- . شجره مبارکه 99 - الاصیلی 181.

4- شجره مبارکه 99 - الاصیلی 181.

5- . تحفة العالم 2/35.

و در تحفة الازهار(1)، سمّ دادن مأمون به زید را ذکر کرده و قبر وی را در اصلهد یکی از نواحی اصفهان دانسته و قبه شیشه ای دارد.

از عمدة الطالب گذشت که در باقی ماندن نسل از زید اختلاف است. و فصول فخریّه(2) و عمدة(3) از ابی نصر بخاری آورده که عقبی از زید نماند و جماعتی که در ارجان خود را به وی منتسب می دارند درست نیست.

ولی دیگران چون شیخ عمری و شیخ الشرف(4) عبیدلی و ابو عبدالله طباطبای بنا به نقل عمدة(5) و فصول(6) گفته اند نسل زید از چهار پسر باقی ماند. و در مجدی(7) نامی از فرزند چهارم (حسن) نیاورده. و فخری(8) و شجره مبارکه(9) و تهذیب(10) چهار نفر را به اضافه پنجمی ذکر کرده، که وی (ابوجعفر محمّد اکبر) است و در تهذیب(11) نسل او را منقرض دانسته و در شجره(12) فرزندان جعفر ابن زید را در سیرجان دانسته و از بین آنان افرادی نقابت داشته اند.

نام فرزندان زید بن موسی علیه السلام .

در شجره و تهذیب آنان را 1 - موسی اطروش 2 - حسین در قیروان (ارجان).

ص: 344

- 1- . تحفة الازهار 2، قسم ثانی 373.
- 2- . الفصول فخریّه 140.
- 3- . عمدة الطالب 211/212.
- 4- عمدة الطالب 211/212.
- 5- . عمدة الطالب 211/212.
- 6- . الفصول الفخریّه 140.
- 7- . المجدی 119.
- 8- فخری 21.
- 9- . شجره مبارکه 100.
- 10- . تهذیب الانساب 163/164.
- 11- . تهذیب الانساب 163/164.
- 12- شجره مبارکه 100.

تهذیب) 3 - حسن که وی و موسی را در ارجان (حسن در قیروان - تهذیب). گفته 4 - محمد اکبر در نیشابور 5 - جعفر ابو عبدالله. و فخری نیز این 5 نفر را نام برده.

نکته ای ظریف.

مأمون(1) زید را خطاب کرده. گفت در بصره خروج کردی. و خانه دشمنان ما را از بنی امیه و ثقیف و غنی و باهله و آل زیاد را وا گذاشته، به خانه های بنی اعمام خود (بنی العباس) حمله کردی. زید (مزاح) بود گفت: یا امیرالمؤمنین! از هر جهت اشتباه کردم و این بار اگر شورش کردم ابتداء به دشمنان می کنم. مأمون را خنده گرفت و وی را سوی امام هشتم فرستاد و گفت جرمش را به تو بخشیدم. و در روایتی(2) دارد که آن حضرت وی را ملامت فرمود، رهاش کرد. و در جای(3) دیگری دارد که آن حضرت وی را خطاب فرمود: ای زید! آیا گفته مردمان پست کوفه تو را گول زده که (ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی التار) این مخصوص حسن و حسین علیهما السلام است. اگر تو می دانی خدا را نافرمانی (معصیت کنی) و بهشت وارد شوی و موسی بن جعفر علیهما السلام خدای را اطاعت کرده بهشت داخل شود. پس بنابراین تو کریم تر نزد خدا از موسی بن جعفر علیهما السلام هستی و الله آنچه نزد خداست و هیچ کس به آن دست رسی ندارد مگر به اطاعت خدا. و تو گمان داری که به معصیت وی به آن برسی. بدگمان کردی.

و در ذیل روایتی(4) دیگر: هر کس از خدا اطاعت نکند پس از ما نیست و تو هر آن گاه خدای را اطاعت نمودی از ما اهل بیت هستی.

شخص 12 از فرزندان امام هفتم علیه السلام. سلیمان بن موسی بن جعفر علیه السلام است.

ص: 345

1- بحار الانوار 49/216/217.

2- . بحار الانوار 49/216/217.

3- بحار الانوار 49/216/217.

4- بحار الانوار 49/218.

صاحب عمدة الطالب (1) وی را دارای دختر خوانده و پسر نداشته و شجره مبارکه (2) به اتفاق، و المجدی (3) او را جزء کسانی که دارای عقب نبوده اند آورده. و از تهذیب (4)

و فخری (5) نیز استفاده می شود. لکن در لباب (6)، خود وی یا نسلش را مورد شك قرار داده. در مجالس المؤمنین (7) سید شهید قاضی نور الله اعلى الله مقامه مدفن فضل و سلیمان بن موسی را در (آبه) ذکر کرده. (8)

82- دائرة المعارف تشیع، عبدالحسین صالحی شهیدی

169 - دائرة المعارف تشیع، عبدالحسین صالحی شهیدی (معاصر)

آستانه حضرت عبدالعظیم، مدفن عبدالعظیم بن عبدالله، از نوادگان زید بن حسن بن علی علیه السلام در شهر ری. پهنه ای که اکنون زیارتگاه مقدس حضرت عبدالعظیم در آنجا واقع است و به نام شهر ری شهرت یافته است، در قدیم محله ای کوچک در خارج شهر عظیم ری عهد باستان بوده است که در مغرب شهر و در جنوب دروازه همدان (دروازه باطن) قرار داشته است. ری در عهد باستان با وسعتی برابر یک فرسخ و نیم در یک فرسخ و نیم در جنوب کوه بی بی شهربانوی فعلی قرار داشته و از مشرق تا اراضی امین آباد و فیروز آباد کنونی و دورتر می رسیده است (ری). نسب حضرت عبدالعظیم در منابع و کتب انساب معتبر درج شده است. در کتاب جنه النعیم در این باب چنین ذکر گردیده: «... چون آن بزرگوار را برهنه کردند که غسل دهند در

ص: 346

- 1- . عمدة الطالب 186.
- 2- . شجره مبارکه 77.
- 3- . المجدی 107.
- 4- . تهذیب الانساب 147.
- 5- . فخری 9.
- 6- . لباب الانساب 1/394.
- 7- . مجالس المؤمنین 1/89.
- 8- انجاز العلات في احوال السادات، ص 66 - 74، قم، مطبعه علمیه، 1420ق.

گریبان آن جناب رقعہ ای یافتند کہ ذکر نسب خود را فرمودہ بود بہ گونه: انا عبدالعظیم بن عبداللہ بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن ابی طالب». ظاہرا کامل ترین شرح حالی کہ از حضرت عبدالعظیم در دست است رسالہ صاحب عباد در این باب است کہ استاد محدث حاج میرزا حسین نوری در مجلد سوم مستدرک الوسائل آن را نقل کردہ است. در ضمن این رسالہ آمدہ است کہ: «او صاحب ورع و دین و عابد و معروف بہ امانت و راستی گفتار و دانا بہ امور دین و قائل بہ توحید و عدل و بسیار حدیث و کثیر الروایہ بود و از ابوجعفر محمد بن علی بن موسی علیہ السلام و پسر وی ابوالحسن صاحب عسکر علیہ السلام روایت حدیث کند و از ایشان بہ سوی وی تعلیقہ ہا و رسالہ ہایی است و از گروہی از یاران موسی بن جعفر علیہ السلام و علی بن موسی الرضا علیہ السلام روایت می کند. او را کتابی است کہ آن را یوم و لیلہ نام نہاد. گروہی از رجال شیعہ از جملہ برقی و رویانی از وی روایات کردہ اند. وی نسبت بہ خلیفہ وقت (ظاہرا متوکل) اندیشہ مند بود، از این رو بہ عنوان این کہ پیک (فیج) و قاصد است بہ سیاحت شہرہا پرداخت، سپس بہ شہر ری رسید و در ساریانان در محلہ سکہ الموالی، در سرای مردی شیعی مسکن گزید و در این مامن خدای عزوجل را عبادت می کرد، روزہا روزہ می داشت و شبہا بہ نماز می ایستاد و پوشیدہ بیرون می آمد و قبری را کہ اکنون مقابل قبر اوست، زیارت می کرد و می گفت: این قبر مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیہ السلام است. خبر وی بہ شیعیان ری یکی پس از دیگری رسید، تا آن کہ بیشتر ایشان وی را بشناختند. پس از چندی یکی از شیعیان در خواب دید رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ بہ او فرمودند کہ فردا مردی از فرزند زادگان من از سکہ الموالی حمل و در کنار درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوہاب بہ خاک سپردہ می شود. این مرد رفت تا آن باغ را بخرد و صاحب باغ نیز خود چنین خوابی دیدہ بود، پس محل درخت و تمامی باغ را بر اہل شرف و سادات و تشیع وقف کرد تا پس از مگر در آنجا مدفون شوند.

حضرت عبدالعظیم رحمه الله علیه بیمار شد و درگذشت و تابوتش در همان روز به محلی که بقعه اش آنجاست حمل گردید» [ح 250 ق]. باغ عبدالجبار همانجاست که اکنون بقعه مطهر حضرت عبدالعظیم و ضمامن آن در آنجا واقع است و آن حضرت در کنار درخت سیبی در آنجا به خاک سپرده شده است و بدین مناسبت است که آنجا را مقابر الشجره (من لا يحضره الفقيه، 2/80) خوانده اند.

بنای بقعه حضرت عبدالعظیم: به حکم قرائن، گویا ظاهرا بنای نخستین مزار حضرت عبدالعظیم قبر ساده ای بیش نبوده است. دلیل آن این که آن حضرت از خوف خلیفه (متوکل و گماشتگان او) در ری چنانکه در احوالش گذشت، پنهان می زیست و پوشیده بیرون می آمد تا کسی او را نشناسد، چون سنیان در آنجا غلبه داشتند، پس از دفن نیز بی گمان کسی را یارای آن نبود که آرامگاه او را ظاهر کند و بنایی بر روی آن بسازد، چون به امر خلیفه متوکل همه مشاهد طالبیه حتی مشهد حضرت امام حسین علیه السلام را خراب کرده بودند، تا آن که محمد بن زید، داعی علوی، در طبرستان به حکومت رسید و مشاهد را از نو بساخت. این مهم را ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان و اولیاء الله آملی در تاریخ رویان ذکر کرده اند. در تاریخ

طبرستان آمده است که: «در این تاریخ (232 - 247 ق) خلافت بغداد با جعفر المتوکل بن المعتصم افتاد و او وزیری داشت عبدالله بن یحیی خاقان، ناصبی مذهب بود، همیشه بر سفک دماء آل رسول علیهم السلام او را تحریض کردی و بدیهای او را نهایت نیست، تا به حدی که مقابر شهدای کربلا را خراب کرد و آب فرمود بست و به کشتزار کرد و جهودان را آنجا فرستاد و برگماشت تا اگر مسلمانی به زیارت شود بگیرند و هلاک کنند ... و تا به عهد داعی محمد بن زید (270 ق) مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام و مشهد امام حسین علیه السلام و سایر مشاهد طالبیه خراب بود ... محمد بن زید مشاهد را عمارت مختصر فرمود و به هر موضع به تخمین دخمه و مقبره پدید آورد، تا به عهد عضدالدوله فنا خسرو بن رکن الدولة الحسن بویه

مشاهد را چندان عمارت فرمود که این ساعت (613 سال تألیف کتاب) هنوز بسیار از آن خراب نبود». بدین موجب ظاهراً توان گفت مرقد حضرت عبدالعظیم نیز تا حدود بیست سال پس از دفن بنایی نداشت و نخستین بنا بر روی آن تربت به عهد محمد بن زید از علویان طبرستان به وجود آمد و به زمان آل بویه به تدریج بر آن افزوده گردید و از آن پس در اعصار مختلف آن بقعه مقدس مورد بنا و مرمت و تعمیر نیکوکاران و ارادتمندان به خاندان نبوت و ذراری رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار می گرفت، اما از کم و کیف آن اطلاعی به دست نیست، تا آن که به عهد سلجوقیان مجدالملک محمد براوستانی اهل براوستان از توابع قم از وزرای شیعی مذهب سلجوقیان، که مردی دیندار و معتقد و مستبصر و عالم و عادل بود و در مشاهد متبرکه بناهای بسیار بساخت، بارگاهی مجلل و رفیع و نیکو برای حضرت عبدالعظیم پی افکند. شرح این فهم در کتاب النقص چنین آمده: «وزیر سعید شهید مجدالملک اسعد محمد بن موسی البراوستانی القمی قدس الله روحه با بزرگی رفعت و قبول و حرمت، خیرات بسیار فرمود چون قبه امام حسن بن علی، و علی زین العابدین و محمدالباقر و جعفر صادق علیهم السلام به بقیع، که هر چهار معصوم در یک حظیره مدفونند و عباس عبدالمطلب آنجا مدفون است به مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله به گورستان بقیع و مشهد موسی کاظم علیه السلام و محمدتقی علیه السلام به مقابر قریش هم او فرموده است به بغداد و مشهد سید عبدالعظیم حسنی به شهر ری و بسی از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی با آلت و عدت و شمع و اوقاف که همه را دلالت است بر صفای اعتقاد او و در مقابل تربت حسین بن علی علیه السلام در کربلا مدفون است». در کتاب جنت النعیم در همین موضع ذکر شده: «بناء چهارم مرحوم مجدالملک، قبه مبارکه حضرت عبدالعظیم لازم التکریم است که در زمانی که متوقف در ری بود و کمال استیلاء در استیفاء وزارت خود داشت امر به بناء قبه عظیمه این بزرگوار نمود و معلوم است در آن زمان هم که نزدیک به غیبت

صغری

بود و علما هم بسیار بودند از عامه و خاصه، مزار آن بزرگوار اشتهاری داشت، ولیکن بقعه و بارگاهی (نداشت)، پس همتی گماشت و منتهی بر عجم گذاشت و این قبه سامیه را بنا کرد». و مرحوم سیداجل قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین فرموده است: «از آثار مجدالملک مشهد سید عبدالعظیم حسنی است در شهر ری و غیر آن از مشاهد سادات علوی و اشراف فاطمی نیز از آثار اوست». به تازگی کتیبه ای تاریخی به خط کوفی از دوران سلجوقی به نام مجدالملک وزیر بر کیارق، مربوط به حدود سالهای 480 - 490 ق به دور در ورودی بقعه حضرت عبدالعظیم کشف گردید که خود سندی است ارزنده و مهم برای بنای اصلی این آستانه و سر در آن در این دوران. متن کتیبه مزبور که در چهار مورد دو سه حرف آن لطمه دیده است چنین است: [بسم] الله الرحمن الرحيم. امر ببناء هذه القبة المطهرة علی ساکنها السلام صاحب ... سید شمس الدین مجدالملک مشیدالدوله ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی ثقة امیر المؤمنین اطال الله بقیه وکیل مظالم علی یدی عبدالله [محتاج یا راجی؟] الی رحمة الله زینکفش ابی الفوا ... [رس؟]. امکان شناسائی این که تمام بقعه و سر در یک زمان بنا شده یا نه میسر نگردید زیرا به نظر کارشناسان قسمتهائی در زیر و کنار کتیبه عهد سلجوقی از دوره آل بویه است. بعدها حسام الدوله اردشیر بن علاءالدوله از ملوک طبقه دوم آل باوند مازندران (547 - 601 یا 602 ق) در هر سال دویست دینار جهت این زیارتگاه مقدس ارسال می داشت. شاه طهماسب صفوی نیز این بقعه شریف را مورد تعمیر و مرمت قرار داد، در فرمانی از وی که به سال 961 ق صادر گردیده و متن آن در مقاله امامزاده درج آمده بدین مهم اشارت رفته (امامزاده). وی خود به زیارت آن آستانه تشرف حاصل می کرد، در تاریخ جهان آرا مذکور است: «(به سال 952 ق) چون در تبریز طاعون بود، از آنجا به طواف امامزاده عبدالعظیم علیه السلام تشریف برده». هم به فرمان شاه طهماسب به سال 944 ق ایوان حضرت عبدالعظیم را

پی افکنند، این مطلب در کراسه المعی متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی بدین صورت ضبط افتاده: «تاریخ بنای ایوان حضرت عبدالعظیم محرم سنه 944 در زمان شاه طهماسب اول». در کتاب تاریخچه وقف در اسلام نیز آمده: «بنیان رواق و ایوان را شاه طهماسب فرزند شاه اسماعیل صفوی در سال 944 ق گذارده است». هم به فرمان وی، به سال 950 ق محجر مضبوطی به دور صندوق حضرت ساخته شد. وی در فرمانی که در این سال صادر کرد چنین نوشت: «در دور صندوق مبارکه تهیه محجر مضبوطی که نشکند نمود که اصلاً زوار دست به صندوق نرسانند و تکیه بر صندوق مبارک نکنند از چوب شمشاد که در غایت استحکام است». از میانه دوران صفوی تا دوران قاجار از تعمیرات و واحدهای افزوده شده آستانه اطلاع روشنی در دست نیست. در کتاب تاریخچه وقف در اسلام همچنین آمده است که: «ضریح نقره از فتحعلیشاه قاجار آئینه کاری و نقاشی ایوان جنوبی از آثار حسنه و ابنیه خیریه میرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران ملقب به اعتمادالدوله می باشد». ناصرالدین شاه قاجار نیز به سال 1270 ق فرمان داد تا گنبد مرقد را تذهیب و ایوان را آئینه کاری کنند. فرهاد میرزا در جام جم در این معنی چنین نوشته: «در ری مزار فایض الانوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی است به تاریخ 1270 ق حسب الامر شاهنشاه آسمان جاه ناصرالدین شاه قاجار گنبد مرقد آن بزرگوار را تذهیب کرده و ایوان را آئینه کرده اند».

آثار مهم تاریخی: پس از بنای بقعه شریف و گنبد آن متدرجا افراد خیر آثار دیگری در آن مکان مقدس از خویش به جای گذاشته اند، که تاریخچه آنجا را روشن می سازد: 1) صندوق عتیق: با اندازه های $20/1 \times 50/1 \times 58/2$ متر پایه ها و قبه ها از چوب عود، آلت و لقط و شمشه ها و نیم شمشه ها از چوب عود و گردو و فوفل و کتیبه هایی به خط نسخ و ثلث به طور برجسته در چهار بدنه آن به کار رفته است که در متن آنها چنین آمده: «بسم الله الرحمن الرحيم امر بترتیب هذه البرئة الشریفة والروضه المنیفة

والمشهد المقدس والمرقد المنور للسيد الاعظم الاجل المعظم جلال آل طه وياسين حبل الله بن علي بن الحسين بن زيد بن الحسن بن علي بن ابي طالب عليهم الصلوة والسلام باشارة المولى صاحب الاعظم و مفخر الحاج الحرمين دستور العهد خواجه نجم الحق والدين محمد بن المولى الصحاب الاعظم سلطان الوزرا كهف الحرمين دستور الخافقين خواجه عزالحق والدنيا والدين محمد بن محمد بن منصور القوهدي اعزالله انصاره و طاب مثوى آباءه العظام و اجداده الكرام و رزقه اياما شفاعة اميرالمؤمنين و اولاده المعصومين الطيبين». همگی مربوط به سال ساختمان آن یعنی 725 ق است. کتیبه دیگر تمام شامل آیه الکرسی، یعنی آیات 255، 256، 257 سوره بقره می باشد و پس از کلمات «هم فیها خالدون» که آخر آیه شریفه است این عبارت مرقوم گردیده: تحریرا فی شهر سنه خمس و عشرين و سبعمائه عمل یحیی بن محمد اصفهانی از این عبارت معلوم می شود که خواجه نجم الدین محمد که از وزرای عهد خود به شمار می رفته است در سال 725 ق مقارن پادشاهی سلطان ابوسعید بهادر (716 - 736 ق) پادشاه سلسله ایلخانان مغول بانی صندوق بوده است. این صندوق در حدود سال 1330 ش توسط هنرمند نامی حاج محمدصنیع حاشیه خاتم و روی بوته ها با گلهای ستاره شکل تزیین گردید. (2) ضریح: ضریح نقره ای حرم به اندازه های $40/2 \times 95/2 \times 87/3$ متر از آثار دوران فتحعلیشاه قاجار است که به مرور ایام قفلهای شبکه آن ساییده و بر اثر فشار دست زائرین به کلی لق گردیده بود، همزمان با مرمت صندوق بر حسب تصمیم و دستور متولی آستانه به دست استاد هنرمند مرحوم صنیع خاتم تجدید و تعویض گردید. طبق کتیبه ای که بر بالای ضریح نوشته شده بانی اولی آن فتحعلیشاه قاجار و مرمت کننده آن میرزا ابراهیم خان امین السلطان در عهد ناصرالدین شاه بوده است. کتیبه ضریح به خط ثلث حاوی سوره الرحمن و حاشیه زیر آن اشعار تاریخی به خط نستعلیق است و نام مرمت کننده در

چهار گوشه تعبیه شده است. در تجدید و تعمیر ضریح 472 کیلوگرم نقره به کار برده شده است. (3) در عتیقه آهنی و کتیبه کوفی آن: از قدیمی ترین آثار موجود در آستانه دو قطعه کتیبه کوفی آهنی است که بر روی یکی جمله: رحمه الله تعالى عبدالصمد بن فخر آور نوشته شده. این دو کتیبه متعلق به يك در آهنی است که با توجه به سبک نوشته آن به قرن پنجم یا ششم هجری مربوط می گردد و کاشی معرق این سر در به خط ثلث بر زمینه لاجوردی دارای تاریخ 945 ق است که مربوط به مرمت های دوران شاه طهماسب صفوی است. (4) در مسجد هلاکو: در محل فعلی مقبره ناصرالدین شاه سابقاً مسجدی وجود داشته که آن را مسجد هلاکو می خوانده اند و دری در آن به کار رفته بود که بعدها آن را برداشته اند و در گوشه جنوب شرقی مسجد بالاسر نصب نمودند و فعلاً این در که منبت کاری بسیار زیبایی دارد در شمال ایوان شرقی جنب امامزاده حمزه علیه السلام منصوب است. بر روی این در منبت دو کتیبه به خط ثلث با این متن: «بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين تمت هذا الباب المشهد الامام المقدس سيدعبدالعظيم عليه السلام سنه ثمانه و اربعين و ثمانمائه» (848 ق زمان سلطنت شاهرخ تیموری) وجود دارد که ظاهراً در قدیم الایام بر روی در دیگری نصب بوده است. و نیز بر روی دماغه بزرگ چوبی واقع میان رواق شمالی حرم و مسجد زنانه تاریخ 904 ق خوانده می شود. (5) درهای عتیقه منبت عصر صفوی: در خزانه آستانه دو جفت در عتیقه منبت بسیار عالی وجود دارد که بر روی یکی از آنها کتیبه ای به خط ثلث به شرح زیر مرقوم یافته:

گر نه باب الجنة است این در چرا *** گشت تاریخش در جنت سرا

زدر درآ و شبستان ما منور کن *** دماغ مجلس روحانیون معطر کن

به طوری که از مصرع دوم بیت اول معلوم می گردد تاریخ آن 918 ق یعنی به هنگام سلطنت شاه اسماعیل اول بوده است. (6) قرآنهاى خطی و اسناد تاریخی: در خزانه آستانه

قرآنهاى خطى بسيار نفيس و اسناد تاريخى قابل توجهى محفوظ است كه قديمى ترين آن اسناد مربوط به شاه طهماسب و سال 960 ق است كه در آن صورت كامل موقوفات آستانه ذكر شده است. همچنين فرمان شاه طهماسب مربوط به تعيين توليت آستانه در سال 961 ق مى باشد.

وضع كنونى مجموعه: ورودى اصلى آستانه در جانب شمال و سمت بازار قرار دارد. ورودى كهن مجموعه در جنوب مجموعه واقع است و روشنگر اين امر است كه پيش از انتخاب تهران به عنوان پايتخت و هجوم زوار از اين شهر به حضرت عبدالعظيم، ارتباط حرم با خارج، از جانبى صورت مى گرفته كه رى در آن جهت گسترش داشته است. پس از ورودى، هشتى صحن قرار دارد و از آنجا به صحن بزرگ و اصلى وارد مى شويم. نماسازى مقبره هاى دو ضلع شرقى و غربى صحن، مربوط به دوران قاجار است. در شمال صحن، جنب هشتى ورودى، مسجد جامع عتيق و در پشت آن مدرسه طلاب واقع است. جنوب صحن نماى اصلى آستانه را تشكيل مى دهد كه عبارت است از پيش ايوان ستوندار سنگى با پوشش مسطح چوبى و طره سازى و روکش شيروانى از آثار دوران ناصرى. پشت آن ايوان اصلى آيينه قرار دارد كه در سال 1270 ق دو مناره بلند و باشكوه در دو جانب آن بر پا شده است. گلدسته ها از سطح بام از چهار بخش تشكيل شده اند: پايه استوانه اى، گلدانى روى آن، قلمه كشيده و سپس مأذنه زيباى فراز آن. روى گلدسته ها با كاشيهائى خوش نقش قاجار زينت شده است. طرح پيچ كاشيهائى روى بدنه استوانه اى گلدسته با توجه به كاسته شدن تدريجى از قطر قلمه، از جلوه خاصى برخوردار است. بلندى آنها از كف بنا 33 متر است. اين دو گلدسته را از نظر تناسبها و تزئين از جمله زيباترين گلدسته هاى دوران قاجار به شمار مى آورند. با گذشتن از ايوان به رواق وارد مى شويم كه در غرب آن خزانه و در شرق آن كشيخانه قرار دارد. با عبور از رواق به هسته

اصلی مجموعه، یعنی حرم مطهر وارد می شویم.

حرم مطهر: طول هر ضلع حرم که به شکل مربع است 55/7 متر و ازاره حرم به ارتفاع 56/1 متر با دو حاشیه سنگ سیاه در پایین و بالا و یک متر سنگ مرمر قدیمی در وسط، تزئین شده است. کار آئینه کاری حرم و ایوان به دستور ناصرالدین شاه در سال 1273 ق انجام گردیده است. در سال 1291 ق نیز دوست محمد خان معیرالممالک به کار تکمیل آن پرداخته و آخرین مرحله آئینه کاری عهد قاجار در ایوان آئینه به حکایت کتیبه آن در عهد «ابوالمظفر ناصرالدین شاه» به دستور امین السلطان توسط مختار خان حکمران زاویه مقدسه در سال 1309 ق انجام گرفته است. گنبد طلائی فراز حرم که در مایه شلجمی بر روی گریو یا گردنی بلندی استوار شده است در سال 1270 ق به دستور ناصرالدین شاه با خشتهای مسی زراندود پوشش شده است. روی گریو آن در پایین کتیبه پهنی به گونه معقلی و در مایه خط بنائی و در بالا یک نوار کاشی کم عرض مرکب از ترنجهای بزرگ و کوچک که در داخل هر یک بخشی از کتیبه با خط نستعلیق زیبا بر روی متن لاجوردی نوشته شده، نقش بسته است.

واحدهای دیگر: در جانب شرقی حرم مسجد زنانه و در سمت غرب مسجد مردانه یا بالا سر واقع است. در جنوب مسجد مردانه مقبره ناصرالدین شاه قرار دارد که در جانب غرب آن ایوان مسطح ستونداری بنا شده است. از جنوب مقبره ناصرالدین شاه به وسیله یک در کوچک اختصاصی با حرم امامزاده حمزه ارتباط برقرار می گردد. به احتمال قوی این در محل سر در اصلی حرم امامزاده حمزه قرار دارد؛ زیرا که پیش از تغییرات دوران قاجار هر یک از دو حرم شاهزاده عبدالعظیم و امامزاده حمزه به صورت دو بقعه جداگانه و با فاصله از هم قرار می داشتند و ارتباط میان دو حرم بعد از ایجاد مقبره ناصرالدین شاه به وسیله راهروی «بین الحرمین» که از جنوب حرم مطهر تا برابر ایوان آئینه حرم امامزاده حمزه امتداد دارد، برقرار گردید. ایوان آئینه حرم

ص: 355

امامزاده حمزه در شرق آن قرار دارد که در برابر آن نیز پیش ایوان ستوندار اتابکی قرار دارد. در سمت غرب حرم، مسجد زنانه و در جنوب، مسجد مردانه واقع است.

صحنها: از صحن اصلی واقع در برابر ایوان آئینه مقابل حرم، چهار صحن دیگر در مجموعه آستانه وجود دارد که عبارتند از: باغ طوطی در غرب صحن مطهر، با راهروی ارتباطی با اندازه های 4555 متر. صحن ناصری واقع در غرب مقبره ناصرالدین شاه و مقابل ایوان آن به طول و عرض 6030 متر. صحن امامزاده حمزه واقع در شرق ایوان آئینه حرم امامزاده حمزه و بالاخره صحن باغچه علیجان در شرق امامزاده طاهر، با راهروی سرپوشیده ارتباطی با صحن مطهر. بقعه امامزاده طاهر در مجموعه آستانه، در ضلع شرقی صحن مطهر واقع شده است.

مقبره ها: مقبره های عمده مجموعه آستانه عبارتند از: مقبره ابوالفتح رازی واقع در شرق مجموعه، مقبره معروف به درویش در مجاورت مقبره قبلی، مقبره میرزا ابوالحسن متولی باشی و آرامگاه ناصرالدین شاه. پیش از قتل ناصرالدین شاه در محل آرامگاه کنونی او چند اتاق و مسجد کوچکی قرار داشت که از آن به نام «مسجد هلا-کو» و «مسجد تیموری» هر دو یاد شده است. در این محل نخست «جیران» همسر سوگلی شاه را دفن می کنند و پس از کشته شدن ناصرالدین شاه مجموعه مزبور را به آرامگاه او تبدیل می کنند. در این آرامگاه قبر شخصیت های زیر وجود دارد: علیرضا خان قاجار (عضدالملک) نایب السلطنه؛ حاج ملاعلی کنی، از فقهای معروف قرن سیزدهم؛ حاج شیخ محمدحسین تنکابنی؛ حاج شیخ علی مدرس تهرانی؛ شیخ ابوالحسن مرنندی؛ حاج سیدابوالقاسم کاشانی؛ ابوالحسن میرزا قاجار (شیخ رئیس خراسانی) صاحب منتخب نفیس.

مزار حضرت عبدالعظیم پیوسته مطاف معتقدان و علاقه مندان از طبقات مختلف بوده است. فی المثل میرزا شاهرخ فرزند تیمور به سال 832 ق توفیق زیارت آن مرقد

مطهر را بیافت و مراسم آن به جای آورد. شاه عباس به سال 996 ق به قصد تنبیه عبدالؤمن خان از بك، که در خراسان شورش برپا کرده بود، از قزوین به عزم خراسان به تهران آمد و در این شهر بیمار شد و پنجاه روز در بستر بماند، و سپاهیانش بپراکندند و چون از معالجه اطبا طرفی بر نبست، به آستان مقدس حضرت عبدالعظیم التجا برد و بهبود یافت. در فضل زیارت حضرت عبدالعظیم در رساله یاد شده از صاحب بن عباد آمده است که: يك تن از مردم ری بر ابی الحسن صاحب عسکر [امام علی النقی علیه السلام] وارد شد، آن حضرت فرمود: کجا بودی؟ گفت: حسین صلوات الله علیه را زیارت می کردم، فرمود: اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شماست زیارت می کردی، همانند آن کس بودی که حسین صلوات الله علیه را زیارت کند. مجموعه آستانه حضرت عبدالعظیم به شماره 406 در فهرست بناهای تاریخی ایران به ثبت رسیده ساخت.

منابع: آستانه ری، 79: تاریخچه وقف در اسلام، 68-71؛ تاریخ طبرستان، 1/120، 224؛ جنه النعیم، 399 به بعد؛ ری باستان، 1/23، 2/225؛ کراسه المعی، نسخه خطی، 1/232، مستدرک الوسائل، 2/227، 3/614؛ النقص، 220، 629، 643؛ وسائل الشیعة، 10/451، 19/375، 20/228؛ آثار تاریخی تهران، 1361. (1)

83- زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی

170 - زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، (معاصر)

79- «عبدالعظیم حسنی»: او سید بزرگوار و حسب و نسب دار از مفاخر علمی خاندان نبوت و از نمونه های والای تقوا و پرهیزگاری و تقیّد به اصول و مبانی دیانت به شمار می رود و ما در اینجا به گوشه هایی از شخصیت این بزرگ مرد اشاره می کنیم:

ص: 357

1- دایرة المعارف تشیع، زیر نظر: احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی، دوم، تهران، مؤسسه دایرة المعارف تشیع، 1372 ش، ج 1، ص 78 - 81.

الف - دودمان درخشان: نسب شریف ایشان به ریحانه رسول خدا و سرور جوانان بهشت امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب می رسد. عبدالعظیم حسنی فرزند عبداللّه بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام (1) می باشد و در دنیای حسب و نسب، دودمان و نژادی از این والاتر و جلیل تر که خداوند بدانان عرب و مسلمین را سرفراز ساخت وجود ندارد.

ب - دانش و اعتبار ایشان: عبدالعظیم حسنی مردی ثقه، عادل، متعهد، عالم، فقیه و فاضل بود. ابوتراب رویانی می گوید: شنیدم که ابوحماد رازی می گفت: خدمت امام هادی علیه السلام در سامرا رسیدم و سؤالاتی از احکام شرعی کردم و پاسخ گرفتم هنگامی که خواستم با حضرت وداع کنم ایشان گفتند:

ای حماد! اگر در شهر و ناحیه خود دچار مشکلی درباره احکام دین شدی درباره آن از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان. (2) این روایت فقاهت و دانش ایشان را بیان می کند.

ج - عرضه عقیده خود بر امام هادی: سید بزرگوار و جلیل القدر عبدالعظیم حسنی خدمت امام هادی علیه السلام مشرف شد و اعتقادات خود را بر ایشان عرضه کرد. در اینجا این گفتگو را نقل می کنیم:

یابن رسول اللّه صلی الله علیه و آله می خواهم عقیده ام را بر تو عرضه کنم تا آنچه را درست می دانی تأیید و تقویت کنی تا آن را همچنان حفظ کنم.

امام با تبسم فرمود: «ای ابوالقاسم بگو...» (عرضه کن).

و عبدالعظیم به بیان یکایک معتقدات خود پرداخته چنین گفت: «من می گویم: خداوند متعال هیچ مانندی و شبیهی ندارد و فراتر از حد تعطیل (سکوت و توقف درباره صفات خدا به طور کامل) و تشبیه (تشبیه خداوند به مادیات و دادن

ص: 358

1- رجال نجاشی.

2- . معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 52.

صفات موجودات محدود به خداوند است، نه جسم است و نه صورت می باشد، نه عرض است و نه جوهر بلکه او آفریننده و جسم دهنده اجسام و صورتگر صورتهاست و خالق عرضها و جواهر می باشد. او پروردگار، ایجاد کننده و پدید آورنده همه چیز است.

و می گویم: محمد بنده و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و تا روز قیامت پس از او پیامبری نخواهد آمد و شریعت او را خاتم شرایع و ادیان سابقه می داند و پس از اسلام تا روز قیامت شریعت جدیدی نخواهد آمد.

و معتقدم: امام، جانشین و ولی امر پس از پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب است و پس از او به ترتیب: حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی امام هستند و پس از آنها امام ما تو هستی ای مولای من.

حضرت متوجه او شده و فرمود: «و پس از من فرزندانم حسن امام است پس چه جانشینی مردم پس از او خواهند داشت!».

و عبدالعظیم از امام پس از امام حسن عسگری پرسش کرد و گفت: مولای من مگر این امام چگونه خواهد بود؟

امام پاسخ داد: «امام دوازدهم در خفا بسر می برد و دیده نمی شود نامش را نیز نمی توان به تصریح به زبان آورد تا آن که خروج کند و زمین را پس از آن که از ستم و حق کشی و ظلم پر شده باشد، از داد و عدالت پر کند...».

فروا عبدالعظیم حسنی ایمان و اعتقاد خود را به گفته های حضرت چنین بیان کرد: «اقرار می کنم و می گویم: دوستدار آنان دوستدار خداست و دشمن آنان دشمن خدا، اطاعت از آنان اطاعت از خدا و معصیت کردن آنان معصیت خدا به شمار می رود... و معتقدم: معراج حق است، سؤال در قبر حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، صراط حق است و میزان حق است و ساعت (جزا) بدون تردید فرا خواهد رسید و

خداوند همهٔ مردگان را از گورها بر خواهد انگيخت. و معتقدم: پس از ولايت اهل بيت عليهم السلام واجبات عبارتند از: نماز، زكات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و...».

امام هادی علیه السلام اعتقادات او را تأکید کرده بر او آفرین گفت و فرمود: «ای ابالقاسم! به خدا سوگند این همان دین خداست که آن را برای بندگانش پسندیده و خواسته است پس همین عقیده را حفظ کن خداوند در دنیا و آخرت تو را با قول و عقیده ثابت استوار بدارد...»⁽¹⁾ گریز عبدالعظیم به ری: هنگامی که حکومت جنایتکار عباسی عرصه را بر علویان تنگ کرد و به تعقیب آنان پرداخت سید شریف عبدالعظیم حسنی برای رهایی از چنگال خونین بنی عباس به ری رفت و در خانه مردی شریف از شیعیان اهل بیت اقامت گزید.

مورخان درباره ایشان می گویند: وی مانند پدران شب زنده دار خود، تن را با عبادات شبانه و با روزه گرفتن روزانه رنجه می ساخت و تیرگی شب را با نیایش های عارفانه روشن می نمود.

در اثنای اقامت در ری به قصد زیارت یکی از فرزندان امام موسی بن جعفر علیه السلام ⁽²⁾ تا آنجا که می دانیم او سید بزرگوار سید احمد بن موسی کاظم معروف به شاه چراغ است. مخفیانه به راه افتاد شیعیان، ایشان را شناختند و پس از آن با احتیاط و ترس از حکومت در خفا به زیارت و ملاقات عبدالعظیم حسنی می رفتند.

وفات ایشان: ایشان مدتی را ترسان و هراسان در ری زیست و شاهد دردمند مصائب و شکنجه هایی بود که پسران عموهایش سادات علوی، از دست حکومت ستمگر عباسی می کشیدند آنان که تمام کینه های فرو کوفته خود را با قتل و حبس ابناء

ص: 360

1- . امالی صدوق و خلاصه آن در وسائل الشیعه، ج 1، ص 13.

2- رجال نجاشی.

صدیقه زهرا آرام می کردند و انواع فشارها را درباره سلاله پیامبر اعمال می نمودند.

حضرت عبدالعظیم در غربت و دور از خانواده بیمار گشت و درد و رنج جسمی بر اندوه غربت افزوده شد و ایشان به سختی بستری گشتند لیکن در همه حال به یاد خدا بودند و ذکر حق بر لب داشتند تا آن که دست اجل در غربت ایشان را فرا گرفت و حضرت به رفیق اعلی پیوست.

با مرگ ایشان یکی از صفحات درخشان پیکار و جهاد اسلامی ورق خورد و چراغ تابناکی که در تیرگیها راه عزت و سربلندی را به مردم نشان می داد خاموش گشت. خبر مرگ حضرت، شهر را در ماتم فرو برد و همه مردم از طبقات مختلف برای تشییع این علوی غریب گرد آمدند و او را در آرامگاهش به خاک سپردند و در حقیقت پاره جگر پیامبر و میوه ای از درخت رسالت را در آنجا به امانت گذاشتند و مقبرهای مجلل در آنجا ساختند که روزانه هزاران تن بدانجا رفته و از آن مرقد مقدس تبرک می جویند. (1)

84- با کتابخانه مرکزی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام آشنا شویم

اشاره

171 - با کتابخانه مرکزی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام آشنا شویم

تهیه و تنظیم: حسین مؤذنی رئیس کتابخانه مرکزی آستان (معاصر)

بسم الله الرحمن الرحيم

آشنایی با کتابخانه آستان مقدس حضرت عبدالعظیم

علیه السلام و تاریخ مختصر آن

مدفن حضرت عبدالعظیم علیه السلام از ابتدا مورد توجه شیعیان بوده و تقریباً نیم قرن پس از وفات آن حضرت، علاقمندان و حتی بعضی از حکام و سلاطین، نسبت به ساخت بقعه توجه خاص مبذول داشته، قسمتی از سردر آذین شده بقعه (متعلق به زمان آل بویه) و حوزه علمیه آستانه (متعلق به زمان سلجوقیان) بیانگر آن است که

ص: 361

1- . زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، ترجمه: سید حسن اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1371ش، ص 227 - 231.

آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام از همان ابتداء پایگاه علمی و فرهنگی بوده و یقیناً این پایگاه علمی از وجود کتابخانه بی بهره نبوده است.

متأسفانه از چگونگی تأسیس اولین کتابخانه اطلاع دقیقی در دست نیست ولی تا آنجا که شواهد نشان می دهد، در سال 942 قمری که شاه طهماسب صفوی اقدام به توسعه آستان حضرت عبدالعظیم و امام زاده حمزه علیهما السلام نمود، پس از ساخت رواق و شبستان های شرقی و غربی، تولیت آستان را به یکی از فرزندان خاتم المجتهدین (داماد محقق کرکی) که از جایگاه علمی والایی برخوردار بود، سپرد.

در همان عصر، حوزه علمیه و کتابخانه که با حمله مغول و تیمور تقریباً منهدم گردیده بود، حیات مجدد پیدا نمود و کتابخانه معظم و معتبری با مجموعه ای از کتب نفیس و کم نظیر دائر گردید. نمونه ای از نفائس آن کتابخانه، 120 جلد کتاب خطی است که شاه عباس صفوی در ذی القعدة الحرام 1037 قمری، به خط و مهر خود وقف بر کتابخانه آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام نموده و در وقف نامه آن ذکر کرده است: «هر کس این کتاب را از کتابخانه خارج نماید، در خون حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام شریک و سهیم باشد.» متأسفانه با از بین رفتن کتابخانه، کتب وقفی او نیز، با اینکه خارج کننده کتاب از کتابخانه را در خون حضرت اباعبدالله علیه السلام شریک دانسته آن کتب نیز به تاراج رفت. تنها پس از تأسیس کتابخانه جدید، 6 جلد از آنها به کتابخانه بازگشته و اکنون موجود است. یک جلد آن نفحات اللاهوت محقق کرکی است. «نامبرده در بازگشت از سفر مازندران، با رسیدن به تهران سخت بیمار می گردد و برای بهبود خویش به حضرت عبدالعظیم علیه السلام متوسل شده و نذر می کند، در صورت بهبود هدیه ای تقدیم آستان نماید که پس از بهبودی، جهت اداء نذر، قریه مردآباد کرج، به انضمام 120 جلد کتاب فوق الذکر را وقف بر آستان می نماید.»

در سال 1323 شمسی آقای جواد مؤذنی (مؤذن آستان) به وجود کتابخانه قبلی پی برده و موجودیت آن را با تولیت وقت، آقای حاج سید احمد هدایتی که فردی فاضل، متدین و علاقمند به علم و ادب بود، در میان گذاشته و احیای مجدد کتابخانه آستان مقدس را خواستار گردید. بنابراین ایشان او را همراه با فرزند خود آقای دکتر محمدعلی هدایتی که آن روز استاد دانشکده حقوق بود، مأمور تأسیس کتابخانه فعلی نمودند.

ابتدا با خرید حدود ششصد جلد کتاب از کتب مرحوم نظریاک (یکی از اساتید مدرسه سپهسالار) کتابخانه ای در ضلع شرقی صحن حضرت امام زاده حمزه علیه السلام دائر و در تاریخ 1/4/1324 مورد بهره برداری قرار گرفت و طی حکمی، آقای جواد مؤذنی به عنوان امین، به مدیریت کتابخانه منصوب گردید. وی ضمن تماس با افراد علاقمند به کتاب، با علما و مؤلفین نجف اشرف و الازهر مصر نیز مکاتبه و از آنان درخواست همکاری نمود. خوشبختانه آنها نیز به احترام وجود مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام کتبی را تقدیم نمودند.

با گذشت زمان علاقمندان به آستان مقدس، با اهداء کتب خویش بر تعداد آنها افزودند، تا آنجا که در سال 1339 شمسی کتابخانه با کمبود جا مواجه گردید.

خوشبختانه همزمان با کمبود جای کتابخانه، سرتیپ محمد میمند (یکی از افسران ارتش ایران) جنب راهرو جنوبی صحن حضرت امام زاده حمزه علیه السلام ساختمانی دو طبقه به مساحت 400 متر مربع جهت مدرسه بنا نمود. مدیر کتابخانه عدم تناسب محل را برای مدرسه به وی گوشزد و از او خواست ساختمان را در اختیار کتابخانه قرار داده و از تأسیس مدرسه صرف نظر نماید.

نامبرده هم پیشنهاد او را پذیرفته و ساختمان را به عنوان کتابخانه وقف آستان

نمود. سال 1340 کتابخانه به محل جدید منتقل و در آذر 1340 برابر با 13 رجب 1381 ق طی جشن باشکوهی بازگشایی گردید، تا این که در سال 1366 به علت فرسودگی ساختمان و کمبود ظرفیت، کتابخانه تعطیل شد.

در سال 1369 با تقاضاهای مکرر مراجعین جهت بازگشایی کتابخانه، هیأت امنای وقت آستان، ساختمانی را که جهت موزه بنیان نهاده بود، به کتابخانه اختصاص داده و کتب به محل جدید منتقل گردید ولی دایر نبود.

همزمان با انتقال کتابخانه، رهبر معظم انقلاب طی حکمی حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد محمدی ری شهری را به سمت تولیت آستان منصوب نمودند.

مشارالیه در بدو تصدی دستور شروع به کار مجدد را صادر نمودند و کتابخانه در تاریخ 1/7/1370 مورد بهره برداری قرار گرفت. ایشان جهت توسعه کتابخانه ابتدا 10 هزار جلد کتاب خریداری و به کتب کتابخانه افزودند. هم چنین در برنامه طرح توسعه آستان، احداث ساختمانی را با وسعت 5 هزار متر مربع در 3 طبقه با کلیه تجهیزات و امکانات مدرن مدنظر قرار دادند که این پروژه پس از تکمیل در تاریخ 30/7/1381 مصادف با 15 شعبان 1423 ق مورد بهره برداری قرار گرفت.

نعداد کتب خطی، چاپی و نشریات

جمع کتب و نشریات ادواری قریب به 40 هزار جلد می باشد. (به زبان های فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی و ...).

موضوع کتب

چون اغلب واقفین کتب از علماء و مدرسین حوزه و اساتید دانشگاه می باشند، لذا اکثر آنها، مرجع بوده و متشکل از موضوعات مشروحه ذیل می باشد:

ص: 364

قرآن و سایر کتب آسمانی، کلیات، دائره المعارف، فرهنگ، لغت نامه، ادبیات، تاریخ ادبیات و شعرا، رجال، تذکره، شرح حال، طب قدیم، تفسیر، فقه، اصول فقه، اخبار فقه، کلام و بلاغت، اخبار و احادیث، مقتل، ادعیه، عرفان، تاریخ، جغرافیا، جغرافیای تاریخی، سفرنامه و خاطرات، فلسفه و منطق، اخلاق و معارف اسلامی، تعلیم و تربیت، جامعه شناسی، علوم اجتماعی، زبان شناسی، علوم پایه شامل: ریاضیات، هیئت و نجوم، علوم کامپیوتر، فیزیک، مکانیک، شیمی، بیوشیمی، علوم پزشکی، علوم طبیعی، هنر و سایر موضوعات متفرقه و گوناگون دیگر.

به طور کلی می توان گفت که کتابخانه آستان مجموعه ای نفیس و کامل از کتب کم نظیر و بعضاً بی نظیر می باشد. خداوند به واقفین، اهداکنندگان و خیرین، جزای خیر عنایت فرماید، راهشان پر رهرو باد.

کتب خطی

کتابخانه دارای مجموعه خطی نفیس در حدود 720 جلد کتاب با بیش از هزار عنوان، شامل قرآن ها و سایر موضوعات می باشد که کلیه این آثار توسط اشخاص خیر و علاقمند به آستان، وقف کتابخانه گردیده است. در میان آنها می توان ذیلاً به ذکر نمونه ای از نفیس آن پرداخت.

1 - قرآن خطی:

خط متن نسخ و کتابت، سه سطر اول و وسط و آخر هر صفحه ثلث جلی، عالی، بدون رقم - تاریخ تحریر 940 ق - کاغذ سمرقندی، جدول زرین دار، جلد سوخته معرق طلاپوش لولادار عالی (قرن 11) شماره صفحات 1004، هر صفحه 11 سطر، قطع وزیری بزرگ به اندازه 310×200 میلی متر.

دو صفحه افتتاح متن و حاشیه مذهب مرصع عالی و در میانه ترنجی روی متن لاجورد به قلم زر و خط ثلث سوره فاتحه نوشته شده، آغاز سوره بقره يك سرلوح

ص: 365

مذهب مرصع دارد. علائم و سرسوره‌ها مذهب و مرصع و اسامی سوره‌ها به قلم سفیداب تحریردار روی متن زر به خط رقاع خوش نوشته شده سطور اول و وسط و آخر هر صفحه به قلم زر تحریردار و لاجورد نگاشته شده است. (استاد بیانی).

2 - کتاب تحریر الاحکام علامه حلی:

نسخ احمد بن حسن بن یحیی فراهانی در روز آدینه 23 ع 1 / 721 ق، نشان شنگرف جلد میشی مشکی مقوائی، ربعی، با اجازه پسر علامه محلی مورخ 10 ذی القعدة 759 به خط خود او، با امضای محمد بن مطهر، در پایان چند برگ نونویس سده 12 هست، خط محمد بن یحیی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن ابراهیم بابلی مورخ روز دوشنبه 5 ذی القعدة، 760، با یادداشت خرید کتاب در شعبان 982، به عنوان مزد حج، نسخه از آغاز کتاب است تا پایاء جزء دوم. (این اثر قدیمی ترین مکتوب خطی کتابخانه می باشد.) (واقفی: آیت الله مرعشی نجفی)

3 - مجموعه ای در فقه:

مربوط به سال 956 قمری، نسخ سده دهم، به گواهی مکتوب عده ای از اساتید دانشگاه نوشته شهید ثانی، متعلق به علی بن محمود تبریزی، به خط و مهر او مورخ 1047، رقعی، جلد تیماج سرخ زرکوب مقوایی لولادار شامل: 1 - المسائل: از ابن طی به ترتیب کتابهای فقهی. 2 - مقاله فی الحث علی صلوة الجمعة. 3 - جواب المسائل الثلاث در فقه. 4 - رساله فی الحیات از شهید ثانی، در انتهای مجموعه: و فرق منها مؤلفها الفقیر الی الله تعالی و جوده و کرمه زین الدین بن علی بن احمد الشامی العاملی تاریخ کتابت، 25 ذی الحجة 956 (واقفی: استاد سید محمد مشکوه)

به طور کلی کتب خطی کتابخانه از نفائس مکتوب می باشد که فهرست 430 جلد آن در سال 1342 توسط استاد محمد تقی دانش پژوه تهیه و در نشریه شماره 3، نسخ خطی دانشگاه تهران چاپ و منتشر گردیده است.

ص: 366

در ابتدای سال 1381 به دستور تولیت محترم، به منظور فهرست نویسی مجدد کلیه کتب خطی و قریب به 3 هزار جلد کتاب چاپ سنگی و سربی کمیاب موجود، گروهی از کارشناسان مجرب به کتابخانه اعزام گردیدند تا پس از فهرست نویسی همزمان با کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام که در اوائل سال 1382 برگزار می گردد چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گیرد. لازم به ذکر است که فهرست کلیه کتب چاپ سربی در قاهره، بغداد، قسطنطنیه، لیدن (هلند)، کراچی، دهلی، بمبئی، انگلستان به چاپ رسیده است.

نشریات

هم اکنون علاوه بر نشریات قبلی و قدیمی موجود، با مکاتباتی که کتابخانه - جهت ارسال نشریات - با 25 نشریه نموده، تعداد 16 نشریه (اعم از هفته نامه، ماهنامه، فصل نامه) انتشارات خود را به طور رایگان جهت استفاده مراجعین به کتابخانه آستان ارسال می دارند.

واقفین و خیرین

واقفین و خیرینی که بیش از 10 تا 1500 جلد کتاب اعم از خطی و چاپی به کتابخانه تقدیم نموده اند، عبارتند از: آیت الله آقای حاج سید محسن حکیم، آیت الله آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی، آیت الله حاج شیخ هادی مجتهد تبریزی، آیت الله حاج سید حسین اثنی عشری، علامه حاج شیخ عبدالحسین امینی، آیت الله حاج شیخ محمدرضا خاتمی بروجردی، حجه الاسلام آقای حاج سید علی غیوری، آیت الله حاج شیخ محمد محمدی ری شهری، آیت الله حاج سید محمدرضا مصطفوی تفرشی، آیت الله حاج میر سید حسن معینی، حجة الاسلام حاج سید علی قاضی عسگر، حجه الاسلام حاج شیخ محمدتقی فلسفی واعظ، حجة الاسلام حاج

شیخ عزیزالله عطاردی، حجه الاسلام شیخ حسن صالحیان، حجة الاسلام شیخ محمدرضا ممقانی، آقای سید علی رفیعی علویجه، آقای حاج ملا جعفر دربندی، دکتر سید محمدعلی هدایتی، استاد محیط طباطبائی، دکتر سید عنایت الله هدایتی، استاد سید محمد مشکوه، آقای حسن علی شاهرخی، آقای حاج سید علی اکبر تشید، آقای حاج سید ابوالفتوح علوی خلخالی، آقای احمد طاهری، حاج مختار آقا معینی تبریزی، استاد سید عبدالله عقیلی، دکتر سید تقی اعتمادی، استاد دکتر محمد خوانساری، استاد سید حسین عمادزاده، استاد محمدرضا صیاد، آقای شیخ رضا مؤذنی، آقای حسین کی استوان، آقای میر فرخ، آقای حاج محمد صادق نوری، آقای پدرام، آقای خواجه نوری، آقای شیخ علی حمیدی، آقای سید حسن جزایری، آقای شمس الدین پرویزی، آقای سید عباس شمس نیا، حاج آقای امانی، حاج آقا ایلخانی، آقای حمدالله جعفری، آقای حاج باقر صنوبری، آقای حاج جواد مؤذنی، شیخ ابراهیم مشهدی ابراهیم، آقای شهاب الدین اکبری، آقای ذاکری، آقای انصاری، آقای محمدتقی صدیقین اصفهانی، آقای میرزانژاد، امیر محمد مهاجر، آقای حاج محمدتقی عطارنژاد، آقای امین میرهادی، آقای سید اسماعیل موسوی، آقای حاج علی اصغر یمین، آقای حاج علی قانع، آقای عارف زاده، آقای عظیم زاده، آقای منزوی، آقای سید محمد کاظم طباطبائی، آقای حاج سید محمدعلی مرتضوی، آقای سید جعفر معینی، آقای حاج عباس سلیمی، آقای سرهنگ عباسی، آقای پور صفوی، آقای ابوالقاسم سالک، آقای حاج جواد زند، آقای احمد راد، آقای حجت الله میرزائی، آقای منصور شیخ جنتی، آقای مهدی گلجان، آقای حسین علیمحمدی، آقای محمدرضا مؤذنی، آقای رادمنش، ورثه میرشفیع جهانشاه، آقای محمدرضا کاشفی، حاج آقا آقای علیرضا صنیعی، آقای راحل، دکتر حسین احمدی، دکتر فتح اللهی، خانم آریاپور، خانم طاهره اسلامی، خانم افسانه فخار منفرد، خانم فروزنده دری، خانم فاطمه علائی و مؤسساتی از قبیل کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی،

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مؤسسه دارالحدیث قم، وزارت ارشاد، حجه الاسلام حسنی از طرف آستان امام زادگان عیسی، عقیل، ابراهیم علیهم السلام شهرک واوان و اسلامشهر، انجمن اسلامی مسجد امین آباد.

لازم به ذکر است اکثر کتب موجود دارای امضاء مؤلفین می باشد، به عبارتی کتابخانه آستان دارای کلکسیون از امضاء مؤلفین است.

مدیران کتابخانه

مرحوم حاج جواد مؤذنی از بدو تأسیس کتابخانه تا پایان عمر، قریب به نیم قرن مدیریت کتابخانه را عهده دار بوده و تا آخرین روز عمر خود از جمع آوری و دقت در نگهداری این مجموعه نفیس لحظه ای غفلت ننمودند. تا در بهمن ماه 1371 بدرود حیات گفت. روانش شاد و یادش گرامی باد. پس از فوت ایشان، به دستور، تولیت محترم، آقای حسین مؤذنی فرزند آن مرحوم که از سال 1339 شمسی در کنار پدر مشغول به خدمت بوده، عهده دار اداره امور کتابخانه گردید.

تعمیر کتاب

به منظور تأمین نظر بعضی از واقفین که تأکید بر عدم خروج کتاب از کتابخانه نموده اند و جلوگیری از سوءاستفاده احتمالی از کتب تک نسخه (زیراکس، تکثیر) کلیه تعمیرات موردنیاز در محل کتابخانه، زیر نظر استادکار آزموده، مجرب و آشنا به تعمیر کتب قدیمی انجام می پذیرد.

نرم افزار کتابخانه و نحوه ثبت کتب در رایانه

نرم افزار کتابخانه آستان برنامه کاوش می باشد که توسط شرکت پویش کاوش، در راستای مکانیزه نمودن کتابخانه ها طراحی و بیش از 900 کتابخانه در سراسر کشور از آن استفاده می نمایند. از شهریور ماه 1373 کتابخانه به سیستم رایانه و نرم افزار فوق

مجهر گردیده و تاکنون قریب به 30 هزار جلد با مشخصاتی به شرح ذیل ثبت در رایانه گردیده است: مؤلف یا مؤلفین، نام کتاب، مترجم یا مترجمین، موضوع اصلی، ناشر، تاریخ نشر، محل نشر، شماره چاپ، قطع، تعداد صفحات یا تصاویر، تاریخ ورود به کتابخانه، نحوه تهیه (وقف، خریداری، اهدایی) زبان، نوع جلد، خطی یا چاپی، بهاء، شماره ثبت، کد عنوان و ...

تعداد اعضاء و مراجعین

اعضاء کتابخانه از سال 1372 تا ابتدای سال 1381، 8600 نفر می باشند. مراجعین کتابخانه در طول يك سال گذشته به طور متوسط روزانه 800 نفر بوده که این تعداد به جز اعضاء کتابخانه، زائرین و واردین به آستان را نیز دربرمی گیرد. البته در آینده با وسعت کتابخانه جدید این تعداد افزایش خواهد یافت. توضیح این که طی يك سال 1380 مراجعین فوق، جمعا 85566 جلد کتاب و نشریه استفاده نموده اند.

مدارك مورد نیاز جهت عضویت

مدارك موردنیاز جهت عضویت عبارتند از:

1 - يك برگ گواهی (از محل تحصیل، محل کار، محل سکونت)

2 - يك قطعه عکس

3 - 2000 ریال وجه نقد

توضیح: زائرین و سایر واردین به آستان نیاز به کارت عضویت نداشته و تنها با ارائه کارت شناسایی معتبر می توانند مدت 10 روز از کتابخانه استفاده نمایند.

ساعات کار کتابخانه

کتابخانه همه روزه حتی ایام تعطیل از ساعت 8 صبح تا 20 بعد از ظهر، یکسره دائر می باشد.

ص: 370

در سال 1373 با مجهز شدن کتابخانه به سیستم رایانه ای و ثبت مشخصات کتب، با انگیزه پاسخگویی به نیاز تحقیقاتی محققین و اطلاع رسانی در کوتاه ترین زمان ممکن، جمع آوری و ثبت ریز مطالب مندرج در کتب و نشریات، به صورتی که راهگشای مراجعین در اسرع وقت باشد، آغاز گردید. با توجه به تعداد کتب کتابخانه، انجام این مهم به طور شایسته، بار مالی سنگینی برای آستان داشت. لذا با کسب اجازه از مقام تولیت محترم و موافقت مشارالیه انجام آن آغاز گردید. به طوری که تا ابتدای سال 1381 از مجموع 16000 جلد کتاب و نشریه (فارسی و عربی) 380 هزار ریز مطلب که هر یک شامل حداقل 10 و حداکثر 27 حرف می باشد، ثبت و آماده استفاده مراجعین گردیده و هنوز ادامه دارد. (لازم به ذکر است ریز مطالب مندرج در کتب عربی ابتدا به فارسی ترجمه و بعد در رایانه ثبت گردیده است.)

دقت در جمع آوری مطالب تا آنجا است که اگر در حاشیه یا پاورقی و تعلیقات کتاب، مطلب مفیدی مندرج بوده، آنها نیز ثبت گردیده است.

این عمل دسترسی به مطالب مندرج در لابلای کتب را بسیار آسان نموده و کتابی که طی مدت 40 سال حتی یک بار از آن استفاده نشده در گردش مستمر قرار داده است.

البته نمونه مشابه این اقدام، در مؤسساتی از قبیل پژوهشکده باقرالعلوم علیه السلام قم در موضوع رجال حدیث و مرکز اسناد تاریخ معاصر ایران با نمایه سازی اسناد و فرامین تاریخی انجام گرفته ولی گستردگی این عمل در کتابخانه آستان به حدی است که در برگیرنده کلیه موضوعات مندرج در مجموعه مکتوبات کتابخانه آستان می باشد. این وسعت عمل، باعث گردیده که آن را ویژگی منحصر به فرد کتابخانه بنامیم. اکنون

برای روشن شدن اذهان، نمونه ای از آن را ذیلاً ذکر می نماییم. در کتابخانه کتابی با نام و یا موضوع اصلی تاریخ هنر مینیاتور وجود ندارد ولی برای دسترسی به این مطلب زمانی که به بانک ریز مطالب مراجعه می نماییم، رایانه مطلبی بدین گونه «تاریخ هنر مینیاتور و مراحل ارتقاء و تکمیل آن در ایران (226 - 1736 م)» در کتاب سفرنامه از خراسان تا بختیاری نوشته (هانری رنه دالمانی) از صفحه 469 تا 477 را نشان می دهد. با مراجعه به کتاب پاسخ خود را دریافت می داریم، البته در کتابی به نام سفرنامه که هیچ گونه رابطه ای با نام کتاب یا موضوع مورد نظر ما (هنر مینیاتور) ندارد.

برای آشنایی بیشتر چند موضوع مختلف از رایانه خواسته شده، تنها 5 پاسخ آن، عیناً درج می گردد.

کتاب رسیده (وقفی، اهدایی، خریداری)

از سال 1373 تا پایان سال 1380 با مکاتبات و تماس های گرفته شده با صاحبان کتاب و مؤلفین و اشخاص علاقمند به اهداء کتاب، جمعاً قریب به 11500 جلد کتاب و نشریه جذب کتابخانه گردیده است. طی این مدت حدود 2600 جلد کتاب خریداری گردیده است.

علاقمندان به آستان مقدس محدث علیم حضرت عبدالعظیم علیه السلام می توانند برای کسب اطلاعات بیشتر و اهدای کتاب به کتابخانه و ثبت نام خویش، در زمره دوستداران آن حضرت، با شماره تلفن 8 - 5657921 داخلی 399 - 396 - 547 تماس حاصل نمایند. (1)

کتابخانه مرکزی آستان قدس

ص: 372

1- با کتابخانه مرکزی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام آشنا شویم، بدون شماره صفحه، هفت برگ 1/9/1381 ش.

حضرت عبدالعظیم معروف به سید الکریم، فرزند عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام می باشد. نسب آن حضرت با چهار واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد. از آن جایی که ایشان نایب امام در زمان خویش و دارای ارج و قرب فراوان در پیشگاه امامان بوده است و نیز با توجه به این که در بخش هایی از کشور به خصوص در شهر ری رحلت آن حضرت مورد توجه قرار دارد، مطالب و نوحه هایی درباره این مناسبت عرضه می گردد، باشد که دوستداران اهل بیت علیهم السلام به احیاء چنین مناسبت ها و بزرگداشت چنین شخصیت های بزرگواری، توجه بیشتری نشان دهند. مطابق نقل کتاب «الخصایص العظیمیه» ولادت آن حضرت به سال 173 هجری در مدینه و رحلت ایشان در پانزدهم شوال سال 252 هجری، در شهر ری واقع شده است.

بدین ترتیب حضرت عبدالعظیم، ده سال آخر عمر امام کاظم علیه السلام و تمام دوران امامت امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام را درک نموده و دو سال قبل از شهادت امام هادی علیه السلام از دنیا رفته است. وی در 79 سال عمر خود، حداقل از محضر سه امام بزرگوار کسب فیض کرده و احادیثی از آنان (امام رضا علیه السلام، امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام نقل نموده است و از اصحاب خاص آنان به شمار می رفته است. حضرت عبدالعظیم از طرف حکومت عباسی، مورد تهدید قرار داشت و به همین دلیل وطن خود را ترک و به طور ناشناس از شهری به شهری دیگر سفر کرد تا این که وارد شهر ری شد. او در خانه یکی از شیعیان در محله ساربانان ساکن گردید و به عبادت پروردگار مشغول شد. وی روزها در سرداب خانه به سر می برد و روزه می گرفت و شب ها را به نماز و مناجات می گذرانید. گاهی هم به صورت ناشناس از خانه بیرون می آمد و قبری را که اکنون مقابل قبر اوست زیارت می کرد. [یعنی قبر حضرت حمزة

بن موسی بن جعفر علیه السلام]. طولی نکشید که خبر آمدن حضرت عبدالعظیم به شهر ری به گوش شیعیان رسید و دوستان اهل بیت علیهم السلام بیشتر با او ارتباط برقرار کردند و از علم و دانش او بهره مند شدند.

با توجه به نظر برخی مورخان از آنجایی که حضرت عبدالعظیم علیه السلام متواری و تحت تعقیب دشمن بوده و نیز مخفیانه از دنیا رفته است، احتمال می رود که جاسوس های دشمن او را پنهانی به شهادت رسانده باشند.

حضرت سید الکریم حقیقتاً از شیعیان خاص و مورد عنایت ائمه علیهم السلام بود تا جایی که گفته اند وقتی به حضور امام هادی علیه السلام رسید، آن حضرت از او به گرمی استقبال کرد و فرمود: «مرحبا بِكَ يا ابا القاسم، انت وُلَّيْنَا حَقًّا» ای ابوالقاسم، خوش آمدی، به راستی تو از یاران واقعی ما می باشی. آن گاه سیدالکریم عقاید و آراء دینی خود را بیان نمود

و امام علیه السلام ضمن تأیید آنها فرمود: «هذا و الله دينُ الله الذي ارتضاه، فاثبت عليه» به خدا سوگند آن چه بیان کردی، همان دینی است که خداوند آن را برای بندگان خود معین کرده و از چنین پنداری هم خداوند متعال، راضی و خرسند خواهد بود. در دین خود ثابت و استوار باش. حدیثی ظاهراً از امام هادی علیه السلام درباره زیارت حضرت عبدالعظیم نقل شده است، «من زار وجبت له الجنة» هر کس قبر او را زیارت کند، بهشت بر او واجب می گردد.

در بعضی احادیث نیز، زیارت ایشان هم چون زیارت کربلا شمرده شده است.

ای بهترین رؤیای شب های خیالم *** ای لحظه وصل رُخت تنها سؤالم

در آرزوی تو سراپا اشتیاقم *** چون مجمری آتش گرفته از فراقم

می سوزم و شعله ور از اندوه و دردم *** بر شمع یادت همچنان پروانه گردم
سوزان و بی تابم ز داغ بی قرارم *** من کوچه گرد کوچه های هجر یارم
آینه قلب من از هجران شکسته *** گرد فراق بر سراپایم نشسته
کی بر دل بشکسته ام مرهم بگیری *** کی از رخ عالم غبار غم بگیری
شب تا سحر در آرزوی روشنایی *** هر لحظه گویم یوسف زهرا کجایی
السلام ای یادگار دودمان مجتبی *** امتداد غرق نور نسل آل مرتضی
از تبار فاطمه، طه و یاسین، حاء و میم *** نوگل باغ حسن هستی تو ای عبدالعظیم
در عبادت بنده و عبد خداوند جهان *** در ولایت نایب خاص امام شیعیان
بر مزار تو ملائک از سما ره کرده طی *** مرقد تو کربلایی در حریم پاک ری
زائرت چون بهر تو عرض ارادت می کند *** از حسین فاطمه گویا زیارت می کند
بوده ای آینه داری از حسن و در عالمین *** تو تجلی گاه نور مجتبابی و حسین

خامه از سوی امام دهمین این را نوشت *** زائر قبر تو را واجب شود اجر بهشت

ای تجلی گاه نور رب رحمان و رحیم *** کهکشانش پرفروغ آسمان حاء و میم

از تبار عشقی و از دودمان عاشقان *** جلوه زیبا و مرآت خداوند رحیم

چشمه ساری جاری از نهر طهور کوثری *** عالم آل رسولی، مظهر ذات علیم

از دیار دلربایانی که جمله دلبرند *** از مدینه آمدی، در کوی ری گشتی مقیم

غنچه ناز علی و فاطمه از نسل گل *** بوی یاس آید ز کویت سوی ما با هر نسیم

از شعاع مرقدت دلها همه روشن شده *** بر جهان کردی کرم، هم چون حسن هستی کریم

شاهراهی کز مزارت می رود تا آسمان *** جاده نور است و پایانش به جنات النعیم

در مقام تو همین بس، تربت دلجوی تو *** کربلای دوم عشق است از عهد قدیم

زائران عارف تو زائر قبر حسین *** بوی بهشت نینوا آید از این خاک و شمیم

گفته پیغمبر ز فضل عالمان امتش *** شاید این گونه تویی بالاتر از خضر و کلیم؟

هر شب جمعه امید کربلایی ها به توست *** تا گشایند از دل خود عقده ها در این حریم

با وجود زائران خود غریبی چون حسن *** یا ابالقاسم عزیز مجتبی عبدالعظیم

(ای عزیز مجتبی *** قبله گاه اولی)(2)

(در عزایت یابن حیدر *** می زخم بر سینه و سر)(2)

یا مظلوم یا مولا *** یا مظلوم یا مولا

قبله محبوب من *** میوه جان حسن

جان فدایت یا حبیبی *** همچو جد خود غریبی

یا مظلوم یا مولا *** یا مظلوم یا مولا

سیدی و هم کریم *** سرورم عبدالعظیم

کوی تو کربلایم *** مروه و سعی و صفایم

یا مظلوم یا مولا *** یا مظلوم یا مولا

بس ستم بر تو رسید *** گویا گشتی شهید

با شرار و سوز سینه *** جان دهی دور از مدینه

یا مظلوم یا مولا *** یا مظلوم یا مولا

غمت آینه (عزای مجتباست)(2)

به قلب عاشقان، (خیام غم به پاست)(2)

به جمع اولیا، میان انبیا، عزا گشته به پا

عزیز مجتبی(3)

حریم تو مرا، (بُود کربلا) (2)

رسد از مرقدت، (شمیم نینوا) (2)

بیوسم تربتت، به یاد محنت، امان از غربتت

عزیز مجتبی (3)

مزارت اطهرت، (بهشت اولیاست) (2)

زیارتگاه تو، (همیشه باصفاست) (2)

بود خاکت چنان، که گویا زائران، نشسته در جنان

عزیز مجتبی (3) (1)

86-آینه یادها، هادی ربّانی (معاصر)

اشاره

173 - آینه یادها، هادی ربّانی (معاصر)

15 سؤال درگذشت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

1. شخصیت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

929. امام هادی علیه السلام به حمّاد رازی فرمودند:

إِذَا أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ بِنَاحِيَّتِكَ فَاسْأَلْهُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ (2)

هرگاه در قلمرو خود در کار دین به مشکلی دچار شدی، آن را با عبدالعظیم حسنی در میان بگذار.

930. امام هادی علیه السلام: مَرَحَبًا بِكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَنْتَ وَلَيِّنَا حَقًّا؛ (3)

ای ابوالقاسم! خوش آمدی، تو حقیقتاً دوستدار ما هستی.

931. امام هادی علیه السلام به مردی از اهالی ری که به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بود فرمودند:

- 1- . نغمه های ولایت، اول، تهران، نشر نذیر، 1380ش، ج 20، ص 22 - 30.
- 2- مستدرک الوسائل، ج 17، ص 321.
- 3- . بحار الانوار، ج 69، ص 2.

أَمَا أَنْتَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ (1)

اگر قبر عبدالعظیم را در شهر خود زیارت کنی، چنان است که گویی امام حسین علیه السلام را زیارت کرده ای.

2. مقام محدثان

932. پیامبر صلی الله علیه و آله : مَنْ أَدَى إِلَى أُمَّتِي حَدِيثًا يُقَامُ بِهِ سُنَّةٌ يُثَلَّمُ بِهِ بِدَعَةٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ (2)

هر کس به امت من حدیثی برساند که به سبب آن سنتی برپا شود یا بدعتی آسیب ببیند، پاداشش بهشت است.

933. پیامبر صلی الله علیه و آله : مَنْ تَعَلَّمَ حَدِيثَيْنِ اثْنَيْنِ يَنْفَعُ بِهِمَا نَفْسُهُ وَيُعَلِّمُهُمَا غَيْرَهُ فَيَنْتَفِعُ بِهِمَا كَانَ خَيْرًا مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً؛ (3)

هر کس دو حدیث بیاموزد که هم خود از آنها بهره برد و هم به دیگری آموزش دهد که او نیز از آنها سود برد، عمل او از شصت سال عبادت بهتر است.

934. امام صادق علیه السلام : الرَّوَايَةُ لِلْحَدِيثِ الْمُتَّقَةِ فِي الدِّينِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ لَا فِقَهَ لَهُ وَلَا رَوَايَةَ؛ (4)

آن که حدیث روایت کند و دین شناس باشد، از هزار عابد که دین شناس و راوی حدیث نباشد، بهتر است.

935. امام صادق علیه السلام : إِعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ مِنَّا عَلَى قَدْرِ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا؛ (5)

جایگاه مردم را نزد ما از شمار روایاتی که از ما نقل می کنند، بشناسید.

ص: 379

1- . کامل الزیارات، ص 324.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 152.

3- . همان، ص 152.

4- همان، ص 145.

5- . میزان الحکمه، ح 3339.

936. امام باقر علیه السلام: إِنَّ حَدِيثَنَا يُحْيِي الْقُلُوبَ؛ (1)

سخن ما دلها را زنده می کند.

937. امام باقر علیه السلام: لِحَدِيثٍ وَاحِدٍ تَأْخُذُهُ عَن صَادِقٍ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا؛ (2)

يك حدیث که آن را از فردی راستگو فرا می گیری، برای تو بهتر است از دنیا و آنچه در آن است.

3. گزیده احادیث

938. حضرت عبدالعظیم علیه السلام روایت می کند: مولایم امام رضا علیه السلام برای من پیامی فرستاد و فرمود: سلام مرا به دوستانم برسان و به آنان بگو:

... وِاقْبَالِ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ الْمُرَاوَرَةَ فَإِنَّ ذَلِكَ قُرْبَةٌ إِلَى اللَّهِ؛ (3)

[به آنان دستور بده] به هم روی آورند و با یکدیگر دیدار کنند که موجب نزدیکی به خداوند است.

939. حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام رضا چنین روایت می کند:

الْمُسْلِمُ الَّذِي يَسْلَمُ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ لَيْسَ مِنْهَا مَنْ لَمْ يَأْمَنْ جَارُهُ بِوَأْتِقَهُ؛ (4)

مسلمان کسی است که مردم از دست و زبان او آسوده باشند و از ما نیست آن که همسایه اش از شر او درامان نباشد.

940. حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام جواد علیه السلام چنین روایت می کند:

مَنْ رَضِيَ بِالْعَاقِبَةِ مِمَّنْ دُونَهُ رَزَقَ السَّلَامَةَ مِمَّنْ فَوْقَهُ؛ (5)

ص: 380

1- . بحار الانوار، ج 2، ص 144.

2- الأُمالي، مفید، ص 42.

3- الاختصاص، ص 247.

4- . عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 24.

5- . همان، ص 54.

هر کس از عافیت زیردستانش خشنود باشد، از بالادستش در امان می ماند.

941. حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام جواد علیه السلام چنین روایت می کند:

أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ؛⁽¹⁾

برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج [ظهور امام زمان علیه السلام] است.

942. حضرت عبدالعظیم علیه السلام از امام هادی علیه السلام چنین روایت می کند:

إِنَّمَا اتَّخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا لِكَثْرَةِ صَلَاتِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛⁽²⁾

خداوند متعال، ابراهیم علیه السلام را دوست خود برگرفت؛ زیرا او بر محمد و اهل بیت او بسیار درود می فرستاد.⁽³⁾

ص: 381

1- . کمال الدین، ص 377.

2- . علل الشرائع، ج 1، ص 34.

3- آینه یادها، اول، قم، انتشارات دارالحدیث، 1381ش، ص 223 - 226.

اشاره

174 - صحیفه امام، حکم حضرت امام خمینی (ره)

زمان: 23 آبان 1358 / 23 ذی الحجه 1399

مکان: قم

موضوع: انتصاب امام جمعه شهر ری

مخاطب: رفیعی، محمدباقر

بسمه تعالی

23 ذی الحجه 99

جناب مستطاب آقای حاج شیخ محمدباقر رفیعی - دامت افاضاته

طومار مفصلی از اهالی محترم شهر ری - ایدهم الله تعالی - واصل گردید که در آن تقاضای اقامه نماز جمعه در آن شهر نموده بودند و باتوجه به وضع زمان و احتیاج مسلمانان به اجتماع بیشتر، مقتضی است جنابعالی انجام این فریضه بزرگ الهی را به عهده گرفته، و بدین وسیله به امامت نماز جمعه منصوب می شوید. امید است اهالی محترم نیز فرصت را غنیمت شمرده، هرچه باشکوه تر و با اجتماع بیشتر، فریضه جمعه را انجام دهند. از خدای تعالی موفقیت همگان را خواستارم. والسلام علیکم ورحمة الله. (1)

روح الله الموسوی الخمینی

ص: 382

زمان: 4 آبان 1358 / 4 ذی الحجه 1399

مکان: قم

موضوع: انتصاب آقای محمدباقر رفیعی به امام جماعت مسجد جامع صحن حضرت عبدالعظیم

مخاطب: اهالی و بازاریان شهر ری

بسمه تعالی

اهالی محترم منطقه بازار شهر ری - ایدهم الله تعالی

طوماری به امضای جمع زیادی از آقایان محترم واصل گردید که عده ای از علمای اعلام تهران نیز تأیید کرده بودند و در آن طومار درخواست شده بود جناب مستطاب حجت الاسلام آقای حاج شیخ محمدباقر رفیعی جهت اقامه نماز جماعت در مسجد جامع صحن حضرت عبدالعظیم - علیه السلام - بدانجا بیایند و پس از مذاکره با ایشان قرار شد، دعوت آقایان را بپذیرند. امید است اهالی محترم فرصت را مغتنم شمرده از وجود ایشان قدردانی نموده و بهره مند شوند. از خدای تعالی موفقیت همگان را خواستارم. والسلام علیکم ورحمه الله. (1)

به تاریخ 4 ذی الحجه 99

روح الله الموسوی الخمینی

ص: 383

- 1 - کتاب المعقبین من ولد الامام امیرالمؤمنین علیه السلام ، یحیی بن حسن مدنی علوی عقیقی..... 11
- 2 - المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی..... 12
- 3 - سرّ السلسلة العلویة، سهل بن عبدالله بخاری..... 13
- 4 - رجال نجاشی، ابوالعباس احمد بن علي نجاشي..... 14
- 5 - من لا یحضره الفقیه، محمد بن علي بن بابويه قمی..... 16
- 6 - تهذیب الانساب و نهاية الاعقاب، محمد عیبدلی..... 16
- 7 - الفهرست، محمد بن حسن طوسی..... 17
- 8 - رجال طوسی، محمد بن حسن طوسی..... 17
- 9 - تاریخ بغداد، احمد بن علي خطیب بغدادی..... 18
- 10 - المجدی، علي بن محمد علوي عمري..... 19
- 11 - لباب الانساب، علي بن أبيالقاسم بیهقی، ابن فندق..... 19
- نسابة الري..... 20
- 12 - الشجرة المباركة، امام فخر رازی..... 22
- 13 - الفخری فی النسب، اسماعیل بن حسین مروزی ازورقانی..... 23
- اعقاب زید بن الحسن علیه السلام..... 23
- 14 - رجال العلامة الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر حلّی..... 24

- 15 - رجال ابن داود، ابن داود..... 25
- 16 - عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، احمد بن على ابن عنبه..... 25
- 17 - حاشية خلاصة الاقوال، زين الدين بن على عاملى..... 25
- 18 - حاشيه رجال ابن داود (نسخه خطى)، عبدالله بن حسين تسترى..... 26
- 19 - منهج المقال، محمد بن على استرآبادى..... 26
- 20 - الرواشح السماوية، ميرداماد..... 28
- 28 فى صحّة أحاديث عبدالعظيم الحسنى..... 28
- 21 - شرعة التسمية، محمدباقر حسيني استرآبادى، ميرداماد..... 30
- 22 - نقد الرجال، مصطفى حسيني تفرشى..... 35
- 23 - روضة المتقين، محمدتقى مجلسى..... 37
- 24 - فائق المقال، احمد بن عبدالرضا البصرى..... 40
- 25 - مجمع الرجال، عنايت الله قهپايى..... 41
- 26 - جامع الرواة، محمد اردبيلى..... 42
- 27 - وسائل الشيعة، خاتمه، حسن بن محمد شيخ حر عاملى..... 44
- 28 - بحار الانوار، علامه محمدباقر مجلسى..... 45
- 45 (فضل زيارة عبدالعظيم بن عبدالله)..... 45
- 29 - منتهى المقال، ابو على محمد بن اسماعيل حائرى..... 46
- 30 - طرائف المقال فى معرفة طبقات الرجال، سيد على اصغر جابلقى بروجردى..... 48
- 31 - روضات الجنات، محمدباقر خوانسارى..... 48
- 32 - بهجة الآمال فى شرح زبدة المقال، ملاعلى عليارى تبريزى..... 54
- 33 - شعب المقال فى درجات الرجال، ميرزا ابوالقاسم نراقى..... 61

34 - مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری..... 61

35 - اتقان المقال فی احوال الرجال، محمد طه نجف..... 66

36 - تنقیح المقال، عبداللہ مامقانی..... 66

37 - سفینة البحار، شیخ عباس قمی..... 69

ریبی..... 73

38 - مرآة المعارف، محمد حرزالدین..... 74

ص: 385

- 39 - قاموس الرجال، محمدتقى تسترى..... 77
- 40 - معجم رجال الحديث، سيد أبو القاسم خويى..... 80
- طبقة في الحديث..... 84
- عبد العظيم بن عبد الله الحسني..... 85
- 41 - مستدركات علم رجال الحديث، على نمازى شاهرودى..... 86
- 42 - دائرة المعارف الشيعية العامة، اعلمى..... 89
- 43 - مشاهد العترة الطاهرة، السيد عبدالرزاق كمونة الحسيني..... 91
- 44 - سُبُل الرِّشَادِ إِلَى أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْجَوَادِ، عبدالحسين الشبستري..... 96
- 45 - الثَّوَرُ الْهَادِي إِلَى أَصْحَابِ الْإِمَامِ الْهَادِي، عبدالحسين الشبستري..... 97
- 46 - الجامع لرواة واصحاب الامام الرضا عليه السلام، محمد مهدى نجف..... 100
- 47 - موسوعة طبقات الفقهاء، جعفر سبحانى..... 103
- 48 - الموسوعة الرجالية الميسرة..... 105
- 49 - الكواكب المشرقة، سيد مهدى رجايى..... 105
- 50 - مزارات اهل البيت و تأريخها، سيد محمّد حسين جلالى..... 107
- السيد حمزة بن الإمام الكاظم عليه السلام..... 108
- فضل زيارته..... 112
- من تاريخ المزار..... 113
- 51 - أعلام الهداية..... 115
- كتابهائى فارسى
- 52 - الفصول الفخرية، جمال الدين احمد بن على ابن عنبه..... 117
- 53 - اختيارات و وقايع ايام، ناشناس..... 117

- 54 - رساله اسديه، محمد قاسم حسيني عبيدلى 118
- 55 - سراج الانساب، سيد احمد بن محمد كياء گيلانى 119
- امامزاده عبداللہ 119
- نسب سادات شميران رى 120
- 56 - لوامع صاحبقرانى (شرح فقيه)، محمد تقى مجلسى 121

ص: 386

- 57 - تحفة الزائر، علامه محمدباقر مجلسی..... 122
- 58 - مزار، آقا جمال خوانساری..... 125
- 59 - ناسخ التواریخ، میرزا محمدتقی سپهر لسان الملك..... 137
- 60 - منتخب التواریخ، حاج محمدهاشم بن محمدعلی خراسانی..... 139
- 61 - تحية الزائر، میرزا حسین نوری و محدث قمی..... 152
- 62 - هدية الزائرین، محدث قمی..... 156
- 63 - تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، شیخ عباس قمی..... 161
- 64 - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی..... 161
- امام زاده یحیی..... 166
- امامزاده عبدالله و عبیدالله..... 167
- امام زاده قاضی صابر..... 168
- شهر ری در آخر الزمان..... 169
- 65 - مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی..... 170
- 66 - قهر مانان اسلام، علی اکبر تشید..... 176
- 67 - یادداشتهای قزوینی، محمد قزوینی..... 185
- حمزه [امامزاده]..... 186
- جنة النعیم فی احوال عبدالعظیم..... 186
- باقر واعظ (حاجی ملا)..... 187
- 68 - تاریخچه وقف در اسلام، دکتر علی اکبر شهبایی..... 187
- بقعه مبارکه..... 190
- آثار مهمه تاریخی..... 190

مجموعه اسناد و فرامین 195

تولیت آستانه 198

مقابر بزرگان در جوار حضرت عبدالعظیم 203

قبر سلاطین 207

مقابر امام زادگان 208

69 - مجموعه زندگانی چهارده معصوم، حسین عمادزاده 210

ص: 387

- عقايد حضرت عبدالعظيم..... 212
- بناء و ساختمان رى..... 215
- روضه حضرت عبدالعظيم عليه السلام 217
- روضه حضرت حمزه..... 218
- روضه امام زاده عبدالله عليه السلام 219
- 70 - لغت نامه دهخدا، على اكبر دخدا..... 220
- 71 - بدر فروزان، عباس فيض 221
- حالات امام زاده عبدالله..... 221
- حالات عبدالله بن امام موسى عليه السلام 221
- حالات اولاد سيد جليل مطهر..... 222
- حالات محمد بن على بن امام زاده يحيى..... 222
- شرح حالات امام زاده يحيى..... 223
- حالات عبيدالله بن امام موسى عليه السلام 226
- حالات اسحق بن امام موسى..... 226
- حالات امام زاده حمزة بن امام موسى عليه السلام 228
- تعيين مدفن حمزة بن امام موسى عليه السلام 228
- مدفون بودن حمزة بن موسى عليه السلام در شيراز..... 230
- مدفون بودن حمزة بن موسى عليه السلام در ترشيز..... 231
- مدفن حمزه در سيرجان..... 232
- مدفن شاهزاده حمزه در قم..... 236
- عقيده مؤلف روضة الصفا در اين مقام..... 237

تحقیق در مقام و تعیین مدفن شاهزاده حمزه..... 237

نسب شاهزاده حمزه مدفون در قم..... 239

داستان قتل حمزه بن علی..... 241

مدفون بودن حمزه در ترشیز..... 242

مدفن حمزه در شیراز..... 243

اعقاب حمزه بن امام موسی علیه السلام..... 244

ص: 388

قسمت دوم در حالات اعقاب حمزة بن امام موسى عليه السلام 244

72 - امامزادگان معتبر ایران، سید عزیزالله امامت کاشانی..... 246

در بیان حالات امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام 246

در بیان کیفیت عرض دین آن حضرت محضر امام دهم در سامره..... 247

هجرت حضرت عبدالعظیم از حجاز به عراق و از عراق تا به ایران..... 249

در بیان وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سبب آن..... 251

در بیان ثواب آن حضرت علیه السلام 252

حضرت امامزاده عبدالله ایض..... 256

حلیله آن بزرگوار..... 259

شهادت امامزاده یحیی (جدّ مؤلف)..... 259

73 - اختران تابناک، ذبیح الله محلاتی..... 260

سبب هجرت حضرت عبدالعظیم به سوی شهر ری..... 262

74 - شاگردان مکتب ائمه، محمدعلی عالمی..... 264

عبدالعظیم و عرضه اعتقادات..... 265

علم و دانش عبدالعظیم..... 267

پیام مهم به شیعیان به وسیله عبدالعظیم..... 268

چرا عبدالعظیم به ری منتقل شد؟..... 269

رسول خدا صلی الله علیه و آله مدفن عبدالعظیم را تعیین فرمودند..... 270

ثواب زیارت حضرت عبدالعظیم..... 270

عبدالعظیم و نقل روایت (گناهان کبیره)..... 271

75 - کرامات صالحین، محمدشریف رازی..... 275

شرایط عجیب..... 277

معاینه مجدد..... 278

76 - ری باستان، حسین کریمان..... 278

77 - جامع الانساب در تاریخچه امامزاده ها، سیدابراهیم احمدی ابهری..... 288

78 - در وصف حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و بی بی شهربانو، حیدر تهرانی..... 290

مقدمه..... 290

ص: 389

- در شرح حال حضرت بی بی شهربانو..... 291
- در مدح حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام 296
- قصیده دیگر در وصف حضرت عبدالعظیم علیه السلام 297
- در وصف حضرت بی بی شهربانو..... 299
- 79 - راویان امام رضا علیه السلام در مسند الرضا، عزیزالله عطاردی..... 306
- عبدالعظیم در حضور امامان 307
- مقام او در نزد ائمه..... 307
- عبدالعظیم و رجال حدیث..... 308
- عبدالعظیم و صاحب بن عباد..... 310
- روایت عبدالعظیم از امام رضا علیه السلام 311
- هجرت عبدالعظیم از مدینه..... 311
- نیابت عبدالعظیم از امام هادی علیه السلام 312
- عرض دین به امام هادی علیه السلام 313
- وفات و مدفن عبدالعظیم حسنی..... 314
- فضیلت زیارت عبدالعظیم..... 315
- فرزندان عبدالعظیم..... 316
- پدران و اجداد عبدالعظیم..... 316
- علی جد عبدالعظیم..... 316
- حسن بن زید..... 317
- زید بن حسن مجتبی علیه السلام 318
- برادران عبدالعظیم..... 319

تألیفات عبدالعظیم..... 319

روایت او در مسند الرضا..... 320

80 - دائره المعارف بزرگ اسلامی، مؤلف مدخل صادق سجادی..... 321

بخش یکم - ساختمان ها..... 322

بخش دوم - تولیت..... 335

ص: 390

- بخش سوم - موقوفات..... 336
- 81 - انجاز العادات فى احوال السادات، محمد رحمتى..... 339
- دودمان ابو محمد القاسم..... 341
- 82 - دائرة المعارف تشيع، مؤلف مدخل عبدالحسين صالحى شهيدى..... 346
- 83 - زندگانی امام على الهادى عليه السلام، باقر شريف قرشى، ترجمه سيد حسن اسلامى..... 357
- 84 - با کتابخانه مركزى آستان حضرت عبدالعظيم عليه السلام آشنا شويم، حسين مؤذنى..... 361
- تأسيس کتابخانه جديد..... 363
- تعداد کتب خطى، چاپى و نشریات..... 364
- موضوع کتب..... 364
- کتب خطى..... 365
- نشریات..... 367
- واقفين و خيرين..... 367
- مدیران کتابخانه..... 369
- تعمیر کتاب..... 369
- نرم افزار کتابخانه و نحوه ثبت کتب در رایانه..... 369
- تعداد اعضاء و مراجعين..... 370
- مدارك مورد نیاز جهت عضویت..... 370
- ساعات کار کتابخانه..... 370
- ویژگی منحصر به فرد کتابخانه آستان مقدس حضرت عبدالعظيم عليه السلام..... 371
- کتب رسیده (وقفى، اهدایى، خریدارى)..... 372
- 85 - نغمه های ولایت، محمدعلى شهاب..... 373

86 - آینه یادها، هادی ربّانی..... 378

1. شخصیت عبدالعظیم حسنی

378 علیه السلام

2. مقام محدّثان..... 379

3. گزیده احادیث..... 380

87 - صحیفه امام، حکم حضرت امام خمینی..... 382

حکم حضرت امام خمینی..... 383

ص: 391

كتاب المعقبين من ولد الامام امير المؤمنين 7،

يحيى بن حسن مدنى علوى عقيقى (277ق)

المحاسن

احمد بن محمد بن خالد برقى، (274 يا 280ق)

سرّ السلسلة العلوية

سهل بن عبدالله بخاري (بعد از 341ق)

رجال نجاشى

ابوالعباس احمد بن علي نجاشي (450ق)

ص: 392

من لا يحضره الفقيه

محمد بن علي بن بابويه قمى (381ق)

تهذيب الانساب و نهاية الاعقاب

محمد عبيدلى (435ق)

الفهرست

محمد بن حسن طوسى (460ق)

رجال طوسى

محمد بن حسن طوسى (460ق)

ص: 393

تاريخ بغداد

احمد بن علي خطيب بغدادى (463ق)

المجدى

علي بن محمد علوي عمري (قرن 5)

لباب الانساب

علي بن أبيالقاسم بيهقى، ابن فندق (565ق)

الشجرة المباركة

امام فخر رازى، (606ق)

ص: 394

الفخرى فى النسب

اسماعيل بن حسين مروزى ازورقانى (بعداز 614ق)

رجال العلامة الحلى

حسن بن يوسف بن مطهر حلى (726ق)

رجال ابن داود

ابن داود

عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب

احمد بن على ابن عنبه (828ق)

ص: 395

حاشية خلاصة الاقوال

زين الدين بن على عاملى (965ق)

حاشيه رجال ابن داود (نسخه خطي)

عبدالله بن حسين تسترى (1021ق)

منهج المقال

محمد بن على استرآبادى (1028ق)

الرواشح السماوية

ميرداماد

ص: 396

شرعة التسمية

محمدباقر حسيني استرآبادي، ميرداماد (1040ق)

نقد الرجال

مصطفى حسيني تفرشي (1044ق)

روضه المتقين

محمدتقي مجلسي (1070ق)

فائق المقال

احمد بن عبدالرضا البصري (1020 - 1085ق)

ص: 397

مجمع الرجال

عنايت الله قهپایی، (قرن 11)

جامع الرواة

محمد اردبیلی، (1101ق)

وسائل الشيعة

حسن بن محمد (1104ق) شيخ حر عاملی

بحار الانوار

علامه محمدباقر مجلسی (1110ق)

ص: 398

منتهى المقال

ابوعلى محمد بن اسماعيل حائرى (1216ق)

طرائف المقال فى معرفة طبقات الرجال

سيدعلى اصغر جابلقى بروجردى، (1313 ق)

روضات الجنات

محمدباقر خوانسارى (1313ق)

بهجة الآمال فى شرح زبدة المقال

ملاعلى عليارى تبريزى (1317ق)

ص: 399

شعب المقال فى درجات الرجال

ميرزا ابوالقاسم نراقى (1319ق)

مستدرک الوسائل

ميرزا حسين نورى (1320ق)

انتقان المقال فى احوال الرجال

محمد طه نجف (1323ق)

تنقيح المقال

عبدالله مامقانى (1355ق)

ص: 400

سفينة البحار

شيخ عباس قمي (1359ق)

مراقد المعارف

محمد حرز الدين (قرن 14)

قاموس الرجال

محمد تقي تستري (معاصر)

معجم رجال الحديث

سيد أبو القاسم خويي (معاصر)

ص: 401

مستدرجات علم رجال الحديث

على نمازی شاهرودى (معاصر)

دائرة المعارف الشيعية العامة

اعلمى (معاصر)

مشاهد العترة الطاهرة

السيد عبدالرزاق كمونة الحسيني

سبل الرشاد الى أصحاب الإمام الجواد

عبدالحسين الشبستري (معاصر)

ص: 402

التّور الهادى الى اصحاب الامام الهادي

عبدالحسين الشبستري (معاصر)

الجامع لرواة واصحاب الامام الرضا7

محمد مهدي نجف (معاصر)365

موسوعة طبقات الفقهاء، جعفر سبحاني (معاصر)

الموسوعة الرجالية الميسرة

الكواكب المشرقة

سيد مهدي رجايي (معاصر)

مزارات اهل البيت و تأريخها

سيد محمّد حسين جلالبي (معاصر)

أعلام الهداية

ص: 403

الفصول الفخرية، جمال الدين احمد بن على ابن عنبه (828ق)

اختيارات و وقایع ایام (قرن 10)

رساله اسديه، محمدقاسم حسینی عبیدلی (قرن 10)

سراج الانساب، سید احمد بن محمد کباء گیلانی (قرن 10)

لوامع صاحبقرانی (شرح فقیه)، محمدتقی مجلسی (1070ق)

تحفة الزائر، علامه محمدباقر مجلسی (1110ق)

مزار، آقا جمال خوانساری (1125ق)

ناسخ التواریخ، میرزا محمدتقی سپهر لسان الملك

منتخب التواریخ، حاج محمدهاشم بن محمدعلی خراسانی (1352ق)

تحية الزائر، میرزا حسین نوری و محدث قمی (ره)

هدية الزائرین، محدث قمی (1359ق)

تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، شیخ عباس قمی (1359ق)

منتهى الآمال، شیخ عباس قمی (1359ق)

مفاتيح الجنان، شیخ عباس قمی (1359ق)

قهر مانان اسلام، علی اکبر تشید (معاصر)

عقیده نگارنده - به طوری که در تواریخ مشاهده می شود با کمتر از فسق

یادداشت‌های قزوینی، محمد قزوینی (معاصر)

تاریخچه وقف در اسلام، دکتر علی اکبر شهابی (معاصر)

6- قرآن‌های خطی:

مجموعه زندگانی چهارده معصوم:، حسین عمادزاده (معاصر)

لغت نامه دهخدا

بدر فروزان، آقا عباس فیض (معاصر)

حالات امام زاده حمزه بن امام موسی 7

امامزادگان معتبر ایران، سید عزیزالله امامت کاشانی (معاصر)

اختران تابناک، ذبیح‌الله محلاتی (معاصر)

شاگردان مکتب ائمه:، محمدعلی عالمی (معاصر)

کرامات صالحین، محمدشریف رازی (معاصر)

ری باستان، حسین کریمان (معاصر)

جامع الانساب در تاریخچه امامزاده‌ها، سیدابراهیم احمدی ابهری (معاصر)

در وصف حضرت عبدالعظیم حسنی 7 و بی بی شهربانو 3

راویان امام رضا 7 در مسند الرضا، عزیزالله عطاردی (معاصر)

ص: 405

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مؤلف مدخل صادق سجادی (معاصر)

انجاز العادات فی احوال السادات، محمد رحمتی (معاصر)

دائرة المعارف تشیع، عبدالحسین صالحی شهیدی (معاصر)

زندگانی امام علی الهادی 7، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن

اسلامی، (معاصر)

با کتابخانه مرکزی آستان مقدس حضرت عبدالعظیم 7 آشنا شویم

نغمه های ولایت، محمدعلی شهاب

آینه یادها، هادی ربّانی (معاصر)

صحیفه امام، حکم حضرت امام خمینی (ره)

حکم حضرت امام خمینی (ره)

ص: 406

سرشناسه : زمانی نژاد، علی اکبر، 1342 - ، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری : مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان ری / به کوشش علی اکبر زمانی نژاد، ابوالفضل حافظیان.

مشخصات نشر : قم: دار الحدیث، 1382.

مشخصات ظاهری : 392ص.

فروست : مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛ 13.

شابک : 18000 ریال 964-7489-26-9

یادداشت : این کتاب از مجموعه آثاری است که به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزادگان ری.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، 173 - 250؟ق.

موضوع : عبدالعظیم بن عبدالله (ع)، 173 - 250؟ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : امامزاده ها -- ایران -- ری

شناسه افزوده : حافظیان، ابوالفضل، 1349 - ، گردآورنده

رده بندی کنگره : BP53/5 /ع2 م 27 1382

رده بندی دیویی : 297/984

شماره کتابشناسی ملی : 3918121

اطلاعات رکورد کتابشناسی : رکورد کامل

حکیم ، سید محمدحسین ، 1364 - .

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری (مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون شهر ری) به کوشش سید محمدحسین حکیم و علی اکبر زمانی نژاد 1342 - قم : دارالحدیث ، 1382 .

416 ص. - (مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام ؛ 14)

... ریال ... - ... - ISBN 964

1 . عبدالعظیم بن عبدالله علیه السلام ، - 250؟ق.

2 . شهر ری . الف . کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام . ب . زمانی نژاد ، علی اکبر ، گردآورنده همکار . ج . عنوان .

1382 8 ش 6 ع / 5 / 53 / 297 / 212 BP

شابک :

سازمان چاپ و نشر

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

(مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون شهر ری)

به کوشش : سید محمدحسین حکیم و علی اکبر زمانی نژاد

از مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم علیه السلام - 14

ناشر : سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

چاپ : اوّل ، بهار 1382

چاپخانه :

شمارگان : 1000

قیمت :

تلفن : 0251 7741650 - 0251 7740523 ص . پ : 37185 / 4468

ص : 2

سازمان چاپ و نشر

مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

ص: 3

تاریخ بشر را همواره ستارگانِ فروزانی مشعلدار بوده اند، تا آدمی بر جهالت و تاریکی فائق آید و بتواند ودیعه خداوندیِ نهفته در درونش را پیروزد و خویشتن را از نادانی، درنده خوبی و پستی برهاند.

طلایه داران این منظومه فروزان، پیامبران الهی و جانشینان پاک نهاد و معصوم آنان اند و در صف بعد، دست پروردگان آنها، یعنی عالمان دین، محدثان، مفسران و... که در دانش و سلوک، پای در جای پای آنان نهادند.

شهری به عنوان یکی از پایگاههای کهن تشیع، مَهْد رشد و بالندگی عالمانی از این تبار (چون ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، ابوالفتح رازی و...) بوده است، و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام را می توان پایه گذار این مَهْد و حرکت علمی و فرهنگی دانست.

آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحديث (دانشکده، پژوهشکده، انتشارات)، طرحی را با عنوان «گرامیداشت بزرگان و عالمان ری» در دست گرفت تا در پرتو شناساندن این

چهره های ماندگار، برخی فعالیت های پژوهشی و فرهنگی نیز سامان یابد.

در این طرح، نخست چهار تن از بزرگان و عالمان ری انتخاب شدند که در صدر آنان حضرت عبدالعظیم علیه السلام جای می گیرد.

حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشعل فروزانی است که از دوران حیات خویشتن تاکنون بر تاریخ تشیع و

ایران، پرتو افکنده و بر معنویت، دانش و فرهنگ شیعه در این مرز و بوم، تأثیرگذار بوده است. از این رو، نخستین گام در اجرای طرح، کنگره بزرگداشت ایشان خواهد بود.

اهدافی که برگزاری این کنگره دنبال می کند، عبارت است از:

1. معرفی و بزرگداشت شخصیت علمی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
2. ترویج معارف حدیثی اهل بیت علیه السلام؛
3. تحقیق و پژوهش در میراث حدیثی حضرت عبدالعظیم علیه السلام؛
4. شناخت جایگاه آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و تأثیر آن بر تحولات تاریخ تشیع در ایران.

این طرح، در آبان ماه 1380 در نخستین جلسه شورای سیاستگذاری - که از عالمان و فرزندانگان و نخبگان فرهنگی اند - به تصویب رسید و کمیته علمی کنگره از خرداد 1381 کار خود را آغاز کرد.

کمیته علمی با فرصت اندکی که در اختیار داشت، برنامه های خود را در پنج حوزه ساماندهی کرد:

1. تألیف، تصحیح و گردآوری آثار مربوط به حضرت عبدالعظیم و شهر ری (کتاب و مقاله).

2. سفارش و فراخوان نگارش مقاله.

3. سفارش انتشار ویژه نامه هایی از سوی نشریات، همزمان با برگزاری کنگره.

4. انتشار لوح فشرده (CD) تولیدات علمی کنگره.

5. انتشار خبرنامه.

با یاری خداوند و مدد قدسی روح حضرت عبدالعظیم علیه السلام، در حوزه نخست، بیش از بیست و دو

جلد کتاب آماده شد که همزمان با برگزاری کنگره، توزیع می گردد. همچنین مقالات منتخب و تأیید شده علمی در سه جلد، عرضه خواهند شد.

دو ویژه نامه از سوی مجلات علمی و نیز خبرنامه کنگره در پنج شماره عرضه خواهد شد.

همه این آثار، علاوه بر نشر مکتوب، بر روی يك لوح فشرده (CD) تا هنگام برپایی کنگره در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

گفتنی است با فرصت اندک و حجم گسترده برنامه های علمی، وجود نقایص، امری طبیعی است که اهل فضل و دانش آن را بر ما خواهند بخشید و ما را از نصایح عالمانه خویش بهره مند خواهند ساخت.

امید است این مجموعه، مقبول درگاه الهی و مورد عنایت روح بزرگ و قدسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قرار گیرد و در گسترش و بالندگی فرهنگ و معارف تشیع، سودمند افتد.

در پایان از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این برنامه ها سهم وافر داشتند؛ تولیت محترم آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و ریاست محترم مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، شورای عالی سیاستگذاری، مدیران محترم آستان حضرت عبدالعظیم و مؤسسه فرهنگی دارالحدیث و به ویژه فاضل گرانقدر جناب آقای علی اکبر زمانی نژاد - که بار عمده بر دوش ایشان بود - سپاسگزاری می شود.

مهدی مهریزی

دبیر کمیته علمی

بهار 1382

بخش اول: کتابهای عربی

- 1 - کتاب البلدان، ابی عبدالله أحمد بن محمد بن اسحاق همدانی المعروف بابن فقیه 11
- 2 - آکام المرجان فی ذکر المدائن المشهورة فی کلّ مکان، اسحاق بن حسین المنجم 25
- 3 - منتقلة الطالبيّة، ابراهيم بن ناصر، ابن طباطبا..... 26
- 4 - معجم البلدان، یاقوت حموی 39
- 5 - بلدان الخلافة الشرقية، لسترنج..... 47
- 6 - دائرة المعارف البستاني، بطرس البستاني..... 52

بخش دوم: عناوین فارسی

- 7 - حدود العالم من المشرق الى المغرب، ناشناس 59
- 8 - مهاجران آل ابوطالب، ابواسماعيل ابراهيم بن ناصر ابن طباطبا، محمدرضا عطائي..... 59
- 9 - ديوان بدرالدين قوامی رازی، تصحيح و تعليق: محدث ارموي..... 74
- 10 - کتاب نقض، عبدالجلیل قزوینی رازی 79
- 11 - تعليقات نقض، محدث ارموی 82
- 12 - تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی..... 98
- 13 - مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری..... 102
- 14 - خزائن، ملا احمد نراقی..... 106
- 15 - ریاض السیاحة، زین العابدین شیروانی..... 107
- 16 - حدائق السیاحه، زین العابدین شیروانی..... 108
- 17 - تذکره جغرافیای تاریخی ایران، و. بارتولد، ترجمه: حمزه سردادور..... 111
- 18 - قراء و قصبات ری، عبدالعزیز جواهر کلام..... 118

- 20 - ری در دست مسلمانان، مجله نامه ری..... 148
- 21 - چه شد که نامه ری پیدا شد؟ علی جواهر الکلام..... 151
- 22 - تاریخ تهران، عبدالعزیز جواهر الکلام..... 153
- 23 - لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا..... 182
- 24 - ری و جغرافیا و تحولات آن، خلیل کمره ای..... 185
- 25 - نظری به مقاله «ری» در دائرة المعارف الاسلامی، حسین کریمان 197
- 26 - دو فرمان مربوط به شهر ری، محمدتقی دانش پژوه..... 204
- 27 - جغرافیای تاریخی ری - تهران، میرحسین یکرنگیان..... 209
- 28 - تاریخچه اوقاف اصفهان، عبدالحسین سپنتا..... 229
- 29 - گنجینه دانشمندان، محمدشرف رازی..... 239
- 30 - تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی، عبدالرحیم غنیمه، ترجمه: نورالله کسائی..... 256
- 31 - فرهنگ القاب و عناوین شهرها، جعفر ثامنی 258
- 32 - تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی..... 263
- 33 - فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی ایران، نصرت الله مشکاتی..... 269
- 34 - دایرة المعارف تشیع، مؤلف مدخل: مهوش صفایی..... 273
- 35 - دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مؤلف مدخل: مهبانو علیزاده..... 282
- 36 - تاریخ خانقاه در ایران، محسن کیانی..... 287
- 37 - جوانمرد قصاب، اکبر پیشگاهی..... 289
- 38 - موقعیت سیاسی ری از ورود اسلام تا...، صادق آینه وند..... 292
- 39 - حوزه های علمیه شیعه درگستره جهان، سید علی رضا سید کباری 298
- 40 - عزاداری سنتی شیعیان در بیوت علما و...، سید حسین معتمدی کاشانی..... 305

41 - تاریخ بیمارستانهای ایران از آغاز تا عصر حاضر، حسن تاج بخش 312

42 - خاطرات آیت الله خلیلی 323

43 - کتابخانه صاحب بن عباد، شهلا بابازاده 332

44 - کتابشناسی تهران، ناصر تکمیل همایون 340

ص: 8

درباره شخصیت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و تاریخ ری در طول قرنهای گذشته و عصر حاضر، صدها جلد کتاب و مقاله و جزوه و مطالب پراکنده و سودمند در کتابهای علما و دانشمندان و محققان به رشته تحریر درآمده است که با وجود تکراری بودن بعضی از آنها، هر کدام با نگرش خاص خود توانسته اند گوشه ای از جلوه ملکوتی و معنوی حضرت عبدالعظیم علیه السلام را به نمایش بگذارند و جنبه ای از رمز و راز ری را بگشایند. با این حال، تاکنون سال دقیق تولد و وفات حضرت عبدالعظیم علیه السلام روشن نیست؛ چنان که درباره شهر ری هم، ناگفته های فراوانی وجود دارد.

باری، ستایشهای امامان علیهم السلام از حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نشان دهنده شخصیت علمی و مورد اعتماد ایشان است؛ به طوری که در برخی روایات، برای زیارت قبر حضرت عبدالعظیم علیه السلام ثوابی به مثابه زیارت قبر امام حسین علیه السلام یاد شده است.

پژوهشگر در تاریخ ری با تتبع در منابع تاریخی و جغرافیایی آشکارا درمی یابد که شهر ری در طی قرون متمادی از مراکز مهم شکل گیری و بالندگی تمدن اسلامی و شیعی و مهد دانش و فضیلت بوده است. وجود کتابخانه های بزرگ و دایر بودن مدارس فقه و حدیث و پرورش بزرگان همچون ثقه الاسلام کلینی و شیخ صدوق در این شهر گواه صادقی بر این مدعاست. متأسفانه منابع اصلی تاریخ ری همچون جریده الری و تاریخ ری آبی و منتجب الدین رازی در تنبداد حوادث از میان رفته و بدست ما نرسیده، اما در همین آثار به جا مانده، مطالب خواندی و جذاب درباره ری بسیار است.

شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری با گردآوری و تألیف مجموعه رساله های خطی و کتابها و مقالات منتشر شده، و نیز مجموعه جزوه ها و گفتارهای پراکنده درباره حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و امامزادگان و تاریخ شهر ری، در صدد شناساندن و معرفی مقام علمی و معنوی این کریم اهل بیت: و سایر امامزادگان و معرفی تاریخ شهر ری است.

نتیجه طرح مأخذشناسی حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری، معرفی و شناسایی نزدیک به هزار عنوان از کتابهای خطی و چاپی و مجلات و نشریات و مقالات و دائرة المعارفها و سفرنامه ها و پایان نامه ها و اسناد و فرامین و وقف نامه ها

و... بود که در یک جلد به زیور طبع آراسته شد.

بیش از چهل عنوان از میان انبوه کتابها و مقالات و اسناد و... که در مورد ری از جنبه های مختلف تاریخی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی اعم از بناهای تاریخی، مساجد، دانشگاه ها، حوزه های علمیه، بیمارستانها، اتفاقات تاریخی، حکمرانان و... برخوردار بود، انتخاب و برگزیده و به ترتیب سال وفات مؤلفین یا سال تألیف و چاپ عناوین و با تفکیک کتابهای عربی و فارسی در این مجموعه جمع آوری شد.

با تتبع و جست و جوی وسیعی که در منابع مأخذشناسی شهر ری شد، سعی بر این بود که اکثر موضوعات در مورد ری در معرض دید فضلا و دانشمندان و نویسندگان قرار گیرد.

و این مهم تحت عنوان مجموعه گفتارهای پراکنده پیرامون شهری ری منبعی باشد برای اهل تحقیق، چرا که در این مجموعه مطالب گوناگونی در باب ری از بیش از صد مأخذ - از قرن سوم تا عصر حاضر - استفاده شده است، که هر کدام در نوع خود (با وجود تکراری بودن بعضی مطالب) سودمند و مفید است.

و از جامع ترین آثار درباره تاریخ شهری ری کتابها و مقالات مرحوم دکتر حسین کریمان است، که شامل تحقیقات مفصل و ارزنده ای در این باره است. و فهرست تفصیلی چهار کتاب مهم ایشان در پایان این کتاب درج شد که گویای تحقیق و تفحص 50 سال از عمر ایشان درباره «ری بزرگ» است. و در ضمن بیانگر موضوعات مورد بحث در پیرامون ری است.

حتی الامکان سعی شده که تصرفی در متن گفتارهای پراکنده صورت نپذیرد گرچه برخی از آنها ویرایش ابتدایی شده است.

و نیز پاورقی تمام گفتارهای پراکنده به سبک منابع اصلی است که با شماره مشخص شده، و توضیحاتی که با ستاره در آخر گفتار هر عنوان مشخص شده، از این مجموعه است.

45- كتاب البلدان، ابى عبدالله أحمد بن محمد بن اسحاق همذانى المعروف بابن فقيه (قرن 3 هـ).

القول فى الرى و الدنباوند

قال ابن الكلبي: سميت الرى بروي من بنييلان بن إصبهان بن فلوج بن سام. قال: و كان فى موضع المدينة بستان. فخرجت بنت روي يوما إليه فإذا هي بدراجة تأكل تينا فقالت: بور أنجير. يعنى أن الدراجة تأكل تينا. فاسم المدينة فى القديم بور أنجير. و يغيرونه أهل الرى فيقولون بهزويد.

و قال لوط بن يحيى: (1) كتب عمر بن الخطاب رضى الله عنه إلى عمار بن ياسر - و هو عامله على الكوفة - بعد شهرين من فتح نهاوند يأمره أن يبعث عروة بن زيد الخيل الطائي إلى الرى و دستبى فى ثمانية آلاف، ففعل. و سار عروة لذلك. فجمعت له الديلم، و أمدهم أهل الرى، و قاتلوه فأظهره الله عليهم فقتلهم و اجتاحتهم.

و قال جعفر بن محمد الرازي: (2) لما قدم المهدي الرى فى خلافة المنصور، بنى مدينة الرى التي بها الناس اليوم و جعل حولها خندقا و بنى فيها مسجدا جامعاً. و جرى

ص: 11

1- البلاذري: فتوح، 313.

2- هو جعفر بن محمد الجرجاني الرازي الخواري، أبو عبدالله مجمع الرجال، 2: 36 و روايته عن قدوم المهدي إلى الرى لدى البلاذري، 315.

ذلك على يد عامر بن الخصيب، وكتب اسمه على حائطها. و تمم عليه سنة ثمان و خمسين و مائة و جعل لها فصيلاً يطيف به فارقين آخر و سماها المحمدية. فأهل الريّ يدعون المدينة الداخلة: المدينة و يسمون الفصيل: المدينة الخارجة. و الحصن المعروف بالزبدي في داخل المدينة المعروفة بالمحمدية. و قد كان المهدي أمر بممرّته و نزله أيام مقامه بالريّ، و هو مطلّ على المسجد الجامع و دار الإمارة.

و يقال إن الذي تولى مرّمته و إصلاحه ميسرة التغلبي - و كان من وجوه قواد المهدي - ثم جعل بعد ذلك سجنًا ثم خرب. فعمره رافع بن هرثمة في سنة ثمان و سبعين و مائتين ثم خربه أهل الريّ بعد خروج رافع عنها.

قال: (1) و بالريّ أهل بيت يعرفون بآل الحريش لهم روضة و أبنية حسنة و كان نزولهم الريّ بعد بناء المدينة المحدثه.

قال: و كانت الريّ تدعى في الجاهلية أزارى. فيقال إنه خسف بها، و هي على اثني [139 أ] عشر فرسخًا من موضع الريّ اليوم على طريق الخوار بين المحمدية و هاشمية الريّ و فيها أبنية قائمة إلى اليوم تدل على أنها كانت مدينة عظيمة.

و هناك أيضًا خراب في رستاق من رساتيق الريّ يقال له البهزان بينه و بين الريّ ستة فراسخ، يقال إن الريّ هناك كانت و حدثني من رأى أثر الحوانيت و الأسواق بها.

و لا يزال الحرّاثون و من عرفها يجدون قطع الذهب و ربما وجدوا اللؤلؤ و اليواقيت و غير ذلك من هذا النوع.

و الريّ العتيقة المعروفة قد خربت أيضًا و كان المهدي في حياة المنصور حيث وجهه إلى خراسان، نزل في موضع منها يقال له السيروان و بنى فيها أبنية حسنة بعضها قائم إلى هذا الوقت.

و في قلعة الفرخان بالري يقول الغطمش الضبي و كان ديوانه هناك فكان لا يعدم

ص: 12

1- ما يزال القول للرازي و هو في فتوح البلدان، 315.

في كل يوم أن يصاح بالنفير:

على الجوسقِ الملعون بالريِّ لا بُني *** على رأسه داعي المنية يلمعُ (1)

وبالري مات محمد بن الحسن صاحب أبيحنيفة [و عنه أخذوا الفقه (2)] ودخلها سعيد بن جبير فلقيه الضحاك و كتب عنه التفسير.

و كان عمرو بن معديكرب الزبيدي غزا الريّ فلما انصرف توفي فدفن فوق روزه و قوسنة بموضع يسمى كرامناشاه.

و بها مات الحجاج بن أرتاة النخعي سنة ثمان و أربعين و مائة و كان شخص إليها مع المهدي.

و بها توفي الكسائي المقرئ و اسمه علي بن حمزة، و كان شخص إليها مع الرشيد و هو يريد خراسان.

و بها مات محمد و أحمد ابنا خالد بن يزيد بن يزيد الشيباني و كان موت أحمد بها في ولاية موسى بن بغا سنة سبع و خمسين و مائتين، و موت أخيه محمد في أيام المعتضد و المكتفي مقيم بالريّ في سنة إحدى و ثمانين و مائتين. و كان محمد بن خالد في الوقت الذي اتخذ المعتصم الأتراك، و أخذ الجند و القواد أن يلبس السيوف بمعاليق و يترك الحمائل إلى الايزون من الريّ، و لا يطاء بساط خليفة و لا يخدم السلطان و الأتراك دولة و احتجب عن الناس و يقال إنه لبس برقعا فأغمضت الخلفاء له عن ذلك لجلالته و عظيم خطره.

فلم يزل [139 ب] على ذلك مستترا إلى أيام الموفق. فلما قلّد احمد بن عبدالعزيز حرب رافع و صار المكتفي إلى الريّ، لقيه محمد بن خالد و أقام مديدة ثم مات.

و لم تزل وظيفة الريّ اثني عشر ألف ألف درهم حتى اجتاز بها المأمون منصرفه عن خراسان يريد مدينة السلام فلقيه أهلها و شكوا إليه أمرهم و غلظ وظيفتهم، فأسقط منها ألفي ألف درهم و سجّل بذلك لأهلها.

ص: 13

1- . فتوح البلدان، 316.

2- . من المختصر فقط.

وقال بعض العلماء: مكتوب في التوراة: الريّ باب من أبواب الأرض وإيها متجر الخلق.

قال أبو جعفر الجمال: قلت ليحيى بن حديش: سمعت مالك بن مغول يقول: نعم دار الدنيا والآخرة الريّ. قال: نعم.

وقال الأصمعي: الريّ عروس الدنيا وإيها متجر الناس وهو أحد بلدان الأرض.

وقال أحمد بن إسحاق: (1) الريّ طيبة الهواء عجيبة البناء، بلد التجار ومأوى الفجار، وهي عروس الأرض وسكّة الدنيا واسطة خراسان و جرجان والعراق وطبرستان ولذلك قال بعض العلماء: أحسن الأرض المخلوقة الريّ ولها السدّ والسربان، وأحسنها مصنوعةً جرجان وإيها تقع تجارات أرمينية وآذربيجان والخزر وبلاد جرجان، لأن تجار البحر يسافرون من الشرق إلى الغرب ومن الغرب إلى الشرق فيحملون الديباج والخزّ [الفائق (2)] من فرنجة إلى الفرما، ثم يركبون إلى القلزم فيحملون ذلك الديباج إلى الصين، ويحملون [الدارصيني والماميران]. ومتاع الصين كله حتى يصيرون إلى القلزم ثم يتحولون إلى الفرما. وهم [التجار] اليهود الذين يقال لهم الراذانية، يتكلمون بالفارسية والرومية والعربية والإفرنجية. ويخرجون من الفرما يبيعون المسك والعود وجميع ما معهم من ملك فرنجة وربما حملوا أمتعتهم إلى قسطنطينية، وربما حملوا الرقيق الأندلسي من فرنجة إلى أنطاكية، ثم يصيرون إلى بغداد ثم إلى الأبلّة.

وأما تجار الصقالبة فإنهم يحملون جلود الخزّ والشعالب من أقصى صقلية فيجوزون [ون] إلى البحر الرومي فيعشرهم صاحب الروم، ثم يجوزون إلى خليج الخزر فيعشرهم صاحب الخزر، ثم يصيرون إلى بحر خراسان في هذا البحر الذي يقال له بحر الصقالبة، فربما [140 أ] خرجوا بجرجان فباعوا جميع ما عندهم ليحمل جميع ذلك إلى الريّ.

ص: 14

1- . أحمد بن إسحاق الرازي من أصحاب الإمام الهادي عليه السلام 213 - 254 هـ (جامع الرواة 1: 41) وانظر (مجمع الرجال 1: 95).

2- من المختصر.

ثم أعجب من هذا، ان جميع ما بلغ إلى طبرستان من ناحية الديلم و الجبل و البربر و الطيلسان من الرقيق و سائر الأمتعة فإنما هو إلى الري لجلالتها و كبرها و كثرة تجاراتها.

و كان عبيدالله بن زياد قد جعل لعمر بن سعد بن أبيوقاص ولاية الري أن يخرج على الجيش الذي وجهه لقتال الحسين رضی الله عنه فأقبل يميل بين الخروج و ولاية الري أو القعود:

أتركُ مُلْكَ الرِّيِّ و الرِّيِّ رَغْبَتِي *** أم ارجعُ مذموماً بقتلِ حُسَيْنِ

و في قتلِهِ النارُ التي ليس دونَهَا *** حجابٌ و ملكُ الرِّيِّ قُرَّةُ عَيْنِ

[و قال ابن كربويه الرازي(1)، و كان أحد أصحاب الحسين بن أحمد العلوي بقزوين:

يا مُنيَّةً هيَّجَتْ شوقي و أحزاني *** لا تبعديني فبعدُ الدارِ أضناني

إني أُعيدُكَ بالأجفانِ يا سَكْنِي *** أن تتركيني أخا شجورٍ و أشجانِ

إذا بُعدتُ يكادُ الشوقُ يقتلني *** حتى إذا طافَ طيفٌ منكِ أحياني

يا جفوةً من حبيبٍ أقرحت كبدِي *** هلاً رثيتُ لنائي الدارِ حيرانِ

دامي الجفونِ نحيلِ الجسمِ محترقٍ *** صبَّ أسيفٍ قريحِ القلبِ حزانِ

أمسى بقزوينَ مسلوباً عزيمته *** مقسماً بين أشجانِ و أحزانِ

أقول يومَ تلاقينا و قد سَجَعْتُ *** حمامتانِ على غصنينِ من بانِ

الآن أعلمُ أن الغصنَ لي غصصٌ *** وإنما البانُ بينَ عاجلِ دانِ

و قمتُ تخفضُني أرضُ و ترفعُني *** أخرى و هدَّ مسيرُ الليلِ أركاني

ما لي أنادي فيأبى أن يُجيبَ فتى *** لو كان بالرَّيِّ لَبَّاني و فدَّاني

يا نفسِ لا تجزعي من ذلك و اشتَملي *** ثوبَ العزاءِ فإن الغائبَ الجاني

ص: 15

1- . لا- نعلم من يكون ابن كربويه، إلا ان الحسين بن أحمد بن محمد بن إسماعيل الارقط المعروف بالكوكبي ظهر بقزوين و زنجان و تغلب عليها و طرد عنها آل طاهر و ذلك في عام 251 ه و قد أغار عام 252 ه علي الري و معه جستنان صاحب الديلم فقتلوا و سلبوا ... (الطبري 9: 372 و 378) و انظر التدوين 2: 441.

أَنْ الَّذِي غَرَّهَ بَيْتَانِ قَالَهُمَا *** مُضَلَّلٌ مَا لَهُ فِي جِهَلِهِ ثَانِ
لَا يَمْنَعَنَّكَ خَفَضَ الْعَيْشِ فِي بَلَدٍ *** نُزُوعُ نَفْسٍ إِلَى أَهْلِ وَأُوطَانِ
تَلْقَى بِكُلِّ بِلَادٍ أَنْتَ سَاكِنُهَا *** أَهْلًا بِأَهْلٍ وَجِيرَانًا بِجِيرَانِ
حَتَّى تَرَكْتُ لَذِيذَ الْعَيْشِ فِي بَلَدِي *** فَنَاءَ دَارِي عَنِ أَهْلِي وَإِخْوَانِي
وَشَاقِنِي نَحْوَ قَرْوِينَ مَنَى بَطَلْتُ *** نَفْتُ رُقَادِي وَأَذْرْتُ دَمْعَ أَجْفَانِي
فِيهَا لَهَا حَسْرَةٌ إِذْ عَزَّ مَطْلَبُهَا *** لَمْ تَبْقِ مَنِي عَلَى رُوحٍ وَجُثْمَانِ
أَنَا النَّذِيرُ لَكُمْ يَا قَوْمٍ فَاسْتَمِعُوا *** مَنِي مَقَالَةٌ نَصَحٍ غَيْرِ حَوَّانِ
لَلْمَوْتِ بِالرَّيِّ خَيْرٌ لِلْمَقِيمِ بِهَا *** مِنَ الْحَيَاةِ بِقَرْوِينَ وَزَنْجَانِ
أَتَى لَهَا كَجِنَانٍ فِي شَوَارِعِهَا *** يَطْفَحْنَ فِي كُلِّ بُسْتَانٍ وَمِيدَانِ
أَوْ كَالْمَدِينَةِ شَطَّاهَا وَشَارِعِهَا *** مِنَ الْمُصَلَّى إِلَى صَحْرَاءِ أَزْدَانِ
وَهَاتِ كَالسَّرْبَانِ الْيَوْمَ مُرْتَبَعًا *** مِنْ بَابِ حَرْبٍ إِلَى سَاحَاتِ عَقَّانِ
أَنْهَارُهَا أَرْبَعٌ مَحْفُوفَةٌ زُهْرٌ *** تَحَارُّ فِيهِنَّ عَيْنَا كُلِّ إِنْسَانِ
وَشَارِعُ السَّرِّيْمَانِ وَيُسْرَتُهُ *** مُحَفَّفَانِ بِأَنْهَارٍ وَأَغْصَانِ
وَقَصْرُ إِسْحَاقٍ مِنْ فُؤَادٍ مُنْحَدِرًا *** عَلَى الشَّرَاكِ إِلَى دَرْبِ الْفَلَيْسَانِ
وَكَمْ بَرُودَةٌ مِنْ مُسْتَشْرِفٍ حَسَنِ *** إِلَى الْمَضِيْقِ بِهَا مِنْ بَابِ بَاطَانِ
وَكَمْ بِنَاهِكٍ مِنْ دَارٍ كَلِفْتُ بِهَا *** وَظَبِيَّةٍ تَرْتَعِي فِي سَفْحِ عُدْرَانِ
وَشَادِنٍ غَنَجٍ كَالْبَدْرِ صُورَتُهُ *** يَمِيسُ فِي حُلَلٍ تَلْهُو بِفَتَّانِ
يَا رِيَّ صَلَّى عَلَيْكَ اللَّهُ مِنْ بَلَدٍ *** وَلَا أَعْبَأُكَ دَارَ (؟) الْقَطْرِ هَتَّانِ
حَيِّ الدِّيَارِ بِهَا وَالسَّاكِنِينَ بِهَا *** مِنَ النِّسَاءِ وَمِنْ شَيْبٍ وَشُبَّانِ
إِلَّا بَقَايَا بَغَاةِ الْأَرْضِ قَدْ جَحَدُوا *** دِينَ الْمَهِيْمِينَ مِنْ كَفْرِ وَعُدْوَانِ
كَمْ حَلَّ عَرَصَةَ نَصْرَابَادٍ قَاطِبَةً *** مِنْ ابْنِ زَانِيَةِ مَحْضٍ وَكَشْحَانِ

وكم بسكةِ ساسانٍ إذا ذُكروا *** من ابنِ فاجرةِ نصٍّ وقرنانِ

هم الألى منعوني قُربَ دارهم *** وبعدونى عن أهلى وخالانى

وشردونى عن صحبى وعن ولدى *** حتى لجأتُ إلى أجبالِ قصرانِ]

ص: 16

وخراج الري عشرة ألف درهم بالكفاية. و من الري إلى قزوين ذات اليسار سبعة وعشرون فرسخا. و من قزوين إلى أبهر اثنا عشر فرسخا. و من أبهر إلى زنجان خمسة عشر فرسخا.

وروي عن الصادق رضی الله عنه أنه قال: الري وقزوين و ساوة ملعونات مشؤومات.

وقال إسحاق بن سليمان: (1) ما رأيت بلدا أرفع للخسيس من الري.

وفي أخبار أهل البيت قالوا: إن الري كانت منابت الشؤم و ستعود منابت الشؤم.

وفي خبر آخر: الري ملعونة و تربتها تربة ديلمية و هي على بحر عجاج تأبى أن تقول الحق.

وروي محمد بن الريان (2) عن إسماعيل الرازي قال: قال لي الحسن بن علي بن فضال: تعرف الدولاب؟ قلت: نعم، أعرفه. قال تعرف شجرة تسمى آزاذ؟ قلت: لا. قال: فروي عن أبي عبد الله جعفر بن محمد رضی الله عنه أنه قال: إذا اتصلت حيطان المدينة بحيطان الدولاب فعندها توقعوا بلاء القوم، ثم تلا قول الله عزّ وجلّ «وإن من قرية إلاّ نحن مهلكوها قبل يوم القيامة أو معذبوها عذابا شديدا». قال: الري.

و عن أبي عبد الله جعفر بن محمد رضی الله عنه: وبل للري من جناحيها. قيل: و أي شيء جناحها (3)؟ [140 ب] قال: طبرستان أحد جناحيها.

و عن محمد الرازي (4) عن أبيه عن جده أبي إسماعيل، و كان نساجا، فاتخذ ثوباً

ص: 17

1- . إسحاق بن سليمان الرازي الكوفي الأصل المتوفى عام 199 هـ العبر 1: 257 و ترجم له ابن حجر في تهذيب التهذيب (1: 205) ترجمة مطولة و قال إنه «إسحاق بن سليمان الرازي، أبو يحيى العبدي: كوفي نزل الري...».

2- محمد بن الريان بن الصلت من أصحاب الإمام الهادي 213 - 254 هـ. انظر: جامع الرواة (2: 113) و رجال الكشي 546 و رجال النجاشي 370 و فيه «محمد بن الريان بن الصلت الأشعري: له مسائل لأبي الحسن العسكري عليه السلام...». فهو قد أدرك الإمام العسكري 232 - 260 هـ أيضا. أما الحسن بن علي بن فضال، فهو أبو محمد بن عمر بن أيمن الزاهد العابد المتوفى سنة 224 هـ كما في رجال النجاشي الذي ترجم له ترجمة مطولة (انظر 34 - 36) و ذكر مؤلفاته.

3- في الأصل: جناحيها.

4- . هو محمد بن إسماعيل الرازي.

و جودّه و قصره و حج فأتى أبوعبدالله (1) و وضعه بين يديه، فأخذه و نظر إليه و نشره و قال: هذا محكم العمل. فقال أبوإسماعيل أنا نسجته يا سيدي بيدي. فقال له أبوعبدالله: فأنت نساج؟ قال: نعم. [فقال]: مرحبا بنساجنا، من أين أنت؟ قال: من أهل الري. قال: أتعرف التل الأحمر؟ قال: لا. قال: هو ناءٍ عن المدينة عند الباب الحديد لا يسلك إلا عند ارتفاع النهار. أما إن ذلك الموضع سيعمر. ثم قال: أتعرف كناسة الدواب؟ قلت: نعم. قال: فتعرف جبل الطين الأسود؟ قال: لا. قال: الجبل الذي يقال له جبل ليلا. قلت: نعم أعرفه. قال: فتعرف باب المدينة الحديدي و سورها؟ قلت: نعم. قال: عنده مصارع القوم، يقتل من صحابة [بني (2)] العباس و شيعتهم ثمانون ألفا منهم ثمانون [ممن] يصلح للخلافة. فقلت له: جعلت فداك، ألك حاجة؟ قال: حاجتي أن تدع هذا العمل. قلت: فأى شيء أعمل؟ [قال]: كن صيقلاً. فقلت له: على كبر السن كيف أعمل؟ قال: سهّل الله عليك تعلّمه و نور قلبك و يسره عليك.

قال: فقدمت الري فتعلمته في شهر. فكان يُروى عنه الحديث: عن أبيإسماعيل الصيقل عن أبي عبدالله.

و كان الرشيد يقول: الدنيا أربعة (3) منازل، قد نزلت منها ثلاثة. أحدها دمشق و الآخر الرقة و الثالث الري و الرابع سمرقند و أرجو أن أنزله. و لم أر في هذه البلاد الثلاثة التي نزلتها موضعاً هو أحسن من السربان لأنه شارع يشترك مدينة الري في وسطه نهر، فهو حسن. عن جانيه جميعاً أشجار ملتفة متصلة و فيما بينها أسواق.

و خطب أمير المؤمنين علي رضي الله عنه يوماً فقال في خطبته:

احمدوا الله الذي أحصاكم عدداً و وطف لكم مدداً في قرارة الدنيا، فإنكم مفارقوها و منقطعون عنها و محاسبون بما عملتم فيها. لا تخدعنكم بقاي (4) لذاتها فإنها

ص: 18

1- هو الإمام جعفر الصادق عليه السلام .

2- زيادة يقتضيها السياق.

3- في الأصل: أربع.

4- المقصود: بقاء.

تقيل مطلبها، رنق شربها، غرور حائل وشبح [141 أ] مائل و سنان قاتل، تعزّ مستدبرها و تصرع مستفيدها بغرور شهوتها و مونق لذتها و حبل مدتها، حتى إذا أنس ناقدها و قرّ شاردها، قنصته بأحبها، فتفلته إلى ضنك المضجع و وحشة المرجع و مجاورة الأموات و مفارقة الأوقات. فهم لا يرجعون و لا يؤذن لهم فيعتذرون. قد ارتهنت الرقاب بسالف الاكتساب، و أخصيت الآثار، و قد خاب من حمل ظلما. فيا لها أمثالا كافية و مواعظ شافية لو صادفت أذنا واعية و قلوبا زاكية و ألبابا حازمة و آراء عازمة.

ثم قال: كيف بهم إذ خرج المشرقي، و تحرك المغربي، و حارب السجزي، و تحرك الهجري، و ثار الحسيني، و غضب الحسيني، و قام العلوي، و بويع الأموي، و خرج الأرمني، و ماج الديلم، و ضح الطبري، و قدم الهاشمي، و وافى المصري، و ظفر الخراساني، و كفر الكلبي، و بويع الزنجي، و نقض التركي، و غلب الرومي، و خرج القحطاني.

عندها يخرج الروم في ألف ألف و يزيدون و يهرب الهاشمي من الزوراء و ينزلها الخراساني. فالويل لهم من المظفر العلوي، و الويل لأهل البصرة و الأبلّة و الأهواز و واسط من المظفر العلوي أيضا. يقتل بالبصرة مائة ألف و يزيدون، و بواسط مثل ذلك، و هو السّفّاح.

و ويل للرافقة و قرقيسيا من كلب و قيس. و الويل كل الويل للزوراء من السفيناني، يقتل في كل يوم واحد مائة ألف أو يزيدون، و اليوم الثاني مثل ذلك، و اليوم الثالث مثل ذلك في صعيد واحد، لا ينظر الله إليهم و لا يكلمهم و لهم عذاب أليم.

و الويل لأهل الكوفة من السفيناني، و الويل لأهل يثرب من الأبقع، سيبقر بطون النساء و يقتل النفس الزكية.

و الويل لأهل مكة من الأصهب و من صاحب مصر يقتلهم بغير عدد حتى يجري الدماء في وادي العرفات.

و الويل لأهل فسطاط مصر من فرعون الثاني و هو السفيناني، كيف يقتل النساء و لا يرحم الصبيان و الإمام.

والبلية العظمى بصخر الري، يقتل في ذلك الموضع ستون ألفا إلى الباب.

و الويل لأهل القزوين من الديلم، يقتل الرجال و تسيى النساء و الذراري.

و الويل لهمذان من جانب طبرستان، و الويل للري من صاحب الديلم و الويل لهم من صاحب إصبهان. في كلام طويل.

و بعث الحجاج إلى وفد كانوا قدموا عليه من الديلم فعرض عليهم الإسلام أو الجزية فأبوا أن يفعلوا شيئا من ذلك. فأمر أن يصوّر لهم بلدهم سهله و جبله و عقابه و غياضه فصوّرت له. فدعا من قبله من الديلم فقال إن بلادكم قد صوّرت لي و رأيت فيها مطمعا فاعترفوا بما دعوتكم إليه قبل أن أغربكم الجنود فأخرب البلاد و أقتل المقاتلة و أسبي الذرية. قالوا: أرنا هذه الصورة التي أطعمتك في بلادنا فأحضرها حتى نظروا إليها. فقالوا: قد صدقك من صوّرها غير أنه لم يصوّر لك الرجال الذين يمنعون

هذه العقاب و الشايبا، و ستعلم ذلك لو تكلفته.

فأغزاهم الجنود و عليهم ابنه محمد بن الحجاج فلم يصنع شيئا غير أنه بنى مسجدا لأهل قزوين و نصب فيه منبرا [و هو مسجد التوث الذي على باب دار قوم يعرفون بالجنيدية. و حكي أن عمّال خالد بن عبدالله القسري لعنوا علي بن أبيطالب على المنبر فقام حبش بن عبدالله و هو من موالي الجنيد أو بني عمه فاخترط سيفه و ارتفع به إلى العامل فقتله و قال: لا نحتملكم على لعن علي بن أبيطالب. فانقطع بعد ذلك اللعن عنه رضوان الله عليه].⁽¹⁾

و قال محمد بن زياد المذحجي: رأيت في مسجد قزوين لوحا مكتوبا مما أمر به محمد بن الحجاج الثقفي. و أنشد جعفر بن عمر بن عبدالعزيز:

هل تعرفُ الأبطالُ من مريمٍ *** بين سواسٍ فلوى يرثم

فذاتِ أكنافٍ فقيعانيها *** فجزعٍ فدفر وافي الاحرم (؟)

ص: 20

1- ما بين عضادتين في المختصر فقط.

مالي وللريِّ وأكنافِها *** يا قومُ بين التركِ والديلمِ

أرضُ بها الأعجمُ ذو منطقٍ *** والمرءُ ذو المنطقِ كالأعجمِ

ولما ميّز قباز إقليمه، وجد أنزه بقاعه بعد أن بدأ بالعراق التي هي سرّة الدنيا والأقاليم، ثلاثة عشر موضعا: المدائن، والسوس، وجليسابور، وتستر، وسابور، وبلخ، وسمرقند، وبادرد، وبتن بنهاوند تسمى رودراور، وماسبندان و مهرجانقذق، و تل ماسير، وإصبهان والري. وأسرى فواكه إقليمه سبعة مواضع: المدائن، وسابور، وارجان، ونهاوند، و ماسبندان [142 أ] و حلوان، والري. وأوبأ بقاع إقليمه ستة مواضع: البندنجين، وسابور خواست، وبردعة، وزنجان، و جرجان، و الخوار - بتن الري - .

والري سبعة عشر رستاقا منها: [الخوار] و دنباوند، و ويمة، و شلمبه [هذه التي فيها المنابر].(1)

وفي كتاب الطلسمات: إن قباز وجه بليناس الرومي إلى الري فاتخذ بها طلسمًا للغرق فأمنوه، وذلك أنها على بحر عجّاج. واستطابها بليناس فعزم(2) على المقام بها فأذاه أهلها فاتخذ بها طلسمًا للنزول فليس يجتاز بها أحد من خراسان إلا نزلها.

وعمل طلسمًا آخر للغلاء فهي أبداً غالية السعر.

ثم كتب بليناس إلى قباز يخبره بما قد عمل من الطلسمات في بلاده ويستأذنه في المصير إلى خراسان. فكتب إليه قباز: إن قباز الأكبر قد طلسم ما وراء الري إلى بلخ و جرجان و سجستان [مائتين و خمسين طلسمًا(3)] و ليس هناك شيء فأقبل إلينا.

[وقال الشاعر:

الريُّ أعلى بلدةٍ أسعارا *** لا درهما تُبقي ولا ديناراً

ص: 21

1- ما بين عضادتين في المختصر فقط.

2- في الأصل: فعلم على المقام.

3- في المختصر فقط.

تَدْعُ الْغَرِيبَ مُحِيرًا فِي سَوْقِهَا *** قَدْ تَاهَ يَنْظُرُ هَائِمًا حَوَارًا

فِي كُلِّ يَوْمٍ يَنْبَغِي لِعَدَائِهِ *** أَنْ كَانَ يَمْلِكُ لِلْعَدَا قِنطَارًا

وَبِهَا أَنَسٌ شَرُّ نَاسٍ بَاعَةً *** لَا يَحْفَظُونَ مِنَ الْغَرِيبِ جَوَارًا

سَيَسُؤُوا بِكُلِّ قَبِيحَةٍ فَتَرَاهُمْ *** أَدْهَى وَأَخْبَثَ مَنْ تَحَلَّى الْعَارًا

لَا يَصْدُقُونَ وَصِدْقٌ قَوْلٍ فِيهِمْ *** عَارٌ وَكُلٌّ يُبْغِضُ الْأَبْرَارًا

إِنْ جِئْتَ تَسْأَلُهُمْ لَتُسْقَى شُرْبَةً *** قَالُوا إِلَيْكَ تَجَنَّبِ الْأَشْرَارًا

فَلَقَدْ لَبِسْنَا الْعَارَ حَتَّى مَا لَنَا *** إِلَّا الْفَضَائِحَ مَلْبَسًا وَإِذَا (1)

وفي أخبار فريدون على رواية الفرس: لما أقبل بالبيوراسف من المغرب نحو المشرق ليسجنه [بدنباوند] مرّ بكورة إصبهان - وقد طوى افريدون أياما لم يذق طعاما - فطلب قوما يمسكونه عليه ريثما يتغدى. فجمع الملك عالما من الناس فلم يقدرُوا على إمساكه، فأدار سلاسله على جبل من جبال إصبهان وأوثقه بأساطين و سلك من حديد قوية. وتوثق منه حتى ظن أنه قد أحكم ما أراد. حتى إذا جلس على غذائه، اجتذب البيوراسف سلاسله مع تلك الأساطين و السلك و احتمل الجبل يجره بسحره ثم طار به في الهواء، فتبعه افريدون فما لحقه إلا بالمدينة المعروفة ببزورند و هي الري. فلما لحقه قمعه بمقمة من حديد كانت في يده فسقط مغشيا عليه و رسا ذلك الجبل المنقول من إصبهان بمدينة الري. فهو الآن جبلها المطل عليها. فلعن افريدون ذلك الجبل و دعا الله أن لا ينبت عليه شيئا في شتاء و لا صيف و أن لا يثبت عليه ثلج و لا تسرح عليه سارحة تؤمّه و لا أهلية و لا يأتي إليه حيوان. فأجاب الله دعاءه. فهو كذلك [142 ب] إلى يوم التناد.

ثم قاده من الري نحو محبسه على طريق الخوار، فوافاه و هو يقوده إصبهد جرجان - و كان رجلاً ذا أيد و بطش - فسار معه أياما. و عرضت لأفريدون حاجة فلم يثق بأحد يمسكه عليه فقال الأصبهد: أيها الملك، أنا أمسكه عليك. فقال: أخاف أن لا

ص: 22

1- في المختصر فقط.

تقوى فتعطب على يده. فقال: أرجو أن يعينني الله عليه بقدرته. وناوله أفريدون سلاسله و ساربه، فلم يلتوي عليه، و مرّ يحجل في قيوده.

فلما غاب أفريدون (1) فلما أطلا المجاذبة دخلت رجلاه إلى ركبتيه في الأرض، فخذّ في ذلك المكان أخذودا عظيما جرى فيه بعد ذلك الماء فصار نهرا عظيما، و هو اليوم يعرف بوادي خوار، يعرفه أهل تلك الناحية و يسمونه بهندروود.

و طعنه أفريدون و قمعه بمقمعة واحدة من يد الأصبهد و بارك عليه و زاد في مرتبته و سماه بهند جرجان و خراسان اصبهيد.

ثم حمّله إلى كورة دنباوند فسجنه هناك في جبل يسمى جبل الحدّادين في قرية اسمها قرية الحدّادين أيضا و وكل به أرمائل و مثل بين يديه في القلة صورة أفريدون و طلسم عليه طلسم و بنى حوله حوائت رتبّ فيها قوما حدّادين يضربون مطارقهم نواب على سنداناتهم ليلاً و نهرا شتاء و صيفا لا يفترون عن ذلك. و جعله في كهف عظيم في جوف القلة و أثقله بالحديد و جعل على باب الكهف عدة أبواب حديد و أسقط عن سكان هذه القرية الخراج و العشر و جميع النواب، فليست عليهم مؤونة إلاّ ضرب هذه المطارق على سندانات خالية، و يتكلمون على ضربهم بكلام موزون و يهمسون به عند ضربها لئلا يقطع البيوراسف سلاسله و أغلاله فيقال إنه يلحس أغلاله دائما ليلاً و نهرا فتدق عن لحسه، فإذا ضرب (2) هؤلاء بالمطارق عادت إلى حالها في الغلظ و الوثاق. و يقال إن الطلسم الذي يمنع من قطع السلاسل بعد لحسه إياها فهو معمول في ضرب هؤلاء الحدّادين بمطارقهم.

و مضى أفريدون - بعد أن حبسه في الكهف و استوثق منه - منصرفا إلى دار مملكته [143 أ] و وكل أرمائل بحفظ البيوراسف و طعامه. فكان يذبح له في كل يوم رجلين فيغذي بأدمغتهما حيتيه اللتين على كتفيه أعواماً.

ص: 23

1- كلمة مطموسة و يمكن أن تكون: جاذبه السلسلة.

2- . في الأصل: فإذا ضربوا.

ثم إن أرمائيل تحوَّب من ذبح الناس فتلطف في استنقاذهم واحتساب الأجر في إطلاقهم من القتل، فمضى إلى قرية من قرى دنباوند تسمى مندانا فبنى على جبلها أبنية جليلة وقصورا عظيمة وجعل فيها بساتين وعيونا تجري في صحون تلك الدور والبساتين، وبنى في بعض تلك القصور بيتا بخشب الساج والابنوس وصور فيه جميع الصور، فلم يكن لأحد في ناحية المشرق، بناء أشرف منه ارتفاعا وحسنا ودقة نقوش وكثرة عمل وتراويق وتصاوير و تماثيل.

فما زال ذلك البنيان قائما حتى استنزل المهديُّ بن المصمغان من القلعة المعروفة بالهيرين - وكان قد أعطاه الأمان - فلما جاء به إلى الري أمر بضرب عنقه.

فلما استخلف الرشيد و صار إلى الري أخبر بمكان ذلك البنيان فصار إليه حتى وقف عليه وأمر بنقضه وحمله إلى مدينة السلام.

و كان أرمائيل نازلاً في قصوره وأبنيته التي بناها فإذا جاؤه بالأسارى من الآفاق ليذبحهم ويأخذ أدمعتهم فيغذي الحيتين، أعتق في كل يوم أسيرا وذبح مكانه كبشا و خلط دماغه بدماع المقتول وغذا به الحيتين أعواما كثيرة. ثم بدا له في الذبح فكان إذا جاؤه بالأسارى أعتقهم وأسكنهم الجبل الغربي من قرية ميندان.(1)

فبقي على ذلك من حاله ثلاثين عاما يعتق في كل عام سبعمائة و ثلاثين إنسانا - و قرية ميندان على جبلين بينهما وإد فيه ماء عذب غزير لا ينقطع شتاء و لا صيفا، و على حافتي الوادي عيون تنصب إليه و شجر مثمر - فكان كلما أعتق أسيرا أعطاه دارا و أسكنه الجبل الغربي و أمره أن يزرع لنفسه ما يريد و يبني ما يشاء. فكانوا يفعلون ذلك. و قبض الله لأرمائيل مطلسما ألم به فقال: أنا اطلسم الطعام الذي يتغذى به هذا الملعون فيكون يتغلغل في جوفه و يرتفع [143 ب] إلى صدره و يجري في لهواته فيشبع منه و لا يحتاج إلى غيره أبدا و يجازيك الملك على ذلك. ما الذي تجازيني عليه؟ قال: سل ما أحببت. قال: إذا أتتك رئاسة

ص: 24

1- هذه الوقائع و ما يليها ذات صلة بأسطورة الملك الظالم بيوراسف أو الضحاك و هي من القصص التي رواها الفردوسي في الشاهنامه 1: 30 - 37 و لا تختلف عما هي عليه هنا إلا في بعض التفاصيل.

الناحية أشركتني فيها معك و في نعمتك و عقدت بيننا قرابة لا تنقطع. فضمن أرمائيل له ذلك و طلسم مأكول الملعون و مشروبه في جوفه، فهو يتغلغل في صدره إلى بلوغ مدة [أيامه].(1)

فلما كان بعد ثلاثين حولاً من مملكة أفريدون أنفذ إلى أرمائيل رسولاً يأتيه بخبر البيوراسف. فلما وافاه أنزله أرمائيل معه في قصره. فسأله الرسول عما صنع فأخبره خبر المعتقين من الذبح وإنزاله إياهم الجبل الغربي. ولما أمسى أمر المعتقين أن يوقد

كل واحد منهم على باب الموضوع الذي هو فيه ناراً ففعلوا. فقال الرسول: ما هذا؟ قال: هؤلاء المعتقون من الذبح. فقال الرسول بالفارسية: ... (2).

46- آكام المرجان في ذكر المدائن المشهورة في كل مكان، اسحاق بن حسين المنجم (قرن 5هـ)

مدينة الري

وهي في الاقليم الرابع وبعدها عن خط المغرب اربع و سبعون درجة و من خط الاستواء اربع و ثلاثون درجة و هي مدينة جلييلة و اهلها اخلاط من الناس من الفرس والعرب والأتراك و اسمها الحمدلله لان المهدي نزلها في خلافة المنصور و بها ولد الرشيد و افتتحها قرظة(3) بن كعب الانصارى في خلافة عمر بن الخطاب سنة اربع و عشرين و يشرب اهلها من عيون و انهار عظام تأتي من بلاد الديلم(4) و هي كثيرة الاشجار.(5)(6)

ص: 25

1- من المختصر.

2- . البلدان، تحقيق: يوسف الهادي، أول، بيروت، عالم الكتب للطباعة والنشر والتوزيع، 1416ق، ص 537 - 551.

3- 1. Ms. قرط

4- 2. Ms. s. p.

5- 3. 06-873. Cfr. al - Ya qobl, op. cit., p.

6- . آكام المرجان في ذكر المدائن المشهورة في كل مكان، بي جا، بي نا، بي تا، ص 15.

(الري) ذكر من ورد الري من أولاد الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام . منهم من ولد عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام .

(بالري) أبو الحسن محمد بن الحسين بن الحسن الاعور ابن محمد الكابلي بن عبدالله الاشر بن محمد النفس الزكية ابن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب و مات هناك و انقرض نسله، عقبه أحمد درج، و علي درج، و جعفر درج و رقية و فاطمة.

ذكر من ورد الري من أولاد ابراهيم الغمر ابن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام منهم من ولد اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام .

(بالري) أبو محمد عبدالله الحجازي ابن يحيى (1) بن عبدالله العالم بن الحسين بن القاسم الرسي بن ابراهيم طباطبا.

ورد الري أيام السيدة أم فخرالدولة (2) و صار نقيب الغرباء من جهة مانكديم النقيب (3) بقيته من محمد بن عبدالله وحده، و من المرتضى وحده و منه في رجلين القاسم و أميركا. رأيتهما بالري في سنة تسع و خمسين و أربعمئة. و القاسم بن المرتضى هذا

ص: 26

1- لم نعر في العمدة و لا المشجر الكشاف و لا بحر الانساب لركن الدين الموصلي علي ولد ليحيى اسمه عبدالله.
2- المظنون قويا ان في المقام سهو من قلم المصنف فان المعروف في كتب التواريخ ان ام فخر الدولة لم تحكم الري و انما تلك زوجته السيدة ام ابيطالب رستم الملقب بمجد الدولة و ذلك لما توفي زوجها فخر الدولة سنة 387 أجلس الامراء ولده رستم و عمره اربع سنين فجعلوا له الري و بلاد الجبل و جعلوا اخاه شمس الدولة بهمدان و قرميسين الى حدود العراق و كان المرجع والدة ابيطالب مجد الدولة و هي ابنة شروين بن المرزبان و الى مازندران و كانت عاقلة ذات سياسة و تدبير و قام بالامر بين يديها في مباشرة الاعمال ابوطاهر صاحب فخر الدولة و ابوالعباس الضبي الكافي ثم جرت خطوب بينها و بين ولدها مجد الدولة منذ سنة 397 حتى سجنها فهرت منه و استعانت بيد بن حسويه الكردي و بشمس.

3- . هو أبوالعباس احمد بن علي الاصغر الروياني ابن محمد ششديو المكارى ابن الحسين بن عيسى بن محمد البطحاني الحسيني و يعرف بما نكديم بن ششديو النسابة النقيب. و هو الذي جمع جريدة الري و هي احد مصادر تذكرة النسب للعبيدلي لا حظ الذريعة، ج 5، ص 98.

هو صديقي ادام الله تمكينه.

(بالرى) أولاد عبدالعظيم بن(1) معية الحسين بن على بن الحسن بن الحسن بن اسماعيل قال شيخى الكيا الاجل النسابة المرشد بالله زين الشرف الدولة فجاءت الى الري و حاضرت مجدالدولة و وقع القتال و استظهر بدر و دخل الري فأسر مجد الدولة و قيده امه و سجنته و أجلس اخاه شمس الدولة في الملك نحو سنة ثم اعادت ابنها و سار شمس الدولة الى همدان و صارت هي تدبر الامر الى ان توفيت سنة 419 و بموتها اختل نظام الملك لضعف مجد الدولة و سوء تدبيره حتى آل امره في 12 جمادى الأولى سنة 420 قبض عليه السلطان محمود و به انقطع أثر آل بويه ممن ينتمى الى مجد الدولة.

هذه سطور من تاريخ السيدة أم مجد الدولة زوجة فخر الدولة فما في المتن من سهو القلم فلا حظ.

لا أعرف بالرى من بنى معية أحدا.

ذكر من ورد الرى من أولاد جعفر بن الحسن بن الحسن بن على بن أبيطالب عليه السلام . من ولد الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن على بن على.

(بالرى) أبوالحسن على بن الحسين بن أبى عبدالله محمد بن عبيدالله الامير ابن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن على بن أبيطالب عليه السلام . عقبه أبوالقاسم عبيدالله يعرف باميركا لقبه باطيه، و أبوطالب لقبه طبره، أمهما عامية من أهل الرى. و فى المشجرة أحمد الامير و زيد و أبوطالب محمد، و أبو أحمد محمد و أبو هاشم محمد.

(بالرى) ابراهيم الوردى ابن أبى عبدالله محمد بن عبيدالله الامير بن عبدالله بن

ص: 27

1- من ولد عبدالعظيم ابن معية الحسنى المذكور بالرى من ذرية ولده علي بن عبدالعظيم و من ذرية حفيده الحسين بن محمد المعروف بميمون بن عبدالعظيم، و منهم السيد ما نكديم و اخوه المهدي ابنا الحسين بن ميمون بن عبدالعظيم. و لا- يفوتني تنبيه القارىء ان عبدالعظيم هذا ليس هو صاحب المشهد و المقام بالرى فان ذلك هو عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن السبط عليه السلام و سيأتي من المصنف ذكره بعد ذلك.

الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن، عقبه(1) من ثلاثة بنين أبي الحسن محمد وأحمد وأبي جعفر محمد.

كان (بالرى) أبو القاسم الاحول طبست بن أبي عبدالله محمد بن عبيدالله الامير ابن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن، عقبه أبو عبدالله محمد كشكشه(2) و أبو العباس محمد الاعرج بالاهواز.

ذكر من ورد الرى من ولد محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن.

كان (بالرى) قديما أبو القاسم عيسى بن الحسن السيلق بن على بن محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن، وولده باستراباد.

ذكر من ورد الرى من أولاد زيد بن الحسن، منهم من ولد القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن بن الحسن.

(بالرى) من نازلة رويان أبو الحسن على الاصغر بن محمد ششديو بن الحسين بن عيسى بن محمد عقبه أبو القاسم زيد المعروف بحسينى و أبو زيد الحسن القارى لا عقب له قتل بخراسان، أبو هاشم الحسين، و أبوطالب محمد و أبو العباس أحمد المعروف بما نكديم ابن ششديو و هو النسابة(3) و حمزة درج، و الناصر عيسى، و أبوطالب الحسين درج.

(بالرى) محمد سراهنك المهدي بن الحسن بن محمد بن سليمان بن محمد ششديو بن الحسن بن عيسى بن محمد البطحاني، عقبه الحسين و الداعى و الضيرير و محمد و أبو زيد انقرضا.

(بالرى) ولد حمزة بن محمد بن هرون بن محمد البطحاني بن القاسم بن الحسن بن زيد بن الحسن، عن ابن الصوفى.

ص: 28

1- . الى هنا كان سقط النسختين فأكملناه من جنة النعيم، ص 498.

2- . في لباب الانساب لابن فندق البهقي مخطوط ان كشكش هو محمد بن علي بن أبي سليمان محمد بن عبيدالله الأمير و هو الذي في مشجر العميدي ص 159 كما ان فيه ان القاسم الاحول هو بن ابيالفضل محمد بن عبيدالله الأمير فلاحظ.

3- سبق تعريف الرجل بما يتناسب و المقام قريبا فراجع.

(بالرى) أبو الحسين هرون الاقطع ابن الحسين بن محمد بن هرون بن محمد البطحاني، قال السيد الامام زين الشرف: الهارونية هم ولد الاقطع و هو هرون بن الحسين بن محمد بن أبي الحسين هرون بن محمد البطحاني، و أبو الحسين العقب منه فى أبى القاسم الحسين و على لم يعقب.

عن البخارى و أبى المنذر قالوا: الحسين بن هرون. و أهل طبرستان و غيرهم من النسابة يقولون الحسين بن محمد بن هرون بن محمد البطحاني و أسقط ابن طباطبا: بين الحسين و هرون الأول (محمد) و حكاه عن البخارى، و غيره و هو الخطأ. و الصحيح ما ذكرناه كذا و جدت بخط الكيا الأجل السيد النسابة المرشد بالله زين الشرف أدام الله علوه(1).

(بالرى) من نازلة قم طاهر(2) بن القاسم بن أحمد كركوره ابن أبى جعفر محمد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجرى و أمه أم ولد، بقية عقبه من رجلين من أبى الحسين محمد تنبى أمه خديجة بنت الحسين بن حماد الاشعري و من أبى الحسن على و قيل يكنى أبو القاسم أمه أم كلثوم بنت أحمد الرازى.

(بالرى) من نازلة جرجان الحسين بن اسماعيل بن زيد بن الحسن بن جعفر ابن الحسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجرى. الامام الموفق بالله شمس الشرف عقبه السيد الامام المرشد بالله زين الشرف أبو الحسين يحيى بن الحسين.

(بالرى) أبو القاسم محمد شهدائق ابن حمزة بن أحمد بن عبيدالله بن محمد بن عبدالرحمن الشجرى، قيل والده هو الشهداءق، عقبه أبو عبد الله جعفر الشعرانى درج و لا عقب له، و أبو القاسم أحمد.

(بالرى) على بن القاسم النقيب ابن حمزة بن أحمد بن عبيدالله بن محمد ابن عبدالرحمن الشجرى. له عقب منهم بنو الكسكة.

ص: 29

1- و هو الذي في المجدي لأبي الحسن العمري و تهذيب الأنساب لشيخ الشرف العبيدلى.

2- . في المشجر الكبير مخطوط طاهر بن أحمد كركورة و عنده أولاد منهم اثنان اسمهما محمد و زيد و علي و محسن و ابا القاسم و فيه انه بالرى.

ذكر من ورد الرى من أولاد على بن الحسن بن زيد بن الحسن بن على بن أيطالب عليه السلام .

(بالرى) أبوالقاسم عبدالعظيم(1) بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن . من ناقلة طبرستان. وهو المحدث الزاهد صاحب المشهد فى الشجرة بالرى وقبره يزار و أمه أم ولد. وعن أبى عبدالله ابن طباطبا: عبدالعظيم بن عبدالله لا عقب له، وعن أبى الغنائم فولد عبدالعظيم بن عبدالله محمدا امه فاطمة بنت عقبة بن قيس الحميرى، ورقية و خديجة، وعن أبى الحسين محمد بن القاسم التميمى النسابة: و أما عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن الحسن أعقب محمدا درج و خديجة ورقية، وقال شيخى الكيا الاجل الامام النسابة المرشد بالله زين الشرف أبوالحسين يحيى ابن الحسين أدام الله نعمته العقب منه من محمد وحده درج.

ذكر(2) من ورد الرى من أولاد اسماعيل جالب الحجارة ابن الحسن ابن زيد بن الحسن بن على بن أيطالب عليه السلام منهم من ولد على الزانكى ابن اسماعيل بن الحسن بن زيد بن الحسن.

(بالرى) أبوالقاسم أحمد الاقثم ابن أبى القاسم على الزانكى ابن اسماعيل جالب الحجارة ابن الحسن الامير ابن زيد بن الحسن بن على بن أبى طالب عليه السلام ، وعن أبى الحسين محمد بن القاسم التميمى النسابة: قتل أحمد بنيسابور، وقال يكنى أبو العباس و أمه أم ولد العقب منه من أبى الحسن على و اسماعيل و القاسم.

(بالرى) القاسم بن أبى القاسم على الزانكى ابن اسماعيل جالب الحجارة ابن

ص: 30

-
- 1- لقد كتب فى ترجمة هذا السيد الجليل كثير من الاعلام قديما و حديثا من زمن الشيخ الصدوق المتوفى سنة 381 حتى اليوم و لعل اقدم ما وصل الينا من ذلك ما كتبه الصاحب بن عباد به عنوان رسالة فى نسب عبدالعظيم و هي بالعربية كما ان أوسع ما طبع عنه هو كتاب (جنة النعيم فى احوال سيدنا عبدالعظيم) و هو بالفارسية للشيخ اسماعيل الكجورى المتوفى سنة 1313 و قد تم طبعه سنة 1298.
 - 2- سقط من نسخة الاصل أنهاية ذرية الامام الحسن بن علي عليه السلام و شطرا من ذرية الامام الحسين عليه السلام الى ذرية على العريضي ابن الامام جعفر الصادق عليه السلام و قد اكملناه من كتاب جنة النعيم ص 500 حيث اثبت مؤلفه جميع هذا الفصل من الكتاب فى جنته.

الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام عقبه علي أمه أم ولد عن أبي الحسين محمد بن القاسم التميمي النسابة.

(بالري) من ولد محمد الأمين عليه و يقال ابن علي بن علي الزانكي ابن اسماعيل جالب الحجارة ابن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام .

ذكر من ورد الري من ولد اسحاق الكوكبي ابن الحسن الامير، ابن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام منهم من ولد هرون بن اسحاق بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام .

(بالري) الحسين أميري بن أبي عبدالله محمد عزيزي ابن أحمد الخطيبي ابن الحسين ابن جعفر بن هرون بن اسحاق الكوكبي ابن الحسن الامير ابن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام ، عقبه علي أبو الفضل كان ببغداد، و أحمد و ما نكديم.

ذكر من ورد الري من ولد الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام ثم من أولاد محمد بن علي بن الحسين بن علي، منهم من ولد موسى الكاظم ابن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام .

(بالري) من أولاد داود بن موسى بن ابراهيم بن موسى بن جعفر الصادق(1) و عن أبي عبدالله ابن طباطبا النسابة: داود بن موسى من المنقرضين قال: ما رأيت في جريدة الري له أولاد(2).

(بالري) أولاد جعفر(3) بن موسى بن ابراهيم بن موسى الكاظم بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام . عن ابن أبي جعفر الحسيني النسابة.

ص: 31

1- . ما ذكره المؤلف من أن أولاد داود بن موسى بالري تبع فيه شيخ الشرف ابن أبي جعفر العبيدلي في تهذيب الانساب مخطوط حيث ذكر داود وقال: ولده بالري و له بقية.

2- جريدة الري هي جمع النسابة السيد أبي العباس احمد بن ما نكديم بن علي بن محمد ششديو البطحاني الحسنى و هي من المصادر الموثوق بها و اعتمدها كثير من النسابين كابى عبدالله ابن طباطبا و ابن المهنا العبيدلي كما صرح هو بذلك في تذكرة النسب، و المراد بالجريدة هو ما كان يدونه نقيب السادات في كل بلد أو بأمر النسابة ذلك البلد بتدوينه صيانة لأنساب السادة القاطنين في بلده.

3- . الذين بالري من ولد جعفر بن موسى بن ابراهيم بن الامام الكاظم عليه السلام موسى و ابوالحسن محمد كما في العمدة ص 203 و غيرها.

(بالرى) على بن القاسم بن موسى بن القاسم بن عبيدالله بن موسى ابن جعفر الصادق، عقبه أبو جعفر محمد أعقب و موسى أعقب و يدعى رجل أنه أحمد بن على كذاب دعى(1).

(بالرى) من ناقلة طوس و لقبه محال الطلب أبوطالب محمد الداعى ابن الناصر ابن محمد بن أحمد بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى الكاظم.

ذكر من ورد الرى من أولاد على العريضى ابن جعفر الصادق. منهم من ولد محمد الاكبر ابن على العريضى ابن جعفر الصادق.

(بالرى) عيسى و على ابنا ابراهيم بن محمد الازرق ابن عيسى الاكبر ابن محمد الاكبر ابن على العريضى.

(بالرى) سراهنك (بن الحسن) بن حمزة بن على بن الحسين بن عيسى الاكبر ابن محمد الاكبر ابن على العريضى.

(بالرى) أبوالحسن على بن الحسين بن عيسى بن محمد بن على العريضى عقبه حمزة و أبو عبدالله الحسين لقبه هميرجة و على و قيل أبو جعفر محمد و عيسى و محمد.

(بالرى) أبوالحسن العريضى ابن الحسين بن عيسى الاحول ابن محمد ابن الحسين بن عيسى الاكبر النقيب ابن محمد الاكبر ابن على العريضى عقبه العريضى و هو ميناث أمه جعفرية، و طالبى(2) درج أمه عامية و محمد ما نكديم أمهما بنت أبى طالب حره الحسينية و عزيزى أمه عامية و الحسن بن ما كابحارا (كذا) أمه عامية و هو أصغرهم و أبو حرب على أمه عامية(3).

(بالرى) محمد بن أحمد النفاط ابن عيسى بن محمد الاكبر ابن على العريضى عقبه

ص: 32

1- ذكر في المشجر الكشاف ص 33 و كني بأبى جعفر و انه بالرى.

2- فى مشجر العميدي ص 48 طالب.

3- . ذكر في مشجر العميدي ص 48 أبناء أبى الحسن - و اسمه أحمد - العريضى و وقع في المشجر سهو من الناسخ في ارجاع بعض الخطوط فخلط بين الأخوة فجعل بعضهم أبا للبعض الآخر.

محمد و علي (1) و الحسين.

(بالرى) ولد جعفر الاسود ابن الحسين بن محمد الاكبر ابن علي العريضى ابن أبى جعفر النسابة الحسينى هو ميناث (2) و لم يذكر السيد الامام النسابة المرشد بالله أولاده.

(بالرى) أبو اسماعيل ابن عيسى بن محمد الاكبر ابن علي العريضى عن أبى عبدالله ابن طباطبا النسابة، وقال السيد الامام النسابة المرشد بالله أبو الحسن يحيى بن الحسين الحسينى لا اعرف ذلك.

(بالرى) ولد أبى محمد سليمان بن عيسى الاكبر النقيب ابن محمد الاكبر ابن علي العريضى عن الشريف ابن أبى جعفر النسابة (3) و عن السيد النسابة المرشد بالله: العقب من سليمان بن عيسى الاكبر لا بقية له، محمد درج.

(بالرى) حمزة بن الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن علي العريضى ابن جعفر الصادق عقبه جعفر و عبيدالله و أحمد و عيسى و علي و نصر و محمد و عبدالله و اسحاق، و عن السيد النسابة المرشد بالله هم بالمدينة.

(بالرى) علي بن الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد الاكبر ابن علي العريضى عقبه محمد و الحسين.

ذكر من ورد الرى من أولاد محمد الديباج ابن جعفر الصادق عليه السلام منهم من أولاد

علي الخارص ابن محمد الديباج.

(بالرى) من أولاد عبدالله بن الحسين بن علي الخارص ابن محمد الديباج ابن جعفر الصادق.

ص: 33

1- . هو والد أبى جعفر محمد العريضى و كان ببغداد و عمى في كبره و قد سبق من المؤلف ذكره في الواردين الى البصرة و صرح بانه من نازلة الرى.

2- المذكور في تهذيب الانساب لابن أبى جعفر الحسينى مخطوط و ذكرناه عنه في اللباب في تشجير تهذيب الانساب (مخطوط) ان الحسين ابن محمد بن علي العريضى هو الميناث و لعل المؤلف نقل ذلك عن غير تهذيب الانساب من باقى كتب ابن أبى جعفر رحمه الله.

3- لم نعثر فى تهذيب الانساب على ذكر ابى محمد سليمان فى أولاد عيسى الاكبر و قد ذكر ابن أبى جعفر منهم اربعة عشر ولدا و ليس منهم سليمان ثم قال (و من سوى من ذكرناه من عقبه ففي صح).

(بالرى) من نازلة آبه و مات هناك محمد جور ابن الحسين بن على الخارص ابن محمد الديياج.

ذكر من ورد الرى من ولد اسحاق المؤتمن، منهم من ولد محمد بن اسحاق المؤتمن.

(بالرى) من نازلة الكوفة أبو جعفر محمد بن أحمد الوارث ابن حمزة ابن محمد بن اسحاق المؤتمن.

ذكر من ورد الرى من أولاد عبدالله الباهر ابن على زين العابدين ابن الحسين.

(بالرى) أبو القاسم حمزة الاطروش ابن عبدالله بن الحسين البنفسج(1) ابن اسماعيل بن محمد الارقط ابن عبدالله الباهر ابن على بن الحسين عقبه على و عبدالله و الحسين.

ذكر من ورد الرى من أولاد عمر الاشرف ابن على بن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام من ولد على بن عمر الاشرف ابن على بن الحسين ابن على بن أبى طالب عليه السلام .

(بالرى) و قتل بها أحمد بن محمد بن جعفر بن الحسن بن على بن عمر الاشرف، عقبه الحسين درج و امه ام ولد عن أبى الحسن أحمد بن عيسى بن على بن الحسين(2).

(بالرى) و قتل بها جعفر بن محمد بن جعفر بن الحسن بن على بن عمر الاشرف، امه ميمونة بنت على بن الحسن بن على بن عمر الاشرف.

ذكر من ورد الرى من أولاد زيد الشهيد الامام، منهم من ولد الحسين بن زيد الشهيد.

ص: 34

1- . الوارد فى تهذيب الأنساب لشيخ الشرف العبيدلي مخطوط و لباب الأنساب لابن فندق (مخطوط) ان البنفسج هو احمد بن الحسين بن اسماعيل صرح فى الاخير انه لا عقب له بالاتفاق.

2- هذا هو الشيخ العقيلي و هو الذي قام بالرئ بعد محمد بن جعفر ديباجة والد صاحب العنوان يدعو الى الحسن بن زيد الداعي كما فى مقاتل الطالبين ص 615 وغيره و قد كانت وقعة بينه و بين عبدالله بن عزيز عامل محمد بن طاهر على الرئ و قتل فيها جعفر بن محمد بن جعفر ديباجة الآتي ذكره كما سيأتى ذكر هذا الشيخ - العقيلي - فى محله من المتن عند ذكر الواردين الى الرئ من اولاد علي بن الحسين الأصغر. و يأتى النقل عنه ايضا فى ذكر الواردين الى الرئ من ذرية العباس بن علي شهيد الطف فلاحظ.

(بالرى) أبو جعفر محمد سوسة بن القاسم بن محمد بن عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد عقبه على الصوفى و أحمد و الحسين و جعفر و فاطمة.

(بالرى) أبو الحسين زيد بن على بن عيسى بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد عن ابن أبى جعفر الحسينى النسابة(1).

(بالرى) طاهر بن أبى طاهر محمد المبرقع ابن محمد بن الحسن بن الحسين بن عيسى بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد، عقبه المطهر أمه زينب بنت أبى عمارة حمزة بن الحسن بن حمزة بن الحسين بن محمد بن حمزة بن اسحاق الاشرف بن على الزينى.

(بالرى) القاسم بن الحسين بن زيد بن على بن الحسين بن زيد الشهيد الإمام، عقبه محمد و عبدالله و أم القاسم و سكينه.

ذكر من ورد الرى من أولاد عيسى بن زيد الشهيد الإمام(2) ذكر من ورد الرى من أولاد الحسين الاصغر، منهم من ولد عبيدالله الاعرج ابن الحسين الاصغر.

(بالرى) من ناقلة أمل أبوهاشم محمد الجوانى البيع ابن أبى أحمد طاهر ابن على بن محمد بن الحسن بن عبيدالله بن الحسن بن محمد الجوانى ابن الحسن بن محمد بن عبيدالله الاعرج ابن الحسين الاصغر، عقبه أبو الفضل يحيى(3) و أبو عبدالله جعفر.

(بالرى) من ناقلة أمل أبو محمد الحسن بن محمد بن عبيدالله بن محمد بن الحسن بن أبى على عبيدالله بن الحسن بن محمد الجوانى ابن الحسن ابن محمد بن عبيدالله الاعرج و مات بها فى المحرم من سنة خمسين و أربعمئة و عقبه أبو الحسين يحيى

ص: 35

1- ذكر ذلك شيخ الشرف العبيدلى فى كتابه تهذيب الانساب مخطوط فقال: ابو الحسين زيد له عقب فى الرى و البصرة.
2- . لم يوجد فى نسخة الاصل معنون هذا العنوان و قد اسقط نفس العنوان من نسخة أ و لعل ذلك من النساخ حيث لم يجدوا بهذا العنوان من كان بالرى من اولاد عيسى بن زيد الشهيد و اكبر الظن ان المؤلف لم يتهيأ له ذكر احد منهم و قد ذكرنا فى المستدرك بعض من كان بالرى من اولاد عيسى بن زيد فلاحظ.

3- . جعل فى مشجر العميدى ص 131 يحيى هذا أخا لطاهر و لم يذكر لطاهر عقب فلاحظ.

ذكر من ورد الرى من أولاد على بن الحسين الاصغر.

(بالرى) من نازلة المدينة و هو صاحب هناك أبو الحسن أحمد الشيخ العقيقى ابن عيسى بن على بن الحسين الاصغر، أمه أم ولد عقبه عيسى أمه لبابة بنت اسحاق بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن كتب بن الصلت ابن يعكر الحسينى ابن الحسين، و على و أبو القاسم الحسن و هم لامهات أولاد شتى، و محمد و حمزة و أم كلثوم و زينب لامهات أولاد الطربات (كذا) (الطربات خ ل أ).

ذكر من ورد الرى من أولاد الحسن بن الحسين الاصغر.

(بالرى) أبو عبدالله جعفر بن محمد السيلق ابن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسين الاصغر، عقبه أبو جعفر محمد قيل اسمه أحمد له ابن واحد و هو أبو الحسين ميناث عن الشريف النسابة ما نكديم و هو أبو العباس أحمد بن على الرويانى ابن ششديو فالحسن حسكا و أبو القاسم على و فى كتاب المعقبيين لابن أبى جعفر: أبو جعفر اسمه أحمد و أبو القاسم اسمه محمد(1) ذكر من ورد الرى من أولاد الحسن الافطس ابن على بن على، منهم من ولد عبدالله بن الحسن الافطس.

(بالرى) من نازلة الكوفة و هو الشاعر أبو عبدالله الحسين بن عبدالله الاصغر الابيض ابن العباس بن عبدالله بن الحسن الافطس و عن ابن أبى جعفر الحسينى النسابة لا بقية للحسن الشاعر من الولد(2) ذكر من ورد الرى من أولاد محمد بن الحنفية، منهم من ولد جعفر ابن محمد بن الحنفية.

ص: 36

-
- 1- . ذكر ذلك فى كتابه تهذيب الانساب و زاد ان ولد ابى جعفر احمد بالرى، و محمدا - ابا القاسم - ولده بأصفهان.
 - 2- . لم يذكر شيخ الشرف فى تهذيب الانساب للحسين ولدا ولكن ابن عنبة فى العمدة و العميدى فى مشجره ذكرا له ولدا اسمه عبدالله و هو من شعراء الطالبين و قد على سيف الدولة الحمدانى و قد ذكرته و شيئا من شعره فى معجم شعراء الطالبين مخطوط.

(بالرى) أبو الحسين أحمد بن على بن جعفر بن عبدالله رأس المدرى ابن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن الحنفية، عن ابن أبى جعفر الحسينى النسابة.

(بالرى) من نازلة قم أبو زيد محمد بن أحمد الزاهد بن محمد العويد ابن على بن عبدالله رأس المدرى ابن جعفر بن عبدالله بن جعفر، عقبه أبو القاسم عزيزى و ابراهيم و أحمد و سوى هؤلاء فى جريدة الرى(1) الناصر و ابراهيم.

ذكر من ورد الرى من أولاد العباس بن على عليه السلام منهم من ولد عبيدالله بن الحسن بن عبيدالله بن العباس.

(بالرى) أبو محمد القاسم بن محمد اللحيانى ابن عبدالله بن عبيدالله ابن الحسن بن عبيدالله بن العباس، امه ام ولد عقبه أبو الحسن على الشعرانى و حمزة و داود و اسماء و فاطمة و سوى هؤلاء عن أبى الحسن أحمد بن عيسى ابن على بن الحسين الاصغر ابن على زين العابدين و أبو الحسن، أبو عبيدالله محمد و أمه امرأة من أهل الرى.

(بالرى) من أولاد ابراهيم بن محمد اللحيانى ابن عبدالله بن عبيدالله ابن الحسن بن عبيدالله بن العباس بن على عليه السلام .

(بالرى) من نازلة كليس من سواد الرويان من أرض طبرستان: أبو عقيل محمد بن على بن محمد بن الحسن بن اسماعيل بن عبدالله بن عبيدالله ابن الحسن بن عبيدالله بن العباس، عقبه على.

(بالرى) أولاد الحسن بن موسى بن عبدالله بن عبيدالله بن الحسن ابن عبيدالله بن العباس عن ابن أبى جعفر الحسينى النسابة(2).

ذكر من ورد الرى من أولاد عمر الاطرف، منهم من ولد عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف.

ص: 37

1- . جريدة الرى هي من جمع الشريف النسابة السيد ابى العباس احمد ما نكديم بن على الرويانى ابن محمد محمد ششديو نقيب الرى و قد سبق ذكره في اصل الكتاب كما سبق التعريف بالجريدة.

2- ذكر ذلك فى تهذيب الانساب.

(بالرى) أولاد أحمد(1) بن القاسم بن أبى عمر محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر الاطرف.

(بالرى) أولاد هاشم بن جعفر المولتانى ابن محمد بن عبيدالله بن محمد بن عمر الاطرف اعقب عن ابن طباطبا النسابة.

ذكر من ورد الرى من أولاد جعفر بن محمد بن عمر الاطرف.

(بالرى) من أولاد عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد بن عمر الاطرف.

(بالرى) من أولاد هاشم بن جعفر بن محمد الابله ابن جعفر بن محمد بن عمر الاطرف.

ذكر من ورد الرى من أولاد جعفر الطيار، منهم من ولد على الزينى بن عبدالله الجواد ابن جعفر الطيار.

(بالرى) عبدالله بن اسماعيل بن ابراهيم بن أبى الكرام عبدالله بن محمد بن على الزينى ابن عبدالله الجواد.

(بالرى) محمد بن الحسين بن عبدالله بن اسحاق الاشرف بن على الزينى.

(بالرى) من أولاد ابراهيم بن الحسن الصدرى ابن محمد بن حمزة بن اسحاق الاشرف ابن على الزينى ابن عبدالله الجواد ابن جعفر.

(بالرى) جعفر و الحسين ابنا حمزة بن الحسن بن محمد بن الحسن بن اسحاق الاشرف ابن على الزينى ابن عبدالله الجواد ابن جعفر.

(بالرى) أبو الفوارس ابن محمد الاصغر ابن الحسن الصدرى ابن محمد ابن حمزة بن اسحاق الاشرف ابن على الزينى ابن عبدالله الجواد، عقبه أبو العباس أحمد صاحب الوقف بالرى.

ذكر من ورد الرى من أولاد اسحاق العريضى ابن عبدالله الجواد بن جعفر الطيار.

(بالرى) أولاد اسماعيل بن جعفر بن عبدالله بن القاسم بن اسحاق بن عبدالله الجواد(2).

ص: 38

1- . ذكر ذلك شيخ الشرف ابن ابى جعفر العبيدلى فى تهذيب الانساب.

2- منتقلة الطالبية، تحقيق و مقدمه: سيد محمد مهدى سيد حسن خراسان، اول، نجف، منشورات المطبعة الحيدرية، 1388ق، ص 151

الرِّيِّ: بفتح أوله، و تشديد ثانيه، فإن كان عربيًّا فأصله من رَوَيْتُ على الرواية أروي رِيًّا فأنا راو إذا شددت عليها الرّوَاء؛ قال أبو منصور: أنشدني أعرابي وهو يُعَاكمني:

رِيًّا تميميًّا على المزايد.

وحكى الجوهري: رَوَيْتُ من الماء، بالكسر، أزوَى رِيًّا ورِيًّا ورويٌّ مثل رَضِيٍّ: وهي مدينة مشهورة من أمّهات البلاد وأعلام المدُن كثيرة الفواكه والخيرات، وهي محطّ الحاجّ على طريق السابلة وقصبة بلاد الجبال، بينها وبين نيسابور مائة وستون

فرسخًا وإلى قزوين سبعة وعشرون فرسخًا ومن قزوين إلى أبهر اثنا عشر فرسخًا ومن أبهر إلى زنجان خمسة عشر فرسخًا؛ قال بطليموس في كتاب الملحمة: مدينة الرِّيِّ طولها خمس وثمانون درجة، وعرضها سبع و ثلاثون درجة وست و ثلاثون دقيقة، وارتفاعها سبع و سبعون تحت ثمانين عشرة درجة من السرطان خارجة من الإقليم الرابع داخله في الإقليم الخامس، يقابلها مثلها من الجدي في قسمة النسب الطائر ولها شركة في الشعري والغميصاء رأس الغول من قسمة سعد بُلَع؛ ووجدت في بعض تواريخ الفرس أن كيكائوس كان قد عمل عجلة وركب عليها آلات ليصعد إلى السماء فسخر الله الريح حتى علّت به إلى السحاب ثم ألقته فوق في بحر جرجان، فلما قام كيخسرو بن سیاوش بالملك حمل تلك العجلة وساقها ليقدم بها إلى بابل، فلما وصل إلى موضع الرِّيِّ قال الناس: برِّي آمد كيخسرو، واسم العجلة بالفارسيّة رِيِّ،

وأمر بعمارة مدينة هناك فسميت الرِّيِّ بذلك؛ قال العمراني: الرِّيِّ بلد بناه فيروز ابن يزيد جرد وسمّاه رام فيروز؛ ثم ذكر الرِّيِّ المشهورة بعدها وجعلها بلدين، ولا أعرف الأخرى، فأما الرِّيِّ المشهورة فإنّي رأيتها، وهي مدينة عجيبة الحسن مبنية بالأجر المنمق المحكم الملمع بالزرقة مدهون كما تدهن الغضائر في فضاء من الأرض، وإلى جانبها جبل مشرف عليها أقرع لا ينبت فيه شيء، وكانت مدينة عظيمة خرب أكثرها، واتفق أنّي اجتزّت في خرابها في سنة 617 وأنا منهزم من التتر فرأيت حيطان خرابها قائمة و منايرها باقية وتزويق الحيطان بحالها تقرب عهدا بالخراب

إلا أنّها خاوية على عروشها، فسألت رجلاً من عقلائها عن السبب في ذلك فقال: أمّا السبب فضعيف و لكن الله إذا أراد أمراً بلغه، كان أهل المدينة ثلاث طوائف: شافعية وهم الأقل، و حنفية وهم الأكثر، و شيعة وهم السواد الأعظم، لأن أهل البلد كان نصفهم شيعة و أما أهل الرستاق فليس فيهم إلا شيعة و قليل من الحنفيين و لم يكن فيهم من الشافعية أحد، فوعدت العصبية بين السنة و الشيعة فتصافروا عليهم الحنفية و الشافعية و تطاولت بينهم الحروب حتى لم يتركوا من الشيعة من يُعرف، فلما أفنواهم و وعدت العصبية بين الحنفية و الشافعية، و وعدت بينهم حروب كان الظفر في جميعها للشافعية هذا مع قلة عدد الشافعية إلا أنّ الله نصرهم عليهم، و كان أهل الرستاق، و هم حنفية، يجيئون إلى البلد بالسلاح الشاك و يساعدون أهل نحلتهم فلم يغنهم ذلك شيئاً حتى أفنواهم، فهذه المحالّ الخراب التي ترى هي محالّ الشيعة و الحنفية، و بقيت هذه المحلة المعروفة بالشافعية و هي أصغر محالّ الرّي و لم يبقَ من الشيعة و الحنفية إلا من يخفي مذهبه؛ و وجدت دورهم كلها مبنية تحت الأرض و دوربهم التي يسلك بها إلى دورهم على غاية الظلمة و صعوبة المسلك، فعلوا ذلك لكثرة ما يطرقهم من العساكر بالغارات و لو لا ذلك لما بقي فيها أحد؛ و قال الشاعر يهجو أهلها:

الرّي دارٌ فارغةٌ *** لها ظلالٌ سابعه

على ثوبٍ ما لهم *** في المكرمات بازعه

لا ينفقُ الشّعْرُ بها *** لو أتاها التّابعه

و قال إسماعيل الشاشي يذمّ أهل الرّي:

تتكبّ حدةُ الأحَدِ *** و لا تركنُ إلى أحدٍ

فما بالرّي من أحدٍ *** يؤهل لاسمِ الأحَدِ

و قد حكى الاضطخري أنّها كانت أكبر من أصبهان لأنّه قال: و ليس بالجمال بعد الرّي أكبر من أصبهان، ثمّ قال: و الرّي مدينة ليس بعد بغداد في المشرق أعمر منها و إن كانت نيسابور أكبر عوصة منها، و أمّا اشتباك البناء و اليسار و الخصب و العمارة فهي

أعمر، و هي مدينة مقدارها فرسخ ونصف في مثله، و الغالب على بنائها الخشب و الطين، قال: و للريّ قرىّ كبار كلّ واحدة أكبر من مدينة، و عدّد منها قُوّهذ و السدّ و مرجبى و غير ذلك من القرى التي بلغني أنها تخرج من أهلها ما يزيد على عشرة آلاف رجل، قال: و من رسايقها المشهورة قصران الداخل و الخارج و بهزان و السن و بشاويه و دُباوند؛ و قال ابن الكلبي: سميت الريّ بريّ رجل من بنيشيلان ابن أصبهان بن فلوح، قال: و كان في المدينة بستان فخرجت بنت ريّ يوما إليه فإذا هي بدّراجة تأكل تينا، فقالت: بُور انجير يعني أن الدّراجة تأكل تينا، فاسم المدينة في القديم بور انجير و يغيره أهل الريّ فيقولون بهورند؛ و قال لوط بن يحيى: كتب عمر بن الخطّاب رضى الله عنه، إلى عمار بن ياسر و هو عامله على الكوفة بعد شهرين من فتح نهاوند يأمره أن يبعث عروة بن زيد الخيل الطائي إلى الريّ و دستبى في ثمانية آلاف، ففعل و سار عروة لذلك فجمعت له الديلم و أمدوا أهل الريّ و قاتلوه فأظهره الله عليهم فقتلهم و استباحهم، و ذلك في سنة 20 و قيل في سنة 19؛ و قال أبونجيد و كان مع المسلمين في هذه الوقائع:

دعانا إلى جُرجان و الريّ دونها *** سواد فأرصت من بها من عشائر

رضينا بريف الريّ و الريّ بلدة *** له زينة في عيشها المتواتر

لها نَسْر في كلّ آخر ليلة *** تذكّر أعراس الملوك الأكاير

قال جعفر بن محمد الرازي: لما قدم المهديّ الريّ في خلافة المنصور بنى مدينة الريّ التي بها الناس اليوم و جعل حولها خندقا و بنى فيها مسجدا جامعاً، و جرى ذلك على يد عمار بن أبيالخصيب، و كتب اسمه على حائطها، و تمّ عملها سنة 158، و جعل لها فصيلاً يطيف به فارقين آجر، و الفارقين: الخندق، و سمّاها المحمدية، فأهل الريّ يدعون المدينة الداخلة المدينة و يسمون الفصيل المدينة الخارجة و الحصن المعروف بالزينبى في داخل المدينة المعروفة بالمحمدية، و قد كان المهديّ أمر بمرمته و نزله أيام مقامه بالريّ، و هو مطلّ على المسجد الجامع و دار الإمارة، و يقال: الذي تولّى مرمته و إصلاحه ميسرة التغلبي أحد وجوه قواد المهديّ،

ثم جعل بعد ذلك سجنا ثم خرب فعمره رافع بن هرثمة في سنة 278 ثم خربه أهل الرّي بعد خروج رافع عنها، قال: وكانت الرّي تدعى في الجاهليّة أزارى فيقال إنّه خسف بها، وهي على اثني عشر فرسخا من موضع الرّي اليوم على طريق الحوّار بين المحمدية وهاشمية الرّي، وفيها أبنية قائمة تدل على أنّها كانت مدينة عظيمة، وهناك أيضا خراب في رستاق من رساتيق الرّي يقال له البهزان، بينه وبين الرّي ستة فراسخ يقال إن الرّي كانت هناك، والناس يمشون إلى هناك فيجدون قطع الذهب وريّما وجدوا لؤلؤا وفصوص ياقوت وغير ذلك من هذا النوع، وبالرّي قلعة الفرخان، تُذكر في موضعها، ولم تزل قطعة الرّي اثني عشر ألف درهم حتى اجتاز بها المأمون عند منصرفه من خراسان يريد مدينة السلام فلقية أهلها وشكوا إليه أمرهم وغلظ قطيعتهم فأسقط عنهم منها ألفي ألف درهم وأسجل بذلك لأهلها؛ وحكى ابن الفقيه عن بعض العلماء قال: في التوراة مكتوب الرّي باب من أبواب الأرض وإليها متجر الخلق، وقال الأصمعي: الرّي عروس الدنيا وإليه متجر الناس، وهو أحد بلدان الأرض، وكان عبيدالله بن زياد قد جعل لعمر بن سعد بن أيوقاص ولاية الرّي إن خرج على الجيش الذي توجه لقتال الحسين بن علي رضي الله عنه، فأقبل يميل بين الخروج وولاية الرّي والعودة، وقال:

أتركُ ملك الرّي والرّي رغبةً *** أم ارجع مذموما بقتل حسين

وفي قتله النار التي ليس دونها *** حجابٌ وملك الرّي قرّة عين

فغلبه حبّ الدنيا والرياسة حتى خرج فكان من قتل الحسين رضي الله عنه، ما كان. وروي عن جعفر الصادق رضي الله عنه أنّه قال: الرّي و قزوين و ساوة ملعونات مشؤومات، وقال إسحاق بن سليمان: ما رأيت بلدا أرفع للخسيس من الرّي؛ وفي أخبارهم: الرّي ملعونة و تربتها تربة ملعونة ديلمية وهي على بحر عجاج تأتي أن تقبل الحق؛ والرّي سبعة عشر رستاقا منها دنباوند و ويمة و شلمبة؛ حدث أبو عبد الله بن خالويه عن نبطويه قال: قال رجل من بنيضبة وقال المدائني: فرض لأعرابي من جديدة فضرب عليه البعث إلى الرّي وكانوا في حرب و حصار، فلمّا طال المقام و اشتدّ الحصار قال

الأعرابي: ما كان أغناني عن هذا! و أنشأ يقول:

لعمري لجؤ من جواء سُويقة *** أسافلُه ميث و أعلاه أجرعُ

به العُفرُ و الظلّمانُ و العين ترعي *** و أمُّ رِئالٍ و الظلّيمُ الهَجّجُ

و أسفَعُ ذو رُمحينِ يضحى كأنه *** إذا ما علا نشزا، حِصانٌ مبرقعُ

أحبُّ إلينا أن نجاور أهلنا *** و يصبح منّا و هو مرأى و مسمَعُ

من الجوسق الملعون بالرّيّ كلّما *** رأيتُ به داعي المنيّة يلمعُ

يقولون: صبرا و احتسب! قلت: طالما *** صبرتُ و لكن لا أرى الصبر ينفَعُ

فليت عطائي كان قُسمَ بينهم *** و ظلت بي الوجناء بالدّوّ تصبَعُ

كأنّ يديها حين جدّ نجاؤها *** يدا سابحٍ في غمرة يتبوعُ

أجعل نفسي وزنَ علجٍ كأنما *** يموتُ به كلبٌ إذا مات أجمعُ؟

و الجوسق الملعون الذي ذكره ههنا هو قلعة الفَرخان؛ و حدث أبوالمحلّم عوف بن المحلم الشيباني قال: كانت لي وفادة على عبد الله بن طاهر إلى خراسان فصادفته يريد المسير إلى الحجّ فعادته في العماريّة من مرو إلى الرّيّ، فلما قاربنا الرّيّ سمع عبد الله بن طاهر ورشانا في بعض الأغصان يصيح؛ فأنشد عبد الله بن طاهر متمثلاً بقول أبي كبير الهذلي:

ألا يا حمام الأيك إلفك حاضر، *** و غصنك ميّاد، ففيم تنوحُ؟

أفئ: لا تنح من غير شيء، فإنتي *** بكيت زمانا و الفؤاد صحيحُ

وُلوعا فشطتُ غربةً دار زينب، *** فها أنا أبكي و الفؤاد جريحُ

ثمّ قال: يا عوف أجز هذا، فقلت في الحال:

أفي كلّ عامٍ غربة و نُزوحُ؟ *** أما للتوى من ونية فنريحُ؟

لقد طلّح البين المشتُّ ركائبي، *** فهل أرينّ البينَ و هو طليحُ؟

و أرقني بالرّيّ نوحُ حمامة، *** فُنحتُ و ذو الشجوا القديم يتوحُ

على أنّها ناحتُ و لم تُذرِ دمة، *** و نحتُ و أسراب الدّموع سفوحُ

وناحت وفرخاها بحيث تراهما، *** و من دون أفرخي مَهَامِهْ فيحُ

ص: 43

عسى جودُ عبدالله أن يعكس النوى *** فتضحى عصا الأسفار و هي طريحُ

فإنّ الغنى يُدني الفتى من صديقه، *** و عدمُ الغنى بالمقترين نزوحُ

فأخرج رأسه من العمارية وقال: يا سائق ألق زمام البعير، فألقاه فوقف و وقف الخارج ثم دعا بصاحب بيت ماله فقال: كم يضمّ ملكنا في هذا الوقت؟ فقال: ستين ألف دينار، فقال: ادفعها إلى عوف، ثم قال: يا عوف لقد ألقىت عصا تطوافك فارجع من حيث جئت، قال: فأقبل خاصة عبدالله عليه يلومونه ويقولون أتجيز أيها الأمير شاعرا في مثل هذا الموضع المنقطع بستين ألف دينار و لم تملك سواها! قال: إليكم عني فإنّي قد استحيت من الكرم أن يسير بي جملي و عوف يقول: عسى جود عبدالله، و في ملكي شيء لا ينفرد به؛ و رجع عوف إلى وطنه فسئل عن حاله فقال: رجعت من عند عبدالله بالغنى و الراحة من النوى؛ و قال معن بن زائدة الشيباني:

تَمَطَّى بنيسابور ليلي و ربّما *** يرى بجنوب الرّي و هو قصيرُ

ليالي إذ كلّ الأحبة حاضرٌ، *** و ما كحضور من تحب سرورُ

فأصبحتُ أمّا من أحبّ فنازحُ *** و أمّا الألى أقلّهم فحضورُ

أراعي نجومَ الليل حتى كأنني *** بأيدي عداة سائرين أسيرُ

لعلّ الذي لا يجمعُ الشمّل غيره *** يديرُ رحيّ جمعِ الهوى فتدورُ

فتسكن أشجانٌ و نلقى أحبةً، *** و يورق غصنٌ للشباب نضيرُ

و من أعيان من ينسب إليها أبو بكر محمد بن زكرياء الرازي الحكيم صاحب الكتب المصنفة، مات بالرّي بعد منصرفه من بغداد في سنة 311؛ عن ابن شيراز، و محمد بن عمر بن هشام أبو بكر الرازي الحافظ المعروف بالقماطري، سمع و روى و جمع، قال أبو بكر الإسماعيلي: حدّثني أبو بكر محمد بن عمير الرازي الحافظ الصدوق بجرجان، و ربّما قال الثقة المأمون، سكن مرو و مات بها في سنة نيف و تسعين و مائتين؛ و عبدالرحمن بن محمد بن إدريس أبو محمد بن أبيحاتم الرازي أحد الحفاظ، صنف الجرح و التعديل فأكثر فائدته، رحل في الطلب العلم و الحديث فسمع بالعراق و مصر و دمشق، فسمع من يونس بن عبد الأعلى و محمد بن عبدالله بن

عبدالحكم و الربيع بن سليمان و الحسن بن عرفة و أبيه أبيحاتم و أبيضرة الرازي و عبدالله و صالح ابني أحمد بن حنبل و خلق سواهم، و روى عنه جماعة أخرى كثيرة، و عن أبيعبدالله الحاكم قال: سمعت أبا أحمد محمد بن محمد بن أحمد بن إسحاق الحاكم الحافظ يقول: كنت بالرّيّ فرأيتهم يوما يقرؤون على محمد بن أبيحاتم كتاب الجرح و التعديل، فلما فرغوا قلت لابن عبدويه الوراق: ما هذه الضحكة؟ أراكم تقرؤون كتاب التاريخ لمحمد بن إسماعيل البخاري عن شَيْخِكُمْ على هذا الوجه و قد نسبتموه إلى أبيضرة و أبيحاتم! فقال: يا أبا محمد اعلم أن أبا زرعة و أبيحاتم لما حُمِلَ إليهما هذا الكتاب قالا هذا علم حسن لا يُستغنى عنه و لا يحسن بنا أن نذكره عن غيرنا، فأقعدا أبا محمد عبد الرحمن الرازي حتى سألهما عن رجل معه رجل و زاد فيه و نقصا منه، و نسبه عبد الرحمن الرازي، و قال أحمد بن يعقوب الرازي: سمعت عبد الرحمن ابن أبيحاتم الرازي يقول: كنت مع أبي في الشام في الرحلة فدخلنا مدينة فرأيت رجلاً واقفا على الطريق يلعب بحية و يقول: من يهب لي درهما حتى أبلع هذه الحية؟ فالتفت إليّ أبي و قال: يا بني احفظ دراهمك فمن أجلها تبلع الحيات! و قال أبو يعلى الخليل بن عبد الرحمن بن أحمد الحافظ القزويني: أخذ عبد الرحمن بن أبيحاتم علم أبيه و علم أبيضرة و صنف منه التصانيف المشهورة في الفقه و التواريخ و اختلاف الصحابة و التابعين و علماء الأمصار، و كان من الأبدال و ولد سنة 240، و مات سنة 327، و قد ذكرته في حنظلة و ذكرت من خبره هناك زيادة عمّا ههنا؛ و إسماعيل بن عليّ بن الحسين بن محمد بن زنجويه أبوسعده الرازي المعروف بالسّمّان الحافظ، كان من المكثرين الجوّالين، سمع من نحو أربعة آلاف شيخ، سمع ببغداد أباطاهر المخلص و محمد بن بكران بن عمران، روى عنه أبو بكر الخطيب و أبو علي الحداد الأصبهاني و غيرهما، مات في الرابع و العشرين من شعبان سنة 445، و كان معتزلياً، و صنف كتباً كثيرة و لم يتأهل قط، و كان فيه دين و ورع؛ و محمد بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن الجنيد أبو الحسين الرازي والد تمام بن محمد الرازي الحافظان و يعرف في الرّيّ بأبيالرستاق، سمع ببلده و غيره و أقام بدمشق و صنف، و كان حافظاً ثقةً مكثراً، مات

سنة 347؛ وابنه تمام بن محمد الحافظ، ولد بدمشق وسمع بها من أبيه و من خلق كثير و روى عنه خلق، و قال أبو محمد بن الأکفاني: أنبأنا عبد العزيز الكناني قال: توفي شيخنا و أستاذنا تمام الرازي لثلاث خلون من المحرم سنة 414، و كان ثقة مأمونا حافظا لم أر أحفظ منه لحديث الشاميين، ذكر أن مولده سنة 303، و قال أبو بكر الحداد:

ما لقينا مثله في الحفظ و الخبر، و قال أبو علي الأهوازي: كان عالما بالحديث و معرفة الرجال ما رأيت مثله في معناه؛ و أبو زرعة أحمد بن الحسين بن علي بن إبراهيم ابن الحكم بن عبد الله الحافظ الرازي، قال الحافظ أبو القاسم: قدم دمشق سنة 347 فسمع بها أبا الحسين محمد بن عبد الله بن جعفر بن الجنيد الرازي والد تمام، و بنيسابور أبا حامد أحمد بن محمد بن يحيى بن بلال و أبا الحسن علي بن أحمد الفارسي ببلخ و أبا عبد الله بن مخلد ببغداد و أبا الفوارس أحمد بن محمد بن الحسين الصابوني بمصر و عمر بن إبراهيم بن الحداد ببيتيس و أبا عبد الله المحاملي و أبا العباس الأصم، و حدث بدمشق في تلك السنة فروى عنه تمام و عبد الرحمن بن عمر بن نصر و القاضيان أبو عبد الله الحسين بن محمد الفلاكي الزنجاني و أبو القاسم التنوخي و أبو الفضل محمد بن أحمد بن محمد الجارودي الحافظ و حمزة بن يوسف الخرقاني و أبو محمد إبراهيم بن محمد بن عبد الله الزنجاني الهمداني و عبد الغني بن سعيد و الحاكم أبو عبد الله و أبو العلاء عمر بن علي الواسطي و أبو زرعة روح بن محمد الرازي و رضوان بن محمد الدينوري، و فقد بطريق مكة سنة 375؛ و كان أهل الرّي أهل سنة و جماعة إلى أن تغلب أحمد بن الحسن المارداني عليها فأظهر التشيع و أكرم أهله و قرّبهم فتقرّب إليه الناس بتصنيف الكتب في ذلك فصنف له عبد الرحمن بن أبي حاتم كتابا في فضائل أهل البيت و غيره، و كان ذلك في أيام المعتمد و تغلبه عليها في سنة 275، و كان قبل ذلك في خدمة كوتكين ابن ساتكين التركي، و تغلب على الرّي و أظهر التشيع بها و استمر إلى الآن، و كان أحمد بن هارون قد عصى على أحمد بن إسماعيل الساماني بعد أن كان من أعيان قواده و هو الذي قتل محمد بن زيد الراعي فتبعه أحمد بن إسماعيل إلى قزوين فدخل أحمد بن هارون بلاد الديلم و

أيس منه

أحمد بن إسماعيل فرجع فنزل بظاهر الري ولم يدخلها، فخرج إليه أهلها و سألوه أن يتولّى عليهم و يكاتب الخليفة في ذلك و يخطب ولاية الرّي، فامتنع و قال: لا أريدها لأنّها مشؤومة قتل بسببها الحسين بن علي، رضي الله عنهما، و تربتها ديلمية تأتي قبول الحقّ و طالعها العقرب، و ارتحل عائدا إلى خراسان في ذيالحجة سنة 289، ثمّ جاء عهده بولاية الرّي من المكتفي و هو بخراسان، فاستعمل على الرّي من قبله ابن أخيه أبصالح منصور بن إسحاق بن أحمد بن أسد فوليها ستّ سنين، و هو الذي صنّف له أبو بكر محمد بن زكرياء الرازي الحكيم كتاب المنصوري في الطب، و هو الكُنْاشة، و كان قدوم منصور إليها في سنة 290، و الله الموفق للصواب و إليه المرجع و المآب. (1)

49 - بلدان الخلافة الشرقية، لسترنج

و كانت المدن الاربع القديمة - قرميسين (كرمانشاه الحديثة) و همذان و الري و اصفهان - أجلّ مدن النواحي الاربع لهذا الاقليم منذ القدم. ففي أيام بني بويه، أي في المئة الرابعة (العاشرة)، كانت دواوين الدولة في الري، على ما في ابن حوقل، ثم أصبحت همذان في ختام القرن التالي قاعدة سلاجقة بلاد فارس و لكن اصفهان كانت في جميع الاوقات على ما يظهر اوسع بلاد الجبال ... (2).

الفصل الخامس عشر

الجبال «تتمة»

الري، ورامين و طهران، قزوین و قلعة ألموت، زنجان، السلطانية، شيز او ستوريق، خونج، ناحيتا الطالقان و طارم، قلعة شميران، تجارات اقليم الجبال و غلاته، مسالك اقليم الجبال و آذربيجان و اقليم الحدود الشمالية الغربية.

ص: 47

1- . معجم البلدان، بيروت، دار صادر، 1399ق، ج 3، ص 116 - 122.

2- . بلدان الخلافة الشرقية: يتناول صفة العراق و الجزيرة و ايران و أقاليم آسية الوسطى منذ الفتح الاسلامي حتى أيام تيمور، ترجمه: بشير فرنسيس و كوركيس عواد، اول، قم، انتشارات شريف رضى، 1413ق، افست از بغداد، مطبوعات المجمع العلمى العراق، 1373ق، ص 221.

فى الطرف الشمالى الشرقى من اقليم الجبال، مدينة الري و كتبها بلدانيو العرب مقترنة دائما بال التعريف و هى مدينة ريحس Rhages عند اليونان و قد كانت الري فى المئة الرابعة (العاشرة) على ما يظهر أكبر القصبات الاربع لاقليم الجبال. قال ابن حوقل: «ليس بعد بغداد فى المشرق مدينة أعمر من الري الا ان نيسابور أكبر منها عرصة و افسح رقعة، و مقدارها فرسخ و نصف فى مثله». و كانت الري فى أيام الخلافة العباسية يقال لها المحمدية، و انما سميت بهذا الاسم لان محمدا، و هو المهدي الخليفة العباسى، نزلها فى خلافة ابيه المنصور و بنى أكثر مدينة الري و بها ولد ابنه هرون الرشيد. و صارت مدينة المحمدية هذه أكبر دار للضرب فى هذا الاقليم. و قد وجد اسمها هذا على كثير من النقود العباسية.

«و بناء الري من طين و يستعمل فيها الآجر و الجص». و على ما فى ابن حوقل كان للرى حصن حسن مشهور له خمسة أبواب: باب باطاق (فى الجنوب الغربى) و يخرج من طريق بغداد و باب بليسان (فى الشمال الغربى) و يفضى الى قزوین. و باب كوهك (فى الشمال الشرقى) و يفضى الى طبرستان. و باب هشام (فى الشرق) و يخرج منه طريق خراسان. و باب سين (فى الجنوب) و يفضى الى قم. و كانت أسواق المدينة عند هذه الابواب و خارجها و أعظمها تجارة ربض ساربانان و روذه. و بها معظم التجارات و الخانات، و هو شارع عريض مشتبك الابنية و العقارات و المساكن. و فى المدينة على قول ابن حوقل: «نهران للشرب، يسمى أحدهما سور قنى و يجرى على روذه، و الآخر الجيلانى يجرى على ساربانان». و ذكر ياقوت أيضا نهر موسى الآتى من جبل الديلم، فقد يكون هذا النهر هو الجيلانى أو نهر كيلان المار الذكر. و أشار المقدسى الى بنائين جليلين فى الري أحدهما دار البطيخ و هو اسم يطلق عادة على سوق الفاكهة، و الثانى دار الكتب بأسفل الروذه فى خان، و لم تكن كثيرة الكتب على قول المقدسى.

و فى المئة الرابعة (العاشرة) قال ابن حوقل و المقدسى ان الري قد خرب أكثرها و تحولت تجارتها الى ارباض المدينة القديمة. و كان يطلّ على المسجد الجامع الذى

بناه الخليفة المهدي وفرغ من عمارته في سنة 158 (775)، على ما روى ياقوت، الحصن وهو على قلة جبل صعب المرتقى «فاذا صعدت الى تلك القلعة اطلعت على سطوح الري كلها» على وصف ابن رسته. اما ما رواه ياقوت عن الري فغير واضح كثيرا الا انه اقتبس في شطر مما روى وصفا خطيا قديما للمدينة جاء فيه ان المدينة الداخلة فيها المسجد الجامع و دار الامارة و حولها خندق و أهل الري يدعونها «المدينة». و المدينة الخارجة كان غالبها يعرف بالمحمدية و قد كانت في أول أمرها ربضا محصنا. و كان على قلة جبل يطل على المدينة التحتانية (الداخلة) و على ما نقله ياقوت كان هذا الحصن يعرف بالزبيدية (و قد ورد اسمه في بعض المخطوطات بصورة الزيندي) (1) و قد كان المهدي نزله أيام مقامه بالري. ثم جعل بعد ذلك سجنا ثم خرب و عمر في سنة 287 (891) و كان في الري قلعة أخرى يقال لها قلعة الفُرْخان و عرفت أيضا بالجوسق و في المئة الرابعة (العاشرة) كره فخر الدولة البويهى القصر القديم القائم فوق قلة الجبل فابتنى له أبنية مشرفة على البساتين سماها فخر آباد. (2)

و أشهر رساتيق الى في الازمنة الاولى و أكثرها خصوبة: رستاق روذه (أو الروذه) و فيه قرية كبيرة بهذا الاسم فيما يلي ربض المدينة. و ورامين و قد أخذت مكان الري بعدئذ و صارت اولى مدن ذلك القسم من اقليم الجبال و بشاويه و ما زالت قائمة تعرف باسم فشاويه. و أخيرا قوسيين و ديزه و القصران الخارج و الداخل. و ديزه اسم قريتين كبيرتين أو مدينتين على مسيرة يوم من الري و هما ديزه القصرين و ديزه ورامين و كل هذه الرساتيق و غيرها مما ذكره ابن حوقل كانت اشبه بمدن صغيرة «يزيد ما فى احدها من أهلها على عشرة آلاف رجل». و فى سنة 617 (1220) استولت

ص: 49

- 1- . قلنا: سمي ياقوت هذا الحصن بالزيبندى بتقديم النون على الباء 2: 895. على اننا لم نعثر فى مادتي «الري» و «الزبيدية» من معجم البلدان على ما يدل على ان الحصن كان يسمى بالزبيدية ايضا (م).
- 2- اليعقوبى، 275؛ ابن رسته، 168؛ ابن حوقل، 265 و 269 و 270؛ المقدسى، 390 و 391؛ ياقوت، 2: 153 و 894 و 895؛ 3: 855؛ 4: 431. و لم يتبين ما اذا كانت قلعة الري التى بناها المهدي و اطلق عليها الزبيدية ان صحت قراءة الاسم قد نسبت الى زبيدة زوجة هرون الرشيد أم الى امرأة غيرها بهذا الاسم.

جحافل المغول على الرى و نهبتها و احرقتها و لم تقم لها قائمة منذ نزول هذه الكارثة بها و حين مرّ بها ياقوت فى ذلك الزمان قال «رأيت حيطان خرابها قائما و قد خربت دورها و كثير منها مبني بالآجر المنمق المحكم الملمع بالزرقة مدهون كما تدهن الغضائر». و لم ينج من أذى المغول غير ربض الشافعية و هو أصغر أحياء المدينة. اما احياء الحنفية و الشيعة فقد خربت و لم يبق لها أثر. (1)

و قد حاول غازان خان المغولى تعمير الرى و اتقاها من الخراب المستحوذ عليها فأمر باعادة بناء المدينة و السكنى فيها و لكنه خاب فى ذلك لان سكانها كانوا قد انتقلوا عنها الى مدينتي ورامين و طهران المجاورتين لها لا سيما الى الاولى اذ كانت أطيب هواء من الرى القديمة. و اوضحت فى مطلع المئة الثامنة (الرابعة عشرة) أكثر مدن هذه الناحية ازدهارا. و خرائب ورامين على شىء يسير من جنوب الرى و الى شمالها، على ما ذكر المستوفى، جبل طَبْرِك - و هو على ما يظن غير الجبل الذي بنى عليه (الخليفة) المهدي قلعة المارة الذكر - . و كان فيه معدن الفضة و يأتى منه ربح كثير و قلعة طبرك هذه، على ما فى تاريخ ظهيرالدين، قد بناها منوجهر الزيارى فى مطلع المئة الخامسة (الحادية عشرة). و روى ياقوت ان طغرل الثانى (2) آخر سلاطين سلاجقة العراق خربها فى سنة 588 (1192). و تحدث طويلا عن حصار هذا الحصن المنيع المشهور و قال ان جيبيل طبرك على يمين القاصد خراسان و عن يساره جبل الرى الاعظم (و يظن انه موضع القلعة التى بناها المهدي). و هو متصل بخراب الرى. و وصف المستوفى ضريح امام زاده عبدالعظيم بانه على مقربة من الرى و ما زال هذا المشهد من المزارات المكرمة فى طهران اليوم. و فيه ضريح الحسين بن علي الرضا الامام الثامن.

و من الولايات المشهورة قرب الرى: ولاية شهريار و ذكر المستوفى عرضا قلعة بهذا الاسم تقوم فى شمالى المدينة. و قد اصبحت هذه القلعة بعد ذلك ذات شأن لان

ص: 50

1- ابن حوقل، 270 و 289؛ ياقوت، 2: 572 و 833 و 893 و 894.

2- . الصحيح: الثالث. الاول طغرلبك الفاتح، و الثانى طغرل بن السلطان محمد بن ملكشاه و الثالث طغرل الثالث بن ارسلان بن طغرل الثانى. الدكتور مصطفى جواد.

شهریار أوری شهریار هو الاسم الذى أطلقه علي اليزدى على الرى حين وصف حروب تيمور. اما ورامين فكانت، على ما بيننا، أول المراكز الآهله الا ان الخراب قد نال من هذه المدينة فى مطلع المئة التاسعة (الخامسة عشرة) و بعد زمن قام فى موضعها مدينة طهران التى لم تكن فى المئة السابعة (الثالثة عشرة) غير قرية من أكبر قرى الرى. وفى طهران القديمة (و تلفظ تهران أيضا) كان لاهلها تحت الارض بيوت «كنافاء اليربوع» على ما فى القزوينى «و فيها اثنتا عشرة محلة كل محلة تحارب الاخرى». و وصف المستوفى طهران فى القرن التالى فقال هى مدينة وسطية. و لكن فى ختام المئة الثانية عشرة (الثامنة عشرة) اتخذها اقا محمد شاه مؤسس الدولة القاجارية عاصمة لبلاد فارس. (1)

و الانهار التى تسقى سهل الرى و ورامين و طهران تنساب من هذا السهل الى حدود المفازة الكبرى فتفنى فيها. و كان من أهم هذه الانهار: نهر موسى، و قد مر ذكره، و عليه قرى كثيرة. و تكلم المستوفى أيضا على نهر كرج و كانت عليه قنطرة ذات طاق واحد يقال لها پل خاتون (قنطرة الخاتون) و يقال انها سمايت بذلك نسبة الى السيدة زبيدة زوجة هرون الرشيد. و ما زالت بقايا هذه القنطرة ترى قرب طهران. و ذكر القزوينى ان أهل الرى من الشيعة يكرهون نهر سورين و يتطيرون منه لان جثة القتيل يحيى حفيد علي زين العابدين الامام الرابع غسلت فيه فلا يقربونه. (2) على ان

ص: 51

-
- 1- القزوينى، 2: 228 و 250؛ المستوفى، 143 و 144 و 205؛ ياقوت، 3: 507 و 564؛ على اليزدى، 1: 583 و 586 و 597. و روى ظهيرالدين (Dorn) فى: 1: 15 من النص الفارسى) ان طبرك تعنى «الجبل» فهى تصغير طبر و معناها «جبل» فى اللهجة الطبرية و قد أشرنا الى طبرك اصفهان فى ص 240.
- 2- . و جدنا ان القزوينى 1: 181 و ياقوت (معجم البلدان، 3: 186) قد نقلوا ما ذكره عن نهر سورين من مسعر بن مهلهل. و قد اتفقا فى ما نقلاه و هذا نصه: «نهر سورين: بالرى. قال مسعر بن مهلهل رأيت أهل الرى يكرهونه و يتطيرون منه و لا يقربونه فسألت شيخا من أهل الرى عن سببه فقال لان السيف الذى قتل به يحيى بن زيد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب رضى الله عنه غسل فيه». (م)

المستوفى ذكر ان أهم انهار الرى نهر جايجرود و مخرجه فى جبل جايج تحت دماوند و يتشعب الى اربعين نهرا عند وصوله سهل الرى.

و عند الحد الغربى لهذا السهل ناحية ساوج بلاغ - و معناها بالتركية «العيون الباردة» - و هى على ما وصفها المستوفى بقعة كانت ذات شأن فى أيام السلاجقة. و قد بلغ خراجها فى أيام المغول اثنى عشر الف دينار. و كان من أهم قراها العديدة سُنُقْرَابَاد

(و ما زالت قائمة) و هى مرحلة جليلة فى المسالك التى وصفها المستوفى. و كان يسقى ناحية ساوج بلاغ كمرود و مخرجه فى الجبال شرق قزوين و هو يسقى نواحي الرى و شهر يار و تلتقى به هناك انهار كثيرة تتحدر من الجبال فى الشمال قبل ان تفنى مياهه الباقية من السقى فى المفازة الكبرى (1). (2).

و حدثنا المقدسى بما قلّ و دل عن تجارات و غلات جملة مدن فى اقليم الجبال، فقال: يحمل من الرى أصناف من النسيج منها صنّف يقال له المنيرت. و القطن و يغزل فيها و يصبغ بالنيل. و كانت برود الرى المقلّمة مشهورة. و تصنع فيها المسال و الامشاط و القصاع و كانت الامشاط و القصاع على ما ذكر القزوينى تعمل من خشب صلب مخروط يعرف بالخَلْنَج و كان يؤتى به من غابات طبرستان. و كانت الرى مشهورة أيضا ببطيخها و خوخها و يجلب منها طين يغسل به الرأس، فى غاية النعومة. (3).

50 - دائرة المعارف بطرس البستاني

رَيّ (راجيس) (Rei, Razi, Rages)

الرَيّ بلدة فى بلاد الديلّم من العراق العجمي على 5 كيلومترات من طهران الى جنوبي شرقيها ولد بها ابوبكر الرّازى الطبيب والخليفة هارون الرشيد. كانت

ص: 52

1- . القزوينى، 1: 181؛ المستوفى، 144 و 148 و 196 و 216 و انظر مخطوطة المتحف البريطانى Add, 543 23. الورقة 179 ب؛ جهان نما، 292 و 304.

2- . بلدان الخلافة الشرقية، ص 249 - 253.

3- . بلدان الخلافة الشرقية، ص 262.

مدينة مشهورة من امهات البلاد و اعلام المدن اكثر من ذكرها مؤرّخو العرب قالواهي قصبة بلاد الجبال بينها و بين نيسابور 160 فرسخا و بينهما و بين قزوين 27 فرسخا و هي محط الحاج على طريق السابله. قيل احدثها كيخسرو بن سياوش و من حكاياتهم في سبب ذلك ان كيكافوس كان قد عمل عجلة و ركب عليها آلات ليصعد الى السماء فسخر الله الريح حتى علت به الى السحاب ثم القته فوق في بحر جرجان فلما قام كيخسرو بالملك حمل تلك العجلة و ساقها ليقدم بها الى بابل فلما وصل الى موضع الري قال الناس بريّ آمد كيخسرو و اسم العجلة بالفارسية ري فبنى المدينة و سماها بذلك و قال العمراني ان الذي بناها فيروز بن يزدجرد و سماها رام فيروز و ذكر بعدها الري المشهورة فهما على قوله بلدان. قال ياقوت فاما الاولى فلا اعرفها و اما المشهورة فاني رأيتها و هي مدينة عجيبة الحسن مبنية بالآجر المنمق المحكم الملمع بالزرقة و هي في فضاء من الارض و الى جانبها جبل مشرف عليها اقرب لا ينبت فيه شىء و كانت مدينة عظيمة خرب اكثرها و اتفق اني اجترت في خرابها سنة 617 و انا منهزم من التتر فرأيت حيطان خرابها قائمة و منبرها باقية و تزاويق الحيطان في حالها لقرب عهدا بالخراب الا أنها خاوية على عروشها فسألت رجلاً من عقلائها عن السبب فقال اما السبب فضعيف لكن اذا اراد الله امرا ابلغه و كان اهل المدينة طوائف

شافعية و هم الاقل و حنفية و هم الاكثر و شيعة و هم السواد الاعظم لان اهل البلد كان نصفهم شيعة فوقع الحروب بين السنة و الشيعة و تطاولت الفتن و استظهرت السنة حتى لم يتركوا من الشيعة من يُعرف فلما افنوهم وقعت العصية بين الحنفية و الشافعية و انتشبت بينهم حروب كان الظفر في اكثرها للشافعية مع قلة عددهم حتى ابادوهم و خربوا محالهم و لم يبق الا محلة الشافعية كما ترى و هي اصغر محال الري و لم يبق من الشيعة و الحنفية الا من يخفى مذهبه. قال ياقوت و وجدت دور هم كلها مبنية تحت الارض و در و بهم التي يسلك بها الى دورهم على غاية الظلمة و صعوبة المسلك فعلوا ذلك لكثرة ما يطرقهم من العساكر بالغارات و لولا ذلك لما بقي فيها

احد. قال بعضهم يهجو اهلها.

الريُّ دارُ فارغه *** لهم ظلالٌ سابعه

على تيوس ما لهم *** في المكرمات بازغه

لاينفق الشعرُ بها *** ولو اتاها النابغه

وقال الاضطخري انها كانت اكبر من اصبهان وليس بعد بغداد بالمشرق أعمر منها و هي مدينة مشتبكة البناء ذات يسارٍ و خصب و مقدارها فرسخٌ و نصف في مثله والغالب على بنائها الخشب والطين قال و للري قرى كبار كل واحدة اكبر من مدينة منها قوهذ والسد و مرجبي و من رساتيقتها المشهورة و هي قصران الداخل والخارج و بهزان و السن و بشاويه و دنباوند و ويمه و شلمبة. و قال ابن الكبي سميت الري باسم رجل من بني شيلان بن اصبهان بن فلوج و كان في المدينة بستان فخرجت بنت ري يوما اليه فاذا هي بدرّاجة تاكل تينا فقالت بور انجير أي ان الدرّاجة تاكل تينا فاسم المديند القديم بور انجير و اهل الري يقولون بهورند بتغييره عن اصله. و فتحت الريّ سنة 20 و قيل 19 للهجرة على يد عروة بن زيد الخيل الطائي ارسله اليها عمار بن ياسر بامر عمر بن الخطاب بعد شهرين من فتح نهاوند فسار واجتمع الديلم و امدوا اهل الري و قاتلوه فاستظهر المسلمون و قتلوهم و قال ابونجيد و كان مع المسلمين.

دعانا الى جرجان والريّ دونها *** سوادُ فأرضت من بها من عشائر

رضينا بريف الريّ والريّ بلدة *** لها زينةٌ في عيشها المتواتر

لها نشزٌ في كلّ آخر ليلةٍ *** تذكّرُ أعراسَ الملوكِ الاكابر

وقيل لما قدم المهدي الري في خلافة المنصور بنى مدينة الري الحديثة و جعل حولها خندقا و بنى فيها مسجدا. جرى ذلك على يد عمار بن ابي الخصيب و كتب اسمه على حائطها و تم عملها سنة 158 و جعل لها فصيلاً يطيف به خندق من الآجر و سماها المحمدية. فاهل الري يدعون المدينة الداخلة المدينة و يسمون الفصيل المدينة الخارجة و الحصن المعروف بالزينبدي في داخل المدينة المعروفة

بالمحمدية وقد كان المهدي أمر بترميمه ونزله أيام مقامه بالري وهو مظل على المسجد ودار الامارة. ثم جعل بعد ذلك سبجنا ثم خرب فعمره رافع بن هرثمة سنة 278. ثم خربه اهل الري بعد خروج رافع قيل و كانت الرى تدعى فى الجاهلية أزارى فيقال انه خسف بها وهى على 12 فرسخا من موضع الري المذثة بعدها على طريق الخوار بين المحمدية و هاشمية الري وفيها ابنة قائمة تدل على أنها كانت مدينة عظيمةً و هناك ايضا خرابٌ فى رستاقٍ من رساتيق الري يقال له البهزان بينه و بين الري

6 فراسخ يقال ان الري كانت هناك والناس يمضون الى هناك فيجدون قطع الذهب وربما وجدوا لؤلؤاً و فصوص ياقوت و نحو ذلك. و بالري قلعة الفرخان و هي قلعة عظيمة منيعة. و لم تزل قطيعة الري 12 الف الف درهم حتى اجتاز بها المامون عند منصرفه من خراسان فشكا اليه اهلها ذلك فاسقط عنهم الف درهم. وقال الاصمعي الرى عروس الدنيا و اليها متجر الناس و هي احد بلدان الارض و كان عبيدالله بن زياد قد جعل لعمر بن سعد ابن ابى وقاص ولاية الري ان خرج مع الجيش الذى سار لقتال الحسين فتردد فى ذلك و قال

أترك ملك الري والري رغبةً *** أم أرجع مذموماً بقتل حسين

و فى قتله النار التي ليس دونها *** حجابٌ و ملك الري قرّة عين

فغلبه حب الدنيا و الرئاسة حتى خرج مع الجيش. و روي عن جعفر الصادق انه قال الري و قزوين و ساوة ملعونات مشؤومات و قال اسحاق بن سليمان ما رأيت بلدا ارفع للخسيس من الري. و فى اخبارهم الرى ملعونةٌ و تربتها تربة ملعونة ديلمية و هي على بحر عجاج تأبى ان تقبل الحق هذا ما ذكر فى معجم البلدان من خبرها. و اذ كانت هذه المدينة من اهم مدن العراق العجمي و لها الذكر العظيم فى تواريخ الفرس و العرب و لا سيما ايام التتر قد راينا من المفيد ان نذكر هنا بعض ما ذكره ابن الاثير عن احوالها و اخبارها الاولى. قال و فى اخبار الفرس ان اوشهنج و هو عبارة عن مهلائيل بن قينان هو اول من بنى المدن و من جملة ما بناه الرى و هي اول مدينة بُنيت بعد مدينة

جيومرت التي كان يسكنها بدنباوند وبها ولد منوجهر على قولٍ وبها نشأ أشك بن اشكان الذي حارب انطيوخوس. و سطا عليها رجل من الديلم في ايام بهرام بن يزدجرد الاثيم فسبى اهلها و خربها و انتهبها. واليها انهزم قباذ ملك الفرس امام شمردى الجناح فادركه بها و قتلها لكن الاكثرين على انه مات حتف انفه. و قال في خبر فتحها انها فتحت على يد نعيم بن مقرن سنة 22 هجرية بعد وقعة واج رود في فتح همذان و ذلك ان نعيما انصرف من واج رود حتى قدم الريّ و قدم الزينبي أبو الفرخان من الري فلقني نعيما طالبا الصلح و مسالما له و مخالفا لملك الريّ و هو سياوخش بن مهرا بن بهرام جويين فاستمد سياوخش اهل دنباوند و طبرستان و قومس و جرجان فأمدوه و التقوا مع المسلمين في سفح جبل الري الى جنب المدينة فاقتتلوا هناك. و طلب الزينبي الى نعيم ان يبعث معه خيلاً يدخل بها المدينة من حيث لا يشعر اهلها ففعل و شغلهم نعيم من الخارج ثم فتكوا بهم فتكا عظيما و اخرب نعيم مدينتهم التي يقال لها الري العتيقة و امر الزينبي فبنى المدينة الحديثة. و قيل ان فتحها كان على يد

قرظة بن كعب. و قيل كان سنة 21 و قيل غير ذلك و في سنة 64 خالف اهل الري على الدولة بعد موت يزيد بن معاوية و كان عليهم الفرخان الرّازي فوجه اليهم عامر بن مسعود و هو امير الكوفة محمد بن عمير بن عطارد التميمي فهزمه اهل الريّ فبعث اليهم عتاب بن ورقاء الرياحي فاقتتلوا قتالاً شديداً فقتل الفرخان و انهزم اصحابه. و في سنة 68 امر مصعب بن اذبير عتاب بن ورقاء هذا و كان عامله على اصبهان ان يسير الى الري و يقاتل اهلها لمساعدتهم الخوارج على يزيد بن الحارث و امتناعهم في مدينتهم فسار عتاب و قاتلهم و شدّد عليهم الحصار حتى فتحها عنوةً و غنم ما فيها و افتتح سائر قلاع نواحيها. و في سنة 241 كانت بالريّ زلزلة شديدة فتهدمت المساكن و مات تحتها خلق كثير لا يحصون و بقيت تتردد فيها 40 يوماً. و عادت الزلزلة سنة 249 فتهدمت الدور و هلك خلق كثير و هرب من نجا الى ظاهر المدينة. سنة 280 غارت فيها المياه حتى لم يعد ظاهرا الا القليل فصار الرطل من الماء يباع بثلاث درهم و غلت الاسعار ثم

ولى ذلك زلزلةً.

ودخلت في ولاية بني ساسان سنة 314 ثم اخذها منهم قواد الديلم وانتهت الى بني بويه واستولى عليها ابوعلي المحتاجي فاحذها منه وشمكير بن زياد. ثم اخذها ركن الدولة ابن بويه سنة 330 ثم استولى عليها ابوعلي سنة 333 وبقيت تتقلب عليها ايدي القواد من الترك والديلم ونحوهم مدة طويلة.

وسنة 355 دخلها جماعة من الغزاة الخراسانية ونهبوا دار ابن العميد وزير ركن الدولة ابن بويه و جرجيف و خرج اليهم ركن الدولة فهزموه ثم عاود القتال وحملت عساكره حملةً صادقةً فانهزم الخراسانية وقتل منهم خلقٌ كثير و أُسر اكثر و تفرّق الباقيون. و سنة 420 دخلها يمين الدولة محمد بن سبكتكين و أخذ منها من الاموال الف الف دينار و من الجواهر ما قيمته 500 الف دينار و من الثياب 6 الاف ثوب و من الآلات وغيرها ما لا يحصى. فهذا يدلُّ على ثروة عظيمة لهذه المدينة في تلك الايام و نرى انه لم تكن دولة حينئذ من تلك الدول السامانية والبويهية والتركمانية والديلمية وغيرهنَّ الا تطمح اليها اعينها و لذلك كانت موضوع نزاع عظيم مستمرّ بين أولئك القواد والملوك. وكان بها حينئذ مجدالدولة بن بويه فاخرجهُ يمين الدولة و ملك البلد

وصلب من الباطنية خلقا كثيرا و نفى المعتزلة الى خراسان واحرق كتب الفلسفة و مذاهب الاعتزال والنجوم واخذ من الكتب ما سوى ذلك مائة حمل. و وصلها الغزُّ في تلك الايام فعاتوا في ضواحيها. ثم استولى عليها طغرل بك السلجوقي سنة 434 فصارت بعد ذلك بيد السلجوقية زمنا مديدا. وسيأتي ذكرها في اخبارهم.

وسنة 571 حصلت زلزلة في تلك الجهات فتحرب كثير من ابنية الري و هلكت جماعة وافرة من اهلها و في سنة 588 صارت بيد الدولة الخوارزمية استولى عليها خوارزمشاه علاء الدين تكش من يد طغرل بن ألب ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملكشاه السلجوقي ورتب فيها عسكرا لحفظها. ثم لما اكتسحت التتر البلاد الاسلامية في الربع الاول من القرن السابع للهجرة كانت الري من اكثر البلاد خرابا و انتهابا وقتلاً

ص: 57

وقد مرَّ طرفٌ من ذلك في الكلام عن التتر. ثم آل امرها الى الانحطاط فهي الان بلدة غير مهمة من بلاد الديلم يرفع منها قطن كثير الى العراق. والنسبة اليها رازي وقد خرج منها جماعة و افرة من العلماء الاعيان وبها قبر الكسائي وقبر محمد بن الحسن من ائمة الفقه و كثير غيرهما من المشاهير. و كان اسم هذه المدينة قديما راجيس وقد مرَّ ذكرها في بابها (مجلد 8:457).⁽¹⁾

ص: 58

1- . دائرة المعارف البستاني، بيروت، دارالمعرفة، بي تا، ج 9، ص 142 - 145.

51 - حدود العالم من المشرق الى المغرب، ناشناس (تألیف در 372ق)

21- ری: شهری است عظیم و آبادان و باخوایسته و مردم و بازرگانان بسیار و مستقر پادشاه جبال... زین، آب های ایشان از کاریز است و از وی کرباس و برد و پنبه و غضاره و روغن و نبید خیزد و از نواحی [وی] طیلسانه‌ها پشمین نیکو خیزد و محمد زکریا بچشک از نجا بود و تربت محمد بن الحسن الفقیه و کسای مقری، و فراخری (1) منجم از آن جا است. (2)

52 - مهاجران آل ابوطالب، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر ابن طباطبا (قرن 5)، ترجمه: محمدرضا عطائی.

ری

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله برخی از فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام:

ابوالحسن محمد بن حسین بن حسن اعور بن محمد کابلی فرزند عبدالله اشتر بن محمد نفس زکیه فرزند عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که در

ص: 59

1- . فزاری.

2- . حدود العالم من المشرق الى المغرب، به کوشش: منوچهر ستوده، اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1340ش، ص 142.

همان جا از دنیا رفت و کسی از او باقی نماند، فرزندانش؛ احمد و جعفر - این دو قبل از پدر از دنیا رفتند - ، رقیه و فاطمه بودند.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد ابراهیم غمر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله برخی از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام :

1 - ابو محمد عبدالله حجازی فرزند یحیی (1) بن عبدالله عالم فرزند حسین بن قاسم رسی، پسر ابراهیم طباطبا.

ص: 60

1- در کتاب عمده، مشجر کشف و بحر الانساب رکن الدین موصلی به نام عبدالله که فرزند یحیی باشد برخورد نکردیم.

1- به احتمال قوی در این جا مصتّف اشتباه کرده است، زیرا در کتاب های تاریخ به صراحت آمده است که مادر فخر الدوله حاکم ری نبوده، بلکه همسرش، بانو ام ابی طالب، رستم ملقب به مجد الدوله در آن جا حکومت داشته است، توضیح آن که پس از وفات همسرش فخر الدوله در سال 387 فرماندهان فرزندش رستم را که تنها چهار سال داشت به جای او نشانند و ری و بلاد جبل را در اختیار او، و همدان، قریسین تا حدود عراق را نیز در اختیار برادرش شمس الدوله نهادند. اما مرجع در حقیقت مادر ابوطالب مجدالدوله دختر شیروین بن مرزبان والی مازندران بوده است که زنی دانا، سیاستمدار و با تدبیر بود، زمام امور را به دست گرفت، و ابوطاهر دوست فخرالدوله و ابوالعباس ضبی کافی به امر او در کارها مباشرت داشتند. تا این که از سال 397 بین او و فرزندش مجدالدوله مشکلاتی پیش آمد و او در زندان افتاد و بعدها از زندان فرار کرد و از بدر بن حسنویه کرد و شمس الدوله کمک خواست و به ری بازگشت، مجدالدوله را محاصره کرد و بین آنها جنگ درگرفت و بدر، پیروز شد و داخل ری گردید و مجدالدوله را اسیر کرد و مادرش او را زندانی نموده و برادرش شمس الدوله را حدود يك سال به جای او گمارد و بعد دوباره پسرش را به سلطنت باز گرداند و شمس الدوله به همدان رفت، و آن بانو تا سال 419 که از دنیا رفت زمام امور را در دست داشت و با مرگ وی - به دلیل ضعف مجدالدوله و سوء تدبیرش - نظام سلطنت در هم ریخت تا این که در 12 جمادی الاول سال 420 حکومتش پایان گرفت و سلطان محمود او را دستگیر کرد و به این ترتیب دودمان آل بویه از جمله کسانی که نسبشان به مجدالدوله منتهی می شد پایان گرفت. این چند خطّ از تاریخ زندگی بانو مادر مجدالدوله همسر فخرالدوله بود و آنچه در متن آمده سهوالقلم است دقت کن.

2- وی ابوالعباس احمد بن علی اصغر رویانی فرزند ششدیو مکاری پسر حسین بن عیسی بن محمد بطحانی حسینی معروف به مانکدیم فرزند ششدیو نسب شناس و نقیب است. و اوست که نامه ری را جمع آوری کرده است که یکی از مصادر تذکرة النّسب عبیدلی می باشد. الذریعه، ج 5، ص 98.

تقیب آنجا گردید. باز ماندگان وی منحصر به محمد بن عبدالله و مرتضی بوده اند که از مرتضی نیز دو پسر به نام های: قاسم و امیرکا باقی مانده است. من این دو تن را در

سال 459 در ری دیدم، قاسم بن مرتضی که دوست من است، خداوند همواره او را توانا دارد.

2 - اولاد عبدالعظیم (1) بن معیه، حسین بن علی بن حسن بن حسن بن اسماعیل. استاد من، کیا، نسب شناس بزرگ، مرشد بالله، زین الشرف می گوید: من از اولاد معیه کسی را در ری ندیدم.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

از جمله برخی از فرزندان حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام:

1 - ابوالحسن علی بن حسین بن ابی عبدالله محمد بن عییدالله امیر پسر عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام. باز ماندگانش عبارتند از: ابوالقاسم عییدالله معروف به امیرکا ملقب به باطیه، ابوطالب ملقب به طبره که مادرشان غیر علوی و از مردم ری بوده است. و در مشجره آمده است: احمد امیر، زید، ابوطالب محمد، ابو احمد محمد و ابوهاشم محمد.

2 - ابراهیم وردی فرزند عبدالله محمد بن عییدالله امیر بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن، باز ماندگانش (2) سه پسر به نام های: ابوالحسن محمد، احمد و ابوجعفر محمد بودند.

3 - ابوالقاسم احوال طبست بن ابوعبدالله محمد بن عییدالله امیر فرزند عبدالله بن

ص: 62

1- . برخی از فرزندان عبدالعظیم بن معیه حسینی نامبرده از نسل فرزندش علی بن عبدالعظیم و از نسل نوه اش، حسین بن محمد معروف به میمون بن عبدالعظیم است. ناگفته نماند که این عبدالعظیم غیر از حضرت عبدالعظیم صاحب حرم و مقام در ری می باشد، زیرا صاحب حرم و بارگاه، عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن به زید بن حسن سبط پیامبر صلی الله علیه و آله است. که بعدها مصتف نام آن بزرگوار را در همین کتاب می آورد.

2- . تا این جا، مطالب از هر دو نسخه افتاده بود که از ص 498 جنة النعیم تکمیل کردم.

حسن بن جعفر بن حسن بن حسن، بازماندگانش عبارتند از: ابو عبدالله محمد کشکشه⁽¹⁾، و ابوالعباس محمد اعرج که به اهواز منتقل شد.

ذکر اسامی واردین به ری از فرزندان محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن:

ابوالقاسم عیسی بن حسن سیلق فرزند علی بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن که از سابق آن جا بوده اما فرزندانش در استرآباد بوده اند.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد زید بن حسن، از جمله برخی از فرزندان قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن حسن:

1 - از جمله ساکنین رویان که به ری منتقل شده اند، ابوالحسن علی اصغر پسر محمد ششدیو بن حسین بن عیسی فرزند محمد است، بازماندگان وی عبارتند از: ابوالقاسم زید معروف به حسینی، ابوزید حسن قاری که در خراسان به قتل رسید و بدون فرزند بوده است، ابوهاشم حسین، ابوطالب محمد، ابوالعباس احمد معروف به مانکدیم بن ششدیو که نسب شناس بوده است⁽²⁾، حمزه که در زمان پدر از دنیا رفت، ناصر عیسی و ابوطالب حسین که در حیات پدر از دنیا رفت.

2 - محمد سراهنگ مهدی پسر حسن بن محمد بن سلیمان بن محمد ششدیو فرزند حسن بن عیسی بن محمد بطحانی فرزند قاسم بن حسن بن زید بن حسن مطابق نقل صوفی.

3 - ابوالحسین هارون اقطع فرزند حسین بن محمد بن هارون بن محمد بطحانی. سید امام زین الشرف می گوید: هارون نامها فرزندان اقطع بودند، یعنی: هارون بن حسین بن محمد بن ابی الحسین هارون بن محمد بطحانی که از ابوالحسین فرزندان به نام ابوالقاسم حسین و علی داشته است که این علی بدون فرزند بوده است.

ص: 63

1- در لباب الانساب خطی ابن فندق بیهقی آمده است که کشکش همان محمد بن علی بن ابی سلیمان محمد بن عبیدالله امیر است و همان است که در ص 159 مشجر عمیدی ذکر شده است، همان طوری که در آن جا مانده که ابوالقاسم احول، فرزند ابوالفضل محمد بن عبیدالله امیر است. به آن جا مراجعه کنید.

2- قبلاً آنچه مناسب حال و مقام بوده در تعریف این شخص نقل شد. مراجعه کنید.

بخاری و ابوالمنذر، نام او را حسین بن هارون ذکر کرده اند. اما اهل طبرستان و دیگر نسب شناسان می گویند: حسین بن محمد بن هارون بن محمد بطحانی.

ابن طباطبا، از بین حسین و هارون اول، «محمد» را حذف کرده است و آن را از قول بخاری و دیگران نقل کرده، که اشتباه است، و صحیح همان است که ما آن را عینا از روی خط کیای بزرگوار سید نسب شناس مرشد بالله زین الشرف - خداوند بزرگیش را مستدام بدارد! - نقل کردیم (1)4 - از واردین به قم که به ری منتقل شده اند؛ طاهر (2) بن قاسم بن احمد کرکوره بن ابی جعفر محمد بن جعفر بن عبدالرحمن شجری است که مادرش ام ولد بوده و بازماندگان وی دو پسر بوده اند به نام های: ابوالحسین محمد که مادرش خدیجه دختر حسین بن حماد اشعری است، و ابوالحسن علی - بعضی گفته اند: کنیه اش ابوالقاسم بوده است - که مادر وی ام کلثوم دختر احمد رازی است.

5 - از منتقلان گرگان به ری؛ حسین بن اسماعیل بن زید بن حسن بن جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن شجری است.

و نیز امام موفق بالله شمس الشرف که تنها بازمانده وی سید امام مرشد بالله زین الشرف ابوالحسین یحیی بن حسین است.

6 - ابوالقاسم محمد شهدانک پسر حمزه بن احمد بن عبیدالله بن محمد بن عبدالرحمن شجری. بعضی گفته اند نام پدر وی شهدانک بوده و بازماندگانش؛ ابوعبدالله جعفر شعرانی - قبل از پدر از دنیا رفته و بدون فرزند بوده است - و ابوالقاسم احمد می باشند.

7 - علی بن قاسم نقیب پسر حمزه بن احمد بن عبیدالله بن محمد بن عبدالرحمن

ص: 64

1- . و این مطلب در مجدی ابوالحسن عمری و تهذیب الأنساب شیخ شرف عبیدلی آمده است.

2- . در مشجر کبیر خطی طاهر بن احمد کرکوره ضبط شده است و در همان جا نقل می کند که وی اولاد چندی داشته از جمله دو پسر به نام محمد و بقیه به نام های: زید، علی، محسن و ابوالقاسم، و در همان کتاب آمده است که او در ری بوده است.

شجری. باز ماندگانی داشته که از آن جمله بنوکسکه می باشند.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام :

1 - ابوالقاسم عبدالعظیم(1) فرزند عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن.

2 - از منتقلان طبرستان به ری؛ محدث زاهد، صاحب آرامگاه - مطابق آنچه در شجره آمده است - در ری که زیارتگاه است و مادرش ام ولد بوده است.

ابوعبدالله بن طباطبا می گوید: از عبدالعظیم بن عبدالله فرزند باقی نماند.

ابوالغنائم می گوید: عبدالعظیم بن عبدالله پسری به نام محمد داشته که مادرش فاطمه دختر عقبه بن قیس حمیری بوده و دو دختر به نام های رقیه و خدیجه نیز داشته است.

ابوالحسن محمد بن قاسم تمیمی، نسب شناس، می گوید: اما عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسین بن حسن بن زید بن حسن، فرزندى به نام محمد داشته که در حیات پدرش از دنیا رفت و دخترانى به نام خدیجه و رقیه نیز داشته است.

استادم کیابزرگوار؛ امام نسب شناس، مرشد بالله زین الشرف، ابوالحسین یحیی بن حسین - خدا نعمتش را مستدام بدارد - می گوید: تنها فرزند عبدالعظیم، پسری به نام محمد بوده که در زمان حیات پدر از دنیا رفته است.

ذکر اسامی(2) واردین به ری از اولاد اسماعیل جالب الحجاره فرزند حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، از جمله برخی از اولاد علی زانکی فرزند اسماعیل بن

ص: 65

1- در شرح حال این سید بزرگوار بسیاری از دانشمندان قدیم و جدید، از زمان شیخ صدوق متوفی 381 تا به امروز، مطالب زیادی نوشته اند و شاید قدیمی ترین شرح حالی که به دست ما رسیده است، نوشته صاحب بن عباد به نام رساله فی نسب عبدالعظیم باشد که این کتاب به زبان عربی است، و بزرگ ترین کتابی که به چاپ رسیده کتاب جنه النعیم فی احوال سیدنا عبدالعظیم تألیف شیخ اسماعیل کجوری (متوفی 1313) به زبان فارسی است که طبع و نشر آن در سال 1298 پایان گرفته است.

2- از نسخه اصلاً تا پایان ذریه امام حسن بن علی و قسمتی از ذریه امام حسین علیه السلام تا ذریه علی عریضی فرزند امام جعفر صادق علیه السلام افتاده بود که ما از روی کتاب جنه النعیم ص 500 آن را تکمیل کردیم، چه آن که مؤلف کتاب تمام این فصل از کتاب را در کتاب خود جنه النعیم نقل کرده است.

حسن بن زید بن حسن:

1 - ابوالقاسم احمد اقمم فرزند ابوالقاسم علی زانکی پسر اسماعیل جالب الحجاره فرزند حسن امیر بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

ابوالحسین محمد بن قاسم تمیمی نسب شناس می گوید: احمد در نیشابور به قتل رسید. و اضافه می کند که کنیه وی ابوالعباس بوده و مادرش امّ ولد، و باز ماندگانش؛ به

نام های: ابوالحسن، علی، اسماعیل و قاسم بوده اند.

2 - قاسم بن ابی قاسم علی زانکی فرزند اسماعیل جالب الحجاره پسر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام تنها بازمانده اش به طوری که ابوالحسین محمد بن قاسم تمیمی نسب شناس می گوید به نام علی بوده که مادرش نیز ام ولد بوده است.

3 - برخی از فرزندان محمد امین علیه مشهور به ابن علی بن علی زانکی فرزند اسماعیل جالب الحجاره فرزند حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام .

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد اسحاق کوبی فرزند حسن امیر پسر زید بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام :

حسین امیری پسر ابوعبدالله محمد عزیزی فرزند احمد خطیبی پسر حسین بن جعفر بن هارون بن اسحاق کوبی پسر حسین امیر بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام . باز ماندگانش عبارتند از: ابوالفضل علی که در بغداد بوده، احمد و مانکدیم.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سپس برخی از

اولاد محمد بن علی بن حسین بن علی، از جمله برخی از فرزندان موسی کاظم فرزند جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام :

1 - بعضی از اولاد داوود بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر صادق(1).

ص: 66

1- آنچه را که مؤلف از اولاد داوود بن موسی در ری نام برده به پیروی از شیخ شرف فرزند ابوجعفر عبیدلی در تهذیب الانساب خطی بوده است، آن جا که می گوید: فرزندان وی در ری بوده اند و او باز ماندگانی داشته است.

ابوعبدالله بن طباطبای نسب شناس می گوید: داوود بن موسی از جمله کسانی است که از او فرزندی باقی نمانده و دودمان او منقرض شده است وی اضافه می کند: من در «جریده الرّی» ندیدم که او فرزندی داشته باشد(1)2 - اولاد جعفر بن(2) موسی بن ابراهیم بن موسی کاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام . (مطابق نقل ابن ابی جعفر حسینی نسب شناس).

3 - علی بن قاسم بن موسی بن قاسم بن عبیدالله بن موسی بن جعفر صادق علیه السلام . بازماندگانش عبارتند از: ابوجعفر، محمد و موسی که فرزندی داشته اند. و فرد دیگری که خود را احمد بن علی معرفی می کرد و دروغگوی نابکاری بود(3).

4 - از منتقلان طوس به ری فردی ملقب به محال الطلب، ابوطالب محمد داعی فرزند ناصر بن محمد بن احمد بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی کاظم.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد علی عریضی فرزند جعفر صادق علیه السلام از جمله فرزندان محمد اکبر بن علی عریضی فرزند جعفر صادق علیه السلام :

1 - عیسی و علی فرزندان ابراهیم بن محمد ازرق بن عیسی اکبر بن محمد اکبر فرزند علی عریضی.

2 - سراهنگ (بن حسن) فرزند حمزه بن علی بن حسین بن عیسی اکبر فرزند محمد اکبر بن علی عریضی.

3 - ابوالحسن علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن علی عریضی. بازماندگانش

ص: 67

1- . جریده الرّی، را نسب شناس سید ابوالعباس احمد بن مانکدیم بن علی بن محمد ششدیو بطحانی حسینی گردآوری کرده است و آن از منابع موثق گرفته شده و بسیاری از نسب شناسان چون ابوعبدالله بن طباطبا و ابن مهتّا عبیدلی بر آن اعتماد کرده اند، همان طوری که وی در تذکرة النّسب به این مطلب اشاره دارد. و مقصود از جریده همان است که نقیب سادات در هر شهری فراهم می آورده و یا کسی از نسب شناسان آن جا را مأمور می کرده تا تدوین کند برای این که انساب ساداتی که ساکن آن جا هستند محفوظ بماند.

2- . یعنی کسانی که از اولاد جعفر بن موسی بن ابراهیم بن امام کاظم علیه السلام - موسی و ابوالحسن محمد - در ری بودند. مطابق نقل عمده ص 203 و کتاب های دیگر.

3- در ص 33 مشجر کشف، نام وی آمده و کنیه اش را ابوجعفر نوشته و گفته است وی در ری می باشد.

عبارتند از: حمزه، ابو عبدالله حسین ملقب به همیرجه، علی و بعضی گفته اند: ابو جعفر محمد، عیسی و محمد.

4- ابوالحسن عریضی فرزند حسین بن عیسی حول فرزند محمد بن حسین بن عیسی اکبر نقیب پسر محمد اکبر فرزند علی عریضی. بازماندگانش عریضی که وی اولاد ذکور نداشته و مادرش جعفریه است، طالبی(1) که در زمان حیات پدرش از دنیا رفته و مادرش غیرعلوی است، محمد و مانکدیم - مادر این دو تن دختر ابوطالب حره حسینییه بوده -، عزیزی که مادرش غیرعلویه بود و حسن بن ماکا بحارا (همین طور ضبط شده) که مادر وی غیرعلویه بوده و او کوچکترین اولاد عریضی است و ابو حرب علی که مادرش غیرعلویه بوده است.(2)

5- محمد بن احمد نفاط فرزند عیسی بن محمد اکبر پسر علی عریضی. بازماندگانش به نام های محمد، علی(3) و حسین می باشند.

6- اولاد جعفر اسود فرزند حسین بن محمد اکبر پسر علی عریضی فرزند ابو جعفر حسینی نسب شناس وی فرزند پسر نداشته است،(4) سید امام نسب شناس

مرشد بالله، کسی از اولاد او را نام نبرده است.

7- ابواسماعیل فرزند عیسی بن محمد اکبر پسر علی عریضی. (مطابق قول ابو عبدالله بن طباطبا نسب شناس) اما سید امام نسب شناس مرشد بالله، ابوالحسین

ص: 68

1- . در مشجر عمیدی ص 48، طالب آمده است.

2- در ص 48 مشجر عمیدی پسران ابوالحسن را نام برده و نام او را احمد نوشته است. استتساخ کننده در مراجعه به بعضی از خطوط اشتباه کرده و بین برادران مغالطه کرده و بعضی را پدر بعضی دیگر قرار داده است.

3- . وی پدر ابو جعفر محمد عریضی است، در بغداد بوده و در پیری نابینا شد، قبلاً گذشت که مؤلف او را از جمله واردین بصره نام برد و به صراحت گفت وی از ساکنان ری بوده است.

4- این مطالب در تهذیب الانساب خطی ابن ابی جعفر حسینی آمده است و ما از روی آن در لباب خطی در بخش شجره تهذیب الانساب نقل کرده ایم که حسین بن محمد بن علی عریضی اولاد ذکور نداشته است و شاید مؤلف این مطلب را از غیر تهذیب الانساب از دیگر کتاب های ابن ابی جعفر - خدایش بیامرزد - نقل کرده است.

یحیی بن حسین حسینی می گوید: من چنین کسی را نمی شناسم.

8 - اولاد ابومحمد سلیمان بن عیسی اکبر نقیب فرزند محمد اکبر پسر علی عریضی. (بنا بر آنچه شریف فرزند ابوجعفر نسب شناس نقل کرده است) (1) اما سید نسب شناس مرشد بالله می گوید: از سلیمان بن عیسی اکبر کسی باقی نماند، تنها فرزند او محمد در زمان حیات پدرش از دنیا رفت.

9 - حمزة بن حسن بن محمد بن حسن بن محمد بن علی عریضی فرزند جعفر صادق، بازماندگان وی عبارتند از: جعفر، عبیدالله احمد، عیسی، علی، نصر، محمد، عبدالله و اسحاق. سید نسب شناس، مرشد بالله می گوید: تمام آنها در مدینه بودند.

10 - علی بن حسن بن محمد بن حسین بن محمد اکبر فرزند علی عریضی. بازماندگانش عبارتند از محمد و حسین.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد محمد دیباج فرزند جعفر صادق علیه السلام، از جمله برخی از اولاد علی خارص بن محمد دیباج:

1 - بعضی از فرزندان عبدالله بن حسین بن علی خارص فرزند محمد دیباج بن جعفر صادق.

2 - از ساکنان آبه که به ری منتقل شد و در آنجا از دنیا رفت؛ محمد جور فرزند حسین بن علی خارص بن محمد دیباج.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد اسحاق مؤتمن، از جمله برخی از فرزندان محمد بن اسحاق مؤتمن:

از واردین به کوفه که به ری منتقل شده اند؛ ابوجعفر محمد بن احمد وارث بن حمزة بن محمد بن اسحاق مؤتمن.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد عبدالله باهر فرزند علی زین العابدین بن حسین علیه السلام:

ص: 69

1- در تهذیب الانساب به نام ابومحمد سلیمان ضمن اولاد عیسی اکبر برنخوردم در حالی که ابن ابی جعفر چهارده فرزند را نام برده و نام سلیمان در آن میان نیست، آن گاه گفته: جز آنچه از اولاد وی نام بردیم مشکوک است.

ابوالقاسم حمزه اطروش فرزند عبدالله بن حسین بنفشه(1) فرزند اسماعیل بن محمد ارقط بن عبدالله باهر بن علی بن حسین بازماندگانش عبارتند از: علی، عبدالله و حسین.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد عمر اشرف فرزند علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله برخی از فرزندان علی بن عمر اشرف پسر علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام:

1 - کسی که در همان جا کشته شد احمد بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر اشرف. بازمانده وی حسین است که زمان حیات پدرش از دنیا رفت و مادرش امّ ولد بوده است (به طوری که از ابوالحسن احمد بن عیسی بن علی بن حسین(2) نقل کرده اند).

2 - از واردین به ری که در آنجا نیز به قتل رسید، جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر اشرف است که مادرش میمونه دختر علی بن حسن بن علی بن عمر اشرف است.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد زید شهید امام، از جمله برخی از اولاد حسین بن زید شهید:

1 - ابو جعفر محمد سوسه پسر قاسم بن محمد بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید، بازماندگان وی علی صوفی، احمد، حسین، جعفر و فاطمه می باشند.

ص: 70

1- آنچه در تهذیب الانساب شیخ شرف عیبدلی مخطوط و لباب الانساب (خطی) ابن فندق آمده است که بنفشه، همان احمد بن حسین بن اسماعیل است، و در کتاب آخری آمده که به اتفاق نسب شناسان او بلاعقب بوده است.

2- این شخص همان شیخ عقیقی است و همان کسی است که پس از محمد بن جعفر دیباجه پدر صاحب عنوان قیام کرد و مردم را به حسن بن زید داعی می خواند، همان طوری که در ص 615 مقاتل الطالبیین و کتاب های دیگر آمده است، و جنگ مابین او و عبدالله بن عزیز عامل محمد بن طاهر در ری اتفاق افتاد، و محمد بن جعفر دیباجه - که در آینده نام او خواهد آمد - در آن حادثه کشته شد (به طوری که نام این شیخ - عقیقی - در جای خودش در متن، آنجا که واردین به ری از اولاد علی بن حسین اصغر را نام می برد، خواهد آمد. و نیز در جایی که واردین به ری از اولاد عباس بن علی شهید در کربلا را نام می برد نام او را نقل می کند. دقت کن!

2 - ابوحسین زید بن علی بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید شهید (مطابق نقل ابوجعفر حسینی نسب شناس). (1)

3 - طاهر بن ابی طاهر محمد مبرقع بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید شهید. بازمانده وی مطهر نام بوده که مادرش زینب دختر ابوعمارہ حمزہ بن حسن بن حمزہ بن حسین بن محمد بن حمزہ بن اسحاق اشرف بن علی زینبی بوده است.

4 - قاسم بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن زید شهید امام، بازماندگان وی: محمد، عبدالله، ام قاسم و سکینه بوده اند.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد عیسی بن زید شهید امام. (2)

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد حسین اصغر، از جمله برخی از فرزندان عبیدالله اعرج فرزند حسین اصغر:

1 - از جمله منتقلان آمل به ری، ابوهاشم محمد جوانی البیع فرزند ابواحمد طاهر بن علی بن محمد بن حسن بن عبیدالله بن حسن بن محمد جوانی بن حسن بن محمد بن عبیدالله اعرج فرزند حسین اصغر است. بازماندگان وی عبارتند از: ابوالفضل یحیی (3) و ابوعبدالله جعفر.

2 - از منتقلان آمل، ابومحمد حسن بن محمد بن عبیدالله بن محمد بن حسن بن ابوعلی عبیدالله بن حسن بن محمد جوانی فرزند حسن بن محمد بن عبیدالله اعرج. وی در محرم 450 ه. در آنجا از دنیا رفت و بازماندگانش به نام های ابوالحسین یحیی،

ص: 71

-
- 1- شیخ شرف عبیدلی در کتاب تهذیب الانساب خطی خود متذکر شده است که ابوالحسین زید فرزندان در ری و بصره داشته است.
 - 2- . در نسخه اصل کسی تحت این عنوان وجود نداشت، و از نسخه آ این عنوان محذوف است، و شاید از آن جهت که نسخه برداران کسی را از اولاد عیسی بن زید شهید نیافته اند که در ری باشد، حذف کرده اند، و احتمال قوی آن است که مؤلف به کسی از آنها دست نیافته که در ری باشد، در صورتی که ما در مستدرک بعضی از اولاد عیسی بن زید را که در ری بوده اند، نام برده ایم، ملاحظه کنید.
 - 3- . در ص 131 مشجر عمیدی، همین یحیی را برادر طاهر معرفی کرده و فرزندی برای طاهر نام برده است. بدانجا مراجعه کنید.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد علی بن حسین اصغر:

از ساکنان مدینه، که در آنجا مال و ملکی داشته است، ابوالحسن احمد، شیخ عقیقی فرزند عیسی بن علی بن حسین اصغر است، مادرش ام ولد بوده و فرزندانش عبارتند از: عیسی که مادر وی لبابه دختر اسحاق بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن کتب بن صلت بن یعکر حسینی فرزند حسین بوده است، علی و ابوالقاسم حسن که از مادران جداگانه بودند، محمد و حمزه، ام کلثوم و زینب نیز از مادران متعدد(1) بودند.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد حسن بن حسین اصغر:

ابوعبدالله جعفر بن محمد سلیق فرزند عبدالله بن محمد بن حسن بن حسین اصغر. بازماندگانش عبارتند از ابوجعفر محمد - بعضی گفته اند: نام وی احمد بوده و تنها یک فرزند داشته و او ابوالحسین بود که خود اولاد ذکور نداشته است، اما شریف نسب شناس، مانکدیم می گوید: وی ابوعباس احمد بن علی رویانی فرزند ششدیو بوده است - حسن حسکا و ابوالقاسم علی، و در کتاب معقبین ابن ابی جعفر آمده است که نام ابوجعفر، احمد و نام ابوالقاسم، محمد بوده است.(2)

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد حسن افطس فرزند علی بن علی از جمله برخی از فرزندان عبدالله بن حسن افطس:

از منتقلان کوفه که شاعر نیز بوده است، ابوعبدالله حسین بن عبدالله اصغر ابیض فرزند عباس بن عبدالله بن حسن افطس است. ابن ابی جعفر حسینی نسب شناس می گوید: از حسن شاعر اولادی باقی نماند.(3)

ص: 72

- 1- . در متن «ظربات» و از نسخه اُطربات با طای مهمله نقل کرده است، که هیچکدام معنای مناسبی نداشته است - م.
- 2- . این مطلب را در کتاب تهذیب الانساب نقل کرده و افزوده است که فرزندان ابوجعفر احمد در ری و ابوالقاسم محمد در اصفهان می باشند.
- 3- . شیخ شرف برای حسین در کتاب تهذیب الانساب فرزندی نام نبرده، اما ابن عنبه در کتاب عمده و عمیدی در مشجر خود فرزندی به نام عبدالله را که از جمله شاعران طالبی نام می برند که نزد سیف الدوله حمدانی رفته است، و ما شرح حال او و بخشی از اشعارش را در کتاب معجم شعراء طالبیین خطی آورده ایم.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد محمد بن حنفیه، از جمله برخی از اولاد جعفر بن محمد بن حنفیه:

1 - ابو حسیین احمد بن علی بن جعفر بن عبدالله رأس المدری فرزند جعفر بن عبدالله بن محمد بن حنفیه - مطابق نوشته ابو جعفر حسینی نسب شناس - .

2 - از منتقلان قم، ابوزید محمد بن احمد زاهد بن محمد عوید فرزند علی بن عبدالله رأس المدری فرزند جعفر بن عبدالله بن جعفر، بازماندگانش عبارتند از: ابوالقاسم عزیزی، ابراهیم و احمد و در کتاب جریده الرّی (1) جز آنها نام دو تن دیگر ناصر و ابراهیم آمده است.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد عباس بن علی از جمله برخی از فرزندان عبیدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس:

1 - ابو محمد قاسم بن محمد لحنانی فرزند عبدالله بن عبیدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس. مادرش امّ ولد بوده و فرزندانش عبارتند از: ابو حسن علی شعرانی، حمزه و داود، اسماء، فاطمه و - بنابه قول ابو حسن احمد بن عیسی بن علی بن حسین اصغر فرزند علی زین العابدین - دیگر فرزندان عبارتند از: ابوالحسن و ابو عبیدالله محمد که مادر محمد زنی از اهل ری بوده است.

2 - بعضی از فرزندان ابراهیم بن محمد لحنانی فرزند عبدالله بن عبیدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی علیه السلام .

3 - از منتقلان کلیس - از نواحی رویان طبرستان - ابو عقیل محمد بن علی بن محمد بن حسن بن اسماعیل بن عبدالله بن عبیدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس که تنها بازمانده اش پسری به نام علی بوده است.

ص: 73

1- . جریده الرّی تألیف شریف نسب شناس، سید ابوالعباس احمد مانکدیم بن علی رویانی فرزند محمد ششدیو تقیب ری است که قبلاً نام وی در این کتاب و هم چنین معرفی جریده ... گذشت.

4 - اولاد حسن بن موسی فرزند عبدالله بن عبیدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس - مطابق نقل ابو جعفر حسینی نسب شناس - (1).

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد عمر اطرف، از جمله برخی از فرزندان عبدالله بن محمد بن عمر اطرف:

1 - اولاد احمد (2) بن قاسم بن ابی عمر محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر اطرف.

2 - اولاد هاشم بن جعفر مولتانی فرزند محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر اطرف، وی بنا به گفته ابن طباطبا نسب شناس، فرزندی داشته است.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد جعفر بن محمد بن عمر اطرف:

1 - برخی از فرزندان عبدالله بن محمد بن جعفر بن محمد بن عمر اطرف.

2 - برخی از اولاد هاشم بن جعفر بن محمد ابله فرزند جعفر بن محمد بن عمر اطرف.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد جعفر طیار، از جمله برخی از فرزندان علی زینبی فرزند عبدالله جواد بن جعفر طیار:

1 - عبدالله بن اسماعیل بن ابراهیم بن ابی الکریم عبدالله بن محمد بن علی زینبی فرزند عبدالله جواد.

2 - محمد بن حسین بن عبدالله بن اسحاق اشرف فرزند علی زینبی.

3 - برخی از اولاد ابراهیم بن حسن صدری فرزند محمد بن حمزه بن اسحاق اشرف بن علی زینبی فرزند عبدالله جواد بن جعفر.

4 - ابوالفوارس فرزند محمد اصغر بن حسن صدری بن محمد بن حمزه بن اسحاق اشرف بن علی زینبی پسر عبدالله جواد. بازمانده اش: ابوالعباس احمد که موقوفاتی در ری داشته است.

ذکر اسامی واردین به ری از اولاد اسحاق عریضی فرزند عبدالله جواد بن جعفر طیار:

اولاد اسماعیل بن جعفر بن عبدالله بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله جواد. (3)

ص: 74

1- . این مطلب را وی در تهذیب الانساب نقل کرده است.

2- . این مطلب را شیخ شرف، ابن ابی جعفر عبیدلی در تهذیب الانساب آورده است.

3- مهاجران آل ابوطالب، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر ابن طباطبا، ترجمه: محمدرضا عطائی، اول، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، 1372ش، ص 230 - 245.

حواشی و تعلیقات

زان زلزله که بود گه یحیی بن معاذ

ری شد خراب اگر چه ترا اعتبار نیست

گویا مراد از این زلزله همان زلزله عظیمی است که به سال دویست و چهل و یک هجری در ری واقع شده است؛ ابن الاثیر در کامل ضمن ذکر حوادث سال مذکور گفته(1):

«و فیها كانت بالري زلزلة شديدة هدمت المساكن و مات تحتها خلق كثير لايحصون و بقيت تتردد فیها أربعين يوماً» یعنی در سال دویست و چهل و یک هجری در شهر ری زلزله سختی روی نمود که خانه ها را خراب کرد و مردم بسیاری که بیرون از حد شمارند در زیر خانه های خراب شده مردند و تا چهل روز این زلزله گاه بگاه رخ می نمود».

و نظیر این عبارت است آنچه در یک تاریخ خطی (که بنا بر دلالت بعضی از قراین گویا جامع التواریخ حافظ ابروست) ضمن ذکر حوادث سال 241 که معنون بنص این عبارت «ذکر حوادث سنة احدى و أربعين و مائتين» است گفته(2):

«و در ری زلزله عظیم شد چنان که نیمه خراب شد و تا چهل روز بماند».

و وفات یحیی بن معاذ در سال دویست و پنجاه و هشت بوده است چنان که ابن الاثیر ضمن وقایع همین سال گفته(3):

«و فیها توفي یحیی بن معاذ الرازی الواعظ فی جمادی الاولى و كان عابدا صالحا صحب أبا یزید و غیره».

پس قضیه انطباق تمام با مضمون شعر مذکور دارد و بدون شبهه مراد همین زلزله

ص: 75

- 1- چاپ لیدن؛ ج 7؛ ص 53، و ص 27، ج 7، چاپ مصر که به سال 1300 شده است.
- 2- ص 244 نسخه متعلق به کتابخانه ملی؛ مذکور تحت شماره 227 صورت اموالی کتب انتقالی از کتابخانه سلطنتی.
- 3- این خلکان و غیر او نیز وفات وی را در سال دویست و پنجاه و هشت نوشته اند.

ناگفته نماند - اگر چه سائر مورخین ضمن ذکر حوادث سال دویست و چهل و یک هجری چنین حادثه را به ری نسبت نداده اند لیکن ضمن ذکر حوادث سال 242 هجری زلزله ای را به ری نسبت داده اند و بعضی ها هم اگر چه آن را بالاستقبال یاد نکرده اند لیکن وقوع زلازل هائله ای را به طور کلی یاد کرده اند که ری هم مشمول آن کلی می شود اینک به ذکر برخی از عبارات ایشان می پردازیم.

یعقوبی در تاریخ خود گفته(1):

«و كانت الزلازل بقومس و نيسابور و ماوالاها سنة 242 حتى مات بقومس خلق كثير و نالتهم رجفة يوم الثلاثاء لحدى عشرة ليلة بقيت من شعبان فمات فيها زهاء مائتي ألف؛ و خسف بعده مدن بخراسان، و نال أهل فارس في هذا الشهر شعاع ساطع من ناحية القلزم و رهج أخذ بأكظام الناس فمات الناس و البهائم و احترقت الأشجار، و نال أهل مصر زلزلة عمت حتى اضطربت سواري المسجد و تهدمت البيوت و المساجد و ذلك من ذى الحجة في هذه السنة».

طبری نیز در تاریخ خود تحت عنوان «ذكر الخبر عما كان في سنة اثنتين و أربعين و مائتين من الاحداث» گفته(2):

«فما كان فيها من ذلك؛ الزلازل الهائلة التي كانت بقومس و رساتيقها في شعبان فتهدمت فيها الدور و مات من الناس به مما سقط عليهم من الحيطان و غيرها بشر كثير؛ ذكر أنه بلغت عدتهم خمسة و أربعين ألفا و ستة و تسعين نفسا؛ و كان عظم ذلك بالدماغان و ذكر أنه كان بفارس و خراسان و الشام في هذه السنة و زلازل و أصوات منكرة؛ و كان باليمن أيضا مثل ذلك مع خسف بها».

ابن اثیر در کامل و ابن کثیر در البداية و النهاية و ابن العبری در مختصر - الدول نیز قریب به این عبارت را ضمن نقل وقایع سال 242 ذکر کرده اند.

ص: 76

1- چاپ نجف؛ ج 3؛ ص 215.

2- ج 11، ص 54 - 55، چاپ اول که در مصر شده است.

سيوطى در تاريخ الخلفاء ضمن ذكر ترجمه حال متوكل عباسى (1) گفته:

«و فى سنة إحدى وأربعين ماجت النجوم فى السماء و تانثرت الكواكب كالجراد أكثر الليل و كان أمرا مزعجا لم يعهد».

«و فى سنة اثنتين وأربعين زلزلت الارض زلزلة عظيمة بتونس [كذا] و أعمالها و الرى و خراسان و نيسابور و طبرستان و اصبهان و تقطعت الجبال و تشققت الارض بقدر ما يدخل الرجل فى الشق؛ و رجمت قرية السويدياء بناحية مصر من السماء و وزن حجر من الحجارة فكان عشرة أرتال؛ و سار جبل باليمن عليه مزارع لاهله حتى أتى مزارع آخرين؛ و وقع بحلب طائر أبيض دون الرخمة فى رمضان فصاح: يا معشر الناس اتقوا الله الله الله و صاح أربعين صوتا ثم طار؛ و جاء من الغد و فعل كذلك

و كتب البريد بذلك و أشهد عليه خمسمائة إنسان سمعوه».

فاضل قرمانى نیز در أخبار الدول عين همين عبارت را بدون نسبت به كتاب سيوطى ذكر کرده است.

در شذرات الذهب تحت عنوان «سنة اثنتين و أربعين و مائتين» گفته: (2)

«فيها على ما قاله فى الشذور رجمت قرية يقال لها السويدياء بناحية مصر بخمسة أحجار فوقعت منها على خيمة أعرابى فاحترقت؛ و وزن منها حجر فكان عشرة أرتال فحمل أربعة إلى الفسطاط و واحد إلى تنيس؛ و زلزلت الرى و جرجان و طبرستان و نيسابور و أصبهان و قم و قاشان كلها فى وقت واحد؛ و تقطعت جبال و دنا بعضها من بعض؛ و سمع للسماء و الارض أصوات عالية؛ و سار جبل كان باليمن عليه مزارع قوم إلى مزارع آخرين قوقف عليها؛ و زلزلت الدماغان فسقط نصفها على أهلها فهلك بذلك خمسة و عشرون ألفا؛ و سقطت بلدان كثيرة على أهلها؛ و وقع طائر أبيض دون الرخمة و فوق الغراب على دلبة بحلب لسبع مضيمن من رمضان فصاح يا معشر الناس اتقوا الله الله الله حتى صاح أربعين صوتا؛ ثم طار و جاء من الغد فصاح أربعين

ص: 77

1- ص 138 - 139 نسخه مطبوعه در مطبعه ميمنيه مصر سال 1305.

2- ج 2، ص 97 - 98.

صوتاً؛ و كتب صاحب البرید بذلك و أشهد خمسمائة إنسان سمعوه، و مات رجل فی بعض كور الالهواز فسقط طائر أبيض فصاح بالفارسية وبالخوزية إن الله قد غفر لهذا الميت و لمن شهده. «انتهی ما ذكره ابن الخوزی فی الشذور».

در روضة الصفا تحت عنوان «ذكر خلافة المتوكل على الله ابوالفضل جعفر بن المعتصم» ضمن وقایع تاریخی که نقل کرده گفته (ج 3):

«آورده اند که در زمان متوكل سیزده قریه از قرای قیروان به زمین فرورفت و از اهالی بعضی از آن قری چهل و دو کس بیش خلاص نیافتند و آن جماعت به شهر قیروان درآمده مردم آنجا ایشان را از شهر بیرون کرده گفتند که غضب خدای تعالی متعلق به شما شده است و حاکم آن دیار جهت آن چهل و دو کس حظیره ای در خارج بلده عمارت کرده مطرودان در آن موضع ساکن شدند.

و دیگر از حوادث زمان او آن که در سنه اثنین و أربعین و مائتین زلزله ای در دامغان واقع شد که نصف عمارات آن مملکت سر به خرابی نهاد و ثلث بسطام نیز به زلزله افتاد، و در ری و جرجان و نیشابور و اصفهان همین حادثه روی نمود و چون در دیهی از دیه های قومس و زلزله آغاز شد مردم از قریه بیرون آمده از جانب آسمان آوازی بلند شنیدند که: الله أجل و أعوذ بالرحمة لعباده.

و هم چنین در ولایت یمن از شدت زلزله مزارعی که بر جبلی بود منفصل گشته بر زمین دیگر افتاد.

و دیگر آن که ابی الوضاح گفته است که در بعضی از ولایات متوكل طایری بزرگتر ارغراب بر درخت خرمایی نشسته فریاد بر آورد که أیها الناس اتقوا الله الله الله و چهل نوبت این کلمه را گفته پیرید و روز دیگر باز آمده چهل کرت دیگر گفت و منهی محضری(1) در این باب نوشته را به دار الخلافه فرستاد که شهادت پانصد کس در آن صحیفه ثبت بود.

ص: 78

1- . منهی یعنی جاسوس و خبرنگار و محضر یعنی شهادت نامه = گواهی نامه.

دیگر آن که ابی العلاء بن ابی الجلا روایت کرده که در بعضی از قرای اهواز و خوزستان شخصی وفات یافت چون جنازه او برگرفتند مرغی در آنجا نزول کرده به زبان خوزی گفت که خدای تعالی این میت را و هر که به جنازه او حاضر گشته بیامرزد.

این غریب را ابن خوزی در کتاب تلقیح از محمد بن هاشمی نقل کرده است و به این عبارت گفته که ذکر جمیع ذلك محمد بن حبیب الهاشمی فی تاریخه».

صاحب تجارب الامم ضمن وقایع سال 241 ذکری از زلزله مذکوره نکرده و راجع به سال 242 نیز چنین گفته(1): «و دخلت سنة اثنتین و أربعین و مائتین و ثلاث و لم یجر فیهما ما یکتب» آن گاه شروع به ذکر وقایع سال 244 تحت عنوان آن سال کرده است.

و در سال 236 نیز زلزله سختی در ری روی داده است چنان که صاحب کتاب شریف «تبصره العوام فی معرفة مقالات الانام» در اوائل باب بیستم تحت عنوان «حدیث دوم» ضمن ایراد اعتراض و جوابی بعد از ذکر برخی از مظالم بنی امیه گفته (ص 196 نسخه مطبوعه به تصحیح استاد محترم دانشگاه جناب آقای عباس اقبال آشتیانی دام بقاؤه):

«و در زمان بنی العباس هم مثل این بود تا غایتی که متوکل بفرمود تا تربت حسین علیه السلام و شهدا را شیار کردند و بکاشتند تا مردم به زیارت نروند در سال دویست و سی و شش از هجرت و در آن روز زلزله ظاهر شد در جمله روی زمین و در شهر ری چهل و پنج هزار آدمی در آن هلاک شدند».

و در سال 245 نیز زلزله های سختی واقع شده است چنان که سیوطی گفته:

«و عمت الزلازل الدنیا فأخربت المدن و القلاع و القناطر» (الی آخر ما قال)؛ و شاید سائر مورخین نیز نظیر این بیانات را داشته باشند لیکن چون اصل مطلب که وقوع زلزله در ری در زمان یحیی بن معاذ باشد ثابت شد حاجت به خوض در بیان

ص: 79

1- . از نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی که تحت شماره 34 صورت خریداری از کتب مرحوم حاجی محتشم السلطنه ثبت است ص 82 - 83 نقل شد.

این امر بیشتر از این نداریم.

مطلب قابل توجه در این مورد آنست که بیت مذکور یکی از اسناد تاریخی است که دلالت می کند که ری در آن تاریخ بسیار بزرگ و پرجمعیت بوده و نفوس بی شمار در آن سکنی داشته اند به طوری که 350000 نفر ایشان به واسطه زلزله مذکوره از میان رفته اند مع ذلك وقوع این امر تأثیر مهمی را در تقلیل نفوس ساکنان شهر که قابل ذکر در تواریخ باشد پدید نیاورده است زیرا که معلوم است اگر تغییر مهمی در إحصائیه نفوس سکنه آن شهر پیش می آید به این معنی که باقیمانندگان چند برابر تلف شدگان نمی بودند بایستی همه مورخین آن زمان به اتفاق کلمه به ذکر چنین امر غیر معهود بپردازند در صورتی که چنان که ملاحظه می شود ایشان آن را چنین تلقی نکرده اند بلکه با وجود تلفات مذکوره آن را مانند زلازل معهوده که تلفات آنها نوعاً به چند برابر کمتر از باقیمانندگان می باشد و وقوع آنها خارق العاده به نظر نمی آید ضبط کرده اند و این خود با توجه به عده تلف شدگان (سیصد و پنجاه هزار نفر) بنابر فرض صحت آن دلیل بر مدعای مذکور است. (1)

54 - کتاب نقض، عبدالجلیل قزوینی رازی (بعد از 560).

آن که گفته است: «فضیحت چهل و ششم - رافضی گورها پرستد و گوید: این علوی

است، در سیرت و اعمال متوفی ننگرد که اهل تقرب و شفاعت و زیارت هست یا نه، و از بهر زیارت علوی که نه نافله هست و نه سنت و نه فریضه؛ هزار فریضه مکتوبه رها کند و گورخانه ها می نگارد و حجّ کعبه رها کنند و به زیارت طوس شوند و می گویند: آن زیارت به هفتاد حجّ انگاشته است (2)».

اما جواب این کلمات پنداری این خواجه مست بوده است یا خمارزده که این

ص: 80

1- دیوان قوامی رازی، حواشی و تعلیقات: محدث ارموی، اول، بی جا، چاپخانه سپهر، 1334 ش، ص 174 - 177.

2- ح د: «برابر است» برای ملاحظه نظیر این تهمت رجوع شود به تعلیقه 211.

فصل نبشته است که چون در فصول پیشین بیان کرده است و شرح داده است حدیث گور و گورخانه، پس تکرار را فایده نداشت.

اما آنچه گفته است: «شیعه به زیارت علوی شوند(1) و در علم و عمل او نگاه نکنند» بیچاره کسی که چندین حق را(2) انکار کند و نداند که اهل ری به زیارت سید عبدالعظیم شوند و به زیارت السید أبو عبدالله الأیض، و به زیارت السید حمزة الموسوی که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال عفت ایشان ظاهرست، و اهل قم به زیارت فاطمه بنت موسی بن جعفر که ملوک و امراء عالم حنیفی و شفعی(3) به زیارت آن تربت تقرب نمایند، و اهل قاشان به زیارت علی بن محمد الباقر که مدفون است به بارکرسب(4) با چندان حجت و برهان که آنجا ظاهر شده است، و اهل آوه به زیارت فضل و سلیمان شوند فرزندان امام موسی بن جعفر الکاظم، و به زیارت او جان که عبدالله بن موسی مدفونست، اهل قزوین سنی و شیعی به تقرب به زیارت ابوعبدالله الحسین ابن الرضا شوند و كذلك برین قیاس می باید کردن تا خود علم و عمل و عفت و شرف حاصل هست یا نه؟! و به استحقاق هست یا نه؟! و مخصوص نیستند شیعه بدین رغبت، نه سنیان به زیارت ابراهیم خواص و فراوی(5) روند؟ و حنیفان به زیارت محمد حسن شیبانی(6)؟ و زیارت صالحان سنت

ص: 81

- 1- م ب ن: «روند».
- 2- ح د: «که حدیث حق را»، ن: «حق را» ندارد.
- 3- م ب ن: «حنفی و شافعی».
- 4- ح د: «ببارکرسف» ن: «بارکرسب». برای تحقیق در مدفن امام زاده علی بن محمد الباقر در بارکرسف رجوع شود به تعلیقات دیوان راوندی ص 241 - 249 که به تفصیل تمام به تحقیق این مطلب در آنجا پرداخته ایم.
- 5- خواص به سال 291 در جامع ری درگذشته، و شیبانی نیز سال 189 در ری مرده، اما «فراوی» را خواه مراد «محمد بن القاسم» باشد و خواه «محمد بن الفضل» وفات و مدفن هیچ یک را نمی دانم که در کجا بوده است اهل فضل خودشان تحقیق نمایند.
- 6- خواص به سال 291 در جامع ری درگذشته، و شیبانی نیز سال 189 در ری مرده، اما «فراوی» را خواه مراد «محمد بن القاسم» باشد و خواه «محمد بن الفضل» وفات و مدفن هیچ یک را نمی دانیم که در کجا بوده است اهل فضل خودشان تحقیق نمایند.

است و مندوب الیه پس اگر بر هیچ طایفه ای عیب و عار نیست چرا بر شیعه عیب است؟ اما خواجه را خصومت ما درآورده است هم با علی هم با آل علی؛ تا طاعت فضیحت خواند، و (1) و سنت بدعت داند، و (2) حجت شبهت (3) زه ای (4) سنی مشبّهی، و شاد باش ای ناصبی خارجی. و «جواب گورخانه نگاشتن» بگفته ایم مُشبع؛ وجهی نبود اعادت کردن.

و آنچه گفته است که: «زیارت طوس را بر حجّ کعبه ترجیح نهند» دروغی محض است که حجّ کعبه مبارکه با حصول شرایط واجبست و رکنی است از ارکان خُمس، و تارکش مستحقّ ذمّ و عقوبت باشد، و زیارت رضا و غیر رضا از ائمه هدی چون نذر نباشد سنت است و گر هزار بار کسی به زیارت رضا علیه السلام شود يك حجّ (5) از گردن او بنیفتد چون واجب باشد، و مذهب و اعتقاد شیعت اینست. و خواجه ناصبی مگر فراموش کرده است که شیوخ متقدّم و پیران محتشم از اقصای بلاد (6) شام و حجاز و مغرب پای افزار (7) در کرده (8) هزار فرسنگ می پیماند تا به زیارت شیخ با یزید بسطامی رسند یا به زیارت پیر محمّد المقدسی، یا به زیارت بوبکر طاهران و ابراهیم خواص؛ آن بدعت (9) نیست و تشنیع را بنشاید اما شیعه چون بطوس روند به زیارت پاره اندام مصطفی، نایب و فرزند مرتضی، جگر گوشه زهرا، علی بن موسی الرضا؛ برایشان عار باشد...! و خواجه ناصبی به تشنیع یاد کند، خدای کفایت است روز قیامت در آن موقف محاسبه.

ص: 82

1- ع و او عطف را ندارد در هر دو مورد.

2- ع و او عطف را ندارد در هر دو مورد.

3- ح د به اضافه: «شناسد» در همین جا.

4- م ب ن ح د: «زهی».

5- ح د: «يك حجّ اسلام».

6- ع م ب: «از اقصای بلاد».

7- پای افزار به معنی پایوش و کفش است برهان.

8- ح د: «در پای می کنند».

9- ع م ب ن: «بدع».

اما آن چه گفته است: «گویند زیارت رضا مقابل (1) هفتاد حج است» ای سنّی لقب نامنصف نه خبر (2) عایشه صدیقه روایت کرده است! قبول باید کردن که بر آن سنّی غرامت باشد بسی که قول صدیقه بنت الصّدیق رد کند اما پنداری برای آن نامقبولست که در حق رضاست پسر علی مرتضی، پس خبر حقّست و عایشه راستگوی، و ناصبی جاحد، و زیارت را ثواب هفتاد حج سنّت حاصل؛ به قول مصطفی، و هزار زیارت رضا به يك حج واجب درنگیرند (3) اما هزار حج واجب بی محبت رضا و مرتضی به سنّتی قبول نکنند چنان که رسول صلی الله علیه و آله گفته است (4): لو أنّ عبداً عبد الله بين الصّفا و المروة ألف عام ثم ألف عامٍ حتّى يصير كالشن البالی ثمّ لم يدرك محبّتنا

أهل البيت أكبه الله على منخریه فی النار ثم تلا قوله تعالى: قل لا أسألکم علیه اجرا الاّ المؤدّة فی القربی (5) و چنان که شاعر گفته است:

ص: 83

1- ع م ب ن: «مقابله»، ح د: «به هفتاد حج مقابل است».

2- ن ح د: «آخر این خبر نه».

3- ب م ن: «برنگیرند»، ح د: «برابر نباشد».

4- برای تحقیق در این حدیث رجوع شود به تعلیقه 212.

5- از آیه 23 سوره مبارکه شوری.

گر طاعت های ثقلین جمله تو داری

و اندر دلت از بغض علی نیم سپندان

فردا که برآرند حساب همه عالم

همراه تو باشد بره هاویه هامان

این است مذهب طایفه محققه که گفته شد؛ و الحمد لله رب العالمین. [\(1\)](#)

55 - تعلیقات نقض، محدث ارموی (معاصر)

اما «السید أبو البركات الحسينی به مشهد الرضا» منتجب الدین (ره) در فهرست او را چنین ترجمه کرده: «السید أبو البركات محمد بن اسماعیل المشهدي فقيه محدث ثقة قرأ على الشيخ الامام محیی الدین الحسين بن المطفر الحمدانی» و در ترجمه

ص: 84

1- کتاب نقض، به سعی و اهتمام: سید جلال الدین محدث ارموی، اول، تهران، انجمن آثار ملی، 1358ش، ص 588 - 590.

حسین بن مظفر مذکور نیز به طریق خود به کتب وی به واسطه ابوالبرکات مشهدی تصریح کرده است و محدث نوری (ره) در خاتمه مستدرک ضمن ذکر مشایخ قطب راوندی (ره) بعد از نقل عبارت منتجب الدین گفته (ص 490): «و فی الریاض أن الحقّ أنّه هو بعینه السید ناصح الدین ابوالبرکات المشهدی و قد أورده الشيخ رضی الدین أبو نصر الحسن بن أبي علی الطبرسی (ره) فی مکارم الأخلاق به عنوان «السید الامام ناصح الدین ابوالبرکات المشهدی» و نسب الیه کتاب المسموعات و نقل عن ذلك الكتاب بعض الاخبار و کذا ولده الشيخ علي في مشكوة الانوار و نسب الیه کتاب المجموع و قال القطب فی الخرائج: و أخبرنا السید ابوالبرکات محمّد بن اسماعیل المشهدی عن الشيخ الدوریستی عن المفید رحمه الله و یروی السید ابوالبرکات ایضا عن الشيخ الامام أبي عبدالله الحسين بن المظفر بن علی الحمدانی (تا آخر کلام او)».

اما فقیه حمزة المشهدی؛ منتجب الدین (ره) گفته: «الشيخ موفق الدين حمزة بن عبدالله الطوسي فقيه ثقة».

اما فقیه ناصر؛ منتجب الدین گفته: «الشيخ الإمام نظام الدین أبوالمعالی ناصر بن أبی طالب علی بن محمّد بن حمدان الحمدانی فقیه ثقة» و نیز گفته: الأجلّ ضیاءالدین ناصر بن الحسین بن الاعرابی فاضل فقیه صالح» و نیز گفته: «القاضی ناصر الدین ناصر بن أبی جعفر الامامی فقیه وجه، و گمان می رود که مراد یکی از این سه نفر است.

اما «السید أبو عبدالله الزاهد الحسنی که در جنب عبدالعظیم مدفون است» علامه قزوینی (ره) در حاشیه این عبارت از نسخه خود گفته: «این باید همان امام زاده عبدالله باشد به احتمال قوی» و در نسخه ث ب: «الحسن» ضبط شده و در نسخه د: «الحسینی» است پس بنابر آن که کلمه «الحسین» باشد و تصحیف شده باشد از «الحسینی» یا از «الحسن» یا از «الحسنی» منطبق خواهد بود با آن که ابن عنبه - قدس سره - در «الفصول الفخریه» ضمن ذکر أعقاب عبدالله الشهد بن الحسن الأفتس درباره او گفته (ص 196): «و نسل عبدالله الشهد در مداین بودند و از دو پسرند العباس، و محمّد، و معتصم عباسی زهر به این محمّد داد و نسل العباس اندک است از

ایشان الابيض الشاعر أبو عبدالله [الحسين بن عبدالله] بن العباس مذکور» و در عمدة الطالب گفته: (ص 341 - 342 چاپ نجف و ص 315 - 316 چاپ بمبئی): «أما العباس بن عبدالله الشهيد فعقبه قليل منهم الأبيض الشاعر و هو أبو عبدالله الحسين بن عبدالله بن العباس المذكور و قال الشيخ أبو الحسن العمري: الأبيض هو عبدالله بن العباس و أما أبو نصر البخاري فقال: انه الحسين بن عبدالله بن العباس و قال: مات بالري سنة تسع عشرة و ثلاثمائة و قبره ظاهر يزار انقضى عقبه (الى أن قال) و قال الشيخ أبو الحسن العمري: عبدالله بن الحسين بن عبدالله الأبيض بن العباس بن عبدالله بن الأفتس كان شاعرا مجيدا و كان أبو القاسم أظنه يعنى الحسين بن عبدالله لسنا مقداما و كان الأبيض بن عبدالله بن العباس بليدا (تا آخر ترجمه).

و صاحب تاريخ قم ضمن ذكر طالبيّه قم گفته (ص 229 چاپ سيد جلال الدين تهراني): «از عبدالله بن عباس به قم أبو الفضل العباس و أبو عبدالله الحسين ملقب به

«أبيض» و سه دختر ديگر در وجود آمد (تا آن كه گفته) و أبو عبدالله الأبيض بن الحسين بن عبدالله به ري رفت و اعقاب او برى اند» و ابو اسماعيل ابراهيم بن ناصر بن طباطبا (ره) در منتقلة الطالبية ضمن ذكر كسانى كه به ري آمده اند گفته (ص 164 - 165 چاپ نجف) «ذكر من ورد اليرى من أولاد الحسن الأفطس بن على بن على منهم من ولد عبدالله بن الحسن الأفطس بالرى من نازلة الكوفة و هو الشاعر أبو عبدالله الحسين بن عبدالله الأصغر الأبيض بن العباس بن عبدالله بن الحسن الأفطس و عن ابن أبي جعفر الحسينى التّسابة: لا بقيّة للحسين الشاعر من الولد» و سيد

محمد مهدى خراسان كه كتاب به تصحيح و تحقيق او چاپ شده در ذيل اين عبارت گفته است: «لم يذكر شيخ الشرف فى تهذيب الأنساب للحسين ولدا و لكن ابن عنبه فى العمدة و العميدى فى مشجّره ذكرا له ولدا اسمه عبدالله و هو من شعراء الطّالبيين

وفد على سيف الدولة الحمدانى و قد ذكرته و شيئا من شعره فى معجم شعراء الطّالبيين». مرحوم حاج ملاّ محمد باقر واعظ در جنة التّعيم عبارت منتقلة الطالبية را از نسخه مخطوطى نقل کرده و در حاشيه گفته است (501):

«از این بیان معلوم می شود ابو عبدالله شاعر پسر عبدالله ایضاً که معروف به امام زاده عبدالله است در ری مدفون شد».

اما «سید قطب الدین ابو عبدالله پسرزاده سید ابو عبدالله زاهد گذشته» معلوم نشد که کیست لیکن ناگفته نماند که در میان علمای نسب اختلاف در داشتن فرزند برای ابو عبدالله زاهد بود فراجع ان شئت.

اما «السید تاج الدین الکیسکی» منتجب الدین (ره) گفته: «السید سراج الدین المسمی تاج الدین بن محمد بن الحسین الحسینی الکیسکی صالح دین».

اما «السید امام شهاب الدین محمد کیسکی» ترجمه اش در سابق (ص 139، و تعلیقه 30) گذشت.

اما «الامام أوحّد الدین القزوینی»؛ منتجب الدین (ره) گفته: «الشیخ الامام أوحّد الدین الحسین بن ابی الحسین بن ابی الفضل القزوینی فقیه صالح ثقة واعظ» و این شخص برادر مهتر مصنف (ره) است چنان که در ص 3 کتاب به این تصریح کرده، و همچنین شیخ روایت اوست چنان که در جواب فضیحت پنجم در سند روایتی که درباره قضا و قدر است از او چنین تعبیر کرده (ص 529 چاپ اول): حدّثنا الأخ الامام أوحّدالدین أبو عبدالله الحسین بن أبیالفضل القزوینی سماعاً وقراءة قال: حدّثنا الشیخ الفقیه أبو الحسن علی بن الحسین الجاسبی نزیل الرّی (الی آخره)».

و این عالم سه پسر داشته است که منتجب الدین (ره) در حرف میم از فهرست ایشان را چنین معرفی کرده است: «المشایخ قطب الدین محمّد، و جلال الدین محمود، و جمال الدین مسعود اولاد الشیخ الامام اوحّد الدین الحسین بن ابی الحسین ابن أبیالفضل القزوینی کلّهم فقهاء صلحاء».⁽¹⁾

ص: 87

1- . تعلیقات نقض، میر جلال الدین محدث ارموی، اول، تهران، انجمن آثار ملی، اسفند 1358 ش، ج 1، ص 513 - 515.

در برخی از نسبت های دروغ مخالفان به ما شیعیان

از قبیل این که: «رافضی حجّ کعبه رها کنند و به زیارت طوس شوند»

نظیر تهمت هایی را که مؤلف «بعض فضایح الروافض» در این مورد یعنی در فضیحت چهل و ششم به ما شیعیان نسبت داده است دیگران نیز نسبت داده اند مثلاً راوندی در اوایل راحه الصدور گفته (ص 30 - 31):

«خرابی جهان از آن خاست که عوّانان و غمّازان و بددینان ظالم، زبان در ائمه دین دراز کردند، و ایشان متّهم کردند و تعصّب و حسد در میان ائمه ظاهر شد، و عوّانان بددین از قم و کاشان و آبه و طبرش و ری و فراهان و نواحی قزوین و ابهر و زنگان جمله رافضی یا اشعری در لشکر سلطان افتادند و فرا امرا و سلاطین نمودند که ما از بهر شما توفیر می آوریم، ظلم را نام توفیر بر نهادند، و خون و مال مسلمانان را بنا واجب ریختن و سندن منفعت خواندند و بدین [بهانه] ملک با دست گرفتند و قلم ظلم در مساجد و مدارس کشیدند و آب علما بپردند».

و نیز هنگامی که خرابکاری های خوارزم شاه و لشکریان او را بر مملکت عراق شرح می دهد چنین می گوید (ص 394 - 395):

«و غزّان در خراسان آن بی رسمی نکردند و آن بی رحمی نمودند که خوارزمیان با عراقیان از خون بناحق و ظلم و نهب و خرابی، و اگر به شرح نوشته آید ده کتاب چنین باشد».

و رافضیان کاشان - علیهم اللّٰعنه - آن ظالمان را بر آن می داشتند که ولایت می گندند و به شهر می آوردند و بدیشان می فروختند، و هفتاد و دوفرقه طوایف اسلام هیچ را ملحد نشاید خواند و لعنت نشاید کرد الاّ رافضی را که ایشان اهل قبله ما نیستند، و اجتهاد مجتهدان باطل دانند، و نماز پنج گانه را با سه آورده اند، و زکوة برداشته یعنی

که ابوبکر صدیق در آن غلو کرد و از اهل رده بستد، و به حجّ به طوس روند هزار مرد کاشی را «حاجی» خوانند که نه کعبه دید و نه به بغداد رسید به طوس رفته باشد،

و خبری از عایشه صدیقه - رضی الله عنها - روایت کنند تا کس نگوید که دروغ است که هر چه به زیارت طوس رسد به هفتاد حج مقبول باشد.

و دعاگوی را خویشی بود گفته است: همچنانکه مار کهن شود اژدها گردد رافضی که کهن شود ملحد و باطنی گردد، و شرح فضایح و قبایح رافضیان و خبث عقیدت ایشان در کتابی مفرد آورده ام و شمس الدین لاغری این بیت ها خوش گفت، شعر:

خسروا هست جای باطنیان

قم و کاشان و آبه و طبرش

آبه روی چهار یار بدار

و اندرین چار جای زن آتش

پس فراهان بسوز و مصلحگاه

تا چهارت ثواب گردد شش»

مصحح کتاب مرحوم محمد اقبال نسبت به کلمه «مصلحگاه» چنین اظهار نظر کرده است: «شاید مقصود همان جای باشد که یاقوت او را «مصلحکان» با نون اخیر می نویسد و آن محلّه ای بوده است در ری و الله اعلم».

و نیز گفته (ص 377):

«و عراقیان به ملك الايوه پیوستند و در حضرت او بنشستند و رأی زدند تا امیر حاجب کبیر شمس الدین محمد بن محمود گنجه ای و چند کس از اعیان بزرگان عراق در خدمت وی بدارالخلافه رفتند و از آنجا با مؤیدالدین وزیر عهد رفت و با پنج هزار عنان بدارالملک همدان آمدند و عراق بقیّتی که مانده بود به غارتیدند و اسباب بساختند از نو و بدری رفتند یونس خان در مقابله نیامد بدر گرگان رفت و حال بر پدر عرض داد عراقیان با مؤید الدین نیز نساختند و بر وی عصیان کردند و به شهر ری در حصار شدند و جنگ می بود روافضه علیهم اللعنة و عزالدین نقیب که سر و سالار رافضیان بود محلّ های ایشان را دروازه ها بگشود و لشکر بغداد در ری رفتند و بیشتر لشکریان را بکشتند و غریب و شهری را بغارتیدند و آن بی رحمی در بلاد اسلام کس نکرده بود که بر خون و مال مسلمانان هیچ ابقا نکنند».

نگارنده گوید: کسی که اندک مایه ای از انصاف و وجدان داشته باشد تا چه رسد بدین و ایمان؛ دروغ بودن این قبیل نسبت ها را به خوبی خواهد دریافت از این روی

خوض در جواب آنها نمی‌کنیم مخصوصاً با توجه به این که شیخ عبدالجلیل (ره) جواب کلمات صاحب بعض فضایح الرّوافض را چنان که شاید و باید داده است و مقصود ما از نقل کلام راوندی آنست که خوانندگان بدانند که مخالفان بی انصاف ما پیوسته این قبیل نسبت‌ها را به ما شیعیان داده‌اند خدا جزای شان را چنان که عدل او مقتضی است بدهاد و کیفری را که عمل زشت ایشان مقتضی است درباره ایشان عملی فرماید.

اما حدیث مورد بحث بین صاحب بعض فضایح الرّوافض و بعض مثالب النّواصب؛ اشاره به آنست کلمات ذیل:

قاضی شوشتری (ره) در مجالس المؤمنین در مجلس ششم در ترجمه شیخ کمال الدین خوارزمی ضمن مطلبی از او نقل کرده (ص 167، ج 2، چاپ اسلامیّه):

«اشتیاق طواف روضه علیّه امام الهدی و بدر الدّجی نقد⁽¹⁾ المصطفی و المرتضی

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که به موجب حدیث حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقارن به هفتاد

حجّ مقبول است؛ شعر:

ص: 90

1- . کذا در همه نسخ مطبوع و مخطوط که به نظر من رسید و شاید صحیح «عقد» بکسر عین باشد.

يك طواف درش از قول رسول قرشى

تا به هفتاد حج نافله يكسان آمد»(1)

ص: 91

1- تعليقات نقض، ج 2، ص 1308 - 1311.

2 - ترجمه عالم بزرگوار و فقیه عالی مقدار ابوسعید منصور بن الحسین الآبی - قدس الله روحه و نور ضریحه - است چنان که در ص 716 - 717 وعده کردیم.

منتجب الدین (ره) نام این بزرگوار را در فهرست اسامی علماء شیعه در حرف میم چنین یاد کرده است:

«الوزیر السعید ذو المعالی زین الکفاة أبو سعید منصور بن الحسین الآبی فاضل عالم فقیه؛ و له نظم حسن، قرأ علی شیخنا الموفق أبی جعفر الطوسی، و روی عنه الشیخ المفید عبدالرحمن النیسابوری».

ثعالبی تتمه الیتیمة (در تتمه قسم ثالث که در محاسن أهل ری و همدان و اصفهان

ص: 92

و سایر بلاد جبل و مجاورات آن است از قبیل جرجان و طبرستان) گفته (ص 100 نسخه چاپی در طهران، به سال 1353 قمری به تصحیح دانشمند فقید استاد اقبال آشتیانی):

«استاد أبو سعد منصور بن الحسین الآبی؛ هو الذي يقول فيه الصّاحب:

قل لأبی سعید⁽¹⁾ فتی الآبی

أنت لأنواع الخنی آبی

ص: 93

1- از اینجا معلوم شد که به طور حتم کنیه او «ابوسعد» بوده است پس آنچه در بعضی کتب مشاهده می شود که کنیه او را «ابو سعید» نوشته اند غلط می باشد بلی ابو سعید کنیه برادر وی بوده است چنان که شیخ عبدالجلیل ره در کتاب نقض تصریح کرده است (رجوع شود به صفحه 119، چاپ اول).

النّاس من كانوا أخلاقهمو خلقك المعسول من آب

وتقدّد الوزارة بالرّي وكان يلقّب بالوزير الكبير ذى المعالى زين الكفّاء وهو الآن في ولاية فضله و سرّوه، وهناك من شرف النّفس وكرم الطبع وعلوّ الهمة وعظم الحشمة ما الأخبار به سائرة، والدلائل عليه ظاهرة، ثمّ هو من أجمع أهل زمانه لمحاسن الآداب، وأغوصهم على خبايا العلوم، وله من المصنّفات كتاب التّاريخ الذي لم يسبق الى تصنيف مثله، وكتاب نثر الدرّ، وله بلاغة بالغة وشعر بارع كقوله على

طريقة أهل الحجاز (آن گاه به نقل قسمتی از اشعار او پرداخته است هر که طالب باشد به کتاب مزبور مراجعه کند).

با خرزى در دمية القصر تحت عنوان «القسم الرابع فى شعراء الرّي و الجبال و اصفهان و فارس و كرمان» گفته (ص 95، نسخه چاپ حلب، و ص 459 - 460 جزء اول چاپ دارالفكر به تحقيق دكتر محمد آلتونجى):

«الوزير أبوسعّد الأبى كأنّ أنواع الفضل كانت غائبةً عن الدنيا فأبت به الى آبة؛ و ناهيك به من ليثٍ سكن تلك الغابة؛ و له فى رسائله قلاند نثرٍ جلاها الصّـ يقلون فأخلصوها خفافا كلّها تبقى بأثر؛ و فى قصائده شعر يسير ياخاء السرحان و تقريب التّنقل؛ و كأنها «نسيم الصّبـاء جاءت برياً القرنقل»، و هو من جاهه فى درجة تهّم

بالازراء على من كان فى عصره من الوزراء؛ أنشدني الأديب سليمان له:

ص: 94

«آن گاه هفت بیت نقل کرده و ترجمه را به پایان رسانیده است»»

نگارنده گوید: چنان که ملاحظه می شود به طور وضوح از این کلام بر می آید که این ترجمه حال در زمان حیات ابو سعد مزبور نوشته شده است و بدین جهت تاریخ وفات در آن ذکر نشده است چنان که ترجمه مذکوره در تتمه الیتیمه ثعالبی نیز در حال حیات صاحب ترجمه نوشته شده است و به همین جهت تاریخ وفات ندارد.

صاحب مجمل التواریخ تحت عنوان «ذکر تواریخ آل بویه و بعضی اخبارشان» (ص 388 - 404) بعد از ذکر ورود سلطان محمود به ری و انقراض دولت آل بویه گفته (ص 404 نسخه چاپی):

«و من این تاریخ از مجموعه بوسعد آبی بیرون آوردم که شاهنشاه او را بآخر عهد وزارت داده بود مردی عظیم، فاضل، و متبحر اندر انواع علوم بوده است، (و دیگر کتب و احوالها)».

رافعی در تدوین ضمن ترجمه حال صاحب بن عبّاد گفته (ص 233، نسخه اسکندریه): «و ذکره أبو سعد الآبی فی کتابه فی الأخبار الرّی فقال: قد انقرض بموته (الی آخر کلامه)».

یاقوت در معجم البلدان تحت عنوان «آبة» گفته:

«و الیها فیما أحسب ینسب الوزير أبو سعد منصور بن الحسین الآبی ولی أعمالاً جلیلاً و صحب الصاحب بن عبّاد ثمّ وزر لمجد الدولة رستم بن فخر الدولة بن رکن الدولة بن بویه و کان أدیباً شاعراً مصنفاً، و هو مؤلّف کتاب نثر الدرّ و تاریخ الرّی و غیر ذلك و أخوه و أبو منصور محمّد کان من عظماء الکتاب و جلة الوزراء و زرلملک طبرستان».

و نیز تحت عنوان «ارز (بالفتح ثمّ سکون و زاء)» گفته:

«قال أبو سعد منصور بن الحسین الآبی فی تاریخه: الارز قلعة بطبرستان لا یوصف فی الأرض حصن یشبهها أو یقاربها حصانةً و امتناعاً و انفساحاً و اتساعاً، و بها بساتین

ص: 95

و أرحية دائرة و ماء يزيد على الحاجة، ينصب الفضل منه الى أودية».

و نيز تحت عنوان «جناشك» (بالفتح و الألف و الشين و المعجمة) كفته:

«قال الوزير أبوسعدي الآبي: و هي مستغنية بشهرتها عن الوصف و هي من القلاع التي يقف الغمام دونها و تمطر أفنيتها و لا تمطر ذروتها لفوتها شأو الغمام و علوها عن مرتقى السحاب».

و نيز تحت عنوان «الجوسق» كفته:

«و الجوسق من قرى الرّي: عن الآبي أيسعد منصور الوزير، و الجوسق أيضا قلعة الفرخان بناحية الرّي، الى آخر ما قال».

و نيز تحت عنوان «روذبار» كفته:

«و قال أبوسعدي الآبي في تاريخه: «روذبار قصبة بلا الديلم».

و نيز تحت عنوان «المحمديّة» كفته:

«و قرأت في تاريخ أبي سعد الآبي أنّ المهدي لما قدم الرّي بنى بها المسجد الجامع فذكر أنّه لما أخذ في حفر الأساس أتى الى أساس قديم (الخ)».

و نيز ياقوت كفته (ليكن در معجم الادباء در ترجمه حال صاحب بن عبّاد العبّاس بن عبّاد الوزير ج 2، ص 304 چاپ اعلى):

«و ذكر الوزير أبوسعدي منصور بن الحسين الآبي في تاريخه من جلاله قدر الصّاحب و عظم قدره في النفوس و حشمته ما لم يذكر لوزير قبله و لا بعده مثله و أنا

ذاكر ما ذكر على ما نسقه قال: توقّيت أم كافي الكُفاة باصبهان الخ (آن گاه ترجمه مبسوطی از آن کتاب نقل کرده است)»:

و نيز در معجم الادبا در ترجمه حال ابن العميد (أبي الفتح على بن محمد) ج 5؛ ص 355 چاپ دوم كفته:

«و قرأت في تاريخ ذي المعالي زين الكُفاة الوزير أبوسعدي منصور بن الحسين الآبي قال: كان عضدالدولة ينقم على أبي الفتح بن العميد أشياء الخ (آن گاه كلام مبسوطی ایراد کرده است)».

و نیز در معجم الادبا در ترجمه حال قابوس بن و شمگیر گفته: (ج 6؛ ص 150، چاپ دوم):

«قال أبوسعده الابي في تاريخه: في شهر ربيع الآخر سنة 403 كانت الأخبار تواترت بموت قابوس بن وشمگیر ثم ورد الخبر بأنه لم يموت و لكنّه نكب و أُزيل عن الملك؛ و ذلك (الى آخر كلامه؛ آن گاه بذكر قضيه مبسوطاً نقلاً از آن كتاب پرداخته است)».

كمال الدين عبدالرزاق بن احمد شيباني معروف بابن الفوطي در كتاب الكاف از تلخيص مجمع الآداب في معجم الألقاب گفته (ص 19، نسخه مطبوعه به سال 1358):

«الكافي أبوالمعالي سعد بن عبدالعزيز الرازي الأديب؛ ذكره الوزير أبوسعده الآبي في تاريخ الرّي الذي صنّفه وقال: كان من بيت رياسة و أنشد له:

وافي قريض ممجد

بادي العلي عين الأنام

فرعت منه في محا

سن البست ثوب التمام

و جلوته عذراء وا

ضعة القناع أو اللثام

و دعوت لا ملّقا لِمُه

ديه بخير مستدام»

حافظ ابرو در اوایل جزء سوم از تاریخ موسوم به مجمع التّواریخ خود تحت عنوان «ذکر ابی نصر احمد بن اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان و هو الثّانی من الملوك السّامانیّة» ضمن بیان وقایع تاریخی در زمان او گفته(1):

«ابوسعده آبی در تاریخ ری آورده است که احمد بن اسماعیل در سنه ستّ و تسعین و مائتین به ری آمد و سه ماه و بیست و پنج روز در ری بود و بعد از آن ابوعبدالله بن

مسلم را خلیفه خود ساخت و از آنجا برفت ابن مسلم سه ماه حکومت کرد بعد از آن محمّد بن علی بن الحسین المرورودی از قبل احمد بن اسماعیل به ری آمد و او را صعلوک می گفتند و او حکومت ری کرد تا زمانی که احمد بن اسماعیل را بکشند

ص: 97

1178 انتقالی از کتابخانه سلطنتی معرفی و ثبت شده است.

و صعلوك از حكومت رى معزول شد بعد از آن ديگر بار با حاجبان بيامد و اتباع بسيار بر او جمع شده بود عرضه داشتى به خليفه المقتدر بالله كرد و التماس نمود كه حكومت رى به رى دهد و مالى سنگين قبول كرد و نصر حاجب معاونت او مى كرد اگر چه خليفه راضى نبود القصه حكومت بستد و چون به رى آمد آن مال كه تقبل کرده بود حاصل نمى شد بنياد ظلم نهاد و مصادره خلق مى كرد تا مال چند حاصل كرد و بفرستاد چون يوسف بن ابى السّاج با برادر صعلوك به رى آمد صعلوك به خراسان رفت (و تمام اخبار صعلوك گفته شود ان شاء الله تعالى)».

نثر الدر و بحث در پيرامون آن

اما كتاب نثر الدر اين عالم بزرگ كه ثعالبي نام آن را نيز ضمن ترجمه وى از تصانيف او شمرد گويا نسخه كامل و تمام آن تا زمان حاجى خليفه مؤلف كشف الظنون موجود بوده است زيرا نصّ عبارت او در باب التّون از كتاب نامبرده اين است: ج 2؛ ص 1927 مطبوعه به سال 1362):

«نثر الدرّ فى المحاضرات لأبيسعد منصور بن الحسين الأبي الوزير المتوفى سنة 422 فى سبع مجلّدات كلّها بخطبٍ يبلغه على عدّة ابواب لم يجمع مثله، أوّله «بحمد الله نستفتح أفو لنا و أعمالنا (الخ)» اختصره من كتابه نزهة الادب و رتبه على

اربعة فصول؛ الاوّل فيه خمسة أبواب؛ الاوّل - يشتمل على آياتٍ من كتاب الله تعالى متشابهه متشاكله يحتاج الكاتب اليها، الثاني - يشتمل على ألفاظ رسول الله - صلّى الله

عليه [و آله] و سلّم، (وهي) موجزة فصيحة، الثالث - يشتمل على نكتٍ من كلام عليّ - كرم الله وجهه -؛ الرابع - يشتمل على نكتٍ من كلام أولاده - رضى الله عنهم -، الخامس - يشتمل على نكتٍ من كلام سادة بنى هاشم، و الفصل الثاني على عشرة أبوابٍ من الجدد و الهزل، و الثالث على ثلاثة عشر بابا، و الرابع على أحد عشر بابا.

از اين عبارت به خوبى بر مى آيد كه كتاب در دسترس چلبى بوده است و حتّى تصريح وى در كشف الظنون به نام «نزهة الادب» چنان كه اندكى بعد از اين گفته است (ص 3919):

ص: 98

«نزهة الأدب لأبي سعيد منصور بن الحسين الآبي الوزير المتوفى سنة اثنتين وعشرين وأربعمائة (422)».

مبتنی بر مطالعه مقدمه کتاب نثر الدر بوده است زیرا در جای دیگر از کتبی که به نظر من رسیده است از موارد دسترس تصریحی به نام آن نه در ترجمه حال آبی و نه در فهرس کتب نشده است و الله اعلم.

اربلی (ره) در کشف الغمه ضمن ترجمه حال امام محمد باقر علیه السلام گفته: (ص 220 نسخه چاپی):

«وقال الآبي رحمه الله في كتابه نثر الدر: محمد بن علي الباقر عليه السلام قال يوماً لأصحابه: أيدخل أحدكم يده في كُمِّ صاحبه فيأخذ حاجته من الدنانير؟ قالوا: لا، قال:

فلستم اذا باخوان».

وقال لابنه جعفر عليه السلام:

انّ الله خبأ ثلاثة أشياء في ثلاثة أشياء؛ خبأ رضاه في طاعته فلا تحقرن من الطاعة شيئاً فلعل رضاه فيه، وخبأ سخطه في معصيته فلا تحقرن من المعصيته شيئاً فلعل سخطه فيه، وخبأ أولياءه في خلقه فلا تحقرن أحداً فلعل ذلك الولي (الى آخر ما نقله).

ابن صباغ نیز در الفصول المهمة در ترجمه حضرت باقر علیه السلام گفته (ص 229، نسخه مطبوعه در ایران به سال 1302):

«وروى أبوسعدي منصور بن الحسين الآبي أنّ محمد بن علي الباقر عليه السلام قال لابنه جعفر الصادق: يا بُنيّ انّ الله خبأ ثلاثة أشياء (آن گاه حدیث مذکور را تا آخر مطابق

آنچه از کشف الغمه نقل شد نقل کرده است).

علامه مجلسی (ره) در مقدمه بحار در فصل دوم که در بیان وثوق بر کتبی است که مآخذ بحار بوده است (ج 1، ص 16 - 17 چاپ کمپانی) گفته:

«والتّرسی من أصحاب الأُصول روى عن الصادق و الكاظم عليهما السلام، و ذكر النّجاشی سنده الى ابن أبي عمير عنه، و الشيخ في التهذيب و غيره يروي من كتابه، و روى الكليني أيضا من كتابه في مواضع؛ منها في باب التّقييل: عن علي بن ابراهيم عن ابن

أبيعمير عنه، و منها في كتاب الصّوم بسندٍ آخر عن ابن أبي عمير عنه، و كذا كتاب زيد الزّراد أخذ عنه اولوالعلم و الرّشاد و ذكر النّجاشي أيضا سنده الى ابن أبي عمير عنه،

وقال الشيخ في الفهرست و الرّجال: لهما أصلان لم يروهما ابن بابويه و ابن الوليد و كان ابن الوليد يقول: هما موضوعان. و قال ابن الغضائري. غلط أبو جعفر في هذا القول فأتيت رأيت كتبهما مسموعةً من محمّد بن أبي عمير (انتهى) و أقول: و ان لم يوثّقها أرباب الرّجال لكن أخذ اكابر المحدثين من كتابيهما و اعتمادهم عليهما حتّى

الصّدوق في معاني الاخبار و غيره، و رواية ابن أبي عمير عنهما و عدّ الشيخ كتابيهما

لعلّها تكفي لجواز الاعتماد عليهما مع أنّا أخذناهما من نسخةٍ قديمةٍ مصحّحةٍ بخطّ الشيخ منصور بن الحسين الآبي، و هو نقله من خطّ الشيخ الجليل محمّد بن الحسن القميّ و كان تاريخ كتابتها سنة أربعين و سبعين و ثلاثمائة و ذكر أنّه أخذهما و سائر

الاصول المذكورة بعد ذلك من خطّ الشيخ الأجل هارون بن موسى التلعكبري رحمه الله (الي آخر ما ذكره)».

محدث نوري (ره) در خاتمه مستدرک در فايده ثانيه که در شرح کتبی است که مآخذ مستدرک بوده است گفته: (ج 3، ص 296):

«و کتاب درست و أخواته الى جزءٍ من نوادر عليّ بن أسباط وجدناها مجموعةً منقولةً كلّها من نسخةٍ عتيقةٍ صحيحةٍ بخطّ الشيخ منصور بن الحسن الآبي و هو نقلها من خطّ الشيخ الجليل محمّد بن الحسن القميّ، و كان تاريخ كتابتها سنة أربع و سبعين

و ثلاثمائة و ذكر أنّه أخذ الاصول المذكورة من خطّ الشيخ الأجل هارون بن موسى التلعكبري و هذه النسخة كانت عند العلامة المجلسي (ره) كما صرّح به في أوّل البحار

و منها انتشرت النسخ و في أوّل جملةٍ منها و آخرها يذكر صورة النّقل المذكور» و اين

مجموعه مشتمل بر چهارده اصل از اصول شيعه بوده که همه آنها بنصّ اين عبارت و عبارت مجلسي (ره) بخطّ أبيسعد منصور بن الحسين آبي بوده است و طالب اسامي اصول مذکوره بنسخه مطبوعه آنها که چند سال پيش (2 رمضان المبارک 1371 هجرى) بنفقه حاجي حسين آقا شالچيلار تبريزى و به اهتمام فاضل محترم

حاجی شیخ حسن مصطفوی - وَفَّقَهُ اللَّهُ وَايَّانَا لِمَرْضَاتِهِ - چاپ شده است یا به بحار یا مستدرک رجوع نماید.

اشاره به دو امر در اینجا ضرور است و آنها بدین قرار است:

1 - این که حاجی خلیفه در کشف الظنون نسبت به ابوسعید آبی گفته: «المتوفى سنة اثنتين و عشرين و أربعمائة» چنان که نقل آن گذشت (ص 760) درست نیست زیرا مفید نیسابوری (ره) به سال چهارصد و سی و دو از ابوسعید مذکور نقل روایت کرده است اینک نص عبارتی را که دال بر این است نقل می کنیم.

محدث نوری (ره) در فایده سوم از خاتمه مستدرک ضمن ذکر مشایخ شیخ بزرگوار محمد بن احمد بن الحسین النیسابوری ملقب به مفید گفته (ص 488 - 489):

«و منهم الوزير السعيد ذوالمعالي زين الكفاة أبوسعيد منصور بن الحسين الآبي فاضل عالم فقيه و له نظم حسن قرأ على شيخنا الموفق أبي جعفر الطوسي، و روى عنه الشيخ المفيد عبدالرحمن النيسابوري كذا في المنتجب، و في الأربعين: الثاني و العشرون - أخبرنا الوزير أبوسعيد منصور بن الحسين الآبي - رحمه الله رحمة واسعة - بقراءتي عليه في مسجدي في سنة اثنتين و ثلاثين و أربعمائة قال: حدثنا الشيخ ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه رحمه الله املاءً يوم الجمعة لتسع خلون من ربيع الاخر سنة ثمان و سبعين قال: حدثنا أبي الخ، و هذا السند مما يغتنم فيما بين

الطرق من جهة العلو و ربما يستغرب في بادي النظر فان الذي يقرأ على أبي جعفر الطوسي كيف يروي عن الصدوق المتقدم عليه بطبقتين؟! و يرفع بأن بين التاريخين اربعا و خمسين سنة فلو كان عمر الوزير في تاريخ التحمل الذي هو قبل وفاة الصدوق بثلاث سنين عشرون سنة مثلاً كان عمره في سنة السماع اربعا و سبعين و هو عمر متعارف شایع».

چنان که ملاحظه می شود صریحاً از عبارت حاضر بر می آید که نقل روایت مشارالیهها به سال چهارصد و سی و دو بوده است پس قدر مسلم این است که ابوسعید مذکور در تاریخ مزبور زنده بوده است اما این که در چه تاریخ وفات نموده است نصی

در این باب در نظر ندارم بلی ثقة الاسلام شیخ آقا بزرگ طهرانی - رحمة الله علیه - در ذریعه تحت عنوان «تاریخ الرّی» تصریح کرده که وفات او به سال 432 بوده است فراجع ان شئت.

2 - چنان که از نصّ عبارتی که از اربعین مفید نسیابوری (ره) نقل کردیم برمی آید که ابوسعید آبی (ره) به سال سیصد و هفتاد و هشت نقل روایت از صدوق (ره) می کند یا از عبارت ثعالبی در تتمّة الیتیمه برآمد که وی در دستگاه صاحب بن عبّاد متوفّی به سال سیصد و هشتاد و پنج بوده و صاحب او را با دو بیتی مدح کرده است هم چنین از تاریخ کتابت نسخه عتیقه از اصول چهارده گانه که به خطّ همین وزیر ابوسعید آبی بوده است برمی آید که وی به سال 374 نسخه اصول مذکوره را صحیحا استنساخ نموده است، اگر چه این مطلب از کلمات علامّه مجلسی (ره) و محدّث نوری (ره) که نقل کردیم (ص 761 - 762) معلوم شد لیکن نظر به فایده مهمّی که اشاره خواهیم کرد عبارت تاریخ کتابت نسخ اصول نامبرده را بعین تعبیری که کاتب مذکور یعنی ابوسعید آبی (ره) ضبط کرده است در اینجا نقل می کنیم و آن بنا بر آنچه در نسخه چاپی اصول چهارده گانه مذکوره ذکر شده است این است (رجوع شود به آخر اصل ابوسعید عبّاد عصری؛ ص 19 نسخه مطبوعه در طهران به سال 1371 چنان که سابقا آن را معرّفی کردیم).

«و کتبه منصور بن الحسن بن الحسين الآبی فی یوم الخمیس للیلتین بقیتامن شهر ذی القعدة من سنة 374 أربع و سبعین و ثلاثمائة بالموصل من أصل أبی الحسن محمّد بن الحسن بن الحسين بن أيّوب القمّی (ره)».

و قریب به این عبارت را نیز در آخر اصل زید زرّاد نقل کرده است (رجوع شود بص 13 نسخه مشار الیها).

و در آخر اصل جعفر بن محمّد بن شریح الحضرمی گفته (ص 97، نسخه نامبرده):

«کتبه منصور بن الحسن بن الحسين الآبی فی ذی الحجّة سنة 374 أربع و سبعین و ثلاثمائة من نسخة أبی الحسن محمّد بن الحسن بن الحسين بن أيّوب القمّی بالموصل».

و در آخر اصل عاصم بن سعید الحنّاط از نسخه مشار الیها گفته (ص 41):

«کمل کتاب عاصم بن حمید الحنّاط، نسخه منصور بن الحسن الآبی من أصل أبي الحسن محمد بن الحسن القمّي أيده الله في ذي الحجة ليلتين مضتانه سنة 374 أربع

و سبعين و ثلاثمائة يوم الأحد».

و در آخر اصل زید نرسی (ص 58) و نوادر علی بن أسباط (ص 132) و أصل درست بن أبي منصور (ص 169) به نظایر عبارات گذشته تصریح کرده است.

پس معلوم شد که نام پدر او حسن و نام جدّ او حسین بوده است بنابراین گاهی به پدر و گاهی به جدّ نسبت داده شده است اگرچه غالباً منسوب به جدّ است فراجع ان شئت» (1).

56 - تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی (1002ق)

ری

ولایتی با نام است. در مسالك و ممالك آمده که از خراسان و عراق به غیر از بغداد هیچ شهری بزرگ تر و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشابور که عریض تر واقع شده. اصمعی آورده که: الری عروس الدنيا و در بنای شهر ری اختلاف است. بعضی بر این اند که ری را رازی بن ثقلان بن اصفهان بن فلوح بنا کرد و بعضی گویند راز بن خراسان ساخته و بعضی از هوشنگ نیز می گویند، اما حمدالله مستوفی آورده که شهر ری از ابنیه شیث پیغمبر است و در زمان المهدی بالله عباسی عمارات شهر ری بدین منوال بوده. مدارس و خوانق شش هزار و چهارصد، حمام هزار و سیصد و شصت مساجد چهل و شش هزار و چهارصد، طاحونه هزار و دوست، کاروان سرا دوازده هزار و هفتصد، مناره پانزده هزار و سی و پنج، یخچال هزار و چهارصد و پنجاه، عصّارخانه هزار و هفتصد، قنات جاریه، هژده هزار و نود و یک رودخانه نیز بسیار بوده و محلات نود و شش هزار و در هر محلّه چهل و شش کوچه و در هر کوچه چهل

ص: 103

هزار خانه و هزار مسجد و در هر مسجدی هزار چراغدان از طلا و نقره و غیره بود که هر شب روغن می کرده اند و مجموع خانه ها هشت بار هزار هزار و سیصد و نود و شش بوده که مردم می نشستند اند لا یعلم الغیب الا هو و در معجم البلدان آمده که ری در زمان بهرام چنان آبادان بوده که باغستان ری و اصفهان پیوسته به یکدیگر بوده و اصحاب تواریخ چنین نوشته اند که بر کزات آن شهر به قتل عام و زلزله ویران شده و باز عمارت یافته تا آن که در زمان خلافت ابوجعفر منصور دوانقی عمارت بر اصل یافت و روزبه روز بر تعمیر و آبادانی آن می افزود تا حادثه چنگیزخان به وقوع پیوست و کزات دیگر به قتل عام ویران گشت. شیخ نجم الدین دایه قدس سره العزیز در کتاب مرصاد العباد که از تألیفات اوست آورده که در این فتنه از شهر ری که مولد

و منشاء این فقیر است هفتصد هزار از مردم صاحب اعتبار به درجه شهادت رسیده اند **إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ** و ولایت ری ابتدا نه بلوک بوده بدین موجب که نوشته

می شود. غار فشابویه، بهنام، سیور قرچ، خوار، زرنند، اسفجان، شمیران، شهریار، ساوج بلاغ، و در نزهت القلوب آمده که رودبار غسران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق به ولایت رستمدر گرفته و در این ایام چهار بلوک نخستین را ری اعتبار کرده اند و باقی را علاحده ساخته اند چنانچه به تقریبات احوال بعضی نوشته خواهد شد و حق سبحانه تعالی آن مقدار خیر و برکت بدان ولایت ارزانی داشته که عقول و اوهام در وادی آن سرگردان است چنان چه اکثر ضروریات فزویین که قرب چهل سال محل اقامت سلاطین صفوی بوده، از آن ولایت به حصول می پیوست و ایضا غله و سامان علاوه مردم کاشان نیز از ری به حصول می پیوندد و اهل رستمدر و ساوه و قم نیز از آن شهر منفعت بخش بخشی تمام دارند و انواع میوه در آن دیار خوب و فراوان می شود خصوص خربزه و انگور که هر قدر که صفت کنند، گنجایش دارد و هم چنین انار ملسی که رگی از ترشی با اوست و انجیر و زردآلو و امرودی که آن را نظری گویند و شفتالوها که هلو خوانند در غایت نراکت و شادابی و راست مزگی به حصول می پیوندد امید که همه عزیزان را نصیب شود که دست و دهنی بدان

بیالیند چون مولد صاحب تألیف از آن دیار است هر آینه زیاده در تعریف آن نمی کوشد که مبادا حمل بر حبّ وطن کرده غرض فهمان غرض پندارند چه خوبی آن دیار بر سایر اقطار چون خورشید در نصف النهار از واضحات است و اکثری از فضیلت آثار و فصیحی بلاغت شعار در توصیف آن جرسی جنبانیده اند چنانچه امام خاقانی راست:

نظم

پشت عراق و روی خراسانی است ری

پشتی چه راست قامت و رویی چه نازنین

از سین سحر نکته بکو آفرین منم

چون حق تعالی از ری بر (1) رحمت آفرین

ص: 105

1- «ر»: ... از ری است ... «م»، «د»، «ج»: ... از ری ری متن مطابق دیوان خاقانی.

و دیگری می گوید:

معدن مردمی و کان سخا شاه بلاد

ری بود ری، که چوری در همه عالم نبود

چون فصلی چند در صفت ری گفته شد. بهری در مذمت وی نیز نوشته آید چه در همه جا نیک و بد می باشد. در فصل خریف که ابتدای اختلاف آب و هوا و نوقان اطباست (1) مردم بنابر رسوخ در عادت چندان ملاحظه نمی نمایند و ناهار میوه بسیار به کار می برند لهذا تب و لرزه به حصول می پیوندد و این تب و لرزه در شبانه روزی زیاده از دو سه ساعت نیست بعد از آن برخاسته هر چه می خواهند می خورند و به هر جا که اراده می نمایند می روند چه مشهور است که جمعی از دوستان با یکدیگر به راهی می رفته اند یکی را تب و لرزه آمده از همگنان التماس کرد که شما ساعتی توقف نمایید تا من رفته بلرزم و بیایم. غرض آن که در وقتی چنین خاقانی بدان دیار رسیده و از افراط میوه او را عارضه تب دست داده هر آینه این چند بیت انشا نمود:

ص: 106

1- «ر» و نوغان الحمی است ... متن مطابق دیگر نسخ.

خاك سياه بر سر آب و هواى رى

دور از مجاوران مكارم نماى رى

رى نيك و بد و ليك صدرش تمام نيك

من شاكرد صدور شكايه فزاي (1) رى

ص: 107

1- نسخه ها: ... نماى رى متن مطابق ديوان خاقانى.

در خون نشسته ام که چرا خوش (1) نشسته انداین خوانندگان خلد به دوزخ سرای ری

عقرب نهند طالع ری من ندانم آندانم که عقرب تن من شد لقای ری

سرد است زهر عقرب و از بخت بد مراتب های گرم زاد ز زهر جفای ری

از خاص و عام ری همه انصاف دیده امجور من است ز آب و گل جانگزای ری

میر منند و صدر منند و پناه منسادات ری، موالی ری، اتقیای ری

هم لطف و هم قبول و هم اکرام یافتمز احرار ری، افاضل ری، اصفیای ری

چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مراهم باز پس شوم نشوم مبتلای ری

دیدم سحرگهی ملك الموت را که پای بی کفش می گریخت ز دست و بای ری

گفتم تو نیز گفت چو ری تیغ برکشدبو یحیی ضعیف چه سنجد به پای ری

ص: 108

در نزهت القلوب از روی طرفگی آورده که اصفهانی و رازی را در باب خوبی شهر مناظره ای افتاد، هر يك هنر شهر خویش عرض می کردند. اصفهانی گفت: خاک اصفهان مرده را تا چهل سال نریزند. رازی گفت: خاک ری مرده را چهل سال بر در دگان در داد و ستد دارد! و در اکثری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند اما به سخا و رادی شهره و منسوب بوده سخن ایشان راست و پسندیده باشد و به دوستداری پیغمبر و خاندان او مبالغه تمام به کار برند و اصل شهر ری در حادثه چنگیزخان چنانچه گذشت، نوعی خراب گردید، که نقش آبادانی بالکلیّه از وی محو گشت و امروز دارالملک ری یکی تهران است و دیگری ورامین است که ذکر آن کرده خواهد شد. ان شاء الله تعالی. (1)

ص: 109

1- . تذکره هفت اقلیم، تصحیح و تعلیقات و حواشی: سید محمدرضا طاهری حسرت، اول، تهران، انتشارات سروش، 1378ش، ج 2، ص 1153 - 1156.

(ری)

صاحب معجم گوید: که ری به فتح اول و تشدید ثانی مدینه ای است مشهور از امهات بلاد و اعلام مدینه های عالم است و من به شهر ری رسیده ام و آنجا را دیده ام و آن شهری است عظیم و لطیف و عجیب که بنای آن به آجر محکم ملمع به کاشی کیود کرده اند و آن شهری عظیم بزرگ بود که الحال اکثر آن خراب است و من از سال ششصد و هفده از هجرت که از خوف لشکر تتر می گریختم چون به آنجا رسیدم و دیوارهای عمارت آنجا را برپا دیدم و منابر به حال خود باقی بود و رونق دیوارها به

واسطه قرب عهد به خرابی برطرف نشده بود و از یکی از عقلای آنجا سؤال نمودم که سبب خرابی این شهر چه چیز بوده؟ گفت: سبب حقیقی اراده غالبه حضرت الهی بود و سبب ضعیف ظاهری آن بود که در شهر ری سه طایفه ساکن بودند: شافعیه که اندک بودند و حنفیه که از آنها بیشتر بودند و شیعه که سواد اعظم بودند زیرا که نصف اهل شهر شیعه بودند و اهل روستا اکثر شیعه بودند و قلیلی از ایشان حنفی بودند و در میان

ایشان شافعی مذهب نبود، پس اول عصبیه و نزاع میان حنفیان و شیعیان واقع شده و حرب و قتال میان ایشان امتداد یافت تا آخر شافعیه و حنفیه بر شیعه غالب آمدند و ایشان را برانداختند و بعد از افنای شیعه حرب و نزاع در میان شافعیه و حنفیه قائم

شد و در جمیع حروب با وجود قلت شافعیه ظفر ایشان را بود تا آخر به حسب تقدیر الهی حنفیه بالکلیه فانی و تباهی شدند و این خرابه ها جای شیعیان و حنفیان است و این يك محله صغیر که آبادان مانده محله شافعیان است و از شیعه و حنفیه کسی باقی نمانده مگر آن که مذهب خود را پنهان دارند.

و اصطخری گفته: که شهر ری بزرگتر از اصفهان است و نیز گفته که در مشرق زمین بعد از بغداد شهری معمورتر از شهر ری نیست و اگرچه عرصه نیشابور از آن بزرگتر است و گفته که طول و عرض ری يك فرسخ و نیم است و در خارج آن قریه ها است که هر يك در بزرگی برابر شهری است و فتح آنجا در زمان عمر بن الخطاب بر

دست عمار یاسر شد.

و از جعفر بن محمد رازی منقول است که چون مهدی عباسی در ایام خلافت منصور به ری آمد، شهری را که الحال هست، بنا نهاد و بر گرد آن حفر خندقی بود و مسجد جامعی ساخت و به اهتمام یکی از گماشتگان او در سال یکصد و پنجاه و هشت صورت اتمام یافت و مال و خراج ری همیشه دوازده هزار هزار درهم بود تا وقتی که مأمون از خراسان متوجه بغداد شد و چون به ری رسید، اهالی آنجا از ثقل مال و خراج خود نزد او شکایت کردند، مأمون دو هزار هزار درهم از مال ایشان تخفیف داد و منقول است از بعضی علماء که گفته اند که در تورات مکتوب است که: الری باب من ابواب الارض و الیها منجر الخلق.

و اصمعی در وصف ری گفته که: الری عروس الدنیا و الیه منجر الناس.

و در وقتی که عبیدالله بن زیاد علیه اللعنة حکومت ری را نامزد عمر بن سعد و قاص نمود که لشکر برداشته به قتال امام حسین علیه السلام به کربلا رود، عمر در اول متردد بود در خروج و قعود و این ابیات به زبان راند:

بالعریة

أتركُ مُلکَ الرِّیِّ و الرِّیِّ رَعْبَتِی

أمر ارجعُ مذموما بقتلِ حُسَین

و فی قتله النار التي لیس دونها

حجابٌ و مللُ الرِّیِّ قُرَّةٌ عَینِی

و آخر حب دنیا و ریاست بر او غالب شد و حکومت آنجا را بر قتل جگرگوشه مصطفی و مرتضی اختیار نمود.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: الری و قزوین و ساوه ملعونات و مشنومات.

و اهل ری در اصل اهل سنت و جماعت بودند تا آن که احمد بن الحسن ماورانی بر آنجا غالب شد و اظهار مذهب تشیع نمود و در مقام تربیت شیعه شد، پس مردم به تصنیف کتب در مذهب شیعه به او تقرب جستند و از آن جمله عبدالرحمن ابوحاتم در فضایل اهل بیت علیهم السلام و غیر آن کتاب ها تصنیف نمود و این در زمان معتمد عباسی

ص: 111

بود و استیلای احمد مذکور بر ولایت ری در سال دویست و هفتاد و پنج بود و او قبل از آن در خدمت صاحب خود کوتین بن ساتکین ترك بود و از آن وقت که او بر ری استیلا یافت و مذهب شیعه را رواج داد تا الحال آن مذهب در آن دیار استمرار یافت. این است آنچه از کتاب معجم نقل افتاد. (1)

مخفی نماند که آنچه بعضی از عقلا در بیان سبب ظاهری خرابی ری روایت نموده، خلاف ظاهر است و ظاهراً آن مرد عاقل به خوش آمد صاحب معجم که شافعی مذهب بوده تقریر خرابی ری بر وجه مذکور نموده و الا بر وجهی که از کتاب نقض مستفاد می شود شافعی در ولایت ری از آن کمتر و ناچیزتر بوده اند که طرف نزاع حنفیه واقع شوند و همیشه حنفیه در آنجا در انکار شافعیه با شیعه موافق بوده اند و شافعیه را بنا بر آن که در اصول تابع اشعری و مجبره بوده اند، همیشه خوار می ساخته اند و چند مرتبه ایشان را الزام کرده بر بالای منبر فرستادند که اقرار به بطلان

آن مذهب نمایند و در کتاب نقض شرح شوکت شیعه ری و بیان مواضع و اماکن متعلقه به ایشان نموده و گفته که اولاً از مواضع متبرکه ایشان در آنجا مدرسه بزرگ سید تاج الدین محمد کبکی «روح الله روحه» مشهور به کلاه دوزان که قریب نود سال است که در آنجا ختمات قرآن و نماز به جماعت هر شبانه روز پنج بار و مجلس وعظ هر يك هفته دو بار منعقد می شود و همیشه مشحون به علماء و فقهاء و سادات و متردین می باشد و در عهد طغرل بزرگ بنای آن نموده اند و دیگر مدرسه شمس الاسلام حکابابویه که پیر این طایفه بود و به نزدیک سرای ایالت است و در آنجا نماز جماعت و قرائت قرآن و مجلس وعظ و طریق فتوی و تقوی ظاهر و معین

ص: 112

1- . وجدت بخط مولانا قطب الدین رازی رحمه الله انه كان ينبغى ان يكون النسبة الى الري رثيا لكن سبب زيادة الالف و الزاء انه كان رجلا بنیان الاقليم احدهما يسمى ریا و الاخر رازا فاتقفا في بناء ري فلما كملت اختلفا في تسمية المدينة ري او راز فاتقفا على اصطلاح و قاعدة و هي ان يسمى بری و براز و غاية لاسمهما فحصلت من الاختلاف هذه النتيجة كذا من خطه نقلت منه رحمه الله. نقلته من خط المولى الفاضل خواجكى شيخ الشيرازى و هو نقله عن السيد معين الدين الصفورى الاتحى.

بوده است و هست و در عهد سلطان محمد و سلطان ملکشاه بنا کردند. دیگر مدرسه میان این دو مدرسه است که تعلق به سادات کبکی دارد و آن را خانقاه زنان گویند و مصلحان در آن مقیم باشند و در عهد سلطان محمد بنای آن نهادند. دیگر مدرسه دروازه آهنین که منسوب است به سید زاهد ابوالفتوح هم در عهد دولت ملکشاهی ساخته اند و مدرسه علی چاستی که به کوی اصفهانیان خواجه میرک در عهد سلطان سعید ملکشاه ساخته اند و به آن تکلف در هیچ جا بقعه ای نیست و سادات دارند و در آنجا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز جماعت همیشه منتظم است و مدرسه عبدالجبار مفید که چهار صد مرد فقیه و متکلم از بلاد عالم در این مدرسه به مطالعه و مباحثه اشتغال دارند و در عهد مبارک ملکشاهی و روزگار برکبارق بنا کردند و الحال معمور و مشهور است و مشحون به مدرسین و طلبه علوم و نماز جمعه و ختم قرآن و حضور فقها و اهل صلاح که بانی آن شرف الدین مرتضی است که مقدم سادات و شیعه است و مدرسه کوی فیروز که در عهد سلاطین مذکور بنا کردند و خانقاه امیر اقبال که در عهد کریم غیائی بنا کردند و خانقاه علی عثمان که همیشه منزل سادات عالم زاهد متدین بوده و در آنجا نماز به جماعت و ختم قرآن مترادف و متواتر می باشد و در عهد سلطان ملکشاه بنای آن شده و هنوز معمور و مشهور است و مدرسه خواجه امام رشید رازی بدو زده اند جاروب بندان که زیاده از دویست دانشمند در آنجا به درس اصول دین و اصول فقه و سایر علوم شریعت اشتغال دارند و در عهد دولت سلطان سعید محمد بنا کردند و کتب خانه دارد که به انواع کتب مزین است و مدرسه شیخ جنید مکی به در مصلاگاه که هم در عهد سلطان محمد کردند و بیرون از این که شرح داده آمده در ری چندین مدرسه معمور هست که در آنجا درس و بحث و تلاوت قرآن و نماز و طاعت مستمر است و از مشاهد متبرکه ری سید مشهد عبدالعظیم حسنی و مشهد سید عبدالله ایض و مشهد سید حمزه موسوی است که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال عفت ایشان ظاهر است و در کتاب فضایح الروافض و نقض آن تصریح واقع است بلکه شیعه ری بیشتر از سنیان آنجا بوده اند

چه صاحب فضایح در مقام تعریض شیعه ری گفته که مذهب شهر نباید داشتن بلکه مذهب حق باید داشتن و بلکه در ری اغلب رافضی اند مغرور نباید بودن که به عدد اعتبار نیست و صاحب نقض در جواب گفته که این سخن از قائل محض مکابره است زیرا که آنجا سلمان و بوذر و مقداد و عمار و جابر و ابویوب و خزیمه و زید بر امامت

امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق نمودند می گویند که آن قلت را قدری نیست و اعتبار به کثرت مهاجر و انصار باشد و اینجا که رازیان بیشتر شیعی باشند، گوید که بر کثرت اعتمادی نیست و التفاتی نباشد تا بیچاره هر چه در اول می گوید به آخر باطل می کرده باشد و این مذهب و اعتقاد شیعه است که اعتماد نه بر کثرت و قلت است بر عقل و نظر و معرفت است محقق محقق باشد و اگر چه یکی باشد و مبطل مبطل و اگر چه صد هزار باشند. ان الحق لا يعرف بالرجال و انما الرجال يعرفون بالحق و الحمد لله الذی هدانا الی طریق الحق و تحقیقه و جنبنا عن الباطل الذمیم و تصدیقه.

ورام - صاحب معجم گوید که آن بلده ای است نزدیک شهر ری و اهالی آنجا شیعه اند. (1)

58 - خزائن، ملا احمد نراقی (1245ق)

وجه تسمیه شهر ری

فائده: بدانکه ری نام شهری است از عراق و منسوب به آن را رازی می گویند.

چنانکه گویند فخر رازی و مراد نسبت به ری است و سرّ این که شهر را ری و منسوب به آن را رازی گویند صاحب فرهنگ جهانگیری بیان کرده و می گوید دیدم به خط فخر رازی که نوشته بود که راز و ری نام دو برادر است که به اتفاق یکدیگر شهری را بنا نمودند و در تسمیه شهر بعد از اتمام شدن مابین ایشان گفتگو واقع شد که هر یک می خواستند شهر را به نام خود بنامند آخر الأمر حکماء و عقلاء چنان قرار

ص: 114

1- . مجالس المؤمنین، تصحیح: سید احمد عبدمنافی، سوم، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، 1365ش، ج 1، ص 90 - 94.

دادند که شهر را به نام یکی از ایشان نامند و منسوب شهر را به نام دیگری پس شهر را ری نامیدند و منسوب آن را رازی. (1)

59 - ریاض السیاحه، زین العابدین شیروانی (1253ق)

ری

آنجا را «راز» نیز گویند از بلاد قدیمه و مداین عظیمه بوده و به سبب صدمات پی در پی رو به خرابی نموده، حضرت شیث بن آدم آنجا را بنا نموده و هوشنگ پیشدادی در عمارت آن بیفزود. بعد از او منوچهر بن ایرج مرمت کرد، بار دیگر رو به خرابی آورد. مهدی عباسی در احیای عمارت او کوشید و کسوت عظمت شأن بدو پوشید. در زمان هجوم چنگیزخانی قتل عام رفت و دیگر صورت عمارت نگرفت. دلالت بر نحوست آنجا همان بس که به شومی ایالت آن دیار عمر بن سعد بر قتل سید شباب اهل جنت جرأت نمود و ابواب لعنت تا روز قیامت بر روی خود گشود. بیت:

ص: 115

1- خزائن، تحقیق و تصحیح و تعلیق: حسن زاده آملی، اول، قم، مؤسسه انتشارات قیام، 1380ش، صص 52 - 53.

یثرب به باد رفت به تعمیر ملک شام

بطحا خراب شد به تمنای ملک ری

آبش ناگوار و هوایش ناسازگار به سبب آن که شمالش بسته و جنوبش گشاده است. در اغلب اوقات هوای آنجا ویائی است. چنان که گفته اند. بیت:

دیدم سحرگهی ملک الموت را به خواب

بی کفش می گریخت ز دست وبای ری

با وجود این حمدالله مستوفی از کثرت و ازدحام آن ولایت نقل غریب نوشته و گفته است هشت هزار هزار و ششصد و نود و شش خانوار در آنجا مسکن داشته و شیخ نجم الدین صاحب مرصاد العباد فرموده که در فتنه چنگیزی از ری که مسقط الرأس من است، هفتصد هزار نفر مردمان معروف و معتبر به قتل رسیدند. (1)

ص: 116

1- . ریاض السیاحة، تصحیح و مقابله و مقدمه: اصغر حامد ربانی، تهران، کتابفروشی سعدی، 1339ش، ص 669.

ذکر راز - ولایتی است مشهور و دیاریست معمور و محدودست از طرف مشرق به جبل دماوند و سمنان و از سمت مغرب به ولایت قزوین و از جانب شمال به دارالمرز نور و کجور و از جهت جنوب به ارض قم محتویست بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه همگی از اقلیم چهارم، و دارالملک آن شهر ری بوده و ارباب فضل و علم از آن دیار بسیار ظهور نموده من جمله فخرالدین رازی صاحب تصانیف کثیره که اهل سنت و جماعت وی را امام فخر گویند و علماء شیعه او را امام المشککین خوانند و سید مرتضی مؤلف تبصرة العوام وی در زمان خود مقدم علماء امامیه بوده، و شیخ نجم الدین دایه مصنف مرصاد العباد از سلك عرفاء بوده و ابوالمفاخر فاضل شاعر و شیخ ابویحیی معاذ از طبقه اولی و از کبار اولیاء بوده و شیخ یوسف بن الحسین از طبقه ثانیه

از اکابر مشایخ از آنجا ظهور نموده، رئیس المحدثین محمد بن یعقوب مشهور به کلینی و کلین از قرای رازست آن بزرگوار در روزگار خود مقدم فضلاء امامیه بوده، و خواجه جعفر بن محمد الدورمستی و دورمست از قرای رازست و شیخ ابوالفتح الحسین بن احمد صاحب تفسیر مشتمل بر بیست مجلد و امثال ایشان از آن دیار بسیار برخاسته اند.

ذکر ری - دارالملک راز بوده و بعضی ری را راز گویند و الاول هو الاصح از بلاد قدیمه و از مداین عظیمه بوده طولش از جزایر خالدات فوك و عرضش از خط استواء له ها از اقلیم چهارم است حضرت شیث بن آدم علیه السلام آن را بنا فرمود و هوشنگ پیشدادی به عمارت آن بیفزود و بعد از اختلال عمارت او منوچهر بن ایرج مرمت کرد، بار دیگر روی به خرابی آورد و مهدی عباسی در تعمیر آن کوشید و کسوت و وسعت و عظمت بدو پوشید، در زمان چنگیزخان به قتل عام رفت و دیگر صورت عمارت نگرفت آبش ناگوار و هوایش ناسازگار به سبب آن که طرف شمالش کوه عظیم گرفته و جنوبش گشاده است اکثر اوقات هوای آنجا وبایی است چنان که گفته اند:

دیدم سحر گهی ملك الموت را به خواب

بی کفش می گریخت زدست وبای ری

با وجود این حمدالله مستوفی از کثرت و ازدحام آن ولایت نقلی غریب نوشته است و گفته که هشت هزار هزار و هشتصد هزار و ششصد و نود و شش خانه در شهر ری بوده طبع سلیم از این خبر بی پا و سر ابا و امتناع دارد، زیرا که در هر خانه اقل ما فی الباب پنج نفر از اناث و ذکور سکونت داشته اند عدد مردمش قریب به شصت کرور و هر کرور آن پانصد هزار کس می شود قطع نظر از لباس و جامه ایشان نموده یومیه خوراک آنها پانزده کرور من تبریز می شود، هذا کذب عظیم! و بهتان و خیم! بلی اگر چنین شهری در کنار بحر واقع می شد به صدق قریب می بود و حال آن که ری در زمین هموار واقع شده و سمت مشرق آن کوه متصل است و طرف شمالش جبال شامخه مسافت دو فرسخ کم و بیش دور و رود عظیم ندارد، بایّ حال قدیم الزمان سواد اعظم عراق عجم بوده شیخ نجم الدین دایه در کتاب مرصادالعباد فرموده در فتنه چنگیزی از ری که مسقط الرأس من است هفتصد هزار نفر مردمان معروف و معتبر به قتل رسید، و قاضی نورالله شوشتری قدس سرّه در کتاب مجالس از صاحب معجم نقل کرده که مؤلف معجم گوید که ری به فتح اول و تشدید ثانی مدینه ایست مشهور از امّتهات بلاد و اعلام شهرهای عالم است و اصطخری گفته که طول و عرض وی یک فرسخ و نیم بوده و در خارج آن قرای بزرگ است که هر یک در بزرگی برابر شهری است، و اصمعی در وصف ری گفته الری عروس الدنيا و الیه مُتجر الناس در وقتی که عیبداالله بن زیاد حکومت ری را نامزد عمر بن سعد بن وقاص که لشکر برداشته به قتال حضرت امام مظلوم حسین بن علی علیه السلام به کربلا رود و عمر بدسیر در اول امر متردد شد در خروج و قعود این بیت را به زبان آورد:

ء أترك ملك الرّی و الرّی رغبتی

ام أرجع مذموما بقتل حسین

و فی قتله النار الّتی لیس دونها

حجاب و ملك الرّی قرّة عینی

و آخر حبّ دنیا و ریاست بر آن سر حلقه اهل شقاوت غالب شد و حکومت آن جا را بر قتل صاحب ولایت کلیه اختیار نمود و برای دو روزه ریاست ملك ری که آن نیز

نصیب آن لعین نشد لعنت ابدی قبول کرد و دمار از روزگار خاندان گزیده حضرت کردگار برآورد:

یثرب به باد رفت به تعمیر ملك شام

بطحا خراب شد به تمتای ملك ری

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود که الرّی و القزوين و السّاوه ملعونات و مشؤمات قدیم الایام سکنه ری گیر بودند بعد از ظهور ملت بیضا اسلام قبول نمودند جمعی حنفی و بعضی شافعی و شیعه امامیه نیز بسیار بودند، اکنون اصل شهر ویرانست و شهر طهران که از قصبات و در یک فرسخی آنجاست دارالملک ایران است و قدیم قصبه ای بوده ذکر طهران در حرف طاء خواهد آمد و قریه شاه عبدالعظیم اکنون قصبه ایست شهر مانند و طرف جنوب ری واقع است مزار فیض آثار سید عبدالعظیم در آن دیار و مطاف طویف اهل روزگارست، آن قصبه محتویست قرب دو هزار خانه معمور و مشتهیات در آنجا موفور و باغات دلگشا بسیار دارد و آبش فراوان است و مردمان نیک محضر و ستوده سیر در آنجا مسکن دارند، از آن جمله آقا محمد باقر کدخدای آن قصبه شخصی عزیز و محترم و براهالی آن دیار مقدّم بود و در اکثر خصال حمیده و افعال پسندیده بر سکنه آنجا تفوّق می نمود و در مراسم خدمت و ارادت و اخلاص نسبت به فقراء و درویشان اهتمام تمام داشت و دقیقه ای از دقائق مروّت و فتوّت و جوانمردی مهممل و معطل نمی گذاشت و نقش ارادت سلسله علیه نعمه اللّهی بر لوح ضمیر می نگاشت، فقیر را با آن عزیز الفت و محبت بسیار بود و او نیز در استرضای خاطر فقیر مبالغه می نمود بعد از آن که عمر گرامیش به شصت سال رسید جمعی از اشقیاء و اشرار آن دیار بر سر آب گفتگو نموده آن سر حلقه صدق و صفا را به سعادت ابدی رسانیدند رحمه اللّٰه علیه این واقعه در سنه هزار و دوست و سی و نه هجری روی نمود، فرزندی سعادتمند از آن مرحوم یادگار است امید صادق و رجاء واثق است که ایزد تعالی وی را به سعادت ابدی موفق گرداند و بر منتهای آمال مقربان درگاه حضرت آله برساند. (1)

ص: 119

ری و همدان

سرحد غربی قومس را منزلگاه رأس الکلب می دانستند که در جبال کم ارتفاع غرب لاسگرد واقع بود این قطعه را يك صحرای نمکزاری که قریه دیه نمک و یا دیز نمک (عرب ها قصر الملح خوانده اند) در آنجا واقع است از بلوک حاصلخیز خوار (بطلیموس خوارا و ایزیدور خاراکسی خواره نه نام برده اند) جدا کرده قریه عمدۀ این بلوک خوار است که در این زمان به اسم ترکی قشلاق (یعنی محل سکونت زمستانی) معروف می باشد. سیاحان از برج های دیده بانی صحرا اسم می برند که تا دوره اخیر برای محافظت از تاخت و تازهای تراکمه دایر بود از تعریفات ابن رسته (169) معلوم می شود که در قرن دهم از این قبیل برج ها در آنجا برقرار بوده بین بلوک

خوار و ری معبر کوهستانی واقع شده که این دو قطعه را از هم جدا می کند این معبر که از سلسله جبال با پیچ و خم کثیری عبور کرده و در يك جا گشاد و جای دیگر تنگ می شود به عقیده اغلب علما همان باب الخزر قدیم است که اسکندر مقدونی در موقعی که بس را تعقیب می کرد از آنجا عبور کرده، به عقیده ابن رسته از منتها الیه این

معبر تا قریه آفریدون سه فرسخ و از قریه مزبور تا شهر ری نه فرسخ بوده.

ری که در قدیم راگا نام داشت یکی از بزرگ ترین بلاد ایران بود در قرن ششم قبل از میلاد در کتیبه های داریوش شهر راگا در مدی ذکر شده ری به واسطه قدمت بنای خود به شیخ البلاد معروف گردید چنان که بلخ را ام البلاد می گفتند. بعد سلوکی ها نزدیک معبر کوهستانی شهر خاراکس را بنا کردند و فرهاد اول از پادشاهان سلسله اشکانی در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ملت مرد را بدانجا کوچانید (توماشک Persien, I, 221) ری در قرن هفتم به تصرف اعراب درآمد و گاهی مقر خداوندان عرب بود که تمام قسمت شرقی ایران به انضمام خراسان را در تحت اطاعت خود داشتند. یکی از این حکمرانان مهدی (پدر هارون الرشید) بود که بعدها به تخت خلافت نشست. وی در دوره خلافت پدرش منصور شهری ساخته و به اسم خود

ص: 120

محمدیه نامید. این اسم در روی سکه هایی که مهدی در دوره ولیعهدی خود زده بود، غالباً دیده می شود. در زمان جغرافیایانویسان قرن دهم ری شهر معتبری بود هر چند که از حیث عظمت و دولت به پای نیشابور نمی رسید (مقدسی، 391) ری مثل سائر بلاد بزرگ به شهرستان و قهندر و ربض منقسم بود. مسجد جامعی که مهدی بنا کرده بود مثل سمرقند و بخارا بین ارك و شهرستان واقع بود ابن رسته راجع به ارك می نویسد (169) که ارك بر روی قله «صعب المرتقی» واقع بود و از بالای این کوه منظره تمام شهر دیده می شد طول و عرض شهر بنا به بعضی روایات (مقدسی، 391) 1 فرسخ و به قول برخی دیگر (اصطخری، 207) 211 فرسخ بود.

در قرن دهم اهالی هم قلعه و هم شهرستان را ترك گفته بودند و مثل سائر مراکز تجارتي و صنعتی رونق زندگانی به قسمت ربض که بازارهای متعددی در آنجا واقع بود منتقل گشته بود بازار عمده را به مناسبت اسم رودی که از آنجا می گذشت، روده می نامیدند غیر از آب دو رودخانه اهالی از آب چاه ها هم استفاده می کردند. ناحیه ری

معروف به حاصلخیزی و آب و هوای گرم بود زیرا از بادهای شمالی محفوظ بود. لیکن در آن زمان هم آب و هوای ری را مثل آب و هوای طهران امروزه مخصوصاً در فصل تابستان برای مزاج مضر می دانستند. کوه آتشفشان دماوند با ارتفاع 5900 متری آن از همه جا و از مسافت بزرگی از سمت جنوب نمایان بود. از آتش فشانی کوه در قرن دهم ذکری نمی کنند لیکن از قله کوه همیشه دودی نمودار بود (اصطخری، 210) چنان که معروف است دماوند را در افسانه های ایران محل حبس ضحاک ظالم می دانند که به دست فریدون مغلوب و محبوس شد. شهر ری در قرن یازدهم دچار صدمات حمله غزها واقع گردید ولی در دوره سلجوقیان مرمت یافت. طغرل بیک مؤسس این سلسله در ری مدفون است. ضربت قاطعی که به شهر وارد آمد در سال 1220 از حمله مغول بود، به طوری که یاقوت تعریف می کند (ج 2، ص 893 - 894) شهر قبل از حمله مغول به واسطه تقار و نفاق بین حنفی ها و شافعی ها خالی شده بود (مقدسی، 391) در قرن دهم از رقابت این دو مذهب سخن می راند. بنابه گفته مقدسی

امامت مسجد جامع يك روز با حنفی ها و يك روز با شافعی ها بود. در قرن سیزدهم این اختلافات صورت جدال مسلحانه را به خود گرفته بود. از بیانات یاقوت می توان چنین استنباط کرد که یکی از دو مذهب در بین شهرنشینان و دیگری در بین اهالی دهات شیوع و غلبه داشته. بنابراین احتمال قوی می رود که سبب تولید این خصومت نه تنها جهات مذهبی بوده بلکه علل اقتصادی هم دخالت داشته.

بعد از قتل و غارت مغول، شهر دیگر اهمیت سابق خود را به دست نیاورد. در دوره مغول یکی از نواحی نه گانه و یا تومان هایی که عراق عجم یعنی مدی قدیم منقسم شده بود ری با بلاد و قراء اطرافش بود (حمدالله قزوینی، 52) و شهر عمده تومان مزبور ری نبود بلکه ورامین بود که اکنون خرابه های آن نمایان است. جغرافیایانویسان قرن دهم ورامین را به عنوان قریه ذکر می کنند (اصطخری، 209) حکومت ری در زمان مغول ها با حکمران موروثی مخصوصی بود قسمتی از شهر ری در دوره سلطنت ایلخان غازان (1295 - 1304) ترمیم گردید. در سمت شمالی شهر در پای کوه قلعه بنا شد (و یا به عبارت صحیح تر ترمیم یافت) که موسوم به طبرک بود و در قرن دوازدهم این قلعه برقرار بود (ابن اثیر، ج 9، ص 268) قسمت عمده اهالی صفحه ری در آن زمان شیعه بودند و فقط چند قریه به مذهب حنفی باقی بودند. بعد از سقوط سلطنت آل هلاکوری مثل قرن دهم در مقدرات قطعات مجاور بحر خزر شریک شده و در جزو قلمرو امیرعلی که استرآباد و مازندران را در تصرف داشت، داخل گردید. در سنه 1384 امیر ولی در نزدیکی استرآباد از تیمور شکست خورده و در همان سال عساکر تیمور بدون جنگ ری را متصرف شدند. بدین طریق ری در دوره تیمور از قتل و غارت مصون ماند. در شرح سفرهای تیمور چند مرتبه از ری سخن می رانند ولی ظاهراً مقصود از ری شهر معروف ری نیست بلکه صفحه ری منظور نظر می باشد کلاوخیو (187) که در سال 1404 از ری گذشته در محل ری سابق فقط خرابه هایی مشاهده کرده است. علت ترجیح ورامین به ری تا يك اندازه به واسطه کثرت آب ورامین بوده که از جاجرود مهم ترین رودخانه این محل استفاده

می کرده ولی گذشته از ورامین در قرن پانزدهم طهران نیز که پایتخت کنونی ایران است، شهر مهمی بوده و ظاهراً اهالی ری و ورامین به تدریج به طهران نقل مکان می کردند.

خرابه های ری را چندین نفر تعریف کرده و شرح داده اند و از جمله شرحی است که کرپورتر⁽¹⁾ در اوائل قرن نوزدهم نوشته (ج 1، ص 358 - 364) نقشه خرابه های ری که وی تدوین و ترسیم نموده هرگز اهمیت خود را از دست نخواهد داد زیرا حالیه بقایای دیوارها و عمارات به روشنی سابق نمایان نیست. اهالی طهران در گذشته و تا یک اندازه هم تا به امروز برای ساختمان های خود از آجرهای ری استفاده می کنند. خرابه های ارك قبل از مغول واقعه در روی تخته سنگ سراشیب بیش از سائر خرابه ها نمایان است. بنابه گفته فریه (ج 1، ص 107) اهالی محل این کوه را «البرج» می نامند. در پای کوه ارك دیگری واقع می باشد که ظاهراً همان قلعه طبرک است که در دوره غازان خان ترمیم شد. تمام محوطه خرابه های ری شکل مثلثی دارد که کوه با ارك رأس آن را تشکیل می دهند. از جمله عمارات جالب توجه دو برجی است که دارای کتیبه هایی به خط کوفی و یکی از آنها مثل عمارت واقعه در طوس به نقاره خانه موسوم است. بنابه قول کرزن برج مزبور را چند سال قبل از سیاحت وی یعنی در اواخر عشر هشتم قرن نوزدهم مرمت کردند و صورت اصلی آن به طوری تغییر یافت که دیگر شناخته نمی شود لیکن تصویر شکل اولیه برج در کتاب دویه (تصویر نمره 37) موجود است. سابقاً در ری حجاری برجسته از دوره ساسانیان برقرار بود و آن صورت شاه بود که سوار اسب و نیزه در دست داشت ولی در قرن نوزدهم در زمان فتحعلی شاه نقش آن را محو کرده و به جای آن صورت فتحعلی شاه را در حالتی که شیری را با نیزه می زند، نقش کردند. (کرزن، ج 1، ص 351).

ص: 123

در بین خرابه های ورامین چند بنای قشنگ از آثار قرون وسطی دیده می شود مخصوصا مسجدی که از ابنیه قرن چهاردهم و بنای آن را به ایلخان ابوسعید (1316 - 1335) نسبت می دهند، زیبایی خاصی دارد تصویر و شرح این بنا را در کتاب دیولافوا می توان یافت.

طهران پایتخت کنونی ایران به اندازه شهر جدیدی است که شرح و تعریف آن را نمی توان در دوره جغرافیای تاریخی وارد نمود. شکل و ترکیب اولیه شهر فرق مختصری با سایر بلاد ایران داشت و عبارت از مربعی بود که در وسط هر سمتی دروازه داشت و در شمال شهر که قصر شاه تا به حال در آنجا واقع است، ارك و دو دروازه واقع بود طهران کنونی از بناهای مرحوم ناصرالدین شاه است که در حدود 1870 - 1872 شهر را وسعت داده و تجدید عمارت کرد و ضمنا تجدید عمارت پاریس را در دوره ناپلئون سوم سر مشق این مهم قرار داد. شهر امروزه شکل مثنی دارد که دارای دوازده دروازه و قطر دایره آن بیش از 15 ورست است. استحکامات شهر به شکل استحکامات پاریس قبل از جنگ فرانکو و پروس ساخته شده ولی مثل این قبیل ابنیه پاریس مسلح به توپ نیست و برای حفظ شهر به کلی بی فایده است. بعضی از دروازه ها خود ابنیه زیبا و عالی هستند. در داخل شهر چند خیابان و بلوار و چند میدان و بعضی عمارات قشنگی بنا شده (کرزن، ج 1، ص 306 - 307) عقیده دارد که آبادی شهر دیگر چندان کاری ندارد و کلیتا ناصرالدین در حل مسئله تغییر و تبدیل ساختمان شهر به شکل اروپائی موفق آمد، بدون این که به زیبایی مخصوص شرقی لطمه وارد شود. (1)

طهران مثل سایر شهرهای بزرگ ایران دارای مکان مقدس مذهبی می باشد و این قبر شاه عبدالعظیم است که از اولاد علی و از دست متوکل خلیفه به ری فرار کرده

ص: 124

1- در سنوات اخیر برای توسعه خیابان ها و آرایش شهر و احداث میدان ها و ترویج تمدن شهری اروپایی قدم های بزرگی برداشته شده و صورت شهر تغییر فوق العاده یافته است.

و در سال 861 در آنجا وفات یافت. حمدالله قزوینی (چاپ شفر 176) امامزاده عبدالعظیم را در جزو اشخاصی ذکر می کند که در ری مدفون هستند هرچند که آن حضرت را در بین مدفونین در مقام اول قرار نمی دهد و نیز امامزاده حمزه از اولاد علی فرزند امام موسی کاظم و برادر علی الرضا در ری مدفون است. در زمان حمدالله قزوینی (174) در ری غاری را نشان می دادند که یکی از امامزاده ها از دست معاندین به آنجا پناه برده و غایب شده بود. بنای کنونی عمارت مقبره حضرت عبدالعظیم را (کرزن، ج 1، ص 346) به طوری که از خطوط عمارت آن معلوم می شود، ناصرالدین شاه ساخته و داخل عمارت بست است که غیر مسلمان بدانجا راه ندارد و پناهگاه مسلمین است. علامت ظاهری التجا طنابی است که در جلو صحن کشیده اند. امامزاده عبدالعظیم در مسافت نه ورستی طهران واقع و به وسیله راه آهنی که عجاتا یگانه راه آهن ایران است با طهران متصل می باشد.

آرین ها هنگامی که به سمت غرب حرکت می کردند، در ری داخل ولایتی شده بودند که سابقا عساکر آشوری وارد آنجا شده و بنابراین مملکت مزبور تا يك درجه ممکن بوده که تحت نفوذ تمدن بین النهرین واقع شود. آشوری ها در دوره سلطنت آسارهادون (668 - 681) تا البرز و دماوند رسیده بودند ولی این سفرها صورت تاخت و تاز را داشت و مانع از آن نگردید که مدی ها در دوره سلطنت آسور بنی پال (668 - 626) خلف آسارهادون از موقعی که آشوری ها در جاهای دیگر مخصوصا در خوزستان مشغول بودند، استفاده کرده و سلطنت مقتدر مدی را تشکیل بدهند. مدی ها در ولایتی به تمرکز قطعات کوچک جداگانه و تشکیل يك مملکت و دولت واحد موفق آمدند که همدان کنونی در آنجا واقع است یعنی بلاواسطه در پای سلسله جبالی که ایران را از بین النهرین جدا می کنند، مملکت دیوکس یعنی سرزمین عملیات مؤسس واقعی و یا افسانه مملکت مدی در همین جا واقع بود.

مطابق تحقیقات توماشک (ج 1، ص 154، Persien) راه بین همدان و ری (و یا بین

اکباتان و راگا) در قدیم مطابق راه کنونی و از طریق زرنند واقع بود. جغرافیانویسان عرب راه دیگری را تعریف می کنند که از طریق شهر ساوه و بیشتر قوسی بوده، نزدیک ترین راه بین همدان و ری را 49 فرسخ (21302 ورست) محسوب می دارند. هرچند که قسمتی از این راه از طریق جبال واقع شده ولی هیچ گردنه به استثنای محوطه پنجاه ورستی کوشک مزدکان برای حرکت چهارپایان و حتی عرابه ها اشکالات عمده ندارد علاوه بر آن در فاصله بین کوشک و مزدکان گاهی عبور و مرور به واسطه کثرت برف موقوف می شود (تومانسکی، 29) بنا به تعریف جغرافیانویسان عرب راه قوسی 61 فرسخ بوده از نقاط جالب توجه این راه قریه مشکویه بوده که در 8 فرسخی ساوه و 15 فرسخی ری واقع قبل از اسلام باقی مانده بوده که دارای اشکالی از چوب و بام مطلائی بوده در قلعه باغی و در آن باغ چشمه آبی جاری بوده که مزارع مجاور را مشروب می ساخته از مشکویه به منزلگاه دیگر به راه ری از رودخانه می گذشتند که حالیه به آب شور معروف است و از روی پل آجری رودخانه قلعه دماوند نمایان بود.

بنابراین علت ایجاد راه قوسی در این محل نه به واسطه موانع طبیعی و جغرافیایی بود بلکه علت آن اهمیت شهر ساوه بود که امروزه هم محال زرنند که بر سر شاهراه واقع است، در جزو ساوه می باشد. از همینجاست که یکی از راه های جنوب ایران جدا می شود. بلوک ساوه در جزو ولایت قم داخل می باشد. ابن فقیه هم (265) در قرن دهم همینطور می نویسد: ساوه از لحاظ سیاسی در قدیم مطیع ری بوده نه همدان از قراری که ابن رسته تعریف می کند (ص 168) پست گمرکی حکمران ری در سمت غربی محل انشعاب راه ها از همدان به ساوه و زرنند و قدری در سمت شرقی قریه بوسته بوده که در آن دوره هنوز برجها بود. (1)

ص: 126

62 - قراء و قصبات ری، عبدالعزیز جواهر کلام (1)

اهمیت تاریخ ری - قراء و قصبات مهمه آن و رجال منسوب به آن نقاط تا حمله مغول - منسوبین بنواحی ری قبل از مغول و بعد از مغول تا قرن 12 هجری - بقیه قراء و قصبات ری.

اهمیت تاریخ ری - ری از شهرهای قدیم معظم شرق است که قبل از اسلام و بعد از آن تا مدتی با شهرهای بزرگ دنیا برابری می کرد. در کتب جغرافی یونان به نام (ایرانس) و در میان جغرافی نویسان اسلام اسم ری معروف بوده است ابن حوقل (2) شهر ری را در قرن سوم هجری بعد از بغداد زیباترین شهرهای شرق می داند.

جغرافی دانان اسلام از متقدمین و متأخرین مثل ابواسحاق اصطخری (3) ابن سهل بلخی (4) زکریا بن محمود قزوینی (5) مقدسی (6) ابن رسته (7) یاقوت حموی (8) حمدالله

ص: 127

- 1- . فاضل محترم آقای عبدالعزیز جواهر الکلام که دارای تألیفات مهمه از قبیل دائرة المعارف شیعه - تاریخ کتابخانه های ایران - مستدرک و انتقاد بر کفایة الاصول - فهرست کتب خطی کتابخانه عمومی و غیره می باشند اخیراً کتاب بسیار نفیسی در تاریخ ری و تهران تألیف کرده اند که تألیف چنین کتابی تا به حال سابقه نداشته است و امید می رود بزودی از طبع خارج گردد بنا به خواهش ما یک قسمت مختصری از آن کتاب را برای درج در مجله ارسال داشته اند که مرتباً به عرض خوانندگان می رسانیم.
- 2- . محمد بن حوقل بغدادی کتاب المسالك و الممالك خود را در 375 تألیف کرده و در 1870 در لیدن طبع شده است.
- 3- . کتاب المسالك و الممالك اصطخری در حدود سال 204 تألیف شده و در سال 1870 در لیدن طبع شده است.
- 4- ابوزید احمد بن سهل بلخی در 322 وفات کرده کتاب او در جغرافی موسوم به صور الاقالیم خطی است شرح حالش در صفحه 141 جلد اول معجم الادباء و صفحه 138 فهرست ابن الندیم ذکر شده است.
- 5- . قزوینی در سال 682 وفات کرده است کتاب آثار البلاد و اخبار العباد به سال 1850 در گوتنجن طبع شده است.
- 6- . ابوعبد محمد مقدسی بعد از سال 374 وفات کرده است. کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم تألیف مقدسی دو مرتبه در سال 1877 و 1906 در لیدن طبع شده است.
- 7- ابوعلی احمد بن عمر رسته کتاب الاعلاق النفیسه را در سال 290 تألیف کرده که قسمتی از آن در لیدن چاپ شده است.
- 8- . معجم البلدان یاقوت در سال 621 به اتمام رسیده است و در اروپا و مصر مکرر به طبع رسیده است.

مستوفی (1) امین احمد رازی (2) و دیگران تاریخ و جغرافی ری را به طور اجمال ذکر کرده اند و وسعت آن را در کتابهای خود به يك فرسخ و نیم متعرض شده اند.

ابوالفضل محمد بن الحسين معروف به ابن عمید وزیر فخرالدوله دیلمی متوفی به سال 359 یا 361 که از بزرگان منجمین و دانشمندان بوده افق ری را در عصر خود رصد کرده است طول آن را 86 درجه و 20 دقیقه و عرض آن را 35 درجه و 35 دقیقه می نگارد. (3)

بنا به گفته چلبی در کشف الظنون و یاقوت در معجم البلدان و عدّه بسیاری از علماء علم رجال که شرح حال ابوسعید منصور بن رحمن آبی وزیر مجدالدوله دیلمی و معاصر صاحب بن عباد و ابن عمید را نوشته اند. بهترین تاریخی که در آن زمان برای ری تألیف شده بود همان تاریخ ری تألیف ابوسعید منصور آبی مذکور می باشد. (4)

طور یقین کتاب مزبور تا اوایل قرن 7 هجری قبل از هجوم مغول و خرابی و سوزاندن کتابهای مهم بخارا و مرو (5) ساوه (6) و دارالکتب ری (7) در یکی از کتابخانه های مزبور

ص: 128

- 1- . کتاب نزهة القلوب حمدالله مستوفی قزوینی در نیمه قرن هشتم هجری تألیف شده است و در اروپا و هند به طبع رسیده است.
- 2- . تألیف تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی در سال 1002 به اتمام رسیده و قسمتی از آن در هند طبع شده است. چند نسخه خطی آن در کتابخانه سلطنتی تهران و کتابخانه مدرسه ناصری تهران موجود است.
- 3- به نسخه خطی زیچ قدیمی که در کتابخانه مجلس موجود است مراجعه شود شماره 91 فهرست کتابخانه مجلس.
- 4- . ابوسعید آبی مذکور کتب مهمه بسیاری تألیف کرده است که از آن جمله کتاب نثر الدرر در محاضرات در هفت مجلد می باشد جلد اول آن کتاب که محتوی فصل اول از چهار فصل تمام کتاب است در کتابخانه آقا شیخ هادی آل کاشف الغطاء در نجف موجود می باشد و نگارنده آن را ملاحظه کرد جزء اول تا آخر فصل دویم و جزء دویم تا آخر فصل چهارم در کتابخانه سلطنتی مصر موجود است و تمام مجلدات آن کتاب در کتابخانه محمدپاشا در استانبول بوده است - رجوع شود به صفحه 53 جلد اول معجم البلدان چاپ مصر و صفحه 92 جلد چهارم آثار الشیعه و صفحه 226 جلد دهم کشف الظنون چلبی.
- 5- شهر مرو در آن زمان ده باب کتابخانه مهم بی نظیر داشته است که تمام آن را یاقوت در معجم البلدان ضمن شرح شهر مرو ذکر می کند.
- 6- . رجوع شود به معجم البلدان و تاریخ کتابخانه های ایران.
- 7- . دارالکتب ری از کتابخانه های مهم و بی نظیر دنیا بوده است و بعد از این که سلطان محمود سبکتکین از روی عناد دینی کتب مذهبی شیعه و معتزله را که در آن کتابخانه بود خارج کرده و سوزانید معذک فقط فهرست آن دارالکتب ده مجلد بوده است رجوع شود به صفحه 314 جلد دویم معجم الادباء و صفحه 20 تاریخ کتابخانه های ایران.

و بالاخص در دارالکتب ری موجود بوده است.

به هر حال مورّخین مذکور متفقند که شهر معظم ری از اواخر قرن 4 هجری رو به انحطاط و خرابی رفته و پس از حمله مغول بالکّیه ویران شد و اهالی آن به ورامین منتقل شدند.

قراء و قصبات ری - مطابق قواعد و اصول علم الاجتماع فزونی و کمی قراء و قصبات هر شهری بالطبع تابع وسعت و یا ضیق سرزمین و ازدیاد و یا نقصان نفوس و آبادی یا ویرانی آن شهر خواهد بود چنانکه معمولاً آبادی و پرجمعیت بودن شهرهای بزرگ موجب بسط و توسعه قراء و قصبات مجاور آن خواهد بود و بالعکس در پاره ای موارد خرابی یک شهر بزرگ مورث آبادی و شهر شدن قراء مجاور آن شهر می گردد همین قسم درباره ری مشاهده می شود که تا مدتی قراء و قصبات نزدیک آن به واسطه آبادی و پرجمعیت بودن شهر ری رو به فزونی می رفت بعد هم که شهر ری خراب شد مهمترین قصبه نزدیک آن ورامین به واسطه انتقال بقیة السیف اهالی ری بدانجا ترقی و توسعه یافت و صورت شهری به خود گرفت. تهران فعلی ما نیز در ایام آبادی ورامین همان نسبت ورامین به ری را داشته است و بعد از خرابی ورامین تهران حال ورامین بعد از ری را پیدا کرد به هر حال شرح حال علماء و بزرگان منسوب به قراء ری تا به حال در یک جا جمع آوری شده بود. نگارنده ضمن تألیف کتاب تاریخ ری و تهران آن را از کتب مختلفه خطی و چاپی جمع آوری کرده و اینک به طور نمونه قسمتی از آن را در این مقاله می نگاریم.

مهمترین قراء و قصبات ری و منسوبین به آن تا زمان مغول:

1. اُسفذن: ابوالعباس احمد بن علی بن اسمعیل بن علی بن ابی بکر الاسفذنی رازی از آنجاست که به سال 298 در بغداد وفات کرده است. از مشاهیر علماء و رواة

می باشد از ابراهیم بن موسی و طبرانی روایت کرده است در صفحه 228 جلد اول معجم البلدان یاقوت به شرح حال او پرداخته و اشتباهاتی نیز کرده است.

2. اسفیدن یا اسفذن: علی بن ابی بکر رازی اسفیدنی از مشاهیر محدثین منسوب به آن قریه است و حدیث ذیل را از حماد بن ابن قتاده از انس بن مالک از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نقل می کند، من حوسب عذب.

3. اشنان: حسین بن محمد اشنانی رازی از آنجاست. شیخ صدوق علیه الرحمه او را مدح کرده و در کتابهای خود موسوم به العیون و التوحید از حسین اشنانی روایت می کند. (صفحه 341 تنقیح المقال).

4. بیست: ابو عبدالله احمد بن مدرک بیستی از آنجاست و از عطف بن قیس زاهد روایت می کند (صفحه 333 جلد دوم معجم البلدان).

5. جراذین: که عده ای آن را خراذین با خاء منقوط تلفظ کرده اند ولی قول اصح همان جراذین با جیم است چنانکه علامه حلی در خلاصه الاقوال و ابن داود در رجال خود ضبط کرده اند: علی بن عباس جراذینی از طبقه اولیّه متکلمین و فقهاء منسوب به آن قریه است و کتب چندی در علم کلام تألیف کرده است علمای امامیه کتابی به او نسبت می دهند که بر فساد عقیده و غلّوش در مذهب شیعه گواهی می دهد. جراذینی مقیم ری بوده و در همانجا وفات کرده است (فهرست شیخ طوسی و صفحه 223 کتاب نضد الايضاح).

6. خُشاب: حجاج بن حمزه خشابی عجلی رازی منسوب به آنجاست حجاج از محدثین و رواة مشهور است عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی از او روایت کرده است (صفحه 439 جلد سوم معجم البلدان).

7. خرّم آباد: ابو حفص عمر بن حسین خرم آبادی از آنجاست ابو حفص خطیب جامع صاحبان از مشاهیر محدثین است سلفی از او روایت می کرده است و نقل می کند که تولّد عمر تقریباً در سال 443 بوده است (صفحه 23 جلد سوم معجم البلدان).

8. خومین: ابوالطیب عبدالباقی بن احمد بن عبدالله خومینی رازی منسوب به آن

محل است خومینی از مشاهیر موثقین بوده و از ابی بکر خطیب روایت می کرده است (صفحه 391 جلد سوم معجم البلدان).

9. خوار: از قراء مشهور تابعه ری بوده که تاکنون باقی است و عده ای از علماء را به آنجا نسبت می دهند: ابویحیی زکریا بن مسعود الاشقر خواری از محدثین رواة (صفحه 473 جلد سوم معجم البلدان) - شیخ ابوالحسن احمد خواری متوفی به سال 230 معاصر الواثق بالله خلیفه عباسی از مشاهیر عرفاء و سالکین بوده است (صفحه 767 تاریخ گزیده چاپ لیدن).

10. دُوربست: که آن را طرشت گفته اند و فعلاً درشت گویند از قراء قدیمه ری می باشد که هنوز آباد است و علمای مهمی به آنجا منسوب می باشند: جعفر بن محمد بن جعفر ابوعبدالله الدوربستی از مصنفین و مؤلفین مشهور شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی بوده است. گویند خواجه نظام الملک وزیر ملکشاہ سلجوقی هفته دو مرتبه از ری به دوربست می رفت تا مسائل و علوم دین را نزد ابوعبدالله بیاموزد. کتاب الرد علی الزیدیه - کتاب الکفایه - کتاب الاعتقادات از تألیفات اوست. (فهرست خطی منتجب الدین و صفحه 514 جنّة النعیم و معالم العلماء ابن شهر آشوب). عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر ابومحمد دوربستی از فقهاء نامی مذهب امامیه است. در سال 566 به بغداد آمد و بعد به دوربست مراجعت کرده بعد از سال 600 در همان جا فوت کرد. یاقوت در معجم البلدان می نویسد عبدالله دوربستی ادعا داشت که از اولاد حذیفه بن الیمان صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده است. (صفحه 102 جلد چهارم معجم البلدان و صفحه 514 جنّة النعیم و ریاض العلماء افندی و روضات الجنات خوانساری و مجالس المؤمنین و غیرها) - خواجه حسن بن جعفر بن محمد دوربستی: قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین او را مدح کرده است و از فقهاء و شعرای عصر خود می داند. خواجه حسن در محضر رکن الدوله دیلمی احتجاجات شیخ صدوق و علمای اهل سنت را در رساله ای جداگانه جمع آوری کرد. (صفحه 102 جلد چهارم معجم البلدان و صفحه 514 جنّة النعیم و مجالس المؤمنین قاضی

11. دُولاب یا دُولاب: به فتح دال که تا حال باقی است و نام چند محل دیگر در بغداد و مرو و نواحی اهواز بوده است. قاسم رازی از مشایخ و استادان شهر ری منسوب به دُولاب است. قاسم رازی در آخر عمر به مکه معظمه مهاجرت کرده و آنجا مرد (صفحه 102 جلد چهارم معجم البلدان و تاریخ خطیب بغدادی).

12. دَهک یا دِهک: به فتح و کسر دال هر دو ذکر شده است از قراء قدیمه ری می باشد: السنندی بن عبدویه دهکی منسوب به آنجاست ابوعبد محمد بن حماد طهرانی که به سال 361 در عسقلان شام وفات کرده از سنندی روایت می کرد و سنندی از مردمان عراق و مدینه روایت می کرد (صفحه 114 جلد چهارم معجم البلدان و صفحه 372 انساب سمعانی طبع اوقاف مرحوم گپ).

13. سَدْر به ضم سین و تشدید راء که منسوب به آن را سَرّی می گویند. زیاد بن علی بن محمد رازی سَرّی از صلحاء و محدثین منسوب به آنجاست (صفحه 69 جلد پنجم معجم البلدان).

14. سَنّ به کسر سین و تشدید نون و منسوب به آن را سَنّی گویند. ابراهیم بن عیسی سَنّی رازی که از نوح بن انس روایت می کرده است و ابوبکر نقاشی از او روایت می کرده است از اهل آن ناحیه می باشد (صفحه 154 جلد پنجم معجم البلدان). (1)

15. طَبْرک یا تَبْرک قلعه ای است در شمال شهر ری و در دامنه کوه بنا شده تا قرن هفتم هجری باقی بوده است. ابومعین حسین بن حسن طبرکی رازی منسوب به آنجاست. ابومعین از هشام بن عمار در دمشق و در مصر از سعید بن حکم و در شهرهای دیگر از سایرین روایت می کرد عده زیادی از محدثین از ابومعین روایت کرده اند از آن جمله ابوعبدالله محمد بن مسعود بزَنطی و ابویعقوب یوسف بن ابراهیم همدانی و محمد بن فضل محمدآبادی و محمد جوینی و ابومحمد شیرجی

ص: 132

و غیره رجوع شود به صفحه 23 ج 6 معجم البلدان و ص 52 - 55 نزهة القلوب.

16. قار یا غار از نواحی مهمه ری است در وجه تسمیه آن چنین گویند که یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام در ری اقامت داشت. مخالفین قصد کشتن او کردند. مرد علوی از ری فرار کرده، در اطراف چال مولی غاری پدید آمده او بدانجا متواری و پناهنده گشت. از آن تاریخ به بعد آن ناحیه به غار مشهور شد. مستوفی در نزهة القلوب می گوید چهل پارچه ده در ناحیه غار بوده است که طهران - فیروز بهرام - دولت آباد - مشهد امامزاده حسن از آن جمله می باشد. غله و پنبه آنجا سخت نیکو آید.

جاده شوسه تهران به قم از غار می گذرد. ابوبکر صالح بن شعیب قاری رازی از مشاهیر استادان علوم عربی منسوب به آنجاست. صالح بن شعیب در زمان ثعلب می زیسته و نزد وی به بغداد رفته است و مناظراتی با هم داشته اند. گویند صالح می گفت که در علم لغت عرب ثعلب بر من غالب می آید ولی من در علم نحو بر او غلبه خواهم کرد. رجوع شود به صفحه 10 ج 7 معجم البلدان و ص 52 نزهة القلوب و ص 359 - 358 جلد دوم جغرافی کیهان.

17. قصران - قصران الداخل و قصران الخارج از نواحی مهم طرف شمال ری بوده و در پشت کوهی که قلعه طبرک در پای آن واقع شده است بنا شده بود.

اذون از دیه های تابع قصران می باشد. ابوعباس احمد بن حسین بن ابوالقاسم بن بابای قصرانی اذونی رازی متولد به سال 495 از آنجاست. ابوعباس از بزرگان علمای فرقه زیدیه و از صلحای مشهور بوده است. گاه گاهی به شهر ری می آمد و اهالی آنجا را نصیحت و موعظه می کرد. سمعانی مؤلف کتاب الانساب از او روایت کرده است. رجوع شود به صفحه 96 ج 7 معجم البلدان و نزهة القلوب مستوفی.

ابویوسف یعقوب بن علی القصرانی مؤلف کتاب احکام المسائل در علم نجوم از آنجاست. مؤلف در ابتدای کتاب چنین گوید:

فرايت تألیف کتاب جامع لعلم احکام المسائل اذ لم اجد فی کتب الاولین جامعاً لذلك

کتاب مزبور دو جزو است در یک مجلد رجوع شود به صفحه 425 ج 2 کشف

الظنون و ص 160 فهرست کتب خطی کتابخانه معارف.

18. قسطنانه بضم یا به کسر قاف از توابع ری بوده و بعضی آن را کستانه گویند. ابوبکر محمد بن فضل ابن موسی رازی قسطنانی از آنجاست.

قسطنانی از خانه زادهای حضرت امیر علیه السلام و از جمله رواة می باشد. رجوع شود به صفحه 86 و ص 20 ج 7 معجم البلدان.

19. قرج از قصبات مشهور ری بوده است. علی بن حسین قرچی که از ابراهیم بن موسی روایت کرده از آنجاست ص 48 ج 7 معجم البلدان.

20. قوهذ نام دو قریه بزرگ از قرای ری می باشد. یاقوت در معجم البلدان ص 187 ج 7 شرحی از آن دو قریه می نگارد. تاکنون کسی از اهل علم که به قوهذ منسوب باشد نشناخته ایم ولی به قسمی که مرحوم صنیع الدوله در ج 4 مرآت البلدان ص 121 در ضمن ذکر تاریخ بنای مسجد جامع ورامین می نگارد بانی جامع مذکور محمد بن محمد بن منصور قوهذی منسوب به آنجاست.

باید دانست که مسجد ورامین در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان مغول در 722 هجری بنا شده و اسم بانی آن محمد بن محمد منصور قوهذی به خط ثلث به رنگ سفید روشن در لوح بزرگی که دوزرع و نیم طول و یک زرع و چارک عرض آن است روی کاشی آبی چنین نوشته شده است:

«ذكر القديم اولى بالتقديم ولى هذه العمارة الجامع و سایر المنازل الاعلى مولى السلطان المعظم و الخاقان الاعظم مالك رقاب الامم سلطان العرب و العجم ابوسعید بهادر خان خلدالله سلطانه العبد الضعيف محمد بن محمد بن منصور القوهذی تقبل الله لمرضاته بسعی ولده الخلف الصالح الحسن بن محمد سلمه الله تعالى و سعيه فى شهر سنه 722».

21. کلین مانند زبیر یا کلین مثل امیر یا کلین با تشدید در ضبط کلمه مزبور اختلاف است. علامه حلی در خلاصه آن را کلین مثل زبیر ضبط کرده است. شهید ثانی در طریق

ص: 134

اجازه اش و همچنین مجلسی کلین به تشدید خواننده فیروزآبادی مؤلف قاموس کلین مانند امیر درج کرده است. خلاصه کلام آنکه کلین و کلین دوقریه از قراء مجاور ری بوده اند.

اول کلین مانند زبیر در نزدیکی فشافویه يك فرسخ دورتر از کنار گرد می باشد. قبر شیخ یعقوب بن اسحق پدر شیخ ابوجعفر مؤلف کتاب الکافی در آنجاست و موقع رفتن از طهران به قم آن قبر در دست چپ واقع شده است مؤلف قاموس و پیروان او در نقل خود دچار اشتباهاتی شده اند.

دویم کلین مانند امیر از قراء مجاور ورامین است و قبر شیخ یعقوب در آنجا نیست.

به هر حال جمعی از بزرگان علماء و محدثین به این دوقریه منسوبند.

1. یعقوب بن اسحاق کلینی رازی پدر محمد بن یعقوب مؤلف کتاب الکافی درباره محل قبر او اقوال مختلف ذکر شده که ناشی از اشتباه میان دوقریه کلین و کلین است و قول صحیح همان بود که در بالا- گفتیم. قبر مذکور در قریه کلین از قرای فشافویه در جوار حضرت عبدالعظیم واقع شده به فاصله که امروز هم دیده می شود و مطابق تحقیقات کاملی که به عمل آورده ایم شهر ری در اطراف مزار حضرت عبدالعظیم بوده است. رجوع شود به خلاصه الاقوال علامه حلی و قاموس فیروزآبادی و جنة النعیم و غیرها.

ب) ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق رازی کلینی متوفی به سال 328 تا 329 که در بغداد وفات کرده و در مقبره طالبی که اکنون به باب الجسر معروف است دفن شده بر مزار ابوجعفر قبه و بارگاهی ساخته شده بود معروف است که یکی از فرماندهان متعصب بغداد به عناد مذهبی در صدد خرابی قبر کلینی بر آمد ولی در اثناء حال پیش آمدی روی داد که فرمانفرما از خیال خود برگشته برای کلینی قبه و بارگاه معتبری بنا کرد.⁽¹⁾

ص: 135

د) احمد ابن ابراهيم معرف به علان به تشديد لام يا علان به تخفيف لام از معاريف رواة و محدثين اماميه است علامه حلي و ابن داود و شيخ طوسي او را از موثقين در روايت دانسته اند. ص 48 تنقيح المقال، ص 516، جنة النعيم و فهرست طوسي، و خلاصه علامه.

ه) ابوالحسن علي بن محمد بن ابراهيم بن ابان رازی کليني معروف به علان دائي محمد بن يعقوب رازی مؤلف كتاب اخبار القائم از موثقين در روايت است. ص 226 نضد الايضاح و ص 524 جنة النعيم.

و) احمد بن مهران کليني

از جمله کسانی است که از حضرت عبدالعظيم روايت کرده است شيخ ابو جعفر در کتاب الکافي اخبار زيادی از او نقل کرده است ابن غضائري در رجال خود او را از ضعفا در روايت محسوب می دارد. ص 399 جنة النعيم.

ز) محمد بن ابراهيم بن ابان کليني رازی از رواة و محدثين بوده. ص 524، جنة النعيم.

احمد بن ابراهيم معروف به کليني، ص 516 جنة النعيم.

ط) ابان کليني نیز از رواة و موثقين بوده است. ص 516 جنة النعيم.

کيلين - از دهات ری است که پانزده فرسخ از آن دور بوده و نزديکی قوهك عليا واقع شده است و در آن بازاری بود که به آن كيلين می گفتند از جمله کسانی که به آن منسوب شده اند ابو صالح عباد بن احمد كيليني رازی است که از منصور بن العباس روايت کرده. ص 306، ج 7، معجم البلدان.

مهرقان - از دهات ری بوده از جمله کسانی که به آن منسوب شده اند ابو عمر خضر المهرقانی رازی است که از عبدالرحمن بن مهدی و يحيی بن سعيد قطان و ابی داود طبالسی روايت نمود و ابو حاتم رازی از آن روايت کرد. ص 210، ج 8، معجم البلدان.

نرمق - و اهالی آنجا آن را نرمه می گویند از دهات ری بوده و به آن منسوب شده احمد بن ابراهيم نرمقی رازی که از سهل بن عبدربه سندی روايت کرد و محمد بن مرزبان ارمی شیرازی استاد ابوالقاسم طبرانی از او روايت نمود. ص 280، ج 8، معجم البلدان.

ص: 136

ورامین در ماقبل دیهی بوده است و اکنون قصبه شده و دار الملک آن تومان گشته طولش از جزایر خالادات عزکد و عرض از خط استواء لدکسط در آب و هوا خوش تر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوه ها مانند آن اهل آنجا اثناء عسری اند و تکبر بر طبعشان غالب بوده. در ورامین قدیمی دهات متعددی داشته و آثار خرابه های آنها امروزه دیده می شود از جمله بناهایی که در خود ورامین دیده می شود مرقد امامزاده یحیی و مسجد ورامین و برج سلطان علاءالدین و قلعه ایرج و غیرهاست در داخل مسجد ورامین کاشی هائی به کار رفته که دارای جلای فلزی است از قرار تخمین بنای اصلی مسجد از دوره سلجوقیان و قرن ششم هجری و قسمتی که دارای گنبد مخروطی است مربوط به دوره غزنویان می باشد ورامین چنانکه در باب خود از تاریخ ری مشروحاً ذکر کردیم بعد از خرابی ری و استیلای مغول آباد و معمور شده سیاحان فرنگی ورامین قدیمی را در سیاحت نامه های خود ذکر نمودند و پاره از آنها در کتاب تاریخ ممالک خلفاء الشرق به عربی ترجمه شده است.

از جمله کسانی که به ورامین منسوب شده اند:

1. الحسین بن ابی الحسین هموسه ورامینی شیخ منتجب الدین در فهرست خود وی را از علماء و ادبای عصر خویش دانسته. فهرس منتجب الدین خطی و ص 316 تنقیح المقال.
2. عتاب بن محمد بن احمد بن عتاب ابوالقاسم رازی ورامینی متوفی بعد از سال (310) از بزرگان حفاظ و موثقین بود و از وی محمد بن محمد بن سلیمان باغندی و عبدالرحمن بن ابی حاتم و ابوالقاسم بغوی و ابوالعباس سراج و دیگران روایت کرده اند. ص 412، ج 8 معجم البلدان.
3. الحسن بن ابی الحسن بن ابی محمد ورامینی معروف به قهرمان منتجب الدین در فهرست در وصف وی گوید (مناظر صالح)
4. الحسن بن الحسین بن علویه ورامینی منتجب الدین وی را (با سید ضیاء الدین

دهات ری است و به آن منسوب شده.

1. ابو حاتم محمد بن سعید الوسقندی الرازی متوفی بعد از 341 یاقوت نام وی را در معجم البلدان ثبت نموده و گفته که او از عبدالرحمن بن ابی حاتم روایت نمود و ابو علی منصور بن عبدالله دهلی و ابوالهیشم الکشمیهنی از او روایت نمودند.

2. ابوالقاسم الوسقندی که در سال 318 وفات کرد. ص 421، ج 8 معجم البلدان.

ونك - از دهات قدیمی ری است.

و به آن منسوب شده قاضی صابر ونکی رازی نسابه معروف جنة النعیم، ص 524.

وهبن - از نواحی قرچ در ری بود و قرچ از اعمال ری بود و به آن منسوب شده مغیره بن یحیی بن المغیره السدی رازی وهبنی پدر یحیی بن المغیره که دوست جریر بود ابو زرعه رازی و ابو حاتم رازی به سوی او رهسپار شده اند و از او روایت نمودند. ص 435، ج 8 و ص 48، ج 7 معجم البلدان.

هسنجان - از دهات ری بود کسانی که به آن منسوب شده اند.

1. ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن خالد هسنجانی رازی متوفی (301) از بزرگان و نامداران علمای عصر خویش بود به سوی عراق و شام و مصر مسافرت کرد و از بسیاری از علمای آن اهالی روایت نمود از استادان ایشان محمود بن خالد و احمد بن ابی الحواری و العباس بن الولید خلال و المعسیب بن واضح و عثمان بن ابی شسیبه و عبدالله بن معاذ عنبری و عبدا الاعلی بن حماد و هشام بن عمار و غیرهم بوده اند.

ص 465، ج 8 معجم البلدان و ص 686، ج 1 قاموس الاعلام و ص 787، ج 1 دائره المعارف بستانی.

2. عبدالله بن حسن رازی هسنجانی رازی.

از پایان صفحه 465، ج 8 معجم البلدان یاقوت چنین ظاهر می شود که از علمای عصر او بود.

3. علی بن حسن رازی هسنجانی برادر عبدالله بن حسن مزبور متوفی بعد از (375) که از هشام بن عمار و ابی الجماهر و سعد بن ابی مریم و یحیی بن بکیر و نعیم

63 - لرد کرزن در ری، کتاب ایران، لرد کرزن

لرد کرزن نایب السلطنه هندوستان وزیر امور خارجه انگلستان و مرد سیاسی مشهور دنیا در پائیز 1889 به عنوان مخبر روزنامه تایمس برای کسب اطلاعات لازمه مسافرتی به داخله ایران کرده است و دو مجلد کتاب بسیار نفیس متضمن مطالب تاریخی و جغرافیائی و سیاسی راجع به این مملکت تألیف کرده است که به نام «ایران» شهرت دارد. این دو مجلد در سال 1892 در لندن طبع شده و فعلاً نسخه آن کمیاب می باشد. لرد کرزن موقع اقامت در تهران مطالعاتی راجع به ری کرده و در سفرنامه خود درج نموده است اینک ما خلاصه آن را ذیلاً می نگاریم.

«مهم تر از زاویه مقدسه (حضرت عبدالعظیم) خرابه های مشهور ری است که رو به خرابی کامل می رود من نمی خواهم وارد این مبحث شوم که این خرابی ها بازمانده همان ری قدیم است که آن را راجس می گفتند یا این خرابه ها از شهر دیگر باقی مانده است آنچه مسلم می باشد آن است که این خرابه ها از بقایای ری عربی «نه راجس قبل از اسلام» برپا مانده است حال سؤال دیگر پیش می آید که آیا ری عربی کاملاً جانشین راجس هخامنشی و اشکانی بوده یا نه این موضوع قابل تحقیق و مطالعه دقیق است سررالینسن معتقد بوده که خرابه های راجس کهنه را باید نزدیک ورامین جستجو کرد این نظر با سرگذشت های مربوط به شهرهای مشهور شرقی بی ارتباط نیست که هر شهری در اعصار مختلفه با همان نام سابق در امکنه مختلف تجدید و احداث شده است. به هر حال این موضوع را به علمای محقق واگذار کرده مختصری از اوضاع ری و راجس و شباهت این دو نام با یکدیگر صحبت می داریم.

حکایات افسانه مانند در خصوص شهر ری ذکر شده که بنای آن را به بعضی از

سلاطین خیالی نسبت می دهند باز از تحقیق و ذکر دلیل در این باب فعلاً صرف نظر می کنیم در کتاب وندیداد همین که صحبت از مهاجرت و کوچیدن آریان ها به میان می آید ضمن ذکر منزل هائی که در آنجا آریان ها توقف کردند از دو منزل نام برده می شود که یکی را «وارنا» و دیگری را «راکا» ضبط کرده اند و این دو کلمه شباهت نام به نام ری و ورامین دارد سپس به مطالب و گفت و گوهای زیادی درباره راجس بر می خوریم که گرچه علائم و آثاری برای محقق ساختن آن حرف ها در دست نیست ولی مع ذلك چیزی از درجه اشتها آن نمی کاهد در این دوره دوم راجس با نینوا و بابل همسری می کرده است و جمعیت آن را در آن موقع يك میلیون نوشته اند درباره آمدن بنوكد نصر به این شهر و غلبه بر دشمنان خود افسانه ها می گویند در کتیبه های بیستون می خوانیم که داریوش پسر هیستاسب در شهر راجس شورشیان مد را مقهور کرد گویند اسکندر مقدونی بعد از آنکه یازده روزه از اکباتان به ری تاخت در شهر راجس دارای هخامنشی آخرین پادشاه آن سلسله را تعقیب کرد و در هر حال تجدید بنای شهر راجس را به سلوکوس مؤسس سلسله سلوکیدها نسبت می دهند و يك قرن بعد از آن یعنی تقریباً در 250 سال قبل از میلاد اشك اول بانی سلسله اشکانیان شهر راجس را پایتخت قرار داد اینها ادوار احتمالی شهر راجس بوده که دلیلی برای تحقیق و اثبات آن موجود نیست اما دوره تاریخی واقعی این شهر از زمان استیلای اعراب شروع می گردد و هر گاه ماده يك آنچه را که نویسندگان ایرانی و عرب درباره ری اسلامی نوشته اند باور کنیم ری اسلامی از بلاد معظم دنیا به

شمار می آمده است یکی از نویسندگانی که خود اهل آن شهر بوده در نتیجه شور و تعصب ملی ارقام مبالغه آمیزی درباره ری ذکر می کند او می گوید شهر ری 96 قسمت داشته و هر قسمت دارای 46 کوی بوده است و در هر کوی چهل هزار خانه و هزار مسجد بنا کرده بودند سایر نویسندگان آن را اول شهر دنیا - بازار عمومی عالم -

عروس جهان لقب داده بودند. (1)

ص: 140

آنچه راجع به ری مسلم است آن است که هارون الرشید خلیفه مشهور عباسی در این شهر متولد شده و آنجا را بسیار دوست می داشت دیگر آنکه سلطان محمود غزنوی ری را تصرف کرده سلسله آل بویه را منقرض نمود طغرل بیک و آل ارسلان دو پادشاه نامی سلجوقی علاقه مخصوصی به ری داشته و شهر ری در زمان آنان دویم شهر شرق به شمار می آمد. همین که آل ارسلان و رومانوس امپراتور روم مشغول پیکار شدند قیصر هوای تصرف و تسخیر ری را در سر گرفت. آل ارسلان با یک حمله مردانه این خیال را از سر او به در کرده امپراطور بیچاره را از پای در آورد. اصطخری ری را بعد از

بغداد اول شهر عالم می داند و شرحی از مهمان نوازی و خون گرمی اهالی ری بیان می کند که باید قسمتی از آن توصیفات را حمل بر تعصب ملی کرد.

به هر حال آن دو بلای خانمانسوز شرق - حمله چنگیز و تیمور - کار ری را ساخت. مخصوصاً در موقع حمله قشون چنگیز اهالی ری مقاومت به خرج داده و لشکر جرار مغول به قهر و غلبه شهر را تصرف کردند گویند در آن روز فقط هفتصد هزار نفر مردان نامی ری به قتل رسیدند. آنچه هم که باز مانده لشکر چنگیز بود به دست تیمور منهدم گردید.

دن روی دی کلاویجو Don Ruy di Clavijo اولین سفیر اروپائی که از طرف حکومت اسپانیول مأمور دربار تیمور شده بود شهر ری را دیده درباره آن می گوید که شهر بزرگ خراب خالی از سکنه ای است از عمارات و ابنیه فقط مناره های مساجد باقی مانده است.

اما به زودی شاه پسر کوچک تیمور شهر ری را مقر حکومت خود قرار داد و تا حدی آبادی آن را تجدید کرد و پس از شاهرخ پسر بی رگ او خلیل سلطان به عشق شاد الملک پشت پا به همه چیز زده در شهر ری مشغول خوشگذرانی شد و همانجا هم عمرش به سر آمد گر چه بعد از مرگ شاهرخ چند سال دیگری هم شهر ری پا بر جا ماند و خلیل سلطان در آن اقامت داشت اما آبادی واقعی شهر از همان روز مرگ شاهرخ به انتها رسید و کم کم خرابی آن روز به فزونی نهاد تا به حال امروز افتاد.

اگر کسی بخواهد از نقشه حقیقی شهر ری و خرابه های آن کاملاً آگاه گردد باید به سفرنامه کرپورتر Ker Porter مراجعه کند. اما در حال حاضر ترسیم و تجدید نقشه پورتر اشکال دارد و نمی توان گفته ها و نوشته های او را بالتمام در خرابه های ری پیدا

کرد چه که اولاً حوادث روزگار قسمتی از آثار باقیمانده را منهدم کرده است بعد هم اهالی طمع کار تهران محتاج مصالح تازه برای ساختمان شده اند و ناچار خرابهای ری را ویران کرده اند و هر چه توانسته اند از آنجا کاشی و سنگ و آجر آورده اند ساختن راه آهن تهران به حضرت عبدالعظیم هم کمک بزرگی به محو آن آثار کرده است. پورتر از قلعه محکمی صحبت می دارد که روی صخره مرتفعی مشرف بر دشت بنا شده بود و در زیر آن قلعه محکم دیگری ساخته بودند و در اطراف قلعه ها دیوارهای عریض و طویلی بنا کرده بودند که به وسیله سه برج عظیم از داخل پیش آمده بود این حصار و برج و باروی مثلث استحکامات شهر ری را تشکیل می داد. اکنون دیوارها خراب شده و کلوخ و آجر بسیاری به جا مانده است. عده ای از اهل طهران معمولاً هر روز بعد از ظهر با بیل و کلنگ به عنوان حفاری به طرف ری می روند و کمترین چیزی که علاوه بر سنگ و آجر به دست می آورند بعضی کاشی های ظریف و سکه های طلا و نقره است غیر از این ترتیب تا به حال شنیده نشده است که هیئت مخصوصی با اصول علمی جدید در اطراف ری حفاری کرده باشند من در نظر دارم که این اقدام را به متخصصین و اهل فن یاد آور شوم.

از آثار مهمه شهر ری که تاکنون باقی مانده برج بلندی است که اهل تهران آن را نقاره خانه یزید می نامند و از طرفی هم غالب مورخین بدون دلیل و مدرک علمی آن را مقبره طغرل سلجوقی یا مزار خلیل سلطان و شادالملک گفته اند در هر صورت این برج قریب شصت هفتاد قدم ارتفاع دارد. محیط داخلی آن متجاوز از يك صد و بیست قدم می باشد و به برجهای جرجان و بسطام بی شباهت نیست در بالای برج کتیبه هایی به خط کوفی بوده که به زحمت چیزی از آن دیده می شد. جای تأسف است که چندی قبل این برج را از صورت قدیمی خود خارج کرده و به شکل تازه در

آورده اند و زمین اطراف آن را به باغ و مزرعه تبدیل کرده اند. در دامنه کوه به مسافت کمی از برج تقاره خانه طرف مشرق برج خرابه دیگری واقع شده که تا به حال آن را تغییر نداده اند و به همان قدمت خود باقی می باشد. بالای این برج قدری طرف مشرق، آثار قلعه خرابه دیده می شود. دیگر از آثار نفیسه شهر ری نقش برجسته ای از زمان ساسانیان باقی بوده است که شکل سوار نیزه داری را به طور برجسته روی یکپارچه سنگ صاف بالای قلعه بزرگ شهر ری حجاری کرده بودند. از طرز کلاهخود و لباس و غیره به خوبی مدلل می شد که از شاهکارهای دوره ساسانیان می باشد. اما تشخیص اینکه سواره نیزه دار چه کسی است یا مربوط به دوره کدام یک از پادشاهان ساسانی می باشد امکان نداشت به هر حال در اواخر سلطنت فتحعلی شاه این اثر نفیس را محو کرده و به جای آن شکل فتحعلی شاه را حجاری کرده اند که با نیزه شیری را شکار می کند و شاید کمتر کسی از آن نقش اصلی و تبدیل به شکل فعلی خبردار باشد قدری پائین تر در محل موسوم به چشمه علی مجلس حجاری از فتحعلی شاه دیده می شود. در دره کنار افتاده نزدیک دامنه کوه برج خاموشان یا برج خاموشی مرئی است که اجساد پارسیان را در آن می افکنند.

به مسافت سی چهل میل در جنوب شرقی تهران پایتخت خرابه دیگری واقع شده که آن را ورامین می نامند و اطراف آن دیوارها و برج و باروی محکم گلی ساخته اند و خرابه مسجد مشهور ورامین همانجاست. این مسجد در زمان سلطان ابوسعید فرزند سلطان خدابنده بنا شده و حال ویران می باشد در ورامین و نواحی مجاور آن قلعه ها و برج های بلند و محکمی پا بر جا مانده که گر چه از گل بنا شده است ولی از سمنت و سنگ سخت تر می باشد. نزدیک آسیاآباد (عیسی آباد) قلعه ای است که قریب دویست قدم ارتفاع و سیصد و پنجاه قدم طول دارد و ظاهراً یکی از آتشکده های دوره ساسانیان می باشد. دیگر قلعه ایرج (یا راجس) نزدیک جعفرآباد که یک میل مربع مساحت آن است هر چند تاریخ محقق بنای این آثار را نمی توان تعیین کرد ولی به طور کلی نمونه کاملی از روزهای عظمت و اقتدار ایران می باشد. آن موقعی که جمعیت و همه چیز این مملکت بیش از حالا بوده است.

گویند در الواح تئودوس محلی به نام تازورا Tazora نزدیک راجس (ری) ذکر شده که شاید کلمه تهران هم از آن ماده مشتق گردیده است. ولی باید دانست که در آن الواح از راجس مد ذکر نشده بلکه مقصود محلی به اسم راجس در نزدیکی شهر یزد می باشد. در هر صورت نمی توان تا قرن دهم میلادی راجع به تهران اثر صحیح تاریخی به دست آورد و با آنکه اصطخری و مسعودی قری و قصبات ری را به تفصیل شرح می دهند از طهران چیزی نمی گویند فقط در قرن دوازدهم میلادی ابو عبدالله یاقوت شرحی از اهالی تهران ذکر کرده که به حال توحش در مغاره ها زندگی می کنند(1) و همیشه با همسایگان خود در جنگ می باشند.

حمدالله مستوفی در قرن چهاردهم میلادی تهران را شهر زیبایی می نگارد. دی کلاویچو سفیر اسپانی مأمور دربار تیمور می گوید تهران شهر قشنگ باصفائی است اما برج و بارو ندارد به گفته اهالی آب و هوای این شهر ناسازگار و تب خیز می باشد.

شاه طهماسب دوم صفوی نخستین پادشاهی است که به تهران توجهی ابراز داشت اما شاه عباس بزرگ به واسطه کثرت میل میوه در تهران مریض شده و عهد کرد هیچگاه به تهران برنگردد در زمان او شهر تهران جزء توابع کاشان مقرر گردید و از آن به بعد چندین مسافر اروپائی به تهران آمده و مطالبی راجع به آن نوشته اند که از آن جمله پترو دولوالو ایتالیائی و سر توماس هربرت انگلیسی است. اولی درباره تهران چنین می نویسد:

«تهران از کاشان بزرگتر و پرجمعیت تر است باغهای دلکش پر میوه در این شهر بسیار است که میوه های آن از حیث لطافت و مزه در تمام مملکت شهرت دارد خان (حاکم) معمولاً در تهران اقامت دارد. جویهای مارپیچ در خیابانها و کوچه ها روان است که باغها را مشروب می کند و به زیبایی شهر می افزاید درخت های کهن و تنومند

ص: 144

1- . از آقای یاقوت گله مندیم که به همشهریهای محترم ما اینگونه نسبت ها داده است.

چنار خیابان های شهر را آراسته است بعضی از این چنارها به قدری کلفت است که دو یا سه مرد نمی توانند آن را بغل بگیرند. غیر از این باغ ها و درختان چنار طهران هیچ

چیز ندارد. حتی يك بنائی که بتوان از آن اسمی برد، در شهر تهران دیده نمی شود».

آن نویسنده دیگر سر توماس هربرت انگلیسی بیشتر فریفته خانمهای تهران شده درباره آن شهر می گوید:

«تهران در دشت مسطحی واقع شده خانه ها را از آجر ساخته اند. عده آنها به سه هزار می رسد. زیباترین خانه ها منزل حاکم است که آن هم تعریفی ندارد. بازارهای تهران دو قسمت سرپوشیده و سر باز می باشد. در کوچه ها و خیابان ها جوی های آب روان است که باغ ها را مشروب می کند. اهالی تهران خوش اندام و نیکو منظرند. مخصوصاً زنان این شهر بسیار دلفریب و دوست داشتنی می باشند و برای فهمیدن چیزهای تازه کنجکاوی دارند. گر چه غیرت و رشک مردان این جنس لطیف را کاملاً محدود و مقید کرده اما باز هم فرصت هایی برای تماشای این گوهرهای درخشان به دست می آید».

در ایام سلاطین صفویه گاه گاهی شهر تهران اقامتگاه موقت پادشاهان می شد شاه سلیمان در تهران قصری بنا کرد و شاه سلطان حسین سفیر ترکیه را در تهران پذیرفت تاورینه گر چه اسمی از تهران می برد اما ظاهراً آن را ندیده است. شاردن آن را شهر کوچکی ذکر می کند. در فتنه افغان تهران دچار قتل و غارت گردید. پس از آن موقعی که نادر از سفر هند برگشت در تهران علمای دینی مهم ایران را جمع کرده و از آنان درخواست کرد که اختلافات سنی و شیعی را بر هم زنند. در همین شهر نادر پسر خود رضاقلی را کور کرده و همین جا هم رضاقلی مزبور به قتل رسید. کریم خان زند گر چه ارك فعلی را بنا کرده اما کمتر در آن اقامت کرد و بالاخره این شهر در اوایل حکومت قاجاریه به صورت پایتختی در آمد و در آن موقع مساحت شهر قریب دو میل و جمعیت آن کمتر از پانزده هزار نفر بوده است. و بعد کم کم ترقی کرد به قسمی که ژنرال گاردان فرانسوی مأمور فوق العاده ناپلئون در ایران جمعیت تهران را در

زمستانهای آن سنوات قریب پنجاه هزار نفر می نویسد که در تابستان به واسطه بدی آب و هوا غالب اهالی شهر را ترك کرده به بیلاقیها می رفتند. (1)

محاسن و معایب طهران (2) - شهر تهران تقریباً 3800 قدم بالای سطح دریا قرار گرفته و از این رو در ایام بهار و پائیز و زمستان آب و هوای آن دلکش و مطبوع است و همین که گرمای سوزان تابستان آغاز می گردد اهل شهر می توانند به بیلاقیهای کوهستانی که در نزدیکی واقع شده پناهنده گردند و این خود یکی از مزایای شهر تهران است. در سایر شهرها بیلاقی که به این آسانی در دسترس عموم باشد کمتر اتفاق می افتد چیزی که ممکن است برای تهران عیب گرفته شود بی آبی آن می باشد از جویهای بزرگ اطراف طهران در غالب اوقات سال دود بلند می شود و تا حدی نمی توان این نقص مهم را پوشیده داشت. حاج میرزا آقاسی وزیر محمدشاه سعی داشت که آب رود کرج و جاجرود را به شهر طهران برساند ولی در نتیجه شکایت اهالی ورامین از قسمت جاجرود صرف نظر شد و قبل از این که آب کرج به شهر برسد حاجی وفات کرده و کار ناتمام ماند. این است که مردم بیشتر به حفر قنوات پرداختند چون شهر تهران بالنسبه در چاله افتاد رطوبت قنوات اطراف تولید پشه مالاریائی کرده و هوای شهر را ناسالم می سازد و در بعضی مواقع تب تیفوئید نیز شدت پیدا می کند. در شهر طهران مثل کلیه شهرهای شرقی برای ازاله کثافات و غیره وسائل صحی علمی وجود ندارد فقط در خانه ها یکی دو چاه عمیق کنده و پس از پر شدن آنان به پاک کردن یا تجدید دیگری می پردازند اگر چه این طریق دور از حفظ الصحه و نامناسب به نظر می رسد اما نسبت به سایر شهرهای شرق وسیله بسیار ماهرانه ایست.

تهران از نظر مرکزیت و استیلاء بر سایر شهرهای ایران یگانه نقطه مطلوب به شمار می آید و البته برای هر پایتختی این موضوع کمال اهمیت را دارد. تهران تقریباً

ص: 146

-
- 1- . مجله نامه ری، سال اول، شماره دوم، فروردین 1314، ص 19 - 26 قسمت دوم
 - 2- . مطالب این مقاله به طور خلاصه از کتاب ایران تألیف لرد کرزن ترجمه و اقتباس شده است. نامه ری.

در میان مشهد و تبریز (مشرق و مغرب مملکت) واقع گردیده و نسبت به سایر شهرهای بزرگ همچنین موقع مناسب را داراست از طرفی به واسطه نزدیکی و قرب جوار با دریای خزر و ایالات حاصل خیز شمالی تهران دسترس به هر گونه محصولات طبیعی داخلی خواهد شد از طرف دیگر سلسله جبال البرز و کوههای صعب العبور شمال و شمال غربی شهر تهران را مثل حصار منیعی احاطه کرده است و در هر حال نمی توان بر پایتخت بودن تهران خرده گیری کرد.

در تهران مثل سایر شهرهای ایران احصائیه منظمی موجود نیست که بتوان جمعیت آن را به طور دقیق تعیین کرد منابع احصائیه در این شهر عبارت از میزان مصرف غله و گوشت و تخمین متوفیات و موالید و غیره می باشد. از روی همین مدارک جمعیت تهران را قریب دویست هزار تا دویست و بیست هزار تخمین می زنند و بعضی ها کمتر از این گفته اند بیست سال قبل که هنوز شهر تهران خیابان و عمارات عالی پیدا نکرده بود خیلی خلوت به نظر می رسید و کلیه سکنه آن را قریب یکصد و بیست هزار نفر حدس می زند به هر حال فعلاً قریب چهار هزار نفر یهودی در پایتخت مسکن دارند و غالب آنها به تجارت و دلالی و شراب فروشی مشغولند آرامنه تهران در حدود هزار نفر می شوند. فرنگیان مقیم تهران روی هم رفته قریب پانصد نفر هستند در صورتی که چهل سال قبل عده آنان از پنجاه نفر هم کمتر بود. فرنگیان فعلی تهران عبارتند از اعضاء سفارتخانه ها - تجار - مستخدمین دولت ایران و عده ای ولگرد هستند که به امید و خیال تحصیل امتیازات و غیره خیابانهای تهران را زیر پا در می کنند تصور می رود عده این لاشخوران در تهران بعدها افزوده گردد. یهودیان ده کنشت در شهر تهران بنا کرده اند و آرامنه فقط دو کلیسا دارند. مسلمانان تهران نسبت به جمعیت خود کمتر از سایرین مسجد و مدرسه ساخته اند.

معابد اسلامی مشهور تهران عبارت از مسجد شاه - مسجد و مدرسه خان مروی و زیباتر از هر دو مدرسه سپه سالار است که بانی آن میرزا حسین خان سپه سالار قبل از اتمام بنا در گذشت و فعلاً برادرش یحیی خان مشیرالدوله مشغول انجام این عمل

خیر می باشد من شخصاً به تماشای این عمارت عالی (مسجد سپه سالار) رفته بعد از عبور از دالان عریض و طولانی به صحن مربع مستطیلی می رسمیم که وسط آن حوض بزرگی ساخته اند. در طرف راست ایوان بزرگ با چهار مناره دیده می شود و گنبد عظیمی روی معبد در شرف ساختمان می باشد روبروی مدخل عمارت ایوان قشنگی است که از آنجا به شبستان مسجد داخل می شوند شبستان عبارت از اطاق وسیعی است که با پنجاه ستون محکم بر پا شده و در انتهای آن محراب یا محل عبادت امام مزین با کاشی های درخشان قدری پست تر از کف معبد قرار دارد در یکی از زوایای عمارت کتابخانه مناسبی با قفسه های چوبی بسیار زیبا دیده می شود و به طور کلی این عمارت جالب توجه و قابل دیدن است. فقط از مشاهده کاشی های مسجد سپه سالار و مقایسه آن با کاشی های ایام سابق این مملکت می توان فهمید که صنعت ظریف کاشی سازی از حیث رنگ آمیزی و نقشه و درخشندگی و غیره در ایران تنزل کرده است و آن آثار گرانبهای پیشین به کلی ناپدید می باشد.

تخت طاوس - در یکی از عمارات سلطنتی تهران تختی مشاهده می شود که به نام تخت طاوس شهرت دارد و به قول مشهور نادر شاه افشار این تخت را در اوایل قرن هیجدهم میلادی جزء سایر غنائیم از هندوستان به ایران آورده است ولی در صحت این ادعا صحبت هاست زیرا که:

اولاً- تاورینه سیاح و جواهر فروش مشهور فرانسه در سال 1665 زمان سلطنت اورنگ زیب به دهلی رفته و تخت طاوس اصلی را در عمارات سلطنتی دیده و ضمن سفرنامه خود کاملاً تشریح می کند حال که ما آن توصیفات را با تخت طاوس تهران مقایسه می کنیم مطابق در نمی آید. (لرد کرزن در کتاب خود عین توصیفات تاورینه را ذکر کرده با اوصاف تخت طاوس تهران مقایسه می کند و عدم تطبیق آن را مدلل می دارد ولی ما فقط خلاصه آن را ترجمه کرده ایم - نامه ری) تخت طاوس تهران مثل کلیه تخت های سلاطین مشرق به شکل يك سکو یا تخت خواب سفری ساخته شده است.

تمام تخت با صفحات طلا پوشیده شده و روی آن را با جواهر قیمتی مرصع کرده اند بیشتر از همه یاقوت ها و زمردهای تخت جالب توجه است این تخت هفت پایه مرصع به جواهر دارد و دو پله برای آن ساخته اند که با شکل سمندر تزئین یافته و به وسیله آن پله ها بالای تخت می روند دور تخت طارمی قشنگی کشیده شده و روی آن طارمی کلماتی نقر کرده اند و پشتی تخت از يك قطعه جواهرات گرانبها ترتیب داده شده است در وسط پشتی ستاره درخشانی از الماس ساخته اند اشعه نورانی با جرقه های تابناك از ستاره الماس به شکل دایره با کمال مهارت و استادی درست کرده اند این ستاره الماس و اشعه آن به وسیله پیچ و مهره متحرك است و چرخ می خورد در دو طرف ستاره دو پرنده كوچك است که روبروی هم بالای طارمی قرار گرفته اند و با جواهرات ترصیع شده اند.

ثانیاً روی این تخت فقط دو پرنده كوچك دیده می شود و طاوسی که تاورینه آن را در تخت دهلی دیده و تخت به نام آن موسوم بوده در تخت تهران وجود ندارد.

ثالثاً در کتاب خراسان تألیف فریزر Fraser Khorasan مذکور است که مؤلف در سال 1822 با پیرمردی از رؤسای ایلات کرد ملاقات کرده، پیرمرد برای او نقل نموده بود که پس از قتل نادر چادر مروارید دوزی و تخت طاوس به دست رؤسای عشایر افتاد و در همان هنگامه آن غنایم گرانبها را تجزیه و تقسیم کردند سهم مهمی نیز نصیب آن کرد شده بود.

رابعاً - مطابق تحقیقاتی که در تهران از رجال درباری و اشخاص مطلع به عمل آمد آغا محمدشاه در مشهد شاهرخ نواده نادر را شکنجه کرده بود و ذخایر و گنجینه های نادرشاه را از وی باز گرفت که از آن جمله بقایای تخت طاوس در هم شکسته دهلی بوده است که بعدها به شکل جدید تخت فعلی در آورده اند.

خامساً - به گفته عده ای از رجال درباری تهران محمدحسین خان صدر اصفهانی وزیر فتحعلی شاه در موقعی که شاه با طاووس خانم اصفهانی ازدواج کرد این تخت را برای زفاف ساخته و پرداخته کرد و تخت مزبور به واسطه آن پری پیکر تخت

طاووس نامیده شد به هر حال تاورینه تخت طاووس دهلی را یکصد و شصت میلیون و پانصد هزار لیور فرانسه قیمت گذارده است و می گوید از زمان تیمور لنگ ساختمان آن شروع شده و ایام شاه جهان تمام شد در نادر نامه (تاریخ نادری) قیمت تخت طاووس دو میلیون لیره تعیین شده و اسکوت آن را یک میلیون لیره تقویم می کند. موریر که در زمان فتحعلی شاه تخت طاووس تهران را دیده آن را یکصد هزار تومان آن زمان قیمت کرده بوده است و به نظر من تخت طاووس تهران دوست هزار لیره ارزش دارد.

موزه شاهی تهران - این عمارت در سال 1873 میلادی بنا شده و محتوی همه نوع اشیاء نفیسه متنوعه است زره شاه عباس شمشیرهای امیر تیمور و شاه اسمعیل و آقامحمدخان - اسلحه های مرصع سلاطین صفوی و غیره در اینجا دیده می شود در یک جعبه آینه مربع خرمی از مرواریدهای غلطان توده شده است یک طرف دیگر کره زمین مرصع به جواهرات قیمتی را روی پایه قرار داده اند این کره هفتاد و پنج پوند(1) (گیروانکه) طلای خالص دارد و 51366 تیکه جواهر در آن به کار رفته که وزن آن جواهرات 6564 گرم است و روی هم رفته 948000 لیره می ارزد. برق جواهرات چشم را خیره می کند به قسمی که نمی توان ممالک مختلفه را درست تشخیص داد. به علاوه سازنده کره به قدری که در صنعت کره سازی ماهر بوده از جغرافیا اطلاع نداشته است.

در این کره دریاها را از زمرد - انگلستان و فرانسه را از الماس افریقا را از یاقوت - هند را از یاقوت کبود و ایران را از سنک های وطن - فیروزه - ترتیب داده اند مسیو ارسل فرانسوی در کتاب خود موسوم به قفقاز و ایران می نویسد یاقوتی که در روی آن کره کوه دماوند را نشان می دهد از جمله جواهراتی است که آقامحمدخان از شاهرخ نواده نادر به شکنجه باز پس گرفت همینطور الماس بزرگی که نماینده شهر تهران

ص: 150

1- . هر پوند یا گیروانکه قریب پانصد گرم می شود.

است زیب سینه اشرف افغان بوده و همینکه او کشته شد يك نفر بلوچی آن الماس را به خدمت شاه طهماسب دوم هدیه آورد. (1)

تخت مرمر - در دو طرف اطاقی که تخت مرمر در آن جایگزین شده اطاقهای وسیع و طولی ساخته اند که دیوارهای آن با نقاشیهای روغنی مزین می باشد وزراء و مهمانان محترم در روزهای سلام در این اطاقها پذیرائی می شوند و قلیان و قهوه از تشریفات عادی در مقابل آنان می گذارند. تالار مرمر که این اطاقها در مجاورت آن واقعند عبارت از سالون زیبایی وسیعی است که سقف آن را با قطعات مرمر تراشیده آراسته اند و دیوارهایش به طرز بسیار ماهرانه و جالب توجه آینه کاری شده است. آینه کاری یعنی کارگذارن قطعات خرد آینه با کچ و آهک به طرز متناسب و بدیع که از ظرایف کاری های مخصوص ایرانیان عصر جدید است. علاوه بر آینه کاری قسمتی از دیوارهای تالار را با نقاشیهای روغنی زینت داده اند در پائین اطاق قسمتی از دیوار با يك قطعه سنگ (یشم) بنا شده روی سنگ را به طور برجسته حجاری کرده اند و با گلها و مرغان خوش منظر نقاشی شده است. در وسط تالار تخت مرمر قرار گرفته که از مرمر خالص یزد ساخته و پرداخته گردیده و از شیراز به تهران آورده اند. پاره ای از نویسندگان آن را اشتبهاً جزء غنائم نادر و مختصات سلاطین هند

دانسته اند و عده سنگ مرمر آن را از مراغه پنداشته اند اما حقیقت همان است که گفتیم

تخت مرمر از سنگ مرمر یزد ساخته شده و در قصر سلطنتی کریم خان در شیراز که مدتی هم عمارت تلگرافخانه هند و اروپا بوده قرار داشت.

بعد آغامحمدشاه آن را از شیراز به تهران آورد. باری این تخت با تخت های سلطنتی معمول اروپا شباهت ندارد و مانند سکوی مرتفعی است که روی پایه کوتاه در هم پیچیده بنا شده باشد و پایه ها را هم روی شانته های دیوان یا جنیان عظیم الجثه

گذارده اند. تخت مرمر دو پله دارد و پله ها روی تنه دو شیر ساخته شده و بالاخره در

ص: 151

بالای تخت پشتهی مروارید دوزی محل جلوس پادشاهان ایران می باشد. در جلوی تخت محلی برای فواره آب است که این قسمت هم از قدیم الایام یکی از علائم تجمل و شکوه در ممالک کم آب مثل ایران شمرده می شود. در جلوی تالار تخت مرمر دو ستون عالی از سنگ مرمر بنا شده که دو ستون هم مثل خود تخت به امر کریم خان از سنگ های یزد برای قصر شیراز ترتیب داده شده بود.

شمس العماره - در میان عمارات سلطنتی تهران نباید نارنجستان را فراموش کرد. این عمارت خوش نما با جوی های کاشی کاری ترین شده که دائماً آب از آن می گذرد و کنار جوی از دو طرف درخت کاشته اند و از این نارنجستان راهی به عمارت اندرون دارد. گویند در عمارت های اندرون چناری است که آن را چنار عباس علی می گویند و نسبت به آن درخت احترامات بسیاری منظور می شود حقیقت موضوع راجع به چنار مقدس بر من معلوم نشد باری در طرف مشرق عمارت گلستان قصر شمس العماره یا آفتاب کاخها بر پا می باشد.

اشخاصی که از بیرون قصر و نزدیک بازار عبور می کنند اطاق های مرتفع این بنا را به خوبی می بینند. این عمارت به شکل دو برج ساخته شده و در وسط آن ساعت بزرگی نصب کرده اند و از طرف تو و بیرون با کاشی های خوش نما آراسته است و از طرف داخلی عمارت دارای درگاه ها و ایوانهای مناسب می باشد. اگر پله های متعدد قصر را گرفته پائین بیاییم لب دریاچه پر آب با صفائی خواهیم رسید روی هم رفته قصر شمس العماره نمونه از ذوق صنعتی ایران جدید می باشد و در حدود خود بسیار باشکوه و خوش ساخت به نظر می آید من از محیط آرام و اوضاع بی سر و صدای قصر تصور کردم که قسمتی از حرمخانه در اینجا تشکیل می شود بعد معلوم شد که اشتباه بوده و شمس العماره خارج از آن قسمت است. حتی بعضی از مسافران محترم اروپائی در شمس العماره پذیرائی می شوند. یکی از مزایای این قصر آن است که هدایا و تحف نفیسه سلاطین و بزرگان فرنگستان که به دولت ایران داده اند در این قصر جمع آوری شده است از آن جمله ساعت بزرگی می باشد که دارای طاوس

متحرکی است و ملکه انگلستان ابتداء آن را به امپراطور چین هدیه داده بود و به جهاتی برای شاه ایران ارسال گردید و همین قسم پرده های ونوس و فان از شاهکارهای گوبلین که به توسط لوئی فیلیپ برای محمدشاه فرستاده شده است.

نقاره خانه و توپ مروارید(1) - در جلوی عمارت سلطنتی میدان کوچکی است که آن را میدان شاه می نامند. حوض بزرگی در وسط میدان قرار گرفته و در قسمت پائین آن توپ مروارید را گذارده اند. این توپ هم یکی از بست گاه های مهم شهر محسوب می شود و مجرمینی که در پناه آن می آیند محفوظ از تعقیب می باشند.

درباره اساس ساختمان این توپ مقدس گفته ها به میان آمده بعضی آن را از غنائم هند می شمارند و گویند نادر آن را به ایران آورد و رشته هائی از مروارید سفید در دهانه توپ آویخته بودند. دیگران توپ مروارید را ساخت ایران و از یادگارهای دوره نادری دانسته اند. کربورتر سیاح و نویسنده مشهور انگلیسی می گوید این همان توپی است که شاردن فرانسوی در میدان شاه اصفهان دیده بود. ولی چنین موضوعی را در آثار شاردن ندیدم و در صحت این خبر مرددم. از منابع دیگر شنیدم که توپ مروارید در شیراز به امر کریم خان زند ساخته شده بود و مدتی هم در صحن امامزاده ای جای داشت و از برکت آن مکان شریف جنبه تقدسی به خود گرفت و با همان عنوان عالی به پایتخت تازه ورود کرد. جهانگیرخان وزیر صنایع به من گفت که بر طبق تحقیقات مورخین ایرانی توپ مروارید اصلاً متعلق به پرتغالی های مقیم بندر هرمز بوده و در سال 1622 قشون متحد انگلیس و ایران پرتغالیها را از هرمز رانده توپ را جزء اموال جنگی به دست آوردند.

دیگر از مناظر مهم این میدان كوچك برج یا عمارت نقاره خانه است. در شهر تهران و سایر شهرهای بزرگ ایران موقع غروب آفتاب يك نوع موزيك مخصوصی می نوازند. این موزيك به وسیله سرناهای بلند - طبل های كوچك - نی لبكهای کوتاه با

ص: 153

1- . ضبط و یادداشت این قسمت ها که فعلاً از بین رفته است از نظر تاریخی بسیار مفید و مهم است. نامه ری.

آهنگ غریب و عجیبی نواخته می شود. دو قرن قبل در شهر اصفهان، موقع نصف شب غلغله همین نقاره کوبی چرت شاردن و تاورینه فرانسوی را پاره کرده بود. (1) و به عقیده آنان که من هم پیروی ایشان را می کنم هیچ گاه صدای نقاره مطبوع و پسندیده نیست. مشهور است که این عادت نقاره کوبی در موقع غروب یا طلوع آفتاب از عادات ایرانیان قدیم می باشد. ولی من در تصدیق این مطلب قطع ندارم آنچه مسلم است این رسم نقاره کوبی مخصوص به ایرانیان نبوده و یکی از مظاهر شکوه و عظمت سلاطین مشرق می باشد. دلیل این مطلب آن است که برنیه سیاح مشهور فرانسوی که در سال 1663 میلادی به هندوستان رفته و ضمن شرح و توصیف دربار پادشاه مغول در دهلی موضوع نقاره خانه را بیان می کند و چنانکه می دانیم در هندوستان مذهب زرتشت رواج و رسمیت نداشته است. باری آنچه سیاح مذکور درباره نقاره خانه گفته و نوشته من به گوش خود در تهران شنیدم و با چشمانم دیدم. عجب آن است که در ابتدا صدای نقاره به گوش برنیه نامطبوع بوده ولی کم کم به آن صدا آشنا شده و اظهار می دارد که در میان سکوت و آرامش یکنواخت شب غلغله و غوغای نقاره دارای عظمت و اهمیت مخصوص می باشد. به هر حال تا زمان حاضر هم عده ای از راجه های هند در دربار خود نقاره خانه دارند. (2)

شرح زندگانی علمی لرد کرزن

در شماره های پیش مقالاتی به عنوان «لرد کرزن در ری» انتشار دادیم و اشاره نمودیم که مقالات مزبوره از کتاب جامع سودمند موسوم به ایران Persia تألیف لرد کرزن تلخیص و اقتباس شده است.

ص: 154

-
- 1- . تصور می کنیم چنانکه حال هم معمول است آن وقت ها هم در ماه رمضان نیمه شب برای سحر خیزی نقاره می زدند از آن رو آقایان پاریسی را بد خواب کرده بودند. نامه ری.
 - 2- مجله نامه ری، سال اول، شماره چهارم، خرداد 1314، ص 27 - 31 قسمت چهارم مقاله در این جا به پایان می رسد.

کتاب مزبور که متأسفانه بسیار نادر و کمیاب می باشد در دو مجلد بزرگ با گراورهای متناسب و مهم زیبا تقریباً نیم قرن قبل انتشار یافته است.

ای کاش به جای نشر و ترجمه کتب و رسالات بی معنی زبان آور و سایل ترجمه و نشر این گنجینه پر بها فراهم می شد چه مسلم است که از میان دانشمندان و محققین فرنگی کمتر کسی مثل لرد کرزن درباره مملکت ما تحقیقات وافیه به عمل آورده است آنچه ارباب اطلاع و اهل فن می گویند در زبان های فرنگی بیشتر از همه به زبان انگلیسی راجع به ایران کتاب نوشته اند و سرآمد تمام کتب انگلیسی مربوط به ایران همین کتاب لرد کرزن می باشد گرچه این عرض بنده مثل سایر عرایض قدی زنده است ولی چه باید کرد شاید من بی خبرم آنچه که من می دانم در زبان فارسی خودمان چنین کتاب جامعی راجع به اوضاع مملکت ایران وجود ندارد البته کتب مفصله قطور و ضخیمی درباره ایران به فارسی نگاشته اند اما چه فایده که از روی اصول ریاضی علمی به چیزی نمی آرزد باری یکی از خوانندگان محترم - در عین حال منصف نامه ری می گفت که تا به حال از بودن کره جواهر و سایر مفاخر و آثار مهمه و صنایع ظریفه شهر خودمان - تهران بی خبر بودم و به واسطه مقالات لرد کرزن راجع به شهر ری مستحضر شدم حسن کار در این جاست که کتاب لرد کرزن سیاحت نامه فلان سیاح یا شرح مسافرت های مردمان عادی نیست بلکه جمله به جمله با مطالعات علمی و ذکر اسناد و مدارک جمع آوری شده است چه مؤلف آن یکی از بزرگترین علمای تاریخ و جغرافیای زمان خود می باشد اینک برای مزید اطلاع خوانندگان مختصری از زندگانی علمی لرد کرزن را بیان می نمایم. ضمناً متأسفیم که به واسطه نبودن وسایل لازمه از انتشار گراور لرد کرزن معذوریم.

اداره کردن مجله مرغوب مناسب در مملکت ما جهاد اکبر است زیرا مردمان این کشور هنوز ده درصدشان سواد حسابی ندارند آنها هم که سوادکی دارند مجله خوان نیستند آنها هم که مجله خوان باشند از مجلات فرنگی استفاده می کنند فرضاً هم که مجله ایرانی بخوانند از دادن وجه اشتراک معذورند!!

يك چند نفر اعضاء ادارات هم كه خواه ناخواه مجله مربوط به اداره خود را مشتركند و مجله ديگر نمي خواهند در هر حال برويم سر مطلب لرد كرزن كه در اواخر عمر به درجه ماركيز ارتقاء يافت به تاريخ يازدهم ژانويه 1859 متولد گرديد پدرش لرد سكارسدیل Scarsdale از رجال نامي انگلستان بوده است كرزن تحصيلات خود را در مدرسه اتن و دانشگاه اكسفورد به پايان رسانيد سپس براي استقضا و تتبع به اطراف عالم مسافرت كرده و دور كره را گردش كرد و در خلال سال هاي 1886 و 1894 چهار مرتبه ممالك وسيعه هند را پيمود و قسمت آسيائي مستعمرات روس را گردش كرد و كتابي به آن عنوان تأليف و منتشر ساخت. سپس به سمت مخبري روزنامه تايمز عازم ايران شد و يك هزار و ششصد ميل مسافت را سواره طی كرد و بهترين كتاب خود را موسوم به ايران انتشار داد در سال 1894 به سياحت افغانستان پرداخت و تا جبال پامير سياحت خود را ادامه داد و كتاب ديگري به نام مشكلات شرق اقصی انتشار داد و در آن كتاب بيشتر از اوضاع ممالك واقعه ميان هند و اقيانوس كبير صحبت می دارد لرد كرزن موقعی كه نايب السلطنه هند بود اداره مخصوصی براي حفظ آثار علمي باستاني آن كشور وسيع دابر كرد و كتابخانه ها و موزه ها و مخزن هاي بسياري جهت حفظ و جمع آوري نفايس علمي احداث نمود و انجمن هاي متعددی از دانشمندان شرق و غرب تأسيس كرد در ازاء اين خدمات جمعيت جغرافيايي او را به اعطاء نشان علمي درجه اول مفتخر ساخت و در سال 1907 به رياست دانشگاه گلاسگو نايل گرديد و از سال 1911 تا 1914 به رياست هيئت علميه جغرافيايي انگلستان انتخاب شد و دانشگاه هاي اكسفورد - كمبريج - منچستر هر يك عالي ترين نشان هاي علمي خود را اهداء كردند وفات كرزن در بيستم ماه مارس 1925 به سن شصت و شش سالگي اتفاق افتاد. (1)

ص: 156

همین که اعراب در جنگ نهاوند ایرانیان را شکست دادند به تصرف شهرهای داخلی دست گذاشته و برای هر نقطه بسته به اهمیت آن سرکرده و سپاه‌یانی روانه کردند از آن جمله عروه بن زید طائی مأمور تسخیر ری شد شهر ری چنان که معلوم است از نظر موقع نظامی دارای استحکامات طبیعی نبود و بالعکس به واسطه واقع شدن در جلگه صاف و هموار تصرف آن اشکالی نداشت ولی از طرفی چون آتشکده‌های مهم در این شهر بود ایرانیان توجه خاصی به شهر ری داشتند و از این رو بعد از نزدیک شدن قشون اسلام اهالی کوهستان (دیلمی و تابوریان) به کمک اهل ری شتافتند و جنگ در گرفت چیزی نپایید که ری به دست مسلمانان فتح شد (سال 19 یا 20 هجری) بنا به گفته بعضی از مورخین عمار یاسر صحابی مشهور هم از نهاوند به مساعدت لشکر اسلام آمد و موقع فتح ری حضور داشته است به هر حال پس از زد و خوردهای معمولی که میان طوایف غالب و مغلوب روی می دهد و بالنتیجه خرابی هائی پیدا می شود دو سه سال بعد یعنی در سنه 22 هجری نعیم بن مقرن از سر کردگان عرب به آبادی و ترمیم ری پرداخت تا حدی که به عقیده پاره از مورخین عرب شهر ری یا الرّی را او بنا کرد از نظر تحقیقات علمی و مخصوصاً حفریات اخیر چنین بر می آید که ری بعد از اسلام غیر از راجس قبل از عرب بوده است اما تاریخ تحقیقی بنای شهر ری اسلامی تاکنون معلوم نگریده است.

بعد از هلاک یزید در سال 64 هجری اوضاع غالب بلاد اسلامی منقلب بود و مردمان ری هم فرصتی به دست آورده بر ضد حکومت عرب قیام کردند فرّخان سرکرده ایرانی شهر ری را مرکز قرار داده با فرماندهان عرب جنگید بالاخره مصعب بن زبیر عتاب بن ورقاء حاکم اصفهان را مأمور رفع شورش ساخت عتاب این کار را انجام داد و دوباره ری به دست مسلمانان افتاد اگر چه اهالی ری بیش از یک بار (نخستین مرتبه بعد از مرگ یزید) بر بنی امیه شوریده اند مع ذلك در قاموس شیعه نام و نشان خوبی ندارند و بزرگان آن فرقه ری و اهل آن را (مثل اصفهان - قزوین و ساوه)

به بدی یاد کرده اند. (1) بعد از سقوط حکومت بنی امیه خلفاء عباسی و اولاد آنان در شهرهای داخل ایران آمد و شد کردند و محمد المهدی پسر منصور خلیفه عباسی در شهر ری اقامت گزید مسلمان های آن ایام قبل از هر چیز به ساختن جامع می پرداختند مهدی هم همین نظر را تعقیب کرد و جامع مهمی در شهر ری بنا نمود و اطراف جامع خانه ها و عماراتی ساخت و برج و باروی مناسبی نیز برپا داشت این آبادی های جدید را به نام او محمدیه می گفتند که تدریجاً تمام شهر ری هم به همان اسم محمدیه مشهور شد هارون الرشید فرزند محمد مهدی در همین محمدیه ری متولد گردید و در واقع می توان گفت که شهر ری مقر ولیعهد منصور عباسی بود همین که محمد المهدی به خلافت رسید و همچنین پسرش در ایام پادشاهی خود علاقه مخصوصی به وی اظهار می داشتند این علاقه و توجه تا به مأمون هم سرایت کرد چنان که موقع عبور مأمون از ری به طرف خراسان اهالی ری نزد او آمده محبت های پدر و جدش را یادآور شدند و از سنگینی مالیات که قریب دوازده میلیون درهم می شد شکایت کردند مأمون هم به پاس خاطر پدر و جد خود اهالی ری را نوازش کرد و مبلغی از مالیات آنان را تخفیف داد و هم در آن مواقع شهر ری یا محمدیه یکی از ضرابخانه های معتبر اسلامی گردید و سکه هائی که از زمان عباسیان به دست می آید این اصل را ثابت می دارد بیشتر آبادانی محمدیه یا ری اسلامی به دست دو نفر از سرکرده های نامی اسلام عمار بن خصیب و رافع بن هرثمه انجام یافت و نام این دو شخص در غالب کتیبه های ابنیه ری نقش شده بود.

از گفته های ابن حوقل - مقدسی - ابن رسته - یاقوت و سایر جغرافی نویسان و سیاحان اسلامی چنین برمی آید که شهر ری اسلامی به دو قسمت درونی و بیرونی تقسیم می گردیده که اولی را المدینه می نامیدند و مشتمل بر ارك و عمارات حکومتی و غیره بوده است و دومی را محمدیه می گفتند و هر دو قسمت برج و بارو و خندق

ص: 158

1- در عوض تهران خودمان از شهرهائی است که پایه آن را شیعیان ریخته اند و مردمانش از هر شیعه خالص ترند.

مخصوصی داشته است عمارات محمدیه مشرف بر بناهای المدینه (قسمت داخلی ری) بوده است مهدی عباسی موقع اقامت در ری قصر زیبایی برای خود ساخته بود که آن را زبیدیه می گفتند در نزدیکی همین قصر روی تپه قلعه دیگری به نام الجوسق (کوشک) از بناهای فرخان رئیس شورشیان شهر ری قرار داشت این دو عمارت تا قرن چهارم هجری دوام یافت و آن موقع به امر فخر الدوله دیلمی خراب شد جای آنها عمارت و باغ فخرآباد احداث گردید آنچه مسلم است در ساختمان های شهر ری (برعکس سایر شهرهای اسلامی ایران که از گل بالا می رفت) آجر پخته و کاشی های عالی به کار می رفته است یاقوت که قسمت های خراب آن را دیده اظهار می دارد کاشی های دیوار مثل کاسه چینی برق می زد شهر ری پنج دروازه داشته است که مشهورترین آن باب هشام در طرف مشرق شهر ری مخصوص جاده خراسان و دیگر باب کوهک در طرف شمال شرقی برای جاده مازندران بوده است همین که آبادی شهر ری رو به فزونی نهاد محلات و بازارها و عماراتی در بیرون شهر ساخته شد که از آن جمله محله الروضه خارج شهر ری می باشد ابن حوقل می نویسد که در دو طرف این محله دکان ها و تجارت خانه های مهم با امتعه و اجناس متنوع دیده می شد و نهر بزرگی از وسط این محله عبور می کرد یاقوت نهر دیگری به نام نهر موسی یا نهر جیلانی (گیلانی) برای ری ذکر می کند و می گوید نهر گیلانی از کوه های دیلمستان سرچشمه می گرفت مقدسی دو عمارت زیبا یکی به اسم دارالبطیخه (خربوزه خانه) و دیگر به نام دارالکتب (کتابخانه) برای ری شرح می دهد مستوفی نهر کرج را هم جزء نهرهای شهر ری ذکر می کند مشهور است که زبیده زن هارون الرشید نزدیک شهر ری رود کرج پلی ساخته بود که آن را جسر خاتون می گفتند و تا مدتی قبل آثار خرابه آن پل در اطراف ری دیده می شد جاجرود که از دامنه کوه دماوند سرچشمه می گیرد به ری می رسید و به چهل مجری تقسیم می شد بنا به گفته قزوینی نهر دیگری به نام سورین از ری عبور می کرد و چون جسد یحیی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام را در آن انداخته بودند شیعیان ری از نوشیدن آن آب خودداری داشتند. (1)

ص: 159

65 - چه شد که نامه ری پیدا شد؟ (1) علی جواهر الکلام (معاصر)

يك قرن کم و بیش است که نوشتن مجله و روزنامه در ایران به طرز فرنگستان معمول معمول شده است ولی تا آغاز مشروطیت این کار رواجی نداشت از آن به بعد چاپخانه ها راه افتاد و در هر شهر و قصبه عده مشغول نامه نگاری شدند و بازار رواج گرفت این تجارت پرسود هر کس را به هوس انداخت که سرمایه خود را در این راه به کار بیندازد. روزنامه نویسی یا مجله نویسی سبب شهرت بود و به دست آوردن شهرت کلید هر گنجی به شمار می رفت عجب آنکه با وجود معدود بودن عده باسوادان و روزنامه خوانان مشتریان فراوان برای این متاع مرغوب پدید آمد سر هر رهگذری يك نفر باسواد تنی چند را جمع کرده برای آنها روزنامه می خواند خلاصه مطلب زمین و آسمان پر از نامه نگار و نامه خوان بود اما به زودی شور و هوس مردم افتاد توده از جوش و خروش سابق سرد شد خواص مردم که اهل روزنامه و مجله بودند به واسطه آشنائی با زبان های خارجه دنبال مطبوعات خارجی رفتند و نشریات محلی را قابل اعتناء ندانستند روزنامه و مجله که با آن حسن استقبال به میدان آمد يك

مرتبه بی قدر و قیمت شده از میدان در رفت چه شد که چنان بود و چنین شد شرحش از موضوع گفت و گوی ما خارج است همین قدر می دانیم اگر اعلانات ثبت معمول نشده بود نام و نشانی از این چند روزنامه قدیمی هم نبود کار مجله نویسی که از اول هم آن قدرها رونق نداشت و بالتبع با کسادى بازار روزنامه آن هم از پا درآمد در این ضمن ترتیب جدیدی برای نوشتن مجله پدید شد مؤسسات رسمی شروع به نشر و صدور مجلات کردند البته چون مخارج این کار از بودجه معین تأدیه می گردد هیچ وقت ضرر و زیانی متوجه نویسندگان آن نخواهد بود بلکه چون اشخاص رسمی

ص: 160

1- نامه ری مجله ماهانه علمی، ادبی و اخلاقی بود که در طی سالهای 1313 - 1314 ش، 6 شماره از آن در شهر ری منتشر شد. به مدیریت و صاحب امتیازی علی جواهر الکلام. برخی از مقالات این مجله از جمله لرد کرزن در ری، قراء و قصبات ری و ری در دست مسلمانان در همین مجموعه آورده شده است.

رسماً خریدار از این مطبوعات هستند در آخر سال شاید خرج و دخل این مجلات موازنه کند باری این پیش آمد اخیر هم سبب عمده شد که کمتر کسی توانست به نشر مجله غیر رسمی اقدام کند زیرا عامه مردم از اول هم اگر می خواستند و می خواندند روزنامه بود و به مجله اقبالی نداشتند آن طبقه معین هم که با مجله سر و کار داشتند یا

باید مجله رسمی بخوانند یا طبعاً سرگرم مجلات خارجی شده اند و در هر صورت مجلات ملی فارسی تقریباً از بین رفت.

خانواده دانشمند متمدنی را می شناسیم که سالانه قریب دو هزار ریال وجه اشتراك مطبوعات خارجه را با میل و منت می پردازد و به مطبوعات فارسی بی اعتنا است لابد در نظر شما این خطای بزرگ قابل بخشش نیست من هم در ناپسند بودن این امر شکی ندارم ولی باید علتش را کشف کرد و در صدد اصلاح آن برآمد به نظر نگارنده اشتراك مجلات جزء ضرورات اولیه حیاتی نیست و از تجملات زندگانی به شمار می آید بشر هم فطرت در این مسائل حد اعلاى ظرافت و زیبایی را طالب است پس نامرغوبی جنس ما از ناجوری است.

اتفاقاً اگر به نامه نگاری این اعتراض بشود خواهد گفت شما خواننده و خریدار بدهید تا من ذوق و سلیقه را نمایش بدهم مشتری هم که هیچ گاه به بهای جنس نسبی وجه نمی دهد و بالاخره در میان این دور و تسلسل مجله نویسی و مجله خوانی در محیط زبان فارسی کاسد مانده است.

ما چه می گوئیم؟ ما می گوئیم هم خواننده و هم نویسنده مجله هر دو حرف حسابی می گویند و باید راه حل پیدا کرد بهترین طریقه حل این مشکل آن است که قدری خوانندگان تعصب ملی به خرج داده به مطبوعات داخلی (اعم از مجله یا روزنامه) توجهی بکنند نامه نگاران هم آنچه می توانند از فداکاری دریغ ندارند تا کم کم

پلی برای اتصال این خلیج ژرف بسته شود و این نقیصه از میان برخیزد.

باری در چنین موقع نامناسبی که ظاهراً از هیچ جا بوی امیدی به پیشرفت مجله نویسی نیست ما با کمال دل گرمی و امیدواری به نشر نامه ری قیام کرده ایم و یقین

داریم که دیر یا زود مردمان فارسی دوست این حقیقت را درک می کنند که خواندن اخبار مربوطه به امور داخلی قراء و قصابات ممالک ماوراء بحار در مجلات خارجی و نفهمیدن قسمت عمده از مطالب آن و در عین حال بی خبر ماندن از عادات و رسوم و زبان ملی خود خبط و سفاهت است - ما قطع داریم که خواه ناخواه محیط مردم را مجبور می کند که بیشتر به مطبوعات فارسی علاقه مند شوند این کار شدنی است و با همین نظر نامه ری پیدا شد. (1)

66 - تاریخ تهران، عبدالعزیز جواهر الکلام (معاصر).

مقدمه

گردآوری تاریخ طهران بر این روش که از نظر خوانندگان می گذرد از شاهکارهای فرهنگی بی سابقه و پرزحمت می باشد و کمتر از تدوین دو کتاب تاریخ کتابخانه های ایران یا مجلد نخست از دائره المعارف اسلامی ایران که در سال 1311 و 1322 به چاپ رسیده اند، به شمار نمی رود. در سال 1325 دو مجلد تاریخ ری و طهران از نظر فقید علامه قزوینی گذرانیده که پیش از چاپ بیشتر مورد آزمایش و کنجکاوی واقع شوند فقید نامی پس از مطالعه هر دو مجلد شرحی مبسوط از تقریظ و تمجید که ابدا مطلوب اینجانب نبود، بر آنها نگاشتند و بسا برای چاپ و انتشار آنها تحریر می نمودند تا این که پیش از وفات او به اندک زمانی چند صفحه از هر دو مجلد با عین نامه ای که در این خصوص مرقوم داشتند، به چاپ رسیده و ملاحظه نمودند و بسا جای تأسف است که اکنون هزار صفحه تاریخ طهران به تدریج منتشر می گردد و از استقراء و تنقید آن مرحوم محروم و بی بهره مانده است.

تاریخ مزبور در پنج مجلد گردآوری شده و شامل همگی اوضاع جغرافی و سیاسی و دینی و فرهنگی و سرگذشت طبقات رجال نامی آن می باشد - اعم از این که

ص: 162

1- . مجله نامه ری، سال اول، شماره اول، اسفند 1313، ص 19 - 22.

رجال نامی مزبور در نژاد و مولد و موطن طهرانی باشند یا این که در يك نسبت با دو نسبت از آنها طهرانی به شمار روند و در بقیه به شهرهای دیگر کشور ایران یا بیگانه نسبت داده شوند.

مجلد (1) از پیدایش نام تاریخی طهران سال (261 - 1313) هجری و پایان عصر ناصرالدین شاه قاجار به اضافه مقدمات تحقیقی در تاریخ اجمالی ری اسلامی و دهات نامی آن.

2 - از این تاریخ تا سال (1344) هجری موافق (1305) شمسی و انقراض قاجاریه.

3 - از این تاریخ تا عصر حاضر.

4 - از آغاز سیاست های متنوعه بیگانه در طهران تا پایان جنگ بین المللی دوم سال (1323).

5 - ملحقات و مستدرکات بر مطالب مجلدات چهارگانه است.

گفتگو در این پنج مجلد و چهار بخش جغرافی و سیاسی و دینی و ادبی آنها به طور تحقیق و اختصار و مانند فلسفه تاریخ شده است. (1)

تاریخ تهران

طهران ری و طهران اصفهان

در قرن سوم هجری دو قریه به نام طهران (با طاء مؤلف) معروف بودند (1) طهران اصفهان (2) طهران ری است. طهران ری اگرچه بر وفق گفتار سمعانی در صفحه 374 از کتاب الانساب خود مشهورتر از طهران ری می باشد ولی منسوبین نامی به طهران اصفهان از لحاظ تعداد و تاریخ وفات بیشتر و زیادتر بوده است زیرا که سمعانی

ص: 163

1- . انتقادات و نگارشات متفرقه نویسندگانی که با دلیل و مدرک و بر وفق موضوع و روش تاریخ طهران می نگارند و برای مؤلف آن می فرستند، پذیرفته می شود و در شماره های آینده یا در مجلد پنجم به نام فرستندگان منتشر خواهد شد.

و یاقوت و دیگران از علمای قرن ششم و هفتم هجری تنها ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی رازی را متوفی به سال 261 از نامیان قدیمی طهرانی معرفی کردند ولی از رجال مشهور طهران اصفهان ده نفر ذکر نمودند که يك نفر از آنها به نام ابوصالح عقیل بن یحیی الطهرانی محدث متوفی به سال 248 می باشد و تاریخ وفات او بر تاریخ وفات ابن حماد طهرانی رازی سیزده سال جلوتر بوده است برای روشن کردن مقصود مختصر تاریخچه طهران اصفهان را نیز به نقل از یاقوت و سمعانی و دیگران مانند مقدمه در این کتاب می نگاریم.

طهران اصفهان و منسوبین به آن

یاقوت در صفحه 74، ج 6 معجم البلدان می نگارد طهران نیز از قرای اصفهان است و جمعی از محدثین منسوب به این قریه هستند.

حمدالله بن ابی بکرین احمد مستوفی قزوینی مورخ اوایل قرن هشتم هجری در کتاب نزهة القلوب (طبع اوقاف کیپ) صفحه 50 در باب ولایت عراق عجم که در ضمن توابع اصفهان از ناحیت جی است از طهران اصفهان اسم می برد سمعانی متوفی به سال 562 در صفحه 373 از کتاب الانساب خود از طهران اصفهان و منسوبین به آن به تفصیل می نویسد و چنین می گوید طهران دیهی بزرگی است نزدیک دروازه اصفهان است و از جمله کسانی که به آن از قدیم الایام منسوب شده اند:

(1) ابوالعباس احمد بن محمد بن احمد بن القاسم بن سهلویه الطهرانی الجواد که از ابی عبدالله محمد بن اسحاق بن مندة الحافظ چند مجلس از امالی او روایت نموده این مطلب را برایم عده به اصفهان نقل نمودند مانند ابونصر احمد بن عمر قاضی و ابوسعید احمد بن محمد بغدادی ابوالعباس در ماه رمضان سال 469 وفات کرده - خودم شخصا به این ده رفته و در آن از شیخی که به او ابو عبدالله محمد بن حماد

ص: 164

طهرانی می گفتند روایت کرده ام - (1).

- (2) ابوصالح عقیل بن یحیی الطهرانی از ثقات بوده و از سفیان بن عینیہ و یحیی بن سعید قطان روایت نموده و در سال 248 وفات کرده.
- (3) ابوبکر ابراهیم بن سلیمان طهرانی که از ابراهیم بن نصر و غیره روایت کرده.
- (4) سعید بن مهران بن محمد الطهرانی از عبداللہ بن عبد و ہاب خوارزمی روایت نموده.
- (5) علی بن رستم طیار طهرانی عموی ابوعلی احمد بن محمد بن رستم که به ابوالحسن کنیہ می کردند از محمد بن سلیمان بن حبیب روایت کرده.
- (6) علی بن یحیی طهرانی از صحر بن مهران اصفہانی روایت کرده.
- (7) محمد بن محمد بن محمود بن سدوس طهرانی تمیمی از ابوجعفر که از موثقین و پرهیزکاران بوده و از ابوعبداللہ الرحمن مفرین و ابوعاصم بن النبیل و خالد بن یحیی و دیگران روایت کرده.
- (8) ناجیہ بن سدوس ابوالقاسم طهرانی - یاد ندارم که از او احدی روایت کرده به جز محمد بن احمد بن تمیم از مردمان این شهر است چنان کہ تمام آن را ابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ حافظ در تاریخ اصفہان ذکر کرده.
- (9) ابوصالح عقیل بن یحیی بن الاسود طهرانی از مردمان اصفہان و از موثقین بوده کہ از ابن عینیہ و یحیی بن سعید قطان و عبدالرحمن بن مهدی و ابوداود روایت نموده و در ماه رمضان سال 248 وفات نموده.
- (10) ابونصر محمود بن عمران ابراهیم بن احمد طهرانی از متأخرین کہ از ابوبکر احمد بن موسی بن مردویہ حافظ روایت کرده و از او ابوالفضل محمد بن طاهر مقدسی و ابوالحسن علی بن رستم طیار طهرانی روایت کرده اند و از موثقین درست

ص: 165

1- . مقصود سمعانی روایت بالواسطه است زیرا کہ بن حماد مزبور از طهران ری است و در سال 361 وفات کرده است.

بوده در سال 303 وفات کرده (به کلمه الطهرانی از انساب سمعانی رجوع شود).

طهران ری

نام قریه طهران ری تا پیش از سال 261 که تاریخ وفات ابو عبداللّه محمد بن حماد طهرانی رازی محدث باشد در کتب مورخین معروف نبوده است و بیش از یک قریه کوچک گمنام برای یک استان مهم که به نام ام البلاد و شیخ البلاد و دارالضرب و ری اسلامی می نامیدند، ارزش تاریخی نداشته ولی تحولات و انقلابات سیاسی و مذهبی محیط ری آن را نگاهبانی نموده و بر آبادانی آن افزوده به طوری که پس از اندک مدتی از حمله پرشور و شر چنگیز و سپاهیان زورمند مغول همگی مفاخر تاریخی (ری اسلامی) که بیگانگان به تاراج ربودند از نوبه ارث برای آن رسیده و دوباره مرکز برافراشتن پرچم شاهی و استوار بودن تخت سلطنتی گردیده و در حقیقت قریه گمنام طهران با چندین دسته از دهات و قصبات تاریخی و نامی ری مانند محمدیه، خوار، ورامین، قصران، کرج، طبرک، دماوند، دولاب و غیرها نبردهای سختی در کارزار اجتماع نموده ولی بر وفق جریان نوامیس تنازع البقاء و بقاء اصلح در عمران و آبادانی

در نتیجه بردباری و توانایی که داشته گوی سبقت را ربوده و از طوفان انقلابات جنگی سیاسی و دینی که در ری مدت 6 قرن متوالی برپا بوده است رهایی یافته تا این که در قرن دهم هجری لباس شهریت و آبادانی در بر کرده و مورد عنایت شاه طهماسب صفوی گردیده است.

و برایش باروی محکمی ساخت که آن را به چهارده برج به شماره سوره های کریمه قرآن مصون داشت و زیر هر برجی سوره از سوره شریفه دفن فرمود. شهر تاریخی طهران تنها به توقف شاه طهماسب و شاه عباس کبیر و بقیه شهریاران صفویه و زندیه و افشاریه در آن قناعت ننموده بلکه در تاریخ 1200 پایتخت سلطنت پر عظمت سران قاجاریه گردید و پرچم شاهی را بر محیط خود برافراشت و از نو شیخ البلاد و دارالضرب دوم گردید و نام نامی ری و مادر قدیمی پرافتخارش را زنده نمود (به صفحات بعد رجوع شود).

صنیع الدوله در صفحه 509 و 510، ج 2، مرآت البلدان راجع به تلفظ تهران با تاء منقوط یا طهران با طاء مؤلف و دیگران در مجله کاوه و غیرها تحقیقاتی کرده اند و رأی بیشترین مخصوصا صنیع الدوله و اعتضادالسلطنه و معتمدالدوله بر آن است که درست با تاء منقوط خوانده شود زیرا که ضبط آن با تاء منقوط در کتاب آثار البلاد زکریا بن محمود قزوینی آمد و این که آن را بعد از بیهق که در ردیف باء است تبریز را

نوشته و بعد از تبریز طهران را با تاء منقوط نگاشته باز هم معتمدالدوله نگاشته در معجم البلدان نیز به تاء منقوط متوجه شده و وجه تسمیه آن را به این نحو معین کرده است.

که چون اهل آنجا در وقتی که دشمن برای آنها به هم می رسید زیرزمین پنهان می شدند از این جهت به این اسم موسوم شده است که ته ران یعنی زیرزمین می رفتند چون کتابی از معجم البلدان و آثار البلاد معتبرترند نه می باشد دیگر لازم نیست به خود (صنیع الدوله) زحمت بدهید و به سایر کتب رجوع کنید به خصوص کتاب شما فارسی است و تاء منقوط هم در فارسی استعمال شده است.

تلفظ درست طهران با طاء مؤلف نه با تاء منقوط است

به نظر نگارنده تحقیقات دانشمندان نامی مذکور نسبت به تلفظ طهران با تاء منقوط با دلالتی که بیان نموده اند، درست نمی باشد.

(1) ضبط کلمه با طاء یا تاء یا ذال و مانند آنها به زبان عربی که در زبان فارسی آن را با ت یا س یا ز خوانده می شود و از مخرج اصلی عربی ادا نمی شود بنابر قواعدی که لغت شناسان عرب برای ضبط لغات می نگارند دلیل بر درستی آن در زبان ادبی فارسی نخواهد شد زیرا که قواعد معنوی ضبط کلمات ولو این که اعجمی باشند اجازه در تصرف به ضبط اصلی آنها در نگارشات فارسی و لغت بیگانه نمی دهد و تنها در تلفظ روا می داند که موافق مخرج حروف آن لغات تلفظ شود بنابراین کلمه طهران

که ضبط قدیمی آن در عربی با طاء مؤلف و صحیح ضبط شود اگرچه در تلفظ ناگزیر با تاء منقوط تأدیه می گردد با این وصف پاسخ مزبور مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله به صنیع الدوله در خصوص نگاشتن کلمه طهران با تاء منقوط یا طهران با طاء مؤلف (دیگر لازم نیست به خود زحمت بدهید الخ) کاملاً بی مورد خواهد بود و دلیل علمی بر مقصود نمی توان شمرد.

(2) ضبط صحیح و قدیمی این کلمه اعم است از این که طهران اصفهان یا طهران ری باشد و کلیه منسوبان به آن با طاء مؤلف آمده است نه با طاء منقوط زیرا که سمعانی

در کتاب الانساب که در حدود سال 555 به اتمام رسیده می نویسد (طهرانی نسبت به طهران است) (طهران قرية فی الری) و آن معروف تر از طهران اصفهان است و از آنجا ابوعبد محمد بن حماد طهرانی رازی بیرون آمده است و مرگ او در زمین شام به سال 261 بوده است و هم چنین ابوزید احمد بن سهل بلخی در فارسنامه خود که در اواخر قرن 5 یا اوایل 6 هجری به اتمام رسیده در فصل کورت های فارس می نگارد (همه حبوب های آنجا به غایت نیکوست خاصه انارکی مانند انار طهرانی، و نیز ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی در ص 292، راحة الصدور نام طهران را با طاء مؤلف آورده است. محمد بن حسن بن اسفندیار در تاریخ طبرستان که در حدود سال 613 تألیف شده است در ضمن جنگ های افراسیاب و منوچهر می نویسد: افراسیاب در آنجا که طهران و دولاب است رخت افکند. یاقوت نیز طهران را با طاء مؤلف ضبط کرده است ولی گفتار وی (لفظ اعجمی است و عجم آن را به تاء منقوطه تلفظ می نمایند) به اشتباه انداخته و گمان برده اند که ضبط ادبی آن هم رواست که با تاء منقوطه باشد.

(3) ضبط زکریا بن محمود قزوینی مؤلف آثار البلاد طهران را با تاء منقوط دلیل بر سخن ایشان نمی شود زیرا که قزوینی کتاب خود را در سال 664 یا 674 تألیف کرده و مؤلفین مذکور بسیاری بر او سبقت دارند و گفتار آنان بیشتر سندیت دارد.

(4) گذشته از ضبط کلمه طهران ری با طاء مؤلف در کتاب های مزبور طهران

اصفهان و همگی منسوبین به طهران ری و اصفهان با طاء مؤلف نیز آمده است و از نسبت صحیح محمد بن حماد طهرانی متوفی به سال 261 در عسقلان شام به طور یقین می دانیم که تلفظ و ضبط درست کلمه طهران از قرن سوم هجری تا اواخر قرن هفتم هجری که پایه و اساس شناسایی ضبط و تلفظ این کلمه در قرون بعد خواهد شد با طاء مؤلف است نه با طاء منقوطة است.

(5) در تألیفات علمای متأخرین و بعد از قرن ششم هجری هم تا قرن 13 هجری کلمه طهران با طاء مؤلف نه با تاء منقوطة آمده است. چنان که در تاریخ رشیدالدین فضل الله (جامع التواریخ) در ضمن حوادث سال 683 طهران را با طاء مؤلف ذکر کرده است و نیز مجدالدین محمدحسین اصفهانی در کتاب زینت المجالس و حاج زین العابدین تمکین شیروانی در کتاب ریاض السیاحه نام طهران را با طاء مؤلف ثبت نموده اند با این وصف ضبط کلمه طهران با طاء منقوطة در کتاب آثار البلاد قزوینی و نزهة القلوب مستوفی و تذکره هفت اقلیم رازی با مدارك قدیمه سمعانی و بلخی و راوندی و ابن اسفندیار و یاقوت و ضبط علمای متأخرین که با طاء مؤلف نگاشته اند برابری نخواهد نمود و درست آن است که با طاء مؤلف تلفظ و تحریر گردد.

تحقیقات لازمه

(1) گفتگو در آغاز تاریخ طهران و پیدایش آن فرع آگاهی از تاریخ ری باستانی و اسلامی می باشد برای همین نکته می باید نخست به چاپ تاریخ مبسوط ری پرداخت ولی متأسفانه چون برخی از مصادر سودمند کتاب مزبور آماده نبوده است ناگزیر چاپ تاریخ طهران سبقت جست و فرع بر اصل مقدم گردید.

(ب) مطالب زیر به تفصیل در تاریخ ری نگاشته شده و از تکرار آنها در تاریخ طهران خودداری شده است.

(1) گمنامی تاریخ ری باستانی و اسلامی.

(2) نام ری در اوستا و سفرالتکونین و کتیبه های داریوش کبیر و نزد مورخین اسلامی.

ص: 169

(3) ری از بلاد جبل و منظم به دیلم یا جداگانه است.

(4) تاریخ و جغرافی ری باستانی.

(5) تاریخ و جغرافی ری اسلامی.

(6) مدت آبادانی و ویرانی ری اسلامی.

(7) راه از ری به دهات ری و شهرهای دیگر.

(8) فهرست اسامی دهات و قصبات ری و منسوبین به آنها به ترتیب حروف تهجی.

(ج) چگونگی اجمالی اوضاع سیاسی ری و طهران از سال 20 و فتح ری تا سال 261 و پیدایش نام قریه طهران.

ری در زمان عمر بن الخطاب پس از فتح نهاوند و فرماندهی عمر بن زید الخیل طائی با لشکر هشت هزار عده و جنگ سختی میان تازیان و اهالی ری در سال 20 یا 19 به موفقیت اعراب فتح گردید و شاعر عرب در آن وقت ابو عبیده نامی که در جنگ حاضر بوده اشعاری در این خصوص گفته (ص 89، ج 2، معجم البلدان چاپ اروپا) سرزمین ری از این تاریخ تا سال 130 که آغاز دعوت برای عباسیان به یاری ابومسلم خراسانی می باشد همیشه فرمانبردار سرداران و سپاهیان خلفای سه گانه در مدینه و کوفه (عمر، عثمان و علی علیه السلام) و شهریاران بنی امیه در شام بوده است چنان که حوادث تاریخی آن را در مورد خود از کتاب تاریخ ری نگاشتیم ولی از سال 130 تا سال 261 و پیدایش نام طهران تا حمله مغول به سال 616 مرکز انقلابات سیاسی و مذهبی و آبادانی و ویرانی بسیاری واقع گردید و تاریخ نشان می دهد که پیش از این که به تاخت و تاز سپاهیان مغول نابود و ریشه کن شود، ویران و مخروبه بوده است.

(د) اوضاع اجمالی سیاسی ری و طهران از سال 130 - 261 و پیدایش نام طهران.

ابومسلم خراسانی که دعوت خویش را در سال 130 برای ابراهیم امام در سمرقند و طخارستان و شهرهای دیگر فاش نموده بود (صفحه 5، ج 5، کامل ابن الاثیر) در ری و طبرستان چون زمینه برای آن ندیده خودداری نموده برای همین نکته هم ری در

زمان بنی امیه و ظهور دعوت برای عباسیان پناهگاه فرمانداران بنی امیه بوده است و نصر بن سیار در این سال به خواری فرار کرده (ص 148، ج 5، کامل ابن الاثیر) و پس از کارزار با حسن بن قحطبه بن شیب سردار ابومسلم و ابراهیم امام به سوی ری حرکت کرد ولی داخل ری نگشت و بیابانی که میان ری و همدان فاصله داشت به تصرف خود درآورد (ص 48، ج 5، کامل ابن الاثیر) در سال 136 و زمان خلافت منصور ابومسلم خراسانی از بیم منصور خزینه های خود را در ری پنهان نمود و در همین سال پس از کشتن ابومسلم به دستور منصور سنباد گبر نیشابور که نام خود را فیروز اصبهد نهاد بود و با ابومسلم دوستی تامی داشته به مطالبه خون ابومسلم قیام کرد و بر قزوین و نیشابور و ری غلبه یافت و خزینه های ابومسلم را به تصرف خود درآورد و زنان راسی کرد و اموال را به غارت ربود و چنین اظهار می داشت که سوی کعبه می رود و آن را ویران می سازد ولی مدتی نکشید و جمهور بن مروان عجلی به فرمان منصور بر او در مغازه ای میان ری و همدان غلبه نمود و نیروی او را به اسارت درآورد و زنان و کودکان او را سبی نمود و خود سنباد هم میان طبرستان و قوس به قتل رسید (ص 180، ج 8، کامل ابن الاثیر).

قحطبه بن شیب فرماندار ابومسلم در ری برای این که مردمان ری پیروان بنی امیه و سفیانی مذهب هستند از دسیسه آنها پرهیزکاری می نمود و معابر را دستور نگاهبانی داد به طوری که احدی بدون جواز شبانه عبور نمی کرد. (ص 48، ج 5، کامل).

المهدی بالله خلیفه عباسی در ری

در سال 142 چون عبدالجبار بن عبدالرحمن فرماندار منصور بر خراسان بیعت منصور را خلع نمود به تفصیلی که ابن الاثیر در ص 188، ج 5 کامل نگاشته منصور المهدی بالله را مأمور به توقف در ری فرمود المهدی بالله به ری آمد و در آن توقف کرد سپس به نیشابور رفت و عبدالجبار را اسیر نمود و به سوی منصور فرستاد (به صفحه 188، ج 5، کامل و تاریخ ری رجوع شود) منصور مجددا المهدی بالله را

ص: 171

فرمان داد که در ری توقف کند و به فتح طبرستان همت گمارد المهدی بالله در سال 143 به پیروزی و فتح طبرستان موفق گشت و بعدا به خراسان رفت و در سال 144 از خراسان به عراق بازگشت نمود. (ص 190، ج 5، کامل).

مدت توقف المهدی بالله و بنای شهر محمدیه در ری

به طور مسلم مجموع مدت توقف المهدی بالله در ری از سال 142 - 144 بوده است و در اثناء این مدت به خراسان و طبرستان هم رهسپار شده و به ری مجددا بازگشته است شالوده آبادانی و پیشرفت عمران ری جدید اسلامی به طور تحقیق در ایام همین ولی عهد و خلیفه زاده عباسی بوده است زیرا که به ساختن شهر ری جدید فرمان داد و عمر بن الخسیب را که از سرداران نامی او بوده بر بنای آن مأمور کرد ابن ابی الخسیب چنان که بعدا به تفضیل می نگاریم به ساختن شهر مزبور آغاز نمود و نام آن را المحمدیه به نام محمد المهدی خلیفه زاده مذکور در آن وقت نهاده و بر وفق دستور مهدی کرد این شهر فندقی بساخت و مسجد جامعی در آن برپانمود که نام خویش را نیز در دیوار جامع نگاشته (ص 368، ج 7، معجم البلدان) (به کلمه المحمدیه از این کتاب رجوع شود)

هارون الرشید و دو فرزندش قاسم و مأمون در ری

در سال 189 هارون الرشید برای این که فرماندار او بر خراسان علی بن عیسی بن ماهان متهم به خلاف نمودند به ری آمد و دو فرزندش عبدالله مأمون و قاسم در رکاب او بودند و قاسم را ولی عهد خود پس از مأمون قرار داد و اختیار خلع قاسم به مأمون واگذار کرد و همگی قضاة و شهود را احضار نمود و گواهی دادند بر این که کلیه اسلحه و معدات جنگی و خزاین و ذخایر هارون به مأمون تعلق دارد هارون چهار ماه در ری اقامت گزید و در آخر ماه ذی حجه از ری به بغداد بازگشت و موقعی که از پل بغداد گذر می نمود بسوزانیدن جثه جعفر برمکی فرمان داد (به صفحه 63، ج 6، کامل و تاریخ ری رجوع شود)

ص: 172

در سال 194 یا 195 آتش مخالفت امین با مأمون روشن گردید و امین پیمان خلافت مأمون را بشکست و علم سلطنت برای خود برافراشت (ص 75 - 78، ج 6، کامل) مأمون طاهر بن الحسین را با نیروی مهمی و معدات جنگی بسیاری گسیل داد و ری را مرکز کارزار با نیروی امین معین کرد امین نیز در سال 195 قشون بسیاری به فرماندگی علی بن عیسی بن ماهان برای جنگ با طاهر به همدان فرستاد (ص 8، ج 6 کامل) طاهر در پنج فرسخی ری اردوی خود را قرار داد و با نیروی علی بن عیسی مصاف بست تا این که پس از کارزارهای بسیاری میان ارتش طرفین به تفصیلی که ابن الاثیر در ص 80 - 81، ج 6، نگاشته طاهر پیروزی یافت و قشون علی بن عیسی را متلاشی نمود و خود علی بن عیسی را نیز به قتل رسانید و سر او را برای مأمون به خراسان حمل کرد.

آمدن مأمون به ری

مأمون در سال 204 از خراسان به ری آمد چند روزی در آن توقف فرمود و نسبت به مردمان آن ابراز علاقه داشت و دستور تخفیف خراج داد سپس به بغداد رفت (ص 131، ج 6 کامل).

حسن بن زید علوی و دعوت برای علویان در ری

در سال 250 حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن زید بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام که در ری اقامت داشت در طبرستان ادعای خلافت نمود و از دیلمیان و مردمان کلار و شالوس و رویان برای خود بیعت گرفت اهالی آن نواحی نیز به او پیوست شدند و پس از این که طبرستان را تماما به تصرف خود درآورد نیرویی به سرکردگی مردی از خاندان خویش که نامش حسن بن زید نیز بود برای تسخیر ری فرستاد. حسن بن زید مزبور ری را تسخیر نمود و فرماندار طاهریه (بنوطاهر) از آن

بیرون کرد و محمد بن جعفر علوی به جای او گزید و از ری بیرون آمد (ص 42، ج 7، کامل) خبر به المستعین بالله خلیفه عباسی در بغداد رسید. المستعین اسماعیل بن فراشه را برای همدان گسیل داد که در آنجا توقف کند و بقیه امور دفاعی را به محمد بن عبدالله بن طاهر موکول نمود محمد بن طاهر برای سرکوبی نماینده حسن بن زید در ری که محمد بن جعفر طالبی بوده است محمد بن میکال فرستاد و میان طرفین کارزار سختی درگرفت و در نتیجه محمد بن جعفر اسیر گشت و محمد بن میکال داخل ری گردید. حسن بن زید علوی داعیه طبرستان به سرکردگی واجن نامی نیرویی برای ابن میکال مجهز نمود و در نزدیکی ری با ابن میکال مصاف بست، ابن میکال را کشتند و ری را از نو متصرف شدند و در روز عرفه همین سال احمد بن عیسی بن حسین الاصغر بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و ادريس بن

عبدالله بن موسی بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام در ری ظاهر شدند و احمد بن عیسی برای مردمان ری نماز عید بخواند و برای حضرت رضا علیه السلام از آل محمد دعوت نمود. محمد بن علی بن طاهر با او جنگ کرد، محمد بن علی را مغلوب نمود و به قزوین فراری گشت در سال 252 جستان صاحب دیلم با عیسی بن احمد علوی و حسن بن احمد کوکبی بر ری هجوم آوردند و آسیب کشتن و سبی کردند به مردمان آن رسانیدند (به صفحه 42 - 57 کامل رجوع شود) این بود خلاصه چگونگی اوضاع سیاسی ری و قرای آن پیش از پیدایش نام قریه طهران در سال 261.

(د) پیدایش نام قریه طهران در سال 261 و آغاز عمر تاریخی آن به طور تخمین

نخستین شخصی که نام طهران را در کتب مورخین و جغرافی شناسان اسلام معرفی نموده است ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی رازی محدث معروف متوفی به سال 261 هجری در عسقلان و سرزمین شام بوده است از کلمات علمای مزبور برمی آید که طهران در قرن سوم هجری تا آغاز قرن هفتم هجری و پایان حمله مغول آباد بوده است ولی به طور تحقیق نمی توان آغاز عمر تاریخی واقعی طهران همان سال 261 قرار داد بلکه می توان یقین حاصل کرد که پیش از سال مذکور و بروز

ابن حماد مزبور وجود داشته و آن هم مانند قریه های بیست و دستی و دولاب و محمدیه و کلین و ورامین از قرای ری مذکور در بخش اول آباد و دایر بوده است ولی نامی از آن در تاریخ نگاشته نشده است. بهر حال از جمله علمایی که در کتب خویش نام طهران و ابن حماد منسوب به آن معرفی نمودند:

(1) یاقوت حموی در کتاب معجم الادب است و نیز در معجم البلدان از طهران هم نامی برده و از کلمات ایشان در این کتاب معلوم می شود که طهران تا پایان قرن هفتم هجری آباد بوده است و انقلابات مغول آن را نابود ننموده است چنان که بعداً می نگاریم.

(2) سمعانی در کتاب الانساب چنین گفته است: طهرانی نسبت به طهران است و طهران قریه ای است در ری و آن مشهورتر از طهران اصفهان است و از آنجا ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی رازی بیرون آمده است و مرگ او در عسقلان در زمین شام به سال 261 بوده است.

ابن حماد طهرانی

ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی از علمای نامی میانه قرن سوم هجری است، علمای رجال نام او را به اجمال و برخی به تفصیل در کتب خویش ذکر کردند یاقوت در معجم الادباء نسبت او را به طهران اجمالاً ذکر کرده است و سمعانی در کتاب الانساب صفحه 374 شرح حال او را چنین می نگارد.

سمعانی گوید اما جماعتی که به طهران ری منسوب شده اند در حالی که طهران ری مشهورتر از طهران اصفهان می باشد از این قرار است:

(1) ابو عبدالله محمد بن حماد طهرانی رازی است از عبدالرزاق بن حمام و غیره روایت کرده و از او ائمه علمای حدیث روایت کرده اند و از موثقین اسلام بوده و همچنان از عبید بن موسی و ابوعاصم نبیل و حفص بن عمر عدنی شنیده و برای تحصیل حدیث به شهرهای دوردست رفته و در شهر ری و بغداد و شام نقل حدیث

کرده و از او ابوبکر بن ابی الدنیا و احمد بن عبدالله بن نصر بن بحیر قاضی روایت کرده اند. عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی گفته از او من با پدرم در ری و بغداد و اسکندریه شنیده ایم و از راستگویان و موثقین بوده است. از منصور بن النقیه نقل نمودند که گفته من ندیدم از اساتید احدی که آرزوی برابری با او در فضل داشتم به جز سه نفر و از ایشان اول محمد بن حماد طهرانی را ذکر نموده است محمد بن حماد به مصر رفته و در آن حدیث خوانده و در عسقلان از شام اقامت می نموده تا این که در شب جمعه 27 ربیع الاول سال 261 در آن هم وفات کرده. نگارنده این کتاب گوید تعجب این است با این که سمعانی خود اقرار نمود که طهرانی مشهورتر و آبادتر از طهرانی اصفهان است تنها يك نفر توانسته از منسوبین به طهرانی ری به دست بیاورد و ذکر کند ولی از منسوبین به طهرانی اصفهان ده نفر ذکر نموده است از صفحه 374 انساب سمعانی نقل شده است.

(ه) تاریخ دهات نامی ری می توان در سه بخش محصور کرد:

(بخش اول) دهات ری که پیش از پیدایش نام قریه طهرانی در سال 261 برپا و آبادان بوده است.

(1 - قریه بیست) که به آن ابو عبدالله احمد بن مدرک بیستی محدث نامی منسوب شده است. وی از فضل بن شاذان و محمد بن عبدالله روایت کرده است (به صفحه 333، ج 2، معجم البلدان چاپ مصر و قرای قدیمه و جدیده ری و طهرانی از این کتاب رجوع شود).

(2 - قریه خوار) معروف که امروز نیز از قرای نامدار طهرانی به شمار می رود از منسوبین به این قریه در آن تاریخ ابوالحسن احمد خواری است متوفی به سال 230 (به صفحه 473، ج 3، معجم البلدان چاپ مصر و قرای قدیمه و جدیده ری و طهرانی از این کتاب رجوع شود).

(3 - قریه دستی) نام این قریه در صفحه 148، ج 5، کامل ابن الاثیر آمده است و این که در سال 131 هنگامی که قحطیه از طرف ابومسلم خراسانی بر ری استیلاء

یافت و برای عباسیان دعوت می نمود گروهی از یاغی گران در دستی پرچم یاغی گری را برافراشتند و قحطبه ابوعون را برای سرکوبی ایشان با نیروی مهمی گسیل داد ابوعون با آنان کارزار نمود و برای پیروی از قرآن و سنت و حضرت رضا علیه السلام از آل محمد دعوت کرد، ایشان سر فرود نیاوردند تا این که ابوعون بر آنها پیروزی یافت و متفرق ساخت سپس با آنها امان داد از کامل ابن الاثیر و صفحه 89، معجم البلدان، ج 2 معلوم می شود که دستی هنگام فتح ری اهمیت شایانی داشته و آن را در اهمیت نمره دوم شهر ری به شمار می رفت زیرا که عمر بن الخطاب عمر بن زید طائی را برای تسخیر ری و دستی فرمان داده است (به تاریخ فتح ری و کلمه دستی رجوع شود).

(4 - دماوند یا دناوند) کوهی است مشهور واقع در طرف شرقی ری و در دامنه آن قریه ای است معروف به قریه دماوند می باشد (تاریخچه قدیم و جدید آن در فصل قرا و اماکن ری قدیم و طهران از این کتاب نگاشته شده است بدانجا مراجعه شود) ابومحمد سلیمان بن مهران دناوندی معروف به اعمش محدث به آن منسوب شده و در سال 138 در سن 87 سالگی وفات نموده است.

(5 - دولاب) این قریه از قرای نامی ری اسلامی بوده و جمعی از علمای حدیث به آن منسوب شده اند از آن جمله قاسم رازی دولابی است که چهل سال در مکه اقامت گزیده و پیش از حمله قرمطی بر مکه به يك سال وفات کرده است و نیز ابوبکر محمد بن اسماعیل بن زیاد دولابی محدث متوفی به سال 275 به این قریه منسوب شده است. (به فصل قرای قدیمه ری و طهران امروز از این کتاب رجوع شود).

(6 - رنبویه) مسعودی در مروج الذهب و دیگران نوشتند در سال 189 هنگامی که هارون الرشید از ری به سوی خراسان می رفت، علی بن حمزه کسائی نحوی معروف که در رکاب هارون بوده است، وفات می کند و در این قریه دفن می شود چنان که در همین روز هم محمد بن حسن شیبانی قاضی وفات می کند و در این قریه نیز دفن می شود، هارون از این اتفاق آگاهی یافت و گفت (دفن الفقه و النحو فی رنبویه) (به

کلمه رنبویه از دهات ری در تاریخ ری رجوع شود).

(7 - زویق) این قریه در نواحی ری بوده است و بنابه گفته مسعودی در صفحه 228، مروج الذهب در حاشیه ج 2، کامل ابن الاثیر علی بن احمد صاحب الزنج معروف که در سال 255 و زمان خلافت المهدی بالله عباسی در بصره خروج نموده و مذهب ازارقه را منتشر ساخته از اهالی این قریه می باشد (به کلمه زویق از تاریخ دهات ری رجوع شود).

(8 - قار یا غار) ابوبکر بن صالح بن شعیب رازی به آن منسوب شده است (به صفحه 10، ج 7 معجم البلدان و بخش دهات ری قدیم و طهران رجوع شود).

(9 - قسطانه یا کستانه) قریه ای است که فاصله آن از ری يك مرحله بوده است، ابوبکر محمد بن الفضل بن موسی رازی قسطنانی به آن منسوب شده است. ابوبکر شافعی و ابن ابی حاتم رازی محدث در قرن سوم از او روایت کرده اند (ص 86 و ص 200، ج 7، معجم البلدان).

(10 - کلین) به ضم کاف و تخفیف یا تشدید لام و گاهی کلین به فتح لام گویند و در آن قبر شیخ یعقوب والد شیخ ابی جعفر معروف به کلینی مؤلف کتاب الکافی در حدیث از کتب چهارگانه حدیث شیعیه است (به کلمه کلین و کلینی از اسامی دهات و رجال در تاریخ ری مراجعه شود).

(11 - محمدیه) نام شهر جدید ری است که مهدی عباسی در خلافت منصور به ری آمده و آن را ساخته و به نام خود (محمد المهدی) نامیده (به فصل اسامی دهات و اماکن قدیمه ری و طهران مراجعه شود).

(12 - مشکاوین) از دهات ری است که در آن کارزاری میان یاران حسن بن زید علوی و عبدالله بن عزیز صاحب الطاهریه در سال 251 رخ داد و علویان فراری گشتند. (به صفحه 66، ج 8، معجم البلدان رجوع شود).

(13 - مهرقان) ابوعمر حفص مهرقانی رازی به آن منسوب شده است. ابوحاتم رازی از او روایت کرده است (ص 221، ج 8، معجم البلدان).

(14 - ورامین) از دهات نامی بلکه از شهرهای کوچک و مهم ری قدیم بوده و امروز نیز از دهات نامی طهران به شمار می رود و تاریخچه مبسوطی در تاریخ ری و طهران دارد (به دهات قدیمی ری و طهران امروز از این کتاب رجوع شود).

(15 - وسقند) ابوحاتم محمد بن سعید وسقندی رازی متوفی بعد از 241 به آن منسوب شده است. (به صفحه 241، ج 8، معجم البلدان و دهات قدیمه ری اسلامی رجوع شود).

(16 - وهین) از نواحی قرج که از قصبات ری بوده است. (به صفحه 435، ج 8، معجم البلدان رجوع شود).

این بود مختصری از نام و تاریخ دهات ری اسلامی قدیم که به طور تحقیق می توان گفت آبادانی آنها پیش از پیدایش نام قریه طهران در تاریخ ری بوده است و برخی از آنها

تا زمان ممتدی هم بعد از پیدایش آن نیز برقرار بودند و متلاشی نگردیدند تا این که به

واسطه انقلابات سیاسی که در سرزمین ری رخ می داده به تدریج ویران می شدند سپس به مرور زمان از نو آبادان می گردیدند چنان که در تاریخ ورامین و دولاب و دماوند و کرج

و غیرها از قرای قدیمه ری یا ری و طهران ذکر خواهیم نمود.

(بخش دوم) دهات نامی ری که هنگام پیدایش نام قریه طهران آباد و دایر بوده است.

(1 - آذون) قصران داخل و قصران خارج از نواحی بزرگ ری بودند (به کلمه قصران در تاریخ ری و طهران رجوع شود) و آذون از دهات قصران بوده است. ابوالعباس احمد بن حسین بن ابی قاسم بن علی بن بابا قصرانی آذونی متولد به سال 495 در آذون از مردمان نامی آن بوده است (به صفحه 96، ج 8، معجم البلدان چاپ مصر و تاریخ ری از این کتاب رجوع شود).

(2 - اسفندون) ابوالعباس احمد بن علی اسفندونی متوفی به سال 298 در بغداد به آن منسوب شده است (به صفحه 228، ج 1، معجم البلدان و تاریخ ری رجوع شود).

(3 - اشنان) به ضم الف ابوالحسین اشنانی قاضی بغداد در سال 316 بعد از قضاوت احمد بن اسحاق بن بهلول در آن منسوب به این قریه می باشد. (به صفحه

92، ج 1، معجم الادباء چاپ مصر و تاریخ ری رجوع شود).

(4 - بهزان) ابواسحاق اصطخری فارسی در کتاب خود که در حدود سال 304 تألیف نمود در صفحه 39 چاپ لیدن می نگارد که بهزان از رساتیق ری بوده است. (به کلمه بهزان و طهران از این کتاب (تاریخ طهران) رجوع شود).

(5 - جراذین) با جیم و برخی با خاء خواندند. علی بن عباس جراذینی متکلم و فقیه به آن منسوب شده (صفحه 223 فهرست طوسی) محتمل است که تاریخ پیدایش این قریه بر پیدایش قریه طهران مقدم باشد. (به تاریخ ری رجوع شود).

(6 - خر ماباد) (چنین ضبط شده است) ابوحفص عمر بن الحسین خر مابادی محدث متولد به سال 443 تقریباً به آن منسوب شده است (ص 423، ج 4، معجم البلدان و تاریخ ری رجوع شود).

(7 - خومین) به ضم خاء، ابوالطیب عبدالباقی بن احمد بن عبدالله خومینی رازی محدث متوفی بعد از سال 420 به آن منسوب شده است (ص 491، ج 3، معجم البلدان).

(8 - دزاه) و گاهی آن را به دیزای علیا یا دیزای سفلی می نامند. ابن حوقل که کتاب خود را در حدود سال 366 تألیف نموده می نویسد که دو قصبه مهم بودند و هر یکی دو هزار سکنه داشتند. (به تاریخ ری و کلمه دز آشوب از این کتاب رجوع شود).

(9 - دهک) با فتح دال یا کسر دال. سعدی بن عبدالله دهکی و علی بن ابراهیم بن محمد دهکی که در سال 359 حیات داشته به آن منسوب شده است. (به صفحه 78 - 79، ج 5، معجم الادباء و تاریخ ری رجوع شود).

(10 - دوربست یا درشت یا طرشت) این قریه از قرای قدیمه ری است و در این زمان آن را درشت یا طرشت می خوانند. ابوعبدالله بن جعفر بن محمد بن محمد بن موسی بن جعفر دوربستی فقیه محدث متوفی بعد از سال 600 منسوب به این قریه بوده است به کلمه مزبور در معجم البلدان و ص 524، جنة النعیم و دهات قدیمه ری و طهران رجوع شود).

ص: 180

(11 - سن) به کسر سین. هشام بن عبدالله سنی رازی محدث که از مالک و ابن ابی یوسف روایت نموده منسوب به این قریه می باشد. (ص 44، ج 4، معجم البلدان و تاریخ ری).

(12 - طبرک) یا فخرآباد در سال 450 المملک الرحیم خاتمه پادشاهان بویه در این قلعه وفات نموده قلعه مزبور تاریخچه مبسوطی در تاریخ ری دارد. (ص 229، ج 10، کامل).

(13 - قصران) قصران داخل و قصران خارج دو ناحیه بزرگی است در ری که جمعی از علما به آن منسوب شده اند. ابن الاثیر در حوادث سال 306 و صفحه 27، ج 8 کامل از آن نامی برده است. (به دهات ری قدیم و طهران رجوع شود).

(14 - کرج) در حوادث دولت آل بویه در ری و تاریخ کامل ابن الاثیر راجع به مسعود بن محمود بن سبکتکین سال 425، صفحه 150، ج 9 و کتاب های دیگر که در قرن سوم هجری تقریباً تألیف شده نامی از کرج آمده است. (به دهات ری قدیم و طهران مراجعه شود).

(15 - نرمق) و مردمان این محل آن را نرمه گویند. احمد بن ابراهیم نرمقی رازی به آن منسوب شده است و ابوالقاسم طهرانی از او روایت کرده (ص 250، ج 8، معجم البلدان) محتمل است که پیدایش نام این قریه پیش از تاریخ بروز نام طهران باشد.

(16 - هسنجان) ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن خالد هسنجانی رازی متوفی 301 از این قریه است. (به صفحه 465، ج 8، معجم البلدان رجوع شود).

(17 - یزدآباد) ابوالعباس یزدی آبادی از معاصرین ناصرالدوله دیلمی از مردمان این قریه است. (ص 158، ج 4، مرآت البلدان).

بخش سوم دهات نامی ری را در صفحات بعد بخوانید.

(و) طهران در نگارشات مورخین از سال 261 تا سال 617 از پیدایش نام آن تا آغاز حمله مغول 617.

از نگارشات مورخین استنباط می شود که قریه طهران مانند قریه های دولاب

و خوار و ورامین و غیرها در این مدت آباد و معمور بوده است بلکه آبادانی آن بسا محکم و قوی است که انقلابات ریشه کن مغول هم نتوانسته آن را نابود سازد. از جمله مورخین که نام طهران را در این تاریخ نگاشتند:

(1) ابوزید احمد بن سهل بلخی معروف به ابن بلخی است که تاریخ تألیف آن معلوم نیست ولی تا اوایل قرن هفتم به اتمام رسیده است. در فصل کورت های فارس چنین می نویسد: همه میوه های آنجا به غایت نیکو است خاصه انارکی مانند انار طهران است.

(2) ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی می نویسد که والده سلطان و امیر سپاه سالار کبیر مظفرالدوله و الدین قزل ارسلان از لشکرگاه حرکت فرمودند، عزیمت به نخبوان و به بالای طهران فرود آمدند و پیش از این ذکر کرده که لشکرگاه سلطان در ری بوده.

(3) محمد بن حسن بن اسفندیار در تاریخ طبرستان که در حدود سال 613 تألیف شده است. در ضمن جنگ های افراسیاب و منوچهر می نگارد: افراسیاب در آنجا که طهران و دولاب است، رخت افکند. (به تاریخ طبرستان باب دوم از کتاب اول در فصل بنای رویان رجوع شود).

(4) یاقوت می نویسد: طهران لفظ عجمی است و عجم آن را به تاء منقوطة تلفظ نمایند برای این که طاء در لغت عجم نیامده است طهران از قرای ری است و میان این قریه و ری دو فرسخ است از مرد راستگویی از مردان ری شنیدم که می گفت طهران قریه بزرگی ست که بیوتات آن را زیرزمین ساخته اند و احدی را راهی برای این قریه نه می باشد بجز این که خود اهل این قریه بخواهند او را راه دهند و بارها بر سلطان وقت یاغی شدند و سلطان جز مدارات با ایشان چاره نداشته و این آبادی منقسم به دوازده محله می شود اهل هر محله با محله دیگر منازعه می نمایند و مردم این محله به محله دیگر نمی روند و باغات و بساتین زیاد دارد و همین نکته اسباب حراست اهالی و دفع دشمن از ایشان است و با وجود محروس بودن با گاو زراعت نمی کنند

و زراعت ایشان دستی و به مرور است زیرا که می ترسند بعضی از آنها دواب بعض دیگر به غارت برابند جماعتی از اهل علم منسوب به تهران می باشند؛ نیز طهران از قراء اصفهان است و بعضی از محدثین به این قریه است.

(ز) چگونگی اجمالی اوضاع سیاسی ری و طهران از سال 261 - 616 از آغاز پیدایش قریه طهران تا آغاز حمله مغول

اوضاع سیاسی ری در این سه قرن بسا منقلب و توأم با تبلیغات دینی و تغییرات درباری و تعصبات نژادی بوده است گاهی به سود و گاهی به زیان توده و جامعه ری می گردید به این معنی ری همانطوری که از تشکیلات المهدی بالله خلیفه عباسی و ساختن شهر جدید آن المحمدیه به آبادانی و پایتختی آن در زمان رکن الدوله بویه و فرزندانش بهره مند شده و رو به تعالی و فزونی رفته بوده است به همان نسبت نیز دوره آبادانی و آسایش آن سپری گشته و در زمان سلطنت سامانیه و حملات غزها و حکومت ابن سبکتکین و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اختلافات مذهبی و نژادی که با مردمان ری ابراز می نمودند آسیب های گوناگون متحمل شده و رو به قهقری کرده است و به طوری که بعدا بیان می کنیم و در کتاب تاریخ ری به تفصیل نگاشتیم سر زمین ری پیش از حمله مغول دچار خرابی و ویرانی بوده است ولی مغول آن را ریشه کن و نابود ساختند به هر حال فهرست اجمالی وقایع تاریخی ری در این دوره از این قرار است.

در سال 262 فرماندار ری صلانی به مرگ رسید و کیغلق بر آن استیلاء یافت و در سال 272 از کوتکین پس از کارزاری که میان او و محمد بن زید علوی صاحب طبرستان در گرفته بود به ری آمد و از این سال تا سال 289 جنگ های متوالی در ری میان احمد بن عبدالعزیز و احمد بن رافع فرمانداران المعتضد بالله عباسی و میان محمد بن هارون و محمد بن زید علوی رخ داد (ص 170، ج 7 کامل) در سال 304 ابن ابی الساج و الی آذربایجان به ری آمد و تا سال 307 پس از جنگ های متمادی بیرون رفت (ص 22، ج 8 کامل) و در سال 311 باز هم به ری آمد (ص 45، ج 8 کامل) و در

سال 314 سامانیه بر ری استیلاء یافتند (ص 52، ج 8 کامل و در سال 316 اسفار بن شیروم بر ری و کرج غلبه نموده (ص 60، ج 8) و پس از او مرداویج تا سال 318 در آن اقامت داشت و جنگ های متوالی برپا نمود.

در سال 321 دولت بنی بویه در ری بروز نمود و با علی بن محتاج و خراسانی ها و دیگران تا سال 369 جنگ های مختلف داشتند (به تاریخ ری و ج 8 کامل رجوع شود)

سلطنت بنی بویه در ری

مؤلف احسن التقاسیم می نگارد اعظم بلاد جبل دیلم و ری است و اول کسی که بر ری و دیلم غالب شد و این دو ولایت را از چنک خلفای آل سامان بیرون آورد حسن بن بویه بود که خود را ملقب به رکن الدوله کرد و پدرش مؤید الدوله و برادرش علی فخر الدوله و سپهسالار ایشان در دامغان بود - این سلسله برای سلطنت با صلاحیت تراند و سیاست های عجیب و غریب و رسوم بد دارند اما متعرض متروکات و میراث نمی شوند و جایزه و انعامی که دارند تا حال حیات مجری می دادند الخ (ص 165، ج 4، مرآت البلدان به نقل از احسن التقاسیم).

پایتختی ری در زمان بنی بویه

(ابن حوقل) در کتاب مسالك الممالك می نویسد: اما دیوان و صقر حکمرانی همدان در زمان ما در ری است و به جهت این که سلطان این اقلیم ابوعلی الحسن بن بویه است که در ری توطن و اقامت نمود و جبال به تمام در تصرف اوست و باج و خراج این مملکت به او مرتفع می شود از جبال تا اصفهان تا زمین فارس دوهزار دینار مرتفع می شود (از ص 151، ج 4، مرآت البلدان منقل از مسالك الممالك).

تردیدی نیست با این که ری در زمان پادشاهان مهم بنی بویه آبادان و معمور بوده و اوضاع سیاسی و دینی و فرهنگی آن بسیاری رضایت بخش و سودمند گردیده است و در زمان وزارت ابن العمید و صاحب بن عباد مورد ستایش شعرا و نویسندگان دور

ص: 184

دست مانند ابوالطیب متنبی و ابن مسکویه و دیگران شده است و شالوده و اساس کتابخانه مهم ری که فهرست آن تنها در ده مجلد تدوین گردیده و تا آمدن مغول به ری هم دایر بوده است در زمان شهپریان سترک آل بویه و دو وزیر مزبور ریخته شده است (به تاریخ کتابخانه های ایران چاپ 1311 نگارش مؤلف این کتاب و معجم البلدان یاقوت رجوع شود).

(ح) تتمه فهرست اجمالی اوضاع دولت بنی بویه، سلجوقیان و خوارزمشاهیان در ری

در سال 369 عضدالدوله بر همگی مستملکات فخرالدوله مستولی گشت و در سال 387 در قلعه طبرک وفات نمود و در آن وقت کلید خزین های این در ری و نزد مادرش مجدالدوله بوده به طوریکه کفن برای او خواستند نیافتند چون دیلمیان شورش کرده بودند نتوانستند به ری بروند ناگزیر پیراهن برای او خریدند و در آن کفن کردند و فرزندش مجدالدوله که چهار سال عمرش بوده برای سلطنت برگزیدند (ص 45، ج 1 کامل) چون اوضاع سلطنت بنی بویه از این تاریخ تا سال (420) رو به قهقری می رفت و سپری می گردید محمود بن سبکتکین در این سال بر مجدالدوله بن فخرالدوله غلبه نمود و او را دستگیر کرد و سلطنت بنی بویه را منقرض ساخت (ص 108، ج 9 کامل) و در این سال 420 غزها بر ری حمله بردند و تا سال 430 حملات آنها بر ری ادامه داشته و همواره با نیروی بن سبکتکین کارزار می نمودند. در سال 431 پس از مرگ محمود بن سبکتکین قناخسرو بن مجدالدوله بویهی در گرفتن ری طمع کرد و به قصران که بسیاری محکم بوده آمد و بر ری حمله نمود ولی شکست خورد و به قصران بازگشت (ص 14، ج 9 کامل) در سال 432 دولت سلجوقیان ظهور یافت و در سال 434 طغرل بیک به ری آمد و حوادث بسیاری در زمان او در ری رخ داد تا این که در سال 455 در ری وفات نمود (صفحه 9، ج 10، کامل) در سال 492 سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی در ری توقف نمود و حوادثی برای او با برادرش اتفاق داد در سال 493 برکیاروق نیروی برادر خود محمد در ری شکست داد و مؤیدالملک وزیر را بکشت. سلطان برکیاروق در حدود یکصد هزار

ص: 185

سوار در ری گردآوری نمود ولی در نتیجه نداشتن آذوقه متفرق گردیدند در سال 496 ینال ابن انوشترکین بر ری استیلاء یافت و در این سال ابوالمظفر خجندی واعظ نامی به دست يك نفر علوی به قتل رسید در سال 522 سلطان سنجر با نیروی مهمی از خراسان به ری آمد در سال 513 جنگ سختی میان سنجر و سلطان محمود در ری درگرفت. در سال 541 عباس والی ری به ستور سلطان مسعود به قتل رسید. (به صفحه 44، ج 11، کامل رجوع شود). در سال 555 ایباخ که از بندگان سلطان سنجر بوده بر ری استیلاء یافت و در سال 564 ایلدگز بر ری و مستملکات ینال مستولی گردید ابن الاثیر در صفحه 79، ج 11، کامل این اسم را به تاء ثبت نموده ولی در صفحه 79، ج 11 و چندین موضع دیگر (ایباخ را با حرف نون ثبت کرده است) در سال 588 خوارزم شاه به ری آمد و بر آن مستولی گشت و قلعه طبرک را دو روز محاصره نمود و فتح کرد. در سال 590 طغرل به ری آمد و یاران خوارزم شاه را متفرق نمود. در سال 590 خوارزم شاه تکش بر ری و بقیه بلاد جبل استیلاء یافت. در سال 608 منکلی بر ری و بلاد جبل غلبه نمود و در سال 612 کشته گردید و اغلمش بر ری استیلاء یافت. (صفحه 118، ج 12، کامل).

(ط) مختصر دورنمایی قریه طهران میان دو بخش مذکور از قریه های ری هنگام حمله مغول به سال 618

تاریخ سیاسی ری نشان می دهد که دوره های آبادانی و ویرانی آن مد و جزر یا فزونی و کمی داشته است و این که پیش از تاخت و تاز سپاهان مغول به واسطه انقلابات داخلی و تعصبات مذهبی و اختلافات نژادی که در ری و حومه اش متوالیا رخ می داده بسیار مخروبه و ویران بوده است و هنگام حمله مغول نیز استعداد خرابی داشته است ولی پس از حمله ناهنجار چنگیز و یارانش ریشه کن و نابود گردیده است. یاقوت در معجم البلدان راجع به ویرانی ری در سال 618 زمانی که از بازدید کتاب خانه های مرو از بیم مغول فرار نموده و بر ری عبور نموده شرحی نگاشته است که در مورد خود نقل می شود. (به فهرست اجمالی چگونگی اوضاع ری که در

بهر حال مختصر تابلو تمام نمایی اوضاع سیاسی ری و طهران و دو بخش مذکور از قرا و قصبات ری هنگام حمله مغول چنان که ابن الاثیر در ص 144 - 147، ج 12 کامل می نگارد از این قرار است: در سال 617 تتر مغربه (1) به ری رسیدند برای این که خوارزم شاه به سوی ری فرار کرده بوده است و تاتار مردمان آن را چنان غافلگیر کرده بودند که هیچ گونه تاب مقاومتی نداشتند در این اثنا سپاهیان چنگیز به آنها پیوست شدند و در اندک زمانی بر ری استیلاء یافتند و اهالی آن را نابود ساختند و زنان و کودکان و اموالشان را به غارت بردند. ابن الاثیر می نویسد: تاتر در ری آسیب های به کار آوردند که مانند آنها گوشزد احدی نشده است زیرا که به محض این که ری را ویران ساختند، مکث در آن نکردند و دنباله خوارزم شاه شتاب نمودند و بر هر شهری که استیلاء می یافتند، مخروبه می کردند و مردان و زنان و کودکان را می کشتند همینکه

به همدان رسیدند، خوارزم شاه آن را ترك نمود، تاتار حملات خود را در سال 621 و 624 بر ری تکرار کردند و بر ویرانی آن افزودند چنان که در تاریخ سیاسی ری از کتاب تاریخ ری ذکر شده است. از حوادث سیاسی و کارزارهای خونین که در سرزمین ری در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس و دعوت های متوالی که برای آنان در آنجا می شد و وقایع تاریخی سامانیه و آل بویه و غزها و سلجوقیان و خوارزمشاهیان تا آمدن تاتار رخ می داد مسلم می دانیم که صفحات تاریخ سیاسی ری پیش از حمله سخت مغول نیز به خون فرزندان نیاکان خود رنگین و آلوده بوده است و طهران با همگی قرا و قصبات نامدار بخش اول و دوم مزبور آن نیز به موجب قانون پیروی جزء از کل و فرع از اصل هم طبعاً در حالت انقلابات و تزلزل و گذرگاه سوق الجیشی و سپاهیان دولت های انقلابی بوده است (برای آگاهی از تفصیل این حوادث به تاریخ سیاسی ری از تاریخ ری مراجعه شود) با این وصف می توان گفت

ص: 187

1- تتر مغربه بیست هزار سوار که در غرب خراسان می رفتند و مأموریت دستگیری خوارزم شاه را داشتند، ایشان را مغربه نامیدند تا این که فرق میان آنها و نیروهای دیگر چنگیز معلوم گردید.

که برای پیشرفت شهرت نام طهران از آغاز قرن سوم تا پایان قرن هفتم یا آغاز حمله مغول موانعی از ویرانی و آشوب داخلی رخ داده بوده که مورخین و جغرافی شناسان این عصر مانند اصطخری متوفی به سال 304 تقریباً و مقدسی که کتاب خود را در حدود سال 375 تألیف خود را به پایان رسانیده و ابن حوقل که کتاب خود را در سال 366 گردآوری نموده نتوانستند به طور مرغوب از چگونگی و سرگذشت علمای نامی آن آگاه شوند، مؤید این مطلب آن است که سمعانی متوفی به سال 562 با این که در کتاب الانساب خود در وصف طهران ری می نگارد طهران ری معروف تر از طهران اصفهان است و تنها يك نفر از علمای منسوب به آن معرفی نموده است. چنان که قبلاً هم به این مطلب اشاره شده است. یاقوت نیز که معجم البلدان از طهران ری و منسوبین به آن بیش از سمعانی ذکر نکرده است.

بهر حال شهرت نام طهران ری میان دو بخش از قرا و قصبات مذکوره در این چهار قرن (3 - 7) بیش از این مقدار نبوده است، ولی می توان باور کرد که آبادانی و عمران آن

بسا قوی و محکم و پایدار بوده است که انقلابات داخلی دولت های کشور خود یا دولت های کشورهای همسایه و بیگانگان حتی مغول و سپاهیان تاتار نتوانستند آن را مانند بسیاری از قریه های نامی دیگر از بخش اول و دوم ریشه کن سازد بلکه چنان که بعداً می نگاریم پس از پایان حملات مغول و در قرن هشتم هجری از نو دو مرتبه رو به آبادانی رفتند. (1)

فهرست اجمالی تحقیقات و مطالب مذکوره پیش از این قرار است:

که طهران ری مشهورتر از طهران اصفهان بوده است اگرچه علمای نامی طهران اصفهان بیشترند و این که با طاء مؤلف نه با تاء منقوط تلفظ می شود و از هنگام فتح ری

به سال 20 یا 19 هجری تا سال 261 و پیش از ثبت نام ابن حماد طهرانی محدث در تاریخ معروف نبوده است ولی با برخی از بخش نخست دهات نامی ری که پیش از

ص: 188

پیدایش نام طهران در تاریخ دایر بودند مانند خوار، گلین، محمدیه، ورامین و غیرها هم عصر بوده و در انقلابات سیاسی و دینی آنها چنان که ذکر شده شرکت داشته است و شهرت و آبادانی آن بر غالب دهات و قرای بخش دوم ری که هنگام پیدایش نام طهران آباد و دایر بودند مانند اذون، اسفندون، بهزان، سن، قصران، کرج و غیرها غلبه یافته است و از نگارشات مورخین چنین استنباط شده است که طهران تا آغاز حمله مغول 617 مانند قریه های دولاب، خوار، ورامین، در این مدت معمور و آباد بوده است و در قرن هفتم هجری مردمان تهران یاغی گر و سلحشور بودند و بر دولت وقت همیشه شورش می کردند و از دادن باج و خراج امتناع می ورزیدند و به خانه های سرداب مانند خویش که زیرزمین می ساختند، پنهان می گشتند و در صورتی که هم راضی به پرداخت مالیات می شدند زر مسکوک نمی پرداختند بلکه به جای آن وجوه رایجه نقره و مرغ و خروس و مانند آنها می دادند و در صفحه 26 - 70 تقریباً ثابت شده است که همگی بخش سوم دهات نامی قدیمه و جدیده (ری از بعد از حمله مغول تا آغاز شهریت طهران به سال 900 بعداً در قلمرو نقشه شهرستان طهران از سال 1000 تا امروز ثبت گردیده است و به ری قدیم نسبت داده نمی شود) و برای روشن کردن موضوع و نگاشتن تاریخ طهران و آغاز شهریت آن می باید مقدمه به تاریخ اجمالی انقراض ری اشاره شود.

انقراض نام ری

ری بعد از ویرانی به حمله مغول آباد نگردیده بلکه به واسطه نزاع مذهبی شافعیه و حنفیه و شیعه که میان مردمان دوازده محله ری همواره برپا بوده است چنان که یاقوت در معجم البلدان و دیگران می نگارند مخروبه تر گردیده است شهریاران مغول که بر ری و ممالک دیگری فرمانفرمایی کرده اند، سیزده تن بودند و مدت حکومت ایشان از سال 599 تا سال 730 بوده است که جمعا 131 سال می شود و در

این مدت در ری آبادانی برپا نکردند. مستوفی در نزهة القلوب می نگارد: ری در فترت مغول به کلی خراب شد و در عهد غازان خان ملك فخرالدین ریی به حکم برلیغ در او اندك عمارتی افزود و جمعیرا ساکن گردانید. نام تاریخی ری تا زمان شاه عباس صفوی و پایان قرن یازدهم هجری برپا بوده است و باز هم گروهی از علمای نامی در این زمان به آن منسوب شده اند از آن جمله:

(1) محمد سلیم رازی شاگرد سلطان العلماء و مؤلف کتاب الملتقطات و شرح لغز القانون و کتاب شرح صحیفه کامله سجادیه و غیرها نگارنده نسخه های مزبور را در کتابخانه مرحوم سید حسن صدرالدین در کاظمین ملاحظه نموده.

(2) امین احمد رازی نویسنده تذکره هفت اقلیم که در سال 1010 تألیف نموده است و نسخه نفیس از این کتاب در کتابخانه سلطنتی و کتابخانه مدرسه سپهسالار در طهران یافت می شود.

(3) قاضی احمد بن محمد غفاری رازی که در سال 972 هجری کتاب نسخ جهان آرا در سه مجلد نگاشته و در مجلد سوم به تاریخ صفویه پرداخته (به مجلد چهارم مجله مهر صفحه 77 شماره 1 رجوع نمایید).

(4) نظام الدین محمد بن الحسین قرشی ساوجی ساکن شهر عبدالعظیم شاگرد شیخ بهائی و مدرس در مدرسه عبدالعظیم در ری، شاه عباس صفوی تدریس مدرسه مزبور را به وی واگذار کرده و در سن چهل سالگی وفات نموده در فقه و علوم ریاضی و رجال مهارت داشته از تألیفاتش تتمه کتاب جامع عباسی از مبحث تجارت، شرح رساله فخریه در اصول دین تألیف فخرالدین فرزند علامه محلی است، نظام الاقوال فی علم الرجال و کتاب الصحیح العباسی که اخبار صحیحه کتب چهارگانه را در آن گردآوری نموده و با شرح و تحقیق در سال 1022 از تألیفش فراغت یافته اولش، الحمد لله بجیمع المحامد الخ.

انقراض نام تاریخی ری بعد از قرن یازدهم هجری شده و به جای آن نام تاریخی طهران آمده است و ظاهراً نخستین شخص نامی از علما و مؤلفین که به طهران بعد از

انقرض ری منسوب شده است محمد یوسف بن حسین طهرانی مؤلف کتاب نقد الاصول در علم منطق می باشد که تألیف خود را در سال 1104 انجام داده است چنان چه بعداً می نگاریم. (به منسوبین به طهران در عصر صفویه رجوع نمایید.)⁽¹⁾

67 - لغت نامه دهخدا (معاصر)

ری. [ر] (اِخ) اسم پادشاه زاده ای بود. (فرهنگ جهانگیری). نام پادشاه زاده ای بود گویند او را برادری بود راز نام هر دو به اتفاق شهری بنا کردند و در تسمیه آن نزاع داشتند چه هر یک می خواستند به نام خود کنند. بزرگان آن زمان برای دفع نزاع شهر را به نام ری و مردم آن را به نام راز (رازی) خواندند. (از برهان).

ری. [ر] (اِخ) ناحیه ای است قدیم که در عهد هخامنشی بین دربند (دروازه بحر خزر) و دریای خزر و ماد قرار داشت ولی جزء ماد بزرگ به شمار می آمد. داریوش در کتیبه بیستون از آن یاد کرده است. (فرهنگ فارسی دکتر معین). رقا. رگا. رگها. راک. صورت های پهلوی و پارسی باستان کلمه است. رجوع به حواشی برهان قاطع مصحح آقای دکتر معین در ذیل ری شود.

2 - مرکز ناحیه ری، و آن شهری بزرگ بود و مرکز «جبال» محسوب می شد و بین آن تا نیشابور 160 فرسنگ و تا قزوین 27 فرسنگ بود. یاقوت این شهر را دیدار کرد و شاهد خرابی آن به سال 617 ق در حالی که از پیش مغول فرار می کرد، بود. (از فرهنگ فارسی دکتر معین). نام شهری قدیم نزدیک تهران پایتخت و کرسی جبال و نسبت بدان رازی باشد و به روایت شاهنامه نام قدیم آن پیروز رام است نام این شهر در اوستا و در کتیبه بیستون (راگا) و در تورات (راگزر) یا (راجس) است و به واسطه قدیم بودن به شیخ البلاد مشهور بوده و ری اردشیر و محمدیه نیز گفته اند. در قرن سوم هجری مثل نیشابور شهری عظیم بود آن گاه خراب شد و از آن موقع رو به

ص: 191

انحطاط گذاشت و تمام خرابه های شهر ری به شکل مثلثی است. بانی آن راز بن فارس بن لواسان و به قولی شیث بن آدم است. در قرن چهارم هجری فهرست کتاب های يك کتابخانه عمومی ری در ده مجلد بزرگ مضبوط بود. (از یادداشت مؤلف). شهری است عظیم [از جبال] و آبادان و باخواسته و مردم و بازرگانان بسیار و مستقر پادشاه جبال ... و محمد زکریا بجشک از آنجا بود و تربت محمد بن الحسن الفقیه و کسایبی مقری و فراخری هم از آنجا است. (از حدود العالم). یکی از پنج ناحیت پهله است. (ابن المقفع از ابن الندیم).

شهر ری در سال 23 هجری در زمان خلافت عمر بن الخطاب به دست قرظة بن کعب انصاری به تصرف مسلمین درآمد و شورش بزرگ آن شهر در سال 25 هجری به دست سعد وقاص فرو نشست. در ادوار تاریخ اسلام شهر ری که در گذشته از شهرهای بزرگ عالم به شمار می رفت، آبادانی خود را دوباره از سر گرفت و تدریجا بر اعتبار و عمران آن افزوده گشت. المقدسی می نویسد که عمر بن سعد به طمع حکومت ری در زمان یزید اموی به کربلا به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفت و این دو بیت را از او می داند:

أترك ملك الري والري رغبة

أم ارجع مذموما بقتل حسين

وفي قتله النار ليس دونها

حجاب و ملك الري قرّة عين

اسماعیل بن احمد سامانی در سال 289 ق ری را گرفت و خلیفه عباسی آن زمان المکتفی به ناچار حکومت اسماعیل را در آن سامان شناخت. از آن پس ری دوباره به دست سلاطین مستقل ایران درآمد و پادشاهان آل زیار و آل بویه و سلجوقیان مدت ها بدانجا حکومت راندند. (از ایرانشهر، ج 2، ص 1330 - 1328).

ای قبله خوبان من ای طرفه ری(1)

لب را به سپیدرک(2) کن پاک از می

ص: 192

1- ن ل: شهره ری.

2- ن ل: بسردرک. (صحیح: به سردزک، و دزیا دوز آستین است و در تداول مردم قزوین هنوز هست).

رودکی

ص: 193

بیاورد لشکر سوی خوار ری

بدان مرغزاری که بُد آب و نی

فردوسی

چون قصد به ری کرد و به قزوین و به ساوه

شد بوی و بها از همه بویی و بهایی

منوچهری

ای سپاهت را سپاهیان رایتت را ری مکان

ای ز ایران تا به توران بندگاننت را و شاق

منوچهری

پس از آن که امیر محمود ... از ری بازگشت. (تاریخ بیهقی، چاپ ادیب، ص 103).

چو سیستان ز خلف ری ز رازیان بستند

و ز اوج کیوان سربر فراشت ایوان را

ناصر خسرو

لشکر کوفه قهستان و ... ری تا دامغان و طبرستان بگشادند. (فارس نامه ابن بلخی، ص 120).

تاری از رای او چو بغداد است

از عزیزی به کرخ ماند خوار

خاقانی

کنم از حمد و مدح این دو امام

ری و خوی را ز محمدمت دو ازار

خاقانی

آفتاب کرم کجاست به ری

اهل همت که راست ز اهل عجم

خاقانی

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری

دور از مجاوران مکارم نمای ری

خاقانی

در آن محنت فرو ماند و بدانست که به ری رأی خطا کرد در مخالفت قابوس و رد نصیحت او راه صواب گم شد. (ترجمه تاریخ یمینی، ص 183). رجوع به ری باستان تألیف دکتر کریمان شود.

3 - شهرستان ری: شهرستانی است تابع استان مرکزی در جنوب تهران، سر راه تهران و قم، جلگه، معتدل، کارخانه گلیسیرین و کارخانه سیمان در آن است. مزار

ص: 194

عبدالعظیم، امام زاده حمزه، امام زاده ابراهیم، بی بی شهربانو، ابن بابویه، امام زاده عبدالله، امام زاده طاهر، برج طغرل، نقش برجسته اردشیر اول (در چشمه علی که فتحعلی شاه آن را حک کرد و دستور داد که نقش خود او را در آن حکاکی کنند) و آرامگاه ناصرالدین شاه قاجار و رضاشاه در آن جاست. (از فرهنگ فراسی دکتر معین). بر مبنای سرشماری سال 1345 ش در شهرستان ری، 36465 خانوار معمولی شامل 170411 تن جمعیت و 67 خانوار دسته جمعی شامل 3655 تن بود که مجموع خانوار 36532 و مجموع جمعیت 174066 تن می باشد. (از کتاب سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ج 3، ص 3). رجوع به شهر ری شود. (1)

68 - ری و جغرافیا و تحولات آن، خلیل کمره ای (معاصر)

یاقوت حموی در معجم البلدان در لغت «ری» گوید:

شهری است مشهور، از شهرهای بزرگ و بلاد معروف، میوه های بسیار، محصول و برکات فراوانی دارد، حاجیان که از راه خشکی به زیارت خانه خدا می روند در شهر ری توقف می کنند. مرکز بلاد جبال است. بین آن تا نیشابور 160 فرسنگ و تا قزوین 27 فرسنگ است. بطلمیوس گوید: طول شهر ری 85 درجه و عرض آن 37 درجه و 36 دقیقه است. ارتفاع آن 77 درجه زیر 18 درجه از سرطان است. خارج از اقلیم چهارم و داخل در اقلیم پنجم است.

این «ری» که من دیده ام شهری است در زیبایی شگفت که با آجر مخطط رنگارنگ و محکم و با کاشی کاری ساخته شده و از بس شسته و روفته است، گویی زلف نیکوان است که روغن زده باشند.

در فضای وسیعی واقع است و کوهی بر آن مشرف است که چیزی بر آن نمی روید. شهری بزرگ بوده که اکثر آن خراب شده است. در سال 617 که از جلوی

ص: 195

1- لغت نامه دهخدا، ویرایش جدید، اول، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، بهار 1373، ج 8، ص 10970 و 10971.

هجوم تاتار می گریختم مرا بر خرابه آن اتفاق گذار افتاد. دیوارهای خراب آن را برپا دیدم. منبرهای آن باقی است. رنگ آمیزی دیوارها به حال خود باقی بود چونکه تازه خراب شده بود لیکن بهر حال خراب بود. از یکی از خردمندان علت خرابی آن را جویا شدم، گفت: «علت آن جزئی بوده ولی گویا خدا خرابی آن را خواسته بود. اهل این شهر سه طایفه بودند: شافعی که در اقلیت بودند، حنفی که عده آنها از شافعی زیادتر بود و شیعی که عامه مردم و سواد اعظم بودند زیرا که اهل شهر نصف شیعه بودند و اهالی روستاها تماما شیعه بودند، در روستاها به جز شیعه و اندکی حنفی کس دیگر نبود، هیچ شافعی در میان آنها نبود. عصیبت بین شیعی و سنی درگرفت، بین آنها جنگ شد. حنفی و شافعی که با هم متحد بودند، پیروز شدند، به حدی که از شیعه آدم سرشناس باقی نگذاشتند. همین که شیعیان فانی شدند، دیگر بار عصیبت بین شافعی و حنفی ها درگرفت، جنگ ها بین آنان رخ داد که در تمام آنها پیروزی با وجود قلت عده شافعی با شافعی ها بود. شافعی ها در محاصره حنفی ها بودند، حنفی ها با اسلحه از روستاها می آمدند، به هم کیشان خود کمک می کردند، معهذاً مغلوب شدند، این محله ها که می بینی خراب شده همه محلات حنفی و شیعه بوده، فقط محله شافعی ها باقی مانده، اکنون کسی از شیعی و حنفی باقی نمانده و اگر مانده کیش خود را مخفی می دارند.

خانه ها را دیدم که همه زیرزمین واقع بود، کوچه ها که به خانه ها می رفت همه تاریک بود. این کار را به علت کثرت غارتگرانی که بر «ری» ایلغار می زدند کرده بودند.

اصطخری گوید: «ری» بزرگتر از اصفهان بوده زیرا می نویسد:

«بعد از ری در جبال شهری بزرگتر از اصفهان نیست اگرچه شهر نیشابور از حیث وسعت بزرگتر از ری است ولی «ری» از حیث زیبایی ابنیه، ثروت خلق، وفور نعمت و عمران آبادتر و معمورتر بوده.»

«ری» شهری است که وسعت آن یک فرسنگ و نیم در یک فرسنگ و نیم. غالب بناهای آن با چوب و گل ساخته شده. «ری» دارای قراء بزرگی است که هر یک

بزرگتر از شهری است. از جمله قراء بزرگ آن یکی «قوهد» و یکی «سد» و دیگری «مرجبی» و غیر آنهاست. به طوری که شنیده ام از قراء آنجا زائد بر ده هزار مرد خارج می شود. از دهستان های آن، قصران داخل و خارج، بهزان (یا بهنان) و السن، فشابویه و دنباوند است.

ورود اسلام به ری

عمر بن خطاب به عمار بن یاسر که فرماندار کوفه بود دو ماه پس از فتح نهاوند امر داد که برای فتح «ری و دستی» (دستانی بلوک بزرگی است در قزوین) هشت هزار سپاهی به فرماندهی عروه پسر زید الخیل طائی برانگیزد. وی نیز این سپاه را حاضر کرد، به قصد «ری» به راه افتاد لیکن در برابر او سپاه دیلم جمع آمدند، اهل ری را در برابر او امداد کردند و با او جنگیدند لیکن خدا او را بر آنان غلبه داد و وی آنها را کشتار کرد، شهر ری به تصرف آنها درآمد. این در سنه 20 بوده و سنه 19 هم گفته اند.

شاعر عرب ابونجید که در این وقایع همراه سپاه مسلمین بوده می گوید:

«فرمانده سپاه ما را به سوی گرگان دعوت کرد و حال آن که ری در پیش روی آن سواد اعظم است و عشایری را که در بدانجا آمده اند، خرسند ساخته است.

ما به سرزمین خرم و گلگشت ری دل داده ایم و ری شهری است که دائما در سراسر زندگانی خود درخشان بوده است.

اهل شهر در آخر هر شب جشن و سرور دارند از خانه به گردش و تفریح پراکنده می شوند، چونانکه انسان را به یاد عروسی های شهریاران بزرگ می اندازد.

جعفر بن محمد رازی گوید: «همین که در خلافت منصور - ولیعهد عباسی - «مهدی» وارد ری شد این شهر ری را که اکنون مردم در آنند بنا کرد، دور آن را خندق قرار داد، در آن مسجد جامعی بنا نهاد، این که به دست عمار بن خصیب اجرا شد، نام او بر دیوارها نوشته بود، عمل آن به سال 158 به اتمام رسید، وصل به آن شهرچه ای در خارج قرار داد که شهر بیرونی نام گرفت، خندقی آجرین در گرد آن بود. نام این

ص: 197

شهرچه را محمدیه گذاشت لکن اهل ری آنچه را که در حصار قدیم واقع بوده است به طور مطلق «شهر» می گویند و این «شهرچه» را شهر بیرونی می نامند.

قلعه و باروی معروف زینندی (این لغت در جای دیگر زینندن و زینبی و زینبیه هم ضبط شده) در داخل شهر محمدیه است. مهدی امر کرد که آن را مرمت کنند، در هنگام اقامت در «ری» در آنجا فرود آمد، این قلعه مشرف است بر مسجد جامع و دارالاماره. می گویند: مرمت و اصلاحات این قلعه به دست میسره تغلیبی از افسران آبرومند مهدی انجام گرفت. سپس این قلعه زندان شد. پس آن گاه خراب گردید تا دگر بار به سال 278 به دست رافع بن هرثمه تعمیر شد. بعد از رافع اهل «ری» خود آن را ویران کردند. ری را در دوره جاهلیت (ارازی) می خواندند. می گویند: این شهر به واسطه زلزله به زمین فرورفته و در 12 فرسنگی از موضع ری امروزی در راه خوار بین محمدیه و هاشمیه ری واقع است. در آنجا ابنیه ای برپاست که دلالت می کند شهر عظیمی بوده، در آنجا در دهستانی از دهستان های «ری» خرابه هایی است که بهزان نامیده می شود. بین آن تا ری شش فرسنگ است. می گویند: ری آنجا بوده، مردم به آنجا می روند و قطعات طلا می یابند و چه بسا که جواهر و یاقوت هم به دست آورند.

خراج «ری» دوازده هزار هزار درهم بوده است تا زمان مأمون عباسی که هنگام بازگشت از خراسان به قصد بغداد بر آنجا گذر کرد، اهل ری او را ملاقات و از سنگینی مالیات خود به وی شکایت کردند. مأمون دو هزار هزار درهم از آن اسقاط و فرمانی در این باب صادر کرده به اهل «ری» سپرد.

ابن فقیه از بعضی علما گوید که در «تورات» از ری بحث شده و تجارتگاه خلق است.

اسمعی گوید: ری عروس دنیاست. تجارتگاه مردم به سوی اوست و یکی از اهم بلدان روی زمین است.

ری 17 دهستان دارد که از جمله آنها دنباوند، ویمه و شلمبه است.

ری مجمع علما و فضلا و اهل حدیث بوده، از بزرگان منسوب به ری: ابوبکر

زکریای رازی صاحب تألیفات متعدد است. وی در ری هنگام مراجعت از بغداد وفات یافت. از معاصرین این امام زاده است.

و محمد عمر بن هشام ابوبکر رازی حافظ که تصانیف و روایات دارد.

و عبدالرحمن بن محمد بن ادريس ابو محمد پسر ابی حاتم رازی که مصنف کتاب جرح و تعدیل است، از حفاظ معروف بوده، کتاب جرح و تعدیل یکی از کتب سودمند است. وی برای طلب علم و دانش و حدیث مسافرت ها کرده، در عراق و مصر و شام سیاحت ها کرده است. از یونس بن عبدالله و محمد بن عبدالله بن حکم و ربیع بن سلیمان و حسن بن عرفه و پدر خودش ابی حاتم و ابی زرعه رازی و عبدالله و صالح پسران احمد بن حنبل و جماعتی دیگر استماع حدیث کرد. جماعت بسیاری از او روایت کرده اند. بعضی در انتساب کتاب «جرح و تعدیل» به او تردید کرده اند، چنان که از «ابی عبدالله حاکم» نقل شده که گفته است شنیدم ابواحمد محمد بن محمد بن احمد بن اسحاق حاکم می گفت در ری بودم، روزی دیدم جماعتی کتاب جرح و تعدیل را می خوانند و به محمد بن ابی حاتم نسبتش می دادند. چون فارغ شدند به «ابن عبدویه» کتابفروش گفتم: «این چه مسخره بازی است که می بینم شما کتاب تاریخ محمد بن اسماعیل بخاری را می خوانید و آن را به «ابی زرعه و ابی حاتم» نسبت می دهید؟» پاسخ داد: «ای ابامحمد بدان چون این کتاب را نزد ابازرعه و اباحاتم آوردند و آن دو گفتند: این علم نیکویی است، کسی از آن بی نیاز نیست و سزاوار نباشد که آن را به شخص دیگری غیر از خودمان نسبت دهیم. بعد نشستند و آن را کم و زیاد کردند.»

خلیل قزوینی که خود حافظ است، گوید: عبدالرحمن بن ابی حاتم علم پدر خود را و علم ابازرعه را فرا گرفته و مصنفات مشهور خود را در فقه و تاریخ و اختلافات بین صحابه و تابعین و علمای شهرهای بزرگ به یادگار گذاشته است. وی از سرسپردگان مهم فرقه ابدال بود. در سال 240 متولد شد و به سال 327 وفات یافت. (بنابراین یکی از معاصرین بزرگ این امام زاده بزرگوار ما، این شخص یعنی

عبدالرحمن پسر ابوحاتم رازی است زیرا که فاصله بین تاریخ وفات این دو بیش از هشت سال نیست).

و محمد معروف به ابوالرستاقی پدر حمام بن محمد رازی که هر دو تن حافظ بوده اند، وی تحصیلات خود را در شهر خود و دیگر شهرها انجام داد، در شهر دمشق اقامت گزید و تصنیفات کرد. وی حافظ، مجتهد و ثقه بوده و روایات بسیاری اندوخته داشت. در سال 347 رحلت کرد. (بنابراین این شخص نیز با امام زاده واجب التعظیم معاصر بوده زیرا که فاصله وفات این دو بیش از 27 سال نیست).

و ابوزرعه احمد بن حسین مجتهد رازی معروف از مشایخ بسیار استفاده کرده و به واسطه مقام شامخ علمی و کثرت عدد شاگردانش شهرت یافته است. در دمشق از ابوالحسین والد تمام، در نیشابور از اباحامد، در بلخ از ابوالحسن فارسی، در بغداد از

ابوعبدالله بن مخلد، در مصر از ابوالفوارس احمد بن محمد بن حسین صابونی، در تنیس از عمر بن حداد و از ابوعبدالله مجاملی و از ابوالعباس اصم علم فرا گرفت. شاگردان مشهورش عبارتند از تمام، عبدالرحمن بن نصر، ابوعبدالله فلاکی زنجانی قاضی، ابوقاسم تنوخی قاضی، ابوالفضل جارودی حافظ، حمزة بن یوسف خاقانی، ابومحمد ابراهیم زنجانی همدانی، عبدالغنی بن سعید، حاکم ابوعبدالله، ابوعلی عمر واسطی، ابوزرعه روح بن محمد رازی و رضوان دینوری.

ویدر سال 375 در راه مکه وفات یافت.

(اگرچه فاصله وفات او با تاریخ وفات این امام زاده قریب 56 سال است لیکن از مذاکره کتاب الجرح و التعديل که در «ری» شده و شرح آن در بالا ذکر گردید، معلوم می شود که در سال های پیش از توقف خود در دمشق، در شهر ری صاحب مسند تدریس بوده است.)

اهل ری اهل سنت و جماعت بودند تا آن که در سال 275 احمد بن حسن مادرانی (یا ماردانی) بر «ری» غلبه یافت. وی تشیع را اظهار کرد، شیعیان را گرامی داشت و آنها را مقرب کرد. پس مردم به وی تقرب جستند. او سابقا در خدمت کوتکین

تکش پسر ساتکین ترک بود، از نفوذی که در ری داشت، استفاده کرده تشیع را در آنجا آشکار ساخت که تاکنون هم استمرار دارد. احمد مادرانی علما و دانشمندان را استمالت کرد و از آنها خواست که در باب تشیع تألیفات کنند. بدین طریق عبدالرحمن پسر ابوحاتم کتابی برای او در فضایل اهل بیت تصنیف کرد. و این در زمان خلافت المعتمد عباسی بود. یکی از فرماندهان سپاه احمد بن اسماعیل سامانی به نام احمد بن هارون بر او نافرمانی کرد. وی همان است که محمد بن زید راعی را به قتل رسانده بود. احمد بن اسماعیل سامانی او را تا «قزوین» تعقیب کرد و او از آنجا به کوه های دیلم متواری شد و احمد سامانی از تعقیب او صرف نظر و مراجعت کرد و در خارج شهر ری فرود آمد و داخل شهر نشد. اهل ری از شهر بیرون آمده، نزد او رفتند و تقاضا کردند که ولایت ری را قبول و با خلیفه بغداد در این باب مکاتبه کند و خطبه ولایت ری را بخواند. وی امتناع ورزید و گفت: طالب ری نیستم زیرا که حسین بن علی علیه السلام را به هوای حکومت ری کشته اند. (از این کلمه پایه علاقمندی ملوک سامانی و عموم شهریاران ایرانی به حسین بن علی علیه السلام به خوبی هویدا است که از حکومت ری گریزان بوده اند و از کشوری که نام آن در قضیه فاجعه حسین بن علی علیه السلام برده می شده و شهرت داشته که عبیدالله بن زیاد حکومت ری را به عمر بن سعد وعده کرده بود، مشروط به این که عمر بن سعد فرماندهی سپاهی را که عبیدالله علیه حسین بن علی علیه السلام تجهیز کرده بود عهده دار شود، چشم می پوشیدند وگرنه گناهی بر ری نیست.)

احمد بن اسماعیل سامانی در سنه 289 به خراسان بازگشت. در خراسان فرمان حکومت از خلیفه المکتفی بالله به نام وی رسید و او برادرزاده خود «منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد» را به حکومت ری فرستاد و او شش سال در آنجا حکومت کرد و این منصور همان است که ابوبکر زکریای رازی کتاب منصوری را به نام او نوشت. منصور سامانی در سال 290 به ری آمده بود. (بنابراین دوره حکومت او در ری از 290 تا 296 یعنی 23 سال قبل از تاریخ وفات امام زاده بزرگوار بوده و طبیعتاً امام زاده مقداری از عمر خود را در حکومت سامانی گذرانده است و نیز احتمال داده

می شود در زمان غلبه «مادرانی» بر ری که 35 سال قبل از وفات این امام زاده است، امام زاده عالیقدر که در ری بوده، زمان او را هم درك کرده باشد.)

در دائره المعارف اسلامي چاپ پاریس در لغت (ری) نوشته شده:

تاریخ فتح ایران به دست عرب را به تفاوت از سنه 18 تا 24 هجری ثبت کرده اند و احتمال می رود که استیلا و نفوذ عرب بر این کشور متدرجا در ظرف این سنوات صورت گرفته باشد چرا که حتی در سال 25 شورش در ری وقوع یافت که «سعد بن ابی وقاص» مأمور فرو نشاندن آن شد.

هنگامی که خلافت از «بنی امیه به بنی عباس» انتقال یافت، در ری موجب حوادثی نگردید ولی در سال 136 سنباد خرم دین که از اتباع ابومسلم بود، شهر ری را تصرف کرد و مدت خیلی در تصرف خود نگاهداشت.

دوره جدید عمران ری از زمانی شروع می شود که محمد مهدی ولی عهد عباسی به حکومت شرق منصوب گشت. وی شهر ری را از نوبه نام خود (محمدیه) ساخت و خندقی بر آن قرار داد و برای آن عده از مردم شهر که به واسطه اصلاحات و تغییرات ساختمانی بی منزل مانده بودند محله جدیدی وصل به شهر موسوم به مهدیه (مهدی آباد) ایجاد کرد. هارون الرشید پسر «مهدی» در ری تولد یافت و همواره از مسقط الرأس خود و خیابان عمده آن به خوشی یاد می کرد. در سال 195 طاهر بن حسین که از سرداران مأمون بود، در نزدیکی ری لشکر امین را شکست داد. در حدود سال 250 بین علویان زیدی طبرستان ابتدا با طاهریان و بعد با سرداران ترك خلیفه مبارزه شروع شد و بالاخره در سال 272 ادغوسکتین سردار مقیم قزوین شهر ری را از علویان منتزع ساخت.

در سال 261 معتمد خلیفه به منظور استحکام وضع این سامان پسر خود را به ولایت ری منصوب کرد و این پسر همان است که بعد از مکتفی خلیفه شد. چندی نگذشت که دخالت سامانیان در ری شروع گردید، «اسماعیل بن احمد» در سال 289 شهر ری را گرفت و المکتفی این امر واقع شده را تأیید کرد. هم چنین در سال 296

احمد بن اسماعیل فرمان حکومت ری را از المقتدر دریافت داشت.

در قرن سوم هجری علمای جغرافیای عرب شرح و وضع ری را در کتب خود به تفصیل نوشته اند ولی با وجودی که بغداد ابراز کمال توجه به ری می کرد، عده اعراب مقیم ری بسیار ناچیز بود و اهل شهر مرکب از ایرانیان از هر قبیل بود.

ابن الفقیه از جمله محصولات ری پارچه های ابریشمی و غیره و بعضی مصنوعات چوبی و ظروف لعابی را اسم می برد.

اصطخری گوید: شهر ری 5 دروازه و هشت بازار بزرگ داشت.

«مقدسی» ری را یکی از افتخارات اسلام می خواند و مخصوصاً از کتابخانه آن واقع در محله روضه که از نهر سورخانی مشروب می شده، اسم می برد.

دوره دیالمه

در سال 304 یوسف بن علی الساج فرمانروای آذربایجان شهر ری را متصرف شد و محمد بن صعلوک دیلمی را که از طرف نصر سامانی در آنجا حکومت می کرد، از شهر براند. آثار اشغال شهر به دست یوسف در مسکوکاتی که یوسف در محمدیه ضرب کرده باقی است. در نتیجه این اشغال يك رشته اغتشاشات در ری وقوع یافت و این شهر متوالیا بین علی بن وهسودان دیلمی و وصیف بکتیموری و احمد بن علی دیلمی و مفلح غلام یوسف دست به دست گشت، عاقبت سامانیان به تشویق خلیفه موفق شدند ری را مجدداً در منطقه نفوذ خود داخل کنند ولی سردار آنها موسوم به اسفار که دیلمی بود در ری خودمختار شد. اسفار به دست مرداویج معاون خود به قتل رسید. مرداویج اهل گیلان و یکی از مؤسسين سلسله آل زیار است، بدین طریق مرداویج فرمانروای ری گردید.

پس از قتل مرداویج (323 سال) آل بویه در ری مستقر شدند و ملک ری قلمرو حکومت خاندان رکن الدوله گردید و حکومت این خاندان قریب صد سال در آنجا دوام یافت. در سال 390 «المنتصر» آخرین پادشاه دودمان سامانی سعی کرد شهر ری

ص: 203

را تصرف کند ولی موفق نشد. در سال 420 مجدالدوله آل بویه برای مقابله با دیلمیان از سلطان محمود غزنوی مدد خواست و این کار به ضرر او تمام شد زیرا سلطان محمود از این فرصت استفاده کرد ملک ری را متصرف گردید. غزنویان در دوره تسلط کوتاه خود در ملک ری دست به اختناق علمی این شهر زدند، کتب فلسفی و هیئت را نابود ساختند و قرمطی ها و معتزله را به وضع فجیعی به قتل رساندند.

دوره سلجوقیان

غزان در سال 427 ری را غارت کردند. در سال 434 شهر ری که هنوز مجدالدوله در قلعه طبرک آن پایداری می کرد، به دست سلجوقیان افتاد. سلجوقیان این شهر را یکی از پایتخت های خود قرار دادند. آخرین پادشاه آل بویه یعنی الملك الرحمن در سال 450 در قلعه طبرک در اسیری مرد و فرمانده جدید ری طغرل نیز در سال 455 در شهر ری وفات یافت. از آن تاریخ به بعد در وقایع مربوط به سلجوقیان و آن سلسله از خاندان آنها که بر عراق عجم سلطنت می کردند همواره نام این شهر دیده می شود.

از دوره پادشاهی غیاث الدین مسعود حکومت «ری» با «اینانج» بود. این شخص همان است که دخترش اینانج خاتون زن پهلوان پسر ایلدگز اتابک معروف آذربایجان گردید. هنگامی که ایلدگز مادر ارسلان شاه را خطبه کرد و ارسلان شاه را بر تخت سلطنت نشانند، اینانج با سلطنت ارسلان مخالفت ورزید ولی در سال 555 شکست یافت و به بسطام گریخت و از آنجا با کمک ایل ارسلان خوارزمشاه دوباره ری را تصرف کرد و عاقبت به تحریک ایلدگز به قتل رسید و ایلدگز حکومت ری را به پهلوان داد. بعد از او حکومت ری به قتلق اینانج پسر پهلوان رسید، او نیز مانند جد مادری خود، تکش خوارزمشاه را در امور ایران مداخله داد (سال 588) دو سال بعد در جنگی که در نزدیکی ری وی داد، آخرین پادشاه سلجوقی طغرل سوم به دست قتلق اینانج به قتل رسید ولی ملک ری در تصرف خوارزمیان باقی ماند. در سال 614 اتابک فارسی سعد بن زنگی «ری» را متصرف شد ولی بلافاصله جلال الدین خوارزمشاه او را از «ری» بیرون راند.

«مقدسی» در کتاب خود در سال 395 اشاره به اختلافات مذهبی موجوده بین مردم ری می کند. ابن الاثیر در سال 582 خسارات و خرابی هایی را که بر اثر جنگ بین سنی و شیعی در ری حادث شده، شرح می دهد. وی می گوید که مردم شهر یا به قتل رسیدند و یا متواری شدند و شهر مبدل به خرابه گشت.

یاقوت در سال 617 که از مقابل هجوم مغولان می گریخت به شهر ری وارد شد و شرح مشاهدات او از خرابی ری و تحقیقات وی راجع به جنگ های بین شیعه و حنفی و شافعی در بالا ذکر گردید.

مغولان

مغولان بعد از یاقوت به ری وارد شدند و خرابی ری بالا گرفت. ابن الاثیر می گوید که مغولان مردم شهر را در سال 617 قتل عام کردند و کسانی را هم که از این قتل عام جان به در برده بودند، بعداً در سال 621 از دم تیغ گذراندند ولی ممکن است ابن الاثیر

در این بیان خود تحت تأثیر وحشت عمومی که در آن موقع دنیای اسلام را فرا گرفته بود، واقع شده و در میزان انهدام و خرابی ری مبالغه کرده باشد. جوینی می گوید: سرداران مغول در خوار ری عده کثیری را کشتند ولی درری قاضی شافعی به استقبال مغول رفت، تسلیم گردید مغولان پس از تسلیم او از ری گذشتند و به جای دیگر رفتند. رشیدالدین قبول دارد که مغولان در ری قتل و غارت کردند ولی مثل این است که بین اعمال آنها در ری و رفتار آنها در «قم» فرقی قائل است زیرا می گوید: ساکنین قم را (که شیعی بودند) به کلی قتل عام کردند.

این که «ری» بر اثر هجوم مغولان به کلی نابود نگردیده از بعضی ظروف لعابی که تاریخ دارد و مثلاً کاسه ای دارای تاریخ 640 به دست آمده است، ثابت می شود این آثار

نشان می دهد که بعد از عبور مغولان هنوز در ری صنعت گران مشغول کار بوده اند.

غازان خان در سال های 692 - 701 باروی طبرک را از نو ساخت ولی ظاهراً به

عللی که اگر علل سیاسی یا مذهبی نبوده لامحاله علل اقتصادی بوده (شاید مشکلات آبیاری) احیای شهر ری میسر نگردید و مرکز حکومتی مغول در این ناحیه (به اصطلاح اداری مغولی: تومان ری) به شهر ورامین انتقال یافته است.

پس از پایان سلطنت سلسله هلاکوری در قلمرو نفوذ طغا تیمور که در استرآباد حکومت می کرد، قرار گرفت.

در سال 781 سپاه امیر تیمور، ری را بی جنگ متصرف شدند ولی نظر مورخین در این مورد قطعا ناحیه ری بود نه شهر ری، زیرا «کلاویو» جهانگرد اسپانیولی که در سال 801 از این ناحیه عبور کرده می نویسد که شهر ری غیرمسکون بوده. در زمان شاهرخ (مطلع السعد بن سال 841) و هم چنین در زمان شاه اسماعیل (حبیب السیر) که نام ری به میان می آید نیز این شهر به هیچ وجه قابل اعتنا نبوده است.

*

**

«ری» را دیدید در این تحولات در سر چهارراه حوادث ویران شد، همه چیز آن از دست رفت، آری همه چیزش رفت غیر از تاریخ آن که در خبر (کان) آمده است.

غیر از مبانی معنوی آن که آنها ماندند بارگاه امام زاده عبدالله واجب التعظیم و بارگاه حضرت عبدالعظیم به پا ماندند تا مجددا (ری) را از نو ساختند و مرکزیت دادند. آری مبانی معنوی می ماند، حق می ماند، این گنبد و رواق نشان حقی است پایدار، همه حکومت های متنوع و دولت های گوناگون در (ری) مانند موجی در دریای حوادث محو شدند و رفتند ولی در آخر طایقه حق شناس و حق پرست امامیه اثنی عشریه نگهداران پرچم استقلال کشور شدند و طهران عاصمه ایران پایتخت اختصاصی مذهب شیعه ارجمند شد. مبانی مذهبی صحیح آنها سراسر اقطار این منطقه و این کشور را گرفته و حکم فرمایی می کند.

اینها از آثار صدق امام جعفر صادق علیه السلام هستند که فرمود: و دولتانی فی آخر الدهر یظهر. وگرنه طوفان حوادث چگونه رواق و گنبد این امام زاده واجب التعظیم را گذارده که تا شعاع نامحدودی و گنبد و بارگاه حضرت عبدالعظیم تا شعاع

غیر محدودی نورافشانی کنند. اینها گواه صدق سخنی است که نهج البلاغه از امام علیه السلام بازگو کرده که فرمود: يموت الميت منا و ليس بميت و يبلى البالي منا و ليس ببال ... مگر با طوفان های جوی و عوامل تعریه کوه ها از هم نمی ریزند مگر با طوفان های انقلابات سیاسی رژیم ها در هم نمی ریزند مگر استحکامات خط زیگفرید و ماژینو از هم نپاشید لکن بس کاخ ها خراب شد و بیستون به جا است.

بنیان عشق بین که چسان محکم افتد ای مردم ایران و ای طهران جمع آوری کار ما با این بارگاه ها است که عوامل تفرقه را جواب می گویند، با این بارگاه هاست که در مقابل حوادث نمی لرزند، با این بارگاه ها است که فرو نمی ریزند، آشیانه های جاسوسی در آنها رخنه نمی کنند و حظیره های سیاسی منطق آنها را مشوش نمی کنند. خدایا مرا بازویی ده که پرچم کلمه دعوت ترا تا ابد برافرازم. (1)

خلیل کمره ای نزیل طهران فی شوال خرداد 1334 ش - 1374 ق.

69 - نظری به مقاله «ری» در دائره المعارف الاسلامی، حسین کریمان (معاصر)

شهر باستانی ری صرف نظر از عظمت و اعتباری که در دوره اسلامی داشته، و جنبه قدمت آن که با نینوا و آشور همعهد بود، به سبب اینکه نام آن در کتب دینی تورات و اوستا مذکور افتاده، و اینکه پیش از اسلام مرکز دینی مغان و پایگاه بزرگ زرتشتیان

بوده و شهری مقدس به شمار می آمده، همواره مورد توجه ایران شناسان و مستشرقان قرار داشته است؛ و سیاحان معروف مغرب زمین از آن دیدن کرده و مطلبی در باب مشهودات خویش به رشته تحریر در آورده اند مانند: موریر به سال 1809، پریس به سال 1811، سراوزلی به سال 12 - 1811، کرپرتر به سال 1818، جاکسن و دیولافوا و اشمید و گدار در سال های اخیر؛ و نیز برخی دیگر از محققان خارجی پیش و کم هر يك در جهتی اطلاعات ارزنده ای در باب ری بدست داده اند

ص: 207

1- این گفتار در جزوه ای همراه با «بارگاه امام زاده عبدالله در ری» ص 15 - 39 در تهران، چاپخانه اختر شمال، 1334 ش به طبع رسیده است.

مانند: ریتز، کرزن، سار، ویسباخ، هرنسفلد، لسترنج، ویلبر، پوپ، جرج مایلز و غیرهم که مطالعه آثارشان خواننده را کمابیش به کلیات اخبار این شهر کهن آشنایی می بخشد؛

لکن مقالاتی که ایرانشناس معروف پرفسور فقید ولادیمیر مینورسکی در این باب فراهم آورده و در دائرة المعارف اسلامی درج افتاده (به زبان انگلیسی ج 3، ص 1105 - 1108، و به زبان فرانسوی، ج 3، ص 1182 - 1185) به مناسبت توجه به جهات مختلف اخباری ارزش و اهمیتی مخصوص دارد.

وی در این مقالت مختصر اشاراتی مفید به همه مباحث جغرافیایی و تاریخی شهر کرده است؛ و مسائلی همچون حوادث تاریخی ری و مکان و موقعیت آن و چگونگی بناها و تجارت و اختلاف مذهبی مردم و آثار مکشوفه آن پهنه و خرابی شهر را موجزاً موضوع سخن قرار داده است. مطالب بروشی کاملاً منظم و منطقی ترتیب یافته و اصابت نظر در اسناد و استناد و قوت استنباط و استنتاج همه از تسلط و تبحر کامل و وقوف فراوان مأسوف علیه حکایت می کند.

آن فقید در تعلیقه خویش بر الرسالة الثانية ابو دلف و حواشی حدود العالم نیز اطلاعات ارزنده ای در باب ری ذکر کرده است (سفرنامه ابو دلف، ترجمه فارسی، ص 132 - 134؛ حدود العالم، طبع کابل، ص 234 - 235). با این حال در مواردی معدود (گویا به سبب دست نیافتن به برخی از منابع معتمد و یا بدان جهت که برخی از مطالب برای وی بدیهی می نموده) آثاری از مساهله و مسامحه مشهود است، و گاه نکاتی با واقع مطابق نمی نماید بدین قرار:

الف) در مختصر کتاب البلدان تألیف ابن فقیه همدانی (طبع لیدن، ص 270)، و عجایب نامه که جهت طغرل بن ارسلان در حدود سال 560 هجری تألیف یافته (نسخه عکسی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه، ورق 39، ص 2)، و معجم البلدان

یاقوت (طبع لپزیگ، ج 2، ص 896 به نقل از ابن فقیه)، و مجالس المؤمنین شوشتری (طبع سال 1268 قمری، مجلس 1، ص 38) و پاره ای منابع دیگر ذکر گردیده که نام ری

بدین صورت در تورات مذکور افتاده: «الری باب من أبواب الارضین و الیه متجر الخلق» لکن محل آن را در اسفار پنجگانه و ضمائم آن ذکر نکرده اند. سند این گفته بنا به قول صاحب تاریخ جرجان، حمزة بن یوسف السهمی، متوفی به سال 427، با پنج واسطه به عبدالواسع بن ابی طیبة جرجانی از معاصران مأمون خلیفه می رسد (تاریخ جرجان، طبع هند، ص 199).

مینورسکی در مقاله خویش اشارت کرده که نام ری به صورت «راگس» (راجس) و «راگو» در ضمائم غیر رسمی (مجمعول) تورات، در دو کتاب «توبی» و «ژودیت» ثبت افتاده (دائرة المعارف اسلامی به زبان فرانسوی، ج 3، ص 1182).

خواننده خالی الذهن چنین خواهد پنداشت که آنچه ابن فقیه و دیگران بر طبق شرح مذکور در فوق نوشته اند همان است که مینورسکی گفته و حال آنکه مطلب چنین نیست و مفاد جمله «الری باب... الخ» مطلقاً در اسفار پنجگانه و ضمائم آن به چشم نمی خورد و نادرست به نظر می رسد و مقام ذکر ری در دو کتاب «توبی» و «ژودیت» نیز مشابهتی با جمله بالا ندارد. علاوه بر این، این دو کتاب را یهودیان و فرقه پرستان قبول ندارند و آن را مجمعول و غیر رسمی (Apocryphe) می پندارند،

و تنها کاتولیک ها آن را معتبر و رسمی می شناسند.

سبب این اختلاف تشتت در نسخ موجود تورات از عهد باستان است.

از دیر زمان از تورات دو نسخه کهنه به دست است یکی عبری و دیگری یونانی. نسخه عبری به یهودیان تعلق دارد و شامل سی و نه کتاب، و نسخه دوم از آن مسیحیان و شامل چهل و شش کتاب است و هفت کتاب اضافه دارد که از آن جمله است «توبی» و «ژودیت» این نسخه در قرن سوم پیش از میلاد به فرمان بطلیموس فیلیدلفوس در اسکندریه به وسیله هفتاد و دو تن از عالمان یهود به زبان یونانی برگردانده شده، و به

سبب شماره این مترجمان ابو ریحان آن را «توریه السبعین» (الاثار الباقیه، طبع لپیژیک، ص 20) نامیده و به زبان فرانسوی «روایت سپتانت» (Version de Septante) و به انگلیسی «سپتواجنت» (Septuagint) گفته اند.

ص: 209

این متن قدیمی تر از متن عبری مذکور است. نسخه «وولگات» یا ترجمه تورات به زبان لاتین به وسیله «سن ژرم» (Saint Jérôme) در قرن چهارم میلادی نیز تقریباً با متن یونانی منطبق و شامل همان کتب است.

مینورسکی مطلقاً اشارتی به روایت منقول از ابن فقیه و دیگران و صحت و سقم آن نکرده؛ و نیز مقام دو کتاب «تویی» و «ژودیت» را در تورات باز نشناسانده است تا برای مردم غیر یهودی و مسیحی روشن باشد (برای وقوف بیشتر در این باب و سند آن به کتاب ری باستان تألیف نگارنده، ج 1، ص 49 - 62 رجوع شود).

ب) مینورسکی آنجا که از کتابخانه ری واقع در بازار روده یاد کرده، از رودی که در این بازار جاری بوده نام برده و آن را «سورقنی» (Surqani) نامیده است. نام درست این رود «سورینی» است (که ظاهراً به خاندان بزرگ سورن به عهد اشکانیان نسبت دارد؛ و با چشمه علی فعلی منطبق می نماید (به کتاب ری باستان، ج 1، ص 130-143 رجوع شود).

این نام در نسخ مختلف موجود از المسالك و الممالك اصطخری به صورت های «سورقنی» و «سورین» و «سورینی» درج گردیده، لکن در صورة الارض ابن حوقل، طبع بیروت، ص 321، «سورینی»، و در الرسالة الثانية تألیف ابی دلف، طبع مسکو، ص 32، که مینورسکی خود آن را تصحیح کرده و بر آن تعلیقه ای سودمند نوشته «السورین» ثبت افتاده است؛ و تا آنجا که تتبع نگارنده اجازه داده «سورقنی» نادرست و محرف «سورینی» است، و یاقوت نیز در معجم البلدان (طبع لیبزیگ، ج 3، ص 186) صورت موجود در الرسالة الثانية را نقل کرده و «سورقنی» در آن کتاب مطلقاً به چشم نمی خورد.

ج) مینورسکی به اتکاء سفرنامه کلاویخو، سفیر اسپانیا به دربار تیمور، ری را در سال 1404 میلادی مطابق 807 هجری به کلی خراب و از سکنه خالی دانسته است (دائرة المعارف اسلامی به زبان فرانسوی، ج 3، ص 1184)؛ و معتقد است که دیگر به اخبار شاهرخ تیموری در ری مذکور در مطلع سعدین سمرقندی، و اخبار شاه اسماعیل در همین شهر مذکور در حبيب السیر نباید اهمیت داد.

«سه شنبه [هشتم ژوئیه سال 1404م]... بناهای شهری عظیم را دیدیم که متروک مانده و ویران گشته بود. اما بسیاری از برج های دیگر این شهر به کلی خالی از سکنه است». (سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، 175). دعوی کلاویخو به حکم شواهد فراوان تاریخی و قرائت با حقیقت سازگار نتواند بود؛ و چون مقام مقتضی بسط مقال در این باب نیست با اشارتی بدین تلخیص بسنده می شود:

1. ری به سال 814 هجری یعنی هفت سال پس از عبور کلاویخو از آنجا آباد بود و صورت شهر داشت. در لب التواریخ، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی تحت شماره، 2010، ص 191، در مرگ خلیل سلطان نواده تیمور چنین درج افتاده: «چون میرزا خلیل سلطان به عراق آمد بعد از مدتی در شب چهارشنبه شانزدهم رجب سنه اربع عشر و ثمانمائه (814) در شهر ری وفات یافت». که ذکر «شهر ری» بسیار حائز اهمیت و دلیل مسکون بودن آن است. این تفصیل در منابع دیگر نیز از جمله حبیب السیر (طبع 1271، جزء سوم از مجلد ثالث، ص 189) بدون قید کلمه شهر مذکور است.

2. شاهرخ تیموری به سال 850 در شهر ری درگذشت، و این خبر جز در مطلع سعدین (طبع 8 - 1365، جلد 2، جزء 2، ص 874) که مینورسکی آن را معتمد نپنداشته در منابع دیگر نیز مانند تاریخ کردستان (طبع پترزبورغ، ج 2، ص 98)، و روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات (طبع سال 1339، بخش 2، ص 95)، و کتاب دیار بکریه از مؤلفات سال 875 (طبع آنقره، ج 2، ص 290) آمده و در کتاب اخیر که مؤلف خود در آنجا حضور داشته بدین صورت نقل گردیده: «در روز نوروز سلطانی [سال 850] حضرت خاقانی را داعیه زیارت آستانه مقدسه مشهد عبدالعظیم در شهر ری پیدا شد. از فشابویه ری عند طلوع الصبح سوار گشته در وقت سوار شدن این بنده حقیر محرر این مسوده بر درگاه حاضر بود...» در اینجا نیز قید «شهر» برای ری دارای کمال اهمیت است.

3. ذکر ری در اخبار شاه اسماعیل صفوی جز در حبیب السیر (جلد سوم، جزء چهارم) که مینورسکی آن را نیز معتبر تلقی نکرده، در بسیاری از منابع دیگر، از جمله لب التواریخ، (نسخه خطی کتابخانه ملی، ص 236) فراوان به چشم می خورد.

4. سام میرزا در تحفه سامی (طبع 1314، ص 41) در احوال امیر عنایت الله از ری به وصف شهر، و در احوال فضل سارانی و همدمی رازی (ص 162 و 164) از طهران به صفت قصبه یاد کرده؛ و نیز نام بیست و چهار تن از بزرگان و شاعران را که در اوائل

عهد صفویان از ری برخاسته اند در این کتاب آورده است (بدان کتاب رجوع شود).

5. در فرمان هایی که از شاه طهماسب صفوی به جای مانده از ری به صورتی یاد گردیده که از آبادانی آن شهر حاکی است؛ از آن جمله در فرمانی که در باب تولیت بقعه ابراهیم خواص در سال 943 صدور یافته چنین ثبت آمده: «سادات اعظام و قضاة اسلام و موالی و مشایخ و زاویه داران و عمال کلاتران و کنخدایان ولایت ری بدانند...» (مجله راهنمای کتاب، جلد هفتم، 1343، ص 145)؛ و همچنین در فرمانی دیگر از وی که تاریخ آن 950 هجری است چنین مشهود می افتد: «جمیع زواری که توطن در آستانه مقدسه نمایند به غیر از مردم و رعایای ری اصلاً احدی مانع نشود...» (کتاب آستانه ری، طبع 1344، ص 79).

اما وجه جمع این دو خبر و رفع تناقض این دو قول به ظاهر بدین صورت تواند بود که کلاویخو صرفاً به شرح و ذکر آنچه در مسیر و معبر خود بدان برخورد کرده اشارت نموده و از کیفیت آبادانی قسمت هایی که از شارع اصلی (ظاهراً شارع ساربانان) فاصله داشته و به دور افتاده غفلت کرده بوده است. ذکر این نکته در ذیل این

مقام گفتنی می نماید که به موجب اخبار موجود، ری هیچگاه از سکنه خالی نمانده، بلکه به تدریج در طی سه چهار قرن از صورت شهری بزرگ به شکل دیهی خرد درآمده است.

د) در مقاله مینورسکی مسجدی که دکتر اشمید در ضمن حفاری در جنب کارخانه گلیسیرین در کنار باروی باستانی و دامن کوه سرسره (دژ رشکان قدیم: ری

باستان، ج 1، ص 283 - 303) یافته و طرح آن در تصویر 33 کتاب پرواز بر فراز شهرهای قدیمی ایران به انگلیسی نموده آمده، مسجد مهدی عباسی شناخته شده است (دائرة المعارف اسلامی به زبان فرانسوی، ج 3، ص 1184). این امر نیز با واقع مطابق نتواند بود بدین دلایل:

1. جامع مهدی در درون مدینه یا شارستان ری بنا گردیده و این شارستان را خندق در میان داشته که از باروی باستانی ری دور بوده است. در مختصر کتاب البلدان ابن فقیه (ص 269) مذکور است: «بنی مسجدها المهدی فی خلافة المنصور و بنی مدینتها ایضاً و خندق حولها». در المسالك اصطخری طبع قاهره، ص 122، و صورة الارض ابن حوقل طبع بیروت، ص 321 آمده: «لها [ری] مدینه علیها حصن و فیها المسجد الجامع» در ترجمه فارسی مسالك اصطخری، طبع 1340، ص 170 درج افتاده: «و در شارستان ری مسجد اذینه است.» مسجدی که اشمید یافته هم در خارج شارستان و هم بیارو نزدیک و هم از خندق قدیم دور است.

2. مسجد مهدی به نزدیکی قلعه طبرک قرار داشته (کتاب ری باستان، ص 454 و 490). مقدسی در احسن التقاسیم (طبع لیدن، ص 391) گفته: «و الجامع علی طرف المدینه الداخلة عند القلعة». ابن رسته در الاعلاق النفیسه (طبع لیدن، ج 7، ص 168) ذکر کرده: «قدام المسجد الجامع قلعة للری علی قلة جبل...» طبرک بنا به نقل یاقوت در معجم البلدان (طبع لپیزیگ، ج 3، ص 507) در دست راست مسافر عازم خراسان و کوه بزرگ ری در دست چپ وی قرار می گرفته، و این نشانی چنانکه در محل مشهود است با کوه نقاره خانه فعلی قابل انطباق است نه کوه سرسره که از گذرگاه قوافل بر کنار بوده است. (برای وقوف بیشتر به کتاب ری باستان، ج 1، ص 487 - 498 رجوع شود).

3. مسجد مهدی در محلی سیل گیر بنیان یافته بوده، و بنا به نقل یاقوت (معجم البلدان، ج 4، ص 431) بدان هنگام که آغاز به کندن پی جهت ساختن مسجد کردند به دیوار بناهایی برخوردند که سیل آنها را خراب کرده و در هم فرو ریخته بوده. محل

مسجد مکشوف به وسیله دکتر اشمید از مسیل بر کنار و از خطر سیل کاملاً در امان است. به موجب این نشانی ها و نشانی های دیگر که مقام مقتضی بسط مقال در آن باب نیست محل مسجد مهدی را در فاصله میان تقی آباد فعلی و کوه نقاره خانه به نزدیکی مسیل حسین آباد کنونی که با همه شواهد و قرائن سازگاری دارد باید دانست (به کتاب ری باستان، ج 1، ص 321 - 326 رجوع شود). (1)

70 - دو فرمان مربوط به شهر ری، محمدتقی دانش پژوه (معاصر)

در جزو اسنادی که نزد جناب آقای دکتر محمد علی هدایتی دیده ام و با اجازه ایشان برای کتابخانه مرکزی دانشگاه مورخ 997 عکس برداری شده است وقف نامه ایست از زینب بیگم دختر شاه طهماسب که نگارنده در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه (3:63) در دیپاچه فهرست کتابخانه آستانه امامزاده عبدالعظیم حسنی در شهر ری از این سندها یاد کرده ام. از جناب آقای دکتر هدایتی که نشر این سند را مجاز دانسته اند بسی سپاسگذارم.

وقف نامه زینب بیگم دختر شاه طهماسب مورخ 997

هو الواقف علی السرایر الحمد لله الذی وفق الانام بالخیرات سببا للفوز بالثواب الجزیل وقربهم بالطاعات للقرب الی الملك الجلیل لا اله الا هو الواقف علی السرایر و المطلاع علی الضمائر و الصلوة و السلام علی من اصطفی من المصطفین الاخیر و المرسلین الابرار محمد سید الکونین و الثقلین و الفریقین من العرب و العجم و آله الاتقیاء سیما امیر المؤمنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب قسیم الجنة و النار.

ص: 214

1- . یادنامه مینورسکی، به کوشش: مجتبی مینوی و ایرج افشار، اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1348ش، ص 119 - 127. لازم به تذکر است که اصل مقاله مینورسکی ترجمه عربی آن در شناخت نامه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و شهر ری (ضمن مجموعه مقالات چاپ شده) به چاپ رسیده است.

و بعد وقف نمود نواب مستطاب خورشید احتجاب فلك جناب علیا حضرت بلقیس مکانی خدیجة الزمانی ناموس العالمین مهد علیائی شمسه ایوان سیادت و اجلال شمس فلك عظمت و اقبال مرکز دایره خدات و جهانبانی بلقیس تخت طهارت و گیتی ستانی زینب بیگم مخدره که مهر و ماه با غایت عصمت و نهایت عظمت در حریم حرش بار نمی یابند و نسیم صبا و شمال در سراپرده عصمتش راه ندارند خلدالله تعالی ظلالی سیادت ها و سلطنت ها و عظمت ها علی مفارق المسلمین الی یوم القیام، تمامت و همه گی سه دانگ ربیع شایع از مزرعه موسومه خورازیل(1) واقعه در بلوک غارری حمیت من الآفات و الفیء محدود به اراضی احمدآباد و خشکروود و تپه عرب قبله و به اراضی عبدل آباد و کندی آباد و شارع شمالاً و به اراضی قریه یورت شرقاً و به خشکروود و اراضی مرتضی کرد غرباً مع اراضی معمور دایر و مغمور بایر و قنوات جاریه و منظمه و جداول و انهار و طواحین آبادان و خراب و باغات و محوطات و محاصرات و تلال و وهاد و معالف و مراکز و سایر المضافات و المنسوبات بهذه المزرعة من ای شیء کان سمی ام لم یسم ذکر اولم یذکر بر مشهد منور و مرقد مطهر امامزاده واجب التبجیل و التعظیم لازم التکریم عبدالعظیم علیه و آباءه التحیه و التسلیم که زیارت آن را به زیارت عالی شانی برابر کرده اند که جبرئیل امین با وجود رفعت شأن و سمو مکان افتخار به خادمی آن آستان ملائک پاسپان نموده سر مباحات به اوج برین سوده که «من زار عبدالعظیم الحسنی بالری کمن زار جدی اباعبدالله الحسین» وفقی صحیح شرعی مخلد مستمر مشتمل بر جمیع شرایط و ارکان خالی از نواقص و بطلان قربة الی الله تعالی و طلباً لمرضاته و شرط نمود نواب واقف حین الوقف تولیت مزرعه مذکوره را به عالی حضرت سیادت مرتبت نقابت منقبت افادت و افاضت دستگاه نجابت و معالی انتباه عمدة السادات العظام و النقباء الکرام امیر مجد الدین المتولی ابن سیادت و مغفرت پناه المستریح

ص: 215

1- همان خلازیر خلازیر مقصودست (ایرج افشار).

برحمة الملك البارى ظهيرا للسيادة و الدين امير ابراهيم الحسينى و بعد از او بر اولاد امجاد او نسلاً بعد نسل و عقباً بعد عقب مشروط بر اين كه عالى حضرت متولى مشار اليه محصول وقف مذکور را بعد از وضع بذر و نفقة القنوات و مصالح ضرورى زراعت صرف روشنايى و صادر و وارد و عمارت و فرش مشهد مقدس منور و مواجب خدام و حفاظ سر كار فيض آثار نموده و ثلث كل محصول به علت حق التولية و حق السعى به خود متعلق داند و ايضاً شرط نمود كه: موقف مذکور را به اجاره طويله به متقلبه نهد و به غير متقلبه نيز به اجاره نهد و به هيچ وجه من الوجوه حكام طلبى از آن مزرعه ننمايند و مدخل نكنند و چنان چه در ساير موقوفات آن آستانه سدره مرتبه شرط شده ناظر تعيين نمايند و به علت حق النظاره و حق الاشراف طلبى نكند و چون مصرف معين جهت موقوف مذکور مقرر شده ارباب و ظايف مطلقاً طلب و توقعى ننمايند فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه و كان ذلك فى شهر ذى

العقدة الحرام سنة سبع و تسعين و تسعمائة الهجرية النبوية عليه السلام و التحية.

سجلات

1 - هو الواقف الحمد لله الواقف الموفق للخيرات الذى جعل الوقف واسطة لادراك السعادات و الصلوة و السلام على محمد و آله اشرف البريات و بعد در مجلس عالى سيد المحققين و سند المدققين وارث علوم الانبياء و المرسلين خاتم المجتهدين ابده آله على مسند الاجتهاد الى يوم الدين (دو كلمه اى خوانده نشده)

مازير و برزفى هذا الكتاب من المبدء الى المآب حسب ما سطر فى هذا الخطاب معروض شد فى سلخ عام ثمان و تسعين و تسعمائة.

2 - بصحة مقدماته اشهدت نمقه الفقير الى الله الغنى سلطان ابراهيم بن حيدر شريف الشريفى الحسينى و الحسينى عفى عنهما و آله فى شهر سنه 997: سلطان ابراهيم.

3 - ما نسب الى فيه صحيح حرره زينب بنت طهماسب صفوى الحسينى الموسوى - مهر: «بنت شاه دين طهماسب»

ص: 216

4 - این وقفنامه صحیح است در دفترخانه مبارکه جزو املاک موقوفات حضرت شاهزاده عبدالعظیم است باید حدود آن را منظور داشت و خلاف واقع نشود - مهر: لا اله الا الملك الحق المبين عبده احمد.

5 - موافق این وقف نامه کیفیت این است که عالی جاه میرزا موسی مستوفی نوشته است.

6 - چون موافق این وقفنامه که صحت آن ظاهر است يك حد این مزرعه خشکروود است و تجاوز غیر از خشکروود به این مزرعه جایز نیست.

7 - شهد بما فيه الاقل عبدالوهاب - : «یا وهاب الکریم»

8 - بشهادة العبد الاقل سعدالدین محمد بن افضل - مهر: «اللّه ولی التوفیق»

9 - بشهادت اقل الخلائق لطف اللّه الشریف الموسوی (با مهر)

10 - انا من الشاهدين (با مهری خوانده نشده است)

11 - (نمره 474 ثبت) (نمره کتاب 4305) به تاریخ هفدهم شهر شعبان العظم تنگوزئیل سنه 1329 در دفترشرعیات اداره جلیله کل اوقاف ثبت شد. مفاخرالممالک.

فرمان شاه طهماسب درباره زاویه شیخ ابراهیم خواص در 943

ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل الخواص⁽¹⁾ از عارفان به نام ایران است که در شهر ری به سال 291 درگذشته است و در جامع آن شهر به خاک سپرده شده است. سرگذشت او در طبقات الصوفیه سلمی به عربی ص 284 و انصاری به فارسی ص 286 و منابع دیگر که در حواشی این دو کتاب برشمرده شده و هم چنین در الاعلام زرکلی (1:22) آمده است در نزهة القلوب حمد مستوفی (ص 52 - 55) و جغرافیای کیهان (2:46) تنها نام او هست.

جامع ری را که خاک جای و مزار او است مهدی برادر منصور عباسی در زمان

ص: 217

1- خواص به تشدید و او از خواص بضم خاء است که برگ درخت خرما باشد و به معنای فروشنده این برگ است.

خلافت او در زمان فرمانروایی خویش در جبل و کوهستان به سال 158 با معماری عمار بن ابی الخصب ساخت و بر دیوار آنجا نام خود را نوشت. اکنون در غار ری در جلگه در دو کیلو متری دیهی است به نام اندرمان که در آن بقعتی کهن است به نام امامزاده ابوالحسن و در پهلوی آن مزاری است به نام امام زاده ابراهیم که شاید خوابگاه همین خواص عارف باشد و مردم ناآگاه از تاریخ آن را سیدی بدین نام پنداشته اند. (1)

از جناب آقای دکتر محمد علی هدایتی و آقای دکتر عنایت الله هدایتی که اجازه فرمودند از روی این سند فیلمی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه برداشته شود و عکس آن در اینجا به چاپ برسد بسیار سپاسگذارم.

مهر شاه طهماسب - عنوان ابوالمظفر طهماسب

سادات عظام و قضاة اسلام و موالی و مشایخ و زاویه داران و عمال کلاستران و کنخدایان ولایت ری بدانند که درین وقت بنابر وفور استحقاق و استعداد سیادت ایابی و تقوی شعاری سید سراج الدین ابوالقاسم موسوی و افادت و شریعت ایابی مولانا کمال الدین عبدالخالق المشهور به مولا احسان خطبت تولیت و رتق و فتق زاویه شیخ ابراهیم خواص را بدیشان مفوض و مرجوع گردانیدیم تا به واجبی بدان امر قیام و اقدام نمایند و در تعمیر و آبادانی رقبات زاویه مزبوره کوشیده کمال سعی و اهتمام به جای آورند و منافع و محصولات آن را به موجب شرع شریف به مصرف وجوب برسانند باید که دست تصدی مشار الیها را در امر مذکور قوی و مطلق دارند و آنچه از محصولات سنه پیچی نیل هر کس تصرف نموده باشد تسلیم متولیان مومی الیها نمایند. و به علت اخراجات خلاف حکم از علفه و قنلغات و الاغ و الام و طرح و ساوری و پیشکش و رسوم داروغگی و عیدی و نوروزی و عوامل بیگار و مزد و وجوه گاه و هیمه و سایر تکالیف دیوانی بهراسم و رسم که باشد طلبی نکنند

ص: 218

1- یاقوت 2: 295 - مرآت البلدان ناصری 4: 105 - فرهنگ جغرافیای 1: 24 - اسامی دهات کشور ص 86.

و چیزی حواله ندارند تا در آبادانی قنات مذکوره سعی موفور نموده جاری گردانند. این حواله برین جمله رفته هر ساله بسان و هر فصحی محدود بطلی (خوانده نمی شود).

مقرر است که چون تولیت زاویه مزبوره سابقاً بمشار الیهما متعلق بوده و درین و لا مجدداً استحقاق ایشان به ظهور پیوسته مشار الیهما را متولی زاویه مذکوره دانسته بسند بقبض مستند ... سیادت ماب معالی نصابی امیر سلیمان حسب - المسطور مقرر دانسته درآمد و دخل و لاروسون رقبات زاویه مذکوره از مقرر (؟) است حاصل تیول نبوده الکاء مزبور مالوجهات ادعا و طلبی ننماید و به سبب مزرعه مواس (؟) مزاحم خواص نشوند عهده شناسد. سلخ شهر ربیع الاولی 943، ختم (1).

71 - جغرافیای تاریخی ری - تهران، میرحسین یکرنگیان (معاصر)

تاریخ چیست، جغرافیا کدام است؟

تاریخ عبارت است از گزارش احوال کائنات و تغییرات و انقلابات آن، این تاریخ را تاریخ عمومی گویند و گفته اند آنچه از آغاز آفرینش تاکنون واقع شده تاریخ گذشته است و نتایج آن تاریخ آینده.

تاریخ اساساً بر دو نوع است: تاریخ طبیعی، تاریخ اجتماعی. تاریخ طبیعی عبارت است از گزارش انقلابات و تغییرات طبیعت مانند پیدایش جماد، نبات، حیوان، انسان و انواع آنها به ویژه نژادهای متنوعه انسان و حیوان.

اما تاریخ اجتماعی یا مدنی عبارت است از حوادثی که ملازم پیدایش اجتماع و تمدن بشر بوده یا حوادثی که بعد از حصول اجتماع حادث گشته است، مثلاً مهد تمدن اولیه بشر در کدام نقطه بوده، تمدن فلان قوم از کی آغاز شده، فلان قطعه از چه زمانی آباد و مرکز اجتماع گشته، حالات اولیه مردم آن چه بوده، یا سلطنت فلان خاندان از کی تشکیل شده و چه زمانی منقرض گردیده و چه آثاری از خود باقی

ص: 219

گذاشته است. فلان شهر در کدام قرن بنا شده، یا فلان بنا در چه تاریخ ویران گردیده، فلان قبیله و ملت به چه وسیله ترقی کرده است یا رو به انحطاط آورده، خلاصه آن که هر چه متعلق به حالات بشر و حوزه های اجتماعی اوست، هم چنین آنچه را که حاکی بر اتفاقات غیرمنتظره است (قحط، غلا، طاعون، وبا و امثال آن) و این تواریخ بر دو نوعند: تاریخ عمومی، تاریخ خصوصی.

آنچه عمومیت دارد و راجع به همه نژادهای بشر است، تاریخ عمومی نام نهاده اند، ولی آنچه را که مربوط به قوم، ملت، نژاد و کشور معین باشد، تاریخ خصوصی می نامند، باز آنها بخش می شوند به تاریخ، تاریخ نظامی، تاریخ جغرافیایی و نیز جغرافیا بخش می شود به جغرافیای طبیعی، سیاسی، اقتصادی، انسانی، نظامی و جغرافیای تاریخی که بحث ما بیشتر در این قسمت است.

تاریخ تهران - ری

کتابی که درباره ری و تهران نوشته شده باشد یعنی تمام مطالبش اختصاص به این شهرستان داشته باشد، وجود ندارد. در نزهة القلوب، مرآت البلدان، نسخ التواریخ و غیره به مقتضای بیان چند سطری در اطراف این دو مکان نوشته شده است.

کتاب تاریخ ری و اصفهان تألیف آقای شیخ جابر انصاری و تاریخ تهران تألیف آقای جواهرالکلام هم مطالب مربوط به این دو محل را از سایر تواریخ و اسناد گلچین و اقتباس نموده اند و الحق خدمتی به سزا برای روشن شدن پیشینه تاریخی نموده اند که در این کتاب هم از مطالب آنان استفاده شده است.

ولی برای تشریح وضع جغرافیا و شرح اوضاع تهران در یک قرن و نیم اخیر بیشتر از مشاهدات و اطلاعات شخصی و معلومات معمرین بصیر و پیرمردان مطلع تهران و پرونده های ادارات استفاده شده است.

اینک به شرح تاریخ شهر کهن ری که مدفن حضرت عبدالعظیم علیه السلام می باشد، می پردازیم:

از گفته امین احمد رازی: ری ولایتی با نام است، در مسالك و ممالك آمده که از خراسان و عراق بجز بغداد هیچ شهری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده، مگر نیشابور که پهناورتر واقع شده.

اصمعی آورده «الری عروس الدنيا» و در بنای ری اختلاف بسیار کرده اند بعضی برآند: ری را، رازی بن ثقلان بن اصیها بن ملوج بنا کرده، برخی گویند: راز بن خراسان ساخته و از هوشنگ نیز نقل می کنند.

و اما حمدالله مستوفی آورده که شهر ری، شهر شیث پیغمبر است و در زمان المهدی بالله عباسی عمارات شهر ری بدین منوال بوده، مدارس و خوانق 6400، حمام 1360، مساجد 46400، طاهونه 1200، کاروان سرا 12700، مناره 15035، یخچال 1450، عصارخانه 1700، قنات جاریه 18091، و رودخانه نیز بسیار بوده، محلات 96 و در هر محل 46 کوچه و در هر کوچه 40000 خانه و 1000 مسجد و در هر مسجدی 1000 چراغدان از طلا- و نقره و غیره بوده که هر شب روشن می کرده اند و مجموع خانه ها هشت بار هزار هزار و سیصد و نود و شش بوده که مردم می نشستند، لا يعلم الغیب الا الله «به نظر نگارنده اغراق و مبالغه است».

در معجم البلدان آمده که ری زمان بهرام چنان آباد بوده، باغستان ری و اسبهان پیوسته به یکدیگر بوده «مقصود تهران و کرون اصفهان بوده - نگارنده».

و اصحاب تواریخ نوشته اند: به کرات آن شهر به قتل عام و زلزله ویران شده و باز عمارت یافته، تا زمان خلافت ابوجعفر منصور دوانقی عمارت بر اصل یافت و روزبه روز در تعمیر و آبادانی می افزودند تا حادثه چنگیز به وقوع پیوست و کرت دیگر به قتل عام ویران گشت.

شیخ نجم الدین دام قدس سره در کتاب مرصاد العباد که از تألیفات اوست نوشته: در این فتنه از شهر ری که مولد و منشأ این فقیر است، هفتصد هزار مردم صاحب اعتبار به درجه شهادت رسیدند، ولایت ری ابتدا نه بلوک بوده بدین موجب «غار».

«فشاپویه»، «بهنام»، «سببورفرج»، «خوار» «زرنده»، «اسفجان»، «شمیران»، «شهریار» و «ساوجبلاغ».

و در نزهة القلوب آمده که رودبار قصران از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق به ولایت رستمدر گرفته و در این ایام چهار بلوک است: نخستین را ری اعتبار کرده اند، باقی را علی حده ساخته اند. چنان چه به تقریبات احوال نوشته خواهد شد و حق تعالی آن مقدار خیر و برکت بدان ولایت ارزانی داشته که عقول و اوهام در وادی آن سرگردان است چنان چه اکثر ضروریات قزوین که قرب چهل سال محل اقامت سلاطین صفویه بوده از آن ولایت به حصول می پیوست و ایضا غله و سامان مردم کاشان از ری به حصول می پیوندد و اهل رستمدر و ساوه و قم نیز از آن شهر منفعت بخش دارند و انواع میوه در آن دیار خوب و فراوان می شود، خصوص خربزه و انگور که هر قدر صفت کنند، گنجایش دارد و همچنان انار ملیسی که رگی از ترشی با اوست و انجیر، زردآلو و امرود که آن را نطنزی نامند و شفتالو و هلو خوانند در غایت نراکت و شادابی و راست مزگی به حصول می پیوندد که همه عزیزان را نصیب شود که دست و دهنی بیالایند ... و خوبی آن زیاده بر اقطار چون روشنی خورشید در نصف النهار از واضحات است و اکثری از فضلا و فصحا در توصیف آن جرسی جنبانیده، چنان چه امام خاقانی را است: پست عراق و ری و خراسان ری است و ری ...

و چون سطری چند در صفت ری گفته شد بهری از مذمت نیز نوشته آید، چو در همه جا نیک و بد می باشد، در فصل خزان که آغاز اختلاف آب و هوا و نوغان اطبا است، مردم بنا بر رسوم عادت چندان ملاحظه نمی نمایند و ناهار میوه بسیار به کار می برند لذا تب و لرز می نمایند و این تب و لرز شبانه روزی از دو سه ساعت زیاده نیست، بعد از آن برخاسته هر چه خواهند می خورند و به هر جا می روند، چو مشهور است: جمعی از دوستان با یکدیگر به راهی می رفتند یکی را تب آمده از همگنان التماس کرد که شما ساعتی توقف نمایید تا من رفته بلرزم و بیایم، در وقتی چنین

خاقانی بدان دیار رسیده و از افراط میوه او را عارضه دست داده و هر آینه این چند بیت انشاء نموده:

خاك سپاه بر سر آب و هوای ری

دور از مجاوران مکارم نمای ری

عقرب نهند طالع آن من ندانم آن

دانم که عقرب تن من شد لقای ری

از خاص و عام ری همه انصاف دیده ام

جور من است ز آب و گل جانگزی ری

ری در قفای جان من افتاده من بجهد

جان می برم چو سست اجل در قفای ری

دیدم سحرگهی ملك الموت را که پای

بی کفش می گریخت ز دست وبای ری

گفتم تو نیز، گفت چوری دست کین گشاد

بویحیی ضعیف چه باشد به پای ری

در نزهة القلوب از روی طرفگی آورده که اصفهانی و رازی را در باب خوبی شهر با

هم مناظره افتاد هر يك هنر شهر خویش عرضه می کردند. اصفهانی گفت خاك اصفهان مرده را تا چهل سال نریزاند، رازی گفت خاك ری مرده را چهل سال بر در دکان در داد و ستد بازدارد و در بیشتر کتب معلوم شد که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند اما به سخا و رادی شهره و منسوب بوده، سخن ایشان راست و پسندیده باشد، به دوستداری پیغمبر و خاندانش مبالغه تمام به کار برند.

و اصل شهر ری در حادثه چنگیزخان چنان چه گذشت نوعی خراب گردید که نقش آبادانی بالکلیه محو گشت و امروز در آن مملکت یکی تهران و دیگری ورامین است که ذکری خواهد شد:

طهران در زمان فرمانروایی شاه طهماسب صفوی به زینت باره و زیور بازار آرایش یافت و سمت شهریت پذیرفت و الحال به حسب جداول و انهار و اشجار سایه دار و باغات جنت آثار مستثنی از یکدیگر شهر و دیار است و بر شمال رؤیه اش کوهستانی است موسوم به شمیران که قطعه ای است از قطعات جنان و هیچ مستشهدی در خوبی زیاده بر آن نیست که در ایام سابق این کوهستان را شمع ایران می گفته اند و در مضافاتش اقسام میوه نیک می شود، خصوصاً گیلاس که با نهایت خوبی و آفر و بی قیاس می باشد و هم چنین کوهستانی

است در دوفرسخی مشهور به

ص: 223

کن و سولقان که آن نیز از بسیاری آب روان و کثرت درختان با میوه های الوان غیرت بوستان جنان تواند بود، و از فواکھش امروء، شفتالو نوعی خوب می شود که هر کس را آرزوی آن می شود که چون زبان همیشه در دهان داشته باشد: از این قبیل خصوصیات بسیار دارد.

و باز هفت اقلیم جزو حالات عمادی شهریاری می نویسد: شهریار بلوکی است از بلوکات ری متضمن قراء معموره و آبادان و به حسب مرغزار و بساتین و باغات رجحان بر باقی بلوکات دارد و در افواه پاره ای مردم این عهد تهران را گاهی نکوهش می کنند:

تهران و آب سنگ لج و باد شهریار

مدحش مگو که خال رخ هفت دوزخ است

و جزو گزارش قاضی محمد می نگارد: از سادات ورامین است قاضی عطاءالله برادر قاضی محمد و قاضی عبدالله و قاضی سدید پسرانش و (امیر رکن الدین) و (میر محمد قاسم) و (قاضی عهدی) و (امیر عنایت الله) از متولیان حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و (امیر علی شاه) پسرش و (امیر نورای) متولی و (امیر ظهیرالدین ابراهیم) متولی و (امیر مجدالدین اسماعیل) متولی و (شیخ شهاب الدین) متولی امام زاده ابوالحسن و (شیخ ابوالقاسم) پسرش و (آغا غیاث) حضرت بزرگوار عبدالعظیم علیه السلام در مقبره مشهد شجره در ری مدفون شده و در آن مشهد حضرت امام زاده حمزه بن موسی الکاظم مدفون بوده که آن حضرت به زیارت و خواندن فاتحه تشریف می برده و بعد در ضلع غربی متصل به شمال زمین را می شکافند جسد صحیحی در آن محل یافتند و آن را امروز قبه امام زاده طاهر بن طاهر می خوانند و اطراف امام زاده و صحن بزرگ پنج صحن دیگر ساختمان شده قبور بسیاری از بزرگان دین و دولت است که تذکره القبورش مجلدی بزرگ می شود از آن جمله قبر ابوالفتح رازی و مرحوم حاج ملا علی کنی و علمای بزرگ دیگر و مشایخ نامی از سلاطین ناصرالدین شاه و از شعرا قآنی «استخوان های کریم خان زند را رضا شاه پهلوی کبیر به این مکان مقدس انتقال

داد، مقبره مجلل او نیز در همان مکان است. عبدالعسین هژیر و سپهبد حاجی علی رزم آرا از نخست وزیرانی که به دست افراد متعصب وابسته به فدائیان اسلام کشته شدند نیز در ایوان باختری حضرت عبدالعظیم مدفونند. نگارنده».

وورامین زمان پیشین حاکم نشین بوده و قلعه در غایت حصانت داشته الحال بعد از تهران محلی در ری از آن شگرف تر نیست و از میوه جات انگورش بر تمام ری رجحان دارد و مضافات نیک چنان چه یکی از آن مواضع خاره است که حاصلش قریب سه هزار تومان است و بیشتر ارتفاعات یک من صد من می شود.

و ایضا حسن آباد است که حاصل آن از دو هزار متجاوز است و هم چنین چند موضع دارد که حاصل آن پانصد تومان است تا سیصد تومان.

و دولاب را نوشته قریه ای است از اعمال ری متصل به تهران که الحال شهر ری عبارت از آن است و از مشاهیر مردمش ابوبشر محمد بن احمد بن حماد انصاری و ...

صاحب هفت اقلیم پس از این گزارش ها نام مردانی هنرپیشه و بزرگ اندیشه شهر ری را قریب پنجاه نفر اسم برده که برگزیدگان آنها عبارتند از:

صوفیه و عرفا (ابوذکریا یحیی بن معاذ) از محدثین (عبدالرحمن ابی حاتم حنظلی) از متبحرین علوم و نوابغ (امام المتکلمین فخر رازی) از اساتید اطبا (محمد بن زکریا) و از قضات (قاضی مسعود) و از علما (امیر تاج الدین حسن) و از عرفای ترانه سنج (شاه صفی الدین) از شعرا (غزایی و کمال الدین بندار) (آشوب تهرانی) (خמוש تهرانی) (صفای لواسانی) و ... که جمع اسامی و شرح خلاصه احوال آنها مجلدی جداگانه می شود.

در دایره المعارف بستانی می نویسد: ری شهری از بلاد دیلم و جزو عراق عجم و پنج کیلومتری تهران طرف جنوب شرقی است. ولادت ابوبکر محمد بن زکریا رازی طبیب و هارون الرشید در آن سرزمین بوده. شهری مشهور از بزرگترین بلاد عجم که مورخین عرب نامش را برده اند و گفته اند مرکز بلاد جبل، از آنجا تا نیشابور یکصد و شصت فرسنگ و تا قزوین بیست و هفت، و فرودگاه حاج خراسان و ترک

و آن شهر را از بناهای کیخسرو پسر سیاوش گفته اند و سبب آن دانسته: کیکاوس تخت روان هوایی درست کرد و سوار آن شده که در هوا بالا رفته به آسمان رود خداوند باد را به حکم او گذارد تا او را به فراز ابر رسانید، بعد او را در دریای مازندران

فرود انداخت و چون کیخسرو پادشاه شد آن تخت را آورد که با او به بابل رود همانا به جایگاه ری که رسید در آن سرزمین شهر ساخت و نامش ری نهاد.

و عمرانی گوید بانی ری فیروز بن یزدجرد بود و نامش را فیروز گذارد و پس از آن ری را ساخت و رام فیروز و ری بگفته او دو شهر است.

یاقوت گوید: رام فیروز را شناسم ولی ری را دیدم شهر نیکو شگرف با آجر و کاشی کبود ساخته در فضایی گشاده و پهلوی آن کوهی است که هیچ گیاهی در آن نروید و ری شهری بزرگ است، بیشترش ویران شده، اتفاقاً من به ویرانه‌ها گذشتم سال 617 که از هجوم تاتار گریزان بودم دیوارها ویرانه‌ها را به پا دیدم و منبرها باقی مانده و نقش و نگار دیوارها پدیدار، زیرا تازه ویران شده، از دانایی پرسیدم گفت: سبب ویرانی بس ضعیف بود ولی چون خداوند چیزی را بخواهد به انجام می‌رسد، مردم شهر سه گروه بودند: شافعیان کمتر و حنفیان بیشتر و شیعه و آنان سواد اعظم، زیرا نیمی از مردم شیعه بودند و جنگ‌ها میان سنی و شیعه و دشمنی به درازا کشید و سنیان از ناموران کس باقی نگذازدند، همانا که شیعه را برانداختند. دشمنی بین حنفیان و شافعیان افتاد و جنگ‌ها شد و با کمی مردم شافعیان چیره شدند تا حنفیان را کشتند و خانه‌هایشان را ویران کردند و جز محله شافعیان باقی نمانده و آن کوچکترین محلات ری است. چنان چه می‌بینی و از شیعه و حنفی کس نیست مگر مذهب خود را پنهان دارد.

یاقوت گوید: همه خانه‌ها دیدم زیر زمین ساخته و دالان‌ها خانه‌ها تاریک و تاریک و به سختی آمد و شد می‌شد و این نظر به آمد و شد لشگریان تاراج کن و یغمایی بود و اگر جز این گونه خانه‌ها داشتند جنبنده به ری نمی‌گذاشتند.

و اسطخری گفته ری از اسپهان بزرگتر و جز بغداد در مشرق شهری بزرگتر از ری

نیست و آن شهری مشبك ساختمان و با آبرو و گرامند و پرنعمت، و يك فرسخ و نیم درازای آن و ساختمان ها با چوب و گل، و ری را دهات بزرگ است هر يك بزرگتر از شهری از آن جمله (كوهذ) و (سد) و (مرجبی) و از رستاق های نامی آن هفده روستاست (قصر آن بیرون و درون) و (بهزان) و (سن) و (پشویه) و (دنیانند) و (ویمه) و (شلمبه).

و ابن کلینی گفته ری به نام مردی از بنی شیلان بن اسبهان بن فلوج ساخته شده و در شهر بوستانی بوده دختر وی به بستان آمده دراجی انجیر می خورد، دختر گفت «بور انجیر» یعنی دراج انجیر می خورد، از این رو اسم شهر کهنه بورانجیر شد و مردم ری «بهورند» گویند به تغییرش از اصل.

و ری سال بیست هجری یا 19 به دست عروه بن زید الخیل طائی گشوده شد که عمار یاسر به فرمان عمر او را فرستاد. پس از دو ماه فتح نهاوند عروه آمده و مردم دیلم

به مدد اهل ری آمده و جنگیدند و مسلمین ظفر یافتند و آنان را کشتند.

و گویند در خلافت منصور که مهدی به ری آمد، ری تازه را ساخت و گردان خندقی کند و در آن مسجدی بنا نمود به دست عمار بن ابی الخصب و نام او را بر دیوار مسجد نگاشت 158 و بار وی فصیلی از آجر کرد ری کشید که گرد بارو خندق بود و نام آن را محمدیه گذارد و مردم ری شهر درون را به نام ری خوانده و فصیل را شهر بیرون گفته و قلعه معروف به «زیندی» در درون ری بمحمدیه است و مهدی گفت آن را تعمیر و ترمیم کردند و زمان ولیعهدیش در محمدیه فرود آمده و آن بر مسجد و دارالاماره مشرف بود بعد محمدیه زندان شد و پس از رفتن رافع ویرانش کردند و ری را در زمان جاهلیه رازی می گفتند و گویند او به زمین فرو رفته و دوازده فرسنگی ری تازه بوده به راه خوار میان محمدیه و هاشمیه ری و در آن ساختمان های استواری به پا بوده که گواهی بر بزرگی شهر می داده و آنجا نیز ویرانه ای

است و در ری قریه «فرخان» است و آن قلعه بزرگ و استواری است و مال المقاطعه ری دوازده هزار هزار درم بوده تا مأمون به آن گذشته مردم ری شکایت برده و هزار

و اصمعی گفته ری عروس جهان است و بازارگانی مردمان و یکی از شهرهای نامی زمان عبیدالله زیاد برای عمر بن سعد ابی وقاص حکومت آنجا را واگذارد به شرطی که با لشکر آماده برود به جنگ حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام عمر تردید رأی داشت ولی بالاخره حب دنیا و ریاست بر او چیره شد تا با لشکر به جنگ امام رفت.

و از امام جعفر صادق

علیه السلام روایت است که فرموده ری و قزوین و ساوه ملعونه و شوم هستند.

و اسحاق بن سلیمان گوید شهری را ندیدم که پست فطرتان را مانند ری بزرگ بنماید. در اخبار پارسیانست هوشنگ که مهلالیل بن قینان باشد و نخست سازنده شهرها، از آن جمله ری را بساخت و ری اولین شهری است که پس از شهر بلخ کیومرث در دماوند ساخته شده و در ری به گفتاری منوچهر زائیده شده و اشک بن اشکان که با اینوخوس جنگید در این شهر نشو و نما یافت و مردی از دیلم به شاهی بهرام بن یزدجرد ائیم بر آنجا تاخت، مردمش را اسیر و شهر را ویران ساخت و به تاراجش پرداخت و قباد پادشاه پارس در آنجا از برابر شمر ذالجناح گریخت و شمر او را دریافت و خونس بریخت ولی بیشتر برآند که قباد خود مرده.

سال 22 نعیم بن مقرن به فرمان عمر «در واجرد» به جنگ مردم ری رفته و جنگیدند و لشکریان را شکسته رو به شهر ری گذاردند، زینبی پدر فرخان از ری بیرون آمده و با نعیم دیدار کرده و طالب صلح و مسالمت شده و با سیاوخش بن مهران بهرام چوبین پادشاه ری اظهار مخالفت نموده. سیاوخش از مردم دماوند و تبرستان و قومس و جرجان مدد خواسته و آنان از ترس تجاوز مسلمین به کمک او آمدند و در بالای کوهستان ری پهلوی شهر سپاه آراسته بنای جنگ گذاردند، زینبی به نعیم گفت شمار ایشان بسیار و شمار شما کم است. یک دسته سوار با من بفرست تا من به شهر ری روم و از ستمی که ملتفت نشوند و تو با آنها شروع به جنگ کن. آنگاه ما

از آن طرف برابر ایشان برویم، ایشان برابر تو پایداری نکرده می‌گریزند، نعیم چنین کرد و دسته ای سوار به سرداری برادرزاده اش منذر بن عمرو فرستاد، زینبی سواران را به شهر برده و سیاوخشان ملتفت نشده، نعیم به آن شبیخونزد، آنان را از حفظ شهرستان بازداشت و آنها جنگ می‌کردند و با دار به جنگ بودند تا آن گاه که آواز تکبیر مسلمین را از پشت سر خود شنیدند، ناچار گریختند و اعراب کشتار زیادی کرده که مقتولین را با چوب نی می‌شمردند و در ری به اندازه مداین غنایم بهره مسلمین شد، و زینبی مصالحه نمود که مرزبانی ری با او باشد و همی شرف ری در خانواده زینبی بود و نعیم شهر را خراب کرد و آن ری کهنه است و زینبی بنای ری تازه گذارد، نعیم به وسیله مضارب عجلی فتحنامه با خمس اموال نزد عمر فرستاد و با مصمغان مصالحه کرد به چیزی که فدیة بدهد برای مردم دماوند، نعیم پذیرفت.

و گفته اند در سال 21 فتح ری به دست قرطنه بن کعب هجری شد و در خلافت حضرت امیر تولیت ری با یزید بن بحیه تمیمی شد و او سی هزار از خراج ری بشکست و حضرت به حبس تأدیش فرمود و یزید از محبس گریخته نزد معاویه رفته و به سلطنت او باز حاکم ری شد و بعد در حوزه امارت زیاد آمد.

و در سال 64 مردم ری پس از مرگ یزید خروج کرده و سردارشان فرخ خان رازی بود و امیر العراقین کوفه عامر بن مسعود محمد بن عمر بن عطار دیلمی را به جنگ فرخ خان فرستاد، مردم ری او را گریزانند. سپس عتاب بن ورقا ریاحی را نامزد جنگ ری کرده و کشتار فزون گشته و فرخ خان کشته و یارانش گریختند و در سنه 68 مصعب بن زبیر فرمان به عتاب بن ورقا والی اصفهان داده که به ری رود و با مردم ری بجنگد به گناه مساعدتشان با خوارج بر یزید بن الحارث و جا دادن خوارج را در ری و عتاب رفته و آنان را به حصار سخت گرفته تا قلعه را گشوده و غنیمت فزون آورده و دیگر قلاع اطراف را نیز فتح نموده.

خلاصه آن که پس از یزید فرخ خان رازی آغاز خلافت نهاد و عامر والی از کوفه نخست محمد تمیمی را با لشکری فرستاد و او بشکست و بعد عتاب بن ورقا روانه

شد و فرخ خان را بکشت و در امان مصعب خوارج به ری گریختند مردم ری یاری آنها نموده یزید شیبانی والی خود را بکشتند و مصعب حاکم اصفهان را مأمور فتح ری نمود تازی را بگشود، و عبدالملک اموی عبدالرحمن اشعثی را تولیت داد و حجاج که امیرالعراقین شد عدی بن زیاد را به حکومت فرستاد و در فتنه عبدالرحمن اشعثی عمر بن ابی صلت به ری غالب شد و قبه از جانب حجاج او را هزیمت داد و بعد از حجاج در امارت یزید بن مهلب آمد.

و در سال 241 زلزله سختی به ری رسید که خانه ها ویران شد و گروهی بی شمار به زیر خاک مرده و چهل روز مردم بر آنها گذشتند.

در سال 249 زلزله دیگر برگشته و ساختمان های باقی مانده ویران گشته، مردم فزون هلاک گشته و بقیه برون شهر گریختند و سال 280 آب زمین چنان فرورفت که هیچ آبی نمایان نبود و یک رطل آب به سه درم بهاء رسید و خواربار بسی گران شد و پس از آن زلزله آمد.

و در 314 ری جزو فرمانگذاری آل سامان آمد و دیالمه از آنها گرفتند و به آل بویه سرانجام رسید و ابوعلی محتاج بر آن چیره شد و وشمگیر بن زیاد از او گرفت بعد رکن الدوله بویه در 330 از او بستند. سپس در 333 ابوعلی بدان تسلط یافت و همی دست به دست سرداران ترك و دیلم چند سالی می گشت و در 335 گروهی خراسانیان ریختند و خانه جرجیف و ابن العمید وزیر رکن الدوله را به تاراج بردند و رکن الدوله آمده و خراسانیان او را گریزاندند. سپس جنگ تازه شد و لشکریان رکن الدوله حمله مردانه کرده خراسانیان را شکسته و بسیاری از آنان را کشته و اسیر گرفته و پراکنده شدند و در 420 محمود غزنوی سبکتگین آمد آنجا را گرفت و هزار دینار زر و به بهای پانصد هزار دینار گوهر و ششصد هزار تخت جامه و اسباب فزون گرانیامیه بستند. و این گواهی بر توانگری بسیار مردم آن شهر می دهد و آنچه دیدم دولت و سلطنتی نبوده از دول سامانی و بویه و ترکمانی و دیلمانی و دیگران جز آن که چشم داشت مهمشان به ری بوده و مورد جنگ های بزرگ میان سرداران و شاهان

شده و در آن حال مجدالدوله بویه (1) شاه ری بود، سبکتگین محمود او را بیرون کرد و ملک بستند، و از شیعیان بسیاری را بکشت و معتزله را از خراسان براند و کتب فلسفه و مذهب اعتزال و نجوم را بسوخت و از دیگر کتب یکصد بار شتر ببرد و ترکمان غز پس از او آمدند به ری و طغرل سلجوقی سال 434 بر آنجا فرمانگذار شد و همی به دست سلجوقیان بود. در سال 571 باز هم زلزله شدیدی رخ داد و بسیاری

ص: 231

1- . ملک ترکان حرم فخرالدوله دیلمی و مادر مجدالدوله زنی کاردان و سیاستمدار بود. چون شوهرش ابوالحسن فخرالدوله درگذشت پسرش مجدالدوله هنوز خردسال بود از این رو خود ملک ترکان زمام حکومت را به دست گرفته با نهایت اقتدار به رتق و فتق امور پرداخت. همین که خبر وفات فخرالدوله به سلطان محمود غزنوی رسید، ایلچی نزد ملک ترکان فرستاد خزائن و ذخایر او را بازطلبید، ملک ترکان نامه ای به سلطان محمود نوشت بدین مضمون: «اگر فخرالدوله مرده باز ماندگانش هستند و مایملک او متعلق است به اطفال صغیر او و البته شهریاری چون شما در مال یتیم تصرف نخواهید کرد مادام که شوهر من زنده بود از سطوت شما اندیشه داشتم. ولی امروز اندیشه ندارم زیرا اگر خدای ناخواسته هوای تصرف در مال صغار او کنید من برحسب ادای تکلیف مقاومت خواهم کرد، هرگاه مغلوب شدم ننگ شماسست و فخر من، اگر هم غالب شدم باز هم فخر من و ننگ شما، چه در صورت اول همه گویند سلطان محمود با زنی پنجه زده و او را مغلوب کرده و در صورت ثانی گویند: از زنی شکست خورده و گرد این ننگ تا رستخیز بر دامن شما خواهد ماند و السلام. خواهی بصرم تاز، خواهی بنواز». چون نامه سلطان محمود رسید بی اندازه درشگفت شد و به دانش و کیاست و حسن سیاست آن زن آفرین گفت و سال های فراوان که سلطان محمود به فتح هندوستان و سایر بلاد اشتغال داشت ملک ترکان فارغ بال به تمشیت امور مشغول بود، شمس الدوله را به حکومت همدان فرستاد، اصفهان و ری زیر نظر خودش بود، تا مجدالدوله به سن رشد رسید، آن وقت زمام امور سلطنت را به دستش داد و تاجگذاری مفصلی نمود، ولی توقف داشت مجدالدوله در امور سلطنتی با مادر مشورت کند و او چنین نکرد و بوعلی را که با فخرالدوله مخالفت می نمود به وزارت تعیین نمود لذا ملکه ترکان رنجیده خاطر به قلعه طبرک اصفهان رفت و از آنجا به کردستان شتافت و بدر بن حسنویه از او استقبال کرد و لشکری به ملک ترکان داده جنگ مادر و پسر آغاز و ملک ترکان بر پسر چیره شد و مجدالدوله را در بند نهاد و زمان امور را به دست خود گرفت ولی مهر مادری موجب شد که مجدداً فرزند خود را بر تخت سلطنت نشاند و تا او زنده بود، سلطنت مجدالدوله آبرویی داشت. پس از مرگ آن شیرزن هرج و مرج در عراق پدید شد و بهانه به دست سلطان محمود آمد لشکر به عراق کشید مجدالدوله و پسرش را دستگیر و به غزنین فرستاد زندانی ساخت و اقتدار دیالمه به پایان رسید و فرزند شیرخواری را از مجدالدوله در اصفهان باقی ماند ابی جعفر علاءالدوله که او هم بعدها به حکومت رسید و اولاد نواده او نیز همیشه در مقام فرماندهی و استانداری بوده اند.

ساختمان ها ویران و مردم هلاک شدند و در سال 588 جزو سلطنت خوارزمشاهیان گشت که علاءالدین تکش از طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه سلجوقی بگرفت، او را بکشت و لشکری به پاسداری آنجا گذاشت. پس از آن که تاتار به کشتار و تاراج بلاد اسلامی آمدند، در آغاز قرن هفتم هجری از همه شهرها بیشتر دچار قتل عام و ویرانی و تاراج شد که در هجوم مغول نوشته شده و آن روز همی به پستی پیش آمد تاکنون که شهری بی اهمیت است از شهرهای دیلم، از آن پنبه بسیار به عراق می آوردند و منسوب به ری را رازی گویند، از آن شهر گروه بسیاری از اعیان بیرون آمدند، قبر کسائی نحوی و قبر محمد بن الحسن از ائمه فقه و دیگر مشاهیر در آنجاست نام این شهر راجیس بوده.

آقای جابری انصاری در کتاب اصفهان و ری نیز نوشته اند: از آثار باستانی شهر پرجمعیت ری هیچ برج مانده، جز چند بقعه متبرکه و مقبره علی بن بابویه قمی که محوطه و ساختمان آن به همت صفویه و شاهان بعد شده وگرنه از دیالمه و سلاجقه آثار مهمی پدید نیست و برج طغرل سلجوقی آن هم نظر به دشمنی مغول با خوارزمشاهیان این برج را نگذارند در دولت خود ویران شود که دشمن دشمن را دوست داشتند چه تکش خوارزم شاه طغرل را کشته بود.

لرد کرزن در کتاب خود به نام جهانگردی در ایران ری را اینطور تعریف می کند: میان تهران و شاه عبدالعظیم خرابه های ری دیده می شود، آیا این خرابه ها باقیمانده شهر ری عرب ها و راجیس هخامنشی ها و اشکانیان است؟ من نمی دانم در «وندیدا» نام دو محل به نام «راجیس» و «دازنا» ذکر شده که شاید همان ری و ورامین کنونی باشد. شهر راجیس که با نینوا و بابل آن روز همسری داشته و معاصر هم بوده بیش از یک میلیون جمعیت داشته است. در کتیبه های بیستون می خوانیم داریوش هخامنشی یاغیان ماد را در شهر راجیس دستگیر نمود و از همین شهر اسکندر کبیر، دارای کدمان را تعقیب کرد.

سلوکوس مؤسس سلسله سلوکیدها راجیس را از نو ساخت و در سال 2500 قبل

از میلاد پایتخت اشك اول گردید. اما آن شهری ری که منسوب به عرب ها است در زمان مغول ویران گردید. مورخین ایران و عرب راجع به آبادی و عظمت این شهر چیزهایی نوشته اند که قابل تردید می باشد، مثلاً يك نویسنده ایرانی که خود هم اهل ری بوده در اثر تعصب وطن خواهی چنین می گوید:

«در ری 96 برزن بوده و هر برزن 46 کوی و هر کوی 40 هزار خانه، هزار مسجد و هر مسجد هزار چراغ و قندیل طلا و نقره داشته است و مجموع نفوس شهر ری و توابع آن 8000396 نفر می رسد.»

هارون الرشید در شهر ری به دنیا آمده و محمود غزنوی در سال 1027 میلادی برابر 418 هجری آخرین فرمانروای آل بویه را در شهر ری منقرض نمود. سلجوقیان مدتی در ری اقامت داشتند، طغرل سلجوقی در ری به خاك رفت، در سال 618 هجری بنابه قول مشهور لشکریان چنگیز هفتصد هزار نفر از اهالی نامدار ری را کشتند و چندی بعد از او امیر تیمور بازمانده ها را از دم تیغ بی دریغ گذراند. عجب آن که شاهرخ و نواده او خلیل سلطان از اولاد تیمور مدتی در ری اقامت نمودند. خلیل سلطان آخرین پادشاه تیموری در همین شهر به خاك رفته و برای عشق و علاقه به «دلشادالملک» يك امپراطوری پهناوری را بر باد داد.

سر پرتز ارکر S. Perter Arker در زمان فتحعلی شاه خرابه های ری را دیده نقشه جامعی از آن ترسیم نموده بود ولی اکنون آن نقشه با خرابه ها تطبیق نمی کند، زیرا بیشتر دیوارها و بناهای پابرجا فرو ریخته است، مردم تهران هر وقت که محتاج مصالح بنایی می شوند با کمال بی انصافی بیل و کلنگ برداشته سر وقت این بناهای تاریخی می روند و گذشته از آجر و سنگ جهت پیدا کردن سکه ها و ظرف های سفالین هم کنده کاری می کنند. البته تاکنون حفاری علمی در شهر ری اجرا نگردیده و اگر بشود ممکن است آثار نفیس مهمی پیدا شود.

اما در خرابه های شهر ری يك برج بلند تو خالی به ارتفاع 70 و به حجم 120 پا مانند منار بسطام و گرگان موجود است. بالای برج چیزهایی به خط کوفی نوشته

بودند که اکنون خوانده نمی شود، در مشرق این برج در کنار کوه برج خرابه دیگری است که آن هم فرو ریخته و کتیبه های خط کوفی آن به زحمت خوانده می شود.

برج اولی را آرامگاه طغرل یا مقبره سلطان خلیل می دانند و میان تهرانی ها به نقاره خانه یزید یا برج یزید شهرت دارد.

در نزدیکی چشمه علی (1) مجاور خرابه های ری روی کوه شکل يك اسب سواری را با نیزه حجاری کرده اند و ممکن است مربوط ساسانی باشد، ولی چون پهلوی آن شکل فتحعلی شاه را حجاری نموده اند شکل آن اسب سوار به خوبی معلوم نیست.

فتحعلی شاه در اینجا نیزه به دست گرفته و بر سینه شیری فرو می کند، قدری دورتر باز هم فتحعلی شاه را روی تخت حجاری کرده اند و مطابق معمول پسرانش اطرافش ایستاده و بالای سرش شکارچیان و چترداران قرار دارند.

برج گبرها یا قلعه خاموشان مانند برج بمبی در نزدیکی چشمه علی و خرابه های ری واقع است، گبرهای ایران مرده های خود را در این برج افکنده، بازان و لاشخورها میهمانی می کنند.

ص: 234

1- مرآت البلدان در صفحه 239، جلد 4 می نویسد: «چشمه علی ری، آب این چشمه از زیر سنگ صلب خارائی که در طرف شمال شهر قدیم ری واقع بود، خارج شده به جانب جنوب جاری می گردد. بنابر تحقیقات و اطلاعات نگارنده قلعه ری بندی که خلیفه مهدی عباسی بنا نمود بالای همین چشمه و روی تخته سنگ بوده چنان که حالا آثار آن باقی و نمودار است. نیز احتمال می رود قلعه طبرک پاورقی صفحه 9 را نگاه کنید - نگارنده همین قلعه ری بندی بوده باشد و سایرین آن را به این اسم موسوم ساخته باشند. و چون در لغت فرس طبر به معنی کوه است چنان که طبرستان به معنی کوهستان است و طبرک با کاف که در فارسی علامت تصغیر است به معنی کوه کوچک است و این قلعه بر روی کوه کوچک واقع شده ... بعضی گویند منوچهر این قلعه را بنا کرده و برخی قلعه طبرک را زبیده نوشته اند ... خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه که اغلب به چشمه علی به تفرج می رفتند در سال 1248 حکم فرمودند در بالای چشمه علی صفحه را هموار کرده و بر روی سنگ تمثال این پادشاه ذیجاء با بعضی از شاهزادگان منقور سازند ... ابن حوقل اسم چشمه علی را سور نبی نوشته بقعه ابن بابویه در نزدیکی چشمه علی می باشد هم چنین مقبره صفائییه که سه سال قبل به جهت مضجع مرحوم حاج میرزا صفا که از اجله مشایخ عرفا و ارباب دانش بوده در تهران به رحمت ایزدی پیوست جناب اشرف امجد مشیرالدوله بنا نموده اند در حوالی چشمه علی است.»

«فعالاً زرتشتی‌ها مردمان خود را در قصر فیروزه به خاک می‌سپارند - نگارنده» در پنجاه میلی جنوب شرقی پایتخت قصبه ورامین واقع است، موقعی ورامین پایتخت و مرکز ایران بوده و هم اکنون مسجد سلطان ابوسعید فرزند سلطان محمد خدابنده در ورامین است.

قلعه ایرج به مساحت 1800 متر در 1500 متر به ارتفاع 20 متری آتشکده واقع در آسیاباد به ارتفاع 200 پا و به درازای 350 پا و پهنی 300 پا از آثار قدیمی ورامین می‌باشد.

کتاب دهات کشور منتشره از طرف اداره کل آمار ری را این طور تعریف می‌کند: اسم شهر در قرن ششم پیش از میلاد در کتیبه‌های داریوش کبیر ذکر شده و به مناسبت قدمت بنای آن معروف به شیخ البلاد بوده و چنان که بلخ را ام البلاد می‌گفتند. ری در

قرن اول هجری به تصرف مسلمین درآمد و در قرن سوم هجری هنوز شهر بزرگی بوده است و به سه قسمت تقسیم می‌شده: یکی شهرستان دیگری بازار سومی قلعه.

بین اراک و شهرستان مسجد جامع شهر که به مسجد جامع مهدی مشهور بوده است، ساخته شده و اراک را در بالای کوهی به طور جداگانه بنا نموده بودند، به قسمی که تمام شهر از محل اراک دیده می‌شده است. طول و عرض شهر ری را در آن تاریخ یک فرسخ و نیم نوشته‌اند، ولی بعداً به تدریج اهالی قسمت شهرستان و قلعه را ترک و به اطراف بازار که محل داد و ستد بوده روی آورده‌اند و چون رودی از بازار می‌گذشته، بازار را روده نیز می‌نامیدند. در قرن چهارم شهر ری مورد هجوم طوایف غز واقع و خرابی یافت ولی در دوره سلجوقیان مرمت گردید. طغرل سلجوقی در ری مدفون است و مدفن او در وسط باغی در ابن و ابیه در برجی که به نام برج طغرل است می‌باشد، ولی بعضی مورخین آن را مقبره فخرالدوله دیلمی هم دانسته‌اند. «گویا فخرالدوله را هم پهلوی گور طغرل سلجوقی به خاک سپرده باشند - نگارنده» برج طغرل که اخیراً تعمیر شده تا اندازه‌ای تغییر شکل یافته.

خرابی عمده شهر ری در سال 617 هجری و در اثر حمله مغول بوده که بیشتر

اهالی را قتل عام و ساختمان ها را خراب نمودند.

و قبل از حمله مغول هم به واسطه اختلافات مذهبی و نزاع های اهالی قسمتی از شهر خراب شده بود و به عقیده استاد بارتولد جغرافیادان معروف بین اهالی شهر ری نه تنها از لحاظ مذهبی بلکه از جهات مادی و اقتصادی اغلب اختلاف بوده و مخصوصا اختلاف بین اهالی شهر و سکنه اطراف اغلب منجر به کشتارهای زیاد و خرابی شهر شده و حمله مغول هم مزید بر علت گردیده است. بعد از مغول این شهر دیگر به اهمیت سابق خود نرسیده و حکومت ری ارثی یکی از خان های مغول بوده و در زمان غازان خان قسمتی از خرابی های آن ترمیم شده و در شمال شهر در دامنه کوه قلعه ای ساخته شده که آن را طبرک می نامیدند و تا قرن هفتم این قلعه باقی بود.

پس از مغول ری ضمیمه ایالات شمالی گردید و در زمان حمله امیر تیمور گورکانی چون از طرف اهالی ری مقاومتی ابراز نشد ناحیه ری نسبتا از خرابی مصون ماند.

آثار خرابه های ارك شهر که بر روی تخته سنگی به طور سراسیم ساخته شده بود و در زمان مغول خراب گردید هنوز باقی است و در پای کوه آثار خرابه های دیگری است که ظاهرا همان قلعه طبرک باشد که سابقا در کوه معروف به سرسره تصویر یکی از پادشاهان ساسانی در حالیکه سوار بر اسب بوده و نیزه در دست داشته ولی متأسفانه در زمان فتحعلی شاه آن تصویر را محو کرده اند و صورت فتحعلی شاه را که شیری را با نیزه می زند با طرز زنده ای نقش کرده اند.

علت عمده از بین رفتن خرابه های شهر ری بناهای جدید است زیرا مصالح ابنیه مخروبه سابق را به مصرف ساختمان های جدید رسانیده اند، در خرابه های ری در سنوات اخیر از نظر به دست آوردن اشیاء عتیقه و ظروف نفیس از طرف یهودی ها حفریاتی شده و اغلب آثار موجوده را نیز خراب کرده اند. بدیهی است چنان چه به طریق علمی حفریاتی در این محل بشود تردیدی نیست که آثاری به دست خواهند آورد که از لحاظ روشن نمودن قسمت های تاریخ این سرزمین اهمیت

به سزایی خواهد داشت.

فرهنگ جغرافیایی ایران درباره ری می نویسد: ری نام قدیم شاهزاده عبدالعظیم مرکز بخش ری تابع شهرستان تهران، 8 کیلومتر جنوب تهران سر راه تهران قم، موقعیت طبیعی: جلگه، هوا معتدل، سکنه 12219 شیعه، فارسی، آب از چند رشته قنات ... نه فقط در کشور ایران بلکه در اقطار گیتی غیر از مقبره ناپلئون نظیری ندارد.

آثار قدیمه شهر ری مطابق خلاصه اطلاعات باستان شناسی به شرح زیر است:

1 - برج طغرل، تاریخ بنا 534 هجری و تاریخ در چوبی و قفل آهنی 534 هجری است، در زمان ناصرالدین شاه که رو به ویرانی بود، تعمیر شده است.

2 - مرکز شهر سلجوقیان (حدود حسین آباد - منصورآباد - حاجی آباد فعلی شهر ری) عهد سلجوقیان که در فتنه مغول ویران شده است. مستر اشمیت باستان شناس مشهور به نمایندگی موزه هنرهای شهر بوستون در سال های 1313 - 1314 در این نقاط کاوش های علمی نموده است.

3 - مزار بی بی شهربانو روی قله تقارخانه.

4 - مقابری از زمان سلجوقیان در روی کوه تقارخانه که در کاوش ها به دست آمده.

5 - تپه چشمه علی و قلعه از آثار ابنیه قدیمی از قدیمی ترین آثار تاریخی است، بدست مغولها منهدم شده.

به طور خلاصه شهرستان ری در زمان خلافت عمر در سنه 19 به دست عمر بن زید الخبیل طائی که به سرکردگی هشت نفر مردانی که شهادت را سعادت می دانستند، فتح شد و تا سقوط بنی امیه یعنی آغاز قیام ابو مسلم خراسانی تابع خلفای راشدین یا سلاطین بنی امیه بوده است (130 هجری) و از آن تاریخ به بعد به علت اهمیت موقعیت و استعداد آبادی و مرکزیت تمدن ایرانیان بعد از اسلام، همیشه دستخوش قتل و غارت و ویرانی امرا و کسانی که داعیه سلطنت داشته اند بوده و دو مرتبه هم بر اثر زلزله به شدت خراب و ویران شده است.

المهدی بالله، هارون الرشید و مأمون خلفای عباسی چندی در این شهر متوقف

ص: 237

و بر آبادی بعد ویرانی آن همت گماشتند.

جنگ طاهر بن حسین با علی بن عیسی ماهان سرکرده ارتش امین برادر مأمون در اطراف این شهر به وقوع پیوست.

هم چنین جنگ بین محمد بن جعفر علوی نماینده حسن بن زید و محمد بن طاهر نیز در این شهر به وقوع پیوست، و مجدداً سران زیدیه به ری هجوم آورده ابن میکائیل نماینده خلیفه را کشتند و روز عید فطر نماز خوانده و مردم را برای بیعت

با حضرت رضا علیه السلام دعوت نمودند.

آبادی های مهم شهر ری بدین شرح بوده است:

- 1 - خوار؛ 2 - قار (غار)؛ 3 - دماوند (دنباوند)؛ 4 - دولاب؛ 5 - ورامین؛ 6 - بیست؛ 7 - دسبی؛ 8 - رنویه؛ 9 - زویق؛ 10 - کلین؛
- 11 - مشکاوین؛ 12 - مهرقان؛ 13 - وهبن؛
- 14 - محمدیه (نام جدید ری بوده).

از این چهارده قریه فقط قراء از 1 تا 5 در سال 261 که پیدایش نام تهران بوده وجود داشته اند.

و آبادی هایی که هنگام پیدایش قریه تهران جزو شهرستان ری و آباد و معمور بوده اند:

- 1 - اذون که جزو قصران بوده؛ 2 - اسفندون؛ 3 - اشنان؛ 4 - بهزان؛ 5 - جراذین؛ 6 - خرماباد؛ 7 - خومین؛ 8 - دزاه؛ 9 - دهک؛ 10 -
- دوربست (درشت یا طرشت)؛ 11 - سن؛ 12 - طبرک؛ 13 - قصران؛ 14 - کرج؛ 15 - نرمق؛ 16 - هسنجان؛ 17 - یزدآباد؛ 18 -
- ورامین.

ولی تدریجاً کلیه آنها بر اثر حوادث و قحط و غلا و بیماری های ساری و ناامنی و مهاجرت مردم آن بجز خومین، دوربست، کرج و ورامین از بین رفته یا اهمیتی نداشته اند.

ولی پس از حمله مغول و استقرار حکومت اولاد چنگیز در ایران قراء دیگری در اطراف ری از نو ایجاد شد مانند جائج، جاجرود، حبلورد، شکراب، ساوجبلاغ،

طالقان، فیروزکوه، سولقان، کن، لورا، شهرستانک، لار، لواسان و ونک. بنابراین تهران از سال 261 تا 617 (حمله مغول) همدوش آبادی های مهم مانند دولاب، خوار و ورامین طوری آباد و مرکزیت داشته که حمله مغول هم نتوانسته آن را نابود سازد ولی ترقی و تنزل شهری در او مؤثر بوده.

اما حمله چنگیز که ری را ریشه کن و از بیخ و بن برانداخت تدریجا تهران رو به ترقی رفت. (1)

72 - تاریخچه اوقاف اصفهان، عبدالحسین سپنتا (معاصر)

هو الواقف علی نیت العباد

الله

اله الهی

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد مصطفی علی بن ابی طالب ابوالبراهیم موسی بن جعفر

امام زاده حمزه امام زاده عبدالعظیم

حمد بی حد و قیاس و سپاس افزون از حیظه ادراك احساس خداوند واقف راز کریم واجب التعظیم کارساز را رواست که روضات قلوب اهل ایمان و محافل دل های ارباب ایقان را به نور چراغ فهم و دانایی و فروغ سمع معرفت و بینایی روشن و تابان و منور و درخشان گردانید و در قطعات بسیط زمین و حدود معموره ارضین از برکات انفس حافظان دین مبین نوایح عطر آمیز و روش و نظام و تزیین به مشام صادرین و واردین رسانید و درود نامعدود و تسلیمات غیر معدود بر جناب مستطاب مخاطب به خطاب انک علی الحق مبین نصّ خاتم و لکن رسول و خاتم النبیین مشکوة ضیاءفزای مجامل رسل و مقریین مصباح نوریخش گنبد آسمان و بساط زمین اکرم انبیاء و ائمه راشدین و اهل بیت طاهرین او که هر یک حاصل عمر عزیز را صرف

ص: 239

1- جغرافیای تاریخی ری - تهران، تهران، چاپخانه درخشان، 1332ش، ص 2 - 14.

اجرای میاه اوامر و نواهی و نقد حیات را خرج ترویج روضات شرایع حضرت رسالت پناهی نمودند، خصوصا واقف اسرار لو کشف الغطاء ما ازدت یقینا صاحب اطوار انت منی بمنزلة هارون من موسی اسد(1) الغالب مظهر العجایب و الغرایب امیرالمؤمنین و یعسوب الدین که مال خود را در تحصیل قرای مرضیات ایزدی بی مثال حلال و در دل شب ها روضه بال صفا مآل را روشن از چراغ عبادت ذی الجلال می فرمود و صلوات و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین و بعد شمع شب افروز خامه مشک اندود و مصباح فروغ اندوز قلم عنبرآموز در ساحت بیان و فضای وسیع الارجای تبیان به نور ادای این مدعا صدق نما و بخور تسطیر این سطور خلوص اشما روشنی فزا و عطرسا می گردد که چون پیوسته همت و الانهت فلك فرسا و تیت صافی طویت سپهرپیمای بندگان نواب کامیاب کروی جناب عالم و عالمیان مآب مقدس القاب شاهنشاه جهانیان پناه خدیو فلك قدر ملایک سپاه شهریار دیندار رعیت پرور پادشاه مملکت ستان عدل گستر ضیابخشای چراغ سلطنت روی زمین فروغ افزای مصباح فرمان فرمایی بساط ارضین سر تاجداران عرصه عالم سرو بلند افسران اصناف بنی آدم افخم خواقین گیتی مدار اعظم سلاطین صاحب اقتدار مدبر امور ملک و پادشاهی ممهده مصالح رعیت و سپاهی عامر مزارع دل های خلاق فرزند علم طاعت فروزنده شمع عبادت شاهنشاهی که حاصل رقبات انام دعای دوام دولت اوست پادشاهی که قرای قلوب و السنه خواص و عوام وقف ذکر جمیل جلالت و عدالت اوست حافظ امر رسول امین کمر بسته خدمت امامان دین بنده خاکسار درگاه سید انبیاء تراب باب سرور اولیاء و اصفیاء خادم عتبات ائمه هدی چاکر روضات پیشوایان راهنما کلب آستان امیرالمؤمنین غلام با اخلاص ائمه معصومین مالک رقاب الامم القاهره علی الترتک و الدیلم المظفر علی الاعداء بعون خالق الارض و السماء المنصور فی الدین و الدنیا بعنایة الذی یؤتی ملکه من یشاء

ص: 240

السلطان المؤید الجلیل و الخاقان المسدد النبیل السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادرخان اشرفی تعالی مشارق الارض و مغاربها من ضیاء مصباح دولته و جعله حافظا لروضة الدین ابد الدهر برآفته و رحمته متوجه و مصروف و متعلق و معطوف بر آن است که مرقد شریفه برگزیدگان کردگار مبین در کمال رواج و تزیین و روضات منوره پیشوایان دین و اولاد امجاد آن مقربان درگاه رب العالمین از وفور زینت و نهایت رونق رشک روضه بهشت برین باشد و در حینی که ربایات جاه و جلال و اعلام نصرت و فیروزی و اجلال آن شاهنشاه سکندر گروه سلیمان شکوه به دولت و اقبال متوجه مشهد مقدس معلی زاده تعالی شرفا بودند در عرض راه از زیارت آستانه مقدسه منسوبه به امام زاده لازم الاحترام سید بزرگوار عالی مقام کویک تابان ابراج ائمه معصومین دُرّ درخشان دریای موج و ما ارسلناک الی رحمة للعالمین سلیل جلیل دودمان ولایت خلف نبیل خاندان خلافت فرزند سعادت مند امام به حق هادی مطلق پیشوای کون و مکان مقتدای کافه اهل زمین و زمان خازن اسرار نور دیده حضرت رسالت پناهی وصی خیر البشر فرزند امیرالمؤمنین حیدر زینت بخش مسند امامت زیب فزای سریر وصایت بضعة الرسول و قرّة عین البتول الامام الحلیم العالم صلوات و سلامه علیه و علی آبائه و اولاده الطاهرین که خدع برومند سلسله علیه صفویه جعل تعالی ظل دولتهم ظلیلاً علی كافة البریة از اصل اصیل آن امام زاده لازم التکریم و التجلیل منشعب و معتلی و نسب فاخر این دوده ستوده نبیل به وساطت آن برگزیده درگاه رب جلیل به خانواده اصطفی و ارتضا متصل و مرتقی می شود شرف یاب گشتند و به جهت آن آستانه ارم مماثل تعیین موقوفات و مداخل و روشنایی و خادم و سایر لوازم مناسب و لازم می نمود لهذا به خاطر انور و ضمیر مهرگستر آن خاقان عدالت پرور رسید که تحصیل قدری املاک از ممر حلال و وقف بر آن آستانه فردوس مثال فرمایند که در ضروریات آن سرکار فیض مدار صرف شود و از آن که مال حلال قلیل و کمیاب می باشد، علی الحساب قطعات مفصله ذیل از

جمله اراضی قریه دولاب بلده طهران را که مجموع آنها به حسب مساحت موازی یکصد و هشتاد جریب است با مجاری.

قطعه

محدود به مقبره مسلمین و بملک نادعلی و بشارع از طرفین 13 جریب (1)

قطعه

محدود بملک ورثه آقا مقصود علی و باراضی کربلانی صفی و باراضی حاجی جعفر و باراضی محمد قاسم 18 جریب

قطعه

محدود بقطعات حاجی جعفر و شرکاء و بملک حیدر قلیخان از دو طرف و بملک ابن علی 6 جریب

قطعه

معینه مشهوره بنه جریب محدود باراضی کربلانی بند علی و باراضی میرزا خان و باراضی آقا علیرضا و باراضی محمدباقر

حصه مقرر 9 جریب 6 جریب

قطعه

محدود بملک نادعلی و بملک حاجی جعفر و بشارع از دو طرف 16 جریب

قطعه

دوازده جریب شهره محدود بملک محمدزمان از طرفین و بملک محمد زمان و بملک محمدتقی 12 جریب جریبان

قطعه

از جمله اراضی شهره محدود بملک ورثه آقا زمان و بشش جریب حاجی شاه حسین و زمین ناصرالدین و بشارع 12 جریب

ص: 242

قطعه

محدود باراضی رئیس خواجه احمد و بشارع خراسان و بدوازده جریب حاجی شاه حسین و به لوار مبارکباد 13 جریب

قطعه

از اراضی غازان مکاشهرة محدود باراضی حیدر قلیخان و باراضی ابن علی از طرفین و بشارع عام 12 جریب

قطعه

از چهل جریب نوروز علی محدوده باراضی او و بملک کربلائی قاسم از طرفین و بشارع 12 جریب

قطعه

محدود بزمین ورثه حاجی باقر و باراضی و بنهر و باراضی میر شریف مشهور بعلمدار 26 جریب

قطعه

محدوده بشارع و بملک حاجی جعفر و باراضی بایره و بنهر آب 20 جریب

قطعه

محدوده بسی جریبه محمدتقی و بشارع و باراضی بایره و بقافوشهرة 14 جریب

شرب تابعه آن که عبارت از سی دره از کل هشتاد دره مجموع قنایه قریه مزبوره است و کارکنان دولت ابدی اعتصام در این ایام خجسته فرجام بجهة سرکار خاصه شریفه خریداری نموده بودند با جمع توابع شرعیه و لواحق ملیه و مضافات و منسوبات و متعلقات وقف صحیح شرعی لازم مؤبد و حبس صریح ملی جازم مخلد نمودند قریه الی تعالی و طلباً لمرضاته بر آستانه مقدسه منسوبه بان امام زاده واجب الاحترام که در جنب روضه منوره متبرکه که لازم الاکرام امام زاده بزرگوار سید رفیع نسب عالیقدر لؤلؤ شاهوار صدف گرانمایه اصطفای و ارتضا گوهر با اعتبار درج درج بلندپایه کرامت و اهتداء فرع ارجمند دولت مبارکه رسالت و وصایت غرض

ص: 243

شرف پیوند شجره طیبه امامت و ولایت سزاوار تعظیم و تکریم علیه التحیه و التسلیم در الکای ری واقع است به این نهج که هر ساله از جمله حاصل و منافع آنها اولاً- آنچه به جهت نفقه القنوة و بذر و سایر اموری که دخل در آبادی املاک مزبوره و توفیر و تنمیه و منافع و حاصل آنها داشته باشد و تعمیر عمارات آستانه مقدسه مزبوره ضرور باشد که امنای دولت و ارباب خیرت مصارف مذکوره را هر ساله بر سر هم مبلغ چهار تومان تبریزی بر آورد و تخمین نموده اند وضع و صرف مصارف مزبوره نمایند و چون معتمدان در گاه فلك پیشگاه خاقانی در این وقف حاصل قطعات مزبوره را به مبلغ بیست و شش تومان تبریزی مشخص و قرار نموده اند بنابراین هر ساله حاصل آنها را بعد از وضع چهار تومان مذکور فوق یک عشر را به علت حق التولیه وضع و نه عشر دیگر را در مصارف مذکور ذیل بدین موجب صرف نمایند روشنائی و بخور و غیره نه تومان و شش ریال.

روشنائی نه عدد شمعدان چهار عدد پیه سوز که در ایام سال در آن روضه مقدسه روشن شود هفت تومان.

قیمت بخور بدستور یک تومان و سه ریال

حق السعی شخصی که مباشر امور املاک مزبوره بوده باشد و سر رشته داد و ستد و مداخله و مخارج املاک موقوفه را نگاهدارد یک تومان و سه ریال.

مقرری حافظ و غیره نه تومان

حافظ که در طرفین هر روز در آن روضه مقدسه بتلاوت کلام حمید اشتغال نماید سه نفر از قرار نفری یک تومان و پنج هزار دینار چهار تومان و پنج ریال

خادم یک نفر 15 ریال - فراش یک نفر 15 ریال - کفشدار یک نفر 15 ریال

و آنچه از مصارف مزبوره زیاد آید در هر یک از لیالی ثلث احیای ماه مبارک رمضان هر سال که عبارت از شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم است سی نفر از صلحا و طالب علمان را در آن آستانه مقدسه حاضر ساخته و در هر شب یک ختم یا بیشتر بعمل آورند و ثواب آن تلاوت را بروح مطهران امام زاده

ص: 244

واجب الاحترام هديه نمايند و افطار و اطعام سى نفر مزبور را به نحو لايق از آن وجه سرانجام نموده آنچه از وجه مزبور باقى بماند نقداً در ليالى ثلث مذکور بر سى نفر مزبور قسمت نمايند و اعليحضرت واقف آمنه تعالى من مخاوف يوم المواقف توليت وقف مزبور را در متن صيغه وقف تفويض نمودند بنفس انفس و وجود مقدس خود مادامت الارض معمورة من فيض عدالته ابقاه تعالى بقاء الدهور بفضله و كرامته و بعد از عمر طويل بهر كس كه پادشاه آن زمان و فرمانفرماى ممالك ايران باشد و آن خاقان زمان شرط لازم شرعى فرمودند كه مادام كه خود متولى باشند مقرر دارند كه عشرى كه به جهة حق التوليه وضع شده آن را نيز در سه شب احيائى مذكور فوق صرف تاليان كلام مجيد نمايند به اين نحو كه سى نفر ديگر از ارباب صلاح و طلبه علوم علاوه سى نفر مذكور سابق نموده بدستور از هر يك از سه شب مزبور اقل يك ختم مجيد ربانى و ثواب آن را هديه آن بر گزيده در گاه سبحانى نموده افطار و اطعام ايشان را به طريق شايسته از وجه حق التوليه بعمل آورده آنچه بماند بدستور فوق در هر سه شب بر جماعت مذكوره تقسيم نمايند و بر نهج مذكور صيغه وقف مسطور موافق شريعت غرا و ملت بيضا جريان يافت.

وقفاً صحيحاً صريحاً شرعياً لازماً جازماً مخلداً مؤبداً بحيث لا يباع ولا يوهب ولا يرهن ولا يورث الى ان يرث الارض و من عليها و هو خير الوارثين.

و آن شاهنشاه عالميان پناه قطعات مذكوره را از ملكيت اخراج نموده به تصرف وقف دادند و الحال يد ايشان يد توليت است و به عنوان ملكيت احدى را بر آنها حقى و تسلطى نيست و ثواب اين وقف را قربة الى تعالى و طلباً لمرضاته بروح مقدس آن امامزاده لازم الاحترام هديه نمودند تغيير دهنده وقف مزبور بغضب و نفرين حضرت رسالت پناهى و ائمه اطهار عليهم السلام الملك الجبار گرفتار گردد.

و چون اعليحضرت دين پناه ظل مالوجها و خارج المال و ساير جهات ملاك مزبوره را بهر اسم رسم كه بوده باشد بسيور غال ابدى سر كار آستانه منوره مزبوره مقرر فرموده اند توقف از سلاطين عظيم الشأن هر عصر دارند كه به هيچ وجه من

الوجه توقعى از رعایا و حاصل املاك موقوفه مذكوره نمايند و گذارند كه بالتمام بمصارف مقررہ صرف شود و در تنسيق و آبادانى موقوفات مزبوره و رواج و رونق آستانه مقدسه مسطوره كمال اهتمام فرمايند تا ايشان نيز از ثواب آن بهره مند و صاحب نصيب باشند هذا ما عهدنا اليهم و العهدة فى الدارين و عليهم و كان بتوفيق البارى ذلك الوقف و الخير الجارى و الايتان بالصيغه و تحقق التخليه و تحرير تلك الوثيقه فى شهر الاصم رجب المرجب من شهور سنه عشرين و مائه بعد الالف 1120 من الهجرة المقدسه النبويه على مهاجرها آلاف صلوة و سلام و تحية.

بسم الله الرحمن الرحيم

بموجبى كه در متن قلمى شده صيغه وقف جارى ساختم بتصرف وقف دادم بنده شاه ولايت سلطان حسين (محل مهر)

الحمد لله الواقف على السرور النجوى العالم بما هو اخفى و الصلوة و السلام على عباده الذين اصطفى و الولى المرتضى و من اليهما انتهى من سادة الورى و بعد فقد الوقف على ما رقم فى هذا الكتاب و سجل عليه بهذا الرقم الاشراف الارفع الاعلى المطاع و كتب الداعى لدوام الدولة القاهرة الباهرة

جمال الدين محمد بن حسين الخوانسارى

(محل مهر)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواقف على الضمائر و النيات المطلع على السرائر و الخفيات و الصلوة و السلام على سيد المرسلين و اشرف المخلوقات محمد و آله سيما ابن عمه و وصيه على المرتضى مادامت الارضون و السموات و من انتسب اليهما من السادات و القادات اما بعد فقد صرت واقفاً على ما سطر و رقم فى هذا الكتاب الصواب و سجل بالرقم الاشراف الاقدس الاجل الاعلى المستطاب و كتبت الداعى لخلود الدوله القاهرة الباهرة و المستدعى لابود السلطنه البهيه الحسينيه.

(محل مهر صدر خاصه)

ص: 246

بسم الله نحمدك يا من جعل روضات قلوب المؤمنين منوره من ضياء مشكوة اليقين و ذرع في صدور العارفين حب جنة للامن من سنين يوم الدين و نسلى و نسلم على سيد النبيين الذي تعطرت من شميم خلقه الكريم فباب السموات و فرش الارضين و على آله الحفظة المعصومين سيما امير المؤمنين الجارى مجرى الرسول الامين فى الوقوف على مرضات رب العالمين و بعد فقد لمع نير الاقبال و تلالاء درى الجلال من صدور امر بلغ اعلى مدارج الكمال لا زال نافذاً فى الافاق بعون الملك المتعال بأن اوقع صيغة الوقف المسطور بوكالة اعليحضرت سلطان السلاطين و خاقان الخواقين جعل الله تعالى مزارع السلطنة مخضرة من مياه اوامره الجارية و روضات الدهر مستنيرة من انوار دولته الدائمة الباقية فلما شرفنى الامثال و الاتبار

فزت بذلك الافتخار و اجريت الصيغه و تحققت التخليه كتبت هذه الكلمات بامرہ الاشرف الاعلى اعلاه تعالى ابدأ و انا الداعى لا بُود دولته القاهرة الباهرة و المستدعى

لخلود سلطنته البهيه الزاهره محمداقر بن اسمعيل الحسينى الخاتون آبادى وفقه الله

تعالى على الصواب و وفقه بحسن المآب. (محل مهر)

الحمد لله الذى وقف دون الوصول الى كنهه ابنيه العقول و الافهام و لم يقف على حقيقة ابنيه الفحول و الاعلام و الصلوة و السلام على سيد الرسل و خير الانام و اهل بيته الغر الميامين الكرام و بعد فقد تبلح و لاح و تنسم و فاع ما تضمنه فحاوى هذا الكتاب المستطاب و مطاوى ذا الخطاب المرقوم على نهج الصواب فاحطت بما زير فيه خيراً و شهدت بما سطر فيه طرا و كتب المستدعى لابود ايام الدولة الكبرى و خلود اعوام السلطنة العظمى محمد صالح الحسينى ختم الله له بالحسنى و انا له الفوز بالآخر الاسنى (محل مهر شيخ الاسلام)

هو الله الهى

چون بعد از صدور وقف مذکور کارکنان دولت ابد قرار آن شاهنشاه خیر مدار عدالت آثار از ممر حلال و وجوه مباحه بی شبهه همگی و تمامی موازی هیجده جریب دیگر از جمله اراضی مزروعی قریه دولاب مزبوره متن بر این موجب با

ص: 247

که در مجاری باغ هشت بهشت واقع است که سمت جنوب در باغ مزبور است 15 جریب(1). از بابت اراضی مشهوره به تنجک 3 جریب(2) دره آب دولاب مذکوره جهت سرکار خاصه شریفه ابتیاع و حاصل آن را به مبلغ 3 تومان تبریزی مشخص در آورد نموده بودند اعلیحضرت شاهی ظل اوصل تعالی دولته بدولة صاحب العصر و الزمان صلوات الملك المنان ثانی الحال اراضی و آب مذکور فوق را بدستور متن قریبه الی تعالی و طلباً لمرضاته وقف صحیح شرعی مؤبد لازم نمودند بر آستانه مقدسه منوره مزبوره متن به این نهج که هر ساله حاصل آن را بعد از وضع آنچه بجهت آبادی ملک و توفیر و تمییه حاصل ضرور است یک عشر را به علت حق التولیه ضبط و نه عشر باقی را که از قرار برآورد مذکور مبلغ دو تومان و هفت هزار دینار است در وجه حق التدریس مدرسی که متولی شرعی به جهت سرکار آستانه منوره مزبوره تعیین نماید و در اوقات معهوده مقرر در آن آستانه منوره

بتدریس و ترویج علوم شرعیه مشغول گردد مقرر دانسته و اصل مدرس مزبور نمایند و اگر حاصل موازی هیجده جریب و سه دره آب مذکوره زیاده بر مبلغ سه تومان مذکور بعمل آید وجه اضافه نیز باید صرف مصالح آن آستانه مقدسه شود و تعیین مصرف وجه اضافه باختیار متولی شرعی است و آن خاقان واقف کسری غلام مدّ ظلال علالته علی رؤس كافة الانام مدی الیالی و الایام تولیت وقف مزبور را

بدستور متن بنفس انفس اعلی و بعد از عمر ممتد طویل به هر کس که پادشاه زمان و فرمانفرما باشد تقویص و ضمن العقد شرط لازم شرعی فرمودند که مادام که خود متولی باشند مقرر دارند که عشر حق التولیه بدستور متن در لیالی احیا صرف تالیان کلام حمید شود و بر نهج مسطور صیغه وقف مزبور موافق شرع انور جاری شد و اراضی مذکور را از ملکیت اخراج نموده بتصرف وقف دادند و مالوجهات و خارج

ص: 248

1- . در متن بسیاق نوشته شده است.

2- . در متن بسیاق نوشته شده است.

المال و سایر جهات وقف مزبور را بدستور متن بسیورغال ابدی سرکار آستانه مقدسه مزبور مقرر و ثواب این وقف را نیز قربة الی تعالی بروح مطهر آن امامزاده لازم الاحترام هدیه نمودند تغییر دهنده به لعنت ابدی و سخط سرمدی گرفتار گردد و كان ذلك فی شهر ربیع المولود من شهور سنه ثلث و عشرين و مائه بعد الالف 1123. (1)

73 - گنجینه دانشمندان، محمدشرف رازی (معاصر)

تهران ری

شهر ری که در جنوب تهران واقع و اکنون متصل به یکدیگر است از امهات بلاد و شهرهای باستانی ایران و بناء آن در عهد کیومرث و یا عصر حضرت شیث هبة الله فرزند حضرت آدم ابوالبشر علی نبینا و آله و علیه السلام بوده، و آن را دو برادر به نام ری و راز بنا کرده و پس از پایان در اسم آن اختلاف کردند که به نام کدام باشد.

بزرگان آن زمان بدین کیفیت رفع نزاع نمودند که شهر به نام یکی (ری) و منسوبین به شهر به نام دیگری (رازی) باشد و با این طریق بین آنان اصلاح کردند و از همان زمان موسوم به ری و رازی گردید.

نگارنده که زادگاهم آنجاست تاریخ آن را مبسوطا نوشته و در اینجا برای عدم مجال اجمالی از آن را می نگارم.

شهر ری یکی از شهرهای بزرگ تاریخی و باستانی خاورمیانه است و قرن ها پایتخت کشور و مقر سلطنت ملوک دیالمه و آل بویه و سلاجقه و ملوک دیگر و از پرجمعیت ترین شهرهای ایران بوده که به گفته نجم الدین کبری صاحب مرصاد العباد که خود حاضر حادثه بوده در يك حمله مغول پانصد هزار نفر مردم از آن کشته شده غیر از زن ها و کودکان ها.

یکی از شعراء قدیم درباره عظمت و موقعیت شهر ری گفته است:

ص: 249

معدن مردمی و کان کرم شیخ بلاد

ری بود ری که چوری در همه عمالم نبود

کافی ست در موقعیت ری این که عمر بن سعد و قاص لعنه الله دین و آخرت خود را به طمع حکومت کردن چند صباحی در آن از دست داد و صریحا گفت:

أترك ملك الری و الری منیتی

ام ارجع مأثوما بقتل حسینی

آیا واگذارم حکومت ری را و حال آن که آن منتهای آرزوی من است. یا برگردم گنه کار بکشتن ابی عبدالله الحسین علیه السلام.

این شهر چندین بار و ویران و مردمش هلاک و یا فرار و مهاجرت به نقاط دیگر نموده اند تا جایی که وقتی جز آستان مقدس حضرت عبدالعظیم علیه السلام دیگر هیچ چیز

باقی نماند ولی به برکت این وجود مبارک کم کم ویرانی ها روبه عمران گذارد و پراکندگی ها با اجتماع گرایید تا امروز که می بینید متصل به تهران شده و عمارت ها

و منازل عالی و رفیع و بناهای محکم در آن تأسیس گردیده و اکنون بالغ بر دویست هزار جمعیت دارد.

مساجد ری

در تاریخ ری نگاشتم که وقتی رقم مساجد و آسیاب ها و سراهای ری از هزار متجاوز بوده است ولی امروز مساجد معمور ری از این قرار است.

- 1 - مسجد جامع آستانه فوقانی و تحتانی 2 - مسجد (خاتم النبیین) واقع در خیابان مظفری تأسیس آیت الله لاله زاری 3 - مسجد لاله زاری جنب مدرسه لاله زاری 4 - مسجد متولی جنب مسجد مزبور. 5 - مسجد مرحوم حاج شیخ محمد 6 - مسجد سرتخت 7 - مسجد حجت (توتونچی) 8 - مسجد صاحب الزمان علیه السلام 9 - مسجد جامع فیروزآبادی واقع در خیابان جنب بیمارستان 10 - مسجد امیرالمؤمنین واقع در 24 متری 11 - مسجد حضرت ابوالفضل 12 - مسجد موسی بن جعفر علیهما السلام

ص: 250

ولی آباد 20 - مسجد نقرآباد 21 - مسجد کوی سیمان 22 - مسجد خیابان سیمان 23 - مسجد سرپل سیمان 24 - مسجد ماشاءالله
25 - مسجد جاده قم جنب ژاندارمری 26 - مسجد خیابان شیر خورشید 27 - مسجد هاشم آباد 28 - مسجد نو بنیاد 29 - مسجد
جنب بیمارستان 30 - مسجد عظیم آباد 31 - مسجد دولت آباد 32 - مسجد رشیدی 33 - مسجد مقابل ابن بابویه.

مسجد آدم کش شهر ری

علامه نهایندی در کتاب راحة الروح داستان مسجد آدم کش را نقل می فرماید و اشاره فرموده به گفتار مثنوی که گوید:

يك حكايت گوش کن ای نيك پی

مسجدی بود در کنار شهر ری

هر که در وی بی خبر چون گور رفت

صبحدم چون اختران در گور رفت

و مجمل قصه آن مسجد این است که در میان تهران و شهر ری (نزدیکی ابن بابویه که امروز معروف به مسجد ماشاءالله است) مسجدی بود که معروف شده بود به مسجد آدم کش زیرا که هر کس چه غریب و چه شهری که شب در آن مسجد می ماند فردا جنازه او را بیرون می آوردند و به این سبب شهری ها شب در آن مسجد نمی رفتند ولی غربا چون مطلع از کیفیت نبودند می رفتند و می مردند.

بالاخره جماعتی جمع شدند خواستند که آن مسجد را خراب کنند دیگران نگذاشتند و گفتند خانه خداست و محل عبادت و مورد آسایش مسافری است نباید آن را خراب کرد. بلکه بهتر این است که شب درش را بسته و قفل کنید و يك تخته هم تراشیده و رویش بنویسید که اگر کسی غریب است و خبر ندارد شب در این مسجد نخوابد و توقف نکند زیرا هر کس شب در این جا خوابیده صبح جنازه اش را بیرون آورده اند و این چیز است که مکرر به تجربه رسیده و از پدران و نیاکان خود هم شنیده و بلکه به چشم خود دیده ایم.

پس تخته را نوشته به درب مسجد آویختند قضا را دو نفر غریب گذارشان به در آن

ص: 391

مسجد افتاد و آن تخته آویخته را دیدند چون خط آن را خواندند و از کیفیت مطلع شدند یکی از آنها گفت من امشب میان این مسجد می خوابم تا ببینم چه خبر است مسجد آدم کش یعنی چه رفیقش او را ممانعت نمود و گفت با وجود این که این آگهی را دیده که نوشته اند پیرمردان ما یاد ندارند که کسی شب در این مسجد مانده باشد و به

سلامت فردایش بیرون آمده باشد باز در این مسجد می روی و خودکشی می کنی.

آن مرد قبول نکرد و گفت حتما من شب را در این مسجد می مانم اگر مردم که تو خبر مرا به خانواده من برسان و اگر زنده ماندم که نعم المطلوب سرتی را کشف کرده ام.

پس قفل را باز کرد و داخل مسجد شد و تا نزدیک نصف شب توقف نمود خبری ظاهر نشد چون نصف شد ناگاه صدایی بلند شد آی آدمم آهای آدمم گوش داد تا ببیند آن صدا از کدام طرف است باز همان صدا بلند شد آدمم آدمم و هر دفعه آن صدا بلندتر می شد.

پس آن مرد برخاسته ایستاد باز صدا بلند شد بایست که آدمم در جواب گفت اگر مردی و راست میگویی ناگاه دید یک طرف دیوار آن مسجد شکافته شد و زر و طلای زیادی به زمین ریخت معلوم شد آنجا را طلسم کرده بودند که این صدا بلند می شد و آن طلسم به واسطه پرجراتی آن مرد شکست پس زرها را جمع نموده و صبح از آن مسجد صحیح و سالم بیرون آمد و از آن زرها املاک خرید و از ثروتمندان گردید.

مدارس ری

چون شهر ری از سال 300 قمری مرکز علم و دانش و بزرگانی مانند شیخ بزرگوار صدوق الطائفه محمد بن علی بابویه قمی و قطب الدین رازی و سید مرتضی علم الهدی رازی صاحب تبصرة العوام و برادر او سید مجتبی و دیگران در آن سکونت و حوزه های تدریس داشتند و همواره مجمع طلاب و محصلین بلاد بوده لذا برای سکونت آسایش آنان مدارس تأسیس شده بود که اکنون از اکثر آنها اثری نیست و نام های آنها که در کتب ضبط شده از این قرار است.

ص: 392

1 - مدرسه ابوالفتوح رازی که شاید همین صحن مقبره او باشد که اکنون معروف به صحن امام زاده حمزه می باشد.

2 - مدرسه سید مرتضی علم الهدی رازی مذکور.

3 - مدرسه سید مجتبی برادر او.

4 - مدرسه درب آهنین که شاید همین صحن امام زاده حمزه باشد که تا چندی قبل درب آهنین آن موجود بود.

5 - مدرسه عتیق که ویران شده بود و به همت مرحوم آیت الله برهان و مساعدت نگارنده به نام مدرسه برهانیه از نو بنیاد گردید و اکنون مدرسه معموره این شهر است.

6 - مدرسه امینیه (امین السلطان) که در دوران کودکی و ابتدای طلبگی نگارنده دائر و طلبه نشین و خود حقیر هم در آن حجره داشته ام و اکنون به صورت قبرستان عمومی و حجرات هم به صورت مقابر خصوصی درآمده است و موقوفات آن که بازار امینیه و دکاکین بسیار است مصرف غیر ما وقف علیه می گردد.

7 - مدرسه علمیه آیت الله لاله زاری واقع در جنب صحن شریف و اول محله هاشم آباد که اکنون معمور و حدود سی طلبه و محصل جدی دارد که آیت الله لاله زاری آنها را تأمین و اداره می کند.

مزارات ری

در دوران خلفاء جور و ستم بنی عباس که برای قلع و قمع آل علی (علوین) علیهم السلام

از هیچ طریقی در افناء و هلاک آنها راقتل و ضرب و حبس و تبعید و غیره کوتاهی نمی کردند علوین برای حفظ جان خویش از نقاط و مراکزی که مورد تسلط آنان بود فرار و به شهرهای ایران که نوعاً علاقمند به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و علوین بودند پناهنده می شدند. و هر شهری که شیعیان و محبین آنان مانند قم و کاشان و ری بیشتر بودند بدانجا زیادتر می آمدند. و چون ری بعد از انقراض حنفی ها و شافعی ها مرکز

ص: 393

و مجمع شیعه گردید بسیاری از سادات و امامزادگان بدان مهاجرت نموده و رحل اقامت افکندند تا به مرگ طبیعی از دنیا رفته و یا به دست دشمنان شربت شهادت چشیدند و آنها بسیارند بنا بر نقل (منتقله الطالبیه) ولی از اکثر و اغلب آنان اثری در ری و حومه آن نیست و یا اگر باشد اسامی آنها تغییر کرده است.

امام زاده گانی که از آنها اثر یعنی قبر و بارگاه در ری موجود است از این قرار است:

1 - امام زاده ابوالحسن اندرمان که دارای باغ و گنبد و بارگاه است از امامزادگان معتبر و مسلم و مجرب ری می باشد و از مرحوم علامه کئی منقول است که می فرمود من به ریاست و ثروت در تهران نرسیدم مگر به مداومت به زیارت آن بزرگوار و خود این نگارنده هم کرامتی از آن حضرت دیده ام نسب شریفش چنین است.

ابوالحسن علی بن الحسین بن عیسی الا-حول بن محمد بن علی العریضی بن الامام الهام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام . این بزرگوار تا حضرت صادق علیه السلام هشت واسطه دارد.

2 - امام زاده حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام که در جنب حرم عبدالعظیم علیه السلام دارای حرم مجلل و ضریح و گنبد و صندوق منبت کاری عالی می باشد. و بنا بر نقل علامه سید مهدی بحر العلوم قزوینی حتما فرزند بلا فصل امام هفتم علیه السلام زیرا علامه مزبور که در اطراف حلّه خدمت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه الشریف موفق می شود و می گوید امام زاده حمزه موسوی در ری در جنب حضرت عبدالعظیم حسنی است. و این مزاری که در این قریه به نام امام زاده حمزه موسوی است اصلی ندارد و من می دانم کیست و او را نمی شناسم حضرت می فرماید ربّ شهرة لا اصل لها نفی نمی کند بودن حمزه را در ری بلکه نفی بودن او را در آنجا می کند و می فرماید این مزار جناب ابویعلی حمزه بن الحسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب است.

در حالات حضرت عبدالعظیم علیه السلام هم مشهور است که در مدّت اقامتش در ری همه روزه از منزل خود می آمد در کنار قبر آن حضرت فاتحه و دعا می خواند. وقتی

می پرسیدند این قبر کیست می فرمود مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام و در زیارتنامه آن حضرت مذکور است یا من کان اقامتک بالری لزیارة ابن عمک حمزة بن موسی الکاظم الکظیم علیه السلام .

3 - حضرت ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن امام حسن مجتبی علیه السلام شرح احوال این بزرگوار را نگارنده در کتابی مستقل به نام: زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام تألیف و در سال 1365 ق منتشر نمودم و بعضی دیگر قبل و بعد از حقیر درباره آن حضرت کتاب ها و رساله ها نوشته اند.

عبدالعظیم مظهر حق نور مصطفی

نوباوه بتول و علی سبط مجتبی

بس در زیارتش که بگفتا دهم امام

(لوزرته فزرت حسینا بکربلا

مزار الکثیرالبرکات حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام

عبدالعظیم ملجاء ایرانیان تمام

هم سید الکریم بود بهر خاص و عام

هر کس کند زیارت وی با خلوص قلب

آتش بروز حشر ورا می شود حرام

اجمالاً آن بزرگوار از اصحاب حضرت جواد الائمه و حضرت امام علی الهادی علیهما السلام بوده و بسیار مورد لطف و عنایت آنان و حضرت امام دهم علیه السلام در حیات و ممات مقام علمی و ثواب زیارت او را بیان کرده درباره علم او بایی حماد رازی که برای دریافت مسائل در سامره خدمت آن حضرت رسیده بود فرمود: ای ابا حماد اذا اشکل عليك بشی ء من امر دینک فاسئل عنه عن عبدالعظیم الحسنی و اقرأه منی السلام وقتی بر تو مشکل شد چیزی از امر دینت از عبدالعظیم حسنی سؤال کن و سلام مرا به وی ابلاغ نما.

و برای ثواب زیارتش به آن مرد رازی که کربلا-رفته بود فرمود: (اما لوزرت قبر عبدالعظیم عندکم کنت کمن زار الحسین بکربلا) اما اگر زیارت کرده بودی قبر عبدالعظیم که نزد شما است مانند کسی بود که حضرت حسین علیه السلام را زیارت کرده باشی.

پیام حضرت رضا علیه السلام به شیعیان توسط حضرت عبدالعظیم علیه السلام

مؤلف گوید: اکثر علماء رجال و حدیث گفته اند که حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام حضرت رضا علیه السلام درک نکرده و حال آن که جناب شیخنا المفید علیه الرحمه در کتاب اختصاص این پیام را از آن حضرت وسیله وی ذکر کرده است که ما متن و ترجمه آن را که مفید و آموزنده است می نگاریم:

محمد بن نعمان المفید قال: روی عن عبدالعظیم عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال: یا عبدالعظیم: ابلغ عنی اولیائی السلام و قل لهم ان لا يجعلوا للشیطان علی انفسهم سبیلاً

و مرهم بصدق فی الحدیث و اداء الامانة و مرهم بالسکوت و ترک الجدل فیما لا ینعیهم و اقبال بعضهم علی بعض و المزاوره فانّ ذلك قربه الی و لا یشغلوا انفسهم بتمزیق بعضهم بعضاً فانّی آلیت علی نفسی أنه من فعل ذلك و اسخط ولیّاً من اولیائی دعوت الله لیعذبه فی الدنیا اشدّ العذاب و کان فی الآخرة من الخاسرین و عرفهم انّ

الله قد غفر لمحسنهم و تجاوز عن مسیئهم الاّ من اشرك بی او اذی ولیا من اولیائی او

اضمر له سوء فانّ الله لا یغفر له حتی یرجع عنه فان رجع و الاّ نزع روح الایمان عن

قلبه و خرج عن ولایتی و لم یکن له نصیباً فی ولایتنا و اعوذ بالله من ذلك (الاختصاص 247)

حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام از حضرت رضا صلوات الله علیه روایت کرده که آن جناب فرمود: دوستان مرا از من سلام برسان و به آنان بگو در دل های خود از برای شیطان راهی باز نکنند و آنها را امر کن و به راستگویی در گفتار و اداء امانت و سکونت و ترک منازعه و جدال در کارهای بیهوده و آنان را امر نما که با یکدیگر آمیزش و آمد و شد نمایند و این عمل آنها موجب نزدیکی به من می شود.

دوستان من نباید اوقات خود را به مخالفت و دشمنی با یکدیگر مشغول سازند.

من با خویشان پیمان بسته ام که هر کس مرتکب این گونه کارها شود و یا یکی از دوستانم را مورد خشم و غضب قرار دهد از خداوند بخواهم تا وی را در دنیا به سخت ترین عذاب گرفتار سازد، این نوع اشخاص در آخرت از زیان کاران خواهد بود.

دوستان مرا متوجه کن که خداوند نیکوکاران آنها آمرزیده و از بدکاران آنان در گذشته مگر کسانی که شرك آورده اند و یا یکی از دوستان مرا رنجانیده و یا در دل خود نسبت به وی کینه و عداوت دارند، پروردگار از این گونه اشخاص نخواهد گذشت و آنها را نمی بخشد، مگر این که از تبت خود برگردد، اگر از اینکار زشت خود برگشت مورد آمرزش خداوند قرار خواهد گرفت. و اگر در این عمل باقی ماند خداوند روح ایمان را از دل او خارج خواهد ساخت، و از ولایت من نیز بیرون می رود، و در دوستی ما اهل بیت هم بهره ای نخواهد داشت و من به خدا از این زلالت مردم پناه می برم.

و از احادیث متواتره از آن حضرت حدیث عرض دین اوست محضر امام زمانش حضرت امام علی النقی علیه السلام که در امالی صدوق در مجلس 54 و در کمال الدین هم از امام دهم علیه السلام مذکور است و در آخرش حضرت فرموده یا ابوالقاسم هذا والله دین الله الذی ارتضاه لعباده فاثبت علیه ثبتك الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة.

ای ابوالقاسم حسنی: به خدا سوگند این معتقدات شما دین خداست که برای بندگانش برگزیده ای بر این عقیدت ثابت باش خداوند تو را به همین طریق در زندگی دنیا و آخرت پایدار بدارد.

امام زاده عبدالله

4 - این بزرگوار مزارش در سه راه ورامین شهر ری واقع و دارای باغ وسیع و حرم گنبد و بارگاه با شکوهیست و اطراف بقعه اش قبور و مقابر بسیاری از علماء و رجال و مؤمنین می باشد. نسب شریفش به پنج واسطه به حضرت امام علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام می رسد بدین کیفیت، ابو عبدالله حسین بن عبدالله الابيض (معروف به امام زاده عبدالله) بن عباس بن عبدالله شهید بن الحسن الافطس بن علی الاصغر بن الامام علی بن الحسین علیهما السلام و بسیار جلیل القدر و عظیم المنزله است.

ترجمه وی را علامه کمره ای حاج میرزا مرقوم و منتشر ساخته و نگارنده هم در تاریخ ری و تذکره المقابر نوشته ام.

ص: 397

5 - مزار این بزرگوار در قسمت شرقی صحن مطهر حضرت عبدالعظیم علیه السلام دارای گنبد و بارگاه زیبایی می باشد و نسب شریفش بنا بر نقل صاحب منتقلة الطالبيه به هشت واسطه به حضرت امام زین العابدین علیه السلام می رسد به این کیفیت، طاهر بن ابی طاهر محمّد المبرقع ابن محمّد بن الحسن بن الحسين بن عيسى بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد ابن الامام على بن الحسين عليهم السلام فرزندی به نام مطهر داشته دارای کرامات باهره است. و کافست برای کراماتش که پس از چندین قرن جسد شریفش در موقع تعمیر و بنای حرمش ظاهر شد در حالی که صحیح و سالم بود و در زیارتش بعضی از علماء گفته اند (لقد اظهر الله جسدك الطيب و بدنك الطاهر بعد مضي قرون متواترة و سنين متكاثره من حين ارتحالك الى جوارالله).

6 - امام زاده سه دختران در قبرستان شرقی شهر ری.

7 - امام زاده هادی و مهدی در قبرستان شرقی شهر ری.

8 - امام زاده مسجد ماشاءالله شهر ری.

9 - امام زاده ابراهیم در نزدیکی اندرمان و مزار امام زاده ابوالحسن عریضی.

امام زاده های ری بنا بر نقل منتقله

10 - جناب ابوالحسن محمّد بن الحسين بن الحسن الاعور بن محمّد الكابلي بن عبدالله الاشر بن محمّد النفس الزكيه بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابيطالب عليه السلام .

11 - جناب ابو محمّد عبدالله الحجاری بن يحيى بن عبدالعالم بن الحسين بن القاسم الرسى بن ابراهيم طباطبا بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن عليه السلام .

12 - جناب ابوالحسن علی بن الحسين بن ابيعبدالله محمّد بن عبيدالله الامير بن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابيطالب عليه السلام .

13 - جناب ابراهيم الوردی بن ابيعبدالله محمّد بن عبيدالله الامير بن عبدالله بن

الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن عليه السلام .

14 - جناب ابوالقاسم الاحول... بن ابي عبدالله محمد بن عبيدالله الامير بن عبدالله بن الحسن بن جعفر ابن الحسن بن الحسن عليه السلام .

15 - جناب ابوالقاسم عيسى بن الحسن السيلق بن علي بن محمد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن عليه السلام .

16 - جناب ابوالحسن علي الاصغر بن محمد ششديو بن الحسين بن عيسى بن محمد البطحاني .

17 - جناب محمد سراهنك المهدي بن الحسن بن محمد بن سليمان بن محمد ششديو بن الحسن بن عيسى بن محمد البطحاني .

18 - جناب ابوالحسين هرون الاقطع بن الحسين بن محمد بن هرون بن محمد البطحاني .

19 - جناب طاهر بن القاسم بن احمد كركوره ابن ابي جعفر محمد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجري .

20 - جناب الحسين بن اسماعيل بن زيد بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن الشجري .

21 - جناب ابوالقاسم احمد الاققم بن ابي القاسم علي الزانكي بن اسماعيل جالب الحجاره بن الحسن الامير بن زيد بن امام حسن عليه السلام .

22 - جناب قاسم بن ابي القاسم علي الزانكي بن اسماعيل جالب الحجاره بن الحسن بن زيد عليه السلام .

23 - جناب حسين اميري بن ابي عبدالله محمد عزيزي بن احمد الخطيبي بن الحسين بن جعفر بن هرون بن اسحاق كوكبي بن الحسن الامير بن زيد بن امام حسن عليه السلام .

24 - جناب علي بن القاسم بن موسى بن القاسم بن عبيدالله بن موسى بن جعفر الصادق عليه السلام .

25 - جناب ابوطالب محمد الداعي بن ناصر بن محمد بن احمد بن محمد بن

القاسم بن حمزة موسى عليه السلام .

26 - جنابان عيسى و على پسران ابراهيم بن محمد الازرق بن عيسى الاكبر بن محمد الاكبر بن علي العريضي عليه السلام .

27 - جناب سراهنك بن الحسن بن حمزة بن علي بن الحسين بن عيسى الاكبر بن محمد الاكبر بن علي العريضي عليه السلام .

28 - جناب ابوالحسن العريضي بن الحسين بن عيسى الاحول بن محمد بن الحسين بن عيسى الاكبر النقيب بن محمد الاكبر بن علي العريضي عليه السلام .

29 - جناب محمد بن احمد النقاط بن عيسى بن محمد الاكبر بن علي العريضي .

30 - جناب ابواسماعيل بن عيسى بن محمد الاكبر بن علي العريضي عليه السلام .

31 - جناب حمزة بن الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد بن علي العريضي بن جعفر الصادق عليه السلام .

32 - جناب علي بن الحسن بن محمد بن الحسن بن محمد الاكبر بن علي العريضي عليه السلام .

33 - جناب ابوالقاسم حمزة الاطروش بن عبدالله بن الحسين بن اسماعيل بن محمد الارقط ابن عبدالله الباهر بن علي بن الحسين عليه السلام .

34 - جناب امام زاده احمد بن محمد بن جعفر بن الحسن بن علي بن عمر الاشرف كه او را شهيد كردند در رى .

35 - جناب امامزده جعفر شهيد بن محمد بن جعفر بن الحسن بن علي بن عمر الاشرف بن امام زين العابدين عليه السلام .

36 - جناب ابوجعفر محمد سوسه بن القاسم بن محمد بن عمر بن يحيى بن الحسين بن زيد الشهيد عليه السلام .

37 - جناب ابوالحسين زيد بن علي بن عيسى بن يحيى بن الحسين بن زيد شهيد عليه السلام .

38 - جناب قاسم بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن زيد الشهيد عليه السلام .

39 - جناب ابوهاشم محمد الجوانى البيع بن ابى احمد طاهر بن علي بن محمد بن

الحسن بن عبيدالله بن الحسن بن محمد الجوانی بن الحسن بن محمد بن عبيدالله بن محمد الاعرج بن الحسين الاصغر.

40 - جناب ابو محمد الحسن بن محمد بن عبيدالله بن محمد بن الحسن بن ابی علی عبيدالله بن الحسن بن محمد الجوانی بن الحسن بن محمد بن عبيدالله الاعرج در محرم 450 قمری از دنیا رفته است.

41 - جناب ابو الحسن احمد الشيخ العقیقی بن عیسی بن علی بن الحسن الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام .

42 - ابو عبدالله جعفر بن محمد السلیق بن عبدالله بن محمد بن الحسن بن الحسن الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام .

43 - جناب ابو الحسن احمد بن علی بن جعفر بن عبدالله رأس المدری بن جعفر بن عبدالله ابن عبدالله بن جعفر بن محمد بن الحنفیه علیه السلام .

44 - جناب ابو زید محمد بن احمد الزاهد بن محمد العوید بن علی بن عبدالله رأس المدری بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد الحنفیه علیه السلام .

45 - جناب ابو محمد قاسم بن محمد اللحیانی بن عبدالله بن عبيدالله بن حسن بن عبيدالله بن ابی الفضل العباس علیه السلام .

46 - جناب ابو عقیل محمد بن علی بن محمد بن الحسن بن اسماعیل بن عبدالله بن عبيدالله بن الحسن بن ابی الفضل العباس علیه السلام .

47 - جنابان جعفر و حسین پسران حمزة بن حسن بن محمد حسن بن اسحاق الاشراف بن علی الزینبی بن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار علیه السلام .

48 - جناب ابو الفوارس بن محمد الاصغر بن الحسن الصدری بن محمد بن حمزة بن اسحاق الاشراف بن علی الزینبی بن عبدالله الجواد بن جعفر الطیار علیه السلام .

در ری و حومه آن مزارات بسیار است که اسامی آنان غالباً با نامبردگان توافق ندارد و مسلماً آن مزارات متعلق به این بزرگواران و یا اولاد و احفاد آنها می باشد که در تغییر بلاد و مردم آن تغییر و تبدیل یافته است.

در شهر باستانی ری مقابر بسیاری وجود دارد که در آنها قبور جماعتی از بزرگان دانشمندان و رجال علم و فقاہت و تفسیر و حکمت مدفون می باشد که شرح آن کتاب بزرگی خواهد بود و ما در این زمینه کتابی به نام تذکرۃ المقابر نوشته و مدفونین آنها را ترجمه و آماده طبع نموده ایم و در اینجا هم پس از ذکر امامزادگان مناسب دیدیم فهرست آنان را بنگاریم.

(1) مقبره ابوالفتوح رازی

این مقبره در قسمت شمالی صحن امام زاده حمزه واقع است و درب ورودی آن در صحن کوچک (زنانه) قرار دارد و در آن رجال با فضیلتی مدفون می باشند.

- 1 - جناب ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر روح الجنان که به کرات به طبع رسیده است.
- 2 - جناب آیه الله میرزا ابوالقاسم کلاتر نوری صاحب تقریرات شیخنا الانصاری.
- 3 - جناب آیه الله میرزا ابوالفضل کلاتر نوری صاحب شفاء الصدور فی زیارة العاشور.
- 4 - جناب میرزا ابوالقاسم فراهانی قائم مقام الملك صدر اعظم عصر فتحعلی شاه قاجار.
- 5 - جناب آیه الله میرزا محمد علی شاه آبادی فیلسوف فقیه معاصر.
- 6 - جناب آیه الله ملا محمد اباذر طالقانی محرر مخصوص شیخ فضل الله شهید نوری.
- 7 - جناب حجه الاسلام آقای شیخ محمد جواد شاه آبادی.

(2) مقبره ناصرالدین شاه

- 1 - آیه الله العظمی علامه کبری حاج ملا علی کنی صاحب کتاب قضاء و شهادات و کتب دیگر.
- 2 - آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالنبی نوری.

3 - آیه الله العظمی آقای آقا محمد کفایی بن العلامة الخراسانی ملا محمد کاظم صاحب کفایه.

4 - آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم کاشانی صاحب وقایع و حوادث مهمه.

5 - آیه الله العظمی حاج سید محمد رضا افجه.

6 - آیه الله العظمی حاج شیخ ابوالحسن مرندی صاحب کتاب نور الانوار و مجمع الانوار و غیره.

7 - آیه الله العظمی حاج شیخ علی مدرس تهرانی.

8 - آیه الله العظمی شیخ علی مدرس زنوزی صدر المتألهین عصر.

9 - آیه الله العظمی سید حسن جزایری شوشتری.

10 - آیه الله العظمی شیخ محمد حسین تنکابنی تهرانی.

11 - آیه الله العظمی شیخ ابوالحسن میرزا معروف به شیخ الرئيس قاجار.

(3) مقبره حاج افتخار آشتیانی

این مقبره در جنب کفش کن زنانه حرم مطهر قرار دارد و در آن مرحوم آیه الله آقامیرزا مصطفی افتخار آشتیانی شهید فرزند علامه آشتیانی و مرحوم میرزا غلامحسین تهرانی والد مرحوم آیه الله حاج میرزا عبدالعلی تهرانی مدفون می باشد.

(4) مقبره علانی

این مقبره در قسمت شرقی صحن مطهر کنار راهرو باغچه علیجان قرار دارد و در آن جماعتی از مؤمنین و دانشمندان من جمله مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ جواد فومنی حایری وثقة المحدثین حاج سید جواد سدهی مدفون می باشد.

(5) مقابر مدرسه امینیه

مدرسه امین السلطان در قسمت غربی صحن مطهر قرار دارد و مدت ها محل سکونت طلاب و محصلین شهر ری بوده و قریب يك سال هم مجاهد بزرگ شرق

ص: 403

جناب علامه سید جمال الدین اسدآبادی در آنجا اجباراً اقامت داشته است ولی فعلاً به صورت قبرستان عمومی درآمده و حجرات آن هم مقبره رجال علم و ثروت گردیده است.

(6) مقبره خانی آبادی

این مقبره در قسمت غربی مدرسه امین السلطان قرار دارد و در آن جماعتی از مؤمنین و دانشمندان مدفونند که از آنهاست:

1 - مرحوم آیه الله حاج سید ابوالقاسم ملایری مشهدی که در سفر عتبات عالیاتش در تهران به مرگ مفاجات از دنیا رفته و در اینجا مدفون گردیده است.

2 - مرحوم نظام دشتی که از منبری های مخلص و با حال تهران بوده است.

(7) مقبره خلیلی

در این مقبره مرحوم آیت الله حاج شیخ رمضانعلی خلیلی اراکی که از دانشمندان تهران بود مدفون است و در مقابر دیگر این مدرسه هر کدام يك یا دو و یا بیشتر از علماء به نام تهران مانند مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد ابراهیم کلباسی و دیگران مدفون می باشند.

(8) مقبره تفریثی

این مقبره در اول کوچه زنگنه در خیابان مظفری ری واقع و مرحوم آیت الله العظمی حاج سید علی اکبر تفریثی که از رؤساء علماء تهران در عصر خود بوده مدفون می باشد.

(9) مقبره طباطبایی

این مقبره در اول جاده قم جنب میدان مجسمه و ایستگاه شهر ری واقع و در آن مرحوم آیت الله العظمی حاج سید محمد طباطبایی سنگلجی و خاندان وی مدفون می باشد.

(10) مقبره فیروزآبادی

در جنب بیمارستان شهر ری قرار دارد و فعلاً یکی از گورستان های خصوصی تهران و ری و در آن مرحوم آیت الله حاج سید رضا فیروزآبادی صاحب بیمارستان و مسجد و پرورشگاه و غیره مدفون می باشد.

(11) امام زاده عبدالله

در باغ این امام زاده که به آن اشاره شد مقابر زیادیست که رجال با فضیلت علم مانند مرحوم سیدالعلماء و المفسرین حاج سید علی مفسر و حاج شیخ آغابزرگ ساوجی و ده ها نفر دیگر مدفون می باشد.

(12) مقبره ابن بابویه

در باغ این مقبره مقابر چندیست که مدفن دانشمندان بزرگ است.

(13) مقبره میرزای جلوه

این مقبره در قسمت شمالی باغ مقابل غسل خانه سابق قرار دارد و در آن مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا طاهر تنکابنی و میرزا مسیح طالقانی و حجه الاسلام حاج شیخ محمد آملی مدفون می باشد و مقابر دیگری مانند آیت الله حاج شیخ علی مدرس نوری و غیره وجود دارد که به واسطه اختصار از ذکر آن خودداری و محوّل به تذکرة المقابر نمودیم.

دانشمندان گذشته و معاصر شهر ری

در اول تاریخ ری گفته شد که این شهر باستانی از امهات بلاد و بزرگترین و پرجمعیت ترین شهرهای ایران و قرن ها مرکز علم و دانش بوده رجال دانشمندان و نوابغ آن مانند محمد بن زکریای رازی صاحب من لا یحضره الطیب و جناب ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر و فخر رازی صاحب تفسیر کبیر و علامه سید مرتضی

رازی صاحب تبصرة العوام و قطب الدين الرازی بسیار و استقصاء آنان در يك جلد و دو جلد بزرگ نكنجد بلکه در خور چندین كتاب خواهد بود و ما برای اقتصار عده ای از گذشتگان نزدیک را یاد کرده و به ذکر معاصرین پایان می دهیم... (1)

74 - تاریخ دانشگاه های بزرگ اسلامی، عبدالرحیم غنیمه، ترجمه: نورالله کسائی (معاصر).

شهر ری در مرکز ایران که در بین سال های 18 تا 24 ه. ق به تصرف اعراب مسلمان درآمد از عهد آل بویه تا حمله مغول در تاریخ علمی و اجتماعی ایران و اسلام شهرت و اعتبار زیاد دارد. علاوه بر نخستین مسجد که پس از فتح این شهر و در زمان خلیفه سوم بنیاد گردید، مهدی عباسی نیز جامع معروف عتیق را در آن بنا کرد (2). در باب کثرت مساجد ری ارقام مبالغه آمیز نوشته اند (3).

در زمان آل بویه شهر ری مدت ها مرکز حکومت امرای این سلسله و وزرای دانشمندی چون ابن عمید و صاحب عبّاد بود که وزیران خود در شهر ری مجالس درس و بحث علمی داشتند و از علما و ادبا به گرمی استقبال و حمایت می کردند. ابن عمید کتابخانه ای معادل یکصد بار کتاب در انواع علوم داشت و دانشمند و مورخ معروف ابن مسکویه رازی متصدی آن بود (4). و صاحب عبّاد جانشین ابن عمید در منصب صدرات که در علم دوستی و ادب پروری گوی سبقت را از وزیر سلف ربود، علاوه بر تشکیل مدارس درس و مباحثات علمی با علما و بزرگداشت ادبا و نویسندگان خود کتابخانه ای ترتیب داد که بالغ بر چهارصد شتر بار کتاب و فهرستی مشتمل بر ده مجلد داشت. تعداد این کتاب ها به گفته خود صاحب بالغ بر

ص: 406

1- . گنجینه دانشمندان، اول، تهران، کتابفروشی اسلامیة، 1353ش، ج 4، صص 598 - 617.

2- . ری باستان: ج 1، ص 321.

3- نزهت القلوب: ص 56، مقدمه کتاب نقض، ص 40.

4- . الحضارة الإسلامية فی القرن الرابع الهجرى: ج 1، ص 203 - 326.

یکصد و هفده هزار مجلد بوده است که در حمله سلطان محمود غزنوی به ری کتاب های کلامی و فلسفی و معتزلی از این کتابخانه خارج و به دستور وی به آتش کشیده شد(1) میزان کتاب های موجود در کتابخانه صاحب عباد در ری را که با قرن دهم میلادی مقارن بوده است به اندازه مجموع کتاب های موجود در کتابخانه های سراسر اروپا برآورد کرده اند(2) در اخبار روزگار وزارت صاحب در ری (و یا گرگان) نوشته اند که باطیلسان و تحت الحنک که لباس اهل علم بود عزم املاء حدیث کرد و خلق بسیار از جمله گروهی از دانشمندان در مجلس درس او حضور یافتند. جمع حاضر در این درس به قدری زیاد بوده است که شش معید ایستاده سخنان صاحب را با صدای رسا به گوش حضار می رساندند(3). صاحب علاوه بر تدریس ادب و حمایت از دانشمندان در مقر وزارت خود در شهرهای ری و اصفهان از رسیدگی به احوال اهل علم در سایر بلاد اسلامی غافل نبود و بنا به نوشته تجارب السلف سالانه پنجاه هزار درهم به بغداد می فرستاد تا بر علما و فقها و سادات و قراء و شعرا و صلحا قسمت کنند(4) شهر ری زادگاه و مهد پرورش دانشمندان بزرگ چون محمد بن زکریای رازی پزشک و شیمی دان معروف، امام فخر رازی مفسر و متکلم و شیخ ابوالفتوح رازی مفسر بزرگ شیعی، محمد بن موسی رازی و فرزندش احمد بن رازی از مورخان اسلامی مهاجر به اندلس، ابوحاتم رازی از دانشمندان و ادعیان اسماعیلی مذهب و ابن مسکویه رازی طبیب و فیلسوف و مورخ معروف بوده است.

ص: 407

-
- 1- الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجري: ج 1، ص 203 - 326.
 - 2- ری باستان: ج 1، ص 548.
 - 3- صاحب عباد: ص 120.
 - 4- تجارب السلف: ص 246.

رازی (251 - 313 ه. ق) از دانشمندان به نام ایرانی اسلام شیمی دان، فیلسوف و بزرگترین پزشک بالینی اسلام در قرون وسطی بود که مدت ها ریاست بیمارستان ها ری و بغداد را برعهده داشت و ضروری می نماید در تاریخ دانشگاه های اسلامی آنجا که از علوم پزشکی و مراکز آموزشی آن سخن می رود خدمات ارزنده این عالم شهیر چنان که در خور مقام علمی او است مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد.

شهری در زمان حکومت طغرل بیک سلجوقی (م = 455 ه. ق) و چند سال سلطنت برکیارق مرکز حکومت سلاطین این سلسله بود. نوشته اند که در مجلس وعظ جامع طغرل در این شهر بیست هزار تن از حنفیان موعظه می شدند(1). و در مدرسه امام رشید رازی که از مدارس معتبر شیعه در عهد سلطان محمد سلجوقی بود افزون بر دویست دانشمند معروف درس دین و اصول و فقه و علم شریعت می خواندند و نیز مدرسه شیعی خواجه عبدالجبار در زمان ملکشاه و برکیارق در شهرت و آبادانی به پایه ای رسید که چهارصد طالب از اقطار جهان در آنجا درس دین می آموختند(2).

از ذکر دیگر کتابخانه ها و مساجد و مدارس ری که فعالیت علمی و آموزشی داشته خودداری می شود و توجه خوانندگان را به کتاب نقض که پیش از این معرفی شد و کتاب ری باستان از منابع جدید معطوف می داریم.(3)

75 - فرهنگ القاب و عناوین شهرها، جعفر ثامنی (معاصر)

3-ری: «ری - از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران و به جهت قدمت آن را شیخ البلاد خوانند. طولش از جزایر خالادات (عوك) و عرض از خط استوا (له ل) شهری

ص: 408

1-ری باستان: ج 1، ص 327 - 536 - 537.

2-ری باستان: ج 1، ص 327 - 536 - 537.

3-تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی، سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1377ش، ص 21 - 23.

گرمسیری است و شمالش بسته و هوایش متعفن و آبش ناگوارنده و در او وبا(1)گوید:

(چه نشینم به وبا خانه ری به خراسان شوم ان شاءالله

ص: 409

1- . خاقانی شروانی سخن سرای نامدار ایران در قرن ششم، در قصیده آی 29 بیتی ضمن اظهار اشتیاق به خراسان که با این بیت آغاز می شود: به خراسان شوم ان شاءالله آن ره آسان شوم ان شاءالله

و یا در قصیده ای که در مذمت آب و هوای ری سروده و با این مطلع شروع می شود:

خاک سیاه بر سر آب و هوای ری دور از مجاوران مکارم نمای ری

گوید: دیدم سحر گهی ملك الموت را که پای - بی کفس می گریخت زدست و پای ری.

گفتم تو نیز؟ گفت چوری دست برگشاد - بویحیی ضعیف چه باشد به پای ری. ر.ک: خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران، کتابفروشی زوار، ص 405-443-444.

ص: 410

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

